

خلاصة المناقب

(در مناقب میر سید علی همدانی)

تألیف :

نورالدین جعفر بدخشی

به تصحیح :

دکتر سیده اشرف ظفر



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

۱۳۷۲ خ / ۱۹۹۵ م

KHULĀSAT-UL- MANAQIB

BY

Nooruddin Ja'far BADA KHSHI

Edited By

Dr. Sayyedah Ashraf Zafar



IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
ISLAMABAD - PAKISTAN

1995

٢٣	٣	١٠	تکادری	توابع تک
----	---	----	--------	----------

تأليف
نورالدين جعفر بدخشي

خلاصة المناقب

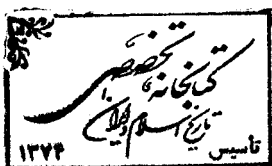


خلاصة المناقب

(در مناقب میر سید علی ہمدانی)

تألیف :

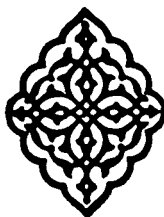
نورالدین جعفر بدخشی



اسکس شد

به تصحیح :

دکتر سیدہ اشرف ظفر



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

۱۳۷۴ ش/۱۹۹۵ م



شناسنامه کتاب

عنوان	: خلاصة المناقب
تألیف	: نورالدین جعفر بدخشی
به تصحیح	: دکتر سیده اشرف ظفر
سخن مدیر	: سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
شماره ردیف	
کتاب	: ۱۴۹
تعداد	: ۱۰۰۰ نسخه
حروفچینی	: عبدالرشید لطیف ، اسلام آباد
چاپ	: وجیهه پرنٹیرز ، راولپنڈی - تلفن : ۵۵۲۳۵۸
تاریخ پخش	: ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م
بها	: ۳۵۰ روپہ
حق چاپ برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد محفوظ است	

شاه همدان (۱۰)

نغمه‌یی می‌خواند آن مستِ مدام در حضور سید والا مقام
سید السادات ، سالارِ عجم دست او معمار تقدیر اُمم
تا غزالی درس الله هو گرفت ذکر و فکر از دودمان او گرفت
سید آن کشور مینو نظیر میرو درویش و سلاطین رامشیر
جمله را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد « ایران صغیر » با هنرهای غریب و دلپذیر
يك نگاه او گشاید صد گره
خیز و تیرش را به دل راهی بده (۱۱)

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف

۱۴۹

تأسیس بر مبنای موافقتنامه آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فهرست مطالب

موضوع	شماره صفحه
۱- سخن مدیر.....	يك - چهار
۲- پیشگفتار.....	الف - لد
۳- خلاصه المناقب.....	۱
ذكر افتتاح الكتاب.....	۷
ذكر نسبه و شرف حسيه قدس الله.....	۱۱
خواجوى كرماني فرمايد.....	۲۴
من كلام شيخ الشيوخ فريدالدين عطار.....	۲۶
من كلام شيخ مصلح الدين سعدى.....	۲۹
ذكر نسبه.....	۳۴
ذكر حجه و فخر ضجه.....	۲۶۲
ذكر ابتلايه و سبب جلاليه.....	۲۶۶
ذكر خاتمه عمره.....	۲۷۱
فى اظهار الحزن على رحلة حضرت سيادت قدس الله سره.....	۳۰۵
مناجات.....	۳۰۶
۴- فهرستها.....	۳۰۹
۱- نام اشخاص.....	۳۱۱
۲- نام مكانها.....	۳۲۵
۳- موضوعات مطرح شده در اين كتاب.....	۳۲۹
۵- فهرست منابع.....	۳۳۵
۶- فهرست انتشارات مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان.....	۳۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن مدیر

کتابی که اینک مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، توفیق انتشار آن را یافته است ، نوشته ای است از مرحوم نور الدین جعفر بدخشی ، در بیان مناقب و علوم مری و مرادش ، مرحوم میر سید علی همدانی .

مرحوم میر سید علی همدانی ، ملقب به « امیر کبیر » و معروف به « شاه همدان » ، مبلغ اندیشه اسلامی و مروج بینش عرفانی در منطقه شمال غرب شبه قاره هند و پاکستان ، و از عارفان و سالکان مجاهد و مهاجر فی سبیل الله ، که با همت والای خود و تلاش شاگردان و مریدانش ، کشمیر را به یکی از پایگاه های مستحکم اسلام تبدیل ساخت و ذخیره عظیمی از فنون ، علوم ، معارف و صنایع را از مولد و موطن خود ، همدان ، به آن خطه انتقال داد و آن سامان را « ایران صغیر » ساخت .

او ، نه عارفی گوشه گیر بود که عرفان و تصوف را برای مرید سازی بخواهد ، و نه عابدی حجه نشین ، که عبادت خالق ، او را از یاد خلق غافل سازد ، بلکه عارفی عاشق ، عابدی عالم ، مبلغی آگاه و دلسوز ، خدمتگزار به خلق و اهل علم و عمل بود که با هجرت و مجاهدات خود و نشر و القاء اندیشه های عرفانی اسلام ، نسل های پیاپی آن خطه را مدیون خود ساخت و اسوه ای برای انسان های آگاه و وارسته شد . او که خود از نفحات الهی برخوردار بود و مالا مال از حبّ پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامی او ، نغمه ای را سرود که گوش دل انسان های مستعد را تا امروز به خود جلب کرده است و نفعه ای را دمید که بوی دلنواز آن ، امروز هم به مشام می رسد .

مریدان او هنوز هم از آثارش بهره ها می جویند و با زمزمه دعاهای آن عارف کامل خود را در دریای بیکران محبت الهی ، شستشو می دهند و جان خود را صفا می بخشند . « اوراد فتحیه » آن سالک عالم ، که اقتباس و ترکیبی از عبارات ادعیه مأثوره از خاندان وحی و رسالت است ، هنوز شمع محافل فراوانی است و با مضامین بلند آن انسان های مؤمن و وارسته به « رب الناس » پناه می برند ، از شر وسوسه گران خناس و دنیا پرستان و دنیا خواهان و شیاطین از جن و ناس :

اولیا را اولیا دردی کش اند سوی خود با روح خود بر می کشند
در هستی درمیان این قبیل می کشاند راهرو سوی سبیل

میر سید علی همدانی ، آثار مکتوب بسیاری از خود به یادگار نهاده است که برخی از آنها ، از جمله اوراد فتحیه (۱) ، چهل اسرار (۲) ، کتاب فتوت (۳) و ذخیره الملوك (۴) به چاپ رسیده و برخی همچنان به صورت خطی باقی مانده است . آثار وی و مجموعه رسائل میر سید علی همدانی که آثار بسیار ارزشمندی است ، در کتابخانه گنج بخش این مرکز نگهداری می شود .

این مرکز که وظیفه خود را حفظ ، احیاء و نشر آثار مفاخر فرهنگی ، علمی و دینی

۱- اوراد فتحیه ، ۱۳۳۵ هـ . ق ، فیصل آباد .

۲- چهل اسرار ، لاهور ۱۳۳۹ هـ . ق ، همانجا ۱۳۰۳ هـ . ق .

۳- کتاب فتوت به تصحیح دکتر محمد ریاض ، لاهور .

۴- ذخیره الملوك لاهور ، ۱۳۲۳ هـ . ق ، تبریز ۱۳۵۸ و جز آن .

این خطه می داند ، تاکنون دو کتاب در شرح احوال و آثار آن عارف کامل به چاپ رسانده (۱) و این سومین اثری است که در این باب ، منتشر می نماید .

نویسنده این کتاب ، شاگرد و مرید میر سید علی همدانی ، مرحوم نور الدین جعفر بدخشی ، که از جذبه ها و افاضات استاد ، بهره ها برده و حلاوت سلوک را به راهنمایی استاد ، چشیده است ، به نام مراد خود و به یاد او ، آنچه را یافته ، در این کتاب بیان نموده و چه بسا به خاطر رعایت ادب به محضر استاد و ادای دین به مربی خود ، همه آنچه را دریافته است ، گرچه از دیگر عارفان و سالکان برگرفته باشد ، جزئی از مناقب استاد تلقی کرده و لذا نام « خلاصه المناقب » را برای کتاب خود برگزیده است .

گرچه بیان مناقب اولیاء خدا ، هرگز تعلق و چابلوسی نسبت به يك فرد آدمی نیست ، بلکه بیان نعمت های الهی است که به بندگانی پاکدامن و خالص ، عطا شده است که پاداش توحید حقیقی را در قرب الی الله یافته اند ، ولی مطالب این کتاب ، فراتر از مناقب مرحوم میر سید علی همدانی است و نویسنده آن از مولانای روم ، سعدی شیرازی ، خواجوی کرمانی ، فرید الدین عطار و دیگران و دیگران نیز در این کتاب بهره ها برده و نکاتی را در خلال مطالب آن گنجانده ، ولی همه را خلاصه ای از جلوه ها و مناقب استاد دانسته است .

او در این کتاب ، خود را به بیان نکات عرفانی محدود نکرده و با آگاهی گسترده ای که از شعر و نثر فارسی داشته است ، از موضوعات مختلف به تناسب ، ذکری و نکته ای به میان آورده است .

مصحح محترم ، بانوی وارسته و دانشمند ، سرکار خانم دکتر سیده اشرف ظفر ، که خود از مریدان شاه همدان است ، تلاش سترگی را برای تنقیح و تصحیح این اثر ارزشمند به انجام رسانده که جز با انگیزه ادای دین مرید به مراد خویش ، میسر نبوده است .

ایشان ده ها سال است که با عشق و ارادت به خاندان پیامبر اکرم (ص) و اولیاء الهی ، همچون شمعی درمیان شاگردان خود ، آنان را با عرفان اسلامی و محبت الهی آشنا ساخته و با جلسات و حلقات ذکر و دعا ، انس با حضرت احدیت و نور محبت اسوه های کمال و عرفان را در دل راهیان این طریق ، زنده و روشن نگه داشته است . کتاب های دیگری که

۱- الف . شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (با شش رساله از وی)

تألیف : دکتر محمد ریاض خان . دو چاپ در سالهای ۱۳۶۴ ه . ش . و ۱۳۷۰ ه . ش .

ب- شاه همدان ، میر سید علی همدانی ، تألیف : دکتر سید حسین شاه همدانی ، ترجمه فارسی از دکتر محمد ریاض خان ، چاپ ۱۳۷۴ ه . ش .

توسط ایشان تألیف ، ترجمه یا تحقیق شده است ، حکایت از روح ایمانی و عرفانی ایشان دارد و نشانگر این که یافتن حقیقت و تلاش برای دستیابی بدان ، مرد و زن نمی شناسد و چه بسا راه برای بانوان هموارتر نیز باشد.

چاپ این کتاب ، نه فقط به خاطر احیاء يك اثر فارسی و یا يك متن ادبی و عرفانی از موارث مشترك فرهنگی ایران و پاکستان است ، بلکه علاوه بر اینها ، بدین جهت است که مربیان و استادان و عالمان و روشنفکران مناطق فارسی دان و فارسی زبان ، برای آشنا کردن نسل امروز با ارزش ها و قله های بلند معنویت و انسانیت ، به یکی دیگر از ذخائر فرهنگی ، ملی و دینی خود دست یابند و جامعه خود را با این گنجینه ها ، آشنا سازند .

ضمن تقدیر از تلاش فراوان مصحح محترم که بخصوص با پیشگفتار شیوا و سودمند خود ، خواننده را به موضوع ، نویسنده و اهمیت و اعتبار کتاب آشنا ساخته اند ، و با سپاس و تشکر از همه همکاران پرتلاش این مرکز و با پوزش از خطاهای احتمالی چاپی و تقاضای تذکر و راهنمایی از خوانندگان محترم ، توفیق این مرکز را برای خدمت بیشتر به اهل ادب و عرفان و احیاء یاد و راه بزرگان فرهنگی و دینی این خطه ، از خداوند متعال خواستارم .

علی ذوعلم
سرپرست مرکز

پیشگفتار

مولوی رومی در نهایت دردمندی گفته بود که « انسانم آرزوست » و حکیم امت ، شاعر مشرق علامه اقبال (ر) در آرزوی همین انسان، مثنوی « اسرار خودی » و « رموز بیخودی » را سرود و در اثر معروف خود « جاوید نامه » پیر رومی را رفیق راه ساخته و سیر افلاک کرد. این فیلسوف شاعر در سفر روحانی خود با ارواح شخصیت‌های بزرگی از جمله سید والا مقام شاه همدان میر سید علی همدانی (ر) همراه گردید، که در فکر و نظر اقبال « محرم اسرار شاهان » و « مرشد معنی نگاهان » بوده و انسان را به رموز انسانیت آشنا کرده و به حق پرداختن آموخته است. کتاب خلاصه المناقب به معرفی این شخصیت عظیم و سید السادات که « معمار تقدیر اُمم » بوده پرداخته است. یعنی کتاب خلاصه المناقب در شرح احوال و آثار و تعلیمات سید علی همدانی (ر) المعروف به شاه همدان است که در جهان تصوف و فتوت اسلام ، معرفت و عرفان مقام شامخی و درجه ارجمند و بلندی احراز کرده و از مشاهیر زمان خود بوده است. حرمت و تقدسی داشته که کمتر از بزرگان اسلام را دست داده است .

تاریخ زندگانی هفتاد و دو ساله او موضوعی بس سودمند و دلپذیر می باشد که هم عالم روحانی و هم عارف ربّانی ، خود بین ، خدایین و جهان بین و از طرف دیگر جهانگرد ، نویسنده ، شاعر و از همه بالاتر يك نابغه ایرانیست که هر کجا رفت و رخت سفر بست ، امامت و قیادت کرد، ارشاد و وعظ گفت ، مسجد و خانقاه بنا کرد که مهم ترین فعالیت های تبلیغی و تدریسی در آن انجام می گرفت و هنرها از قبیل کلاه بافی ، شالبافی ، ابریشم و سنگتراشی معماری و خشت سازی و چوب کاری وغیره می آموخت و تقریباً سی و دو خانقاه از ختلان تا بلتستان و کشمیر بنا کرد که همه آنها مراکز دین و

تهذیب و دانش و هنر گردید. به همراه سید هفتصد مرید و احباب به کشمیر وارد شدند و با مجاهدت و مساعی خویش در این خطه مینو نظیر تعلیمات اسلام را اشاعه کردند و توسعه دادند. می گویند سیصد هزار تن به دست وی به شرف اسلام نائل گردیدند. کشمیریان او را « حواری کشمیر » و « بانی مسلمانی » ، « علی ثانی » نامیده اند ، سید نیز به وسیله همراهانش در کشمیر، هنرهای دلبزیر ایرانی را معرفی کرد و از جهت دینی و دنیاوی « ایران صغیر » آفرید و نقش دوام خود را ثبت گردانید و این کتاب خلاصه المناقب از حالات و مقامات وی بطور تفصیل بحث می کند و ضمن آن، اطلاعات گرانبهائی از رسوم و عادات صوفیه و مفهوم واقعی از مصطلحات متصوفه و معلومات با ارزشی راجع به اوضاع اجتماعی قرن هشتم به ما می دهد .

مؤلف خلاصه المناقب نه تنها معاصر شاه همدان است بلکه از مریدان پُرشور و بسیار مقرب وی بود که در چهارده ساله آخر زندگانی شاه همدان با او ارتباط کامل داشته و در اغلب موارد حوادث و سوانحی را که راجع به وی ذکر می کند یا خودش از زبان مرشد استماع کرده و یا در موقع حدوث آن وقایع حضور داشته است لذا گفته می شود که اغلب مطالب این کتاب بر مشاهده عینی خود او مبتنی است. اگرچه در تاریخ فرهنگ و ادب پاکستان و هندوستان ، افغانستان و ایران و تا حدی جهان اسلام، شخصیت سید علی همدانی (ره) کاملاً شناخته شده و عظمت وی مسلم است ولی راجع به زندگانی وی آنچه در دست داریم بسیار مختصر است و تنها کتاب مبسوطی که در شرح احوال این عارف با عظمت داریم خلاصه المناقب تألیف مریدش بوده، و تذکره دیگری متضمن ترجمه احوال سید بنام رساله مستورات یا منقبة الجواهر از حیدر بخشی است نویسنده مستورات به دو واسطه [شیخ عبدالله برزش طوسی مشهدی (م : ۸۷۲ هـ) و از مرید سید محمد نور بخش (م ۸۶۹ هـ) و شیخ اسحاق ختلانی (م ۸۲۶ هـ) خلیفه و داماد شاه همدان (ره)] به صاحب مناقب می پیوند و بعضی از مطالب را از همین خلاصه المناقب گرفته است و نویسندگان بعدی نیز از همین سرچشمه اخذ مطالب کرده اند و به این جهت می توان گفت که هر دو کتاب مزبور اولین منابع تحقیقی درباره سید علی همدانی است .

نگارنده کار تصحیح و تنقیح متن خلاصه المناقب را بنا بر توصیه شادروان دکتر مولوی محمد شفیع رئیس سابق دائرة المعارف اسلامی دانشگاه پنجاب لاهور، در سال ۱۹۶۰م بر عهده گرفتم ، کتاب مزبور در نظر آن دانشمند ارجمند که به شرح احوال بزرگان تصوف و عرفان علاقه زیادی داشت، بسیار با ارزش و دارای اهمیت خاصی بود ، اینجانب

به راهنمایی او، ابتدا فقط بیست و سه برگ اول از متن آن کتاب را با عنوان پایان نامه دوره فوق لیسانس فارسی تصحیح و تنقیح کردم و به تشویق و راهنمایی آن استاد بزرگ مقدمه ای راجع به مؤلف کتاب و شرح احوال سید علی همدانی (ره) نوشتم که مورد پسند آن دانشمند قرار گرفت و فرمود که سایر قسمت های کتاب را تصحیح نمایم و مقایسه متن با نسخ مختلفه و تنقیح کامل آن را به عنوان رساله دکترا در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه پنجاب لاهور تقدیم نمایم. لذا این جانب به راهنمایی و راهبری وی مشغول تصحیح آن و کنجکاوی و بررسی در اطراف آن بوده ام و برای این منظور به توصیه و وساطت آن شادروان، روتو گراف ها از نسخ خطی این کتاب که در کتابخانه بودلیان آکسفورد و کتابخانه استانبول محفوظ است، به دست آوردم و یک نسخه ماشین شده از مخطوطه این کتاب در کتابخانه برلن توسط دکتر تایفل و میکروفیلمی را که از نسخه خطی رساله « مستورات » از کتابخانه اندیا آفیس دریافت نمودم مورد استفاده قرار دادم. چون نسخه کتابخانه آکسفورد صحیح و خواناتر بود لذا بنده به فرمان آن استاد بزرگوار همین نسخه را اساس کار قرار داده ام. تقریباً چهل و سه برگ از آن نسخ خطی مزبور را تصحیح کرده بودم که آن دانشمند جیل القدر دکتر محمد شفیع در ماه مارس ۱۹۶۳م جان به آفریننده جانها داد و دریای علم و صفا، محبت و دلنوازی چهره در نقاب خاک کشید و سر چشمة ذوق و حرارت کار این ضعیف یکباره فرو خشکید. شکستگی، تنگدلی و افسردگی مرا در حصار گرفت و تعطیلی در کار واقع شد که شادروان استاد ارجمند دکتر محمد باقر که آن روزها رئیس قسمت فارسی دانشکده خاور شناسی لاهور و تکیه گاه اهل فضل و ارباب قلم بود، به ترغیب لطف آمیز خود، این جانب را نواخت و از مرحمت مشفقانه او کار را از سرگرفتم و به تکمیل آن پرداختم، علاوه بر تصحیح و تنقیح متن خلاصه المناقب رساله ای مجمل اما جامع، پیرامون جنبه های زندگانی و آثار منظوم و منثور سید علی همدانی (ره) به راهنمایی استاد بزرگ شادروان سید وزیرالحسن عابدی استاد زبان و ادبیات فارسی نگاشتم و مجموعاً این رساله بر پنج باب زیر است.

باب اول : درباره مؤلف خلاصه المناقب

باب دوم : معرفی خلاصه المناقب

باب سوم : شرح احوال شاه همدان (ره)

باب چهارم : آثار و تعلیمات شاه همدان (ره)

باب پنجم : متن خلاصه المناقب، حواشی و تعلیقات

راجع به مؤلف غیر از خود خلاصه المناقب مآخذ دیگری در دست نداریم و برای شرح زندگانی سید علی همدانی (ره) خود کتاب مزبور را اساس قرار داده ام به استفاده از شرح احوال و تذکره های دیگر رساله را تهیه نموده به دانشگاه پنجاب تقدیم نمودم و چون به اخذ درجه دکترا نایل گردیدم باب سوم و چهارم را به زبان اردو برگردانده و به دکتر محمد اسلم استاد قسمت تاریخ دانشگاه پنجاب لاهور سپردم و به سعی و اهتمام او کتابی به اسم سید علی همدانی (ره) المعروف به شاه همدان از طرف ندوة المصنفین سمن آباد لاهور ، در سال ۱۹۷۲م به چاپ رسید و مورد ستایش خوانندگان قرار گرفت ، و اکنون آن دو باب را (باب سوم و چهارم، که در شرح احوال و آثار شاه همدان (ره) است) بخاطر حجیم بودن رساله حذف کردم و فقط متن خلاصه المناقب با تقابل نسخ ، حواشی و تعلیقات و سخنی درباره خود کتاب و مؤلف آن را به دست انتشار سپردم تا مورد استفاده دانشمندان قرار گیرد.

باید متذکر شوم که علاوه بر اشکالاتی که به خاطر غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل تشخیص اشعار استشهد شده و اسامی گویندگان آنها نیز بود. زیرا مؤلف به ندرت در این مورد اشاره نموده است. لذا برای حل این مشکل به دواوین و کتب مهم پارسی مراجعه کرده و تاحدی که مقدور بود در تعیین نام سرایندگان تلاش نموده ام. همچنین راجع به احادیث و تعیین اسامی رجال و سخنان صوفیه تفحص کرده ام و در بعضی جاها از کتابهای متصوفه مانند الفتوحات المکیه ، فصوص الحکم ، فوائح الحکم ، فوائح الجمال و فوائح الجلال و احیاء علوم الدین و غیرها مطالبی اخذ شده بود ، ولی نام نویسنده را ذکر نشده بود . در حالیکه می توان گفت که مؤلف آن عبارتها را به زبان فارسی ترجمه کرده است و این جانب در فهرست منابع و شماره صفحه نوشته ام ولی باوجود این مساعی باز هم بعضی از عبارتها ، اسماء ، اماکن و اشعار مجهول است.

برای این کاوش و کوشش لازم است از زحمات زیاد و راهنماییهای فاضل ارجمند استادان بزرگ و محترم شادروان دکتر محمد باقر ، شادروان دکتر مولوی محمد شفیع ، شادروان سید وزیر الحسن عابدی که در تمام موارد از مساعدت و مرحمت و کمک های پرارزش خود دریغ ننمودند سپاسگزاری و تشکر نمایم و نیز از همکار خودم خانم «پرملا تامس» که آن روزها استاد زبان انگلیسی دانشکده دولتی دخترانه لاهور بوده که مطالبی را درباره سید علی همدانی (ره) از زبان آلمانی به زبان انگلیسی ترجمه نموده ، تشکر نمایم . اگرچه در حدود استعداد و وسائل خود از هیچ کوششی فرو گذاری نکرده ام بازهم درباره کامل و صحیح بودن همه مطالب ادعایی ندارم و از حضور خوانندگان

گرامی استدعا می‌نمایم که اگر در بعضی موارد بیان، لغزشی از خامه بنده سرزده باشد آن را به دیده اغماض نگریسته و این جانب را مطلع نمایند که باعث امتنان و تشکر خواهد بود.

علامات اختصاری

- آ : نسخه خطی خلاصه المناقب متعلق به کتابخانه بادلیان در دانشگاه آکسفورد.
 ب : نسخه خطی خلاصه المناقب متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور.
 ل : عکس نسخه خطی خلاصه المناقب متعلق به کتابخانه استانبول.
 گ : نسخه خطی مربوط به کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
 ن : رونوشت ماشین شده نسخه خطی کتابخانه برلن به شماره : ۱۴۱۰۷
 ج : جلد
 رك : رجوع کنید.
 ص : صفحه
 قب : تقابل کنید .

مؤلف خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب نخستین کتابی است که يك سال بعد از وفات سید علی همدانی در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و یکی از مآخذ معتبر و اساسی راجع به زندگانی، فعالیت و افکار وی است. مؤلف خلاصة المناقب یکی از مریدان پر شور شاه همدان است که در چهارده ساله آخر زندگانی سید با وی ارتباط کامل داشته و بر اساس مشاهدات عینی خود و آنچه از خود سید و مریدان دیگر وی شنیده، این کتاب را جمع آوری کرده است به همین جهت درباره انتساب کتاب خلاصة المناقب سوء تفاهمی وجود دارد و بعضی نویسندگان مثل «اته» تألیف مزبور را به خود سید نسبت داده اند. (۱) این اشتباه ظاهراً ناشی از روش نویسندگی است که در آن پیروی شده، برای اینکه مؤلف کتاب بیشتر سوانح حیات وی را به زبان خود سید بیان می کند و «اته» نه تنها عقیده به صحت این انتساب دارد بلکه مصرّ است که چون تاریخ فوت سید علی همدانی هفتصد و هشتاد و شش هجری است، سال تألیف کتاب مزبور هفتصد و هشتاد و هفت هجری، غلط است و باید تاریخ تألیف این کتاب نه سال پیش از سال هفتصد و هشتاد و شش یعنی سال هفتصد و هفتاد و هشت قرار داده شود یا تاریخ وفات سید را سالی فراتر فرض بکنیم تا این انتساب درست آید.

«استوری» (۲) جزئیات کتاب را شرح داده ولی درباره مؤلف آن چیزی نگفته است. در فهرست کتابخانه بانکی پور (۳) نیز قول «هرمان اته» و «ریو» تأیید شده است جز اینکه مولوی عبدالمقتدر از قاضی نور الله شوشتری نقل قول کرده و مؤلف خلاصة المناقب را اسم برده است ولی او خود بعداً این کتاب را در فهرست نگارشهای سید علی همدانی

1. Ethe, Herman: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office Vol.I, Oxford, 1903 A.D. Part .I P.783.

Zafar Khan, Muhammad : Persian Poets of Kashmir of Moghal .P.66.

A thesis (Punjab University) 1957, A.D.

2. Storey , C.A : Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey Vol.I, Part 2, London, 1926 A.D. P.947.

3. Abdul Muqtadir, Maulvi: A Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Calcutta, 1908 A.D. Vol.I, P.230

نوشته است .

ولی به رغم ادعای نویسندگان فوق الذکر اگر کتاب را به دقت مطالعه کنیم در آن هیچ نکته ای که دلالت کند بر اینکه شاه همدان نگارنده آن است ، نمی یابیم بلکه خلاف آن به صراحت هویدا می شود که سید علی همدانی نویسنده کتاب نیست بلکه مؤلف آن شخصی دیگر است . اقتباس های زیر از موارد مختلفی از خلاصه المناقب شاهد قول ماست :

(الف) ... شاهباز با پرواز آشیان عمی ، شاهسوار میطان غره حمی ، شمس سماء قدوسی ، کیمیای وجود اناسی ، مختار خیار حضرت الرحمن ، الشکور الفخور به جناب الدیان ، قرة عين محمد الرسول ، الفؤاد المرتضى و البتول ... العارف المعروف به سید علی همدانی خَصَّهُ اللَّهُ اللطيف باللطف الصمدانی (۱) .

(ب) ... لاجرم محبت و تعظیم جمیع سادات واجب باشد و لیکن انقیاد ایشان در امر مجهول الحقیقه واجب نباشد الا وقتی که از علمای اتقیا باشند چنانکه امیر ما سید علی همدانی خَصَّهُ اللَّهُ اللطيف باللطف الصمدانی (۲) .

(ج) : ... در يك مورد دیگر مؤلف اسم مرشد خودش یعنی ذکر شاه همدان را چنین آورده است که ... باری اخی حق گوی را قایل غیبی گفته که در موضع زمستانی علیشاهیان يك مرد خدا دوست می آید صحبت وی را باید غنیمت شمردن . چون اخی حق گوی آنجا رفت دید که درویشی باعامه سیاه نزول کرده است ، او بشناخت که آن دوست خدا که قایل غیبی حواله کرده بود این مرد سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قُدس سره (۳) .

این نوع مطالب در خلاصه المناقب بسیار یافت می شود که این حقیقت را کاملاً روشن می گرداند که سید علی همدانی در این کتاب به عنوان نویسنده آن جلوه نمی کند بلکه مؤلف آن شخصی دیگر است که سید را در نگارش خود از غایت تعظیم به تکرار و با کلمات احترام « جناب سیادت » و « حضرت سیادت » یاد می کند و یکی از مریدان وی است که با کلمات « این فقیر » و « این حقیر » به خودش اشاره می نماید .

اسم این نویسنده را دکتر سید محمد عبدالله در فهرست مخطوطات فارسی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور « علایی » آورده است اما معلوم است که « علایی » نیز

۱- خلاصه المناقب، آ : برگ ۳ - الف .

۲- آ : برگ ۹ - الف .

۳- آ : برگ ۶۱ - ب .

تخلص سید علی همدانی بوده که در مجموعه غزلیات وی موسوم به چهل اسرار می شود و بعضی از آن غزلیات در خلاصه المناقب ضبط شده که مؤلف چنین به رشته تحریر آورده است : و حضرت سیادت قدس الله سره ... در نظم فرموده است :

علائی گرازین حال حیرتست ترا امید قطع مکن به وقت مرهونی (۱)
و مقطع غزل دیگر است :

در تمنای خیالت شد علایی جان فشان تا چه خواهد دید آخر زین تمنای محال (۲)
چون علایی نیز سید علی همدانی است حالا باید ببینیم که مؤلف کتاب کیست ؟ در این خصوص خود کتاب به ما چنین راهنمایی می کند :

« چنانکه این تراب قدم کلاب کوی قدیر قدیم تعالی کبریاؤه که به نام جعفر است شبی در بدایت سلوک سر نیاز به حضرت بی نیاز فرستاد ، عجز خود وصول به سراقی قدیر قدیم عرضه داشت به تأوهات سوزان و عبرات روان ، ناگاه حضرت قدیر قدیم از وراء حجاب به این عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرموده « مطلوبك نفسی » از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسه برسر آب و نور الدین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهاب. » (۳)

در بند مزبور دو اسم آورده شده است : جعفر و نور الدین و از سیاق عبارت پیداست که این هر دو اسم بر یک شخصیت دلالت می کند که در این تحریر مقام تکلم را دارد و نورالدین جعفر اسم کامل وی است که معمولاً خود را در این کتاب با کلمات « این فقیر » و « این حقیر » معرفی می کند .

در مکتوبات امیریه (۴) نیز اسم نور الدین جعفر آمده است چنانکه در آغاز آن نوشته شده :

« این مکتوبات حضرت امیر قدس الله سره به مولانا جعفر ارسال فرمود تا فیاض جود کسوت وجود را بر ساکنان خطه شهود می اندازد . »

از رساله مستورات همین مطلب به اثبات می رسد هنگامی که در رساله مزبور از خلاصه المناقب نقل کرده مؤلف آن می نویسد :

« نور الدین جعفر بدخشی که در خلاصه المناقب آورده است » (۵)

۱- آ: برگ ۲۴ - ب. ۲- آ: برگ ۳ - ب.

۳- آ: برگ ۵۲ و ۵۳ الف.

۴- نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ، برگ ۱۶۷ - الف .

۵- حیدر بخشی ، رساله مستورات برگ ۳۶۰ . ب- ۴۱۵ الف.

قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ضمن شرح زندگانی سید علی همدانی نوشته است :

« نور الدین جعفر بدخشی که از افاضل تلامذه اوست در کتاب خلاصه المناقب ذکر نموده »

از این قول بطور کلی می توان گفت که اسم کامل مؤلف نور الدین جعفر بدخشی است. (۱)

شرح احوال مؤلف :

نور الدین جعفر بدخشی در ردیف اول مریدان و خلفای اکمل و در رأس شاگردان شاه همدان قرار دارد ولی متأسفانه در هیچ مأخذی شرح زندگانی وی وجود ندارد و سوانح احوالش به کلی مجهول است به استثنای بعضی از مطالب جزئی که در خلاصه المناقب ، رساله مستورات و مجالس المؤمنین و غیره ضبط شده است ، چیزی نمی دانیم و بر اساس اطلاعاتی که از نگارش های مزبور درباره نور الدین بدخشی به دست می آید، می توان گفت که وی مرید خاص سید علی همدانی بوده و بسیار تقرب به مرشد خود داشته است. و در سال ۷۷۳ هجری در قریه علیشاه از قرای ناحیه ختلان وارد شد (۲) و نسبت وی بدخشی است که پیش از نقل مکانی به این محل در بدخشان سکنی داشت و مولدش روستاق بازار غرب بدخشان است و بیشتر در آن ناحیه زندگانی گذرانیده است. هنگامی که در سال ۷۷۳ هجری / ۱۳۷۱ میلادی، سید علی همدانی به ختلان آمد، نور الدین قبلاً از آنجا نقل مکان کرده به حضور سید رسیده سی و سه سال از زندگی خود را در همانجا بسر برده بود. حافظ حسین الکریمانی در حاشیه بیاض خود تاریخ وفات جعفر بدخشی را شانزده رمضان ۷۹۷ هجری به سن پنجاه و هفت سالگی نوشته است. (۳) و بنابر این می توانیم بگوییم که سال تولدش ۷۴۰ هجری می باشد.

جعفر بدخشی در خلاصه المناقب (۴) ملاقات خود را در ناحیه ختلان با علی همدانی به تفصیل نوشته که چگونه بعد از نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمل ریاضات و آزمایش های متعددی شاه همدان او را در زمره مریدان خود پذیرفت و بعد از اربعین رمضان شبی نور الدین به بیعت از مرشد خود فایز گردید و می گوید :

۱- قاضی نور الدین شوشتری ، مجالس المؤمنین : ص ۲، ۳۱۱ - آ : برگ ۶۱ ب.

۳- رساله مستورات برگ ۴۱۷ ب. ۴- آ : برگ ۶۴ ب. ۶۷ - الف

« و در حالت بیعت چون يك دست این فقیر گرفت در میان آن دو دست کبیر نور ولایت آنجناب لمیع دیده شد که در همگی خانه مملو گشت . » (۱)

فردای روز بیعت، سید به سوی بدخشان حرکت نمود و نور الدین نیز در رکاب شاه همدان می رفت . اندکی از مسافت را طی کرده بودند که سید به وی امر فرمود :

« در همین موضع باید ایستادن »

و خودش به راه افتاد ، نور الدین در این موقع می خواست درباره « حرزیمانی » از مرشد خود سؤالی بکند ولی مجالی پیدا نکرده بود . بعداً سید پیغامی توسط برهان الدین به وی فرستاد که فرموده بود :

نور الدین را بگوی که حرزیمانی که دعای سیفی نامند از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم منقول است . باید که بخواند که در خواندن آن خاصیت بسیار است . (۲)

بر طبق دستور مرشد نور الدین خواندن دعای سیفی را شروع کرد و بعداً در يك موقع دیگر این دعا را از سید استماع کرده، به حافظه سپرد . راجع به آنچه در صحبت سید علی همدانی (۳) اتفاق افتاد، نور الدین گوید که :

« در ایام صحبت با نزهت جناب سیادت هر چه در خاطر آمدی آن را بر من آشکارا کردی و اگر مصلحت اظهار آن نبود به اشارت تنبیه کردی » (۴) در يك موقع که میر سید علی همدانی (ج) به علت کسالت از اندراب (۵) مراجعت کرده بود خواجه عبدالله ، شیخ قوام الدین و محمد سرای آیسنی و غیره در رفاقت وی بودند و در نزدیکی پل بندک در کبوترخانه قاضی حسن شبی را گذرانده بودند ، بدخشی امری را مشاهده کرده می خواست که به عرض مرشد برساند ولی او به کنایه منع فرمود و چون جعفر به اشاره مرشد ملتفت نشد بالحن خشمناکی فرمود :

« از این خانه برو والا به عسارت را پاره سازم »

خواجه عبدالله سبب خشمناکی سید را از نور الدین پرسید، همین که وی خواست شرح بدهد میر سید او را باز خوانده گفت :

« ما از ابلهی او گاه گاه در تشویش می شویم . او را واقعه از مقام صفات نفس دست داده است و لیکن او تصور می کند که آن امر عظیم است . از برای آنکه کاری نکرده است و

۱- آ : برگ ۶۷ - ب.

۲- آ : برگ ۶۸ - الف .

۳- آ : برگ ۶۸ - الف .

۴- در غرب بدخشان واقع است .

عجائب راه خدای تعالی ندیده ، حق تعالی باشد که او را دست گیرد تا عجائب راه را مشاهده نماید که حرص دارد اما معلول است .»

میر سید پس از سه ماه اقامت در بدخشان به ناحیه ختلان برگشت ، مدت سه ماه برای مرید صادق خود { نورالدین جعفر بدخشی } به افاضه و افاده پرداخت و اسرار کتب اهل طریقت را صراحت نمود . پس از سه ماه چون میر سید به جانب ملک ختا رهسپار گردید ، نور الدین در بعضی از مسائل متردد بود ، سید گفت « وقتی بیاید که آن مشکلات حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی و فهم کردی بر تو لایح گردد . زیرا که همت این درویش به جانب تو متوجه است .»

نور الدین به کمال عقیدت به مرشد خود به راهنمایی و ارشاد وی در ریاضت نفس و مطالعه علمی اشتغال ورزید و به جهت صدق و ارادت در اندک مدتی کشاد بسیار در وی پدید آمد و آن مشکل حاصل گردید و اضعاف آنچه بر استاد خوانده بود به او آشکار گردید (۱) .

میر سید علی همدانی (۲) چون از سفر ختا به خطه ختلان باز آمد ، نورالدین در بدخشان به ولایت روستا آمده بود . سید نیز همانجا رفت (۳) و بدخشی در صحبت های وی به ریاضت نفس و افاضه قلب بیشتر سعی ها نموده پیشرفت کرد و تقرب به مرشد خود یافته به مقامی بلند رسید که کمتر مریدان را میسر می شود و به اصطلاح صوفیان « منافی الشیخ » گردیده سید را در کمال جمال حالش مشاهده نمود و تأیید شخصیت مرشد تا اندازه ای در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید :

« در بعضی اوقات در آینه نظر می کرد و در آینه صورت (۴) روی حضرت سیادت می دید و بعد از اداست نظر در آن آینه روی خود می دید .»

نور الدین در قصبه « اند خود » سه روز خلوت به بعضی از متابعان خواجه ابو الرضا رتن موافقت نمود و بعد از خروج از خلوت از مقدم ایشان درباره احادیث رتنبه استفسار کرد .

اطلاعات دیگری درباره مؤلف در دست نداریم و بنا بر ابیات زیر از یعقوب صرفی در کتاب مغازی النبی می توان گفت که مدفن نور الدین به شهری روستاق در بدخشان موجود است .

۱- آ : برگ ۷۱ الف.

۲- آ : برگ ۷۱ الف.

۳- آ : برگ ۷۲ الف.

چو کردم به سوی بدخشان گذار شد از طالقان دل مرا کامگار
 به رستاق آن بحر ذوق شهود که او را علم نعمت الله بود
 در آن خانقاه فلك دستگاه که هست از علی ولایت پناه
 به کشف حقایق رسیدم به کام کشیدم می عشق را جام جام
 هم از روضه نور دین جعفرم رسیدم به فیضی که شد رهبرم (۱)

مؤلف در نظر میر سید علی همدانی (ره) :

میر سید علی همدانی شاگرد خود نور الدین جعفر را به چندین طریق در راه ریاضت نفس پیش برد و خواست به کمال رساند. گاهی با انتقاد، گاهی با تهدید و گاهی به مقایسه با دیگران، چنانکه در يك موقع او را چاه نیم کاره خوانده و در يك موقع دیگر به این کلمات تشویق نمود :

« چرا چنین نکنی تا ساعت فساعت بر مزید باشی » (۲)

در نتیجه نور الدین به ریاضت هایی پرداخت که بالاخره جزو خواص مریدان به شمار آمد و از طرف سید به تعلیم و ارشاد دیگران مأمور گردید و به دستور مرشد خود از نگارشات وی شرح قصیده خمیه ابن الفارض را به بدر الدین و خشی و شرح فصوص الحکم موسوم به حل الفصوص را که بسیار دقیق و مفصل بود به محمد بن شجاع درس می داد. (۳)

اگرچه سید علی همدانی (ره) هنگام لغزش و تقصیر مرید خود زجر و توبیخی می فرمود ولی تألیف قلب او را چنین مراعات می کرد :

« اگر نورالدین ما را بفروشد بهای ما او را حلال باشد »

کم کم نور الدین در کمالات معنوی مقام بلندی را احراز کرده و حقیقت و معنی تصوف را درک نمود و آن را به نوعی بیان کرد که سید علی همدانی (ره) فرمود :

« از مشرق تا به مغرب سفر کردم و هیچ احدی به حضور من معرفت نتوانست گفتن الا به نورالدین که حقیقت تصوف را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد می گوید

۱- یعقوب صرفی، مغازی النبی : ص ۱۱

۲- آ : برگ ۱۰۵ - ب .

۳- آ : برگ ۱۰۵ - الف . ب .

و خوب می گوید .»

وقتی نور الدین در ایفای خدمت تفویض شده بدون کم و کاستی از عهده برآمد ،
میر سید مردمان را فرمود تا به نور الدین بیعت کنند و بیعت وی را بیعت اولی گفت :

« به نور الدین بیعت کردن اولی بود از بیعت کردن به من » (۱)

و جماعتی که در کولاب به خانه امیر عمر خوشی آمد تا به خدمت سید همدانی بیعت
کند ، سید فرمود :

« دستها بردست نور الدین بدهید »

و شاه همدان برای اشاعه و ترویج تعلیمات و فیضان خود چنین مرید خود را آماده کرد
و مردمان چون فرمان را امتثال نمودند حضرت سیادت فرمود :

« دست او دست ماست نگران نباید بودن » (۲)

میر سید علی همدانی (ره) نور الدین را دو بار به اجازت به قبول توبه طریقت مفتخر
ساخت و اشهر این بود که چون سید به عزم سفر حج از قریه علیشاه بیرون آمد و در
دشت چوبک رسید از مرکب فرود آمده ، دست نور الدین گرفت و از میان رفیقان بیرون
آورده فرمود :

« چون من بروم ، مردم روی به تو خواهند آوردن ، باید که به خُلق حسن زندگانی
کنی که ترا اجازت کردیم به تحبیب حبیب حقیقی در دل طالبان صادق و امید دارم به
حضرت پادشاه عالم که آنچه اهل طلب از من می یابند از تو نیز یابند انشاء الله اللطیف
الخبیر » (۳)

سپس دست وی گرفته به نزدیک آورد و فرمود که : ما نور الدین را به قبول توبه
طالبان صادق و بیان اسرار و تعلیم ذکر برای ایشان اجازه دادیم و بعداً به قوت تامه او را در
کنار گرفت و دعای طویل خواند و بر او دمید و او را وداع کرده گفت : برو بخانه خود
بنشین (۴).

از اختصاصات نور الدین بدخشی بوده که وقتی که میر سید علی همدانی (ره) به
سفر می رفت در غیاب وی این مرید خاص در ختلان کار درس و تدریس مرشد خود را
برعهده داشت ، این حقیقت از مکاتیب سید کاملاً به اثبات می رسد که نسخه خطی آن
موسوم به مکتوبات امیریه (۵) در کتابخانه موزه بریتانیا وجود دارد و در پایان آن تصریح
شده است که شاه همدان این نامه ها را به نور الدین جعفر بدخشی به این منظور

۱- آ : برگ ۱۰۵ - ب. ۲- آ : برگ ۱۰۶ الف.

۳- آ : برگ ۱۰۶ - ب. ۴- آ : برگ ۱۰۶ - ب. ۵- برگ ۱۶۷ - الف.

نوشته است که وی در ایام غیبت و مسافرت وی، به تعلیم و ارشاد اهالی ختلان بپردازد و از فیوض خود آن مردم را مستفیض گرداند.

در نتیجه کسب فیوض و خوشه چینی از فروغ و کمال مرشد خود در اکتساب علوم و تقرب معنوی نور الدین به اوجی رسیده بود که چون بعضی درویشان را به عزلت در مدت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اجزای بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و بوی عطر استشمام می شد و از بن دندان خود غسل سلوک چشیده است ولی با این همه کمال در سلوک و معرفت، خودش را در برابر مرشد چنین معرفی می کند :

« این فقیر اگرچه از هر حظی علم داشت اما به نسبت کمال علم و معرفت حضرت سیادت قدس سره چنان نادان بود که غلامی عجمی به نسبت خواجه به تبحر در جمیع علوم ظاهر و باطن. » (۱)

میر سید علی همدانی در تحسین، ستایش و تجلیل مقام نور الدین جعفر بدخشی مرقع و پوستین و آفتابه خودش را به وی ارزانی فرمود و خلال و یک وسیله نظافت گوش از نقره و موی بینی گیری از آهن که باهم متصل بود نیز به وی اعطا نمود. مرقع را پوشیده نورالدین در خودش اسرار و امر عجیبی مشاهده کرد و سید چون از سفر حج مراجعت نمود، گفت : « تصور نکنی که این سعادت به سعی خود یافتی، بلکه مدتهاست که همت این درویش در سفر و حضر به جانب تو مصروف است تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت تو هزار بار فاتحه خوانده ام و از حضرت پروردگار سعادت تو خواسته ام. » (۲)

اگرچه خرقه درویشی سید علی همدانی به مرید و داماد وی سید اسحاق ختلانی (۷۳۰-۸۲۶ هـ) رسیده است باز هم می بینیم که نور الدین جعفر بدخشی یک مقام ارزشمند و شامخ داشته و به تجلیل و کمالات معنوی رسیده و جناب سیادت وی را بسیار دوست می داشت .

در باره مقام شامخ و تقرب روحانی خودش مؤلف در خلاصه المناقب چنین تفاخر می نماید :... « ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورای حجاب هستی به این عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرمود که « مَطْلُوبُكَ نَفْسِي » و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسه بر سر آب و نور الدین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهاب و بعد از آن چندان باران الطاف ایزدی از آسمان قلب علوی

۱- آ : برگ ۱۰۵ - ب .

۲- آ : برگ ۱۰۶ - ب .

بر زمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزار ازهار و گل‌های معانی بی شمار در آن زمین بشکفت مثل انوار بهار» ... (۱)

و در این نگارش مؤلف همین ازهار و گل‌های معانی را پیراسته کرده است .

مؤلف و وفات میر سید علی همدانی:

آخرین باری که نور الدین به دیدار مرشد خود نایل گردید زمانی بود که میر سید علی همدانی از سفر حج مراجعت کرده و آخرین دیدار در قریه علیشاه بود که سید ناراحتی‌هایی را به وی بیان نمود و این آخرین ملاقات بود و دیگر هیچ کس از مریدان و شاگردان معنوی وی در ختلان و هیچ يك از اهل خانه و بستگان او را ندیدند (۲).

و در اوایل ماه صفر سال ۷۸۷ هـ / مارس ۱۳۸۵ م نور الدین در خانقاه فتح آباد قصبه روستا (۳) و شمس الدین ماخانی نامه ای مملو از خون کباد و درد جگر توشه های قوام الدین بدخشی برای وی آورد که از رحلت سید علی همدانی در آن خبر داده بود (۴) از شنیدن این خبر اندوهناک نور الدین آنچنان ضعیف شد که خفقان پدید آمد در جنان و تأثر و تألم بی اندازه خود را در این کلمات شرح داده است :

« از صعوبت آن رایحه مزلزله نفس هلوع رخت حیات به لب حرص ممت کشانید و صد هزار قطرات حسرت از موج بحر غموم هجران آن حبیب حقانی بروجنات چشمان چکانید » (۵).

و نور الدین به وقت مرگ در خدمت مرشد نبوده و در توجیه آن چنین توضیح داده است : « و حضرت امیر قدس الله روحه الکبیر در حال حیات این فقیر را به تأخیر صلوات معذور داشته بود فلاجرم در حال ممات به تأخیر زیارت عذر دارد ».

صاحب جامع السلاسل می نویسد که سید علی همدانی (۶) در ولایت کنر و سواد به بستر مرگ خودش توصیه کرده بود که تا نور الدین جعفر به آنجا نرسد جنازه او را برای دفن نبرند ، (۶) آن موقع جعفر در روستاق بوده ، خلفای سید گفتند که بسیار مبعد است که جعفر به آن زودی وارد شود بنا بر این باید جنازه اش را برداریم ولی ایشان هرچه

۱- برگ ۵۳- الف. ۲- آ: برگ ۹۶- ۹۷ - ب.

۳- که اکنون به رستاق معروف است یکی از دیه های بدخشان .

۴- آ: برگ ۹۵ - ب. ۵- آ: برگ ۹۸ - الف .

۶- زاد العقبی ، ص ۱۶ .

تلاش کردند نتوانستند تابوتش را از زمین بردارند و آن را همانطور گذاشته و در گوشه ای نشستند، یکباره صدایی از غیب شنیدند که :

« جنازه را بردارید » و این دفعه که دست به جنازه بردند و خواستند که بردارند به کمال سهولت تابوت از زمین بلند شد. بعداً که خلفا جعفر را دیدند ملامتش کردند ، گفتند که ما در محضر مرشد حضور داشتیم و شما از این فیض محروم ماندید . جعفر در جواب گفت : اصلاً شما نتوانستید جنازه را بردارید و من بودم که نعش را به ختلان بردم. ولی این مطلب اگر درست باشد جعفر بدخشی می بایستی آن را به رشته تحریر در می آورد. در حالیکه نور الدین جعفر خودش می نویسد که از خبر وفات سید به وسیله نامه ای که به فرمان سید قوام الدین بدخشان به مولانا محمد سرای ایسنی روز پانزدهم ذی الحجه ۷۸۶ هـ نوشته آگاه شده است. (۱)

ولی از عبارت دیگری چنین استنباط می شود که نور الدین جنازه را مشایعت کرد : « در آن وقت که تابوت جناب سیادت را از ولایت «کنر» به جانب ماوراء النهر می آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بر مثال ابرهای سفید متصل بر آسمان روان تشییع تابوت سید می نمودند و چون بر سر بالای این فقیر رسیدند حقیقت را در وجود ایشان بدید وجود سبحانی ایشان بگذاخت و به زمین رسید و به شکل مرغان سفید و سبز پدید آمد و به روی آب بزرگی که آن آب هم از وجود ایشان پدید آمد در غایت صفا و جاری به جانب این فقیر و آن ملایکه این فقیر را به غایت احترام می نمودند و فهم کرده می شد که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادتست با این فقیر. (۲)

از مطالب خلاصة المناقب چنین بر می آید که خبر فوت میر سید علی همدانی در اوائل صفر ۷۸۷ هجری به نور الدین جعفر رسید و تا اواخر جمعه ماه صفر آن سال او به ختلان رسیده و تألیف خلاصة المناقب را آغاز کرده است. وی در خانقاه اعظم که توسط خود سید علی همدانی ساخته شد، ضمن آنکه سوانح سید را به رشته تحریر در آورد، به تکمیل خلوات مقصوره جماعتخانه متوجه گردید.

جعفر بدخشی نوشته است که تابوت سید روز ۲۵ جمادی الاول ۷۸۷ هجری به ختلان رسیده است. در این باره نیز روایات گوناگونی داریم صاحب « واقعات کشمیر » ۵ جمادی الاخری و صاحب رساله مستورات چهاردهم ذی الحجه ۷۸۶ هجری ضبط کرده اند که باور کردنی است ، ولی احوالی که در خلاصة المناقب آمده مثل « هوا گرم

۱- خلاصة المناقب آ : برگ ۹۹- ب.

۲- آ : برگ ۱۰۲ - الف.

بود « و «تابوت از چنین مسافت دور آورده می شد» و تعجب کردن یکی از امرای شیخ سلطان محمد حاکم پاخلی که : «چگونه ممکن است در این هوای گرم نعش علی همدانی بونگرفته باشد» حاکی است . ممکن است که مریدان منتظر بوده اند تا جعفر بدخشی برسد و جنازه را بردارند. چنانکه بدخشی می گوید : « فلاجرم در حال ممات به تاخیر زیادت عذر دارد » .

نور الدین بعد از سید علی همدانی به خدمت فرزند وی سید محمد عقیدت خود را چنین ابراز نموده است :

« ای دوست! بدان که سعی بسیار باید نمودن و از انوار جناب سیادت رخشیدن و به قدم اخلاص به خدمت قرۃ العین جناب سیادت که اوست بقیة هدیه الهی و خلف سرادق پناهی البته البته . (۱)»

آثار دیگر مؤلف :

نور الدین جعفر علاوه بر اینکه شرح احوال سید علی همدانی (۱) را نوشته شرح یکی از غزلیات مرشد خودش را نیز بنا بر خواهش پسر سید نگاشته و آن را جزو خلاصة المناقب قرار داده است . مطلع غزل این است :

از کنار خویش می یابم دمام بوی یار زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار (۲)
صاحب کتاب « کشمیر در زمان سلاطین » (۳) اشتباه کرده و کتاب مناقب الجواهر را به نور الدین بدخشی انتساب کرده است .

۳- ذکر از تألیف دیگری موسوم به « احباب » از نگارشات نور الدین در مجالس المؤمنین (۴) آمده است .

۴- و شرحی نیز از « اوراد فتحیه همدانی » موسوم به « شرح اوراد فتحیه » وجود دارد که يك نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور و يك نسخه در کتابخانه دارالعلوم اسلامیة پیشاور نگاهداری می شود که اسم شارح در این نسخه ها جعفر ضبط شده است و مولوی عبدالرحیم (۵) در فهرست « لباب المعارف علمیه مکتبه دارالعلوم

۱- آ : برگ ۱۰۳ - ب . ۲- آ : برگ ۷۹ - ب .

۳- کشمیر در زمان سلاطین (اردو) ، ص ۱۷ .

۴- نور الله شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۱ .

۵- مولوی عبدالرحیم ، فهرست « لباب المعارف » ص ۳۷۳ .

پیشاور» راجع به شرح مزبور نوشته است که از لحاظ موضوع این کتاب نگارش با ارزشی است .

آغاز : الحمد الفتح الذي فتح على المتقين اما بعد می گوید سالک بادیه پریشانی و ساکن زاویه حیرانی محبّ طریق جنید و سری سقطی ... احقر العباد جعفر عفی الله تعالی عنه.

۵- اصطلاحات الصوفیه (۱) : رساله ای کوچک است که در سری نگر نگاهداری می شود .

نسخ مختلف کتاب

نسخه های خطی خلاصه المناقب در بعضی کتابخانه ها نگاهداری می شود و تا اکنون به چاپ نرسیده است و باوجود مساعی بسیار ما توانسته ایم فقط از شش نسخه خطی این کتاب اطلاع پیدا کنیم، که عبارت است از: يك نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب، دو روتو گراف (عکس) یکی از نسخه خطی آکسفورد و دیگری از استانبول و يك رونوشت ماشین شده از نسخه خطی برلن نسخه خطی کتابخانه بلتستان و نسخه خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد که جزئیات هر يك از آنها ذیلاً شرح داده می شود :

۱- « آ » :

نخستین نسخه متعلق به کتابخانه بادلیان در دانشگاه آکسفورد است که نشان خصوصی آن را « آ » قرار می دهیم و جزئیات آن بدینگونه است :

تعداد برگ ها : ۱۱۰ (۱-ب تا ۱۱۱-الف)

سطور : ۱۵ سطر در هر صفحه

تحریر : بسیار روشن و خوانا

قطع : ۱۰ × ۴/۳ - ۵

مختصات : پشت سرورق نوشته شده است : مناقب سید علی همدانی قدس سره . در آغاز هر يك از عبارات مهم، روی نخستین کلمه خطی کشیده است. از مختصات املائی نسخه مزبور، یکی آن است که در آخر کلمات عربی همزه حذف شده است مثلاً :

بسم الله الرحمن الرحيم

شاهنازنا تبار خضر آستان پادشاه هر که برای حاجت
سرمدی بقدرت بانه احمدی المدحش جود و جود نور جوهر
احمدی شار نور موجودات که دانیه کمال الله تعالی و اما
خلفه السوات و الله رضی و ما بیننا الله بالحق و قال رسول
حاکم علیه السلام به عز وجل اولو دیک لا خفت الیون و محمد مجید
مرآن مجید را که بر شش نور آن جوهر فرید صدای ضلالت
نور عبودیت کافه سعادت و دانیه قل الله جل جلاله و اذا اخذ الله
بنی فی الینبی الانیکم مکتب حکمت ثم جاءکم رسول
مصدق لایمکن لکم فیہ و تنصرونه قال اقرنتم و اخذتم

سعداء به صورت سعدا ، اعداء به صورت اعدا نوشته شده است . و در بعضی موارد اشتباهاتی به املای کلمات دیده می شود از قبیل « هما » بجای « حمی » و گاهی کلمات تصحیف شده است از قبیل : مکتوبات بجای مکنونات ، حزنی بجای حزبی و بعضی کلمات به کلمات دیگر مبدل شده چنانکه : « فلیتوکل » بجای فلیتوکل . و تحرق القمر بجای تحرق القلب وغیره .

در بعضی موارد نیز نقطه ها حذف شده و بعضی عبارات افتاده است . علاوه بر این در املای بعضی از کلمات علامت مد افتاده و کاتب در نوشتن آیات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات دیگر عربی اعراب به کار نبرده است .

۲- « ب » :

نسخه مزبور در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور نگهداری می شود :

شماره اوراق : ۹۴ (۱ ب تا ۹۵ - الف)

سطر : ۲۱ سطر در صفحه

کتابت : صاف و خوانا

قطع : ۶×۹ : ۳×۶

این نسخه سراسر کرم خورده و آب زده شده است و در پایان مهری دارد که در آن به صورت مستطیل {محمد خلق کریم ۱۲۳۹ هجری} ثبت شده است و صفحات آخرین در صحافی جا بجا شده گردیده و ارتباط مطالب از بین رفته است و عبارات صفحات نهایی تا اندازه ای ناخواناست . در نوشتن آیات و احادیث و کلمات عربی اعراب به کار رفته و معنی آن عبارات عربی در حاشیه و مفهوم کلمات دقیق تحت آنها ضبط شده است و اغلاط املایی اندک می باشد ولی بعضی از عبارات به حدی آب زده شده که باوجود استفاده از ذره بین برای خواندن آن باز هم پی بردن به آن کلمات میسر نگردد .

۳- « ل » :

نسخه مذکور متعلق به کتابخانه استانبول است که از آن عکس برداری شده و در اینجا

نشان آن را « ل » قرار داده ایم و جزئیات آن چنین است :

تعداد برگ ها : ۷۴ (۱- ب تا ۷۵ - الف)

سطور : ۲۱ سطر در صفحه

تحریر : صاف و خوانا

خط : نستعلیق

قطع : ۳-۱/۲ × ۵-۱/۲ "

پشت ورق اول اینگونه نوشته آمده: کتاب خلاصة المناقب که جناب شیخ انور اظهر مولانا نورالدین جعفر قدس الله سره که از خلفای قطب العارفین امیر سید علی همدانی قدس سره السبحانی بوده نوشته اند.

سرو سامان مطلب زانکه خداوند کریم هر کرا کرد نظر بی سرو بی سامان کرد

رباعی:

گر خلق به نیکی تو اقرار کنند کار غم عشق بر تو دشوار کنند
اقرار تو آن لحظه درستست که خلق از تو ببرند و بر تو انکار کنند
در این نسخه هم در نوشتن آیات و احادیث و عبارات عربی، اعراب به کار نرفته و در چندین موارد نقطه ها و مدها حذف شده است چنانکه:

و کار بود که بعضی از لره اسر را نزدیک رس اوند و رس سرح نماید .
کاتب آمنه را به صورت اینمه و اويس را به صورت و يس می نویسد .
به ظاهر این نسخه از همه قدیم تر بوده که در ۲۱ صفر سال ۹۰۱ هجری کتابت شده چنانکه در پایان مطالب کتاب نوشته آمده :

« تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب به تاريخ ۲۱ صفر ختم بالخیر والظفر سنة احدى و تسعمائة هجرة النبوية بخط العبد الحقير خادم الفقرا عبداللطيف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری اللهم اغفر لمصنعه صاحبه و ناظره و كاتبه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات و سلم تسليماً كثيراً كثيراً م م م .

۴- «ن» :

این نسخه که نشان خاصه آن را «ن» نشان داده ایم متعلق به کتابخانه برلن است :

تعداد برگ ها : ۳۱ (۹۰ - ب - ۱۲۱ - ب)

سطور : ۲۸ سطر در صفحه

خط : نسخ قدیم

و در پایان این نسخه همان عبارت نگاشته شده که در نسخه آ است جز اینکه جمله زیر در این نسخه اضافه شده است :

وقع الفراغ من الكتابة في يوم وعشرين من شهر مبارك محرم سنة (۱۱)

چون دکتر تاینفل رونوشت ماشین شده نسخه مزبور را برای مرحوم دکتر مولوی محمد شفیع فرستاد بدین جهت دربارهٔ مختصات و جزئیات آن چیزی نمی توان گفت.

۵- « ت » :

نسخه پنجم متعلق به کتابخانهٔ برات بلتستان است و نشان خصوصی آن را « ت » قرار داده ام که توسط آقای عبدالشکور انور خطیب مسجد جامع نور بخشیه گلگیت عکس آن را بدست آورده ام :

تعداد برگ ها : ۹۹

سطور : ۱۴ فی صفحه

خط : نستعلیق

در این نسخه افتادگی های فراوانی وجود دارد و چندین ورق که در آنها احادیث مندرج شده حذف گردیده است . محتملاً عبارت ده ورق (از برگ ۵۷ - الف تا ۶۶- ب) حذف شده و آن را کاتب در حاشیه آورده که چندان خوانا نیست ، این تنها نسخه یی است که در آن کلمه « صلی الله علیه و آله وسلم » مرقوم گردیده و دیگر نسخ کلمه « و آله » را ندارد . در خاتمه کتاب عبارت زیر آمده است :

« تمام یافت کتاب خلاصه المناقب بید الفقیر الحقیر عابد بن احمد علی کشمیری غفرلها بکرمه و وفقه سلمه لعمره بفرموده حضرت شیخ الشیوخ ... الکمال بالاحوال شیخ دانیال سلمه از ذی الاکرام و الجلال یوم الاحد ربیع الاول ۱۰۹۲ هجری . »

نسخه دیگر خلاصه المناقب در کتابخانه استانبول و نسخه ای در ترکستان وجود دارد . باوجود اینکه نسخه استانبول قدیم تر بود ولی از آنجا که نسخه آگسفورد (بادلیان) صحیح تر می باشد آن را اصل قرار دادم و با آنکه می توانستم با دیگر نسخی که داشتم کاملاً و بی کم و کاست و بی فرو گذاشتن جمله ای بر مقابله و تصحیح آوردم و از نسخ دیگر بعد لزوم بهره ها بردم و در تقابل نسخ اختلافی که بین آنها دیدم در حاشیه نوشتم و بعد از مقایسه و موازنه چیزی که به نظر می رسد این بود که نسخه « آ » و « ب » با یکدیگر و « ل ، ن ، و ، گ » باهم بیشتر مشابهت دارد و عباراتی که از « آ » افتاده است در « ب » نیز محذوف می باشد و جمله هایی که در « ل » اضافه شده در « ن » هم ضبط شده است .

از آنجایی که رسم الخط نسخ خطی به شیوه امروز نبود علی الرسم تغییراتی دادم . در همه نسخ « ب » بجای « پ » بجز چند موارد « ج » بجای « چ » و « ک » بجای « گ »

کتابت شده ، که همه را به املای امروز در آوردم . در مواردی که نوشتن همزه مراعات نشده بود ، مراعات کردم و جائیکه الفهای مد دار بی مد آمده با مد نوشتم . کلماتی چون نعمت ، رحمت و همت و غیره به شیوه نگارش عربی ، نعمة ، رحمة و همة آمده و این کلمات اگر در ترکیب تازی نبود به املای جدید نگاشته ام .

۶- « گ » :

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان :

۱- اندازه : - بیرونی : ۲۶ × ۱۹ × ۶ س.م . - درونی : ۲۱ س ۱۶ × ۱۲ س.م

۲- اوراق (صفحات) : ۵۰۰ ص (۲۵۰ ورق) .

۳- کاغذ : ضخیم نخودی رنگ سمرقندی ، آب رسیده ، وصالی شده ، جلد مقوایی و روغنی و ضربی و منقش . نام صحاف : « عمل میرزا عنایت الله صحاف » در چهار جای روی جلد ضرب شده است . عطف و اطراف جلد سبز رنگ و شیرازه شده ، روی جلد بسیار زیبا گل و بوته نگاری شده است ، اینگونه نقاشی به سبک بخارایی باشد .

۴- خط : تعلیق خوش ، پخته و خوانا و زیبا ، در بعضی قسمت به نستعلیق شکسته آمیز تازه ، عنوان ها و نشان ها و سرفصل ها و بعضی الفاظ « قوله » به شنگرف و لاجورد کتابت شده است .

۵- کاتب : « عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری » ، تاریخ کتابت :

« ۹۰۱ ه.ق . » (یعنی ۱۱۴ سال پس از تألیف کتابت شده است .

- مؤلف : « مولانا نور الدین جعفر بدخشانی » است ، نام تألیف : « خلاصة المناقب » :

« کتاب خلاصة المناقب که جناب شیخ اظهر انور مولانا نور الدین جعفر بدخشانی قدس سره ، که از خلفاء سلطان العارفين على ثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره الصمدانی بوده اند ، نوشته اند و بعضی حالات صوری و معنوی ایشان را بیان کرده » (ص ۳۴۷) « ای دوست بدانکه افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از اواخر صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائة بود » (۷۸۷ ه.ق) (ص ۳۶۹) .

آغاز : خلاصة المناقب : « بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعلیق ثناء سناء نامتناهی مرحضرت آن پادشاهی را که به قدرت بالغة احدی از محض جود وجود نور احمدی منار انوار موجودات گردانید ... » تاریخ تألیف ۷۸۷ ه.ق « (۱) یعنی خلاصة المناقب درست يك سال پس از وفات امیر سید علی همدانی تألیف شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

ثناء سناء ما تناسی من حضرت امان پاشای را که قدرت مبالغه
احدی از محققین وجود و نور احدی را منار انوار موجودات
کردانید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حاکما عن رب عز وجل
لو انکم لما خلقت الا ظلال وقال الله تعالی ولما خلقنا السموات
والارض ما بینهما الا بالحق و بعد مجید ان پادشاه حید را که برش نور
ان جوهر فرید صدای ضلالت ارضیون کافه فسدان زد اید
قال الله عز وجل واذا اخذنا من سابق النبیین ما ایتکم من کتاب
وحکمته ثم جاءکم رسول تصدیق لما معکم تؤمنون به و تفسیر نه قال القرطبی
واخذه علی ذکرم اصری قالوا اقرونا قال فاشهدوا واما معکم الا بشا من
من نولی بعد ذلک فاولئک هم الناس قال صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی خلق الخلق فی خلقة ثم رشح علیه من نوره ففی صابیه
ذلک النور استدی ومن اخطاه ضل و مدح شریف بیان قدیم
لطیف که کمال او را در عامه مراتب وجودیه ظهور بخشید قال
الله عز وجل ربنا الکی اعلی کل شیء خلقه ثم سدی قال
صلی الله علیه وسلم اعلوا فکل مبیس لما خلقت له و شکر خیل کمیل
مران واجب الوجود جمیل را که تشنگان بیداء دور قمر لطیف قدیم
و فضل عظیم اب حیوان ان جوهر نوش کردن از جام صحت خلاصه
تیاغ خیر البشر اگر چه ذکر باره ان نور مدید بنیض و جید بر کوبید
قال الله تعالی الم نزلنا رکبک مدالظلم و کوشا لحدی ساکن
ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا

و قال صلی الله علیه وسلم

انجام : ايضاً (ظاهراً يك صفحه افتادگی دارد اما مؤلف اینگونه می نگارد... اکنون ختم کرده آمد این کتاب که نام نهاده شد بخلاص { به المناقب } بالفاظ عذاب (شاید عذب) حوادی که صدر یافت از صد و ... قدس الله روحه و زاد لنا فتوحه ... »

چگونگی : این نسخه بسیار مهم است زیرا مجموعه یی است که مشتمل بر دو اثر بسیار ارزنده ادب و عرفان زبان فارسی است . یکی « حلّ قصص الحکم » که قطعاً و یقیناً شارح آن حضرت امیر سیّد علی همدانی است (ص ۳۶۵) و جمعاً ۳۶۵ صفحه دارد و هنوز چاپ نشده است . دوم خلاصه المناقب است که مشتمل بر احوال و آثار و افکار میر سیّد علی همدانی و استادان و پیران و شاگردان اوست و این اثر درست يك سال پس از در گذشت میر سیّد علی همدانی (متوفی ۷۸۶ هـ ق) در « ۷۸۷ هـ ق » تألیف شده است . از انجام این نسخه ظاهراً يك صفحه افتاده است و از دو صفحه دیگر نیز به سختی می شود استفاده کرد زیرا در اثر ساییدگی و وصّالی ، بسیاری از الفاظ محو شده است . در متن خلاصه المناقب اسامی رجال عرفان و مشایخ میر سیّد علی آمده است (۲) . چند غزل از میر سیّد علی همدانی نیز آمده است (۳) البته اشعار عربی و فارسی هم دارد . اما در آخر نسخه خلاصه المناقب يك قصیده از شاعر بزرگ ناصر خسرو قبادیانی متوفی ۴۸۵ هـ ق آمده است بدین مطلع :

پلی شناس جهان را و تو رسیده بدر مکن عمارت و بگذار و خوش از و بگذر
بدانچه داری در دست شادمانه باش وزانچه رفت ز دست غم و درینغ مخور
و به مقطع :

ز گفت ناصر خسرو تو بشنو این پندی حذر بکن تو ازین روزگار سفله حذر
« اسامی آباء و اجداد حضرت رسول اکرم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم تا حضرت آدم علیه السلام آمده است (۴) يك مکتوب عربی از « افلاطون الی عیسی علیه السلام » و « الجواب عیسی علیه السلام » آمده است که در خور اهمیت و خواندنی است . (۵) در لابلای اوراق این نسخه ، مطالبی از مطالعه کنندگان کتابت شده که معلوم می دارد ، خواننده دانشمند آن مطالب ، نسخه یی دیگر در دست داشته و این نسخه را هم تصحیح کرده و هم به خطی تازه تر ، افتادگی را کتابت کرده و افزوده است و تقریباً نسخه

۱- خلاصه المناقب، گ ، ص ۳۶۹ . ۲- ايضاً گ ص ۳۷۸

۳- ايضاً ، ص ۳۷۰

۴- ايضاً ، ص ۳۶۶

۵- ايضاً ، ص ۳۶۷

را منقح و پاکیزه ساخته است اما افسوس که در اثر مُرور زمان ، ساییده شده و مخصوصاً از آخر نسخه يك صفحه به علت وصالی خراب شده است . در صفحه اول به خط تازه نوشته اند : « کتاب حلّ فصوص الحکم » . این مجموعه به شماره « ۱۴۱۰۷ » در کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد محفوظ است و شماره میکروفیلم « ۲۰۸ » است . این نسخه ، با نسخه « ل » شباهت دارد و کاتب و کتابت آن يك تن است . لطفاً خواننده خود قیاس فرماید ! (۲.۱)

تاریخ تألیف و وجه تسمیه:

نور الدین جعفر درباره « خلاصة المناقب » می نویسد که این کتاب را روز جمعه در اواخر ماه صفر سنه ۷۸۷ هجری در خانقاه اعظم که در خطه ختلان است ، نگاشته و چون میر سید علی همدانی (ر) در ماه ذی الحجه ۷۸۶ هجری از جهان درگذشت هنوز مدفون قبل از تدفین وی نور الدین جعفر به ضبط سوانح زندگانی وی اشتغال ورزید چنانکه خودش معترف است : « ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از اواخر صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمانه نور تافت در خانقاه اعظم که به خطه مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت بعد از اتمام خلوات و مقصوره و بعضی جماعت خانه به سعی اهل شناخت به جوش محبت در طریق تعزیت مصلی شوق سید می افزود لاجرم آن ملتمس به اجابت تحریر مسعف آمد. (۳)

ولی هیچ معلوم نیست که تألیف این مناقب چقدر طول کشید و جز اینکه در نسخه برلن در خاتمه آورده شد که این کتاب در روز بیستم محرم به پایان رسید ، متأسفانه سال اختتام را ضبط نکرده است .

آنچه مربوط است به وجه تسمیه این کتاب باید توجه داشته باشیم که ادبیات مربوط به اهل تصوف و عرفان واژه « مناقب » اصطلاحی شده برای کتب سوانح و ترجمه احوال متصوفان چنانکه می دانیم که کتاب « مناقب العارفین » از احمد افلاکی محتوی بر

۱- دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۱۳۰۸ ش)

۲- مقابله با خلاصة المناقب ۱۴۱۰۷ کتابخانه گنج بخش به رمز « گ » : خانم انجم حمید ، پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

۳- خلاصة المناقب : برگ ۳- ب.

مضامین متصوفانه و بحثهای عارفانه می باشد ، « خلاصه المناقب » نخستین کتابی است که سالی بعد از وفات سید علی همدانی (ره) در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و مرید وی جعفر می فهمد که تمام مناقب و اوصاف و افکار و اقوال مرشدش در حیطه تحریر آورده نشده بلکه انتخابی از آنها را در این کتاب آورده است و به این جهت نام آن را « خلاصه المناقب » نهاد. که راجع به زندگانی و فعالیت های سید، مطالب فراوانی دارد و علاوه بر آن ادبیات متصوفه و کیفیات و واردات مربوط به اهل عرفان و تصوف را تبیان نموده است .

در خود کتاب اسم آن در سه مورد زیر آمده است :

(الف) : بدان که افتتاح این « خلاصه المناقب » تحریر یافت در جمعه که از اواخر ماه صفر (۱۱).

(ب) : ای دوست بدان که بعد از انشاء سواد این « خلاصه المناقب » و قبل تحریر البیاض. (۲)

(ج) : اکنون ختم کرده آید این کتاب که نام نهاده آمد « به خلاصه المناقب » به الفاظ عذب جواذب که صدور یافت از صدر ایسن العاقب (کذا). (۳)

(د) : و فقط در يك نسخه در خاتمه منضبط است :

وقع الفراغ من تسويد هذا الكتاب المبين المعين المسمى « به خلاصه المناقب » المملو عن الاسرار الالهيه الحاروی الاكثر الاحاديث النبويه ، الجامع المناقب للطالبين أعنى الشيخ المحقق الصمدانی العارف المعروف بسید علی الهمدانی قدس سره السَّبْحانی . (۴)

موضوع و مطالب خلاصه المناقب:

« هرمان اته » در فهرست مخطوطات بادلیان (۵) خلاصه المناقب را چنین معرفی می نماید: « این رساله یی متصوفانه است که در آن مسائل عارفانه از روی قرآن مجید و احادیث نبوی شرح داده شده است ».

شکی نیست که نگارنده در این کتاب بسیاری از مسائل مهم تصوف را توضیح داده است اما بیان مسائل تصوف، مقصود اساسی آن کتاب نیست، بلکه ثانوی و ضمنی

۱- آ : برگ ۲- ب. ۲- آ : برگ ۷۹- ب.

۳- آ : برگ ۱۱۰- ب. ۴- آ : برگ ۱۱۱- ب.

۵- جزو : ۱ ص ۷۸۳.

است و منظور عمده مؤلف شرح احوال سید علی همدانی (ره) است و به نظر می رسد موضوع آن توضیح طریقت و ولایت و تصوف و عرفان است با استفاده از آیات و احادیث، چنانکه در خاتمه کتاب نگارنده این موضوع را به خوبی تصریح نموده است.

« وقع الفراغ من تسويد هذا الكتاب المبين المعين المسمى به خلاصة المناقب المملو عن الاسرار الالهية الحاوی الاکثر الاحادیث النبویه الجامع المناقب المرشد الطالبین أعنی الشیخ المحقق الصمدانی ، العارف المعروف بسید علی همدانی قدس سره السبحانی . »

مؤلف در نوشتن شرح زندگانی مرشدش روشی دارد که به ظاهر مضمون اصلی کتاب را پراکنده می یابیم و اگر به اذعان نظر دیده می شود آن کاملاً پیداست و مطالب این کتاب طبق ترتیبی که مراعات شده به ترتیب موضوعات زیر است :

(الف) - در بیان بعضی از فضائل آن عروه وثقی.

(ب) - ذکر نسبه و شرف حسبه .

(ج) - ذکر نسبه جد فقره و خبر میراث فقره .

(د) - ذکر اسفاره به امر کباره

(ه) - ذکر حجّه و فخر ضجّه

(و) - ذکر ابتلاّه و سبب جلاّته

(ز) - ذکر خاتمه عمره

نظری بر مطالب خلاصة المناقب :

کتاب خلاصة المناقب طبق معمول مؤلفین از حمد الهی شروع می شود و در آغاز کتاب مؤلف عقیده ای را توضیح نموده است که در آفرینش کائنات مشیت ایزدی مضمّن است و باعث تکوین این جهان ذات حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشد که اگر وجود آنحضرت نبود کون و مکان به ظهور نمی آمد و ذات آنحضرت (ص) بنی نوع بشر را به رشد و هدایت راهنمایی و راهبری کرده و بنا بر این طاعت و عبادت بدون درود فرستادن بروی قبول نمی شود ، بعداً مؤلف فضایل و حسب و نسب میر سید علی همدانی (ره) را بیان می کند و ضمن شرح تحصیل و ریاضت و تربیت حبّ اهل بیت را از شرایط زندگی معنوی قرار می دهد و انواع و اقسام حبّ و بغض و جنبه های ظاهری و باطنی و در بیان تحصیلات مقدماتی و تربیت همدانی در کوچکی و موضوع ولایت را مورد بحث قرار داده می گوید :

ولایت باطن نبوت است و ولی آن است که فانی گردد در نور ذات و باقی باشد به بقاء

ذات و ظاهر باشد به اسماء و افعال .

سپس به فحوای گفته ای ، محی الدین ابن عربی ملامتیه را افاضل اولیاء شمرده و حقیقت قطبیت را صراحت نموده که قطب در هر زمان واحد است که او را « غوث » خوانند و وظیفه مرتبه قطبیت « الله الله » باشد و مراتب قطب و امامین و بدلاء سبعة را نام می برد . و موضوع علم تصوف ذات و صفات و اسماء باشد و مبادی آن معرفت خدای است و مسایل آن کیفیت صدور کثرت از وحدت و رجوع کثرت به وحدت است (۱) تجلیات و مشاهده را توضیح داده می گوید که بعضی اولیاء الله دائم مشاهد حق تعالی باشند و بعضی گاه گاه . سپس ولایت و اقسام آن و مدارج ولی را بیان نموده و آداب سلوک و خلوت را بر شمرده می گوید : هر که آداب خلوت نگاه ندارد مهابت خلوت او را از خانه خلوت بیرون آرد و چون سالك به مداومت شرایط اقبال نماید انوار کثیره ساطعه مربی گردد در باطن و کیفیات آن انوار و ظهور آن و فتح آن و بصیرت را به بیان جاذب و مؤثر همی گوید که بعد از ظهور انوار خانه دل نباید مملو شود از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان .

مؤلف صفات مذمومه آب و آتش و خاک و باد و تضاد آنها را با یکدیگر به روش بسیار جالبی شرح داده است که چگونه انسان در حال عبور از این ترکیب عناصر حقایق مختلفی را مشاهده می کند و به سعی و تأیید ایزدی مقام اشرفیت انسان کامل را درک نماید .

مؤلف از اصطلاحات تصوف و ارادت و حال و مقام و غیره بحثی کرده بیان مشاهدات بشری و از رؤیای صادقه حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام ذکری نموده گفته است باید برای خوابها تعبیرات خوب پیدا کنیم نه تأویلات بد .

هر عاقل بالغ مستعد قبول سعادت را فرض عین باشد که در تزکیه نفس بکوشد و بعداً توضیحی داده است از نفس و عقل و وساوس شیطانی و خواطر و این مطالب به استفاده از « فوائد الجمال » نوشته شده است که چگونه شیطان از اولاد خود کمکی یابد و آنها را به کارهای گوناگون وادار می سازد و اگر یکی از اینها کسی را از تحصیل علم دین و کسب معرفت مانع آید شیطان او را در کنار گیرد و کارش را از کار دیگران بزرگتر دارد .

پس از دفع اخلاق ذمیمه و تزکیه نفس ، تصفیه قلب واجب می باشد و در ضمن بیان قلب معرفت روح را تشریح نموده گفت وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است

و هر جزوی که صافی گردد آئینه جمال غایی کلی خود شود و هر ذره از ذرات کائنات اذواق کثیره یابد و لیکن هرچه داند و بیند و یابد سالک را باید که در ابتدای سلوک به شیخ خود مشاورت کند و از فوائد الجمال مضامین و معانی بیان نموده گفت که آنچه سالک در واقع بیند تصور نکند که خارج اوست بلکه از درون اوست و یا اوست . و مسالک متریقی هر زمان خود را آصفی یابد و ابهی و اسنی و اوفی تا آن غایت که به صفای قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست (۱) در ضمن بیان اسم اعظم بیعت خود را با سید علی همدانی تذکر داده و بحثی درباره بدعت و احادیث رتنیه درمیان آورده، و اینکه سید وی را « اوراد فتحیه و حرزیمانی » خواندن ترغیب نموده است وی همچنین مسئله بروز را توضیح داده و نوشته است که حضرت سیادت در مقام اطلاق بوده است .

حکایات غریبی درباره حضرت خضر (ع) و عجاییبی که در سفر و حضر سید همدانی به آن دُچار گردیده و نیز ذکر جن را آورده است که جنیان در بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف کنند . در موردی که احوال مسافرت جناب سیادت را برای سر اندیب بیان نموده راجع به حضرت آدم و حوا نگاشته است .

در اختتام کتاب ذکر آلام و مصائبی که سید علی همدانی به آن مبتلا گردیده و وفات و تشییع جنازه را بیان نموده است و در خاتمه قصیده ای از ناصر خسرو آورده و راجع به رحلت حضرت سیادت حزن و تأسف خود را اظهار نموده و کتاب را به پایان رسانیده است .

سبک نگارش خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب مانند کشف المحجوب و کتاب اللمع و غیره تألیفی در موضوع تصوف نیست و مثل تذکرة الاولیاء و نفحات الانس در ردیف کتب متصوفه نیز قرار ندارد بلکه کتابیست از کتب مقامات همچون مناقب العارفین افلاکی که از لحاظ تسمیه نیز به این کتاب مماثلت دارد . چنانکه می دانیم کتب مقامات عبارت است از کتاب هایی که هر یک در شرح احوال یکی از متصوفه تألیف شده باشد و در ضمن سوانح ملفوظات و تعلیمات صاحب سوانح را نیز شامل می باشد و گذشته از این بعضی از بحث های مختلفی مربوط به شریعت و طریقت و اخلاق و عرفان در آن جا می گیرد و خلاصة المناقب درست همینطور است که نویسنده ضمن بحث درباره موضوعی به بعضی از جزئیات آن موضوع نیز

منی پردازد و در مواردی به مسئله دیگری متوجه می گردد. بطور نمونه در يك مورد نوشته است: « الحمد لله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و پس کرامت نمود. » به بیان حقیقت و فضیلت محبت آل محمد پرداخته و در چهار ورق برای توضیح مطلب از احادیث متعددی استشهاد کرده و ابوالانی از شیخ بغدادی، شیخ عطار و خواجوی کرمانی آورده و اقسام و انواع حب و بغض را توضیح داده است. این روشن نویسنده گئی که در سراسر مطالب و معانی کتاب رعایت شده اگرچه خواننده را از اصل مطلب دور نماید ولی سبک نگارش وی به حدی ساده، روان و دلآویز است که اصلاً خسته کننده و ملال آور نیست بلکه سوز و تابش قلب وی به صورت بسیار مؤثر خلوه گر است و اغلب مباحث متصوفه نظر خواننده را جلب می کنند. ذکر عوالم، بحث قطب تکامل نفس انسان، خواطر قلب و قصه آدم و حوا، و غیره از همین قبیل مطالب گوناگون است که در خلاصه المناقب آمده و به استشهاد از آیات و احادیث مؤلف بیان خودش را مدلل و بنیادین اشعار نوشته خود را جالب و جاذب تر ساخته است. خلاصه المناقب دو جنبه مهم را داراست: اول شرح زندگانی میر سید علی همدانی، دوم شرح معانی و مطالب ولایت و تصوف. چنانکه در فوق اشاره کردیم که شیوه نویسندگی مؤلف ساده و بی پیرایه است و به ترصیع و تسجیع عبارت و تکلف و تصنع لفظی که در نثر فارسی از قرن ششم هجری به بعد رواج بسیار پیدا کرده بود و تمام تألیفات فارسی را فرا گرفته بود توجهی ننموده است و در بعضی جاها که به آرایش و زیبایی بیان توجه نموده به مشکل نویسی پرداخته بود. برای توضیح عقاید و معانی تصوف و تأیید اقوال و افعال متصوفه مؤلف به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد می کند و در حل مشکلات و مسائل دقیق تصوف به سخنان بزرگان صوفیه توسل می جوید، مخصوصاً از منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و رساله القشیریة ابوالقاسم قشیری و فصوص الحکم محی الدین و فوائج الجمال نجم الدین کبری مطالبی را نقل و روایت کرده است. و علاوه بر آنها از نگارشات خود سید علی همدانی استفاده نموده مخصوصاً از رساله مشارب الاذواق (که شرحی است از قصیده خمریه ابن الفارض و این شرح را بنابر دستور سید همدانی مؤلف، بدر الدین و خشی را درس

می داد) و همچنین رساله حل الفصوص (۱) و رساله واردات و رساله مناجات و ذخیره الملوك وغيره.

علاوه بر مآخذ مهمی که اشاره شد مؤلف از الفتوحات المکیة ابن عربی و احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت امام غزالی و عوارف المعارف شهاب الدین سهروردی نیز مطالبی را فرا گرفته است. بالخصوص از فوائج عباراتی را به فارسی برگردانیده و جزو کتاب خودش قرار داده است. باوجود اینکه در خلاصه المناقب از فوائج الجمال بسیار استفاده شده است باز هم می توان گفت که مؤلف بیشتر تحت تأثیر فصوص الحکم قرار گرفته است. مثلاً در موضوع ولایت آنجا که گفته است که « ولایت باطن نبوتست » از فص دوم « شیشیه » از فصوص الحکم مأخوذ است و همینطور بیان ائمة الاسماء و اسامی قلب و حقیقت آن و انسان صغیر و کبیر ، استعداد ذرات، بیان رؤیا ، نوم الانبیاء و غیره و مطالب تصوف که در این کتاب آمده است همه و همه تأثیر فصوص الحکم را نشان می دهد و علت آن ظاهراً همین است که مرشد وی شرحی نوشته بود بر فصوص و رابطه بین سید علی همدانی و ابن عربی از همین جا معلوم است که شیخ علاء الدوله سمنانی یکی از مشایخ طریقت و خال وی، بر فتوحات حواشی نوشته و جعفر بدخشی تحت تأثیر آن قرار گرفته بود.

مؤلف در توضیح مطالب از شعرای بزرگ فارسی مانند ناصر خسرو ، شیخ فرید الدین عطار، خواجوی کرمانی ، شیخ سعدی شیرازی و مولوی رومی و دیگران ابیاتی را در نگارش خود آورده است که علاوه بر توضیح نکات دقیق ، شیرینی و شیوایی و تأثیر خاصی به بیان وی بخشیده است. درعین حال که مطالب فوق بر تعمق نظر و تبحر علمی مؤلف دلالت دارد ، می بینیم که وی در آوردن احادیث و نقل ابیات، عدم دقت داشته و درباره استناد و انتساب اشعار و حتی درباره صحت متن آنها دقتی را به کار نبرده است. ولی این نقص تخصیصی به مؤلف ما ندارد بلکه در ابیات متصوفه بالعموم همین کیفیت به نظر می رسد و خصایص نثر دوره اواخر قرن هفتم هجری و اوایل قرن هشتم هجری که ملک الشعراء بهار چنین بیان کرده است :

« لیکن از همین تاریخ ضعف ادبی و سستی و فتور و عدم توجه و اعتنای به اصلاح و علاج نثر پدیدار می گردد و مقدمات فساد نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغات و عبارات از یاد رفتن دستور و صرف و نحو آشکار می شود (۲).

راجع به سبک نویسندگی خلاصه المناقب هم می توان گفت که همان اختصاص را دارد. در نوشتن واقعه ای از زندگانی سید علی همدانی روش وی آن است که اسم مرشدش را معمولی ضبط نکرده بلکه با احترام کامل: «جناب سیادت» «حضرت سیادت»، «امیر ما» و «سیدنا» یاد می کند. و چون نکته ای از ولایت یا دقیقه ای از تصوف را توضیح می دهد چنین می نویسد:

«بدان که ای عزیز» یا «ای دوست بدانکه»

نویسنده عموماً بجای واژه های فارسی کلمات عربی می آورد از قبیل طیران، حصر و حصار، مذموم، مزروق، تقبیل، سوادیه، بیاضیه، جبلّی، ارض، سریع الزوال، بطی الحركة، بلغك، تکلم، تار و غیره. و در چندین مورد جمع عربی به کار برده مثلاً افیاض، زوایا، شرور، نفوس، نفور، حقوق، حظوظ، محابیب و غیره.

ارزش خلاصه المناقب:

همانطور که در صفحات گذشته یاد شد مقصود مؤلف در این کتاب شرح احوال و مناقب سید علی همدانی است که در تاریخ تصوف سیاسی و مذهبی شبه قاره پاکستان و هند و نیز در تاریخ ادبی زبان فارسی شأن و مقامی بلند دارد و از عرفای شهیر قرن هشتم هجری است که مؤلف از مریدان خاص و مقرب او می باشد، مؤلف در سال ۷۷۴ هجری با مرشد خود بیعت کرد. مدت دوازده سال از ۷۷۴ هجری تا ۷۸۶ هجری از محضر این عارف بزرگ نه تنها استفاده علمی و استفاضة معنوی می نمود، و بلکه در سفر و حضر از توجه مرشد خود مفتخر می گردید و در مواقعی که این رفاقت میسر نبود، بین مرشد و مرید مرتباً مکاتبه بوده و مرید همواره از این راه از مرشد خود اقتباس فیوض علمی می نموده است و شاه همدان هم به طریق خاصه خودش متوجه او بوده و در نتیجه نویسنده آنچه در شرح احوال مرشد خود نوشته یا خودش مشاهده کرده است و یا از زبان وی شنیده و یا بعضی مطالب از مریدان دیگر (معاصر) مانند قوام الدین و حاجی اخی و غیره نقل کرده و قدر و اهمیت این شرح احوال بر همین اساس است و به همین جهت است که بین مآخذ اساسی برای شرح احوال سید علی همدانی خلاصه المناقب در سرفهرست قرار دارد و مهم تر و معتبرتر از سایر مآخذ دیگر است.

رساله مستورات اگرچه بر نفحات الانس، تزوک بابری، آئین اکبری و مجالس المؤمنین و غیره که بعضی از اطلاعات را درباره سید علی در این کتاب می بینیم تقدم دارد، ولی از

خلاصة المناقب مسلماً مؤخر است برای اینکه نویسنده رساله مستورات مستقیماً از مریدان سید نیست بلکه از مریدان یکی از مریدان سید علی همدانی (ره) موسوم به اسحاق ختلاتی می باشد که اغلب معلومات و اطلاعات را از خلاصة المناقب گرفته است و از این کتاب نقل روایت دارد. اگرچه مؤلف رساله مستورات بین تذکره نویسان سید علی همدانی علاوه بر نور الدین بدخشی از يك نگارنده دیگر موسوم به قوام الدین بدخشی تذکره نموده است ولی تاکنون هیچ نوشته‌ی به دست نیامده و می توان گفت که قدیمترین و مهم‌ترین تذکره‌های سید علی همدانی همین خلاصة المناقب است.

در خلاصة المناقب اگرچه از لحاظ قید سنن حوادث و وقایع، مخصوصاً درباره مسافرت‌های سید، گاهی می بینیم که روز و ماه و سال را در بسیاری از موارد ضبط نکرده و از طرف دیگر عقیدت مرید خود نیز بیان روایات دخیل و مؤثر به نظر می رسد ولی باوجود این نقص، خلاصة المناقب راجع به شرح احوال و افکار سید علی همدانی مستندترین مأخذ به حساب می آید و علاوه بر این اطلاعات ارزشی، به دست می دهد که در قرن هشتم هجری عقاید متصوفه از چه قرار بوده و چه آداب و رسوم در سلوک و طریقت رواج داشته و عموم مردم درباره اولیای الله چه تصویری را داشته اند و چه نوع خوارق و کراماتی به آنها نسبت می داده اند.

کتاب مزبور کم و بیش اوضاع اجتماعی را نیز که در قرن هشتم هجری وجود داشته نشان می دهد و از این تحریر پیداست که در قرن هشتم افراد حاکم، به متصوفه علاقه و عقیده داشتند و احترامی به آنها می گذاشتند و گاهی که هیئت حاکمه در پی آزار ایشان بر می آمده مقام روحانی و وقار معنوی آنها مانع از آن می شده و هیئت حاکم در برابر آنها تسلیم می گردیده است و در این زمان مردمان متصوفه رفت و آمدی به دربارها داشته اند. خلاصه در این زمان نه تنها مردم به صوفیه عقیده داشتند بلکه امرا و وزراء از معتقدین آنها بوده اند.

مسئله بیان ولایت نزد صوفیه بقدری ارزش دارد که نور الدین جامی در آغاز کتاب نفحات الانس پیش از آنکه به ذکر احوال مشایخ بپردازد در این باره بحث وافعی کرده است از این جهت کتاب خلاصة المناقب شایسته توجه کامل می باشد زیرا معانی ولایت در این کتاب به صراحت و روشنی تمام بیان گردیده است و مؤلف مناقب مرتضویه (۱) از روی همین

خلاصه المناقب موضوع ایمان و ولایت را نقل کرده است. همچنین باز متذکر شویم که در کتاب « نور نامه » نیز مسئله قطب و حقیقت قطبیه مأخوذ و مقتبس از خلاصه المناقب است و مطالب ولایت که در آن به حیطة تحریر درآمده ارزش و اهمیتی خاص دارد که متأخرین از آنها استفاده کرده اند چنانکه در « ریشی نامه » گفتار بابا کشمیری دت بابا متخلص به خاکی می بینیم .

در اینجا لازم است از سرپرست محترم سابق مرکز تحقیقات فارسی جناب آقای الحاج محمد اسعدی که این کتاب را به دست چاپ سپردند و نیز از خانم انجم حمید پژوهشگر گرامی که مقابله و تهیه فهرستهای این کتاب را انجام داده و همچنین از آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) که همکاریهای ادبی و مقابله یی و نظرات صائب داشته اند ، با احترام تشکر می نمایم .

سرانجام از جناب آقای علی ذوعلم دانشمند فرزانه و رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرست گرامی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از صمیم قلب سپاسگزاری می کنم که قرعه فال اتمام طبع و نشر این کتاب روحانی و عرفانی به نام ایشان اصابت کرد . امیدوارم که این کتاب برای اهل دل و دانش مفید واقع شود .

دکتر سیده اشرف ظفر

فیصل آباد - پاکستان

۲۳/۸/۱۳۷۴ هـ ش

۱۴/۱۱/۱۹۹۵ م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲)

ثناء سناء (۳) نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که برای حُبِّ ذاتِ سرمدی (۴)، به قدرت بالغهٔ احدی از محض جود و جودی (۵) نور جوهر (۶) احمدی را (۷) منار انوارِ موجودات گردانید، کَمَا (۸) قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (۹) :
وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۰) حَآكِبًا عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ
« لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْكَوْنُ (۱۱) »

- ۱- آ، ب، ت، ل : برگ ۱ - ب، ن : برگ ۹۰، ب، گ : ص ۳۶۸.
- ۲- ت، ل، گ : بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، ن : بسم الله الرحمن الرحيم ربِّ يسر و قمم بالخير -
- ۳- ب : حاشیه برگ ۱ - ب : روشن.
- ۴- ل، گ : مر حضرت آن پادشاهی را
- ب : برگ ۱ - ب السرمد تحت کلمه همیشه نوشته شده .
- ۵- ب : جودی، ل، گ : وجود (بهجای وجودی)، ت : خود وجودی.
- ۶- ل، گ : کلمه « جوهر » را ندارد .
- ۷- آ، ب، ت، ن : کلمه « را » را ندارد .
- ۸- ل، گ، ن : کلمه « کما » را ندارد .
- ۹- قرآن مجید ۱۵ (سورة الحجر) : ۸۵ و نیافریدیم آنها و زمین را و آنچه درمیان آنهاست مگر به حق در نسخه گ این آیت پس از حدیث پیامبر (ص) آمده است .
- ۱۰- ت : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ.
- ۱۱- ب : حاشیه برگ ۱ ب یعنی اگر نمی بودی تو ای محمد هر آینه نمی آفریدم من مکنونات را . محمد طاهر : تذکرة الموضوعات ص ۸۶ الافلاك (بهجای الکون)، سیوطی : اللئالی المصنوعة ج ۱، ص ۱۴۱، الدنيا (بهجای الکون) در هر دو نوشته شده که این موضوع است، ت : کلمه لولاک ندارد.

و حمد مجید (۱۱) مر آن پادشاه حمید را (۲) که برش (۳) نور آن جوهر فرید (۴) صداء (۵) ضلالت از عیون (۶) کافه (۷) سعداء (۸) بزیاید، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ (۹) :

« وَ اِذَا اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حَكَمَهُ ثُمَّ جَاءَ كُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ ، قَالَ اُ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ (۱۰) عَلَى (آ : برگ ۲ الف) ذَلِكُمْ اَصْرِي ط قَالُوا اَقْرَرْنَا ج قَالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (ت) (۱۱) فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ قَاوْلُكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ » (۱۲)

- ۱- ب : حاشیه برگ ۱ ب : بزرگ .
- ۲- آ ، ب : مر آن حمید را ، ل ، گ : آن پادشاه حمید را ، ن : آن پادشاه حمید .
- ۳- ب : حاشیه : برگ ۱- ب : پاشیدن .
- ۴- ب : حاشیه برگ ۱- ب : یگانه .
- ۵- صدا ازال صداء (المنجد چاپ بیروت) .
- الصدا ما ارتكبت على وجه القلب من ظلمة هات النفس و صور الالوان محبة عن قبول الخفائق.
- (عبدالرزاق کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۳۶) و نیز قب : ابوالفیث : کتاب الطواسین ، ص ۱۲ .
- ۶- ت : عنون ، عیون بضم تین ، چشم ها (محمد پادشاه : فرهنگ آندراج) ، منظر الرجل (المنجد ، بیروت) .
- ۷- کافه همه (المنجد چاپ لاهور) .
- ۸- سعداء جمع سعید ، کامران (المنجد چاپ لاهور) .
- ۹- ب قال جل جلا ، ل ، گ : قال الله عز وجل .
- ۱۰- ب : ندارد . ۱۱- ت : برگ ۲ الف .
- ۱۲- قرآن مجید : ۳ : (سوره آل عمران) : ۸۱ ، ۸۲ - از حاشیه ب : برگ ۱ - ب : یعنی یاد کن ای محمد (ص) که چون بگرفت حضرت حق عهد و میثاق پیغمبران و به ایشان عهد کرد چون بدهم شما را کتاب و حکمت و باز بپاید به شما رسول که مُصَدِّقِ قرآن است ، هر آینه با وی به یقین بگروید و نصرت وی بکنید با اعیای سنت او و اُمتان خود را فرمایید به گرویدن او و حضرت حق فرمود که ای پیغمبران اقرار کردید بدین عهد و فضل او و پذیرفتید بدین که گفتم . پیغامبران گفتند که اقرار کردیم به قبول این عهد . حضرت الهی فرمود که ای فرشتگان گواه اقرار باشید بدین قبول انبیا در حق مصطفی (ص) و من که خدای شما ام نیز گواهم بدین قبول عهد ایشان ، هر که برگردد از این عهد ، او از فاسقان است و لام «در لما آتیتکم» (دو سه کلمه محو شده لام التوطئة لأن أخذ الميثاق ، کشاف ج ۱ ، ص ۳۷۹) . أخذ ميثاق (دو سه کلمه محو شده ، فی معنی کشاف ج ۱ ، ص ۳۷۹) استخلاف است و نام در « لولاك » (دو سه کلمه محو شده) احتمال آن وارد که متضمن معنی شرط بود و [آب زده شده] جواب قسم و شرط هر دو باشد و می تواند که « ما » (آب زده شده) به معنی الَّذِينَ آتَيْتُكُمْ بَعْضَ الْكِتَابِ وَالْحَكْمِ ، به تشبیه و جمع نیز خواندند و لما آتیتکم نیز خواندند و به تشدید میم نیز خواندند به معنی حِينَ آتَيْتُكُمْ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

قال صلى الله عليه وسلم (۱)
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى (۲) خَلَقَ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَ (۳) ذَلِكَ النُّورَ
 اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَأَ (۴) (ب) (۵) ضَلَّ (۶)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

بَعْضُ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ ثُمَّ جَاءَ كُمْ رَسُولٌ وَجِبَ عَلَيْكُمُ الْإِيمَانُ بِهِ وَبَعْضِي بِرَأْسِهِ كَمَا لَمَنَ مَا مَبُودَ اسْتِ وَ
 اجْتِمَاعُ... (آب زده شده) داشتند، چه نون و لام و میم در میم و یکی... (آب زده شده) معناه لَمَن
 أَهْلًا أَتَيْتُكُمْ بِهِ وَأَمْرُهُ نِيزِ خَوَانَدَنَدَ وَ صَرًّا لَا يُؤْمَرُای بِشَدُو (کذا) (آب زده شده) وَأَشْهَدُواای بَعْضُكُمْ
 عَلَی بَعْضٍ بِأَفْرَاقِهِمُ الْفَاسِقُونَ الْمُتَمَرِّدُونَ مِنَ الْكُفَّارِ وَ نَزَدَ أَهْلِ تَحْقِيقِ مُرَادِ از مِشَاقِ عَهْدِ مَعْرِفَتِ اَزَلِی
 اسْتِ ، چُونِ انْبِیاءِ وَ رَسَلِ سَفْتِه... (آب زده شده) .

أُولَئِكَ بِاللَّهِ وَ هَرِ عَارِفِی كِه هَسْتِ مَنَزَلَتْ وَ مَرَا (تَبَّ) سَايِرِ عُرُفَا می شَناسَدِ پَسِ عَهْدِ دُو بُوَد ، یكی
 عَهْدِ تَوْحِيدِ كِه هَرِ بَنی آدَمِ رَا ، دَوَمَ : مَعْرِفَتِ كِه انْبِیاءِ مَخْصُوصِ اَنَدِ بِه آن اَز انْبِیاءِ دُو عَهْدِ مَآخُودِ هَاشَدِ
 عَهْدِ تَوْحِيدِ وَ عَهْدِ مَعْرِفَتِ ، «وَأَخْلَلْنَا مِيقَاتًا غَلِيظًا» اِشَارَتِ هَمِ بَدِیْنِ عَهْدِ اسْتِ وَ هُوَ عَهْدُ الْعَارِفِ
 وَ إِقَامَةِ الدِّينِ وَ عَدَمِ التَّعَرُّفِ فِيهِ وَ تَصَدِيقِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا دَعْوَةَ الْخَلْقِ إِلَى التَّوْحِيدِ وَ تَخْصِصِ الْعِبَادَةِ
 بِاللَّهِ... (مَحُو شده) وَ شَناسَا گِرْدَانِیْدِنِ بَعْضِی اِیْشَانِ رَا بِه بَعْضِ بِه اسْمِ... (مَحُو شده) مَعْرِفَتِ حَقِ دَرِ
 صُورِ تَفَاصِيلِ وَ حِجَّتِ صِفَاتِ بِه كَثَرِ (مَظَاهِرِ دَقِیْقِ تَرِ وَ پُوشِیدِه تَرِ اسْتِ اَز مَعْرِفَتِ دَرِ... (دُوسِه كَلِمِه
 مَحُو شده) جَمْعِ وَ اِیْشَانِ كِه مَرْزُوقِنْدِ بِه حَقِ مَتَابَعَتِ كِه... (دُوسِه كَلِمِه مَحُو شده) وَ بِأَحْكَامِ صِفَاتِ كِه
 شَرَايِعِ عِبَارَتِنْدِ زَانِ قَوْلِه فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ ، یَعْنِی هَرِ كِه بِرْگِرْدَدِ بَعْدِ آن كِه مَعْلُومِ شَدِ عَهْدِ
 (آب زده شده) بِاِ پیغمبرانِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَارِجُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ، چِه غَیْرِ اِیْنِ دِیْنِ بِه حَسَبِ حَقِیْقَتِ عَقْلَا بِه
 نِیْسْتِ اِلَّا تَوْ هَمَا اَنْجِه مِیَانِ اِیْشَانِ اسْتِ مَگَرِ آفَرِیدِی كِه مَلْتِیْسِ بِه حَقِ هَاشَدِ بِه بَظْلَانِ وَ عِیْثِ ، یَعْنِی بِه
 حَكْمَتِ وَ غَرَضِ صَحِیحِ آفَرِ... (مَحُو شده) تَحْقِیقِ مُرَادِ اَزِ حَقِ دَرِیْنِ آيْتِ وَ جُودِ مَطْلُوقِ اسْتِ كِه مُوجِدِ
 وَ مَعِیْنِ هَرِ چِیْزِ اَوْسْتِ بِه بَقِیْنِ... (مَحُو شده) اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ... (مَحُو شده) بِرَایِ اِیْنِ
 مَضْمُونِ ، قُبَ : خَوَاجِه عَهْدِ اللَّهِ اَنْصَارِی ، كَشَفِ الْاَسْرَارِ وَ عِدَّةُ الْاَبْرَارِ ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ بِه بَعْدِ ،
 زَمَخْشَرِی : الْكَشَافُ ، ج ۱ ، ص ۳۷۹

۱- ت : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

۲- ب : ن : نَدَارَدِ .

۳- گ : ل ، ن : اَصَابَهُ .

۴- ن : أَخْطَأَ .

۵- ب : بِرْگِ ۲ الْف .

۶- ب : حَاشِیَه بِرْگِ ۱ ب : یَعْنِی حَقِ تَعَالَى آفَرِیدِ خَلْقِ رَا دَرِ تَارِیْکِی بَعْدِ اَزِ آن پَاشِیدِ بِرِ او نُورِ خُودِ ،
 پَسِ هَرِ كِه بِرْسِیدِ بِه آن ، اَزِ اَهْلِ هِدَايَتِ گِشْتِ وَ هَرِ كِه نَرَسَدِ ، گَمْرَاهِ شَدِ ، بِرَایِ اِیْنِ حَدِیْثِ ن . كِ بِخَاوَرِی :
 ص ۸ ، شَیْخِ وَلِی الدِّیْنِ مُحَمَّدِ ، مَشْكُوهُ الْمَصَابِیحِ ، ص ۱۳ ، كُنْزُ الْعَمَالِ ج ۱ ، ص ۳۲-۶۲ ،
 اِبْنِ عَرَبِی : الْفَتْوَحَاتِ الْمَكِیَّةِ ج ۲ ، ص ۸۱ .

و مدح شریف بر آن قدیم لطیف که کمال او را در عامه مراتب وجودیه پرتو (۱۱) ظهور بخشید.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ إِسْمُهُ (۲)

« رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۳). »

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِعْمَلُوا فَكُلُّ مُيَسَّرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ (۴) : »

و شکر جزیل (۵) کمیل (۶) مر آن واجب الوجود جمیل را که (۷) تشنگان بیدای (۸)

آخر (۹) دور قمر (۱۰) به لطف قدیم و فضل عظیم او (۱۱) آب حیات (۱۲) آن جوهر نوش

۱- آ : وجود پرتو ل ، ن ، گ : کلمه « پرتو » را ندارد.

۲- گ : عَزَّ وَ جَلَّ .

۳- قرآن مجید : ۲۰ : (سوره طه) : ۵۰

ب: حاشیه برگ ۲ الف یعنی موسی گفت که پروردگار ما آن خدای خدای است که [دو سه کلمه محو شده] آفریدن (کذا) و از نرینه و مادینه ، پس راه نمود [دو سه کلمه محو شده] به مادینه آمدن و فی الکشاف (ج ۳ ، ص ۶۷) لفظ کلا وَ خَلَقَهُ مِنْ لِبَانِهِمَا مَفْعُولَانِ وَ مَنْ قَرَأَ يَفْتَحُ اللّامَ جَعَلَهُ فَعْلًا وَ مَعْنَاهُ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ صُورَةً وَ شَكْلَهُ الَّذِي يُطَابِقُ الْمَنْفَعَةَ الْمَنْوُوطَةَ بِهِ ، كَمَا أَعْطَى الْعَيْنَ الْهَيْبَةَ الَّتِي تَطَابِقُ الْإِبْصَارَ ، وَالْأُذُنَ شَكْلَ الَّذِي يُوَافِقُ الْإِسْتِمَاعَ یعنی بخشید هر چیز را صورت و شکل که موافق منفعت [آب زده شده] است که چشم را قوه البصار مظاهر و گوش را قوه استماع موافق .

۴- ب : حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی عمل کند که هر چه میسر عامل است از بهر آن عامل مخلوق گشته است. المسلم ج ۴ ، ص ۲۰۴۱ ، بخاری ج ۲ ، ص ۲۵۲ ، ص ۹۵ ، ابن ماجه ج ۱ ، ص ۳۱۰ ، احمد بن حنبل ج ۱ ، ص ۶ مشکوة المصابیح ، ص ۱۲ (عن علی کرم الله وجهه).

۵- ب : حاشیه (برگ ۲ الف) بزرگ .

۶- کمیل به معنی کامل (المنجد) و از حاشیه ب (برگ ۲ الف).

۷- آ : بر آن واجب الوجود جمیل را ، که ب ل : مر ... جمیل را که ، ن : بر آن واجب الوجود جمیل که -

۸- ب : برگ ۲ الف زیر کلمه نوشته شده بیابان -

۹- آ : اختر ، ب ، ل ، گ : ندارد.

۱۰- دور قمر به این معنی مستعمل است چنانکه در رساله در معرفت صورت و سیرت انسان (برگ ۱۸۷ ب) نوشته جاماسپ حکیم احوال امی حجازی صاحب دور القمر من العرب و الفرقان اهدی رفع من يدع العرب و کیفیت و شریعت آنحضرت باز نمود ، ابن عربی ، الفتوحات المکیم ، ج ۱ ، ص ۱۶ ، ثم ابتدأت دورة أخرى من الزمان لاسم الظاهر مظهر فيها جسم محمد صلى الله عليه وسلم .

۱۱- فقط ب : ندارد.

۱۲- ل ، گ : آب حیوان

کردند از جام صحبت خلاصه نتایج خبر البشر اگرچه دیگر (۱۱) بار (۲) آن (گ) (۳) نور مدید (۴) به فیض (۵) وحید برگزید:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَمَعَهُ سَاعِيَةً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (ل) (۶) (۷)

۱- ل ، گ : دگر . ۲- ب ، ل ، ن ، گ : باره

۳- گ : ص : ۳۶۹.

۴- ب : حاشیه برگ ۲ الف، دراز.

۵- ب ، ن : به قبض .

۶- قرآن مجید ۲۵ (سوره الفرقان) ۴۵-۴۶ .

ب : از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی آیا نمی بینی تو ای مُحَمَّد (ص) { يك ، دو کلمه محو شده } چگونه بکشید و بگسترانید سایه زمین را در شب ، { دو ، سه کلمه محو شده } هر آینه این سایه شب را { دو سه کلمه آب زده شده } ، هرگز آفتاب نبودی { دو ، سه کلمه آب زده شده } که مراد از این سایه از طلوع . { دو ، سه کلمه آب زده شده } و طلوع آفتاب را به ظلِّ مَعْدُودِ الشَّمْسِ { دو ، سه کلمه آب زده شده } بعده برگردانیم آفتاب ، { دو سه کلمه آب زده شده } به قدرت بالغه خدائی حیث ... { دو ، سه کلمه آب زده شده } لطیفی عنبر عنبری .

و نزد اهل تحقیق مراد ... { يك ، دو کلمه محو شده } انهار و مراد از ظلِّ حقیقت عینی مثل آسمان و زمین و مراد از سایه ثبوت ... { دو ، سه کلمه آب زده شده } خزانه وجود اُمِّ الْکِتَاب و لوح محفوظ است که عدم صرف که به معنی لاشی است که ... { دو ، سه کلمه آب زده شده } وجود نبود ، پس معنی این آیت نزد این ارباب ... { دو ، سه کلمه آب زده شده } شد . آیا نظر نمی کنی سوی قدرت بالغه او که چگونه ظاهر کرد حقایق عیان را که ظلِّ حقیقت حق است یا بسم { باسم ؟ } خود که او ... { دو ، سه کلمه محو شده } است که اوست وجود ظاهری و خارجی که ظهور کُلِّ اشیا به { دو ، سه کلمه آب زده شده } و از کتم عدم که ثابت است اشیا در و چگونه به فضای وجود اضافی رسانیده و آنچه وی را در خزانه علم که غیب عبارت از اوست وجود ... { يك ، دو کلمه محو شده } قطعاً و املاوی را وجود عینی نبود ، چه اتحاد و اظهار موانست او ثابت باشد در غیب و اعدام اصنادان (کذا) (اسباب ؟) موجد موانست { يك کلمه محو شده } و از باطن و هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيم .

مراد از شمس عقل است که هدایت اوست دلیل بر حقیقت عینی و حقیقت ... { ناخوانا } اوست و حاکم بر این عقل است ، اما در خارج به يك { دو ، سه کلمه محو شده } ثُمَّ قَبَضْنَا باز داشتیم او را با فنای او و همین قبضا پسیرا و قبضه { دو ، سه کلمه محو شده } شئی در وقتی از موجودات و نسبت به بقای او و همین قبض دلیل است که افنا اعدام و محو عقل (اصل بل) است ... { دو ، سه کلمه آب زده شده } انتشار در قبضه { دو ، سه کلمه آب زده شده } از اوست همین حقیقت { مابقی آب زده شده } قب: خواجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۷، ص ۵۴۰ - الکشاف ، ج ۳ ، ص ۲۸۳ .

۷- ل : برگ ۲ الف.

قَالَ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« الْمَوْتُ تُحَفُّهُ الْمُؤْمِنُ » (۲)

وَصَلَاةُ (۳) نَامَحْدُودٌ بِرَأْنِ صَفَى مَحْمُودٍ كَمَا طَاعَتْ رَبَّ مَعْبُودٍ بِبَلَا صَلَاةٍ أَوْ بِأَشَدِّ مَرْدُودٍ (ت) (۴) وَبِهِ تَأْخِيرٌ (۵) أَنْ يُودَ مَفْقُودٌ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« الدُّعَوَاتُ مُوقُوفَةٌ وَالصَّدَقَاتُ مَحْبُوسَةٌ حَتَّى يُصَلَّى (أ : برگ ۲ ب) عَلَيَّ » (۶)

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۷) .

« الدُّعَاءُ (۸) يُخْجِبُ عَنِ السَّمَاءِ وَلَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ مِنْ الدُّعَاءِ شَيْءٌ حَتَّى يُصَلَّى

عَلَيَّ » (۹)

وَبِرَأْهِلِ بَيْتٍ أَوْ كَمَا (۱۰) مُنَافَى نِفَاقٍ بَاشَنْد (۱۱) وَ مُكَافِي نِفَاقٍ (۱۲) قَالَ (۱۳) صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۴) (ب) (۱۵) :

۱- ل ، گ : و قال (بهجای قال) .

۲- از حاشیه ب : برگ ۲ الف یعنی هر که مرگ هدیه مومن است وجد (۲) بهتر از این هدیه که [دو ، سه کلمه محو شده] بیت : ترا غریب نماید ولی شروق بود

برای حدیث رک به : ولی الدین محمد بن عبدالله بن عمر : مشکوة المصابیح ، ص ۱۳۲
کنوز الحقایق ، ص ۱۳۸ ، احادیث مثنوی ، ص ۱۲۱ ، مکاشفة القلوب ، ص ۹۱ .

۳- ت ل ، گ : صلوات .

۴- ت : برگ ۲ ب .

۵- ل ، گ : ثناء خیر .

۶- ل : این عبارت را ندارد ، از حاشیه ب : برگ ۲ الف یعنی دعاها باز داشته شود از آسمان و بر نمی آید سوی آسمان هیچ دعا تا آنکه صلوة گفته آید بر من برای حدیث قب : جامع الاخبار ، ص ۶۹ ،

۷- کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ ، ترجمه حصن حصین و عن عمر رضی الله عنه أَنَّ الدُّعَاءَ مُوقُوفٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا يَصْعَدُ مِنْهُ شَيْءٌ حَتَّى يُصَلَّى عَلَى نَبِيِّكَ .

۸- ل : قال النبي صلوات الله عليه ، گ : قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۹- ل : الدنيا ، گ : الدعاء که بعداً کسی به آن دست پرده و درست کرده است .

۹- ب : از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی دعاها همه موقوفند از اجابت و صدقها ... نند از ثواب تا آنکه صلوة فرستاده شود بر من -

برای این حدیث رک به : مشکوة المصابیح ، ص ۹ ، (عن عمر الخطاب) ، ترجمه حصن حصین ، ص ۵۰۲ قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كُلُّ دُعَاءٍ مَحْبُوبٌ حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

۱۰- ن : که آن (بهجای که) .

۱۱- ب ، ل ، ن ، گ : باشند .

۱۲- ل ، گ : نفات ، ن : نفاق . ۱۳- ل : و قال .

۱۴- ت : صلعم . ۱۵- ب : برگ ۲ ب .

« اِرْقِعُوا اَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَى اَهْلِ بَيْتِي فَإِنَّهَا تَذْهَبُ النِّفَاقَ » (۱)
و بر سایر اُمّت با همت او که خیر اُمّت اند . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ، الآية . (۲)

ب ۲ (۳)

ذکر افتتاح کتاب

بَعُوْنُ اللّٰهُ (۲) الْمَلِكُ (۵) الْوَهَّابُ

ای دوست بدان که افتتاح این خلاصه المناقب تحریر یافت در جمعه که (۶) از اواخر صفر
سنة سبع و سبعین و سبعمائه (۷) نور تافت در خانقاه اعظم که به خطّه مبارکه ختلان (۸) نور
سیادت تمام ساخت (۹)

۱- ب : از حاشیه برگ ۲ ب .

یعنی بلند کنید آوازهای خود را به صلوة گرفتن بر من و بر اهل بیت من که این صلوة دور کننده
نفاق است .

۲- ب ، ت : کنتم خیر امة الایة ، ل : کنتم خیر امة .

قرآن مجید ۳ (سوره آل عمران) : ۱۱۰

ب : حاشیه برگ ۲ ب یعنی بودید شما بهترین اُمّت حق موحید و فاء ... (دو ، سه کلمه زده شده)
گ : اخرجت للناس الایة را ندارد .

۳- آ ، ب : برگ ۲ ب ، ل : برگ ۲ الف ، ن : برگ ۹۰ ب .

۴- ب ، ل ، گ : کلمه « الله » را ندارد .

۵- ن : کلمه الملك را ندارد . ۶- فقط آ : ندارد .

۷- آوریل ۱۳۸۵ م .

۸- ختلان یا ختلان به فتح اول و تسکین ثانیه و آخر نون بلاد مجتمعة ماوراء النهر قرب سمرقند و
بعضهم بقوله بضم اوله و ثانیة مشدّد و الصواب ، هو الاول و انما المختل قریه فی طریق خراسان
معجم البلدان ج ۲ ، ص ۲ . نیز رک : لیسترینج ص ۳۵

Le Strange: Mesopotamia And Persia under the Mongols. P.87

London, 1903 A.D.

۹- آ : تمام ساخت در خانقاه اعظم که به خطّه مبارک ختلان نور حیات سیادت نور تافت در خانقاه اعظم
که به خطّه مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت .

ل ، ن : نور یافت در خانقاه اعظم که به خطّه مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت .

و (۱۱) بعد از اتمام خلوات و مقصوره (۲) و بعضی جماعتخانه (۳) به سعی اهل شناخت به واسطه آنکه جوار عقیده حبیبی (۴) در میدان التماس بتاخذ (۵) (ن) (۶) و اخلاص (۷) به خطر عظیم ملتسم افلاختن و بافتن (۸) در تاخذ (۹) و آن قران نمود به سابقه (۱۰) محلی (۱۱) واجب دید اظهار اهل نواخت .

و حال آنکه وجه اخلاص (۱۲) به خطر عظیم آن اهل نوازش (۱۳) لازم التوجیه بود، زیرا که به جوش محبت در طریق تعزیت (۱۴) (گ) مصلی (۱۵) شوق سیر (آ : برگ ۳ الف) می افزود (۱۶)، لاجرم آن ملتسم به اجابت تحریر مُسَعِف آمد و گشت به عنایت الله الذی هو بالحقیقه ودود .
و (۱۷) قَالَ اللهُ تَعَالَى :

- ۱- ل ، ن : حرف « و » را ندارد .
- ۲- مقصوره : پناه گاه و مأمن مقدس (فرهنگ غفاری) حجره کوچک (فرهنگ آندراج) متصل به طالار مسجد بوده که در این زمان برای صوفیان و خلوت نشینان می باشد همه راویان متفق هستند که در آغاز مقصوره برای حفظ حاکم مسلمین ساخته شده و طبق قول بعضی نخستین کسی که مقصوره را بنا کرده حضرت عثمان و به گفته بعضی امیر معاویه بوده ، طبری ج ۲ ، ص ۷۰ مروان در سال ۴۴ هجری مقصوره را در مسجد مستزاد کرد و حتماً می توان گفت که مقصوره در زمان امریان برای فرمانروایان بنا شده و بعداً در همه جامع رواج یافت و سپس ساختمان کوچک برای محصلین ساخته شده که بنام زوایا یا مقصوره معروف شد و در طالار مسجد عمر و چندین اطاق بدین نوع بوده و به سال ۳۰۰ هجری در مسجد اقصی سه تا حجره برای زنها بوده برای تفصیل رک : تحت کلمه مسجد به : دائرة المعارف اسلامیه ، لندن .
- ۳- گ : « خلوات و مقصوره و بعضی جماعتخانه » را ندارد .
- ۴- ل ، گ : حبی . ۵- ل ، گ : ساخت .
- ۶- ن : برگ ۹۱ الف . ۷- ت : برگ ۳ الف .
- ۸- آ ، ن : یافتن ، ل : بافتن ، ت ، گ : کذا : در اصل « افلاختن و بافتن » .
- ۹- ت ، ل ، گ : در باخت .
- ۱۰- ل ، ن ، گ : به مسابقه السابق فی الميدان (المنجد) .
- ۱۱- حلی و حلی السیف و حلاطه حلیته و حلاها تحلیه ايسها حلیاً قاموس ، (فیروز آبادی) . گ : محل ، ت : مجلی . ۱۲- ل : افلاص . ۱۳- آ ، ن : کلمه « نوازش » را ندارد .
- ۱۴- آن : به قربت ، ل : تقریب (بهجای تعزیت) . گ : ص ۳۷۰
- ۱۵- مصلی قال المجاحظ كانت العرب تعد السوابق من الخيل ثمانية ولا تحجل لما جاوزها خطأ ، فاوكها السابق ، ثم المصلی - (فقه اللغة ، ابی منصور الثعالی ، ص ۱۲۶) و قب : ابن عربی : فصوص الحکم ، ص ۲۲۵ .
- ۱۶- آ : می آورد .
- ۱۷- گ : « و » را ندارد .

« وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ » (۱)

۳. الف (۲)

در بیان بعضی از فضایل آن عُرْوَةُ الْوُثْقَى (۳)

شاهباز با پروازِ آشیانِ عَمَى (۲) شاهسوارِ میطان (ب) (۵) غُرَّةَ حِمَى (۶) شَمْسِ سَمَای (۷)

۱- قرآن مجید : ۸۵ (سوره البروج) : ۱۴

ب : حاشیه برگ ۲ ب یعنی اوست پوشنده عیب ها و عفو کننده گناه ها و مَحَبَّ است بر اولیای خود را و نزد اهل تحقیق چنین مقرر است که حضرت حق به نور خود می پوشد گناه های هستی مُحْسِنین را که خود بگوید « وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يَقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ » و دوست می دارد . در [ناخوانا] چه ایشان موصل است ، و به ریاضت مکرم و ... (محو شده) به کلمات خود می گرداند.

۲- آ ، ب : برگ ۳ الف ، ل : برگ ۲ الف ، ن : برگ ۹۱ الف .

۳- ل ، گ : عُرْوَةُ الْوُثْقَى : دستگیر محکم و دست آویز استوار و این تعبیر از قرآن است « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى » قرآن مجید ۲ (سوره البقرة) ۲۵۶
ب : برگ ۲ ب : تحت کلمه نوشته شده دست آویز استوار .

۴- ب : علی ، ل ، ن ، گ : عماء ، ت : عا .

العصاء : الْعَصْرَةُ الْأَحَدِيَّةُ عِنْدَنَا لِأَنَّهُ لَا يَعْرِفُهَا أَحَدٌ غَيْرُهُ فَهُوَ فِي حِجَابِ الْجَلَالِ وَقِيلَ هِيَ الْخَضْرَاءُ الْوَاحِدِيَّةُ الَّتِي هِيَ مَنَشَأُ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ لِأَنَّ الْعَصَاءَ هُوَ الْغَيْمُ الرَّقِيقُ وَالْغَيْمُ هُوَ الْخَائِلُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهَذِهِ الْخَضْرَاءُ هِيَ الْخَائِلَةُ بَيْنَ سَمَاءِ الْأَحَدِيَّةِ وَبَيْنَ أَرْضِ الْكَثْرَةِ (کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۲۴) ، محمد علی تهانوی ، کتاب الکشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۸۱-۱۰۸۱ .

۵- ۱ : ب : برگ ۳ الف . آ : میدان عز و هما .

۶- ل : ندارد ، ن : میدان عز و حمی ت : میدان عز - و تحت کلمه حمی در ب : حاشیه برگ ۳ الف موضوع فیه کاه .

میطان : (کمیزان) یکی از کوههای مدينه و بعضی غایت و اول غایت حلبه رهان که اسب از آنجا دواند (فرهنگ آندراج) .

غُرَّة : به ضم اول و تشدید را ، سفیدی پیشانی اسب بزرگتر از درم و سید قوم و بهتر از هر چیز (فرهنگ آندراج) ، (غیاث اللغات) .

حمی : به کسر اول و فتح میم و در آخر الف به صورت یا یعنی سبزه زاری که برای چریدن ستوران نگاهداشته باشد (غیاث اللغات) علف زاری که آن را حکام برای چهار پایان خود از غیر منع کنند . (فرهنگ آندراج) .

۷- آ : سما (پجای سمای) . ل ، گ : « شمس سما » را ندارد .

قُدسی (۱)، نور فضاى قُدوسى، (ل) (۲) کیمیای وجودِ اُناسی، مُختارِ خیابِ حضرتِ اَرَحْمَنِ الشکور (۳) الْفَخُور (۴) بَجَنَابِ الدِّیان (۵) قُرّةِ عین (۶) مُحَمَّدُ الرُّسُولِ و (۷) ثَمَرَةُ فَوَادِ المُرْتَضَى وَ الْبَتُولِ (۸) الْمُطْلَعُ عَلَى حَقَائِقِ (۹) الْأَحَادِيثِ وَ التَّفَاسِيرِ، الْمَعْنَى (۱۰) فِی السَّرَائِرِ بِالْبَصِيرَةِ (۱۱) وَ التَّبَصُّيرِ، الْمُرْشِدُ لِلطَّالِبِينَ (۱۲) فِی الطَّرِيقِ السُّبْحَانِی، الْمَوْصِلُ (۱۳) لِلْمُتَوَجِّهِينَ إِلَى الْجَمَالِ (۱۴) الرَّحْمَانِی الْعَارِفُ الْمَعْرُوفُ بِالسَّيِّدِ (۱۵) عَلَى الْهَمْدَانِی خُصَّةُ اللَّهِ اللَّطِيفِ بِاللَّطَفِ الصَّمْدَانِی وَ (۱۶) رَزَقَنَا الْإِسْتِنَارَةَ (۱۷) الدَّائِمَةَ مِنْ نُورِهِ (۱۸) الْحَقَّانِی. مِنْ نَفَحَاتِ اسرارِهِ (۱۹)

نظم (۲۰)

ای گرفتارانِ عشقتِ فارغ از مال و منال
والهانِ حضرتت را از خود و جنتِ ملال
مفلسانِ کویِ شوقت را غلامی کرده چرخ
سالکانِ راهِ وصلت را دو عالم پایمال

- ۱- گ : شاهسوار میدانِ قدسی. ۲- ل : برگ ۲ ب.
- ۳- ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (الشکور) : سپاس دانه .
- ۴- ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (الفخور) بنازنده.
- ۵- ل ، گ : الدیار .
- ۶- ل ، گ : قرة عیون ، ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (قرة عین) : مردمک چشم .
- ۷- ب : حرف « و » را ندارد.
- ۸- آ ، ل ، ن ندارد ، ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (البتول) : لقب : فاطمه زهرا.
- ۹- ل : کلمه « حقایق » را ندارد .
- ۱۰- ل : المعنى .
- ۱۱- آ : بالتبصرة . ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (بصيرة) بینای دل .
- ۱۲- ل ، گ : الطالبین ، ن : اللطیف .
- ۱۳- ب : تحت کلمه نوشته (الموصل) : رساننده سمیت بتولا لانقطاع ما عن النساء فضلا و دنیا و حنا.
- ۱۴- آ، ت : جمال (بهجای الجمال) .
- ۱۵- آ ، ب : پسید. ۱۶- آ : ندارد .
- ۱۷- ل ، گ : استنارا (بهجای الاستنارة) ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (استنارة) روشنائی.
- ۱۸- ب : من نور .
- ۱۹- ل ، ن ، گ : ندارد و از نفحات اسرارهِ محتملاً اشاره است به چهل اسرارِ مجموعه غزلیاتِ همدانی، ت : غزل، برگ ۳ ب. ۲۰- آ : کلمه « نظم » را ندارد ، ل، گ : شعر .

عارفانِ وصفِ تو مَغْبُوطِ اشرافِ (۱) مَلِك
مدبرانِ درگهتِ سرگشته (آ) (۲) تیه (۳) ضلال
هر که بر خاکِ درت ره یافت عزّی یافت او
کز بیانِ وصفِ او (۴) فرسوده شد سیر (۵) مقال
پیش مجروحانِ هجرت نیش نُوْشی پُر شفا
تشنگانِ (۶) وصل را هر آتشی چون صد زلال
کشتگانِ تیغ (۷) عشقت زندگان (۸) جاودان (ب) (۹)
صید شاهینِ غمت شاهانِ مَلِك (۱۰) بی زوال
در (گ) (۱۱) تمنای خیالت شد علایی جان فشان
تا چه خواهد دید آخر زین تمنای محال

ذِكْرُ نَسَبِهِ وَ شَرَفُ حَسَبِهِ قَدْ سَلَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ زَادَلْنَا فُتُوْحَهُ (۱۲)

و هُوَ ابْنُ السَّيِّدِ شَهَابِ الدِّينِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُوْسُفَ بْنِ شَرَفٍ (۱۳) بْنِ مُحَبِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (۱۴) بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ الْحُجَّةِ (۱۵)

- ۱- آ: اشرافی (بهجای اشراف). ۲- آ: برگ ۳ ب.
- ۳- آ، ب، ت، ل، ن: چاه، در نسخه چهل اسرار چاپ امرتسر، ص ۲، نیز چاه نوشته و تصحیح از روی چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا، مستان شاه، آتشکده وحدت، ص ۳۷۲.
- ۴- ل: آن (بهجای او). ۵- آ: سر.
- ۶- آ، ت: کشتگان. ۷- ن: براه، ت: تشنگان تیغ.
- ۸- ن، ت: زنده کانی. ۹- ب: برگ ۳ ب.
- ۱۰- آ، ل: ملکی (بهجای ملک).
- این نخستین غزل چهل اسرار است که سید علی همدانی سروده رک به: چهل اسرار چاپ امرتسر، ص ۳، چهل اسرار نسخه خطی، موزه بریتانیا، برگ ۱۸۸ ب - فهرست مخطوطات عربی و فارسی مخزونه کتابخانه شرقی بانکپور: ص ۲۲۹. مستان شاه کاهلی، آتشکده وحدت، ص ۳۷۲.
- سعید نفیسی در رساله «یغما» سال هفتم، شماره نهم، ص ۵۰ همین غزل را سروده علاء الدوله سمنانی دانسته است.
- ۱۱- گ: برگ ۳۷۱.
- ۱۲- ب: وزادلنا فتوحه. ل: نسبه و شرفه و حسب، ت: قدس سره وزادلنا فتوحه.
- ۱۳- ب، ل، ن، گ: ندارد. ۱۴- ل، ن، گ: عبیدالله.
- ۱۵- ن: کلمه «الحجه» را ندارد.

بن عبدالله زاهد بن حسین بن علی زین العابدین (۱) بن حسین الشہید الزکی بن علی الوفی الرضی السخی سلام الله علیہم اجمعین (۲) .

عربیہ (۳)

« صَفَاوَةُ أَنْسَابِ مُطَهَّرَةٍ مُنْزَلَةٍ مِنْ حَضْرَةِ (۴) الْبَارِي
فِيَاضَةِ بِمَنَاصِبِ أَجْمَعِهَا فَمِنْ عِنْدِهِمْ كُلُّ الْمَنَاصِبِ طَارِي (۵) » (۶)

حضرت سیادت فرمودند (۷) قَدْ سَأَلَ اللَّهَ سِرَّهُ وَزَادَ لَنَا بِهِ كَ أَنْ جَانِبَ وَالِدِهِ بِهِ هَفْدَهُ (۸)
نسب به حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم می رسد.

۱- ت : محتملاً دوازده صفحه از نسخه ت فاقد شده است .

۲- ب ، ل : حسین شهید صلی الله علیه وسلم .

گ : حسین شهید رضی الله عنه وسلم .

این شجره در ل همین طور نوشته شده و هو ابن السید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن محب ابن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الشہید صلی الله علیه وسلم . و نیز در رساله مستورات (برگ ۳۴۸ الف) مثل متن است ولی عبارت قدری آب زده شده . در جواهر الاسرار اینطور منضبط شده است :

« حضرت امیر کبیر سید علی بن شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محب الله بن محمد ثانی بن جعفر عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین بن جعفر بن الحاجر بن عبیدالله زاهد بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی مرتضی و غیره » . غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۳۹۷ .

۳- ب : شعر : ل ، گ : ندارد ، ن : نظم .

۴- ب : ندارد .

۵- در همه نسخه صورت مصرع چهارمین همین است . اگرچه وزنش مطابق نیست به مصارع دیگر .

۶- ل از « صفارة تا طاری » را ندارد .

ب : حاشیه برگ ۳ ب یعنی گزیدگی نسب های پاک منزل از حضرت باری است ، كما یقال انصاب منزل من السماء فایض است به جمیع مناصب به حیثیتی که انساب مطهرة او همه مناصب عارضی است (کذا) ، و آن گزیدگی به علم و تقوی است .

۷- ل ، ن ، گ : فرمود .

۸- آ : به هفتده ، ن : هیفده .

عربیة (۱)

« خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ الْخَلْقِ (۲) أَبِي
 ثُمَّ أُمِّي (۳) فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَيْنِ (۴) (آ) (۵)
 قُضَّةٌ قَدْ صُنِّيتَ (۶) مِنْ ذَهَبٍ
 فَأَنَا الْفُضَّةُ ابْنُ (۷) الذَّهَبَيْنِ
 مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى
 أَوْ كَأُمِّي (۸) فَأَنَا ابْنُ الْقَمَرَيْنِ (۹) »

و مرا خالی بود که (۱۰) به لقب سید علاء الدین (۱۱) گفتندی و او از اولیاء الله بود

- ۱- ب ، ن : نظم ، ل ، گ : شعر :
 - ۲- ل : الخیر . ۳- ل : اُمّی .
 - ۴- در کتاب فارس نامه ابن البلخی ، ص ۴ ، نوشته است که « ابن الخیرین به زین العابدین گویند در کتاب لغات الحديث ، کتاب خ ۱۶۲ - آمده است حضرت امام زین العابدین فرموده :
 « انا الخیرة ابن الخیرین »
 - ۵- آ : برگ ۴ الف . ۶- آ : خلقت ، ل : صیغت ، گ : صیغیت .
 - ۷- ل : بین . ۸- آ ، ل ، ن ، گ : کشیخی .
 - ۹- ب : حاشیه برگ ۳ ب یعنی برگزید حضرت حق از خلق (صوابش برگزیده حق از خلق) پدر مرا ، بعد مادر مرا ، پس من پسر خیرین (یعنی دو افضل ترین مردم) باشم و نقره را صاف شده است از زر ، پس من پسر دو ذهب باشم و کیست که وی را جدیست همچو جد من در میان خلق (یا) همچو مادر من ، پس من پسر دو ذهب باشم (صوابش قصر) .
 - ۱۰- آ : ندارد . ۱۱- ب ، ل ، گ : علاء الدین .
- ابوالمکارم رکن الدین علاء الدین احمد بن محمد سمنانی البیهاکنی قدس الله سره : وی در اصل از ملوک سمنان است و در پانزده سالگی به خدمت سلطان وقت شغل گرفت ، ولی در یکی از حروب که سلطان را با أعدا بود ، وی را جذه یی رسید و بعد ازان در شهر سنه سبع و ثمانین و ستمائه (۶۸۷ هـ) در بغداد به صحبت شیخ نور الدین عبدالرحمن کسرقی رسید ، در وقت مراجعت از حجاز و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه (۶۸۹ هـ) اذن ارشاد یافت و بعد از سنه عشرين و سبعمائه (۷۲۰ هـ) در خاتئه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده است . در شهر سنه ۷۲۷ هجری در مرقعی که امیر چوپان سردار معروف مغول با سلطان ابو سعید مخالفت ورزید و از خراسان با لشکری عظیم به قصد جنگ با سلطان مزبور به طرف سلطانیه حرکت کرد ، چون به سمنان رسید از شیخ علاء الدین التماس نمود که از جانب او به خدمت سلطان ابو سعید رود و ما بین او و سلطان واسطه عقد صلح گردد . شیخ بدان سفارت تن در داد ، ولی واسطه او مقبول می افتاد ، و چون عمر وی به هفتاد و هفت سال رسید ، شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ۷۳۶ هجری / ۱۳۳۶م در برج احرار (بقیه پاورقی صفحه بعد)

و به حسن (۱) تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت ، و در امور والد التفات نمی کردم (۲) بدان سبب که او حاکم بود در همدان (۳) (ب) (۴) و ملتفت به سلاطین و اعیان - و مِنْ کلامه (۵) .

نظم (۶)

سری کز سرّ معنی با خبر شد درو گنجایش (۷) شادی و غم نیست
جهان از عکس رویش گشته (۸) روشن اگر اکّمه (۹) نبیند هیچ غم نیست
چو بازار چشم همت بستی از کلّ مگر عزّتو جز دستِ جم نیست (۱۰)
بجز همت نیابی (۱۱) راهِ مقصود همای همت آنجا متهم نیست

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

صوفی آباد به جوار رحمت حق پیوست ، با شیخ عبدالرزاق کاشانی در مسئله توحید و جودی و شهودی و مطاعن صاحب فتوحات معارضه نمود. رک به جامی : نفحات الانس ، ص ۵۰۴ ، شوشتری : مجالس المومنین ، ص ۳۰۹ ، هدایت : ریاض العارفین ، ص ۱۷۸ ، محمد حسین نوائی : رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۲۹ ، داراشکوه : سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۷ ، جنید شیرازی : شد الازار به ضمیمه تعلیقات ص ۳۲۲ ، آذریگدلی : آتشکده آذر به ضمیمه تعلیقات ، ج ۱ ، ص ۴۰۹ . مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۹۳ ، مجله « یغما » سال هفتم ، شماره هشتم و نهم ، « مقاله سعید نفیسی » ، غلام سرور : خزینه الاصفیاء ج ۲ ، ص ۲۹ .

۱- ل ، گ : به حسب .

۲- ل : ملتفت نمی بودم - گ : التفات نمی نمودم .

۳- همدان بالتحریک ها و الذال معجمة و آخره نون ، فی الاقالیم الرابع ... ولا شک عند کل من شاهد همدان بانها احسن البلاد - معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۹۱۸ ، لیسترینج ، ص ۱۸۶ ، علی همدانی خودش در رساله همدانیه برگ : ۲۰۷ ب : فرموده « همدان اسم دو موضع است یکی از یمین و روم از عراق و اولّ به سکون میم آمده است و دوم به فتح میم .

۴- ب : برگ ۴ الف . ۵- ل ، ن : ندارد .

۶- ل ، گ : شعر .

۷- ب : چهل اسرار گنجایشی ، ل ، ن : گنجایی .

۸- ل ، گ : گشت .

۹- کور مادر زاد (فرهنگ آندراج) .

مرجع ضمیر من کلامه به خودش سید علی همدانی است نه که پدر ایشان برای این که این در چهل اسرار سید علی همدانی مندرج است رک به : چهل اسرار ، امرتسر ، ص ۴ تخلص وی را در مقطع آورده است .

۱۰- ل ، گ : ندارد .

۱۱- ب ، ل ، ن : نیاید . گ : نیابد .

علی چون همت عالی نداری ترا گامی به کوش لاجرم (۱) نیست (۲)

الحمد لله الهادی الاسلام (۳) که مرا از خواص (۴) و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس (۵) کرامت نمود و سعادت جز در موافقت (۶) ایشان محمود نفرمود .
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » (۸.۷)

- ۱- ب ، ل ، ن ، گ : ز کوش .
 - ۲- برای این غزل قب : چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۴ ، چهل اسرار نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا برگ ۱۸۹ ب ، مستان شاه کاهلی : آتشکده وحدت ص ۳۷۷ بعد .
ن : هاری (بجای الهادی) .
 - ۳- گ : السلام .
 - ۴- ل : مبر ، ن : مرا (بجای مرا از) . گ : مر خواص و .
 - ۵- طه و یس هر دو لفظ نام سوره قرآن مجید است و این هر دو اسم مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم است (غیث اللغات) .
 - ۶- گ ، موافقت (نقطه های « ف و ق » را ندارد) . ب ، ل ، ن ، گ : موافقت آن محمود .
 - ۷- قرآن مجید ۳ ، (سوره آل عمران) : ۳۱ .
 - ۸- ب ، ل ، گ : فقط « فاتبعونی یحبکم الله » را دارد .
- ب حاشیه برگ ۴ الف یعنی متابعت من کنید دوست دارد ، شما را خدا و دوستی از نسبت به بنده آن است که او راضی باشد از بنده و حامد فعل او و یحبکم الله مجزوم است بنابراین آنکه در جواب امر « او » واقع است و چون حضرت نبی محبوب حضرت حقند ، پس هر که دعوی حب حضرت حق کند ، بر او لازم است که تابع نبی باشد چه او محبوب محبوبست و بتوب محبت در متابعت و سلوک سبیل است (کذا) قولاً و عملاً و اعتقاداً چه دعوی ممتشی (کذا) جز به این به نور حق طریقه او طلسم ... (ناخوانا) مُحَمَّد آمد پس هرگز کسی که در طریقه او نصیبی نباشد از محبت او نیز نصیبی نباشد . چون متابعت بجای آورده بود باطن او و (دو سه کلمه آب زده شده) نفس او به باطن حضرت نبی علیه السلام و سر و قلب و نفس ... (دو ، سه کلمه محو شده) یافته بود و حضرت نبی علیه السلام چون مظهر محبت بودند به این مناسبت ... (محو شده) متابعت لازم نیز بقدر حبيب خود از متابعت قسطی از محبه الله مرزوق گردد که ... (دو ، سه کلمه محو شده) افتد به خانه نور قمر ، بقدر کوزه توان برد آب از دریا .
و از باطن نور حضرت ... (دو ، سه کلمه محو شده) محبت در باطن (يك کلمه محو شده) تابع سرایت کند فیگونه محبا الله و محب که (دو ، سه کلمه محو شده) .
بیت :

از در او (محو شده) بگردان ای دل هر که دوست ازین در به خدا نزدیکست
(بقیه از پاورقی به صفحه بعد)

و قَالَ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ عَرَضَ حُبٍّ عَلَى وَ قَاطِمَةٍ وَ ذُرِّيَّتِهَا عَلَى الْبَرِّيَّةِ (۲) فَمَنْ بَادَرَ مِنْهُمْ بِالْإِجَابَةِ جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ فَمَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ أَوْصِيَاءَ (۳) وَ مَنْ أَجَابَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ مِنْهُمْ الشَّيْعَةَ وَ إِنَّ اللَّهَ (۴) جَمَعَهُمْ فِي الْجَنَّةِ (۵)

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۶) :

« مَنْ أَحْسَبُ أَنْ يُحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتُ مَوْتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْيَتَوَلَّ (۷) عَلَى ابْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ الطَّاهِرِينَ أَمَّةَ الْهُدَى وَ مَصَابِيحَ الدُّجَى مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ لَنْ (۸) يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ الْهُدَى إِلَى بَابِ الضَّلَالَةِ (۹) »

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا ... (دو ، سه کلمه محو شده) باطن و متحایف (کذا) باطن نبی باشد و بعید از وصف محبوبیت بود (دو ، سه کلمه محو شده) وَ لَمْ يَكُنْ مُحِبًّا لِلَّهِ مُحِبًّا كُمْ لَهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا .

۱- نسخه گ از مطلب . « و قال صلى الله عليه وسلم : ان الله وله الحمد عرض حب على ... تا ... الصادر عن حضرة الجلال المراد به ارادة الكمال ، را ندارد . (صص ۱۶-۳۴ همین کتاب) .

۲- آ : برگ ۴ ب .

۳- ب ، ل عبارت « فمن اجاب ... اوصياء ننوشته .

۴- ب : والله ، ل : ندارد .

۵- این حدیث در کوکب دری ، ص ۷۹ ، از روی خلاصه المناقب درج شده . حاشیه ب : برگ ۴ الف : یعنی حضرت حق که اوست سزاوار حمد عرض کرد دوستی علی و قاطمه و دوستی در بابت ذریت ایشان بر خلق ، پس هر که سابق شد از ایشان به قبول و اجابت ، آفرید از ایشان پیغمبران را و هر که بعد ایشان اجابت کرد ، آفرید از ایشان شیعه را که گروهی همه یکدل اند . { که گروهی همه يك دل اند اضافه شده } و این هر دو طایفه در بهشت جمع اند .

۶- آ : ندارد .

۷- آ : فلیتوکل (بهجای فلیتوکل) .

۸- آ ، ب : لا (بهجای لن) .

۹- حاشیه ب : برگ ۴ الف یعنی هر که او دوست دارد که حیوة او چون حیوة من باشد و ممات او چون ممات من باشد و دوست دارد آنکه در آید به بهشتی که وعده دارد پروردگار من ، پس این مرد را گو علی بن ابی طالب و ذریت او را که امامان اهل هدایت و چراخ ها و بعد { دو ، سه کلمه محو شده } که ایشان هرگز نبرد { يك ، دو کلمه محو شده } شما را از هدایت سوی در ضلالت . این حدیث در کوکب دری ، ص ۸۰ به نقل از خلاصه المناقب نوشته شده . و نیز قب : سیوطی : الثانی المصنوعه ،

ج ۱ ، ص ۱۹۱ (... الغلابی متهم) کثر العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۵ .

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ عَلَيَّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَخَا مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ (ب) (۱) اسْرَافِيلُ ثُمَّ مِيكَائِيلُ ثُمَّ جِبْرِئِيلُ ، وَأَوَّلُ مَنْ أَحَبَّهُ وَ مِنْهُمْ حَمَلَةُ الْعَرْشِ ، ثُمَّ رِضْوَانُ خَازِنُ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ مَلَكُ الْمَوْتِ وَإِنَّ مَلَكُ الْمَوْتِ (۲) يَتَرَحَّمُ عَلَيَّ مُحِبِّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ (۳) ، (ل) (۴) كَمَا يَتَرَحَّمُ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۵) »

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« لَمَّا أَسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَوْ قَفْتُ بَيْنَ يَدَي رَبِّي ، فَقَالَ : مَا مُحَمَّدٌ ، قُلْتُ : لَبِيْكَ وَ سَعْدِيكَ (۶) ، قَالَ : قَدْ بَلَوتُ خَلْقِي ، فَأَيُّهُمْ (۷) رَأَيْتَ أَطْوَعَ لَكَ ؟ قُلْتُ : رَبِّي عَلِيًّا ، قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، قَالَ : فَهَلَا اتَّخَذْتُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً يُوَدِّي عَنْكَ أَحْكَامَكَ (۸) وَ يَعْلَمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ قُلْتُ : اخْتَرَكِي (۹) فَإِنْ خَيْرَ تَكَ خَيْرَتِي ، قَالَ : اخْتَرْتُ (الف) (۱۰) لَكَ عَلِيًّا فَاتَّخَذَهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا وَ نَخَلْتَهُ (۱۱) عَلَمِي وَ حَلَمِي وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا لَمْ يَنْلَهَا (۱۲) أَخَذَ قَبْلَهُ وَ لَسْتُ (۱۳) أُعْطِيَتْهُ (۱۴) لِأَحَدٍ بَعْدَهُ ، يَا مُحَمَّدُ هُوَ (۱۵) رَأْيَةُ السَّهْدَى وَ أَمَامُ مَنْ أَطَاعَنِي وَ هُوَ أَوْلِيَّائِي وَ هُوَ (۱۶) الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا لِلْمُتَّقِينَ (۱۷) مِنْ أَحَبَّةٍ فَقَدْ أَحْبَبَنِي (۱۸) وَ مَنْ أَلْبَغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ »

۱- ب : برگ ۴ ب.

۲- آ ، ن : ندارد . ۳- ب ، ن : ندارد . ۴- ل : برگ ۳ ب.

۵- حاشیه ب : (برگ الف) یعنی اول کسی که علی ابن ابی طالب را برادر گرفت از اهل آسمان اسرافیل بود ، بعده ، میکائیل و بعده جبریل اول کسی که دوست داشت وی را از اهل آسمان حامله عرش بودند ، بعده رضوان خازن بهشت ، بعده مَلَكُ الْمَوْتِ که عزرائیل است و مهربانی می کند بر مُحِبَّانِ امیر همچنان که مهربانی می کند ، یعنی قبض روح به صورت شفقت می کند که موجب دهشت نباشد (یعنی قبض روح تا آخر گویا اضافه شده توسط مترجم) در کوکب دری ، ص ۸۰ از خلاصه المناقب نقل شده رک به : الزاهد ابی محمد ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲ ، ص ۲۸ (عن عبدالله بن مسعود) .

۶- برای تشریح این کلمات رک به : مد القاموس ، ج ۲ ، ص ۱۳۶۱ .

۷- آ ، ل ، ن : فائهم ۸- آ ، ب ، ل ، ن : کلمه « احکامک » را ندارد و زیادت نوشته شده از روی کوکب دری ، ص ۸۳ . ۹- آ : اخترنی . ۱۰- آ : برگ ۵ الف . ۱۱- آ : کلمه .

۱۲- ل : بنالها . ۱۳- ل : هست لاحد . ۱۴- ل : فقط کلمه « اعطیته » را ندارد و در « ن » از « لنفسک » تا « اعطیته » افتاد . ۱۵- آ ، ل ، ن : علی ، سیوطی : اللّٰثالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ : « أن علیاً . ۱۶- سیوطی : اللّٰثالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ ، امام اولیائی و نور من اطاعی .

۱۷- قب : تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۳ ، سلیم کوفی : کتاب سلیم ، ص ۷۶ . قرآن مجید : ۴۸ (سورة الفتح) : ۲۶ . ۱۸- ابی جعفر ، امالی ، ص ۲۸۶ ، کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۲ . سیوطی : اللّٰثالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ و من البغضة البغضی فبشره بذلك مجاء علی فبشرته .

مَا مُحَمَّدٌ، قُلْتُ: رَبِّي فَقَدْ بَشَّرْتُهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ إِنَّا عَبْدُ اللَّهِ وَفِي قَبْضَتِهِ إِنْ يُعَاقِبُنِي (۱) فَبِذْنُوْبِي وَإِنْ تَمَّ لِي وَعَدِي، فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَانِي، قَالَ أَجَلُ (۲) وَأَجْعَلَ رِيقَةَ الْإِيمَانِ بِهِ، قُلْتُ قَدْ فَعَلْتَ (۳) ذَلِكَ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ غَيْرَ أَنِّي تَخَصُّهُ (۴) بِشَيْءٍ (ب) (۵) مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَحْصُ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي، قُلْتُ (۶) رَبِّي وَ (۷) أَخِي وَصَاحِبِي، قَالَ: قَدْ سَبَقَ فِي عَلَمِي، إِنَّهُ مُبْتَلَى (۸) لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يَعْرِفْ حِزْبِي وَلَا (۹) أَوْلِيَايَ وَلَا أَوْلِيَاءَ رُسُلِي (۱۰).

- ۱- ل: تعاقبني. ۲- آ: اجلی، ن: ندارد.
- ۳- ل: فقلت. ۴- آ: تحصه، ب: تحصه، ن: اختصه.
- ۵- ب: برگ ۵ الف. ۶- آ: کله.
- ۷- ل، ن: ندارد. ۸- آ: مبتلی، ل: مقبلی، ن: مبلی.
- ۹- آ: حزبی فلا تفسیر فرات کوفی، ص ۱۱۵، لولا ... رسلی.
- ۱۰- حاشیه ب: برگ ۴ ب یعنی هرگاه که به شب رفتم که (کذا) سوی آسمان و از آسمان تا سدره المنتهی ایستاده داشته شدم، میان دو دست پروردگار خود، پس گفت پروردگار یا مُحَمَّد، گفتم: «لَبِیکَ ای پروردگار من، پروردگار گفت: خلق مرا آزمودی کدامی ایشان را (دو، سه کلمه محو شده) مختار ترست به حق گفتم: ای پروردگار من علی را دیدم، پروردگار گفت: راست گفתי ای مُحَمَّد، گفت: پروردگار چرا نگرفتی برای نفس خود خلیفه که ادا کند احکام ترا از تو و تعلیم کند، پندگان مرا از کتاب من آنچه نمی دانند، گفتم: بار خدایا اختیار کن از برای من خلیفه که اختیار تو اختیار من است، خدای تعالی گفت، اختیار کردم خلیفه را برای تو علی، پس او را برای نفس خود و وحی {یک، دو کلمه محو شده} و من او را اعلم خود و حلم خود (دو، سه کلمه محو شده) حقا که نداده ام این مرتبه به هیچ احدی را نیست که بدهم به هیچ احدی بعده، ای مُحَمَّد او رایت و علم اهل هدایت است، امام است هر که مطیع ماست و نور اولیای ماست و امت کلمه آنکه گفتم، لازم گردانیدم. نسبت به متقین که آن کلمه توحید است، هر که دوست می دارد او را پس چنان است که مرا دوست می دارد و هر که بغض و نفاق می ورزد او را، پس چنان است که بغض می ورزد مرا، پس بشارت ده او را یا مُحَمَّد، گفتم: ای پروردگار! من بشارت دادم او را، پس گفت علی: من بنده خدا ام و در قبضه اویم اگر عتاب کند او مرا، پس به سبب گناهان من خواهد بود و اگر تمام گرداند به من مر آن وعده خود، خداوندگار من است، همه تکبر (دو، سه کلمه آب زده شده) گفتم: تکبر ... (دو، سه کلمه آب زده شده) فضائل علی بسیار است غیر اینکه (دو، سه کلمه آب زده شده) به چیزی از بلا یعنی به مجاهده بسیار آزمودن ... (دو، سه کلمه محو شده) گفتم او و برادر من است (دو، سه کلمه محو شده) علم من (یک کلمه محو شده) هیچ کس از اولیای من.

بیت: مانند او را به کس (دو سه کلمه محو شده) تا نش را اولیا نکنیم

که اگر نبودی شناخته نشدی گروه نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من

برای این حدیث قب: کوکب دری، ص ۸۳، برای این حدیث قب: اللئالی المصنوعة، ج ۱،

ص ۱۸۸ (حدیث لایصح)، تفسیر فرات کوفی، ص ۱۱۵.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« حِينَ (۱) تَخْلَفُ جِبْرِئِيلُ قَالَ (۲) : قَالَ اللَّهُ مَنْ تُحِبُّ مِنَ الْخَلْقِ يَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ (۳) : عَلِيًّا ، فَقَالَ إِلَى يَسَارِكَ ، مَا لَتَفْتُ فَإِذَا عَلِيٌّ مِنْ يَسَارِي قَائِمٌ » (۴).

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِنَّ اللَّهَ خَاطَبَنِي لَيْلَةَ الْمَعْرَاجِ بِلُغَةِ عَلِيٍّ (۵) ، قُلْتُ : يَا رَبُّ أَنْتَ (۶) خَاطَبْتَنِي أُمُّ عَلِيٍّ قَالَ : يَا مُحَمَّدُ أَنَا شَيْءٌ لَسْتُ كَالْأَشْيَاءِ لَا أَقَاسُ بِالنَّاسِ وَلَا أَوْصَفُ بِالشَّبَهَاتِ (۷) خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِي وَخَلَقْتُ عَلِيًّا مِنْ نُورِي فَاطْلَعْتُ عَلَى سَرَائِرِ قَلْبِكَ فَلَمْ أَجِدْ فِي قَلْبِكَ أَحَدًا أَحَبُّ إِلَيْكَ (ل) (۸) مِنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ فَخَاطَبْتُكَ بِلُغَتِهِ وَلِسَانِهِ كَيْمَا تُطْمَئِنَّ قَلْبُكَ » (۹)

« لَمَّا عَرَّجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَى حَبِيبِ اللَّهِ وَالْحَسَنِ (ن) (۱۰) وَالْحُسَيْنِ صِفْوَةَ اللَّهِ وَفَاطِمَةَ أُمَّةِ اللَّهِ وَعَلَى مُحِبِّهِمْ رَحْمَةُ اللَّهِ (۱۱) وَعَلَى مُبْغِضِهِمْ (۱۲) لَعْنَةُ اللَّهِ » (۱۳)

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ فَضَائِلَ لَا تُحْصِي كَثِيرَةً (۱۴) فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً

۱- آ ، ب : ندارد.

۲- آ : ندارد.

۳- ب ، ل : قلت .

۴- ب : حاشیه : برگ ۵ الف یعنی واپس ایستاده بود جبرئیل که خدای گفت : کرا دوست می داری از خلق ای محمد ، گفتم : علی را بعد از حضرت حق گفت که ملتفت شوی سوی چپای خود (رسول فرمود) که ملتفت شدم و علی در چپای من ایستاده بود .

۵- آ : بِلُغَتِهِ (بهجای بِلُغَةِ عَلِيٍّ) .

۶- ل : ان

۷- آ : کَمَا ، ب ، ل : لَمَّا .

۸- ل : برگ ۴ الف.

۹- برای این حدیث قب : عبیدالله بسمل : ارجع المطالب فی مناقب اسد الله الغالب ، ص ۵۰۶.

۱۰- ن : برگ : ۹۲ الف . ۱۱- ب ، ل ، ن : ندارد . ۱۲- ل ، ن : مبغضیهم .

۱۳- ب : حاشیه برگ ۵ الف هر گاه که برآمده شدم من سوی آسمان ، دیدم بر در بهشت نوشته که نیست خدای بجز خدای بحق و مُحَمَّد رسول وی است ، و علی دوست داشته شده وی است . و حسن و حسین گزیدگان وی اند و فاطمه رضی الله عنها کنیزك اوست (و بر محب ایشان رحمت خداست) و بر اهل بغض ایشان لعنت خداست . برای این حدیث رك به : الزاهد ابی محمد دیلمی ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲ ، ۲۷ (عن ابن عباس) .

۱۴- ب ، ل : کثرة .

من فضائله مُقَرَّراً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ (۱) مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً (ب) (۲) مِنْ فَضَائِلِهِ مُقَرَّراً بِهَا (۳) لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ (۴) يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِيَ لَتَدَكِ الْكِتَابَةُ (۵) رَسْمٌ وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ (۶) مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا (۷) بِالنَّظَرِ (۸) «
ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ (۹) وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ (۱۰) »
وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۱) :
« عَاهَدَنِي رَبِّي أَنْ لَا يَقْبَلُ إِيْمَانَ عَبْدٍ (۱۲) إِلَّا بِمَحَبَّةِ أَهْلِ بَيْتِي (۱۳) »

۱- آ : ندارد (له ما تقدم) . ۲- ب : برگ ۵ ب .

۳- ن : « غفر الله مقراها » افتاده .

۴- آ ، ل : الملائكة .

۵- آ : الكتاب . ۶- ل : فضله .

۷- ل : « بالاستماع اكتسبها » را ندارد .

۸- ب : حاشیه برگ ۵ ب رسول فرموده اند : به درستی که الله تعالی آفرید مربرادر مرا علی ابن ابیطالب را فضائل بی حساب ، پس هر که یاد کند فضیلتی از فضایل او و حالانکه مقر و معتقد است به آن فضیلت پیامرزد حق تعالی مراو را آنچه تقدیم یافته است از گناهان او هر که بنویسد فضیلتی از فضایل او و حالانکه مقر است به آن فضیلت ، همیشه ملائکه طلب مغفرت می کند برای او تا آنکه ماند به آن کتابت را رسمی ، و هر که (دو ، سه کلمه محو شده) سوی فضیلتی از فضایل او ، حق تعالی پیامرزد گناههای (دو ، سه کلمه محو شده) فضیلتی از فضایل او بیان کند ، (دو ، سه کلمه محو شده) پیامرزد حق تعالی گناههای او که کسب کرد .

قب : ابی جعفر ، امالی ، ص ۸۴ ، علامه سلیمان حنفی ، ینابیع المودة ، ج ۱ ، ص ۱۳۱ ، عبیدالله بسمل ، ارجع المطالب ، ص ۹۸ ، جامع الاخبار ، ص ۱۶ .

۹- آ ، ن : بولایته .

۱۰- قب : کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۲ ، و مصنف اللئالی المصنوعة ، این حدیث را موضوع گفته ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ .

۱۱- ن : تعالی بجای صلی الله علیه و سلم .

۱۲- آن ، ن : ایمان حدیث عهد .

۱۳- ب حاشیه : برگ ۵ ب : یعنی معاهده کرد با من پروردگار که قبول نکنند ایمان بنده را مگر به دوستی اهل بیت من . قب : امالی ، ص ۸ در کوکب دری ، ص ۸۰ ، از روی خلاصة المناقب درج شده ، ارجع المطالب ، ص ۳۴۳ .

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَهُ (۱) اللَّهُ عَنْ حُبِّنا أَهْلَ
 الْبَيْتِ (۲) ، فَقَالَ عُمَرُ : مَا آيَةُ حُبِّكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ ؟ فَوَضَعَ يَدَهُ (الف) (۳) عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ ابْنِ
 أَبِيطَالِبٍ وَهُوَ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ : حُبِّي مِنْ بَعْدِي حُبٌّ هَذَا (۴) .
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقْعُدُ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَى الْفِرْدَوْسِ وَهُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلَا عَلَى
 الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَنْ سَفَحَهُ يَتَفَجَّرُ أَنْهَارُ (۵) الْجَنَّةِ وَ يَتَفَرَّقُ فِي الْجَنَّتَيْنِ وَهُوَ
 جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ تَجْرِي (۶) بَيْنَ يَدَيْهِ التَّنَنِيمُ ، لَا يَجُوزُ أَحَدٌ (۷) عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا وَ
 مَعَهُ بَرَاءَةٌ بِوَلَايَةِ (۸) و (۹) وَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يُشْرِفُ عَلَى الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُ مُحِبِّهِ (۱۰) الْجَنَّةَ وَ
 مُبْغِضِيهِ (۱۱) (ب) (۱۲) النَّارِ (۱۳) .
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

- ۱- آن ، ن : يسالك .
- ۲- ل : و اهل بيتنا . ۳- آ : برگ ۶ الف .
- ۴- ب : حاشیه برگ ۵ ب یعنی سوگند می خورد که آنکه نفس من بید قدرت اوست که نگردد قدم بنده در روز قیامت تا آنکه سوال کند حضرت حق او را از دوستی ما و از دوستی اهل ما ، بعده عمر ، گفت : چیست طاعت دوستی شما بعد از شما ؟ پس نهاد حضرت پیغمبر دست خود را بر سر علی ابن ابیطالب و او متوجه جانب حضرت رسالت بود ، پس فرمود حُبِّ من بعد از من حُبِّ این مرد است ، کوکب دری ، ص ۸۰ . عبيدالله بسمل : ارجع المطالب ، ص ۵۲۴ .
- ۵- سفحه يتفجرانها ، ل : سيفحه نفجرانها .
- ۶- ب : يجرى .
- ۷- آ ، ل ، ن : لاهد ، ب : ندارد و تصحيح از روی کوکب دری ، ص ۸۵ .
- ۸- ل : ولايه و ولاء . ۹- ل : ندارد .
- ۱۰- ن : محبيه . ۱۱- ن : مبغضيه .
- ۱۲- ب : برگ ۶ الف .
- ۱۳- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی چون شود روز قیامت نشینند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر فردوس و آن کوهی بالای جنت است و زیرین نهار آب آن کوه است که بزرگ می شود جویهای بهشت و متفرق بشوند درو و او جالس است بر کرسی از نور که جاریست میان دو دست او شراب تسنیم که در بهشت عالی تر از وی شراب نیست ، نگذرد هیچ کس بر صراط مگر آنکه براه باشد به او به ولایت امیر و ولایت اهل بیت او و شرف است (یلک ، دو کلمه محو شده) و دوستان خود را در بهشت و اهل بغض را در آتش - قب : مودة القرى ، ص ۶۶- عبيدالله بسمل ، ارجع المطالب ، ص ۱۵۰ ، الزاهد ابی محمد ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲ ، ص ۲۸ .

« لَوَاجَتَمَعَ الْخَلَائِقَ (۱) عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ ، لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ (۲) » (ل) (۳) .
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيٍّ :
 « أَنْتَ الْعُرْوَةُ (۴) الْوُثْقَى (۵) .
 وَقَالَ (۶) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « فَضَّلَ عَلِيٌّ ابْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ (۷) بِسَبْعِينَ مَرْتَبَةً (۸) .
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « أَبُوكَرٌ نَظِيرُ إِبْرَاهِيمَ وَعُمَرُ نَظِيرُ مُوسَى وَعُثْمَانُ نَظِيرُ هَارُونَ وَعَلِيٌّ نَظِيرِي (۹)
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۰) :
 « لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَإِنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَوَارِثِي (۱۱) »
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَعْلَى :
 « تُقَابِلُ (۱۲) عَلَى التَّوَابِلِ كَمَا قَابَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ (۱۳) »

- ۱- ن : از و قال تا النار « افتاده » .
 ۲- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی اگر مجتمع گردیدند خلایق به ولایت علی بن ابیطالب هر آیین
 نیافریدی حضرت حق آتش دوزخ ، روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۷ ب ، قب : علامه سلیمان حنفی
 بلخی ، ینابیع المودة ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ ، ج ۲ ، ص ۵ .
 ۳- ل : برگ ۴ ب . ۴- ل ، ن : عروة .
 ۵- برای این حدیث قب : کتاب سلیم ، صص ۹ ، ۹۹- کتاب تفسیر فرات کوفی ، ص ۶۲ .
 ۶- ل : فقال . ۷- ل : اصحابه .
 ۸- برای این حدیث قب : کوکب دری ، ص ۸۰ .
 ۹- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی ابوبکر نظیر ابراهیم است . در فضایل (مترجم) و عمر نظیر موسی و
 عثمان نظیر هارون و علی نظیر من ، کتاب الرياض النضرة ، فی مناقب العشرة المبشرة ، ج ۲ ، ص ۲۳ .
 علامه سلیمان حنفی : ینابیع المودة ، ج ۲ ، ص ۵۹ .
 ۱۰- آ : علیه السلام .
 ۱۱- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی هر نبی را وصی و وارثی است و به درستی علی وصی من و وارث
 من است - قب : سیوطی : اللئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ عن ابن بريدة عن ابيه مرفوعا - صغ ابن
 نعیم همدانی ، روضة الفردوس ، برگ ۳۸۱ الف .
 ۱۲- ل ، ن : نقاتل علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل ، کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۵ ،
 انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویلہ نیز قب : سلیم ، کتاب سلیم ، ص ۲۹ ،
 تفسیر فرات الکوفی ، ص ۷۱ ، ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۶۷ .
 ۱۳- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی حضرت رسالت فرمودند و علی را که برابر می شوی بر تاویل قرآن
 چنانچه برابر شدم من در تنزیل آن ، یعنی تاویل وظیفه تست چنانکه تنزیل وظیفه من است .

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « صَلَّاتُ الْمَلَائِكَةِ عَلَىَّ وَعَلَى عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ سِتِّعَ سَنِينَ ^(۱) قَالُوا وَلِمَ ذَاكَ مَا رَسُولُ
 اللَّهِ ؟ قَالَ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ مِنَ ^(۲) الرِّجَالِ غَيْرُهُ ^(۳) »
 لاجرم از اینجاست که دعا به تعمیم ^(۴) (آ) ^(۵) جمع وارد شد ^(۶) که :
 « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ »
 زیرا که استصحاب علی بودش در جبلِ حرا ^(۷) قُبِلَ الْوَحْيُ برای تعبّد و اتّصاف به
 اوصاف ^(۸) ملکیت و در حال صباش از مردان داشت، زیرا که در آن زمان ده ساله یا هشت
 ساله بود ^(۹)، در حال ^(۱۰) بلوغ دانی که چگونه باشد.
 فی المناقب ^(۱۱) :

- ۱- ن : سبعین .
- قب : كنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۶ الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة ، ص ۲۱۷ ،
 علامه سلیمان حنفی ، ینابیع المودة . ج ۲ ، ص ۵ .
- ۲- آ : عن .
- ۳- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی صلوة گفتند ملائکه بر من و بر علی بن ابیطالب هفت سال و اصحاب
 پرسیدند که چرا چنین است یعنی تخصیص به او چیست یا رسول الله ؟ رسول در جواب فرمودند که در این
 هفت سال از مردان نبود غیر از اوها من . سیوطی : اللئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۶۶ ، محمد بن
 عهیدالله لیس بشی منکر الحدیث جدا .
- ۴- آ ، ن : قیم ، ب : بیهم ، ل : عیم و تصحیح قیاسی - قب : عدّة الداعی ، ص ۱۱۸ - از شرائط دعا
 پنجم تعمیم در دعا است ، همگانی نمودن ، روایت کرده ابن القلاح از ابی عبدالله علیه السلام که پیغمبر
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که هرگاه دعا می کند یکی از شما باید تعمیم دهد به دوستی که آن واجب
 است از برای دعا :
- ۵- آ : برگ ۶ ب .
- ۶- ل : باشد .
- ۷- جبل حرا به مکه ... کان النبی صلعم قبل ان یاتیه الوحی یاتی غاراً فیه و فیه اتاه جبریل کتاب
 عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات الامام العلا زکریا بن محمد قزوینی ، ص ۱۵۷ .
- ۸- ن : اوصام .
- ۹ ، ۱۰ ، ۱۱- آ ، ب : ندارد . از روی ل ، ن اضافه شده است .

(آ) (۱۱)

خواجوی کرمانی فرماید رحمة الله عليه (۱۱)

مرحبا ای (۳) نکهتِ عنبرِ نسیمِ نوبهار (۴)
 جان فدای نفحه ات (۵) باد ای شمیمِ مُشکبار (ب) (۶)
 سُنبلِ اندر جیبِ داری یاسمن در آستین
 مُشک و صندل (۷) در میان و عود و عنبر در کنار (۸)
 دوش هنگامِ سحر در کعبه (۹) افکندی گذر
 یا ز راهِ یثرب افتاد (۱۰) بر روضه گذار (۱۱)
 با نسیمِ روضه دارالقرار آورده ای
 کز تو می یابد نسیمِ نافه مُشکِ تثار (۱۲)
 یا مگر بر مرقدِ میر (۱۳) نجف بگذشته ای
 کز تو می یابد (۱۴) روانِ بیقرارِ ما قرار (۱۵)

- ۱- آ : برگ ۶ الف ، ب : برگ ۶ الف ، ل : برگ ۴ ب ، ن : برگ ۹۲ الف .
- ۲- ب : خواجه رحمة الله عليه فرماید ، ل : ندارد - ن : خواجه فرماید رحمة الله عليه - کمال الدین ابو العطاء محمود بن علی بن محمود المعروف به خواجو المرشدی الکرمانی ، توفی به سال ۷۵۳ هجری ، برای زندگینامه او رک به : مقدمه دیوان خواجو کرمانی ، به تصحیح و مقدمه آقای احمد سهیل ، خوانساری ، دولت‌شاه : تذکرة الشعراء ، صص ۱۷، ۲۲۹، ۲۱۹، ۲۵۳، ۵۱۴ - عبدالنبی : تذکرة میخانه ، ص ۷۱ بهمد - جنید شیرازی ، شد الازار ، ص ۶۲ ، هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۱۱۶ ، زرکلی ، قاموس الاعلام ، ج ۳ ، ص ۲۰۶۳ - آذر پیگدلی ، آتشکده آذر به ضمیمه تعلیقات ، ص ۶۱۹ - شبلی نعمانی ، شعر العجم ، ج ۲ ، ص ۱۸۸ به بعد .
- ۳- ب : آن . ۴- ل : مشکبار . ۵- آ ، ن : نفحه آن . ۶- ب : برگ ۶ ب.
- ۷- ل : سنبل ، دیوان خواجو ، ص ۱۳۳
- ۸- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ عود و صندل در میان یا مشک و عنبر در کنار .
- ۹- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ ، بر کوفه ل ، ن : بر کعبه . ۱۰- ل : افتادست .
- ۱۱- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ ، یا ز راه شامت افتادست بر یثرب گذار .
- ۱۲- آ : نسیم نافه مشک نالد .
- ۱۳- ط ، ل : شاه .
- ۱۴- ن : از با مگر بر مرقد می یابد را ندارد .
- ۱۵- آ : با قرار ، ن : و ما قرار .

شاه مردان چون خلیل الله به صورت بت شکن
 شیر یزدان از رسول الله به معنی یادگار
 قهر او از آسمان لاقتی الا علی
 تیغ او از گوهر لاسیف الا ذو الفقار (۱)
 عالم او را گر امیرالمؤمنین خواند سزاست
 آدم او را گرامام المتقین گوید رواست (۲)

ایضاً وله رحمة الله علیه (۳)

در قیامت کافرینش خیمه در (۴) محشر زنند
 سگّه دولت بنام آل پیغمبر (۵) زنند
 شهبسواران در رکاب رکاب دلدل روند (۶) (آ)
 خاکیان لاف از هوای خواجه قنبر زنند (ل) (۷)
 تشنگان وادی امین چو در کوثر رسند
 از شغف دست طلب (۸) در دامن حیدر زنند (ب) (۹)
 هر که او (۱۰) چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم
 رهروان راه حق چون حلقه اش بر در زنند
 «ره به منزل برد هر که مذهب حیدر گرفت
 آب حیوان یافت هر که خضر را رهبر گرفت» (۱۱)

۱- ل: ابیات از «شاه مردان تا رواست» را ندارد.

۲- ن: از بیت «قهر او از... رواست» را ندارد. برای بند مزبور قب: (دیوان خواجو کرمانی، ص ۱۳۳).

۳- آ، ل، ن، وله. ۴- ل: دیوان خواجو، ص ۱۳۵ بر.

۵- ن: پیغامبر. ۶- ل: دلدل سوار آ: برگ ۷ الف.

۷- ل: برگ ۵ الف.

۸- ل: دست سغف، ن: دست شغف ۷۰ ب، ب برگ ۷ الف.

۹- ل، ب: کو. ۱۰- بیت آخرین در ل: ندارد.

۱۱- این ترکیب بند است فی منقبة اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه که خواجوی کرمانی سروده قب: دیوان خواجو: ص ۱۴۵.

من کلام شیخ الشیوخ فرید الدین عطار قدس سره (۱)

ای پسر توای نشانی از علی عین و لام و یا (۲) بدانی از علی (۳)
 از دم عیسی کسی گرزنده خاست (۴) او به دم دست بریده کرده راست (۵)
 مصطفی گفتست (۶) چون آدم به علم نوح فهم آنگاه و ابراهیم حلم (۷)
 یا چو یحیی زهد و موسی بطش کیست (۸) گر نمی دانی شجاع دین علیست (۹)
 پس محمد چون وصال دوست دید هر کمالی را که آن اوست دید
 گفت با او سی هزار و شش هزار جمله اسرار سرش بشمار
 سی هزار اسرار گفتا این مگوی (۱۰) سی هزار دیگرش گفت این بگوی (۱۱)

۱- آ : من کلام شیخ الشیوخ فرید الدین عطار ب : فرماید قدس سره ل : وله ، ن : شیخ عطار فرماید قدس الله سره فرید الدین ابو حامد محمد ابوبکر ابراهیم بن اسحق نیشابوری شاعر شهیر که درست ترین تاریخ ولادت وی ۶ شعبان ۵۳۰ هجری است و درست ترین تاریخ رحلت او را سال ۶۲۷ هجری (۱۲۲۹-۱۲۳۰ م) باید دانست . رک به : سعید نفیسی ، جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری ، جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۴۰ به بعد - آذر بیگدلی ، آتشکده آذر ، ج ۲ ، ص ۶۹۵ ، مقدمه تذکرة الاولیاء عطار از علامه محمد قزوینی ، صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، صص ۸۵۸-۸۶۵ - شبلی ، شعر العجم ، ج ۲ ، ص ۹ .

۲- ل : عین و یا و لام ، عطار ، منطق الطیر ، ص ۳۷ . ۳- کلیات عطار ، ص ۱۰۶۱ مثل متن .
 ۴- کلیات عطار ، ص ۱۰۶۱ این مصرعه چنین نوشته شده « ازدم عیسی چو مرده زنده خاست » و در منطق الطیر چاپ نولکشور ، ص ۳۱ ، از دم عیسی گر یک زنده خواست . برای این بیت (رک به پاورقی ۷ همین صفحه) رک به : کوکب دری ، ص ۶۸ من ارادن ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی زهد و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی ابن ابیطالب و اللثالی المصنوعة . ج ۱ ، ص ۱۸۴ موضوع .

۵- آ : گفته است . ۶- آ : گفته است .

۷- آ : ابراهیم به حلم ، ل : و ابراهیم حلم . (رک به پاورقی ۴ همین صفحه)
 ۸- ل : باز .

۹- ب : هست . این دو بیت اخیر که : مصطفی گفتست ... شجاع دین علیست از مثنوی مصیبت نامه ، عطار ، ص ۲۹ ، گرفته شده .

۱۰- ل : گفت راز خود سه باره سی هزار ، ن : گفت به او سی هزار و شصت هزار ، الهی نامه ، ص ۳۱۹ :
 بگفت اسرار جانان سی هزارش

عطار : الهی نامه ، ص ۳۲ : مگو تو سی هزارم سر اسرار درون خویش در جان نگه دار
 ۱۱- الهی نامه ، ص ۳۱۹ حقیقت سی هزار دیگرش گوی .

بر علی سی ذکر کرده (۱۱) آشکار
گفت یا ربّ اتمم آزادکن
(آ : برگ ۷ ب)

گفت بخشیدم تمام امت
چون مُحَمَّد باز جای خود رسید
محو گشته فانی مطلق شده
خویش را کُلّ دید کُلّ را خویش دید
سی هزار اسرار (۸) از سرّ کلام
سی هزار اسرار با (۹) حیدر بگفت
صاحب (۱۱) و زوج بتولی (۱۲) مرتضاست
در دل او بود مکنونات (۱۳) غیب
بلکه از جمله جهان در حرمت (۵)
هر دو عالم در درون خویش دید
در بحار علم (۶) مُستغرق شده
همچنان کز پیش دید از پس بدید (۷)
در میان آورد از بهر نظام
باز حیدر رفت و با (۱۰) چه باز گفت
بر یقین او پیشوای اولیاست
زان برآورد (۱۴) او یدبیضا زجیب (۱۵)

۱- آ : بر علی سی هزار دگر کن آشکار - ل : بر علی کن سی دیگر آشکار - ن : بر علی سی دیگر کن آشکار .

۲- ظاهراً معنی که در اینجا مقصود است عبارت است از یاری دهنده و مددگار ، ولی این معنی در فرهنگ نفیسی تحت کلمه پایدار آمده نه جزو معنی کلمه پای دار و چون پایدار اصلش پایدار است ، ایراد این کلمه در این بیت بی مورد نیست .

۳- آ : محشر ، ب ، ل ، ن : ندارد تصحیح قیاسی .

۴- الهی نامه ، ص ۳۱۹ ، ز فضل خود همه آزاد گردان زبردت جملگی دلشاد گردان .

۵- ب ، ل ، ن : هر دو بیت فاقد است . (گفت یارب حرمتست) .

۶- ل : در جهان عشق .

۷- ب ، ل ، ن : همچنان کز پس بدید از پیش دید .

۸- ب : اشعار (بهجای اسرار) . ۹- ب : از (بهجای با) .

۱۰- آ ، ل : ور چه ، ن : و اندر چه ، عطار : الهی نامه ، ص ۳۲۱ .

این مضمون همین طور بیان شده :

و حقیقت سی هزار سرّ بیچون ابا حیدر بگفت او بی چه و چون

علی چون شد ز سرّ دوست آگاه وُرا طاققت نبود و گفت با چاه

۱۱- ب : ننوشته . ۱۲- ل : بتول او . ۱۳- آ ، ن : مکنونات . ۱۴- ل : زان برآوردی .

۱۵- کلیات عطار : منطق الطیر ، ص ۱۰۶۱ :

در ضمیرش بود مکنونات زان بر آوردی یدبیضا ز جیب

و در منطق الطیر ، ص ۳۱ ، مصرعه دوم اینطور آمده است :

زان بر آوردی یدویضا ز جیب

رازِ خود با هیچ کس هرگز نگفت در شبا (۱) روزی یکی ساعت نخفت (ب) (۲)
 موج می زد در دلش دریای راز بود او سرِ حقیقی نی مجاز
 گر نه او بودی (۳) نبود خواب و خور گر نه او بودی نبودی ماه و خور (۴)
 گر نه او بودی، نبودی واصلی کار ما بودی همه بیحاصلی (ل) (۵)
 گر نه او بودی کجا دُر تافتی (۶) جوهرِ عطار کی دریافتی
 خود جو افردی چو او دیگر نبود همچو او در مُلک يك صَفدر نبود

۱- ل : شبان .

۲- ب : برگ ۷ ب.

۳- ن : نه او بودی .

۴- در ب : این بیت « گر نه او بودی ... ماه و خور » فاقد است .

۵- ل : برگ ۵ ب.

۶- ن : ندارد .

ب : در تاختی ، ل : در تافتی .

مِنْ كَلَامِ شَيْخِ مَصْلَحِ الدِّينِ سَعْدِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَدَامَ لَنَا فَتُوْحُهُ (۱۱)

منم (۲) کز جان (آ : برگ ۸ الف) شدم مولای حیدر
 امیر المؤمنین آن شاه صفر
 علی (۳) کورا خدا بیشک ولی خواند
 به امر حق وصی کردش پیمبر
 به حق پادشاه هر دو عالم
 خدای بی نیاز و (۴) فرد اکبر
 به حق آسمانهای (۵) ملایک
 کز آنجا هیچ جای نیست برتر
 به پنج ارکان شرع و هفت اقلیم
 به نه چرخ و ده (۶) و دو برج دیگر
 به کرسی و به عرش و لوح محفوظ
 بحق جبرئیل آن خوب منظر
 به میکائیل و اسرافیل و صورش
 به عزرائیل و هول گور (۷) و منکر

۱- ل : فی المناقب . ن : شیخ سعدی فرماید رحمة الله علیه .

ب : شیخ سعدی مصلح الدین سعدی شیرازی فرماید .

وفات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در ۶۹۰ هـ / ۱۲۹۱ م یا ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۱-۱۲۹۲ م واقع شد.
 رک به : براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۵۲۵.

در کلیات سعدی چاپ فروغی و عباس اقبال و چاپ نولکشور این ابیات فاقد است ولی در کوکب
 دری، ص ۱۹۵، این قصیده به شیخ سعدی منسوب شده و در شبه قاره ابیات فوق قبولیتی یافته که جزو
 منقبت و مناجات ها شد.

۲- ل : منم از جان و دل مولای حیدر .

۳- علی کش درولا یزدان ولی خواند.

۴- ب، ل : ندارد . در ن : این مصرعه چنین نوشته شده بی نیاز و فرد و اکبر .

۵- آ : ابیات « به حق آسمانها تا خوب منظر » را ندارد.

ب، ل، ن : آسمانها و ملایک و تصحیح از روی کوکب دری، ص ۱۹۵.

۶- ن : ندارد . ۷- ن : و کور

به حق حرمت هر چار دفتر	به توریت و زبور و (۱) صُحف و انجیل
به حق سورة طه (۲) سراسر	به حق آية الكرسي (۲) و يس (۳)
به حق هود و شيث (۵) دادگستر	به حق آدم و نوح ستوده
به ذوالقرنین و لوط نيك محضر (۶)	به درد يحيى و درمان لقمان
به اسحاق و به اسماعيل و هاجر	به ابراهيم و قربان کردن او
شفيع عاميان در روز محشر	به ختم انبياء احمد که باشد (۷)
به حق مروه و ركن و مشعر (۸)	به حق مکه و بطحا و زمزم
به حق روزه و تصديق داور	به تعظيم رجب با قدر شعبان
به خون ناحق شبير و شير (ب)	به رنج (۹) اهل بيت و آه زهرا
بسوز سينه پيران غم خور	به آب دهنه طفلان محروم
نبد فاضلتر و بهتر ز حيدر (ل)	که بعد (۱۰) از مصطفی در جمله عالم (۱۱)
که علم مصطفی را بود او در	مسلم بد «سلونی» (۱۲) گفتن او را
	(آ: برگ ۸ ب)
ز پيغمبر (۱۳) نبود او هيچ کمتر	يقين اندر سخا و علم و عصمت
که خور باز آمد از مهرش ز خاور (۱۴)	اگر دانی بگوئی جز علی کیست
گاهی بدمدح گويش گاه چاکر (۱۵)	چه گویم وصف آن شاهی که جبریل

۱- ن: ندارد.

۲- آية الكرسي، قرآن مجید ۲ (سورة البقرة).

۳، ۴- يس و طه اسم سوره های قرآن مجید است.

۵- آ: شيش، ل، ن: شيث و هود. ۶- ن: نيك كحضر.

۷- ب: هست.

۸- ب، ل، ن: ركن و مشعر.

۹- آ: به ذبح، ب: برگ ۸ الف.

۱۰- ل: ندارد.

۱۱- ب، ل: در هر دو عالم. ل: برگ ۶ الف.

۱۲- سلونی قبل ان تفقدونی گفته امير المؤمنين علی کرم الله وجهه، نهج البلاغه، ابن الحدید، جلد ۲، ص ۲۸۶، کتاب سلیم، ص ۸۶

۱۳- ن: پیغامبر.

۱۴- آ، ن: کوکب دری: ص ۱۹۶ که دلیل زبانش بود. در خور درل: این بیت ننوشته. و بیت اول نیز ندارد.

۱۵- ن: ایات: اگر دانی بگوئی... تا گاه چاکر، فاقد است.

بدان گفتم که خلقان تا (۱۱) بدانند که سعدی زین سعادت نیست بی بر
ایا سعدی تو نیکو اعتقادی ز دین و اعتقاد خویش بر خور (۲)

ای دوست بدان که حُبِّ مجازی آن باشد که يك نقطه سوادیه در نقطه سوادیه دیگر (۳)
ارتباط (۴) یابد و مقوی ظَلَمَتِ همدیگر (۵) شوند و منشأ مجازی (۶) نفس و بغض مجازی
آن (۷) باشد (۸) که یکی از این دو نقطه از (۹) نقطه دیگر انقباض یابد و علاقه از میان این
دو نقطه منقطع گردد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْهَوَى.

و مُحَبِّ حقیقی آن باشد که يك نقطه بیاضیه (۱۰) در نقطه بیاضیه دیگر منبسط گردد
و مَدِّ نور همدیگر شوند و منشأ این حقیقی قلب و روح است و بُغْضِ (۱۱) حقیقی آن بود که
یکی ازین دو (۱۲) نقطه از نقطه دیگر (۱۳) منقبض (۱۴) شود (۱۵) و تقاطع درمیان حاصل
آید نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الْعَمَى.

و حُبِّ و بُغْضِ که از وجهی مجازی و از وجهی حقیقی باشد (۱۶) از میان این دو (۱۷)
نقطه سوادیه و نقطه بیانیّه وجود گیرند، لاجرم محبت و تعظیم (آ: برگ ۹ الف) به
جميع سادات واجب باشد (۱۸) (ن: ۱۹) و لیکن انقیاد ایشان در امرِ مَجْهُول الحقیقه (۲۰)
واجب نباشد الا وقتی که از علما اتقیا باشند، چنانکه حضرت امیر (۲۱) سید علی همدانی
خَصَّهُ اللَّهُ اللَّطِيفُ بِالْطُّفِ الصِّدْقَانِ، زیرا که علم و معرفت و تقوی (۲۲) امیر ما بر همه عالم
مثل آفتاب روشن است.

۱- ل، ن: تا خلقان. ۲- این بیت را ل، ن: ندارد.

۳- آ: ندارد. ۴- ب، ل، ن: انبساط.

۵- ب: یکدیگر. ۶- ل، ن: منشأ این مجاز.

۷- ل: این عبارت همین طور نوشته نفس و رای است و بغض مجازی.

۸- ب، ل، ن: بود.

۹- ل، ن: ندارد. ۱۰- آ: ندارد. ۱۱- آ: بغضی.

۱۲- ب، ل: ندارد.

۱۳- ل: بیاضیه. ۱۴- آ: مستفیض. ۱۵- ل: گردد.

۱۶- آ، ن: باشند.

۱۷- ب: این دو «را»، ل: فقط این را ندارد.

۱۸- ن: باشند.

۱۹- ن: ۹۲ الف. ۲۰- ن: مجهول الحقیقه.

۲۱- آ، ب، ن: ندارد. ۲۲- ل: تقوی.

و حقیقت حُبِّ ارتقاع حُجب است (۱) بِکَلِّ تا باقی یا مُحِبِّ باشد یا مَحْبُوب و منشأ این حقیقت (۲) سِرِّ سِرِّ (۳) است و مناسبت جامع (۴) بین المَحِبِّ و المَحْبُوبِ اِفْرَاق (۵) معنی ایشان است در حالت (۶) قالبِ توحید و اتِّحاد (۷) و این معنی را (۸) به وجه بیان کرده شود **إِنْ شَاءَ اللَّهُ اللَّطِيفُ**.

اول : به وجه ظاهر معنی.

و ثانی : به وجه باطن .

و ثالث (ل) (۹) به وجه تحقیق

اما (۱۰) آنکه به وجه ظاهر تعلق دارد این است که ایمان مورث ولایت است .

۱- نشان محبِّ آن است که غرقه جمال محبوب بود (عبدالله انصاری، رساله محبت نامه ، ص ۱۱۰)

۲- ن : حقیقی.

۳- سِرِّ ما تفرد به الحق عن العبد کالعلم به تفصیل الحقایق فی جمال الاحدیه و جمعها و اشتمالها علی ماهی علیه و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو، کتاب التعریفات ، ص ، ۵۱ - و لكل مقام سِرِّ یخصه فلهذا تعددت الاسرار و کثرت اضافاتها ، فقالوا السر و سرالسر و سر سرالسر و سر سرالسر و سر سرالسر، محیی الدین ابن عربی، کتاب مواقع النجوم و مطالع اهله الاسرار و العلوم ، ص ۱۵۰. و نیز رک به : کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۶۵۳ در ذیل کلمه سر .

۴- ب ، ن : مناسبت جامع . ل : مناسبت جامع .

۵- اِفْرَاق بِالکسر ریختن آب و خون و جز آن و ریختن حلقه آهن و طلا و نقره و خالی کردن طرف شمس اللغات ، فرهنگ آندراج .

۶- ل ، ن : ندارد .

۷- التوحید هو لغة جعل شی واحدا و فی عبارة العلماء اعتقاد واحدانیة تعالی و عندالصوفیة معرفة وحدانیته الثابته . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، جلد ۲، ص ۱۴۶۸

۸- در ذکر صفات توحید و مقام اتِّحاد که اقطاب را حاصل می شود و فرق میان هر دو (ص ۶۰) و معنی اتِّحاد یکی شدن است و این مقام عالی تر از مقام توحید است و لیکن مقصود از اتِّحاد آن است که چون سالک بر جمیع مقامات عبور کرده باشد و به قوت مجاهدات و ریاضات من نفس خود را اکسیر اعظم ساخته و باز قامت اعمال خود را ناکرده انگاشته و قابل صفات احدیت شده ، بعد از آن از سر جمیع ارادت روحانی و جسمانی صوری و معنوی برخیزد و به ارادت او متصل گردد. تا به صفت او موصوف شود . سپهسالار ، رساله فریدون بن احمد ، ص ۵۹ به بعد و محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ص ۱۴۶۸.

۹- ل : برگ ۶ ب .

۱۰- ل : بیاض .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« اللَّهُ (۱) وَكُلُّ الَّذِينَ آمَنُوا » (۲)

امیر المؤمنین علی (۳) امام اهل ولایت است (۴) وَ قَالَ النَّبِيُّ (۵) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
لَعَلِّي :

« أَنْتَ إِمَامٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي » (۶)

پس اهل ولایت امیر المؤمنین را دوست دارند به واسطه کمال (۷) و ایمان و اهل نفاق دوست
ندارند به حسب عدم ایمان .

أَمَّا (۸) آنکه (۹) به وجه باطن تعلق دارد، این است که جَنَّتْ دَلُّ مُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ است .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (۱۰) صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (ب) (۱۱) (آ : برگ ۹ ب) .

« الْجَنَّةُ وَ مَا فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ مِنْ نُورِي » (ل) (۱۲)

و محبت امیر در دل حبیب که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ است ثابت است (۱۳) لاجرم اهل ایمان
امیر را دوست دارند زیرا که از جَنَّتْ نصیب دارند و اهل نفاق اگرچه دعوی محبت دارند
لیکن دوست نمی دارند . زیرا که از جَنَّتْ نصیب ندارند (۱۴) .

أَمَّا آنکه (۱۵) به وجه تحقیق تعلق دارد این است که چون (۱۶) به تجلی (۱۷)

۱- آ : ندارد .

۲- قرآن مجید ۲ (سورة البقره) ، ۲۵۷ .

از حاشیه ب : برگ ۸ ب یعنی حضرت حق دوست آن کسان است که ایمان آورند و نزد اهل تحقیق
مقرر چنین است که آن کسانی که خواستند که ایمان آورند مُلطف اند و مکرم تا آنکه بیرون آرد ایشان را به
لطف و تایید خویش صفات نفس و شبهات خیال سوی نور یقین و هدایت و فضای عالم روح و آن کسانی
که کافر شده اند ، اولیای ایشان غیر خدا اند که می پرستند ایشان را که ایشان سبب اخراج کافران گشتند
از نور استعداد و هدایت فطری سوی ظلمت نفس و شکوک و شبهات . قب : زمخشری، کشاف ، ج ۱ ،
ص ۳۰۴ .

۳- آ ، ب ، ن : ندارد . ۴- فقط ن : ندارد . ۵- ب ، ل ، ن : ندارد .

۶- از حاشیه ب : برگ ۸ ب یعنی تثنی پیشوای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من . قب : سلیم :
کتاب سلیم ، صص ، ۴۹ ، ۷۶ .

۷- آ ، ب ، ن : ندارد . ۸- ن : و اما .

۹- ب : و آنچه . ۱۰- ل ، ن : ندارد .

۱۱- ب : برگ ۹ الف . ۱۲- ل : برگ ۷ الف .

۱۳- ن : ندارد . ۱۴- آ : نمی دارند .

۱۵- ب : آنچه . ۱۶- ل : ندارد .

۱۷- ن : تجلی

احدیت اعیان ثابتہ (۱) ظاهر گشت ، معارف و اسرار جمیع اعیان را حق تعالی در دل (۲) ایشان نهاد به آن تجلی و مظهر آن صور علمیه ذاتیه روح اعظم آمد و لیکن جوهریت او مجلاء ذات شد و نورانیت او مجلاء علم گشت و او چون (۳) به حقیقت محمد است ، لاجرم علی مجلاء ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن محمد است ، پس در هر که ذات و جمال صفات بیشتر ظهور کرده ، علی را دوست تر (۴) دارد و در هر که کمتر ، کمتر .

رباعی (۵)

يك ذره به هستی خدا شاد شدن و آنگاه ز (۶) هستی خود آزاد شدن
بہتر بود آن ز طاعت (۷) هر دو جهان (۸) ز آنجاست به شاگردی استاد شدن (۹)
و در (۱۰) هر که ذات مستور ماند (۱۱) و جلال صفات (۱۲) بیشتر ظهور نکرد علی را
دوست ندارد ، چنانکہ خوارچ (۱۳) (آ : برگ ۱۰ ب) لَعَنَهُمُ اللَّهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ الضَّلَالِ
(ل) (۱۴) الصَّادِرِ عَنْ حَضْرَةِ الْجَلَالِ الْمُرَادِ بِأَرَادَةِ الْكَمَالِ .

ذکر نسبتہ (۱۵)

جَدَّ فَقْرِهِ وَ خَيْرَ مِيرَاثٍ جَدَّهُ (۱۶) وَ فَخْرُهُ
نور الله روحه ، و کثر فتوحه

- ۱- اعیان ثابتہ حقایق ممکنات است در علم حق تعالی و آن حقایق اسماء الہیہ در حضرت علمیه باشد و نیست آن را تاخر از حق مگر بہ ذات نہ زمان . احمد ، اصطلاحات الصوفیہ ، ص ۳ .
- ۲- آ ، ب ، ل : ندارد . ۳- ن : چون او . ۴- آ : نیز .
- ۵- ب ، ن : نظم . ۶- آ ، ن : از (پہچای ز) . ۷- ل : عبادت .
- ۸- آ ، ن : عالم . ۹- این بیت در ن ناقد است .
- ۱۰- آ ، ن : ندارد . ۱۱- آ : بماند .
- ۱۲- ل : جلال و صفات .
- ۱۳- الخوارچ : جمعت الخوارج علی اکفار علی بن ابی طالب ، ابوالحسن علی : مقالات الاسلامیین ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ .
- ۱۴- ل : برگ ۷ ب .
- ۱۵- آ : برگ ۱۰ ، الف ، ب : برگ ۹ ب ، ن : ۹۳ الف .
- آ : ن : نسبتہ ، ل : نسبت .
- ۱۶- آ ، ب : ندارد .

وَهُوَ صَحَبَ (۱) الْحَقِّقَ السَّبْحَانِي الْمُرْشِدَ الْمَذْقُقَ الْمَحْمُودَ الْمَزْدَقَانِي (۲) وَهُوَ صَحَبَ الشَّيْخَ الْاَكْبَرَ علاء الدولة السَّمْنَانِي (۳).
وَهُوَ صَحَبَ الشَّيْخَ الْأَنْوَرَ نور الدين (۴) عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْأَسْفَرَايَنِي (۵)
وَهُوَ صَحَبَ الشَّيْخَ الْاَكْبَرَ جَمَالَ الدِّينِ أَحْمَدَ الْجَوْرَقَانِي (۶)

- ۱- ل : صحبت در ل همه صحبت بجای صحب نوشته شده . گ : به کلمه صحبت دست برده شده و اینک صحب شده است .
- ۲- ابوالمعالی شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی . متوفی ۷۶۶ هـ / ۱۳۶۴-۱۳۶۵ . غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۹۹ . و خود سید همدانی گوید : بعضی از آثار ثمرات آن سیه ارباب قلوب و درجات عالیہ اهل کشف و شهود در صحبت شیخ خود سیدی و سندی قدوة الواصلین و حُجَّتِ العارفين سلطان المحققين برهان الموحدين من الله فی الارضیین ابوالمعالی مشرف الحق محمود بن عبدالله المزدقانی افاضَ اللهُ عَلَى رُوحِهِ الْكَرِيمِ بِخَارِ الرَّحْمَةِ وَالْغُفْرَانِ یافته و مشاهده کرده است . رساله داودیه برگ ۲۲۴ ب .
- ۳- علاء الدوله سمنانی ، متوفی ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵-۱۳۳۶ م .
- ۴- آ ، ن : ندارد .
- ۵- شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی کسرقی: وی از اصحاب شیخ احمد جوزقانی است . در تسلیک طالبان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شأنی عظیم داشته است ، شیخ رکن الدوله ، مرید وی گفته که در آخر الزمان اگر نه وجود شیخ نور الدین عبدالرحمن قُدَّسَ سِرُّهُ بودی : سلوک به کلی محو گشته و نشان نماندی ، و به سال ۶۹۵ هـ (۱۲۹۵-۱۲۹۶ م) در بغداد از دنیا بررفته . برای تفصیل رک به : جامی: نفحات الانس ، ص ۵۰۲ . داراشکوه ، سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۶ . غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۸۱ .
- ۶- ل : و هو صحبت الشیخ الذکر جمال الدین احمد الجورقانی .
ب : و هو صحب الشیخ الذاکر احمد الجورقانی
گ : و هو صحب الشیخ الذاکر جمال الدین احمد جورقانی .
شیخ جمال الدین احمد جورقانی: وی از اصحاب شیخ رضی الدین علی لالا است ، شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است که شیخ احمد عجب مرد ذاکری بوده است ، مرتبه عالی دارد . وی در تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شأنی عظیم داشته . در سلخ ربیع الاول سال ۶۶۹ هـ (۱۲۷۰-۱۲۷۱ م) از دنیا بررفته . برای تفصیل رک به : جامی، نفحات الانس ، ص ۵۰۲ به بعد .

وَهُوَ صَاحِبُ الشَّيْخِ الْأَعْلَى عَلَى لَا لَا (۱)
وَهُوَ صَاحِبُ الشَّيْخِ نَجْمِ الدِّينِ الْكُبْرَى (۲)
وَهُوَ صَاحِبُ الشَّيْخِ عَمَّارِ يَاسَر (۳)

۱- شیخ رضی الدین علی لا لا : شیخ رضی الدین علی لا لا قَدْ سَرَ بن سعید بن عبد الجلیل الغزنوی به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و گویند که از صد و بیست و چهار شیخ کامل خرقة داشته و بعد از وفات وی صد و سیزده خرقة باقی مانده و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضا رتن رضی الله عنه دریافت و امانت رسول صلی الله علیه و سلم از وی گرفته بود در ۶۴۲ هـ (۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ م) از این جهان فانی به عالم جاودانی شتافته برای تفصیل رک به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۰۳ به بعد ، شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۳۰۹ . داراشکوه ، سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۶ ، مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۷۹۱ . غلام سرور ، خزینه الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۶۷ .

۲- شیخ نجم الدین الکبری قَدْ سَرَ الله روحه : کنیت وی ابوالجناوب است و نام وی احمد بن عمر الحَبِیْوِی است و لقب وی کبری ، و گفته اند که وی را کُبری ازان لقب کرده اند که در او ان جوانی که به تحصیل علوم مشغول بود ، با هر که مناظره و مباحثه کردی بروی غالب آمدی ، وی را شیخ ولی تراش نیز گفته اند ، به سبب آنکه در غلبات وجد نظر مبارکش بر هر که افتادی به مرتبه ولایت رسیدی ، چون تثار به خوارزم رسیدند ، شیخ اصحاب بعض را چون شیخ سعد الدین حموی ، و شیخ رضی الدین علی لا لا ، و غیر ایشان طلب داشت و گفت زود برخیزید و به بلاد خود بروید و خرقة خود پوشیده ، به معونت اصحاب باقی مانده با کُفَّار مقابل شد و در مقاتله شهید شد ، این حادثه فاجعه به سال ۶۱۸ هـ (۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ م) روفا شد ، حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده اند ، اما چندی از ایشان یگانه جهان و مقتدای زمان بوده اند چون شیخ مجد الدین بغدادی ، و شیخ سعد الدین حموی و باها کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لا لا ، و شیخ سیف الدین باخرزی ، و شیخ نجم الدین رازی ، و شیخ جمال الدین گیلی . شیخ نجم الدین کبری دارای تصانیف متعدد در ذکر اصول تَضَوُّف و اشعاری با مذاق عرفانی بوده است ، از جمله معروفترین آثار پارسی او اصول العشرة و رساله فی السلوك و رساله الطريق و طوابع التنویر ، و فوائذ الجمال و لومة اللام ، درباره ذکر هدیه الطالبین در طریقت و احوال سلوک و تفسیری در دوازده جلد و آداب المریدین و سکینه الصالحین و وصول الی الله است برای تفصیل رک به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۳۸۹ . نوائی ، رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۴۰۱ . بختاور خان ، مرآت العالم ، برگ ۱۰۴ الف . داراشکوه ، سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۲ ، مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۷۸۹ . صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، ص ۱۰۱۳ .

۳- شیخ عمار بن یاسر البیدیسی : وی از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی است در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان و کشف و قایع ایشان کمال تمام داشته است . در سال ۵۸۲ هـ / ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ م در گذشته است ، برای تفصیل رک به : جامی : نفحات الانس ، ص ۴۸۹ . داراشکوه : سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۲ . غلام سرور : خزینه الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۱۲ . ب : ندارد .

- وَهُوَ صَحْبُ أَبِي (گ) (۱) نَجِيب السَّهْرُورْدِي (۲)
 وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْغَزَالِي (۳)
 وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ أَبِي بَكْرٍ النَّسَاجِ (۴)
 وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْجُرْجَانِي (۵)
 وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ أَبِي عَثْمَانَ الْمَغْرِبِي (۶)

۱- گ : ص ۳۷۲.

۲- گ : و هو صاحب الشيخ ابا نجيب السهروردی .

ابا نجيب السهروردی :

• شيخ ضياء الدين ابو نجيب ، عبد القاهر السهروردي رحمه الله عليه در علوم ظاهر و باطن به کمال بوده است ، نسبت وی به دوازده واسطه به ابوبکر صديق رضى الله عنه می رسد ، مصنفات و مؤلفات بسیار دارد . به سال ۵۶۲ هـ / ۱۱۶۶-۱۱۶۷ م جهان فانی را خیر یاد گفت .

برای تفصیل رک به جامی ، نفحات الانس ، ص ۸۹ ، مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۷۸۷ . غلام سرور : خزینه الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۱۱ .

۳- شيخ احمد غزالي : شيخ احمد غزالي قدس الله تعالى روحه از اصحاب شيخ ابوبکر نساج است ، تصنيفات و تألیفات معتبر و رسائل بی نظیر دارد و یکی از آنها رساله سوانح است که لمعات شيخ فخر الدین عراقی بر سنن آن واقع است و در سال ۵۱۴ هـ / ۱۱۲۳-۱۱۲۴ م از دنیا برفته . رک به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۴۳۸ . بختاور خان ، مرآت العالم ، برگ ۱۰۳ ب . داراشکوه ، سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۲ . هدايت ، رياض العارفين ، ص ۵۹ . غلام سرور : خزینه الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۹ به بعد .

۴- شيخ ابوبکر النساج : شيخ ابوبکر بن عبدالله طوسی النساج از اصحاب شيخ ابوالقاسم گرگانی است با ابوبکر دینوری نیز صحبت داشته است و به سال ۴۸۷ هـ / ۱۰۹۴ م جهان را درود گفته ، برای تفصیل رک به : نفحات الانس ، ص ۴۲۱ ، خزینه الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۵۹ . سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۲ .

۵- شيخ ابا القاسم الجرجاني : شيخ ابوالقاسم الجرجاني قدس سره که اسمش علی است در وقت خود بی نظیر در زمان خود بی عدیل ، وی را حالتی قوی بوده است چنانکه همه را روی به درگاه وی بوده است و به قول سید علی هجویری اندر کشف وقایع مریدان آیت ظاهر و به عنوان علم عالم است و به سال ۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸-۱۰۵۹ م دنیای فانی را خیر یاد گفته برای تفصیل رک به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۲۱۱ . جامی ، نفحات الانس ص ۳۴۷ . نجم الدین رازی ، صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۵۶ . داراشکوه ، سفینه الاولیا ، ص ۷۵ . سمرقندی ، تذکره دولتشاه ، صص ۵۴ ، ۱۹۶ . غلام سرور ، خزینه الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۷ . گ : گرگانی (بهجای الجرجانی)

۶- شيخ ابا عثمان المغربي : ابو عثمان سعید بن سلام المغربي از بزرگان اهل تمکین بود اندر فنون علم حظی وافر داشت ، از اکابر طریقت بود و از جمله اصحاب ریاضت ، شاگرد ابوالحسن صایغ دینوری است ، (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ أَبِي عَلِيٍّ الْكَاتِبِ (۱)
 وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ أَبِي عَلِيٍّ الرَّوْدْبَارِيِّ (۲)
 وَهُوَ صَحْبُ سَيِّدِ الطَّائِفَةِ أَبِي الْقَاسِمِ جُنَيْدِ الْبَغْدَادِيِّ (۳)
 وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ سُرِيِّ السَّقَطِيِّ (۴)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

سالها در مکه مجاورت کرده ، در نیشاپور برفت در سال ۳۷۲ هـ / ۹۸۳-۹۸۴ م با ابو علی الکاتب ، حبیب مغربی ، ابو عمر زجاج ابو یعقوب نهرجوری را دیده بود . برای تفصیل رک به : القشیری : الرسالة القشيرية ، ص ۲۱ . هجویری : كشف المحجوب ، ص ۱۹۹ . عطار ، تذکرة الاولياء ، ج ۲ ، ص ۴۰۶ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۹۴ . عبدالوهاب شعرانی ، لواقع الانوار فی طبقات الاخيار ، ص ۱۲۱ . داراشکوه ، سفينة الاولياء : ص ۷۴ . غلام سرور ، خزينة الاصفيا ، ج ۲ ، ص ۶ .
 ۱- شیخ ابا علی الکاتب المصري :

ابو علی الکاتب المصري از کبار مشایخ مصر است صاحب کرامات ظاهر بود و ابو عثمان مغربی وی را بزرگ می داشت رک به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۲۲ .

۲- شیخ ابو علی رودباری احمد بن محمد بن القاسم بن منصور: ابو علی رودباری قُدس سرّه از جوافردان متصوف بود و سرهنگان ایشان و از ابناء ملوک بود روزی با جنید دُچار شد و کلام جنید در دل وی جای گرفت و اثر تمام کرد بر طریقت قوم اقبال نمود در مصر مقیم بوده و در سال ۳۲۱ هـ / ۹۳۳ م از دنیا برفته ، برای تفصیل رک به : القشیری ، الرسالة القشيرية ، ص ۲۶ . هجویری : كشف المحجوب ، ص ۱۹۸ . عطار ، تذکرة الاولياء ، ج ۲ ، صفحه ۳۸۵ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۲۲۳ . عبدالوهاب شعرانی : لواقع الانوار فی طبقات الاخيار ، ص ۱۰۲ ، صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۵۷ . هدایت ، ریاض العارفين ص ۶۴ . داراشکوه ، سفينة الاوليا ، ص ۷۴ . غلام سرور ، خزينة الاصفيا ، ج ۲ ، ص ۳ .
 لغت نامه دهخدا در ذیل ابو علی رودباری .

۳- شیخ جنید بغدادی : سید الطائفة جنید بن محمد بغدادی و کنیت وی ابوالقاسم است و لقب وی قواریری و زجاج و خزازی است اصل او نهاوند و مولد و منشاء او بغداد بوده ، خواهرزاده سری سقطی است و از مقتدای اهل تصوف بود و اکابر این طایفه است و به وی نسبت کنند و در درستی اعتقاد او اهل حق را شبه نیست و در زهد و عشق بی نظیر و در طریقت مجتهد ، بروز ۲ رجب ۲۹۷ هـ / ۱۳ آوریل ۹۱۰ م رحلت کرده برای تفصیل رک به : القشیری ، الرسالة القشيرية ، ص ۱۸ . سلمی : طبقات الصوفیه . ص ۱۴۱ . عطار : تذکرة الاولياء ، ج ۲ ، ص ۵ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۸ . عبدالوهاب شعرانی ، کتاب لواقع الانوار فی طبقات الاخيار ، ص ۸۱ . مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۷۷۳ . مخبر الواصلین ، برگ ۲۳ ب . کتاب صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ .

۴- سُرّی سقطی : ابوالحسن سُرّی بن المقلّس السَّقَطِی ، خال جنید بود و عالم به جمله علوم اندر تصوف وراً شانی عظیم است و ابتدا کسی که اندر ترتیب مقامات و بسط احوال خوض کرده بود بیشتر از مشایخ عراق مریدان وی اند و به سال ۲۵۱ هـ / ۸۶۵ م از جهان فانی در گذشته برای تفصیل رک به : قشیری : (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

(ت) (۱۱) وَهُوَ صَحْبُ الشَّيْخِ الْمَعْرُوفِ الْكَرْخِيِّ (۲)
 وَهُوَ صَحْبُ إِمَامٍ عَلَى الرِّضَا (۳)
 وَهُوَ (گ) (۲) صَحْبُ آبَاءِ (۵) مُوسَى الْكَاطِمِ (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

الرسالة القشيرية، ص ۹. هجویری، كشف المحجوب، ص ۱۳۷. سلمی، طبقات الصوفیه: ص ۱. عطار، تذكرة الاولیا، ص ۲۷۴. جامی، نفحات الانس، ص ۴۲. شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۲۶۶. عبدالوهاب شعرانی، لواقع الانوار فی طبقات الاخبار، ص ۳. داراشکوه، سفینه الاولیاء، ص ۳۶. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱ ص ۳۱۸.

۱- ت: برگ ۴ الف.

۲- شیخ معروف کرخی: ابو محفوظ معروف ترین بن فیروز کرخی که به قول قشیری موالی موسی الرضا بوده بر دست آن حضرت مسلمان شده، استفاده علوم ظاهری و باطنی از ایشان نموده، به اجابت دعا معروف است، در كشف المحجوب هجویری، و تذكرة الاولیاء عطار وی را مرید داود طائی نیز نوشته در سال ۲۰۰ هـ/ ۸۱۵-۸۱۶ م به حق پیوسته. برای تفصیل رک به: قشیری: الرسالة القشيرية، ص ۹. سلمی، طبقات الصوفیه، ص ۷۴ به بعد. عطار، تذكرة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۷۸. صفة الصفة، ج ۲، ص ۲۳۹. شعرانی، لواقع الانوار فی طبقات الاخبار، ص ۱. شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۲۶۶. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۷۶۶. داراشکوه، سفینه الاولیاء، ص ۳۵.

۳- امام علی رضا:

حضرت علی بن موسی رضا که در طوس خراسان در ماه صفر ۲۰۳ هـ در سن ۵۵ سالگی مسموماً شهید گردید، دوران حیات و زندگانی امام هشتم به سه قسمت می شود.

دوره اول: زندگانی زمان پدرش موسی بن جعفر و دوره قبل از امامت است و تا سال ۱۸۳ هجری.

دوره دوم: زندگانی امامت آنحضرت در مدینه بوده، پس از پدر بزرگوارش مرجع انام و علماء مسلمین بوده، آنها از دانش و مکارم اخلاقی آنحضرت بهره مند می شدند.

دوره سوم: آن دوره ای است که نامزد ولایت عهدی شد و به خراسان مسافرت فرمود و مقام ولایت داشت تا سال ۲۰۳ هـ / ۸۱۸-۸۱۹ م جهان را درود گفته.

ایشان رساله ذهبیه برای مامون نگاشت و یکی دیگر از آثارش کتابی معروف به نام فقه رضا است.

برای تفصیل رک به: تاریخ زندگانی امام رضا، مجموعه زندگانی، چهارده معصوم، ج ۲، ص ۴۱۹ به بعد. شمس الدین محمد: الائمة الاثنا عشر، ص ۹۸. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۳۵. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۳۴۸. و نیز E-1 تحت اسم علی رضا. گ: و هو صاحب امام علی موسی الرضا. ۴- گ: ص ۳۷۳. ۵- گ: اما (به جای اباه).

۶- امام موسی کاظم:

حضرت امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر المشهور موسی کاظم که در علم و زهد از تمام معاصرینش برتر و بالاتر بود، زندگانی حضرت موسی بن جعفر را باید به دو قسمت کرد.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَهُوَ صَحْبُ آبَاہُ (۱) جَعْفَرُ الصَّادِقِ (۲)
وَهُوَ صَحْبُ آبَاہُ (۳) مُحَمَّدُ الْبَاقِرِ (۴)
وَهُوَ صَحْبُ آبَاہُ عَلِيًّا (۵) زَيْنُ الْعَابِدِينَ (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

یک قسمت آن دوره ای بود که در مدینه می زیست از سال ۱۲۸ هـ که متولد شد تا شوال ۱۵۹ هجری/ ژوئن ۷۴۵ م که از حجاز به بغداد تبعید گردید. ده سال دوره مهدی می باشد که آغاز مهاجرت و زندانی شدن امام موسی کاظم است.

قسمت دوم: ۲۵ سال آخر است که با مهدی و هارون معاصر است به حبس و تبعید و زجر و تهدید و مسمومیت منجر گردید، به سال ۱۸۳ هـ/ ۷۹۹-۸۰۰ م از دنیا پرفته و به نزدیک مذهب امامیه بنا به علت سم سندی بن شاهک مسموم گردید، برای تفصیل رک به: عماد الدین حسین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ج ۲، ص ۳۲۱. محمد علی خلیلی، خاندان پیغامبر، ص ۳۱۳. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۲۳. شمس الدین محمد، الائمة الاثنا عشر، ص ۹۳. دائره معارف کابل در ذیل کلمه کاظم.

۱- ل، گ: امام (هجای اباه).

۲- امام جعفر صادق: حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق از بزرگان اهل بیت و سادات علماء خاندان رسالت است، او دارای عبادت وافر و اذکار او دامنہ دار و پارسائی و تقوی روشن بود، مذهب جعفریه از ایشان شیوع یافته در سن ۷۱ سالگی به تاریخ ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ/ ژوئن ۷۶۵ م به جهان باقی شتافت به عقیده امامیه به وسیله سم انگور به فرمان منصور مسموم گردید، برای تفصیل رک به: ابو نعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیا، ج ۳، ص ۱۹۲. عماد الدین حسین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ج ۲، ص ۲۴۷. شمس الدین محمد، الائمة الاثنا عشر، ص ۸۵. محمد علی خلیلی، خاندان پیغامبر، ص ۲۸۱. المسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۸. شهاب الدین محمد، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۳. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۵.

۳- گ: امام (هجای اباه). ۴- ل: الباقی (هجای الباقر).

امام محمد باقر: ابو جعفر امام محمد بن علی بن حسین لقب باقر داشت زیرا او علم و دانش را شکافت و از بسط و نشر معارف دین باید گفت که افتتاح دانشگاه تشیع و علوم اسلامی از منبع وجود این امام سر چشمه گرفت و در سال ۱۱۴ هـ/ ۷۳۲-۷۳۳ م جهان فانی را درود گفته به حق پیوست و به بعضی روایات به سم به فرمان هشام بن عبدالملک مروانی مسموم شد.

برای تفصیل رک به: ابو نعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیا، ج ۳، ص ۱۸۰. شمس الدین محمد، الائمة الاثنا عشر، ص ۸۱. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۰۸. محمد علی خلیلی، خاندان پیغامبر، ص ۲۳۷. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۴.

۵- گ: علیا (هجای علی).

۶- حضرت علی زین العابدین: علی بن الحسین، زین العابدین، سید الساجدین دارای محاسن ذات و (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَهُوَ صَحْبُ آبَاءِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ (۱) (آ : برگ ۱۰ ب)
 وَهُوَ صَحْبُ آبَاءِ أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ (۲) عَلَى ابْنِ أَبِيطَالِبٍ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ (۳)
 وَهُوَ صَحْبُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۴) وَ
 أَفْضَلِ الصَّلَوَاتِ وَاكْمَلِ التَّحِيَّاتِ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. (۵)

مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری کثرت و طاعت و مقام تقوی و پرهیزگاری و اشاعه جود و سخاوت
 افاضه لطف و مرحمت بوده ، کنیه اش ابو الحسن ، ابو محمد و غیره است ، زندگانی وی به دو قسمت
 می شود .

یک قسمت در زمان پدر تا شهادت واقع عاشوره قسمت دیگر از عاشوره تا آخر عمر اوّل با کمال
 آرامش و عزت و سرور و نشاط مفاخر علمی و شرفی خود را بروز می داد ، ولی بعد فاجعه شهادت پدرش
 همواره در حزن و الم و گریه همیشه شاهد آن خاطرات مولعه بود که به سال ۹۴ هجری / ۷۱۲-۷۱۳ م از
 این جهان فانی به عالم باقی انتقال فرمود و بعضی روایات مسموماً شهید گردید . رک به : ابو نعیم
 اصفهانی ، حلیه الاولیا ، ج ۳ ، ص ۱۳۳ . مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۳۰۴ . شمس الدین محمد :
 الاثمة الاثنا عشر ، ص ۷۵ . مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۰۴ . ابن خلکان ، وفيات الاعیان ، ج ۱ ،
 ص ۳۴۷ .

۱- ابو عبدالله سبط رسول الله که به میدان کربلا شهید گردید . به سال ۶۱ هجری / ۱۰ اکتبر ۶۸۰ م
 که شخصیت وی احتیاج به معرفی ندارد . برای تفصیل رک به : شمس الدین محمد ،
 الاثمة الاثنا عشر ، ص ۷۲ . محمد علی خلیلی ، خاندان پیغمبر ، ص ۲۰۶ . مجلسی ، جلاء العیون ،
 ص ۲۴۵ . صفة الصفوة ، ج ۱ ، ص ۳۳۱ . شهاب الدین احمد ، تهذیب التهذیب ، ج ۲ ، ص ۳۵۶ .
 ل : امیر المؤمنین حسین شهید . ۲- فقط ن : ندارد .

۳- آ ، ب : کلمه تعالی را ندارد ، در ل : « کرم الله تعالی وجهه » نوشته . ت : علیه السلام
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در ۴۰ هجری رمضان / ژانویه ۶۶۱ م به ضربت ابن ملجم شهید
 گردید . محمد علی خلیلی ، خاندان پیغمبر ، ص ۱۰۳ ، جلاء العیون ، ص ۱۱۹ . شمس الدین محمد ،
 الاثمة الاثنا عشر ، ص ۴۶ . صفة الصفوة ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ .
 ل : حضرت مصطفی .

۴- ل ، ن ، گ : علیهم افضل (بجای علیه وعلیهم السلام و افضل) ، ت : کلمه سلام ندارد .
 همین شجره روحانیه در شجره طالقانی (رساله نوریه ، برگ ۱۵۹ الف ب) نظم شده است و در رساله
 کشف الحقایق همدانی برگ ۲۳۳ الف نوشته شده ، ولی در رساله فتحیه همدانی (برگ ۱۷۱ الف ، ب)
 و در رساله داودیه ۲۲۵ الف (برگ ۴۰۰ الف ، ب) از معروف کرخی به حضرت علی این طور منتهی
 می شود و او از شیخ معروف کرخی (متوفی ۲۰۱ هـ / ۸۱۶-۸۱۷ م) و او از داود طائی (متوفی
 ۱۶۵ هجری / ۷۸۱-۷۸۲ م) و او از حبیب عجمی (متوفی ۱۵۶ هـ / ۷۷۲-۷۷۳) و او از حسن
 بصری (متوفی ۱۱۰ هـ / ۷۲۸-۷۲۹ م) و او از ابرار سید اخبار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و او از
 حضرت سید المرسلین و در رساله فریدون بن احمد سپهسالار ، ص ۹ ، از احمد غزالی تا حضرت علی
 همین سلسله روحانیه نوشته . ۵- ت : تسلیم و کثیر کثیراً .

(۱۱) فرد

هر کرا ساقی (۲) لطفش آب داد حی (۳) شود در زمرة اهل و داد

حضرت سیادت فرمود قَدْ سَلَ اللّٰهُ (۴) سرّه که خال من يك مرد (۵) عالم مُتَقَى (۶) را محافظت می نمود تا من از وی فایده گیرم و چون در سنّ دوازده رسیدم و (۷) در حال استاد متقی نظر (۸) کردم (۹) دیدم که در خلوتخانه می رود و در صَبَاح و رَوَاح سر می جنبانید (۱۰)، از وی (۱۱) پرسیدم که حال چیست ؟
جواب داد که ذکر (۱۲) می گویم .

بار دیگر پرسیدم که ذکر را به سر جنبانیدن احتیاج است (۱۳) در جواب (۱۴) گفت که آری مرا شیخ محمود مَزْدَقَانِی قَدْ سَلَ اللّٰهُ سرّه چنین تعلیم داده است .

۱- ب : نظم ، ل ، گ : بیت ، ن : ندارد .

۲- ل ، ن ، گ : دایه .

۳- مفهوم از این آیه کریمه است مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ : قرآن مجید : ۲۱ (سورة الانبیاء) : ۳۰ .

۴- آ ، ب ، ل : کلمه « اللّٰهُ » را ندارد . ۵- ل ، ن : ندارد .

۶- مرد متقی . شیخ اخى ابوالبركات تقى الدّین على دوستى سمنانى متوفى ۷۳۳-۷۳۴ هـ که وی از اصحاب شیخ ركن الدّین علاء الدوله است و در صحبت وی بوده رك به : ملفوظات سمنانى نسخه خطی متعلق به مکتبه دارالعلوم اسلامیه ، پیشاور برگ ۱۴ الف . حیدر بخشى ، مستورات برگ ۳۴۹ الف . جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۱۴ . شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۸ ، حبیب السیر ، ص ۸۷ . علامه شریف عبدالحی ، نزّهة الخواطر ، ص ۸۸ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۱۷۹ . غلام سرور ، خزینة الاصفیا ، ج ۱ ، ص ۲۹ .

۷- ل : پس دوازده سالگی . گ : به سن دوازده سالگی . ۸- ل : برگ ۷ ب .

۹- آ : کرده ام . ۱۰- گ : در صباح سر می جنبانید . ل ، ت : جنباند ۱۱- ت ، ب ، ل ، گ : او .

۱۲- و الذکر نفسه هو التخلّص من الغفلة و التسیان به دوام حضور القلب مع الحقّ رك به : البسط المجید ، صفی احمد ، ص ۱۵ . و سیّد علی همدانی گفته توحید را ظاهری است و باطنی صورتی و معنی ، دل انسان محل معانی باطن و زبان ترجمان صورت ظاهر و باطن آن معرفت و ظاهر آن ذکر لا اله الا الله است بدان که ذکر مختار نزدیک ارباب بصیرت لا اله الا الله است زیرا که قطع منازل این راه به خطوات نفسی و اثبات میسر می شود ... و هیچ نوع از عبادات و اذکار در ترقی در ساحات منازل و مقامات سرعت اثر این کلمه نداشت رك به : رساله ذکریه نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ، برگ (۲۷۹) ب - ۲۸۷ الف) ، نسخه چاپی تهران ، ص ۶۰ به بعد .

۱۳- آ : احتیاجست ، ل ، ن ، گ : چه احتیاج است .

۱۴- ت ، ل ، ن : ندارد . گ : جواب داد . برای شیخ محمود مَزْدَقَانِی رك به : ص ۳۵ همین کتاب .

پس از استاد التماس نمودم (۱) که مرا نیز این (۲) (ت) ذکر تعلیم بده ، اجابت کرد (۳) و چون سه روز با او در ذکر موافقت نمودم (۴) ناگاه مرا غیبتی (۵) به حصول موصول گشت (۶) و جمال جهان آرای حضرت مصطفی را (۷) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدیدم برپام بلندی (۸) و چون (آ : برگ ۱۱ الف) خواستم تا در آن (۹) مقام بروم ، مصطفی (۱۰) فرمود که (۱۱) (گ) فرزند تو (ب) (۱۲) نتوانی در این مقام آمدن ، به نزدیک شیخ محمود مَزْدَقَانی برو تا ترا در این مقام بیارد (۱۳).

و چون به صحبت شریف شیخ مشرف گشتم (۱۴) ، فرمود: یا سید (۱۵) اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من در خدمت (۱۶) از سر قدم می نیاید که در خدمت تقصیر کنند (۱۷) و اگر از برای خادمی آمدی ، کفش این غلام سازم (۱۸) که مریدان (۱۹) سیاه که اوست خانقاه (۲۰) پیش او باید نهاد تا به مقصود برسی (۲۱) که رسم طلب ترک هستی باشد ، لاجرم زود به صورت (۲۲) ادب قیام نمودم و قبول کردم و بعده (۲۳)

۱- ب ، ل : کردم .

۲- آ : آن . ۳- ب ، ت ، ل ، گ : نمود ، ت : برگ ۴ ب.

۴- ل ، گ : موافقت سعی کردم .

۵- الغیبه : فالغیبه غیبة القلب عن علم ما یجری من احوال الخلق لاشتغال الخلق لاشتغال الحس بیاورد علیه قد یغیب عن احساساته بنفسه برای تفصیل رک به : قشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۳۷ . منازل السائرین ، صص ۲۱۸ ، ۲۱۹ . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۳۱۹ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۴۳ . ۶- ت : امر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیر در غیبت.

۷- آ : ندارد . ۸- آ ، ت : بلند . ۹- ل ، گ : که تا بدان .

۱۰- ل ، گ : حضرت مصطفی .

۱۱- ل ، ن ، گ : که ای . گ : ص ۳۷۴ .

۱۲- ب : برگ ۱۰ الف .

۱۳- ل : بدین مقام آورد . گ : بدین مقام آرد .

۱۴- ل ، گ : شدم . ۱۵- ل : که ای سید .

۱۶- ل ، ن ، گ : خدمت تو .

۱۷- آ : کنم (بجای کنند) ، ت : کند .

۱۸- ل ، ن ، گ : سازم .

۱۹- ن : مرا بران .

۲۰- ب : که او کناس خانقاه است . ل : که کناس خانقاه است .

۲۱- ب : بروی . ۲۲- ل ، گ : به مقصود

۲۳- ل ، گ : بعد ازان

به شیخ (۱) بیعت کردم و ملازم (۲) خانقاه می بودم (۳).

نظم من اسراره (۴)

راحت ارخواهی بیا با درد او همراز شو

دولت ار جویی (۵) برو در عشق او جانباز شو

۱- شیخ للشیخ الكامل ... ثلاث مراتب ص الشرف فهي علامته الظاهره عليه (احدها) القيام به ظاهر الشریقه الحمديه من الاحكام والامثال الامر امر النواهی فتجلی به سلطان واحدانية ومظهر له ثمره كان الله ولاشی معه (و الثالث) رسم الولاية المطلقة بشهود ان جميع التقيدات نشأت عن حضرة الاطلاق الجامع بین الشریعة والحقیقة و هی الولاية- سمط المجید، ص ۴۰ - نیز رك به : محمد علی تهانوی: كتاب كشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۷۳۵.

۲- ت : ملازمت .

۳- ل ، گ : شدم .

در رساله مستورات از حیدر بخشی : برگ : ۳۸۴ ب : چنین آمده :

جناب سیادت به زبان حال چنین طور تقریر کردند که چون در سن دوازده بودم شبی در خواب دیدم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم برکوهکی مع اصحاب نشستند . خواستم که پیش جد بزرگوار در آیم ، نردبانی نبود ، هر چند تك و دو کردم ، ولی جمعیت (؟) بالا رفتن نیافتم و دل تنگ شده فریاد کردم که یا جد بزرگوار ما را پیش خود برسان آن سرور کاینات به زبان مبارک (۳۴۹ الف) بدان تقریر نمودند که یا ولدی ترجع الی مقدم ابو المعالی مشرف الدین محمود مَزْدَقَانی ، چون بیدار شدم مُذْکر بودم که از حال خود پرسم که مشرف الدین محمود مزدقانی کیست ؟ از روی حجاب از وی نتوانستم پرسید ، چون به مکتب رسیدم در حال استاد متقی خود را نظر کردم ، دیدم که در خلوت رفته سر سوی پستان راست می جنباند ، ناگاه ما را غیرتی به حصول آمد ، باز آن جد بزرگوار را دیدم که جمیع مُرسل و با تمام ملائک مقرب شدند ، در حال رفتن و پای مبارک را بوسیدم گفتم یا ها وی ایضاً لله و یا سر چشمه نبوت و یا قریشی نسب و یا هاشمی مطلب ما را پیش خود برسان ، در جواب گفتند که از استاد پرس پس چون با هوش آمدم ، کار (...) استاد رفتن و گفتم (۳۴۹ ب) یا معلم وقتی که از شاگردان در خلوت می شوی در آنجا رفته چه کار می کنی ، استاد گفت هنوز تو خورد سالی در صغر سن این مطلب هیچ کس نمی فهمد دلتنگ شده گفتم که مرا در همین وقت پیغمبر مبارک خود فرمود که از استاد پرس در حال استاد را غشی به ظهور پیوست صحبتی که فقیر دیده بود او نیز مشاهده کرد چون به حال باز آمد گفت یا سید ذکر می گفتم و گفتم ذکر را به سر جنبانیدن احتیاج است ، گفت که مرا شیخ چنین تعلیم کرده است ... گفتم اگر مهربانی باشد ما را نیز (برگ ۳۵۰ الف) در خدمت شریف ایشان (شیخ محمود مزدقانی) برسان استاد اصرار گرفت پیش شیخ برد ، حضرت شیخ چون مرا دید تعظیم کرد فرمود که سید کجا تشریف آوردند گفتم که به خدمت آمدم ... گفت ... اگر به مخدومی ما آمدی هر چه فرمان باشد بکنم و اگر به طلب در خانقاه ما آمدی کفش این غلام سیاه که کناس خانقاه است پیش او باید گذاشت .

۴- ب ، ن : نظم ، ل ، گ : شعر (بجای نظم اسراره) محتملاً از اسرار چهل اسرار جناب همدانی مراد است ،

ت : غزل . ۵- ب ، ن : خواهی (بجای جویی) .

ساز راه عشق سریازی و جانبازی بود(ت) (۱۱)
 گرسراین راه داری در پی این ساز شو (ل) (۲)
 برتن و جان چند ارزی (۳) چون نیازی ارزی
 صَحوه (۴) با ارزن گذار و بردرش شهباز شو (۵)
 تابکی همچون زنان این راه و (۶) رسم و رنگ و بوی
 راه رندان گیر و با صاحب دلان دمساز شو
 چون زغن تا چند باشی بسته مردار تن (ب) (۷)
 در هوای سیر (۸) جان يك لحظه در پرواز شو
 جان و تن بندست (۹) و کفر و دین حجاب اندر رهش
 جمله را برهم زن و با عشق هم آواز شو
 باز اوج کبریائی مانده اندر دام کام (۱۰)
 دام و دانه بر درو خُرم به حضرت باز شو
 گرهای قاف قُری (۱۱) بال همت برگشای (۱۲)
 در فضای لامکان با قدسیان انباز شو (۱۳)
 قفل این در شد علایی و کلید آن نیاز (۱۴)
 گر نیازی داری اینجا (۱۵) بر سریر ناز شو

و تا يك سال ذکر گفتم (۱۶) و حضور (۱۷) نمی یافتم روزی نزدیک شیخ آدم و التماس

- ۱- ت : برگ ۵ الف . ۲- ل : برگ ۸ الف . ۳- ت : آتشکده وحدت : لرزی
- ۴- صَحوه : به فتح اول و ثالث است کوچک فارسی سنگانه و هندی مولا. (آندراج) .
- ۵- ت : بر درین همراز شو .
- ۶- فقط ن : ندارد . ۷- ب : برگ ۱۱ الف . ۸- ب ، ت ، ل ، ن ، گ : سر (بجای سیر) (فرهنگ آندراج) ۹- چهل اسرار ، چاپ نیاز ص ۶ ، غزل ۵ : جان و دل بندست .
- آ : بنده است . این بیت جان و تن بندست را ل : ندارد و گ : در حاشیه دارد .
- ۱۰- آ : دام و کام . ۱۱- ب : قرب (بجای قری) . ۱۲- ل ، ن ، گ : برکشا .
- ۱۳- ن : ندارد . ۱۴- آ : نیازی . ۱۵- ب ، ن : آنجا .
- این غزل از چهل اسرار همدانی گرفته شده ، رک به : چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا ، برگ ۱۸۸ ب چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۶ . مستان شاه : آتشکده وحدت ، ص ۳۸۲ به بعد .
- ۱۶- ل ، ن ، گ : می گفتم .
- ۱۷- مراد از حضور ، حضور دل بود به دلالت یقین تا حکم عینی گردد . برای تفصیل رک به : هجویری : کشف المحجوب ، ص ۲۳۹ به بعد . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۷ . همدانی ، اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۷۳ ، الف .

کردم که مرا کُناسی فرمایید (۱) و کُناس را در خلوت من ذکر گفتن فرمایید شیخ فرمود که کُناس مبرز خانقاه پاک می سازد و تو (گ) (۲) نفس خود را پاک نمی توانی ساخت ، در خلوت و همت بلند دار تا برآید کار (۳) *إِنْ شَاءَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْمُخْتَارُ* (۴).

لاجرم چون به مدد همت کامله (۵) شیخ در خلوت رفتم و به ذکر مشغول شدم (۶) اندک اندک حضور پیدا شدن (ن) (۷) آغاز کرد و بعد از آن (۸) (آ : برگ ۱۲ الف) در حضور مستغرق شدم چنانکه طاقت شنودن ذکر نماند ، پس شیخ فرمود که (۹) کسی به نزدیک سید ذکر بلند نگوید خوف انزهاق روح است (۱۰).

و مدت سه (ب) (۱۱) ماه مرا در زنجیر داشتند (۱۲) لاجرم طعم بازار دادند تا وجود آرام (۱۳) گرفت.

۱- گ : فرماید.

۲- گ : ص ۳۷۵.

۳- ل : تا کار بر آید ، ت : برگ ۵ ب.

۴- ب ، ل ، ن ، گ : کلمه « مختار » را ندارد.

۵- ن : نامه .

۶- ل : شدم تا .

۷- ن : برگ ۹۴ ب.

۸- ب ، ن : از بعد آن . ۹- ل : که باید.

حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۳۵۰ الف مدتی خدمت صوفیان خانقاه کردم ، روزی پیش شیخ برفتم و گفتم : یا مولا (برگ ۳۵۰ ب) ما را حکم شود که مبرز خانقاه پاک می کنم تا شکست نفس بهم رسید ، فرمودند که هنوز نفس خود را تو پاک نتوانی کرد تا مبرز خانقاه چه رسد ، غمگین شده به در رفتم ، چند گاه به ذکر مشغول شدم ، اندک اندک حضوری پیدا شدن آغاز نمود ، روزی حضرت شیخ زیان مبارک فرمود که یا سید اگر حالا می توانی مبرز خانقاه پاک کن ، چون بشنیدم شاد شدم چند کلامی برای بیت الخلا حضرت شیخ می گذاشتم ، از جبین خود صاف کرده پاک می کردم ، شده شده پیوست و گوشت از جبین دور شد ، استخوان نظر آمد ، اما در زیر کلاه می گذاشتم ، روزی حضرت شیخ از بصارت خود دانست ، گفت که یا سید این قدر رنج (۳۵۲ الف) بر جان خود نباید کرد گفتند اگر می توانی آب طهارت درویشان آورده باشد لاجرم مدتی در آن خدمت بودم .

۱۰- ب : روحست ، ل : ندارد .

۱۱- ب ، برگ ۱۱ ب .

۱۲- ب ، ل : در زنجیر داشتند . ن : در زنجیر کردند . گ : مرا زنجیر کردند.

۱۳- ل : بعد ازان وجد .

فرد (۱)

گر بیابی نظری از در مردی روزی زان نظر عارف و چالاک و مسلمان گردی (۲)

و با این همه (۳) تربیت در وقت سماع (۴) صحن خانقاه را به سر رقص می کردم و در

۱- ل : بیت . گ : فرمود .

۲- ت ، ل ، ن : کردی . ۳- ت : همت .

برای این قب : حیدر بخشی : رساله مستورات (برگ ۳۵۱ ب) و در هر هفته دو بار سماع در خانقاه می کردم ، آن قدر غالب شد که ما را زنجیر کردند ، شش ماه طعام بازار دادند ، اندک اندک به هوش آمدم ، شیخ بارها به اهل خانقاه تکرار می کرد که پیش سید هیچ کس ذکر بلند نگوید که خوف آن انزهاق روحت.

۲- سماع: قال بعضهم السماع لطف غذاء الارواح لاهل المعرفة والاستماع به حضور القلب و ادراك الفهم و ازالة الوهم (کتاب اللمع ۲۷۱ به بعد) و سید علی هجویری گفته هر که سماع را انکار کند . کلی شریعت را انکار کرده باشد (ص ۵۲۹) گروهی گفتند : سماع آلت غیبت است و دلیل آوردند که اندر مشاهدت سماع محال باشد ، ... و گروهی گفتند : سماع آلت حضور است از آنچه محبت کلیت خواهد تا کلّ محبّ به محبوب مستغرق نشود ، وی اندر ناقص بود ... (ص ۵۳۰) ... بدانکه هر یکی را از ایشان در سماع مرتبتی است ، ذوق بر آن مقدار رتبه ایشان باشد چنانکه تایب را هر چه شود ورا مدد حسرت و ندامت شود و مشتاق را مایه شوق و رویت و مؤمن را تأکید یقین و مرید را تحقیق بیان و محبّ را باعث انقطاع علایق و فقیر را اساس نوامیدی از کلّ و مثال اصل سماع همچون آفتاب است کسی بر همه چیزها برافتد و هر چیزی را به مقدار مراتب آن چیز از آن ذوق و مشرب باشد، یکی را می سوزد و یکی را می نوازد و یکی را می گدازد و این جمله طوائف کسی گفتم اندر تحقیق آن بر سه مرتبه است یکی: مبتدیان ، دیگر (ص ۵۳۱) : متوسطان و سه دیگر کاملان (ص ۵۴۵) و ناوقت سماع پیدا نیاید، شرط نباشد که اندران مبالغت کنند ، چون قوت گرفت ، شرط نباشد کی آن را از خود دفع کنی ... (ص ۵۴۶) من کی علی بن عثمان الجلابی ام دوستر دارم که مبتدیان را به سماعها نگذارند (تلخیص از کشف المحجوب ، هجویری ، ص ۵۲۸ به بعد) ابن عربی گفته السماع من الحق هو مقامات من السالکین و هو منزل عظیم الفعه و هو منازل القلب (مواقع النجوم، ص ۷۸) و خود سید علی همدانی درباره سماع گوید این دردی است بی دوا و ریشی است بی مرهم و سوزیست بی آتش ... و این امری است که در شرح و بیان دور است و این امریست که جان و عقل از میان او مقهور است . حیدر بخشی ، رساله مستورات ، برگ ۳۹۹ الف به بعد . رک به تفصیل : ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ۲۶۷ . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۲۸ به بعد . غزالی ، احیاء العلوم الدین ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ . ایضاً ، مکاشفة القلوب ، ص ۱۹۵ ، ایضاً . کیمیای سعادت ۳۷۰ . سهروردی ، عوارف المعارف ، ترجمه اردو، ص ۲۲۵ . ابن عربی ، مواقع النجوم ، صص ۱۶۴ . ۷۸ . وحید دستگردی ، کلمات قصار باها طاهر فی السماع والذکر، ص ۸۸ . سهروردی ، عوارف المعارف (۱۰۷ ب به بعد) ، کشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۶۷۵ .

هر هفته دو بار سماع می بود و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که هر که در بدایت (۱) ارادت عاشق سماع نباشد از وی هیچ کاری بر نیاید (۲).

و شش سال در خانه خلوت بودم که (۳) هرگز بر زبان (۴) سخن دروغ (۵) دنیا نرفت و چون از وظیفه صباح فراغت حاصل آمدی بیل زدن فرمودندی (۶) (ل) (۷) در غیر ایام اربعین .

ای دوست بدان که (۸) در ایام عزلت دوام عبادت شرط است (۹) تا در بعضی (۱۰) اوقات اگر قرآن (۱۱) خواند یا در فضای (۱۲) خالی رود با خواب (۱۳) به نیت خیر، روا باشد اما در ایام خلوت اینها را ترك باید كردن (۱۴) و به ذكر دایم اشتغال باید نمود (۱۵) (آ: برگ ۱۲ب) الاصلوات فرض و سنن رَوَاتِب (۱۶) و اما نماز چاشت (۱۷) و تهجد بقدر حضور گزارد و اگر حضورش نباشد بر دو رکعت خفیفه (۱۸) اقتصار (۱۹) کند و به ذكر مأخوذ از شیخ مشغول شود که ذکر انفع باشد.

حضرت سیادت فرمود قَدْ سَلَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ زَادَ لَنَا فَتُوحَهُ (۲۰). که بعد از (۲۱) شش سال از خانه خلوت به صحبت اخی علی دوستی قَدْ سَرَ مَأْمُورِ آمَدَم و لکن (۲۲) در ایام اربعین به همدان می رفتم زیرا که به خانقاه وسیع و مشرف بدیع که در همدان است (۲۳) اجتماع فقراء

۱- الارادة جمرة من نار الصلحة في القلوب مقتضية الاجابة و دواعی الحقیقه ، کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷ . و هی الاجابة لدواعی الحقیقه (منازل السائرین ، ص ۱۱۷) ، مطالبه القلب غداء الروح من طیب النفس (التعریفات : جرجانی ، ص ۶) حقیقت ارادت آن است که ارادت تو در ارادت او گم شود و يك ذره از ارادت تو باقی نبود ، خود پرست باشی ، تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بود . و هر که به سمت اهل ارادت موسوم بود جز حق در دوکون مرادی دیگر ندارد . همدانی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۲۷۳ الف . ایضاً : مقامات الصوفیه ، ۲۸۳ الف . ایضاً : رساله ذکریه ، ص ۵۹ . ارادت ثمره معرفت و مفتاح ولایت سالکان است ظهور صبح سعادت طالبان است . همدانی ، رساله ذکریه ، ص ۵۸ و نیز رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۲۱ . کشف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۵۵۲ . محمود آملی ، تفایس الفنون فی عرایس العیون ، برگ ۱۶۸ ب .

۲- ل ، گ : کار نیاید ن : کاری نیاید.

۳- ن : ندارد . ۴- ن ، ت : به زمان من . ۵- ب ، ت ، ل ، گ : ندارد . ۶- ن : فرمودی .

۷- ل : برگ ۸ ب . ۸- ل : ندارد . ۹- ب : شرطست . ۱۰- ن : بعضی از اوقات .

۱۱- ل : از قرآن . ۱۲- گ : فضای « نقطه ف » را ندارد . ۱۳- ت ، ل ، ن ، گ : در خواب رود ، ت : برگ ۶ الف . ۱۴- ن : کردنی . ۱۵- ب : باید نمودن ، ل : كردن ، ن : نمودن .

۱۶- ت : روایت رواست . ۱۷- گ : جاشت (بجای چاشت) . ۱۸- آ : حقیقت .

۱۹- ت ، ل ، گ : اختصار . ۲۰- ل : قدس سره فرمود . گ : زاد (بجای زادلنا) ، ت : سره .

۲۱- ل : از پس .

۲۲- ل : و لیکن . ۲۳- ل ، گ : همدان است .

می بود در ایّام اربعین در هر سالی يك بار (۱) .

و در خدمت صحبت شریف اخی چون از وظیفه صباح فراغ حاصل آمدی اگر کار بودی که درو مصلحت دینی یا دنیاوی بودی ، اشتغال (گ) (۲) می بود والا فرمودی که :

درویشان این سنگ ها را در آن موضع جمع آرند. و باز فرمودی که در موضع دیگر برند ، همچنین موضع به موضع (۳) می بردند تا روزی گستاخی نمودم و سؤال کردم که در نقل سنگ ها فایده چیست ؟ فلاجرم خدمت شیخ علی دوستی باوجود آنکه این درویش را چنان تعظیم نمودی (۴) که حضرت شیخ علاء الدّوله قَدْسَ اللّٰه تعظیم می نموده است ، مر خدمت اخی دوستی را (۵) غیرت شد و کفش از پای مبارک بیرون آورد و بر قفای من زد چنانکه نعل کفش در گوشت من (۶) نشست و حالی گویا آواز کفش و خوشی آن در گوش من می رسد (۷) و بعده فرمود که (ل) (۸) .

فایده آن است که کفّار نفوس در زمرة اهل اسلام در آیند .

بیت (۹) :

آنجا که منتهای کمال ارادت است چندانکه (۱۰) جور بیش محبت زیادت است و بعد از دو سال خدمت اخی فرمود که یا سیّد ترا به صحبت برادرم باز رفتن باید و چون (۱۱) ده (۱۲) روزی توقف شد در انتظار امر جازم خدمت اخی شدم ، در وقت معتاد که چاشت (۱۳) بود از خلوت بیرون نیامد ، درویشان التماس نمودند که در خلوت اخی باید در آمدن (۱۴) ، اجابت کردم و در آمدم ، دیدم که خدمت اخی (۱۵) به جانب اثبات ذکر سر مبارک برزاق نهاده است و رحلت کرده ، پس استرجاع (۱۶) گفتم و بیرون آمدم و خبر کردم (۱۷) و بعد از دفن به سه روز به اشارت اخی باز به صحبت شیخ آمدم.

۱- ل : ندارد ، گ : در حاشیه آورده شده است ، ت : عبارت : که بعد از شش سال ... تا هزار و چهار صد ولی : ندارد .

۲- گ : ص ۳۷۶ . ۳- ن : در مواضع کثیره . ۴- ل : کردی .

۵- ن : را در (بجای را) . ۶- ل : گوشت من ، ن : کلمه « من » را ندارد . گ : در گوشت نشست .

۷- ن : حالی گویا خوشی آن آواز کفش در گوش به گوش من می رسد .

۸- ل : برگ ۹ الف . ۹- ن : ندارد . ۱۰- ل ، گ : هر چند .

۱۱- گ : جون (بجای چون) . ۱۲- ل : ندارد . ۱۳- گ : چاشت (بجای چاشت) .

۱۴- ل : شما را در خلوت باید در آمدن ، ن : در خدمت اخی باید در آمد . ۱۵- ل : ندارد .

۱۶- استرجاع : انالله و انا الیه راجعون گفتن در وقت مصیبت ، (لغت نامه دهخدا) . ۱۷- در ل : ندارد .

این عبارت « حضرت سیادت فرمود قَدْسَ اللّٰه روحه و زاد لنا فتوحه که بعد از شش سال ... به صحبت شیخ باز آمدم از آ ، ب : افتاده و از روی ل ، ن : نوشته شده .

حضرت سیادت فرمودند قَدْ سَ اللَّهُ (ن) (۱۱) روحه و زاد کلّ یوم فتوحه که هزار (ب) (۲) و چهار صد ولی را قَدْ سَ اللَّهُ اسرار هم دریافته ام (۳) . اما چهار صد از این اولیاء را در یک مجلس در صَغَر سنّ دریافته ام و سبب آن (۴) اجتماع این بود که پادشاه دیار ما را داعیه سعادت ملاقات اکابر عراق و خراسان پیدا آمد و با وزراء مشورت کرد ، (۵) وزرای نیک رای (۶) گفتند که بی سببی طلب (۷) اکابر دین مصلحت نباشد (۸) ، بلکه مدرسه و خانقاهی بنا باید فرمودن (۹) و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن (۱۰) .

پادشاه را بغایت خوش آمد و آن (۱۱) بنا امر کرد چون آن بنا تمام (۱۲) (گ) شد علماء (۱۳) و فقرای خراسان و عراق را (۱۴) طلب نمود از برای اجلاس و الدم و خالم نیز حاضر آمدند و مرا با خود حاضر آوردند هم در آن مجمع الاکابر (۱۵) (ت) .

پس چهار صد محقق بر دست راست پادشاه بنشستند علمای نامدار بسیار (آ : برگ ۱۳ الف) بر دست چپ پادشاه بنشستند و و الدم دست من (ل) (۱۶) بگرفت و فاتحه التماس نمود و جمیع سادات و (۱۷) علماء و فقرای مجلس از برای من فاتحه بخواندند ، پس دیگر بار (۱۸) التماس کرد (۱۹) که باید گفته هر یک از فقرای مجلس از برای این فرزند حدیثی فرماید (۲۰) . تا از راه تبرک سماع (۲۱) نماید ، لاجرم اوّل شیخ (۲۲) علاء الدوله سمنانی بر من

۱- ن : برگ ۹۴ ب . ل : جناب سیادت فرمود روح الله روحه ، ن : حضرت سیادت روحه و زاد کلّ یوم فتوحه فرمود .

۲- ب : برگ ۱۲ الف . ۳- ب : دریافته ام قَدْ سَ اللَّهُ اسرار هم ، ت : دریافتم .

۴- ن : ندارد . ۵- نسخه گ : « کرد » را دارد .

۶- ل : با وزراء نیک رای . ۷- آ : بیاض ، ب : محوشده . ۸- ب : نیست .

۹- گ : باید بنا کردن و .

۱۰- ن : ندارد . گ : جمله ای بعد از اتمام ... نمودن را ندارد ، ت : بنا باید فرمودن .

۱۱- ل : و بر آن . گ : به آن .

۱۲- گ : چون تمام شد و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن ، گ : ص ۳۷۷ .

۱۳- ن : امرا .

۱۴- ل : شد ، سادات و علما و فقرای عراق و خراسان را (بجای شد ، علماء و فقرا) . ب : ندارد .

ن : شد ، بعد از اتمام آن بنا التماس نمود .

۱۵- ل : و مرا با خود در آن مجمع اکابر حاضر آوردند . گ : در آن مجمع مرا با خود حاضر آوردند ،

ت : در آن مجمع مرا با خود آوردند . ت : برگ ۶ ب .

۱۶- ل : برگ ۹ ب . ۱۷- آ ، ب : ندارد . ۱۸- ل : پاره . ۱۹- گ : نمود باید که .

۲۰- ت : خوانده .

۲۱- ت ، ل : استماع . ۲۲- ت ، ل ، ن ، گ : خدمت شیخ .

حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدین نیشابوری (۱) پس چهار صد حدیث با سعادات (۲) فواتح (ب) (۳) بهم به من (۴) رسید در آن مجمع (۵) الاکابر.
نظم (۶)

نیکنام (۷) اندر شکم باشد سعید چون بیاید (۸) دم به دم گردد مزید
هر زمانش لطف دیگرگون بود (۹) باد لطفش دایما (۱۰) خوش (۱۱) می وزید
مرد حق گویند او را بیشکی درپذیرد چون (۱۲) یقینش برگزید

و اهل مجلس خواجه (۱۳) قطب الدین نیشابوری را التماس نمودند که بر منبر بر آید و
افیاض دینی نثار کند، اجابت کرد و در میان آن (۱۴) نثار چند کرت (۱۵) بر زبان مبارکش
جاری می شد (۱۶) که «خضر» و چون از منبر نزول فرمود (۱۷) خدمت شیخ علاء الدوله

۱- آ، ب: کلمه «نیشابوری» را ندارد.

۲- ل: سعادت. ۳- ب: برگ ۱۲ ب. ۴- ت: ندارد.

۵- ل: مجلس.

در رساله اسناد اوراد فتحیه عن احد من المریدین (برگ: ۱۷۷ الف) نوشته است که این اجتماع
اولیاء در فرمان سلطان ابو سعید به ظهور آمد. براون: تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۵۱۰.
تاریخ و صاف، ص ۶۲۰، سلطان ابو سعید بهادر خان بن الجائتو سلطان بن ارغون خان بن آبا قاخان
(۷۱۷-۷۳۶ ه/ ۱۳۱۷-۱۳۳۵ م) مستوفی: تاریخ گزیده، ص ۶۰۱. شاه ولی الله محدث دهلوی
در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء، ص ۱۲۵، اسم آن فرمانروا محمد خدا بنده نوشته (م. ۷۱۷ ه
- ۱۳۱۷ م) ولی اگر آن اجتماع به سال ۷۱۷ هجری بوده در آن زمان علی همدانی هنوز به مشکل از سه
چهار سال بیشتر نبود و محال است که در آن کودکی برای ارشاد طالبان به وی اجازه داده باشند و بنابراین
رساله اسناد رجحان دارد به گفته شاه ولی الله و نیز برای همین اجتماع قب: حیدر بخشی، رساله
مستورات، برگ ۳۶۰ ب و شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۳۱۱. علامه شریف عبدالحی،
نزہة الخواطر، ج ۲، ص ۸۸.

۶- ل: شعر در آ: نظم بعد از مصرعه اولی (نیکنام اندر... الخ) نوشته شده.

۷- ل: نیک بخت. ۸- ت: بزیاید.

۹- ل، ن: رسد. ۱۰- ت: هر زمان.

۱۱- آ، ل: چون، ن خود (به جای خوش) نسخه گ هر دو کلمه خود و «خوش» آمده است.

۱۲- گ، ل، ن: که.

۱۳- ت، ل، گ: خدمت خواجه. ۱۴- ن: ندارد، ت: بر آید.

۱۵- ل: نوبت.

۱۶- ل: می گشت.

۱۷- ل: کرد.

التماس نمود که باید که خواجه خضر گفته شود که به تعظیم (ت : برگ ۷ الف) نزدیک تر است زیرا که هر بار که خضر گفته می شد (۱) من شرمنده می شدم بنابر آنکه (آ : برگ ۱۳ ب) حضرت خواجه (۲) در این مجلس حاضر و مستمع بودند (۳) خواجه قطب الدین اجابت فرمود (۴).

نظم (۵)

ادب تاجیست از نور الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

حضرت سیادت فرمودند قَدْ سَ اللَّهُ سِرَّهُ (۶) :

که سی (۷) و سه ولی (۸) از اکابر این اولیاء قَدْ سَ اللَّهُ أَسْرَارَ هُمْ (۹). به ارشاد غربای دیار طلب حق قدیم جَلَّ جلاله اجازت کردند (۱۰) و لیکن باوجود آن اجازات (۱۱) ملتفت آن اشتغال (۱۲) نبودم تا به خدمت بزرگی رسیدم ، فرزند خود را با مقراض (۱۳) به نزدیک من آورد و التماس نمود که (ل) (۱۴) این فرزند را به مریدی قبول باید کرد (۱۵) در اجابت (ب) (۱۶) درنگی رفت ، بدان سبب که (۱۷) به اسفار اشتغال داشتم و چون مرید قبول کرده می شد (۱۸) ، می بایست نشستن (۱۹) و ارشاد کردن .

لاجرم آن بزرگ در غضب شد و فرمود اصرت من (۲۰) قطاع الطريق پس عذر درنگ خواستم و قبول کردم (۲۱) و آن بزرگ مرا فرمود که یا سید زنهار سؤال توبه طریقت را (۲۲) قبول کنی ، خواه مقیم شو و (۲۳) خواه مسافر باش و (۲۴) من تا اکنون آن وصیت را نگاه می دارم (۲۵) و خواهم نگاه داشت به ضرورت (۲۶). (ت) (۲۷) .

- ۱- ل : می شود ، گ : شد . ۲- ل : حضرت خواجه خضر . ن : حضرت خدمت خواجه .
- ۳- ت ، گ : بود . ۴- آ ، ب ، ن : فرمودند .
- ۵- ل : بیت ، گ : فرد . ۶- ل : فرمود قدس سره ، ن : فرمود . گ : فرمود قدس الله سره .
- ۷- ب : پسی . ۸- گ : ولی را ، گ : ص ۳۷۸ .
- ۹- آ ، ب ، گ : ندارد . ۱۰- ل : فرموده اند ، ب ، ت ، گ : کرده اند .
- ۱۱- ب ، ل ، ن : اجازت . در ن کلمه « آن » نیز حذف شده .
- ۱۲- آ ، اشغال . ۱۳- ن : مقراضی ، در ل : ننوشته - گ : به مقراضی .
- ۱۴- ل : برگ ۱۰ الف . ۱۵- گ : باید کردن ، ل : کن ، ن : باید کردن .
- ۱۶- ب : برگ ۱۳ الف . ۱۷- ن : که من . ۱۸- ل : می کردی ، گ : می شود . ۱۹- ل : نشست .
- ۲۰- ب : ندارد . ۲۱- ت : کردند . ۲۲- آ : ندارد . ۲۳ و ۲۴- ن : ندارد .
- ۲۵- ل : من تا اکنون آن وصیت بجای می آورم و آن وصیت را نگاه می دارم .
- ۲۶- ل : نگاه خواهم داشت . ۲۷- ت : برگ ۷ ب .

و حضرت سیادت قدس الله سره (۱۱) اسماء عظام و القاب (۲) (آ : ۱۴ الف) حسام آنان را (۳) که مخبر (۴) بوده اند به خط مبارکش از برای مقبلان سرادقات (۵) معارف (۶) ایشان ثبت نموده است (۷) و هذا تعداد هم :

- | | |
|--------------------------------|---------------------------|
| (۱) شیخ محمود مَزْدَقَانِی (۸) | (۲) شیخ اخی (۹) علی دوستی |
| (۳) اخی محمد حافظ (۱۰) | (۴) اخی محسن (۱۱) |
| (۵) اخی حسین | (۶) شیخ جبرئیل کردی (۱۲) |
| (۷) شیخ خالد (۱۳) | (۸) شیخ ابوبکر طوسی (۱۴) |

۱- آ : ۱۴ الف ، ب : ۱۳ الف ، ل : ۱۰ الف ، ن : ۹۵ الف . ل : قدس الله سره ندارد ، ت : ندارد .

۲- ل : اخبار . ۳- ل ، ن : ندارد ، ن : آن را . ۴- گ : مخبر ، ت : مخبر بودند .

۵- ب ، ن : سرادق .. ۶- ل : متعارف . ۷- ت ، ن : فرموده .

۸- آ : مَزْدَقَانِی .

۹- کلمه « اخی » و شیخ از اسماء در آ حذف است . گ : اخی علی دوستی .

اخی : اخی لفظی است متداول گشته میان خلق و ارباب طریقت این لفظ را به معنی توضیح داده اند .
اول عام ، دوم خاص ، سوم اخص .

مرتبه اول : آنکه اسم اخی در لغت معنی برادر است و عامه مردم برادر کسی را دانند که از يك مادر و پدر باشند .

مرتبه دوم : خواص مؤمنان اند و علمای دین که به قوت علم و نور ایمان از مرتبه تقلید و رسوم ترقی کنند و بحکم *إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِخْوَةٌ* همه مومنان را برادر خوانند .

مرتبه سوم : اصطلاحی و آن میان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طایفه این اسم را اطلاق می کنند بر مقامات سالکان و جزوی است از فقر و چون مشایخ طریقت یکی را از اصحاب خود که استعداد وی در دقایق مناهج طریقت نوعی از کمالات یافته باشد و انوار اسرار حقایق بر جان او تافته خواهند که وی را خلیفه خود سازند وی را خلقی تمام پوشانند که عبارت از آن خرقة است و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب که متصف بود به کرم و سخاوت و عفت و امانت و حلم و تواضع و تقوی او را « اخی » خوانند . علی همدانی : رساله فتوتیه ، برگ ۲۵۴ الف ، نیز دائرة المعارف اسلامی تحت کلمه فتوت و اخی .

۱۰- گ : شیخ محمد حافظ .

۱۱- حافظ محمد ، محسن ترکستانی ، در مستورات برگ ۳۵۳ الف ضمناً از ایشان ذکر آمده . ن : حافظ محسن (بجای اخی محمد حافظ ، اخی محسن) .

۱۲- ت : الکرکزی ، آ ، ب ، ل : الکردی ، مستورات برگ ۳۵۶ الف جبریل بن عمر یوسف الکردی . علامه قزوینی درباره شیخ نوشته شرح حال این شخص در هیچ جا نیافتم ولی در حدود سال ۷۱۰ کما بیش و به قدریقین در حیات بوده است . و در کتاب منتخب المختار نوشته که وی به سال هفتصد و بیست و سه در گذشت رک به : جنید شیرازی ، شد الازار فی حط الاوزار عن زوکر المزار ، صص ۱۱۱ ، ۳۴۰ .

۱۳- در رساله مستورات برگ ۳۵۶ الف ضمناً مذکور شده . ۱۴- رساله مستورات ، برگ ۳۵۶ الف .

- (۹) شیخ نظام الدین غوری (۱)
 (۱۰) شیخ شرف الدین درگزینی (۲)
 (۱۱) شیخ اثیر الدین (۳)
 (۱۲) شیخ نجم الدین همدانی (۴)
 (۱۳) شیخ محی الدین لنکانی (۵)
 (۱۴) شیخ محمد اذکانی (۶)
 (۱۵) شیخ محمد مرشدی
 (۱۶) شیخ عبدالله مطری (۷)
 (۱۷) شیخ علی مصری (۸)
 (۱۸) شیخ مراد اکریدوزی (۹)
 (۱۹) شیخ عمر برکانی (۱۰)
 (۲۰) شیخ عبدالله سفالی (۱۱)
 (۲۱) شیخ ابوبکر ابو حریه (۱۲)
 (۲۲) شیخ بهاء الدین (ب) (۱۳) قمکندی (۱۴)
 (۲۳) شیخ عز الدین ختانی (۱۵)

- ۱- حیدر بخشی، رساله مستورات: برگ ۳۵۶ الف، ۳۶۹ ب: ای رفیق سبب اجازت و ارشاد شیخ برهان الدین ساغرچی، شیخ جبریل کردی و شیخ نظام الدین غوری خراسانی و شیخ ابوبکر طوسی و شیخ خالد الثانی (الثانی؟) از آنجناب پرسیدند که چه بود؟ به زبان مبارک فرمودند که ایشان هر کدام پیش از مولود من روح ما را دیده اند. نظام الدین یحیی غوری متوفی ۷۵۲ هجری. روضات الجنان، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۱۳.
- ۲- آ، ل، ن، گ: درگزنی (منسوب به درگزین ناحیه بین همدان و زنجان. حموی: معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۶۸. جامی، نفحات الانس، ص ۶۷۱ ضمناً مذکور شده. ورکانی (شیرازی).
- ۳- معلوم نشد کیست. ۴- ایضاً.
- ۵- ل، گ: محی الدین لنکانی، ن: لنکامی - معلوم نشد کیست.
- ۶- شیخ نجم الدین محمد بن محمد اذکانی الاسفرائینی. جامی: نفحات الانس، ص ۵۱۰، شوشتری: مجالس المؤمنین، ص ۳۱۰.
- ۷- مطری: منسوب به مطر، من اعمال الیمن یقال لها. و مطر... حموی، معجم البلدان، ص ۵۶۳ و نیز رک به: مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۹۶. معلوم نشد کیست.
- ۸- اخی علی مصری: شیخی بوده است در ملک شام و روم و در صحبت شیخ علاء الدوله سمنانی بوده (ملفوظات سمنانی) (۷ الف) جامی، نفحات الانس، ص ۵۱۰. حیدر بخشی، مستورات ۳۵۳ الف.
- ۹- آ: کریدوزی، ب: اکریدوزی، ل، ن، گ: اکریدوزی. اکریدوزی منسوب به اکریدوز، رک به: معجم البلدان، ج ۱، ۳۴۲. ابن بطوطه، ص ۲۶۶، علی یزدی، ج ۲، ص ۸۵.
- ۱۰- ل: بزکانی، ت: حمر برکانی.
- ۱۱- سفال: من قری الیمن و قد نسب الیها بعض اهل العلم. حموی: معجم البلدان چاپ بیروت، ج ۳، ص ۲۲۴، ت: اسفال.
- ۱۲- آ: ابو حرب. معلوم نشد کیست.
- ۱۳- ب: برگ ۱۳ ب
- ۱۴- آ: فگندی (قمکندی منسوب به قم).
- ۱۵- معلوم نشد کیست، ت، گ: خطایی.

- (۲۴) شیخ برهان الدین ساغرچی (۱) (۲۵) شیخ شرف الدین منیری (۲)
 (۲۶) شیخ رضی الدین اوچی (۳) (۲۷) شیخ سعید حبشی (۴)
 (۲۸) شیخ زین الدین محمد المغربي (۵) (۲۹) شیخ عوض علاف (۶)
 (۳۰) شیخ ابوالقاسم تحطوی (۷) (۳۱) شیخ عبدالرحمن مجذوب (۸) (گ)
 (۳۲) شیخ محمد محمود مجذوب (۹) (۳۳) شیخ حسن بن مسلم (۱۰)

صَبَّ اللَّهُ اللَّطِيفُ سَجَالَ الْفَيْضِ الْأَقْدَسِ عَلَى (۱۱) أَرْوَاحِهِمْ وَأَدَامَ (۱۲) لَنَا الْأُسْتَفَاضَةَ مَنْ
 نَفَحَاتِ أَنْفَاسِهِمْ وَتَفَرَّحَ (۱۳) كَمَا فَرِحَتْ (۱۴) لَهَا أَرْوَاحُهُمْ بِأَشْبَاحِهِمْ (۱۵) .

حضرت سیادت فرمود قَدَسَ اللَّهُ (۱۶) سرّه و اظهرلنا (۱۷) برّه که خدمت (۱۸) شیخ محمود
 مزدقانی قَدَسَ (۱۹) سرّه متصرف عظیم بود در خلق (۲۰) به حق تا روزی گریه خانقاه

۱- ل : ساغرچی ، حیدر بخشی ، مستورات ، ۳۵۶ الف ساغرچ در ترکستان شامی ، ص ۱۴۶ از قرائ
 سفد سمرقند ، علامه قزوینی در پاورقی کتاب جنید شیرازی با عنوان ، شد الازار نوشته است
 شیخ برهان الدین صاغرچی که ملوک قدوم او را (بفارس) با تعظیم و تجلیل تلقی نمودند ... یکی از
 مشاهیر قرن هشتم و یکی از کبار ائمه عصر خود بوده که سائرین اجازه ارشاد و وعظ و تذکیر
 می داده است ... و به گفته ابن بطوطه ، ج ۲ ، ص ۴۴ . پادشاه هند (سلطان محمد بن غیاث الدین تغلق
 شاه) چهل هزار دینار سرخ برای او فرستاد . رک به : جنید شیرازی : شد الازار فی حط الاوزار عن
 زوکار المزار ، صص ، ۱۲۳ ، ۴۹۹ رحله ابن بطوطه ، ج ۲ ، ص ۴۴ . و نیز ریاض الاولیاء (برگ ۱۱۰)
 ایوانف ، ج ۲ ، ص ۴۶۸ (۷۰۴)

۲- آ ، ب : ندارد ، ن : منیری . شرف الدین احمد منیری متوفی ۸۲۷ هـ ، رک به انوار اصفیا ،
 ص ۳۸۳ .

۳- آ ، ب : ندارد . ل : رضیا الدین اوچی ت ، کلمه اوچی ندارد . رضی الدین علی لالا متوفی ۶۴۲
 هجری رک به : نسخه خطی ریاض الاولیا ، برگ ۱۰۹ ، ایوانف ، ج ۲ ، ص ۴۶۸ (۷۰۴) . غلام سرور ،
 خزینه الاصفیا ، ج ۱ ، ص ۱۱۵ .

۴- برای شیخ سعید حبشی رک به : صفحات بعد همین کتاب . ۵- معلوم نشد کیست .

۶- آ ، ب : ندارد . معلوم نشد کیست . ۷- آ : تحطوی ، ل : لمحصوی : معلوم نشد کیست .

۸- معلوم نشد کیست . گ : ص ۳۷۹ . ۹- ل : ندارد . معلوم نشد کیست . عبدالله مجذوب یا
 عبدالرحمن مجذوب طوی ؟ ۱۰- ب : حسین بن المسلم ، ل : شیخ حسن ابن مسلم ، معلوم نشد کیست .

۱۱- آ ، ب : ت : الی . ۱۲- ل : برگ ۱۰ ب . ۱۳- ب : و تفرج ، ل ، ن : تفرج به ، ت : برگ ۸
 الف . ۱۴- ب : فرجت .

۱۵- ل ، ن : مصع اشباحهم . ۱۶- آ ، ت ، ل : ندارد .

۱۷- ت ، ل : اظهرلنا برّه نوشته ن : اظهر . گ : و اظهریره . ۱۸- گ : حضرت .

۱۹- ل : قَدَسَ الله روحه . ۲۰- ن : خلوت .

نصیب خود خورد (۱۱) و بر عادت هر روز (۲) صبر نکرد بلکه (۳) نصیب درویشی را نیز بخورد، خدمت شیخ (آ : برگ ۱۴ ب) با او عتاب کردند (۴) . پس گریه عتاب (۵) شد (۶) و باز حاضر آمد و بچه ای در دهان گرفته ، خدمت (۷) شیخ فرمودند (۸) که گریه هدهدوار جواب عتاب گفت (۹) .

و در این حال گریه بچه خود را در (۱۰) دهان انداخت و زود سر به قدم (۱۱) شیخ نهاد پس از حاضران مجلس برخاست بسی فریاد (۱۲) .

و در صحبت شیخ بسی صاحب‌دلان پدید (۱۳) آمدند که در هر کسی نظر می کردند (۱۴) او را (۱۵) صفا عظیم حاصل می آمد و خدمت شیخ مجرد می بودند (۱۶) . و همچنان مجرد از دنیا با آخرت (ب) (۱۷) رفتند (۱۸) مرا نیز عزم جزم بود در موافقت با شیخ و لیکن (۱۹) اهل این دیار به اکراه (۲۰) در تشویش ازدواج انداختند (۲۱) به سابقه قضا و قدر (۲۲) .

شعر (۲۳)

جَرَى قَلَمُ الْقَضَاءِ بِمَا يَكُونُ فَسَيَانَ التَّحَرُّكَ وَالسَّكُونُ (۲۴)

- ۱- ل : بخورد . ۲- گ : روزه . ۳- ل : ندارد .
- ۴- ت ، ل ، ن ، گ : کرد .
- ۵- گ : غایب . ۶- آ ، ل ، ن : ننوشته .
- ۷- ل : ندارد . ۸- ت ، ل ، ن ، گ : فرمود .
- ۹- برای قصه هدهد رک به : قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل) ۲۰-۲۳ .
- خواجه عبدالله انصاری : کشف الاسرار و عدة الابرار ، ج ۷ ، ص ۲۰۳ . مثنوی مولانا روم ، ج ۱ ، ص ۳۵ . ۱۰- گ : از . ۱۱- ل ، ن : بر قدم .
- ۱۲- ن ، ت ، فریاد از حاضران مجلس برخاست . گ : بسی فریاد برخاست .
- ۱۳- ل : پیدا . ۱۴- هر کس که نظر می کردند . ۱۵- آ ، ب ، ت ، ن : ندارد . گ : « او را » ندارد .
- ۱۶- ل ، ن ، گ : می بود . ۱۷- ب : برگ ۱۴ الف .
- ۱۸- ل ، ن ، گ : رفت . ۱۹- ن : ولیکن .
- ۲۰- فی اللغة عبارة عن حمل انسان على امر يكرهه و قيل على امر لا يريد طبعاً او شرعاً . محمد علی تهانوی : کتاب الکشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۲۸۱ . آ ، ب ، ت ، ن ، گ : بکوه .
- ۲۱- گ : کوشیدند .
- ۲۲- حیدر بخشی ، مستورات : برگ ۳۱۹ الف .
- به حکم آن بزرگوار (شیخ محمد اذکانی) چون در سنّ چهل رسیدم متاهل شدم .
- ۲۳- ل ، ن : ندارد . گ : نظم ، ت : عربیه
- ۲۴- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۲۳۵ و لقد احسن الشاعر حيث يقول

و خدمت شیخ علی دوستی قَدْسَ اللّٰهُ سرّه (۱۱) چنان صافی بود که طاقت (ت) : برگ ۸
ب) جز يك ذکر نداشت زیرا که در آخر اثبات (۲) از (۳) يك ذکر غیب (۴) کردی و خدمتش
بحر موج در اسرار و دایم البسط بود (۵) تا روزی (۶) از شیخ علاء الدوله (۷) سؤال کرده شد
که :

خدمت اخى دایم البسط (۸) چراست .

جواب فرمود که (۹) : از برای آنکه حق تعالی او را از لطف (۱۰) آفریده است (۱۱).

و در اوان (۱۲) دیگر سؤال کرده شده که :

در حق اخى (آ : برگ ۱۵ الف) محبت بلاغایت (۱۳) است و حال آنکه اخى را
اربعینی (۱۴) که بگذرد چند واقعه (۱۵) می باشد و شیخ محمد دهستانی (۱۶) را (۱۷) در هر
روز چندین واقعه دست می دهد (۱۸) جواب (۱۹) فرمود که (ل) (۲۰) .

۱- ل ، ن : اخى علی دوستى ، اخى علی دوستى یکی از اصحاب سید علاء الدوله سمنانی بوده رک به :
ص ۱۳ همین کتاب . گ : کلمه « شیخ » را ننوشته .

۲- اثبات : اخلاص مرضیه و اعمال حسنه و اثبات ربوبیت رک به : کتاب کشف اصطلاحات الفنون ،
ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۳- گ : آن . ۴- گ : غیت ، ت : یکدیگر . ۵- ل ، ن ، گ : بود و در اسرار و دائم البسط .

۶- آ ، ب : روز . ۷- گ : حضرت شیخ .

۸- برای بسط رک به : صفحات بعد . گ : خدمت (بهجای خدمت) . ۹- گ : « که » ندارد .

۱۰- لطف : هو الفصل الذی یقرب العبد الی الطاعة و یبعده عن المعصية ... و لطف در اصطلاح صوفیه
به معنی تربیت معشوق است عاشق را بر رفق و مواسات او تا قوت و تاب آن جمال او را به کمال حاصل
آید . رک به : کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۲۹۹ ، ۱۱- ل ، ن ، گ : آفرید .

۱۲- ل : اوانی . ۱۳- ل ، ن : بلاغت است . ۱۴- گ : در اربعین که نگذرد .

۱۵- واقعه : احوالی که در خواب دیده می شود و حادثه زمانه و سختی جنگ و قیامت و خواب و کار و
حال و در اصطلاح متصوفه واقعه آنچه فرود آید بدل از عالم غیب بهر طریق که باشد خواه لطف خواه قهر
(فرهنگ آنندراج) اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حال اتفاق افتد که از (ص ۱۳)
محسوسات غائب شوند و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود چنانکه ناظم را در حالت نوم و
متصوفه آن را واقعه خوانند (محمود بن علی کاشانی : مصباح الهدایة، ص ۱۳۳-۱۳۴) نیز رک به :
محمد علی تهانوی : کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۴۸۸ .

۱۶- دهستانی : این درویش را عجب حالی بود به مقامی رسید و از آن مقام در نمی گذشت (ملفوظات
شیخ سمنانی ، برگ ۱۱ ب) کسی او را خفته ندید و یا کسی نگفته و از هیچ آفریده روانه
طلبیده القصه در آن مقام ناخوردن بماند تا شش سال . (جامی : نفحات الاتس ، ص ۵۱۴) و ضمناً در
مستورات از وی ذکر شده (برگ ۳۵۳ الف) . ت : محمود

۱۷- ن : ندارد . ۱۸- ل : می باشد . ۱۹- ل : ندارد . ۲۰- ل : برگ ۱۱ الف .

علی (۱) دوستی را در هر مقامی توقف می بخشند تا تحقیق مقامات کند و سالکان را ارشاد (گ) (۲) نماید و مُحَمَّد دهستانی (۳) از برای خود (ن) (۴) می دود (۵).
و حضرت (۶) شیخ بزرگ او را دهنده خواندی (۷) و در وقت دیگر فرمود که علی (۸) دوستی از محبوبان است تا اگر هر روز (۹) او هزار نفس را قتل کند در روز (ب) (۱۰) محشر او (۱۱) مسؤول نباشد و مُحَمَّد دهستانی از محبان است تا اگر او (۱۲) ادبی را ترك کند مسؤول باشد.

فرد (۱۳)

گر بخدا رسیده ای خون پدر حلال دان ورنه حرام با شدت شیر حلال مادری (۱۴)

و بین اصحاب مشهور است (ت) که شیخ علاء الدوله قُدس سرّه (۱۵) با کمال مقام افرادی (۱۶) روزی (۱۷) آستانه خلوت اخی را تقبیل (۱۸) داد، خادم سؤال کرد که :
شیخا در این تواضع سرّی باشد التماس آن است (۱۹) که ما را (۲۰) محرم آن سرّ بگردانی (۲۱) حضرت شیخ جواب داد (۲۲) که :

- ۱- ل : ندارد . ۲- گ : ص ۳۸۰ . ۳- ت : محمود بهستانی . ۴- ن : برگ ۹۵ ب .
- ۵- ل : می رود . ۶- ن : خدمت . ۷- ن : نام کردی . ۸- ن : اخی علی
- ۹- تا او اگر هر روزی (به جای تا اگر هر روز) گ : تا اگر او هر روز .
- ۱۰- ب : برگ ۱۴ ب . ۱۱- آ ، ب ، ت ، ل ، ندارد . ۱۲- ل : او اگر .
- ۱۳- آ : نظم ، ل ، گ : بیت ، ن : ندارد .
- ۱۴- ب : مادرک ، ن ، گ : مادران .
- ۱۵- فقط ن : قدس الله . ت : برگ ۹ الف .
- ۱۶- افرادی از افراد در اصطلاح سالکان افراد سه تن اند که به تجلی فردیه به واسطه حسن متابعت حضرت رسالت پناه صلعم متحقق شده اند و از غایت کمال که ایشان را خارج از دایره قطب الاقطاب اند (فرهنگ آندراج) و نیز قب : کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۹ . احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴ . افراد آنها باشند که بر قلب علی کرم الله وجهه باشند و اینها تعداد نیست . رک به : مُحَمَّد علی تهمانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۱۰۷ ، و چون غوث ترقی کند افراد گردد . رک به : کتاب مزبور ج ۳ ، ص ۱۱۶۸ و اردو دایره معارف اسلامیة در ذیل کلمه ابدال .
- ۱۷- آ ، ب ، ت : ندارد . ۱۸- ل : بوسه (به جای تقبیل) .
- ۱۹- آ : آنکه (به جای آن است که) .
- ۲۰- گ : مرا .
- ۲۱- ب ، ن : گردانی ، ل : سازی . ت : بگردان .
- ۲۲- آ : دادند ، ل : فرمود .

علی دوستی ما را مریدی و شاگردی است که صد هزار (۱) شیخ و استاد را شیخ و استاد است (۲). و بین الصوفیه کثرهم الله تعالی (۳) معروف است که حضرت قطب (۴) قدس سره (آ: برگ ۱۵ ب) در هر سالی یک بار (۵) به زیارت اخی علی (۶) دوستی آمدی و وقت بودی که شیخ علاء الدوله را در آن صحبت اجازت نبود.

و این فقیر از خدمت خواجه عبدالله (۷) رحمه الله علیه (۸) شنود (۹) که فرمود که من از خدمت شیخ یعنی از والد بزرگوارم (۱۰) شنودم (۱۱) که گفت که (۱۲) مرا با شیخ صفی الدین (۱۳) و شیخ علاء الدوله (۱۴) عقیده چندان نبود (۱۵) که هر شیخ من یعنی عبدالرزاق کاشی (۱۶) اعتراضات نوشته بودند، اما شبی در خواب دیدم که

- ۱- ل، گ: شیخ و استاد است. ۲- ت، ن: ندارد. ۳- آ، ب: ندارد.
- ۴- ابو الفضل خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشابوری به علوم ظاهری و احوال باطنی موصوف و معروف بوده و به صحبت شیخ رکن الدین علاء الدوله و شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ صدر الدین درگزینی رسیده است متوفی سنه ۷۴۰ هـ. جامی، نفحات الانس، ص ۷۶۱. و در حدیث شاگرد صدر الدین قنوی است. (شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۳۸۳). در محفل اصفیا و مجمع الاولیاء سال وفاتش ۷۴۱ هجری نوشته. ۵- آ: یک باره. ۶- ل: ندارد.
- ۷- عبدالله بن رکن الدین شیرازی که معاصر سید علی همدانی بوده (مستورات، ۳۶۹ ب) و نیز در مثنوی انیس العارفین از وی ذکر شده. رک به: براون: تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۴۸۴.
- ۸- ل، ن، گ: ندارد. ۹- ل، ن: شنودم. گ: شنود فرمود که.
- ۱۰- ب: والد بزرگوار، ل، ن، گ: والد بزرگوارم. ۱۱- ن: شنیدم. ۱۲- آ، ب، ن، گ: ندارد.
- ۱۳- شیخ صفی الدین قطب الآفاق سلطان شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی قدس سره که جد اعلی سلسله صفویان بود و از ارباب اخلاص و اعزاز چون ابن البرزاق و غیره خوارق عادات ایشان را چنانکه باید بسطی داده اند و آن تألیف نفیس را صفوة الصفا نام نهاده. به سال هفتصد و سی و پنج هجری در گذشته برای تفصیل رک به: شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۲۷۴. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۹۳. هدایت، ریاض العارفین، ص ۱۶۴. براون: تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۴۸۳. قاموس الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۶۱.

۱۴- رک به: ص ۱۳ همین کتاب. ۱۵- گ: بدان سبب.

۱۶- گ: «یعنی عبدالرزاق کاشی» را ندارد. ت: ننوشت.

شیخ عبدالرزاق کاشی: شیخ العارف الکاشف عبدالرزاق کاشی قدس سره جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی وی را مصنفات بسیار است چون تفسیر و تأویلات، کتاب اصطلاحات الصوفیه، شرح فصوص الحکم و شرح منازل السائرین و غیر آن رسائل. مرید شیخ عبدالصمد نطنزی است و با شیخ علاء الدوله سمعانی معاصر بوده و میان ایشان در قول وحدت وجود مخالفت و مباحثات غایبانه واقع شده در باب آن با یکدیگر مکاتبات نوشته اند و به برهانی که شیخ علاء الدوله در نفسی وجود در کتاب عروه ذکر (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

حضرت (۱) مصطفی صلی الله علیه وسلم در بستانی (۲) بود و من در آن بوستان خواستم (ب) (۳) تا در آیم (۴) شیخ صفی الدین چوبی بر يك (۵) طرف در گرفته بود و شیخ علاء الدوله چوبی دیگر بر يك طرف در (۶) گرفته بود (۷) و مرا (۸) مانع شدند از در آمدن (۹) بر (۱۰) مصطفی صلی الله علیه وسلم . پس تصرع (۱۱) نمودم (ل) (۱۲) . شیخ صفی الدین (ت) طرف خود را گذاشت (۱۳) و (۱۴) در آمدم و مصطفی را دیدم که برقالی (۱۵) بالای (۱۶) کت (۱۷) نشسته بود ، سلام گفتم ، روی مبارک از من بگردانید و گفت که (۱۸) تو ندانسته ای که صفی الدین و علاء الدوله از دریانان من (۱۹) باشند ؟ گفتم یا رسول الله توبه کردم ، حضرت (۲۰) مصطفی تبسم نمود و روی مبارک به سوی من گردانید و فرمود (آ: برگ ۱۶ الف) که (۲۱) دیگر چنین نکنی ، گفتم یا رسول الله نکنم (۲۲) و چون بیرون آمدم شیخ علاء الدوله نیز (گ) (۲۳) طرف خود را بگذاشت.

و در وقت انتباه مسافرت اختیار کردم از برای زیارت (۲۴) خدمت خواجه شیخ صفی الدین را اول زیارت کردم و چون به زیارت شیخ علاء الدوله آمدم معلوم شد که حضرت قطب (۲۵) را امروز دعوت باشد زیرا که وقت زیارت بود ، پس ضمیر (۲۶) گرفتم که از بقیه طعام قلب باید که به من برسد ، ناگاه خادم بر دو طبق نانهای سفید آورد و بر يك

(بقیه پاورقی از صفحه گذشته)

کرده اعتراض نموده و آن مکتوبات در نفحات الانس ، ص ۵۶۲ درج است ، به سال ۷۳۰ هجری جهان را درود گفته . رک به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۵۷ . شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۸۴ . غلام سرور ، خزینة الاصبیا ، ج ۱ ، ص ۳۷۵ .

۱- آ ، ن : ندارد . ۲- ل ، ن : سیتانی . ۳- ب : برگ ۱۵ الف .

۴- ب : و من در آن بوستان آمدم تا در آیم ل ، ن : و من بر در این بوستان آمدم . گ : من بر در آن بوستان آمدم . ۵- ن : بیک ، ت : ندارد .

۶- ل : چوبی بر طرفی دیگر ن : چوبی دیگر بیک طرف دیگر . گ : چوبی دیگر بر طرف دیگر گرفته ، ت : « در » ندارد .

۷- ل : ندارد (کلمه گرفته بود را) ن : فقط کلمه « بود » نوشته . ۸- گ : ما را .

۹- ل : در آمدن . در آن بوستان ۱۰- گ : پیش . ۱۱- آ : ندارد . ۱۲- ل : برگ ۱۱ ب .

۱۳- ل ، ن : ندارد . ت : برگ ۹ ب . ۱۴- آ ، ب ، ل : نوشته . گ : تا من در آمدم .

۱۵- ل : بر بالای ، ن : برقالی بر بالای . گ : برقالین ، ت : برقالی بالای کت ۱۶- ل ، ن : ندارد .

۱۷- آ : تحت این کلمه ابریشم نوشته . ۱۸- گ : « که » ندارد . ۱۹- ب ، ل ، گ : ما .

۲۰- آ ، ب ، ن ، گ : نوشته . ۲۱- آ : ندارد . ۲۲- ل : دیگر نکنم .

۲۳- گ : ص ۳۸۱ . ۲۴- آ ، ب : از برای زیارت چون .

۲۵- مراد از قطب ، قطب الدین یحیی نیشابوری می باشد . ۲۶- ت : در ضمیر .

طبق ازان دو طبق بر بالای نانهای سفید پاره ای با پاره ای (۱) نان درست نهاده بود ، آن طبق را (۲) پیش من نهاد ، پس من (ب) (۳) دانستم که آن پاره نان درست از بقیه طعام قطب است ، آن نان پاره را (۴) از برای تبرک نگاه داشتم (۵) .

و در وقت صحبت پیش (۶) شیخ کتابی دیدم (۷) گفتم در این کتابی دیدن اجازت باشد؟ (۸) شیخ فرمود (۹) که باشد ، چون نظر کردم ، دانستم که در بیان توحید (۱۰) است ، به اصطلاح صوفیه گفتم « شیخا » چگونه است که کتاب فصوص (۱۱) قفلی (۱۲) از عربی دارد (ن) (۱۳) و رد می کنند و این کتاب (۱۴) قفل عربی ندارد و (۱۵) تصنیف شریف شیخ (۱۶) است و بلاریب مقبول است.

شیخ تبسم کرد و مرا دعاء خیر گفت و فرمود که (آ : برگ ۱۶ ب) شاگرد چنین باید والا فلا و در حالت (۱۷) وداع شیخ مرا در کنار گرفت و در گوش من گفت بَلِّغْكَ (۱۸) دانستم که اشارت کرد که :

از بقیه طعام قطب به تو رسید.

و اگر کسی از (۱۹) برای جماعتی دعوت ساختی شیخ علی دوستی (ل) (۲۰) اصحاب را ناخوانده (۲۱) در آن دعوت حاضر آوردی . اگر شدت حاجت داشتندی به طعام و وقت بودی که صاحب دعوت بر بام گریختی و اخی نردبان نهادی و برآمدی و گفتی که :
ایمن را (۲۲) فلان پندار و آن را فلان و او را فلان و طعام حاضر آور ، اجابت کردی (ب) (۲۳) و صاحب دعوت را چنان (۲۴) راضی ساختی که شکرانه قبول دعوت نیز بیاوردی به خدمت اخی (۲۵).

- ۱- آ ، ب : این عبارت « آورد ... سفید پاره » را ندارد . گ : بر بالای نانهای سفید پاره ای نانهای درست نهاده بود . ۲- آ : ندارد . ۳- ب : برگ ۱۵ ب . ۴- ل : پاره نان را . ۵- آ : می داشتم .
- ۶- گ : در پیش . ۷- آ ، بدیدم ، ت : کتاب دیدم . ۸- ن : هست .
- ۹- آ ، ب : ندارد . گ : گفت . ۱۰- ب : توجه التوحید فی عبارة العلماء اعتقاد وحدانية تعالی و عند الصوفیه معرفة وحدانية ، کتاب کشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۶۹ .
- ۱۱- فصوص الحکم از صوفی شهیر محیی الدین ابن عربی ، متوفی ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰ م . جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۳۳ . ۱۲- ن : قفل (بجای قفلی) . ۱۳- ن : ۹۶ الف .
- ۱۴- ل : عبارت از « فصوص قفلی... و این کتاب ، را ندارد . ۱۵- ل : و این کتاب . ت : و این کتاب که . ۱۶- ل : شما . ۱۷- ن : حال . ۱۸- به معنی بالغ است (المنجد) ب : بلغا .
- ۱۹- ت ، ل : ندارد . ۲۰- ل : برگ ۱۲ الف . ۲۱- گ : اصحاب ناخوانده را .
- ۲۲- ن : ندارد . ۲۳- ب : برگ ۱۶ الف ، ت : اجابت فرمودی . ۲۴- ن : چنان چنان .
- ۲۵- گ : کلمه « اخی » ندارد .

خدمت اخى هر سال هزار جوى (۱۱) پاليز (۲) بكشتى به دست مبارك (۳) خود و هر سال خوب شدى و چون خريزه رسيدى بدست خود به مردم دادى .
و (۴) خدمت شيخ سعيد حبشى (۴) كه صوفيان آن بزرگوار را ابو سعيد (۵) گویند (۶) در هر زمان به صورت (۷) ديگر ديده شدى و با هر زايرى يك بار صحبت داشتى قَحَسَب و اگر خادم در يك روز بكرات (۸) در آمدى ، شيخ را در هر كرت (۹) به صورت ديگر ديدى تا در بعضى از اسفار با خادمى (آ : برگ ۱۷ الف) از خدام شيخ ملاقات حاصل آمد (۱۰) از من پرسيد كه شيخ (۱۱) در کدام (۱۲) صورت ديده شد ؟ گفتم تو به اختلاف (۱۳) صور شيخ اطلاع دارى ؟ گفت آرى ، مدتى (۱۴) شيخ را خدمت كرده ام و به صور (۱۵) مختلفه (۱۶) ديده .

فرد (۱۷)

رنگ عارف رنگ معروفست و بس (۱۸) رنگ معروفى نه پيش است و نه پس

و در اوان صحبت از شيخ شنوده (۱۹) شد كه فرمود (۲۰) . با سيد وقتى كه آمنه (۲۱) را به عبد الله مى دادند ، من در مكه بودم (۲۲) و چون از صحبت شيخ بيرون آمدم از اكابر آن

- ۱- جوى و جوبار (فرهنگ آنندراج) .
- ۲- در اصل به معنى مطلق باغ و كشتزار ، فاليز معرب آن و در عرف عام بر خريزه زار و امثال آن اطلاق كنند (فرهنگ آنندراج) .
- ۳- ب : به دست مبارك خود بكشتى .
- ۴- ل : سعيد حبشى رضى الله عنه . گ : ص ۳۸۲ .
- ۵- ل ، ن ، گ : او بجای ابو .
- ۶- گ : گویند زیرا كه او در .
- ۷- ل : به صورتى .
- ۸- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : كرات .
- ۹- ل : نوبت . ۱۰- ل : شد .
- ۱۱- آ ، ب ، ل ، ن ، گ : شيخ را .
- ۱۲- آ : صورت کدام .
- ۱۳- ل : بر اختلاف . ۱۴- گ : مدت . ۱۵- ل : در صورت ، پس بصور .
- ۱۶- آ ، گ : مختلف .
- ۱۷- آ : نظم ب : بيت . ۱۸- آ : پس ، ن : و پس .
- ۱۹- گ : شنیده . ۲۰- ل : فرمود كه .
- ۲۱- ل : ايمنه - آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة القرشى و عبدالله بن عبدالمطلب مادر و پدر حضور خاتم النبیین محمد مصطفى صلى الله عليه و آله وسلم هستند رك به : دائرة معارف اردو تحت هر دو اسم .
- ۲۲- ل : ندارد .

دیار پرسیدم سنّ شیخ چند باشد فرمودند (۱) که :
 ما (۲) از آبا و اجداد خود شنودیم (۳) که شیخ سعید حبشی عمر طویل (ب) (۴) دارد
 اما نمی دانیم که چند سال بود (۵) .
 فرد (۶)

من بقا دارم بقا دارم بقا وین بقا ها از لقا دارم لقا (۷) (ت)

پس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت سیادت التماس نمود که (۸) حساب (ل) (۹) باید
 کردن (۱۰) که از زمان ولادت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم (۱۱) تا اکنون چند سال
 است (۱۲) و بعد از التفات خاطر حضرت سیادت فرمود که :
 باید که هشتصد و سی سال باشد از زمان ولادت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
 تا اکنون (۱۳) .

۱- ل : گفتند . ۲- ل ، ن ، گ : ما از (بجای از) . ۳- ن : شنیدیم . ۴- ل : برگ ۱۶ ب .
 ۵- ن : ندارد . ۶- ت ، ل : بیت ، ن : ندارد . ۷- معلوم نشد از کیست ، ت : برگ ۱۱ الف .
 ۸- ل : ندارد . ۹- ل : برگ ۱۲ ب .
 ۱۰- ل : کرد . ۱۱- ل : ندارد . ۱۲- ل : چندیست .
 ۱۳- حیدر بخشی : رساله مستورات (برگ ۳۵۵ الف) روزی از شیخ معمر پرسید (جناب سیادت) که
 یا حضرت سنّ مبارک چند باشد، فرمودند که قیاس کن که در زمان مهتر عالم هفتصد و بیست و دو سال
 بودم الحال تا اینجا حساب کن که چه قدر گذشته باشد، چون آن حضرت سیادت حساب کرد سالها بسیار
 در مدد قلم و جمله يك هزار و چهار صد و سی و پنج سال شد و آن جناب متحیر ماند و گفت که یا شیخ
 در زمان آخرین است شنیدم که این قدر سنّ نمی باشد، ترا از چه دادند، فرمود که از برای بقای تو چنانچه
 مهتر عالم فرموده است :

ور من نبودى على بودى جای من وراو نبود پس على علای من
 حاجی ابو محی الدین درباره سعید حبشی گفته بدانکه بعضی از متأخرین این شیخ ابو سعید معمر
 حبشی را از مشایخ جناب سیادت مآب نوشته اند و او را از اصحابه رسول صلی الله علیه وسلم شمرده اند
 و لیکن این سخن نزد اهل تحقیق ثابت نیست . زیرا جمهور محدثین اتفاق کرده اند برین که جمیع صحابه
 کرام تا صد سال از انتقال خیر الانام علیه الصلوة والسلام وفات یافته اند و کسانی که بعد از صد سال
 دعوی صحابیت کرده اند مثل « رتن هندی » و « معمر حبشی » و « سربانک » و « جابر بن عبدالله » و
 « جبیر بن حارث » و « ربیع بن محمود » و « قیس بن تمیم ... همه از کذابان بوده اند و از بزرگترین
 دلائل ساطعه صدق محدثین آنکه جناب حضرت سید السادات قدس سره در تصانیف خود که يك صد و
 هفتاد اند ذکر ابو سعید نیاورده اند حالانکه اگر دعوی ابو سعید معمر حبشی راست می شود حضرت سید
 را چنان رتبه حاصل شد که شیخان ایشان را نشده بود که در قرن هفتم از تابعین شدند و عدم اعتناء به
 این رتبه عالیه از مثل حضرت سید معجب است . ابو محمد حاجی محی الدین، تحائف الابرار ، ص ۱۲ .

و این حکایت در بدخشان بود در حجره مسجدی که تاج الملکات زبیده ترکان (۱۱) که خواهر (آ: برگ ۱۷ ب) شاه بهاء الدین بود، از برای زبده سادات بنا کرده است رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا رَحْمَةُ الْإِحْتِرَامِ وَعَلَى اسلافهما (۱۱) الْأَكْرَامِ الْعِظَامِ (۱۲).
ای دوست بدان که اولیاء الله بسیار اند تا بحدی که بیرون از شمارند چنانکه در منازل السائرین (۳) مذکور است.
و (۴) اعلم ان السائرین (۵) فی هذا المقامات علی اختلاف مقطع (۶) لایجمعهم ترتیب قاطع و لایقضهم منتهی جامع (۷).
رباعی (۸)

مردان خدا خود همه گونا گوندند
بعضی چو الف راست و بعضی نونند (۹) (ن) (۱۰)
بعضی به میان خلق در شهرت و صیث
بعضی دگرش (۱۱) داخل علم نونند (۱۲)

نقل است که (۱۳) حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم (ب) (۱۴) با کمال

- ۱- آ: ترکمان: ترکان: لقب زنان از عالم بی بی و بیگم (فرهنگ آندراج) ترکان خاتون که حرم بزرگ سلطان بود و به تربیت ابوالغنائم تاج الملك فارسی مشغول بوده، تذکره دولتشاه، ص ۵۹
Princess: Qazvini: The History of the World Conqueror: Vol.I.P-۷۹
- ۲- آ، ب: اسلافها. ۳- ل: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا (به جای آن همه عبارت).
- ۳- کتابی است نوشته شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبداللہ بن منصور الانصاری الهروی الجبلی الصوفی یکی از اجله محدثان و عالمیان و عارفان و شعراء و نویسندگان قرن پنجم هجری است رک به: بروکلمان تکمله، ج ۱، ص ۷۷۴. جنید شیرازی: شد الازار فی حط الاوزار عن زوآر المزار مع تعلیقات، صص ۵۶، ۱۳۳. آذر بیگدلی: آتشکده آذر مع تعلیقات، ج ۲، ص ۷۴. حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲، ص ۳۳۵. صدیق علی حسن، صبح گلشن، ص ۴۴. زوکلی: قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۴۹. عطار: تذکرة الاولیا، ج ۱، ص ۱۵. منازل السائرین، چاپ تهران، ۱۳۱۵ هجری.
- ۴- آ، ب، ل: ننوشتہ. ۵- ل: الصابرین.
- ۶- آ، ن: منقطع، منازل السائرین، ص ۹. اختلاف عظیم منقطع.
- ۷- برای این عبارت رک به: منازل السائرین فی مقدمه الکتاب، ص ۹.
- ۸- فرد. ن: نظم ت: ندارد. ۹- آ: چونون اند.
- ۱۰- ن: برگ ۹۶ ب.
- ۱۱- آ، ن: دیگرش. ۱۲- آن، ن: و نور اند.
- ۱۳- ب: ندارد. ۱۴- ب: برگ ۱۷ الف.

مقام محمودی (۱) روی مبارک به جانب (۲) (ت) یمن گردانید (۳) و جامه را از سینه بی کینه خود دور کرد و فرمود که :

أَجِدُ (۴) نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ (۵)

و مرادش (۶) خواجه اُوَیْس (۷) بود .

خواجه اُوَیْس قُدَس سرّه (۸) در یمن شتربانی کرد (۹) و از اجرت شتربانی (۱۱) مادر صالحه (۱۲) خود را نفقه داد (۱۳) و روزی از مادر اجازت خواست تا به زیارت مصطفی صلی الله رود و مادرش گفت برو و لیکن (۱۴) اگر مصطفی صلی الله علیه و سلم در خانه خودش نباشد هیچ توقف (آ : برگ ۱۸ ب) نکنی و زود بیایی .

و چون به زیارت برفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم در خانه خود (۱۵) نبود پس زود (۱۶) به جانب یمن رجوع فرمود (۱۷) و چون حضرت مصطفی (ص) در

۱- اشاره است به آیه قرآن مجید : ۱۷ (سوره الاسری) ۷۹.

« وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا »

۲- ن : جانب . ت : برگ ۱۱ ب . ۳- ل : کردی . ن : گردانیدی . گ : کرد .

۴- ل : انی اجد .

۵- عطار : تذکرة الاولیاء ۱ : ص ۱۵ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ .

ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ . شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۱۲۱ .

رساله فریدون بن احمد سپهسالار ، ص ۴ (عن ابی هريرة) .

۶- ل : مرادش ازان ، ن : مراد .

۷- ل : اویس قرن بعضی از وجود ایشان انکار می کنند رک به : دائرة معارف اسلامیه ، اردو (مقاله اویس القرنی) .

اُوَیْسُ الْقُرْنِی بن عامر جَزْءُ بن مالک بن عمرو بن سعد : او ادراک زمانه شریف حضرت رسالت پناه نموده و غایبانه به آن حضرت ایمان آورده اما به واسطه غلبه حال و اشتغال به خدمت مادر پیر به صحبت آنحضرت نایل نشده و شتربانی کرده مزد آن را صرف معیشت خود نمود و درباره وی می گویند که در بعضی شبها می گفت . هَذِهِ لَيْلَةُ الرُّكُوعِ و همه شب را به رکوع به سر می برد . شب دیگر می فرموده هَذِهِ لَيْلَةُ السُّجُودِ و همه شب را به سجده به صبح می رساند . رک به : ذهبی ، میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ . عطار ، تذکرة الاولیاء ، ص ۳۱ . شرح النووی ، ج ۵ ص ۲۲۲ . کنز العمال ، ج ۷ . نجم الدین رازی : صفة الصفوة ، ج ۳ ، ص ۲۲ .

۸- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد . ۹- گ : کردی ، گ : ص ۳۸۳ .

۱۱- آ ، : اشتربانی . ل : اجره شتربانی .

۱۲- صالحه صادق . ۱۳- ل ، ن ، گ : دادی .

۱۴- ب : ندارد . ۱۵- ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۶- آ ، ب : ندارد ، ت : کلمه پس ندارد . ۱۷- ب : کرد .

خانه آمد نوری در خانه دید که هرگز (۱) ندیده بود ، پرسید که بر در (۲) خانه کسی آمده بود (ل) (۳) جواب شنود (۴) که :

آری از یمن شتربانی (۵) اُوَیْس نامی (۶) آمده بود تَحِیَّتِی فرستاد و باز رفت (۷) پس حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که :

آری (۸) این نور اُوَیْس (۹) است که در (۱۰) خانه ماهديه گذاشته است و خود رفته .
و نقل است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم جامه مبارک خود (۱۱) به دست عمر فاروق (رض) پیش خواجه اُوَیْس فرستاد و وصیت کرد که :

اُمّت مرا باید که دعا کند و از حق تعالی عفو خواهد (۱۲) و چون عمر فاروق (رض) آن وصیت بجای (ب) (۱۳) آورد و (۱۴) در حالت ملاقات بعد از سلام خواجه اُوَیْس فرمود که :
وَ عَلَیْكُمْ (۱۵) السَّلَامُ يَا عُمَرُ فَقَدْ عَرَفَ رُوحِي رُوحَكَ .

و چون آن جامه شریف را قبول کرد (۱۶) به گوشه ای رفت و آن جامه را برداشت و خدای را جَلَّ جلاله (۱۷) سجد کرد و بگریست و فرمود که (۱۸) .

بار خدایا ! به حرمت این جامه که از اُمّت مُحَمَّد (ص) (۱۹) به رحمت خود عفو کن (۲۰) و چون در دعا درنگی (۲۱) (آ : برگ ۱۸ ب) شد عمر فاروق رضی الله عنه به حضرت خواجه اُوَیْس حاضر آمد ، فرمود (۲۲) که یا عمر شتاب کردی و رسول صلی الله علیه و سلم در کارها به صبر جمیل فرمود که :

« إِذَا بَدَأَكَ أَمْرٌ فَاصْبِرْ ثُمَّ أَصْبِرْ ثُمَّ أَصْبِرْ » (۲۳)

- ۱- ن ، گ : نوری در خانه دید که وقتی ندیدند ، ل : نوری در خانه دید که دیگر وقتها ندیده بود .
 - ۲- ل : در این ، گ : « بر » ندارد .
 - ۳- ل : برگ ۱۳ الف . ۴- ل : گفتند ، ن : شنید . ۵- ل : شترسواری ، ن : اشتهایی .
 - ۶- گ : نام . ۷- شوشتی : مجالس المؤمنین ، ص ۱۲۱ بازگشت (بجای باز رفت) ، ل : و تحیت و سلام فرستاد و برفت .
 - ۸- ل : ندارد . ۹- ل : اویس قرن ، گ : او ، ت : قدس سره و زادلنا سره . ۱۰- ل : در این .
 - ۱۱- ل : جامه خود را ۱۲- ب ، ن : ندارد . ۱۳- ب : برگ ۱۴ ب .
 - ۱۴- ب ، ن : ندارد ، ت : برگ ۱۲ الف . ۱۵- گ : و علیه .
 - ۱۶- گناه امت را در خواهد چون خرقه حضرت مصطفی پیش اویس بردند قبول نمود .
 - ۱۷- ت ، ل ، ن : ندارد . گ : خدای را سجد کرد . ۱۸- ت ، ل : گفت . ۱۹- ل : گناه امت محمد را .
 - ۲۰- ل : که گناه امت محمد را عفو کنی به رحمت خود . ۲۱- گ : درنگ .
 - ۲۲- ل : عمر فاروق رضی الله عنه پیش خواجه اُوَیْس آمد ، اُوَیْس فرمود . گ : حضرت خواجه اویس آمد ، فرمود یا عمر ، ت : فاروق رضی الله عنه ندارد . ۲۳- از حاشیه ب : ۱۷ ب .
- چون ظاهر شود ترا حالی پس صبر را کار فرمایی .

کس چون وصیت رسول صلی الله علیه و سلم را بجای آوردی ، فلاجرم این درم را که اجرت (۱۱) شتربانی است (۲) بگیر و توشه ساز و باز رو به وطن (۳) که من نیز وصیت رسول را (۴) صلی الله علیه و سلم بجای آورم .

نقل است که (۵) چون قیامت شود ، اَمَّنَّا صَدَقْنَا ، حق تعالی هفتاد هزار فرشته را (۶) به صورت اَوَّس (۷) بیافریند (۸) تا خواجه اَوَّس از حضرت مصطفی در قیامت نیز مستور ماند (۹) و این فقیر از حضرت سیادت پرسید که در این (۱۰) ستر چه حکمت باشد (۱۱) .
جواب فرمود که :

رعایت غیوری احمدی از حضرت اغیری (۱۲) اُحدی چنانکه در حرزیمانی (۱۳) (ب) (۱۴) مذکورست که (۱۵) :

« وَ أَثَرْنِي وَلَا تُؤْثِرْ (۱۶) عَلَيَّ أَحَدًا » (۱۷)

فرد (۱۸)

می رود آتش غیرت (۱۹) به سرم شمع صفت

که چرا گرد درش باد صبا را راهست (ت) (۲۰)

۱- از اجره . ن : اجره ، گ : اجرة . ۲- ل : شتربانی حاصل شده . ن : اشتربانی باشد ، گ : شتربانی باشد بگیر .

۳- ل : و به وطن باز رو ، ت : پرو باز به وطن . ۴- ت ، ن : ندارد .

۵- ل : و روایت است که . ۶- ل : ندارد .

۷- ل : و پس قرن ، ت : خواجه اویس .

۸- عطار : تذکرة الاولیاء ، باب اول ، ص ۱۵ .

۹- ل : تا خواجه و پس را در قیامت کس نبیند .

۱۰- ل : در (بجای در این) .

۱۱- ل ، گ : است . ۱۲- کنز العمال : ج ۲ ، ص ۸ انی لغير .

وَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اغیر مِنِّیْ وَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی یحب من عبادة الغیور . ابن عربی : الفتوحات المکیه .

ج ۱ ، ص ۱۱۵ و الغیبة من صفات المحبة فی المحبوب و المحب بوجهین مختلفین فستروا .

۱۳- « حرزیمانی » که آن را « دعای سینفی » نیز گویند ، دعای امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه است ، رک به : فهرست کتابخانه آصفیه ، ص ۶۲ ، ص ۸۰ و این دعا در کتاب حرز المؤمنین لایمان الخائفین

چاپ یوسفی ، دهلی ۱۹۳۳ م ، صص ۱۰۹ ، ۱۱۶ مندرج است .

۱۴- ب : برگ ۱۸ الف . ۱۵- ن : ندارد . ۱۶- آ : تو اثر ، گ : یوثر .

۱۷- و این جمله و اثرنی الخ در کتاب حرز المؤمنین بر صفحه ۱۱۵ نوشته شده .

۱۸- ل : بیت : گ : نظم ، گ : ص ۳۸۴ .

۱۹- ل : عشقت . ۲۰- ت : برگ ۱۲ ب .

با آنکه (۱) حضرت (۲) مصطفی صلی الله علیه و سلم (۳) افضل موجودات است و خاتم انبیاست (۴) (ل) (۵) و نبوت او اشمل (۶) از نبوت جمیع انبیاست .
 ای دوست بدان که نبوت دعوت خلق است به حق تعالی و ولایت قرب است (ن) (۷) (آ) :
 برگ ۱۹ الف) به حق تعالی ، پس نبی مبعوث بود از برای ارشاد خلق و مخبر از ذات و صفات و افعال و احکام آخرت و مستفیض از جهت ولایت و از مُلک و از حق تعالی زیرا که ولایت باطن نبوتست (۸) و نبوت به محمد رسول الله ختم شد .
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ » (۹) .
 و ولایت باقی باشد (۱۰) تا دنیا باقی بود (۱۱) ، قَالَ النَّبِيُّ (۱۲) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ (۱۳) وَالْأَرْضُ لِلَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَانِ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ كَقَلْبِ آدَمَ وَأَرْبَعُونَ قُلُوبُهُمْ كَقَلْبِ مُوسَى وَسَبْعَةَ قُلُوبُهُمْ كَقَلْبِ إِبْرَاهِيمَ وَخَمْسَةَ قُلُوبُهُمْ كَقَلْبِ جِبْرِئِيلَ وَثَلَاثَةَ قُلُوبُهُمْ كَقَلْبِ مِيكَائِيلَ وَوَاحِدَ قَلْبِهِ (۱۴) كَقَلْبِ إِسْرَافِيلَ إِذَا مَاتَ مِنْهُمْ (۱۵) وَوَاحِدًا نَقَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الثَّلَاثِ وَإِذَا مَاتَ مِنَ الثَّلَاثَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَإِذَا مَاتَ مِنَ الْخَمْسَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ السَّبْعَةِ وَإِذَا مَاتَ مِنَ السَّبْعَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْارْبَعِينَ وَإِذَا مَاتَ مِنَ الْارْبَعِينَ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الثَّلَاثَةِ وَإِذَا مَاتَ مِنَ الثَّلَاثَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْعَامَةِ ، بِهِمْ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ (ت : برگ ۱۳ الف) من هذا الامة » (۱۶)

- ۱- آ : به آنکه ، ب ، ن : با آنکه . ۲- گ : کلمه حضرت مکرراً آمده است . ۳- گ : ندارد .
- ۴- آ ، ب ، ن : ندارد . ۵- ل ، برگ : ۱۳ ب . ۶- آ ، ب اشمل تر . و در ل : عبارت از نبوت انبیاست افتاد . ۷- ن : برگ ۹۷ الف . آ : قریبست به حق تعالی . گ : قربت است .
- ۸- برای این مضمون قب : ابن عربی ، فصوص الحکم در بیان کلمه شیشیه . و طراق الحقایق ، ج ۱ ، ص ۵۰۳ . ۹- قرآن مجید ۳۳ (سوره الاحزاب) ۴۰ از حاشیه ب ۱۸ الف یعنی نبود محمد پدر هیچ يك از مردان شما و لیکن رسول خداست و خاتم همه پیغامبران . ۱۰- ن : بود . ۱۱- ل : باشد . ۱۲- ل : قال رسول الله ، ت ، گ : « النبی » ندارد . ۱۳- ل : السماوات . ۱۴- آ ، ب ، ل : قلب .
- ۱۵- آ : منهم واحد ، ل ، ن ، گ : واحد منهم . ۱۶- علی همدانی ، روضة الفردوس برگ ۳۶۶ ب ، قب : كنز العمال ، ج ۶ ، ص ۲۳۹ . تقی الدین عبدالملك ، نزهة الناظرین ، ص ۴۳ . سیوطی ، اللئالی المصنوعة . ج ۲ ، ص ۱۷۷ (و فيه جاهل) از حاشیه ب برگ ۱۸ الف یعنی مادام که آسمانها و زمین ها باشد مر خدای تعالی را سیصد مردست که دلهای ایشان همچو دل آدم است و چهل مردست که دلهای ایشان همچو دل موسی و هفت مرد است که دلهای ایشان همچو دل ابراهیم است و پنج مرد است که دلهای ایشان همچو دل جبرئیل است و سه مردست که دلهای ایشان همچو دل میکائیل است و يك مرد است که دل او همچو دل اسرافیل است چون به مرد یکی از ایشان دیگری را بجای آورد . آ ، ب ، ل ، ن : عبارت من الثلث ... تا ... هذا الامة حذف است و فقط کلمه لآخر نوشته شده است .

و ولایت دو قسم است :

عامّه : که مرجع اهل ایمان را باشد و

خاصّه : که مر اهل فنا فی الله را باشد.

پس ولی آن است (۱۱) که فانی گردد در نعت (۲) نور ذات و باقی باشد به بقاء ذات (۳) و ظاهر (ب) (۴) باشد باسما و افعال و از اینجاست که مشایخ فرموده اند .

« أَلْفَقِيرٌ إِذَا كُنَّ يَحْيَى وَيُمَيْتُ (۵) فَلَيْسَ بِفَقِيرٍ (۶) » .

و ولایت به اعتبار (۸) دیگر منقسم شود (۹).

به مُطلقه و مُقیده (۱۰).

و مُطلقه صفتی (آ : برگ ۱۹ ب) باشد از صفات الهیه (۱۱) که :

« وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ » (۱۲).

و مظهر آن عیسی علیه السلام که ختم این ولایت به وی شود (۱۳، ۱۴). و ولایت

مقیده (۱۵) صفت الهی (۱۶) بود از آن رو (۱۷) که مقید (۱۸) مستند (۱۹) است به اولیاء و انبیاء و

قوام آن (۲۰) مقیده به این (۲۱) مُطلقه است به واسطه فیضی که از مطلق ولایت احدیت (۲۲) به

۱- ل ، ن : ندارد ، ت ، گ : باشد . ۲- گ : ندارد . ۳- ل ، ن ، گ : بود بحق تعالی .

۴- ب : برگ ۱۸ ب . ۵- ل : گفته اند که ، ن ، گ : گفته اند . ۶- ب : کان ، ب : یحیی ولایت .

۷- فوائع الجمال ، ص ۳ . ۸- ن ، گ : به اعتباری . ۹- ل : گردد .

۱۰- قب : ابن عربی ، فصوص الحکم ، ص ۱۳ .

محمد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۱ ، ص ۵۰۳ هر يك از ولایت و نبوت یا مُطلقه است یا

مقیده . ولایت مُطلقه : فالنبوة المطلقة هي النبوة الحقيقية الحاصلة في الازل الباقية ابی الابد و هو اطلاع

النبي المخصوص بها على استعداد جميع الموجودات به حسب ذواتها و ما هیاتها و اعطاء كل ذی حقه الذی

یطلبه بلسان استعداد من حیث انه الابناء الذاتی و التعليم الحقیقی الازل المسمى بالربوبية العظيمة و

السلطنة الكبرى . و صاحب این مقام را خليفة اعظم و قطب الاقطاب و انسان کبیر و آدم حقیقی و قلم

اعلی و عقل اعلی و عقل اول اعظم و اسامی دیگر نیز نامند ... و استناد جمیع علوم و اعمال بدین انسان

کامل است ... و باطن این نبوت مُطلقه ولایت مُطلقه است پس ولایت مُطلقه عبارتست از حصول جمیع

این کمالات به حسب باطن در ازل و بقاء اینها تا ابد . ۱۱- ل : الهیت . ۱۲- قرآن مجید ۴۲ (سوره

الشورای) ۲۸ . ۱۳- ل : بود . ۱۴- قب : ابن عربی ، فصوص الحکم ، ج ۲ ، ص ۳۰ . ایضاً ،

فتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۱۵ ، ج ۴ ، ص ۷۶ الختم عام الذی یختم الله به الولاية العامة فی آخر الزمان

و هو عیسی علیه السلام . ۱۵- ت ، ل ، ن ، گ : مقیده هم . ۱۶- ل : الهیت . ۱۷- ل ، ن ، ر .

۱۸- ت ، ن ، گ : مقیده . ۱۹- آ : مستند . ۲۰- ت ، ل ، ن ، گ : این . ۲۱- ل ، ن ، گ : بآن .

22.Ahadiya: Unity, teaching term in Philosophy devoting simply the

individuality of God's Unity... the highest degree of the divine being...EI.Vol.P.۱۸۳

(دائرة المعارف اسلامی ، لندن) .

اشخاص اولیاء و انبیاء (۱) می رسد و آن (۲) مطلقه کلیه در مقیده جزئیه (۳) (ل) (۴) به وجه جزئی (۵) ظهور می کند و ظهور مطلقه در مقیده به حسب مرتبه صاحب آن است (۶). و نبوت و ولایت انبیاء در تحت نبوت و ولایت محمد بُود و ولایت اولیاء در تحت ولایت انبیاء باشد (۷)، پس ولایت مُحمدی به نسبت ولایت دیگر انبیاء مُطلقه بُود و ولایت انبیاء (ت) به نسبت ولایت اولیاء مُطلقه باشد و هر يك از این ولایت مُطلقه و مُقیده مُحمدی. و دیگر انبیاء مقتضی (گ) (۸) مظهری است که ختم آن مُطلقه و مُقیده در آن مظهر بود در عالم مُلك.

و شیخ مُحی الدین عربی (۹) می گوید که :

من خاتم ولایت مقیده مُحمدی ام و مهدی (۱۰) که از نسل مُحمد رسول الله است (۱۱)

- ۱- ل ، ن : انبیاء اولیا . ۲- ل : واز ، ن : واین . ۳- ل : جزویه ، گ : جذابه.
- ۴- ل : برگ ۱۴ الف . ۵- آ ، ل ، گ : جزوی . ۶- محمد معصوم علی ، طایق الحقایق ، ج ۱ ص ۵۰۴ . و نبوت مقیده اخبار است از حقایق الهیه یعنی معرفت حق تعالی و صفات کمالیه وی و احکام وی قانٌ ضم الیه تبلیغ الاحکام و التادیب بالاخلاق و التعليم و القيام بالسیاسة فهو النبوة التشريعية و يختص بالرسالة ... فالعزم خصوص مرتبه فی الرسالة و للرسالة خصوص مرتبه فی النبوة و النبوة خصوص مرتبه فی الولاية و الولاية هی الفلك الاقصى المحيط ... ولایت مقیده باطن نبوت مقیده است . فالولاية من حيث لهی صفة الالهية مطلقه و من حيث استنادها الی الانبیاء و الاولیاء مقیده و المقیده متقوم بالمطلق و المطلق ظاهر فی المقید فنبوة الانبیاء و کلها جزئیات النبوة المطلقة و كذلك ولاية الاولیاء جزئیات الولاية المطلقة . ۷- ل : و نبوت و ولایت انبیاء را باشد . گ : و نبوت و ولایت اولیاء در تحت ولایت اولیاء در تحت ولایت انبیاء باشد . ۸- گ : ص ۳۸۵ ، ت : برگ ۱۳ ب.
- ۹- محیی الدین محمد بن علی العربی الحاقی الطائی الاندلسی از خلفای شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی است آنچه از تصریحات اکابر است از قدوه قائلین به وحدت وجود جناب شیخ بود ، او گفته که وجود مطلق حق است و به این سخن برخی از عرفاء و جمعی از علماء وی را تکفیر نموده اند ، شیخ را تصنیفات بسیار است و معروفترین آنها فتوحات المکیه و فصوص الحکم است و در سال ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰ م در گذشت . رک به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۳۳ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۲۱۷ ، ۳۶۱ ، ۱۲ . El.Vol. اردو دائره المعارف در ذیل . ابن عربی .
- ۱۰- الفتوحات المکیه ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ باب السادس و الستون و ثلثمائه فی معرفه منزل وزراء المهدي آخر الزمان الذی یشریه رسول الله علیه وسلم و هو من اهل البيت ... خلیفه یخرج و قد امتلأت الارض جوراً و ظلماً فیملوا قسماً و عدالولم یبق من الدنيا الا يوم واحد طول الله ذلك اليوم حتی یلی هذا الخلیفه من عترة رسول الله صلى الله علیه وسلم من ولد فاطمه یواطی اسمه رسول الله صلى الله علیه وسلم - الفتوحات المکیه ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ ، ج ۲ ، ص ۵۰ و نیز رک به : صحیح ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۶ . ابن ماجه ج ۲ ، صص ۱۳۶۶ ، ۱۳۹۴ . کنز العمال . ج ۷ ، ص ۱۸۶ .
- ۱۱- ل : است صلوات الله علیه .

خاتم ولایت مُطلَقه مُحَمَّدی (۱۱) باشد.

پس شیخ مُحی الدین در ولایت (ب) (۲) به مرتبه قلب (۳) مُحَمَّدی رسیده باشد و دیگری را ممکن نبود که بعد از وی (آ : برگ ۲۰ الف) به آن مرتبه (۴) رسد، اما به مرتبه ولایت (۵) انبیای دیگر تواند رسیدن (۶) ، هر کسی به قدر مشرب خود و مهدی به مرتبه روح باشد کذا.

« بَيِّنَ الْأَمِيرُ (۷) رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْوَلَايَةُ الْمَطْلَقَةُ وَالْمَقِيْدَةُ » فِي حُلِّ الْفُصُوصِ (۸).

نقل است که بعضی از اولیاء فرموده اند که :

روا باشد که ولی ولی دیگر را نشناسد و روا باشد که نادیده به دیده ظاهر بشناسد (۹) به دیده باطن و روا باشد که در اوّل ملاقات نشناسد و در میان صحبت و یا در آخر صحبت بشناسد (۱۰) و روا باشد که بعد از صحبت متکرره (۱۱) بشناسد.

اما آنچه (۱۲) این فقیر را در وسع رود از عدد و حال ایشان در این کتاب ذکر کرده شود إِنَّ شَاءَ اللَّهُ الْلطِيفَ.

ای دوست بدان که افاضل اولیاء آنند (۱۳) (ت) که صوفیه (۱۴) قَدْسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ ایشان را اهل ملامت (۱۵) نامند ، زیرا که شیخ مُحی الدین عَرَبی قَدْسَ اللَّهُ سِرَّهُ در وصف کمال ایشان فرموده است که :

۱- و اما ختم الولاية المحمدية فهو اعلم الخلق بالله لا يكون في زمانه ولا يكون بعد زمانه (ابن عربی ، الفتوحات المكية ، ج ۳ ، ص ۳۲۹). الختم ختمان ختم یختم الله به الولاية و ختم یختم الله به الولاية المحمدية فاما ختم الولاية على الاطلاق فهو عيسى عليه السلام فهو الولی بالنبوة المطلقة في زمان هذه الامة . (ابن عربی : الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۴۹ ، نیز قب : ابن عربی ، فصوص الحکم دیباچه ص ۵).

۲- ب : برگ ۱۹ الف . ۳- ن : ندارد.

۴- ب : بعد از آن که بدان مرتبه . ۵- ل : ندارد.

۶- گ : رسیده تواند . ۷- ب : الامیرین ، ل : الامر .

۸- شرح فصوص الحکم را سید علی همدانی نوشته است . ۹- گ : بشناسد . ۱۰- ن : نشناسد .

۱۱- ت ، ل : مکرره . گ : متکرر . ۱۲- ل : این چه . ن : آنچه .

۱۳- ل ، گ : آنانند ، ت : برگ ۱۴ الف . ۱۴- گ : صوفیه اند .

۱۵- ملامتی : هجویری : کشف المحجوب ، ص ۶۸ گروهی از مشایخ طریق ملامت سپرده اند و مر ملامت را اندر خلوص محبت تأثیری عظیم است و مشربی تمام و اهل حق مخصوصند به ملامت خلق از جمله عالم خاصه بزرگان این اُمت کثرهم الله و رسول (عم) کی مقتدا و امام اهل حقایق بود و پیشرو محبان تا برهان حق بروی پیدا (ص ۶۹) نیامده بود و وحی بدو نپیوسته به نزدیک همه نیکنام بود و (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

« وَهُمْ أَعْلَى (۱۱) الطائفة (۱۲) »

(ل) (۳) یعنی بلند تر مراتب جمیع اولیاء مرتبه اهل ملامت است و ملامتی را دو تعریف کرده اند یکی آنکه ملامتی آن است که مستر احوال خود (۵.۴) و مظهر عجز باشد (۶) الا عند الضرورة با آنکه هر يك از اهل ملامت را حق تعالی (۷) هزار و دویست قوه روحانیه (۸) بخشیده است که اگر یکی قوت (۹) ازان (ب) (۱۰) قوتها را بر دنیا عقبی تسلط (۱۱) کنند همه را فانی گرداند (۱۲).

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

بزرگ و چون خلعت دوستی در سر وی افکندند خلق زبان ملامت بدو دراز کردند و سنت بار خدای عالم جلّ جلاله همچین رفتست که هر کی حدیث وی کند عالم را به جمله ملامت کننده وی گرداند ... و نفسی لوامه را اندر ایشان مرکب گردانیده تا مر ایشان را بر هر چه می کنند ملامت می کنند ... (ص ۷۰) لاجرم ملامت خلق غذا، دوستان حقست از آنج اندران آثار قبول است و مشرب اولیاء وی که آن علامت قرب است و همچنانکه همه خلق به قبول خلق خرم باشند و ایشان برو خلق خرم باشند.

اما ملامت بر سه وجه است. یکی راست رفتن و دیگری قصد کردن و سه دیگر ترك کردن صورت ملامت راست رفتن آن بود کسی کار خود می کند و این راه خلق باشد اندر وی و وی از جمله (ص ۷۱) فارغ و صورت ملامت قصد کردن آن بود که یکی را جاه بسیار از خلق پیدا آید و اندر میانه ایشان نشانه گردد و دلش بجاه میل کند و طبعش اندر ایشان آویزد خواهد تا دل خود را از ایشان فارغ کند و بحق مشغول گردد به تکلف راه ملامت بر دست گیرد تا اندر چیزی که اندر شرع زبان ندارد و خلق که از وی نفرت آرند ... (ص ۷۳) اما آنک طریقش ترك بود و به خلاف شریعت چیزی بر دست دیگر و گوید که طریق ملامت می ورزم (ص ۷۵) پس ملامتی را باید کی نخست خصومت دنیائی و عقبائی از خلق منقطع کند و اندر حقیقت درستی هیچ چیز خوشتر از ملامت نیست ... اما به نزدیک من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق.

و علی هجویری حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و اکابر صحابه رضوان الله علیهم و بزرگان اهل بیت علیهم السلام و دیگر پیشوایان دین همه را در ضمن ائمه ملامتیه نامبرده اند و شهاب الدین سهروردی گفته الملامتیه لهم مزید اختصاص ما لتمسك بالاخلاص برون کتم الاحوال و الاعمال و بتلذون بکتمها فاللامتی عظم و تبع الاخلاص (عوارف المعارف برگ ۴۵ الف) و هم الرجال الدین حلوا من الولاية فی اقصى درجاتها و ما فوقهم الا درجة النبوة و هذا یسمى مقام القرية فی الولاية (الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۸۱).

۱- ل: علی . ۲- الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۸۱ . ۳- ل: برگ ۱۴ ب .

۴- پردگی کننده (فرهنگ آندراج).

۵- ب: باشد و (بجای و) . ۶- ل: ندارد.

۷- ت: ل: ندارد . ۸- ل: قوت روحانیت .

۹- آ: ندارد . ۱۰- ب: برگ ۱۹ ب . حاشیه قرار گرفته است .

۱۱- ت، ب، ن، گ: تسلیط . ۱۲- آ: کردند . ل: کند، ن: گردانید

و به یکی قوت ازان قوتها (۱) تستیر (۲) احوال خود می کنند (۳) تا اظهار عجز باشد و هم شیخ مُحی الدین (۴) عربی قُدس سرّه فرموده است که :

« وَ نَبِئْنَا وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْهُمْ » (۵)

و تعریف دوم آنکه ملامتی (۶) آن است (۷) که در مواضع شرود (۸) عبور کند (۹) از برای مشاهده اسرار قضا و قدر (۱۰) . اما اهل شرود در شرود موافقت (۱۱) نکند و بر این تقدیر افضلیت (۱۲) جمیع ملامتی لازم نیاید (۱۳) بر جمیع اولیاء .

چنانکه نقل است که خدمت پهلوان محمود (۱۴) پوریا قُدس سرّه گاه گاه در خرابات درآمدی و زنان را بفرمودی (ت) که ساق پای خود (۱۵) برهنه کنید (۱۶) و چون برهنه کردندی نظرها کردی و خدای را ثنا گفتی و (گ) (۱۷) پرسیدی که به چند کُرت لذت می یابید و چون بیان کردندی و گفتندی که :

از چندین (۱۸) کُرت زیادت لذت نمی یابیم .

و خدمت پهلوان گاه گاه بودی که (۱۹) بگریستی و اهل خرابات (۲۰) نیز بگریستندی و بیشتر اهل خرابات آن روز در ستر و عفت (۲۱) بودندی تا روز دیگر (۲۲) .

-
- ۱- گ : عبارت « بر دنیا... قوتها » در حاشیه صفحه قرار گرفته است .
- ۲- ب ، ل : تستر ن : مستند . ۳- آ : می کند . ۴- ل : محیا .
- ۵- ل : ندارد . گ : رضوان الله عليهم اجمعین ت : منهم نبیاً صلوات الله علیه و آله وسلم .
- ۶- هجویری : کشف المحجوب ، ص ۶۸ . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۱۶ .
- ۷- ل : ندارد .
- ۸- ت : شرور ، ب ، شرد . معنی شرود طلب حق باشد به خلاص از آفات و حجب و بیقراری اندران که همه بلا طلب از حجاب افتد پس حیل طلاب را اندر کشف حجاب و اسفار ایشان بهر چندی شرود خوانند . هجویری : کشف المحجوب ، ص ۵۵) . و مؤلف اللمع گفته : و الشرود نظر الصفات من منازل الحقایق و ملازمه الحقوق (کتاب اللمع ص ۳۶۶) .
- ۹- آ ، ب : کنند . ۱۰- ب : صدر .
- ۱۱- گ : اما به اهل شرور موافقت نکند .
- ۱۲- ل : فضیلت . ۱۳- ن : نباشد .
- ۱۴- ب : خدمت پهلوان محمود ، آ ، ت ، ن ، گ : ندارد . (معلوم نیست کیست)
- ۱۵- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد ، ت : برگ ۱۴ ب . ۱۶- گ : کنند .
- ۱۷- گ : ص ۳۸۶ . ۱۸- ل : چند .
- ۱۹- آ : ندارد . ل ، ن : فقط « يك گاه » را دارد . گ : خدمت پهلوان بگریستی .
- ۲۰- ل : روزی . ۲۱- گ : عفت و ستر .
- ۲۲- ل : دیگری .

(آ : برگ ۲۱ ب) و اهل ملامت از محبوبانند و افضل ایشان قُطْب است .
و به مرتبه قُطْبیه (۱) نرسد (۲) الا مَحْبُوب و هر محبوبی مُحِب (۳) است و هر (۴) محبّی محبوب و لیکن (ب) (۵) بر هر که امارت محبوبیت ظاهر است و علامت محبت باطن او را « محبوب » نامند و علامت محبوبیت سبق کشف است (ل) (۶) بر اجتهاد و هرکرا علامت محبت ظاهر است و امارت محبوبیت (۷) باطن او را « مُحِب » خوانند و امارت محبت سبق اجتهاد است بر کشف (۸) .

فلا جرم (۹) بدایت محبت (۱۰) امر مَوْهُوم باشد ، از اینجاست که گفته اند (۱۱) محبت حجاب است زیرا که هر کرا (۱۲) محبوب او ذات الله باشد ، او دایم مَحْبُوب بود بنا بر تضاد صفات مُحِب و مَحْبُوب .

۱- ت ، ل : قطبیت . ۲- ل : نمی رسد .
۳- اصطلاحات فخر الدین عراقی ، ص ۱۰ - مُحِب صاحب محبت را گویند وقتی که مستغنی از دوستی دانند ، با حق تعالی (ص ۴۱۱) محبوب حق را گویند ، اعم از آنکه دوست یا نه ، بلکه بیشتر از عبدیت و عبودیت بود .
۴- ب : ندارد .
۵- ب : برگ ۲۰ الف .
۶- ل : برگ ۱۵ الف .
۷- ل : علامت محبت - گ : کلمات « ظاهر است و محبت در حاشیه صفحه قرار گرفته است .
۸- مُحِب آن است که مکایدت و مجاهدش بر مکاشف و مشاهدت سابق بود و محبوب آنکه حقیقت کشف او بر صورت اجتهاد سابق بود (محمود بن علی الکاشانی : مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ، ص ۸۲) و عراقی گوید .
نهایت این کار آن است که مُحِب محبوب را آئینه خود بیند و خود را آئینه او ... گاه این شاهد او آید و او مشهود این و گاه او ناظر این گردد و این منظور او ، کلیات عراقی ، لمعات ، ص ۳۸۳ . این مطالب را مؤلف محتملاً از رساله مشارب الاذواق : علی همدانی گرفته است که :
محبت بنده حضرت صمدیت را عبارت است از ان جذاب سرّ سالك مشتاق به تحصیل این معانی که منشاء سعادات طالبان و منبع کمالات عبارت است ... (برگ ۵ الف) جمعی از روندگان راه به واسطه سبق کشف ایشان بر اجتهاد و در درجه مُحِبّان و طایفه از طایفان نسبت سبق اجتهاد در درجه مُحِبّان و نسبت مُحِبّی و محبوبی از لوازم و عوارض محبت است (برگ ۷ الف) ... پس به حقیقت هر محبوبی مُحِب و هر مُحِبی محبوب باشد و این معنی از غرایب اسرار محبت است ، باز چون آفتاب محبت از برج وحدت بتابد ظلال نسبت و اضافات به سوی عدم شتابد ، عارف محب و محبوب و محبت را جز يك حقیقت نیابد (رساله مشارب الاذواق نسخه خطی متعلق به دانشگاه ، پنجاب و موزه بریتانیا) .

۹- گ : لاجرم . ۱۰- گ : محبت .

۱۱- ل ، ن : گفته اند که . ۱۲- ن : که را

و هر کرا محبوب او محبت ذاتیه بود (۱۱) محبوب نباشد زیرا که اجتماع جهات محبت (۲) که آن محبت و محبوبیت است حاصل نشود الا به آن معنی که مُحِب دوست ندارد مگر محبت ذاتیه را کَمَا : قَالَ سَيِّدُ الطَّائِفَةِ (۳) وَ النُّورِي (۴) قَدْ سَلَّ اللَّهُ أَسْرَارَهُمَا :

« الْمَحَبَّةُ مَحَبَّةٌ (۵) الْمَحَبَّةُ (۶) »

پس هر آینه حجاب مَرْتَفَع شود زیرا که چون محبت ذاتیه محبوب او گردد، تضاد از جهات محبت (۷) مَرْتَفَع شود به وسیله فناء (۸) (آ: برگ ۲۱ ب) مُحِب در محبت که محبوب اوست کَمَا (۹) الْمَحَقَّقُونَ (۱۰).

« الْمَحِبِّ وَ الْمَحْبُوبِ (۱۱) وَ الْمَحَبَّةُ شَيْءٌ وَاحِدٌ »

پس هر آینه شاید که مُحِب تکلم کند به خصایص محبوب (۱۲) و محبوب به خصایص مُحِب و صاحب صدر جمیع محابیب (۱۳) حضرت (۱۴) مُحَمَّد (۱۵) (ب) (۱۶) رَسُولُ اللَّهِ است صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیرا که او داعی بود مر اهل جبروت (۱۷) و ملکوت (۱۸) و ملک (۱۹) را

- ۱- ت، ل، ن، گ: باشد. ۲- فوائح الجمال، ص ۸۳ لیست المحبة الاموافقة المحب و المحبوب.
- ۳- مراد از سَيِّدُ الطَّائِفَةِ جنید بغدادی است.
- ۴- احمد بن محمد ابو الحسین النُّورِي: ابو الحسین نوری قَدْ سَلَّ اللَّهُ سِرَّهُ و نام وی احمد بن محمد و گویند محمد بن محمود احمد درست تر است. معروف است به ابن الغوی، مولد وی بغداد بوده، با سری سَقَطی و محمد علی قصاب و با احمد ابو الحراری صحبت داشته، ذوالنون مصری را دیده بود از اقران جنید بوده پیش از جنید برفته از دنیا در سنه ۲۹۵ هجری و در تاریخ یافعی، ص ۲۸۶ گفته رک به: طبقات الصوفیه، ص ۱۵۱. جامی: نفحات الانس، ص ۸۷. ابوالفرج جوزی: المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ج ۶، ص ۷۷. ۵- ل: از هما المحبة (بجای المحب).
- ۶- جنید رحمة الله گفته است: المحبة محبة المحبة للمحب لمحِب الحبيب و نوری رحمة الله گفته است محبة الحبيب الحبيب. محمود بن علی کاشانی: مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف، ص ۲۳۱. عبدالحسین شیرازی: رسائل نعمت الله، ص ۴۷.
- ۷- آ، ب، ت: ندارد. ۸- ل: آفتاب (بجای فنا). ۹- گ: کمال. ۱۰- آ، ن: المحقق.
- ۱۱- آ، ب: کلمه المحبوب ندارد. ۱۲- فوائح الجمال، ص ۳۵ و من احب مشیاً اکثر ذکره.
- ۱۳- آ، ن: محابت. گ: محابیت.
- ۱۴- ب، گ: کلمه حضرت ننوشته.
- ۱۵- ل: مصطفی (بجای محمد). ۱۶- ب: برگ ۲، ب.
- ۱۷- عالم الجبروت عالم الاسماء و الصفات الالهية. (کاشی: اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۹).
- ۱۸- عالم الخلق و عالم الملك و عالم الشهادة هو عالم الاجسام و الجسمانیات. (کاشی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۹) و نیز رک به: دائرة المعارف اسلامی، لندن، ج ۱، ص ۳۵۰.
- ۱۹- عالم الامر و عالم الملكوت و عالم الغیب هو عالم الارواح و الروحانیات لانها وحدت بامر الحق (اصطلاحات ایضاً).

به حق در ازل و ابد و انبیاء دیگر در دنیا داعی آمدند بحُبِّ (۱).
و در مرتبه قطبیه (۲) در هر زمان واحدی باشد که او را غوث خوانند و وظیفه مرتبه قطبیت (۳) «الله» «الله» باشد به سکون حرف ها (۴) و تخفیف همزه (۵).
نقل است که روح اعظم تا در وجود آمده است «الله گفتن» آغاز کرده است و می گوید تا قیامت (ل) (۶) قائم شود و هنوز تمام نکرده باشد و مراد از این «الله گفتن» (۷) الله دیدن است، فلاجرم نه در دنیا تمام شود و نه در آخرت کما قیل:
«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَتَجَلَّى فِي (گ) (۸) صُورَةٍ مَرَّتَيْنِ وَلَا فِي صُورَةِ الْاِثْنَيْنِ (۹)»
و تا قطبی (۱۰) از اقطاب مدار و یا فردی از افراد در دنیا باقی باشد قیامت قائم نشود،
قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

- ۱- آ : فحسب . ل : فحب . ن : محسب . ۲- ت ، ل : قطبیت.
- ۳- ل : ندارد . بعضی مشایخ شخصی واحد را غوث و قطب نامند و صاحب فتوحات می فرماید که غوث جداست و قطب الاقطاب جداست . رک به : محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۱۶۸ نیز ص ۱۰۹۱ . ۴- آن ، ن : حرفها .
- ۵- ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۶ . ۶- ل : برگ ۱۶ الف . ۷- ت : برگ ۱۵ ب .
- ۸- گ : ص ۳۸۷ .
- ۹- گ : للاثنین . لمعات (کلیات شیخ عراقی) ص ۳۸۱ محبوب در هر آئینه هر لحظه روی دیگر نماید و هر دم به صورتی دیگر می آید ، زیرا که بصورت به حکم آئینه هر دم دگرگون می شود و آئینه به حکم اختلاف صورت هر نفس حسب احوال دگرگون می گردد و بر یک قرار نمی ماند (۳۸۲) ازین جاست که هرگز در یک صورت دو بار روی ننماید و در دو آئینه به یک صورت پیدا نیاید ، ابو طالب مکی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ می فرماید که لایتنجلی فی صورة مرتین ... لاجرم هر عاشقی ازو نشان دیگر و هر محبی ازو عبارتی دیگر .
- ۱۰- قطب و قدیسی غوشا باعتبار التجاء الملهوف إلیه و هو عبارة عن الواحد الذی هو موضع نظر الیه فی کل زمان اعطاء الطلسم الاعظم من لدنه هو الواحد الذی هو موضع نظر الله تعالى من العالم (سید علی جرجانی ، کتاب التعریفات ، ص ۷۶ . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۴۱) و اما القطب الواحد فهو روح محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هو الممد لجميع الانبياء... و لهذا الروح الممعدی مظاهر فی العالم اکمل مظهره فی قطب الزمان و فی الافراد . ابن عربی : الفتوحات المکیه ج ۱ ، ص ۱۵۱ . اما الاقطاب من امته الذین کانوا بعد بعثته الی يوم القيامة فهم اثنا عشر قطبا و الختمان خارجان عن هؤلاء الاقطاب فهم من المفردین . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴ ، ص ۷۵) قطب یک تن است که او محل نظر خدای تعالی بود نظری خاص از جمیع عالم در هر زمان و آن قطب مثل دل محمد مصطفی است و این قطب مدار را فیض از حق تعالی بی واسطه می رسد و وجود جمیع موجودات از اهل دنیا و آخرت یعنی علوی و سفلی به وجود این قطب قائم است . برای تفصیل رک به : محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۱۶۸ به بعد و اردو دائره معارف در ذیل کلمه ابدال.

« لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ (۱) اللَّهُ اللَّهُ (۲) »
و قطب به جمیع کمالات و صفات (آ : برگ ۲۲ الف) الهیه موصوف است الا به وجوب
ذاتی زیرا که به واسطه امکان امتیاز حاصل گشت (۳) میان خلیفه حدیث و متخلف قدیم که
واجب الوجود است و هیچ ذره ای فیض نگیرد الا از قطب که خلیفه اهل جبروت است (۴) و
ملکوت و مُلک است .

شعر (۵)

فَذَاتِي بِالذَّاتِ خَصَّتْ عَوَالِمِي (۶) (ب) (۷) بِمَجْمُوعِهَا أَوْزَادَ (۸) جَمَعَ وَ عَمَّتْ (۹)
وَ جَادَتْ وَ لَا اسْتَعْدَادَ كَسَبَ يَفِيضُهَا وَ قَبِلَ التَّهَيُّ لِلْقَبُولِ اسْتَمَدَتْ
فِيهَا النَّفْسُ (۱۰) اشْبَحَ الْوُجُودُ تَنَعَّمَتْ وَ بِالرُّوحِ أَرْوَحَ الشُّهُودُ تَهَنَّتْ (۱۱)

و الافراد (۱۲) که محاکیم قطب نباشند و افراد صوفی منتهی باشند و اما غیر ایشان
صوفی صاحب حال تمام و متصوف صاحب علم (۱۳) جام (۱۴) و متشبه (۱۵) نیکنام باشند (۱۶).
و به کمال مرتبه قطبیه محیط نتواند بود الا (۱۷) الله تعالی و علم و معرفت قطب و
افراد محیط است (ت) (۱۸) به جمیع مراتب عوالم (۱۹) و وجود به اجمال و تفصیل نیز علی

۱- ن : یقال . ۲- قب : المسلم ج ۱ ص ۱۳۱ (عن أنس). ۳- ب : گشته .
۴- گ : « است » ندارد . ۵- ن ، گ : نظم ، ت : عربیه . ۶- آ : عواتی ، ب : عوالیا .
۷- ب : برگ ۲۱ الف . ۸- آ ، ب ، ت ، ل ، ن ، گ : امداد و تصحیح از روی دیوان
ابن الفارض ، ص ۸۶ . ۹- ل : غمت . ۱۰- ل ، ن ، گ : فیالنفس .
۱۱- اقتباس از التایة الكبرى السمة بنظم السلوك ابن الفارض دیوان ، ص ۸۶ درت شعر مقلوب و حذف
شده است .

۱۲- برای افراد رك به : صفحات پیش . گ : الافراد .
۱۳- ب : حلم . ۱۴- آ ، ب ، ل : خام . ۱۵- ت ، ل : مشبه .
۱۶- ترجمه اردو ، عوارف المعارف ، ص ۱۰۶ ، عوارف المعارف شامل به احياء علوم الدين ج ۱ ، ص
۳۴۵ ، الباب السابع فی ذکر المتصوف و التشبه به (ص ۳۴۷) و طرایق الصوفیه اوله ایمان ، ثم علم ، ثم
ذوق ، فالتشبه صاحب ایمان و ایمان بطریق الصوفیه (ایمان بالقدره) اصل کبیر قال الجنید رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ :
الایمان بطریقنا هذا ولایه و وجه ذلك ان الصوفیه تمیز و الاحوال عزیزه ... (ص ۳۴۹) فالتشبه صاحب
ایمان و المتصوف صاحب علوم جام ... و الصوفی صاحب الذوق ... (ص ۳۵۱) فالصوفی فی مقام المفردین
و المتصوف فی مقام السائرین ... فالصوفی فی مقام الروح صاحب فشاذه و المتصوف فی مقار القلب
صاحب مراقبه و التشبه فی مقامة النفس صاحب مجاهدة و صاحب محاسبة .
۱۷- ل : الی . ۱۸- ت : برگ ۱۶ الف . ۱۹- ن : عالم .

الاصح و لكن به دفعات كثيره و التفاتات نثيره لاجرم مُخترع ايشان (۱۱) باقى بود هميشه .
و چون ولى ضابط جميع حضرات نباشد و التفات از مُخترع خود بردارد و آن مخترع
فانى شود (۲) (ل) (۳) و لكن (۴) اطلاع (۵) ايشان بر مراتب (آ : برگ ۲۲ ب) وجوديه مثل
اطلاع حق تعالى نباشد زيرا كه اطلاع حق شهودى بود و اطلاع ايشان علمى باشد از بهر
آنكه اگرچه (۶) اعيان ثابتة (۷) قطب و افراد كه آن قَوَابِل (۸) ايشان است جامعة جميع قَوَابِلِ
اعيان ثابتة است اما قابليت قُطْب و قُرد به فيض اقدس (۹) كه عبارت است (۱۰) از ظهور
واحديت (۱۱) (ب) حاصل آمد.

و وجود خارجى هر يك مستعد (۱۲) قبول مَوَاقِب است از فيض مقدس كه عبارت بُود از
ظهور و احديت (ب) (۱۳) حاصل گشت ، پس فيض اقدس اول با قدم موجودات كه قُطْب است
برسد و چون آن فيض به متأخر رسد فيض مقدس نامند (۱۴) لاجرم فيض كلى جز اين دو
نباشد و افياض باقيه (۱۵) جزئيات (۱۶) اين دو فيض باشد (۱۷).

- ۱- ل : اسنان . ۲- ل : بود . ۳- ل : برگ ۱۶ الف .
- ۴- ل ، گ : وليكن . ۵- ب : اختراع . ۶- گ : زيرا اگر (جاى از بهر آنكه اگرچه) .
- ۷- الاعيان الثابتة هي حقايق الممكنات فى علم حق تعالى ، كاشى : اصطلاحات الصرفيه ، ص ۹ ،
- ۸- قوابل الامر : (المنجد) ، ت : قوابل .
- ۹- تكلم ابن عربى نوعين من الفيض الالهى الفيض الاقدس و الفيض المقدس و الاول سابق على الثانى فى منطق النظام الوجودى لا فى الواقع ... و اما الفيض المقدس فهو ظهور الاعيان الثابتة من العالم المعقول الى العالم المحسوس هو سر القدران الفيض الاقدس هو على الحق فى الصور المعقولة للكائنات فصوص الحكم الجزء الثانى صص ۸ ، ۹ ، عبارة عن المتجلى التجلى الذاتى الموجب لوجود الاشياء و استعداداتها فى الحضرة العلمية و الفيض المقدس عند هم عبارة عن التجلى الوجودى الموجب لظهور ما يقتضيه تلك الاستعدادات فى الخارج كذا فى شرح الفصوص للمولوى الجامى فى الفص اول و در كشف اللغات گوید: فيض اقدس آن را گویند كه منزّه باشد از شوائب كثر اسمایى و نقایص حقایق امكانی پس بدانكه فيض اقدس عبارت از تجلى حُب ذاتى كه موجب است مر وجود اشيا را استعدادات آن را در حضرت علمى ، پس در حضرت عینى و قيل فيض اقدس فيض حق تعالى كه واسطه روح اعظم بُود و بدین فيض شئون ذاتیه و اعیان ثابتة گشتند و فيض مقدس عبارت است از تجلیات اسمانی كه موجب است مر ظهور چیزی را كه تقاضا کرده است استعدادات آن را در خارج وجود و قيل فيض مقدس فيض حق تعالى كه واسطه روح اعظم بود و بدین فيض وجود جميع ارواح و نفوس پیدا شد . رك به : محمد على تهانوى : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، صص ۱۱۲۷ ، ۱۱۲۸ .
- ۱۰- ب : عبارت بود . ۱۱- آ ، ن ، گ : ظهور واحدیت . ۱۲- ل : هر كه مسور گ : هر يك كه .
- ۱۳- ب : برگ ۲۱ ب . ۱۴- ن : ندارد .
- ۱۵- ب : خوانند . آ : یافته
- ۱۶- ل : جزویات . ۱۷- ل ، ن ، گ : باشند .

و عوالم (۱۱) وجود سیصد و شصت (۲) هزار باشد و در بعضی روایات هفتاد هزار (۳) و در بعضی هژده (۴) هزار (۵) و در بعضی روایات (۶) هژده (۷) عالم باشد چنانکه :

عقلیه و روحیه (ت) و نفسیه و طبیعی و جسمانی و عنصریه (گ) (۸) و مثالیه و خیالیه و برزخیه و حشریه و جناتیه و جهنمیه (۹) و اعرافیه و رؤیتیه (۱۰) و صوریه (۱۱) و جمالیه و جلالیه و کمالیه .

و مجموع این عوالم مذکوره در دو عالم ظاهر و باطن (۱۲) که عالم (۱۳) غیب و شهادت است (آ: برگ ۲۳ الف) مندرج باشد (۱۴) و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ جَلَّالُهُ (۱۵).

«عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۱۶) .

و موضوع علم تصوّف ذات و صفات و اسما باشد و مبادی آن معرفت خداست (۱۷) و فائده آن و اصطلاح این قوم در آن و آنچه معلوم شود بدیهه (۱۸) تا مبنی (۱۹) مسایل باشد (۲۰) (ل: ۲۱) و مسایل آن کیفیت صدور کثرت است (۲۲) از وحدت و رجوع کثرت به وحدت و بیان مظاهر اسما و بیان (۲۳) کیفیت سلوک ایشان (۲۴) و نتایج آن

۱- العالم : عالم عبارتی است از مخلوقات خداوند و گویند هژده هزار عالم و پنجاه هزار عالم و فلاسفه گویند : دو عالم علوی و سفلی و علمای اصول گویند : از عرش تاثری هرچه هست عالمست و در جمله عالم اجتماع مختلفات بود و اهل این طریقت نیز عالم ارواح و نفوس گویند و مرادشان نه آن بود که فلاسفه را بود که مرادشان اجتماع ارواح و نفوس باشد . (هجوری : کشف المحجوب ، ص ۵۰۱) اما عدد عالم ها در بعضی از روایات آمده است که هیجده هزار عالم است و به روایتی هفتاد هزار عالم و به روایتی سیصد و شصت هزار عالم است ولیکن جمله در دو عالم خلق و امر که مُلک و ملکوت است مندرج است . (مرصاد العباد ، ص ۳۲...) و مناسب تر آنست هفتاد هزار است (نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، صص ۳۲ ، ۱۷۱) .

۲- ن : شست . ۳- ب : ندارد . ۴- ب : هشده ، ن : هیجده . ۵- ب : ندارد . ۶- ب : ندارد . ۷- ب ، ل : هیجده . ۸- گ : ص ۳۸۸ ، ت : برگ ۱۶ ب .

۹- ل : غصمیه و اعرافیه . ۱۰- ت ، ل : رویه . گ : رویت . ۱۱- گ : منوره (بجای صوریه) .

۱۲- گ : باطن و ظاهر . ۱۳- گ : « که عالم » ندارد .

۱۴- ب : مندرک ل : مندرجست . ۱۵- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۶- قرآن مجید ۵۹ (سوره الحشر) ۲۲ یعنی دانای نهان و آشکار است ، اوست بخشاینده مهربان (کشف الآیات) .

۱۷- گ : خد آن . ۱۸- آ ، ب : ندارد . ل ، گ : بدیهه ، ن : بنیت .

۱۹- ت : ندارد ل : ها مبنی مسائل ، ن ، گ : تا مبنی مسائل آن . ۲۰- ب ، ت : ندارد .

۲۱- ل : برگ ۱۶ الف . ۲۲- آ ، ت : کثریست .

۲۳- آ : بیان و مظاهر اسما و بیان . ل : بیان مظاهر اسما و بیان ، ن : بیان مظاهر .

۲۴- آ ، ب : ندارد .

چنانکه (۱) ذکر کرده شود (۲) **إِنْ شَاءَ اللَّهُ اللَّطِيفُ** (۳) **تَعَالَى** :
و بعد از مرتبه قطب مرتبه امامین (۴) است که و زیرین نیز گویند (۵) (ب) (۶) و بعد از
آن (ن) (۷) مرتبه اولیاء اربعه (۸) کالخلفاء و (۹) الراشدین بعد ازان مرتبه **بُدَلَاءُ** (۱۰) سبعة که
حُفَظَ اقالیم سبعة باشند.

۱- گ : چنانکه .

۲- التصوف : علم یبحث فیہ من الذات الاحدیة و اسمائه و صفاته من حیث انها موصلة لكل من مظاهرها
و منسوباتها الى الذات الالهیة و موضوعة الذات الاحدیة و نعوتها الازلیة و صفاتها السرمدیة و مسائله
کیفیة صدور الکثرة عنها و رجوعها الیها و بیان مظاهر الاسماء الالهیة و النعوت الرئیانیة و کیفیة رجوع
اهل الله تعالى و کیفیة سلوکهم و مجاهداتهم و ریاضتهم و بیان نتایج کل من الاعمال و الاذکار... و
مبادیه معرفة حده و غایة و اصطلاحات القوم فیہ . (بهاء الدین آملی : الکشکول، ج ۵، ص ۳۹۳).

۳- گ : « اللطیف » ندارد.

۴- امامین دو کس اند ، یکی برهین غوث و نظرش در ملکوت باشد و دیگر بریسار او نظرش در ملک
بودی ، وی اعلی تر از صاحب خود است و خلیفه می گردد از غوث . (احمد ، اصطلاحات الصوفیه ،
ص ۴) و محیی الدین ابن عربی ذکر اولیاء کرده همی گوید منهم رضی الله عنهم الائمة و لایزیدون فی
کل زمان اثنین ... و هما اللذان یخلفان القطب إذا مات و هما للقطب به منزلة الوزیرین . (ابن عربی :
الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۶). الکشف کلا لایحصل إلا لامامین (ابن عربی : کتاب مواقع النجوم ،
ص ۱۵۰). و نیز رک به : اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل ابدال.

۵- ل : ندارد . ۶- ب : برگ ۲۲ الف .

۷- ن : برگ ۹۸ ب .

۸- محتملاً همین اولیای اربعه را اوتاد گویند که بقول ابن عربی الاوتاد اربعه فی کل زمان لایزیدون
ولا ینقصون (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۷) که در چهار رکن عالم نامزد اند یعنی در غرب
عبدالعزیز در شرق عبدالحی در شمال عبدالمجید و در جنوب عبدالقادر که محافظت جمله عالم و معموری
دنیا از برکت ایشان است (احمد : اصطلاحات صوفیه، ص ۴).

۹- ل : ندارد.

۱۰- و منهم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ الإبدال و هم سبعة لایزیدون و لاینقصون یحفظ الله بهم الاقالیم السبعة لكل
بدل اقلیم فیہ ولایتیه الواحد (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۷) . فانما بدال سبعة و من هذا
السبعة اربعة هم الاوتاد و اثنان هما الامامان و واحد هو القطب . (الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۱۶).
بعضی تعداد ابدال چهل و بعضی هفت می گویند . و بعضی گویند که اوتاد از جمله ابدال اند و دو دیگر
از ابدال امامان اند که وزیران قطب اند و دیگری قطب است و این هفت تن را ابدال بنابر آن گویند که چون
یکی از اینها برود دیگری که به حسب مرتبه فروتر ازو بود بجای او نشیند و حفظ مرتبه وی کند... و در
هفت اقلیم می مانند. و آنکه در اقلیم اول است بر قلب ابراهیم علیه السلام است و نام او عبدالحی و آنکه در
(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و بعدها مرتبه اولیاء عَشْرَةَ كَالْعَشْرَةِ الْمُبَشَّرَةِ (۱) و بعدها مرتبه (۲) دوازده ولی که حاکم اند بر دوازده برج آنچه متعلق است بدان از حوادث اکوان (۳).

و من بعد مرتبه عشرين است (۴) .
و من بعد مرتبه بُدَلَاءِ اربعین (ت) و اولیاء تسعة و تسعين و ثلثمائة و تسعين .
و این اولیاء معدودین و کَلَاءِ اللّٰه اند فی الْعَالَمِین که هرگز زیادت و نقصان نشود عدد این عزیزین (۵) تا باقی بود دنیا و رسم دین .
اما (۶) عدد اولیاء دیگر که (۷) (آ : برگ ۲۳ ب) زیادت و نقصان شود به حسب غلبه تجلی باطن بر ظاهر و ظاهر بر باطن و قدر نوبت (۸) غلبه هر يك صد سال بود ، لاجرم

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

دوم است بر قلب موسی (ع) است و نام او عبدالعلیم و آنکه در سوم است بر قلب هارون علیه السلام است و نام او عبدالمرید و آنکه در چهارم است نام او عبدالقادر است و او بر قلب ادریس است علیه السلام و آنکه در پنجم است بر قلب یوسف است علیه السلام و در نام او عبدالقاهر و آنکه در ششم است بر قلب عیسی است علیه السلام و نام او عبدالسمیع و آنکه در هفتم است بر قلب آدم است علیه السلام و نام او عبدالبصیر و این هفتم خضر است وظیفه ایشان مدد خلاق است و همه عارف به معارف و اسرار الهی که در کواکب سبعة است اللّٰه تعالی در ایشان همه تأثیر داده است . رک به : محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل ابدال .

۱- العشرة المبشرة ده کس از اصحاب کرام رضوان اللّٰه علیهم که آنان را بهشت موعود گردید ، و آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت سعید بن زید و حضرت طلحه و حضرت زبیر و حضرت عبدالرحمن بن عوف و حضرت ابو عبیده بن الجراح . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۳ ، ص ۱۹۹- ابو داود ، ص ۸ ، و نیز رک به : دائرة المعارف اسلامی ، لندن ، در ذیل العشرة المبشرة .

۲- آ ، ب : ندارد .

۳- و منهم رضى الله عنهم النقباء و هم اثنا عشر نقیبا فی کل زمان لایزیدون ولا ینقصون علی عدد بروج الفلك الاثنی عشر (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۷) .

۴- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد ، ت : برگ ۱۷ الف . ۵- ب ، ن ، گ : غزین . ل : ندارد .

هجویری : کشف المحجوب ، ص ۲۲۹ و سرهنگان درگاه حق جلّ جلاله سیصدند که ایشان را اخبار خوانند و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند ، هفت دیگر که مرایشان را ابرار خوانند و چهارند که مرایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر که مرایشان را نقیب خوانند و یکی که ورّ قطب خوانند و غوث خوانند و این جمله هر يك دیگر را بشناسند .

۶- آ : ماعد (بجای اما عدد) . ۷- گ : ندارد .

۸- آ ، ب : نوبت ، ن : غلبه نوبت .

در آن صد سال که نوبت غلبه تجلی باطن بود بر ظاهر، اولیاء الله اندک (۱) باشند و اگر بر عکس باشد بر عکس (۲) باشند .

و افراد نیز باشند (و) بسیارند (۳) قَدُسَ اللّهُ اَسْرَارُهُمْ و در مرتبه با قطب مساوات دارند. زیرا که بلاواسطه از حق تعالی فیض می گیرند . چنانکه (۴) قُطِبَ الاَ آنکه قطب خلیفه است در افاضت و افراد اگرچه افاضه (۵) می کنند (۶) از جهت قُتُوتِ (۷) است نه از جهت خلافت .

و بعضی از افراد بر قلب مُحَمَّد (ص) (۸) باشند چنانکه ختم (۹) خاص و عدد افراد زیادت و نقصان شود و هر سه ختم (ب) (۱۰) از (۱۱) افراد باشند و مجذوبان (۱۲) رجال غیب (۱۳) (گ) (۱۴) نیز بیش و کم شوند و گفته اند که رجال غیب همه از جنس اترک و هندو باشند . و عرائس الله (۱۵) چهار هزارند که ایشان را ضنائن الله (۱۶) خوانند و

۱- ن : بسیار . ۲- ل ، ن ، گ : عکس . ۳- آ : باشند ، بسیارند . ب : باشند ، بسیارند . ت ، ل ، گ : بسیارند ، « باشند » ندارد . ن : بسیارند . ۴- گ : چنانکه . ۵- ل ، گ : افاضت . ۶- گ : آن از . ۷- الفتوة : هی عندالسکین کف الاذی و بذل الندی و ترک الشکوی (محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۱۵۶) . ۸- گ : محمد علیه السلام . ۹- ختم خاص هو فی الرتبة دون عیسی علیه السلام . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۱۸۵) . ۱۰- ب : برگ ۲۲ ب . ۱۱- آ ، ب : ندارد ، ت : ان . ۱۲- آ : مصحفا : محدد باز . مجذوب من ارتضاء الحق تعالی لنفسه واصطفاه لحضرة انسه و طهره بما قدسه فحاز من المنح و المواهب ما فازیه بجميع المقامات و المراتب بلا کلفة لمکاسب و المتاعب ، محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۱۸۹ .

۱۳- فمنهم رَضی الله عَنْهُمْ : رجال الغیب وَ هُمْ عشرة لا یزیدون ولا ینقصون هُم اهل خشوع ولا یتکلمون الا همسا لغلبة تجلی الرحمن علیهم دائماً فی احوالهم و اعلم ان رجال الغیب فی اصطلاح اهل الله یطلقونه ... علی القوم الذین لا یأخذون شیئاً مِنَ العلوم و الرزق المحسوس من الخس و لكن یأخذونه مِنَ الغیب . (ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۱۱) . ۱۴- گ : ص ۳۸۹ .

۱۵- ابا یزید یقول : اولیاء الله تعالی ولا یری العرائس الا الدنیا و الآخرة (قشیری ، الرسالة القشیریة ، ص ۱۱۸) و امّا غیرت محبوب بر اطلاع غیر بر حال مُحَبّ چنان بود که حالی او را از نظر اغیار به حجاب عزت و قباب غیرت خود مستور دارد تا جز نظر او بروی نیاید که اولیائی تحت قبائی لا یمعرفهم غیری ... این غیرت که مانند غیرت رجالست بر نساء هما تا مضمون این حدیث الاولیاء و عرائس الله فی الارض اشارت بدین معنی بود . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۳۳۰ .

۱۶- ضنائن الله : ای خواص خلقه (المنجد) .

و امّا حال الغیره من الحق و هی خصیة باولیائة حیث ستر هم عن سائر عبادۀ فحبیب الیهم و و فقهم للمعرفة بحکم المؤمن فاتصفوا بصفة سیّد هم فکانوا عندهم خلف حجب الفوائد منهم ضنائن الله و عرائسه (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

مناظر الله (۱) نیز گویند و احوال ایشان را از خلق و از ایشان نیز حق تعالی پوشیده است. (ت)

و از معتمدی شنوده شد که اولیاء الله بیست هزار و یکی تن (۲) باشند و هر طائفه را از ایشان امامی باشد که دیگران منقاد آن (آ : برگ ۲۴ الف) امام خود باشند الا آن یکی که جبلی باشد و منقاد کسی نگردد و با کسی نسازد و تنها باشد.

و بعضی از اولیاء را که «اخیار» (۳) نامند و به عدد هفت باشند و سیاح نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را (۴) با کمال معرفت بخشیده (۵) و در بساط دنیا به سیاحت امر کرده (۶) از برای مصالح عباد و طلائی را (۷) که در اطراف دنیا باشند ، ایشان را (۸) اهل سیاحت ارشاد می کنند.

و خدمت شیخ کتانی (۹) قَدْسَ الله سرّة السُّبحانی فرموده است که نقبا سیصد است و نُجَبَا هفتاد و بُدَلَا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی و مسکن نُقْبَا مغرب است و مسکن نُجَبَا در معر و مسکن بُدَلَا شام و اخیار دایم در سیاحت باشند در روی زمین و عُمَد در زوایای ارض باشند و مسکن غوث مکه بود.

پس چون حاجتی از حاجات عوام خلائق (را) معروض گردد اول نُقْبَا اِبْتِهَال (۱۰)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

فهم عندهم کهر عندهم فهم یشاهدون . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ج ۲ ، ص ۵۰۰ .

ب ، ت : ندارد . ن : « الله خوانند » را ننوشته . گ : « خوانند » را ننوشته .

۱- ن : مناظر ، ت : برگ ۱۷ ب . ۲- ن ، گ : ندارد ، ت : یکتی .

۳- اخیار هفت تن اند از جمله سیصد و پنجاه و شش تن مردان غیب . احمد : اصطلاحات الصوفیه .

۴- گ : حق تعالی آن را .

۵- ل ، گ : بخشیده است . ۶- ل : کرده است .

۷- ل : ندارد . ۸- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد .

۹- محمد بن علی بن جعفر البغدادی الکتانی . وی اصحاب جنید و ابو سعید هزار و ابو الحسین نوری و مردی دانشمند بوده و به مکه سالها مجاورت کرده و آنجا از دنیا برفته در سال ۳۲۲ هجری . سلمی ، طبقات الصوفیه ، ص ۳۸۶ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۱۹۸ . کنز العمال ، ج ۸ ، ص ۲۳۸ .

البدلاء : اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانیه عشرة بالعراق . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۳ ص ۵۳۰ بالا بدال تحفظ الاقالیم و بالا و تاد یتحفظ الجنوب و الشمال و المغرب و المشرق و بالامامین یتحفظ عالم الغیب الذی فی عالم الدنیا و عالم الشهاده و هو ما ادراکه الحس و بالقطب یتحفظ جمیع هولاء فاتہ الذی یدور علیه امر عالم الکون و الفساد . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸ . النقباء : هم الذین حققوا بالاسم الباطن فاشرفوا علی بواطن الناس و هم ثلثمائه .

۱۰- اِبْتِهَال : به زاری دعا کردن (لغت نامه دهخدا) .

نماید (۱) پس بدلا، پس اخیار (ل) (۲) و پس عُمَد فلاجرم (ب) (۳) اگر اجابت شود فیهَا وَاَلَا غوثِ اِبْتِهَالِ نماید و تمام نبود مسئله که اجابت شود صله (۴) (ت) .
و حضرت (۵) سیادت قَدَسَ اللّٰهَ سرّه و زَادَلْنَا برّه (۶) از اکابر اهل . سیاحت مطلقه است زیرا که جنابش مسافر مقیم و (آ : برگ ۲۴ ب) مقیم مسافر است با آنکه (۷) در هیچ صفتی و مقامی مقید نباشد. چنانکه در نظم (۸) فرموده است .
نظم (۹)

تو کان گوهر کافی و گوهر (۱۰) نونی
چه کاف و نون که ز کاف و ز نون (۱۱) تو افزونی (۱۲) ن (۱۳)
محیط گنبد دوار را تویی مرکز
صفای صفة اسرار را تو استونی
ز دور دایره گر سوی مرکز آیی باز
یقین شود که زهر وصف و (۱۴) وهم بیرونی
سپهر مطلع انوار آفتاب جلال
به گرد نقطه ذات تو کرده گردونی
ظهور سرّ کمالات سرمدی از تست
اگرچه خازن اسرار را تو مخزونی (۱۵)
(گ) (۱۶) قباب غیرت او پرده جمال تو شد (۱۷)
تویی که در صدف علم در مکنونی

- ۱- گ : نمایند . ۲- ل : برگ ۱۷ ب . ۳- ب : برگ ۲۳ الف .
- ۴- ل : ندارد ، ن : صله دعوت . گ : دعوت ، ت : برگ ۱۸ الف .
- ۵- آ : جانب (بهای حضرت) . ۶- ل ، ن ، گ : ننوشته . ۷- ن : ندارد . ۸- آ ، ل : ندارد ..
- ۹- ت : غزل ، ل : شعر : ن : ننوشته . گ : که .
- ۱۰- مستان شاه : دیوان آتشکده وحدت ، ص ۴۱۸ . در مکنونی، چهل اسرار، نیاز : کان گوهر نونی .
- ۱۱- ل : و ز نون . چهل اسرار ، چاپ امرتسر «تو» ندارد .
- ۱۲- دیوان آتشکده وحدت ص ۴۱۸ ، بیرونی . ۱۳- ن : برگ ۹۹ الف .
- ۱۴- ن : ندارد . چهل اسرار، چاپ امرتسر ، ص ۱۶ ، نسخه خطی بریتانیا ، برگ ۱۹۸ .
- وصف و فهم . دیوان آتشکده وحدت ، هر دو بیت را ندارد .
- ۱۵- ب : خازن اسراری هم تو مخزونی . گ : این مصرعه در حاشیه صفحه قرار گرفته .
- ۱۶- گ : ص ۳۹۰ . ۱۷- نسخه خطی بریتانیا پرده غیرت جمال از تست ، مستان شاه :
- دیوان آتشکده وحدت ، ص ۴۱۸ ، عزت اگر ... الخ ..

لواء عزّ تو بر سدره قدم زده اند (۱)
 عزیز در صف اهل صفا نه اکنونی
 دفین مخزن لاهوت را که کون و مکان (ب) (۲)
 نداشت طاقت دیدار آن تو (۳) مدفونی
 علایا گر از این حال حیرت است ترا
 امید قطع مکن چون به وقت مرهونی (۴)

وقتی دیگر جناب سیادت فرمود (۵) که :

آنچه به امام علی (۶) زین العابدین داده (۷) به من (۸) داده اند .
 و صفت علیاء زین العابدین از لقب شریفش معلوم می شود و حضرتش دایم از منزلی
 به منزلی می (۹) رفته است (۱۰) از خوف جبابره (۱۱) و در صغر سن حضرتش را در چاه (۱۲)
 زندان انداختند و محبان (آ : برگ ۲۵ الف) او از چاه مناجات او می گرفتند (۱۳).

شعر:

أَلَا يَا أَيُّهَا (۱۴) الْمَأْمُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ رَجُوتُكَ فَاكْشِفْ ضُرْمَائِي (۱۵) وَفَاقَتِي

- ۱- آ : سده قدم زده ، ن : سده قدم سزده . در ل : فاقد است . ایضاً دیوان آتشکده وحدت ، ص ۴۱۸ :
 سدره قدم زده اند . ۲- ب : برگ ۲۳ ب.
 - ۳- مستان شاه ، دیوان آتشکده وحدت ، ص ۴۱۹ و گ : دیدار آن .
 - ۴- برای این غزل رک به : چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا . برگ ۱۹۸ ب . چهل اسرار چاپ
 امرتسر ، ص ۱۶ ، دیوان آتشکده وحدت ، ص ۴۱۸-۴۱۹ . ۵- آ : فرمودند ، ت : فرموده اند.
 - ۶- آ ، ب ، ن ، گ : ننوشته ، ت : به امام علی ننوشته .
- حضرت علی بن الحسین علیه السلام جامع فضایل صوری و معنوی بود ، در زهد و پرهیزگاری متفق
 علیه است بقدری در عبادت معروف شده که او را از فرط عبادت زین العابدین لقب داده اند ، در سفر عراق
 همراه پدر بزرگوارش به کربلا آمد و قبل از جنگ مریض بود و به همین علت در جنگ نتوانست شرکت
 کرد و پس از شهادت پدرش اهل کوفه باغل و زنجیر او را به کوفه برده و از آنجا به شام رهسپار شد .
 واقعه دیگری که در حین حیات او رونما شده واقعه هره است ، در روز سال وفاتش و علت آن اختلاف است
 اما متفق علیه است که ماه محرم سال ۹۴ هجری یا ۹۵ هجری بوده و مدت زندگانی او را ۵۵ تا ۵۹
 نوشته اند و به عقیده شیعیان اثنا عشری وی مسموماً شهید گردید . برای تفصیل رک به : خلیلی ،
 خاندان پیغمبر ، صص ۴۰۸-۴۲۲ از وی مناجات و دعاهای بسیار منقول است . رک به صحیفه
 سجادیه . ۷- ب : دادند . ۸- ل : بدین فقیر . ۹- ب : ندارد . ۱۰- آ : اند .
 ۱۱- ب ، ن ، ل ، گ : جبابره . ۱۲- آ : خانه . ۱۳- ل : شنوده اند و قوله علیه السلام .
 ن : می نوشتند که رضی الله عنه . گ : می نوشتند رضی الله عنه .
 ۱۴- آ ، ت ، ل ، گ : یا ایها المأمول - ن : ایها المول . ۱۵- ل : رفانی ، ن : صدمائی .

أَلَا يَا رَجَائِي (۱) أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي فَهَبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَاقْضِ (۲) حَاجَتِي
و وقتی دیگر (۳) فرمود (۴) در حالت غیرت (۵) که (ل) (۶) مرا در این روزگار کسی
نشناخت ، و لکن (۷) بعد او فوت (۸) من به صد سال طالبان پیدا شوند که از رسایل من
فوائد گیرند و قدر من {را} بشناسند (۹) .
و بعد (۱۰) از مرتبه عوام اولیاء مرتبه خواص مؤمنان است از زهاد و عبّاد و تائبان و
اهل توبه هزار باشند و بقاء اولیاء و (۱۱) اهل توبه به طریق بدل است در دنیا .
نقل است که هر روز که آفتاب از مشرق برآید صد هزار آدمی توبه کنند و تا وقت
غروب همه توبه ها بشکنند الا یک تائب .
« رَزَقْنَا اللَّهَ تَعَالَى كَمَالَ التَّوْبَةِ بِحَمْدِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ (۱۲) » (ب) . (۱۳)
و بعضی اولیاء الله (۱۴) را تجلّی (۱۵) ذات باشد .

۱- ل : یا رجا .

۲- از حاشیه ب : برگ ۲۳ ب . یعنی ای آنکه امید داشته شده در هر حاجتی ، امیدوارم که روشن سازی
آنچه زیان ماست و فاقد درویشی ما ، ای امید گاه من تویی کاشف هرانده من ، پس بخش مرا ، گناهان
من و بر آر حاجت من .

در عدة الداعی ترجمه فارسی از ابن فهد حلی ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی . ص : لح مناقب
حضرت زین العابدین سید سجاد علیه السلام .

الا بارجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی واقض حاجتی

۳- ل : دیگر جناب سیادت . ۴- آ ، ت : فرمودند .

۵- الغیره عند الطائفة على ثلاثة مقامات غيرة في الحق وغيرة على الحق وغيرة من الحق ، قال : الغيرة
في الحق وهي الغيرة التي تكون عند رؤية المنكر والفواحش وهي التي اتّصف الحق بها ... والغيرة على
الحق وهي كتمان السرائر والاسرار وتلك حالة الاخفيا والابريا ومن الملامية المجهولين ... حال الغيرة من
الحق وهي ضننه باوليائه حيث سترهم عن سائر عباده . رك به : « الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۵۰۰ به
بعد و نیز رك به : مصباح الهداية ترجمه عوارف المعارف ، ص ۳۲۸ .

۶- ل : برگ ۱۸ الف . ۷- ل ، گ : وليكن . ۸- ل : وفات . ۹- ن : ندارد .

۱۰- آ : و بعد ، ت : « و » ندارد . ۱۱- ب : ندارد .

۱۲- ل ، ن ، گ : ندارد . ۱۳- ب : برگ ۲۴ الف . ۱۴- ب : ندارد .

۱۵- تجلّی : مراد از تجلّی انكشاف حقیقت است و به گفته علی جرجانی (التعريفات، ص ۲۳) و
عبدالرزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۸) و محی الدین ابن عربی (الفتوحات المکیه ، ج ۲ ،
ص ۴۸۵) ما ینکشف علی للقلوب من انوار الغیوب ، و به عقیده شیخ شهاب الدین سهروردی (ترجمه
عوارف المعارف ، ص ۹۸) تجلّی سه قسم است . یکی تجلّی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالك
چیزی مانده بود (ص ۹۹) فنای ذات و متلاشی صفات است در سطوات انوار آن ... و این خلعتیست که
(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و بعضی را تجلی صفات (۱) و بعضی را تجلی افعال
و هر طایفه ای را از این طوایف ذوق (۲)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

خاص رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بخشیدند و بقول علی جرجانی لایحصل ذلك الا به واسطة الاسماء والصفات .

و قسم دوم از تجلیات تجلی صفات و علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت و خشوع و خضوع بود و گر به صفات جمال تجلی کند از رافت و رحمت و کرامت و سرور و انس بود و معنی این نه آنست که ذات ازلی تقدس و تعالی به تبدیل و تحویل موصوف بود تا وقتی به صفات جلال متجلی شود و وقتی به صفات جمال و لیکن بر مقتضای مشیت و اختلاف استعدادات گاهی صفت جلال ظاهر بود و گاهی برعکس . محمود بن محمد الآملی (نفایس الفنون فی عرائس العیون برگ ۱۶۷ الف) نوشته است تجلی صفات دو نوع است تجلی صفات جمال و تجلی صفات جلال و تجلی صفات جلال هم بر دو نوع است . صفات ذاتی و صفات فعلی و صفات ذاتی باز بر دو نوع است ... صفات نفسی و صفات معنوی ... (برگ ۱۶۸ ب) ... و صفات جمال هم بر دو نوع است صفات ذات و صفات فعلی .

و قسم سوم : تجلی افعال است و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافات خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استوار مدح و ذم و قبول ردّ خلق چند مشاهده مجرد فعل الهی خلق را از اضافات افعال بخود معزول گرداند و اول تجلی که افعال آثار صفات اند و صفات مندرج در تحت ذات .

خواجه عبدالله انصاری در واردات ص ۱۳۴ فرموده تجلی برقی است که چون تابان گردد عاشق از تابش ناتوان گردد ... تجلی ناگاه آید اما بر دل آگاه آید ... هر که را خبر پیش تجلی را دروی اثر بیش ... تجلی صفات عاشق را پست کند و تجلی ذات عاشق رامست کند، تجلی صفات وی را نیست کند و تجلی ذات وی را هست کند . و شهاب الدین سهروردی گفته (عوارف المعارف در ضمن احیاء علوم الدین ، ج ۲ ، ص ۱۷۵) و التجلی بطریق الافعال رتبه من القرب و منه یترقی الی التجلی بطریق الصفات و من ذلك یترقی الی التجلی الذات والاشارة فی هذ التجلیات الی رتب فی الیقین و مقامات فی التوحید شی فوق شی و شی اصفی من شی . فالتجلی بطریق الافعال یحدث صفو الرضا والتسلیم و التجلی بطریق الصفات یکسب الهیبه والانس و التجلی بالذات یکسب الفناء والبقا و قد (۱۷۶) یسمی ترک الاختیار و الوقوف مع فعل الله . و ابن عربی گفته (الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۱۶۶) . و التجلی اشرف الطرق الی التحصیل العلوم و هی علوم الاذواق و نیز رک به : محمد علی تهانوی : کتاب کشف اصغلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ . ۱- در ب : ندارد .

۲- ذوق : ذوق عبارت است از یافتن ثمرات تجلی و نتایج کشف و اول واردات ذوق باشد و بعد از ذوق شرب باشد (نفایس الفنون فی عرائس العیون) (برگ ۱۵۸ الف) و علی هجویری می گوید : ذوق مانند شرب باشد اما شرب جز اندر راحت مستعمل نیست و ذوق مرینج و راحت را نیکو آید (کشف المحجوب ، ص ۵۰۸) و عبدالرزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۶۲) ذوق را اول درجات شهود نوشته و (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و (۱۱) شُرْب خاص است و از هر صوتی از اصوات و کلمه ای از کلمات و حرکتی از حرکات و فعلی از فعلات (۳) و اعتقادی از اعتقادات بل (۴) از هر ذره ای از ذرات موجودات و از هر حرفی (آ : برگ ۲۵ ب) از حروف کاینات ایشان را (گ) افهام (۵) و اذواق کثیره است زیرا که در (۶) هر ذره از ذرات حقیقت ذات با جمیع صفات و اسماء عظیمات و افعال مؤثرات به یقین است. ساریات (۷). و اهل تحقیق از این جهات گویند که (۸) هر ذره از ذرات قابلیت آن دارد که کمالات به تربیت کند درو ظهورات (۹) و لکن (۱۰) چون قابلیت انسان (۱۱) اقرب و اجمع و اظهر آمد از برای آنکه (۱۲) او گشت مُجَلِّی تجلی ذات در آخر تَنَزُّلات (۱۳) چنانکه (۱۴) در اول تَنَزُّلات ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : (۱۵)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

علی جرجانی (کتاب التعریفات ، ص ۴۷) می گوید : الذوق فی معرفة الله عبارة عن نور عرفان يقذفه الحق بتجليه في قلوب اوليائه يعرفون به بين الحق والباطل و شيخ محي الدين ابن عربي الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۵۴۷) درباره ذوق گوید و هو حال يفجا العبد في قلبه فان اقام تعين فصاعدا كان شربا و هل يعد اهد الشرب ... فالذوق خيالي و ان كان في اسماء الالهيه والكونية ... اثره في النفس والذوق العقلي اثره في القلب فيعطى حكم اثر ذوق النفس المجاهدات البدنية من الجوع والعطش و قيام الليل و ذكر اللسان و يعطى حكم الذوق العقلي الرياضات النفسية و تهذيب الاخلاق . و شيخ تهانوی چنین نوشته که ذوق عبارت است از مستی که از چشیدن شراب عشق مر عاشق را شود و شوقی که از استماع کلام محبوب و از شاهدهی و دیدارش روی آرد ازان عاشق بیچاره در وجد آید و ازان وجد بی خود و بی شعور گردد و محو مطلق شود این چنین حال را ذوق گویند. رک به : محمد علی تهانوی ، کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، صص ۵۱۳-۵۱۴ . ۱- ب : ندارد . ۲- ب : مشرب (بهجای شرب) .

شُرْب : حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس را این طایفه شرب خوانند و هیچ کس کار بی شرب نتواند کرد چنانکه شرب تن از آب باشد، شرب دل از راحت و حلاوت دل باشد . هجویری : کشف المحجوب ص ۵۰۸) و نیز رک به : ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۵۰ . ۳- ن : افعال .

۴- ل ، گ : بلکه ، ن : بلك . ۵- ل : ندارد . گ : ص ۳۹۱ . ۶- ب : از (بهجای در) .

۷- آ : پارات . و این کلمه ساریات محتملاً به قاعده عربی جمع کلمه ساری است که معنی آن اثر کننده و در رونده اجزای چیز و سرایت کننده (فرهنگ آندراج) ، (لغت نامه دهخدا) . هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست (لوائح جامی ، ص ۱۲) ، ت : سایر ارباب .

۸- آ ، ب ، ن : که از . ۹- ت ، ل : کمالات به ترتیب کند درو ظهورات .

ب : که کمالات به ترتیب درو کند ظهورات . ل : جمیع کمالات به ترتیب درو کند ظهورات . ن : درو ظهورات . گ : جمیع کمالات به ترتیب درو کنید ظهورات .

۱۰- ل، گ : و لیکن . ۱۱- ب ، ل ، ن : ایشان . ۱۲- ل، ن ، گ : به واسطه آنکه .

۱۳- ب : آخرت نزلات . ۱۴- گ : چنانکه .

۱۵- آ : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ندارد . ب ، ت : عليه السلام . ل : رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ تَجَلَّى فِيهِ (۱)»

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۲) :

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ «وَفِي رَوَايَةٍ» عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ (۳) (ل) (۴)

اجرم او جلای مرآة (۵) انسان کبیر (۶) آمد زیرا که صورت الهیه (۷) نباشد الا به ذات (۸) و صفات و افعال و جلای عالم کبیر نباشد الا به ذات و صفات و افعال از بهر آنکه ذات چون (۹) « به موجدی » تجلی کند وجود حاصل آید و چون به اسم مُحی تجلی کند موجود «حی» (۱۰) شود و چون « به قدیری » (۱۱) تجلی کند . « حی قادر » آید (۱۲) (ب) (۱۳) و چون باسم « مَبْقَى » تجلی نماید (۱۴) « قادر » باقی بود و چون « به علیمی » باقی عالم باشد و چون به اسم (۱۵) مریدی تجلی نماید (ت) عالم به مراد آید و بهر اسمی که تجلی نماید (۱۶) مُجَلَّى (۱۷) مستفیض آن اسم باشد.

و ائمة (آ : برگ ۲۶ ب) اسماء الله (۱۸) که :

۱- ب : حاشیه برگ ۲۷ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید و هریدا شد دروی - برای این حدیث رك به : نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، صص ۱۷۵ ، ۱۸۲ . احادیث مثنوی ، ص ۱۱۵ . گ : عبارت « قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ ... وَ تَجَلَّى فِيهِ » ندارد . ۲- ل : علیه السلام .

۳- ب : حاشیه برگ ۲۴ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید بر صورت خود و به روایتی به صورت رحمان . برای این حدیث رك به : مسند احمد ، ج ۱۳ ، ص ۷۴۱-۷۴۴ ، . مسلم ج ۴ ، ص ۲۱۸۳ . كنز العمال ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ . نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۲۳۳ . ۴- ل : برگ ۱۸ ب . ۵- ل : مراتب . گ : مرآت ، ت : جلای مراتب . ۶- فالانسان مجموع العالم و هو الانسان الصغیر و العالم الانسان الكبير . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ ، ج ۳ ، ص ۱۱ . ۷- ل : الهیت . ۸- ت ، ل ، ن : ذات .

۹- ب : از بهر آنکه چون ذات . ن : هر ذات چون . ۱۰- ل : به موجدی می شود . ۱۱- آ : به قدری . ن : به تقدیری . ۱۲- ل : آمد . ۱۳- ب : برگ ۲۴ ب . ۱۴- آ ، ب : ندارد . (همه عبارت از قادر ... نماید) و در ل : فقط کند (به جای نماید) . گ : « چون به اسم مَبْقَى تجلی کند تا در » در حاشیه صفحه آمده . ۱۵- ل ، ن : ندارد . گ : چون به مریدی .

۱۶- ل ، ن ، گ : فرماید ، ت : برگ ۱۹ ب . ۱۷- ل ، گ : تجلی ، ت : مجلا . ۱۸- ائمة اسماء الله : و اما علم به صفات وی آن است که بدانی که صفات وی تعالی بدو موجود است . کی آن نه وی است و نه جز وی ، بدو قایم است و او بخود قایم و دایم چون علم و قدرت و حیوة و ارادت و سمع و بصر و کلام و بقا بقوله تعالی انه علیم بذات الصدور ، و نیز گفت واللّه علی کُلّ شیء قَدِیر و نیز گفت هو الحی لا اله الا هو و نیز گفت و هو السميع البصیر و نیز گفت فعال لما یرید و نیز گفت قوله الحق . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۱۵ . و نیز برای تفصیل رك به : همدانی ، اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۸۲ الف . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۲ .

حیوة (۱) و علم و ارادات و قدرت و سمع و بصر و کلام است . و غیر ائمه را نیز بهر وجهی که با همدیگر ربط (۲) دهند و (۳) عقل آن را قبول کند روا باشد که زیرا که اسماء الله بلکه جمیع موجودات را (۴) ترتیب (۵) نیست به حقیقت اگرچه (۶) کشف و عقل و حس به ترتیب (۷) ادراک می کند زیرا که (۸) کشف کاشف (۹) رفع حجاب (۱۰) می کند به ترتیب سلوک ، اما چون به مقام تحقیق (۱۱) رسد ، ترتیب از چشم او برخیزد و عقل مدرک کلیات و ممیز خیر (۱۲) از شر باشد .

و حسن مدرک جزئیات (۱۳) و تمیز طیب از کریهه (۱۴) باشد .

و بعضی را صحو (۱۵) دایم باشد که هرگز سکر (۱۶) نباشد و بعضی را سکر دایم بود (۱۷)

۱- ت: حیات ، ب: جلوه (بجای حیوة) و علی همدانی در اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۸۲ الف می گوید امام ائمه اسماء علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و چونست ... اسماء اگرچه نامتناهی اند و در احصا نمی در آیند لیکن متحدند در ائمه سبعة زیرا که هر اسمی که غیر ائمه سبعة است فرع ایشان است پس در تحت هر يك از ائمه اسماء سبعة اسمای نامتناهی اند که واسطه شوند میان ذات و مربوبات . ۲- ل ، گ : با یکدیگر ربط و نسبت دهند ، ن : باهم ربط و نسبت دهند .

۳- ل : و اگر . ۴- ب : ندارد . ۵- آ: ترتیب ، ل ، ن : تربیت . ۶- گ : اگر . ۷- آ : تربیت .

۸- آ ، ن : ندارد . ۹- آ ، ن : ندارد . ۱۰- آ : حجب ، ل : حجب . گ : حجب کند .

۱۱- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۲۶۷ . أن التحقيق هو المقام الذي لا يقبل الشبه القادح فيه و صاحب هذا النعت هو المحقق ، فالتحقيق معرفة ما يجب لكل شيء من الحق الذي تطلبه ذاته ... و عبدالرزاق در اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۵ گوید التحقيق شهود الحق فی صور السمائه .

۱۲- ن : خیرات و شد ، ت : خبر . ۱۳- ل : جزویات . ۱۴- گ : کریه .

۱۵- صحو عبارت است از معاودت قوت تمیز و رجوع احکام جمع و تفرقه با محل و مستقر خود . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ترجمه عوارف المعارف ، ص ۱۰۳ ، جرجانی : کتاب التعریفات ، ص ۵۷ .

ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۴۶ . و علی هجویری در کشف المحجوب ، ص ۲۳۰ گوید و شیخ من گفتی و وی جنیدی مذهب بود که سکر بازیگاه کودکان است و صحو فنا گاه مردان و من علی بن عثمان الجلابی ام می گویم بر موافقت شیخ خودم که کمال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رؤیت باز ماندگی بشریت بود پس صحو که آفت نماید بهتر از سکری که عین آن آفت بود (ص ۲۳۳) . پس سکر جمله پنداشت فناست در عین بقا صفت و این حجاب باشد و صحو جمله دیدار بقا

در فنا صفت و این عین کشف باشد . و نیز رک به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۶۵۶ .

۱۶- سکر : لفظ سکر در عرف صوفیان عبارت است از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن به سبب اختطاف نور عقل در اشعه ای نور ذات و عند اهل الحق السكر هو غیبة بوارد قوی و هو طی الطرب والالتذاذ و هو قوی من الغیبة و اتم فیها برای تفصیل رک به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۲۳۰ . کتاب التعریفات ، ص ۵۲ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۴۴ .

محمد علی تهنوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۶۵۶ به بعد . ۱۷- ب ، ل : باشد .

که هرگز (۱) صحو نباشد و بعضی را سکر باشد (۲) و لکن به صحو باز آیند.

و حال شهود ذات در دنیا به مقادیر لمعات (۳) بسیره (۴) و برقات نیره (۵) باشد و دوام (۶) حال شهود صفات مختلف فیه باشد و سکر صفاتی به حال شهود ذاتی زایل شود (۷) و در حال شهود ذاتی نیز سکر باشد و لیکن سریع الزوال بود (۸) زیرا که حال شهود ذات دوام ندارد و دوام این شهود (ت) در آخرت موعود است و عبارت (۹) از دوام این شهود مقام (۱۰) محمودست چنانکه در خبر رسول (۱۱) صلی الله علیه و سلم (ل) (۱۲) (آ : برگ : ۲۶ ب) این دعا مورد (۱۳) است (ن) (۱۴).

« اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدُّعْوَةُ التَّامَّةُ (۱۵) وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ (۱۶) آتِ مُحَمَّدًا ن (۱۷) الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ (۱۸) وَالدرَجَةَ الرَّقِيبَةَ وَالْبَعْثَةَ مَقَامًا (۱۹) مَحْمُودًا ن الَّذِي وَعَدْتُهُ وَارْزُقْنَا شَفَاعَتَهُ أَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۲۰) » .

و این دعا را بعد از اذان باید خواند (۲۱) . و دوام حال شهود افعال بعد از متفق فیه بود زیرا که بعضی از (۲۲) اولیاء الله فرموده اند که :

ما دایم مشاهد حق تعالی می باشیم (۲۳) .

و بعضی گفته اند که :

اگر يك لحظه محجوب شویم مرتد گردیم (۲۵) .

و بعضی گفته اند که :

اگر يك لحظه محروم باشیم بمیریم .

۱- ن : هر که . ۲- ل : ندارد . ۳، ۴- ل : یسرت و بروقات . ۵- آ ، ل : نیزه . ۶- ن : دوام .

۷- گ : گردد . ۸- ل ، ن : باشد .

۹- آ : عبارات . گ : عبارت از دوام ندارد و دوام این شهود ، ت : برگ ۲۰ الف .

۱۰- آ : به مقام . ۱۱- ل : حضرت رسول . ۱۲- ل : برگ ۱۹ الف . ۱۳- ل : فرموده .

۱۴- ن : برگ ۹۹ ب . از اینجا در ب : برگ (۲۵ الف) عبارت مقلوب شده .

۱۵- ل : التامية . ۱۶- ل : القايمه . ۱۷- آ ، ل : محمد ، ب ، ن : محمدان .

۱۸- ل : و الفضل و الفضيلة . ۱۹- آ ، ل : مقاما محمودا ، ن : المقام المحمود .

۲۰- قب : ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۲۳۹ . سنن نسائی : ج ۲ ، ص ۲۷ . ابی داود ، سنن . ج ۱ ، ص ۱۴۷ .

تجرید بخاری ، ص ۱۵۶ . مسلم : ج ۱ ، ص ۲۸۸ . ترمذی : ج ۲ ، ص ۲۰۸ . مشکوة المصابیح ، ص ۴۸۱ (عن جابر بن عبد الله ، عن انس) .

۲۱- ب ، ن ، گ : خواندن ، ت : خوانند . ۲۲- ن : ندارد .

۲۳- ل : مشاهده حق تعالی می کنیم ، ن : شاهد حق تعالی باشیم .

۲۴- گ : ندارد . ۲۵- برای این مطالب قب : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۳۰ .

۲۶- ل : لمحہ ، ن : لحظه .

و این دوام شهود (۱۱) جز در حال شهود تجلی افعال نباشد با آنکه در دوام حال شهود (تجلی) صفات اختلاف است ، پس بر این تقدیر شاید که از دوام (ب) (۲) حال شهود تجلی صفات خبر کرده باشد (۳) و در کتب مسطور است که :

بعضی را دوام شهود است و بعضی را سه روز شهود باشد و بعضی باشند که در شیاروی (۴) هفتاد هزار بار مشاهده کنند و بعضی را گاه گاه شهود باشد.

و مواهب اهل وصول بر تفاوت باشد (ت) زیرا که بعضی را تصرف می بخشند (۵) در ملکوت ارض چنانکه موسی علیه السلام (۶) را در تفجیر (۷) آب از سنگ (۸) و بعضی را در ملکوت هوا چنانکه سلیمان را علیه السلام (۹) (آ : برگ ۲۷ الف) در تسخیر هوا (۱۰) و بعضی را در ملکوت سما چنانکه محمد صلی الله علیه و سلم (۱۱) در شق قمر (۱۲) .

و کمال تصرف بعضی تا بحدی است (۱۳) که قابل (۱۴) به یک نظر او کامل شود لیکن وجود چنین کامل اعز (۱۵) است از کیمیا زیرا که قلیل الوجود باشد . چنانکه (۱۶) عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به یک نظر محمد صلی الله علیه و سلم (۱۷) گفت (۱۸) .

«لَمَّا ضَرَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدْرِي ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى اللهِ» (۱۹)

- ۱- ب : آب رسیده.
- ۲- ب : برگ ۲۵ ب . ۳- ل ، گ : باشند .
- ۴- ل ، گ : شبانه ، ت : شب و روز . ۵- ت ، ل : بخشد ، ت : برگ ۲۰ الف.
- ۶- آ ، ب : موسی ، ل : موسی علیه السلام را ، ن : موسی را علیه السلام . گ : «علیه السلام» ندارد.
- ۷- آ : تفجیر .
- ۸- ل ، ن : تفجیر از آب سنگ . قرآن مجید ۲ (سوره البقرة) : ۶۰ .
فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ - فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا .
- ۹- گ : «علیه السلام» ندارد.
- ۱۰- قرآن مجید ۲۱ (سوره الانبياء) : ۸۱ و لسليمن الريح .
- ۱۱- ل : حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم.
- ۱۲- قرآن مجید ۵۴ (سوره قمر) : ۱ وَأَنْشَقُّ الْقَمَرَ . النووی ج ۵ ، ص ۳۵۶ . سیرت ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۳۲ .
- ۱۳- آ : بالحدیست .
- ۱۴- قبول کننده (فرهنگ آندراج) قال الصوفیه القایل هو الاعیان الثابتة من حیث قبولها فیض الوجود من الفاعل الحق . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۲۰۴ .
- ۱۵- حاشیه ب : برگ ۲۵ ب اقل . ۱۶- گ : چنانکه .
- ۱۷- ل : صلوات الله علیه . ۱۸- ن : (الحاق) گفت و ای قلبی رمی . گ : برای قلبی رمی .
- ۱۹- محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۶۷ .

و بعضی باشند که چون در قومی نظر کنند (ب) (۱۱) و ناخوش آید ایشان را از آن قوم ، آن قوم به همان يك نظر به دوزخ (۲) در آیند (۳) (ل) (۴) و اگر ایشان را خوش آید در بهشت در آیند به آن نظر و طی زمان و مکان از مواهب ایشان باشد.

و در مقام (۵) وهب اطلاق تَصَرَّف هر چه خواهند آن شود اگر سؤال کنند به وقت و خود مسؤول (۶) موافق آید والا تا خیر یابد تا زمان اجابت بیاید و اما اجابت « لَبَّيْكَ عَبْدِي » هرگز تا خیر نیابد زیرا که در حدیث چنان است و تا خیر اجابت مسؤول عین سعادت سایل است اگر (۷) او بداند (۸) زیرا که از (ت) رسیدن مسؤول به سایل در وقت سؤال مضرت او باشد و او نداند .

و در مقام سؤال احوال کَمَل مختلفه (۹) مختلف است بنابر آنکه بعضی سؤال نکنند چنانکه ابراهیم علیه السلام (۱۰) در جواب جبرئیل (۱۱) گفت :
 اَمَّا إِلَيْكَ فَلَا حَسْبِي مِنْ (۱۲) سَوَالِيْ عَلِمُهُ بِحَالِي (۱۳)
 عَبْدُ اللَّهِ بن (ن) (۱۴) مبارك (۱۵) فرمود که پنجاه سال است که هیچ دعا نکرده ام و نمی خواهم که دعا کنم از برای هیچ احدی.

۱- ب : برگ ۲۵ الف . ۲- آ : در دوزخ .

۳- ل : روند.

۴- ل : برگ ۱۹ ب . ۵- ل : زمان .

۶- ل : اگر سؤال کنند بوقت و خود مشغول . گ : اگر سؤال بوقت وجود مسؤول موافق آمد.

۷- ت ، ب ، ن : اگرچه .

۸- ت ، ب ، ن : نداند .

عبارت از « اگر سؤال کنند تا او نداند » در آ : ننوشته ، ت : برگ ۲۱ الف .

۹- آ : ندارد .

۱۰- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۱- ل : جبرئیل علیها السلام . ۱۲- گ : ندارد.

۱۳- هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۸۳ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۲۲۸ . غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۲۹۸ . سهروردی ، عوارف المعارف ج ۲ ، ص ۱۶۲ .

۱۴- ن : برگ ۱۰۰ الف .

۱۵- آ ، ب ، ت ، ن : بن المبارك ، ل : عبدالله مبارك - عبدالله بن المبارك المروزی از محدثان قوم بود و عالم به جمله احوال و اسباب طریقت و شریعت ، و به امام اعظم ابی حنیفه پیوسته و از وی علم آموخته ، کرامات وی مشهور است . سال وفات وی يك صد و هشتاد و يك هجری است و بمضی يك صد و هشتاد و دو هجری نوشته اند. برای تفصیل رك به : هجویری ، کشف المحجوب ص ۱۱۷ . عطار ، تذکرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ . غلام سرور ، خزینة الاصفیاء ، ج ۲ ، ص ۱۳ به بعد.

و بعضی در بدایت ابتلا سؤال نکردند (۱۱) اما در آخر حال اقتضاء سؤال کردند (۲) ، پس سؤال کردند (۳) و اجابت شد چنانکه ایوب (گ) (۴) صابر علیه السلام (۵) و بعضی سؤال کنند (۶) نه (۷) از بهر استعجال (۸) بلکه (ب) (۹) از برای امثال (۱۰) آمر (آ : برگ ۲۷ ب) « اَدْعُونِي » (۱۱) و بعضی سؤال کنند از بهر احتیاط و امکان (۱۲) .

از اینجاست که بعضی نمی دانند که در هر زمان استعداد ایشان قابل کدام امر است بلکه استعداد را از قبول فیض شناسند و بعضی بدانند (۱۳) که در هر زمان (۱۴) استعداد ایشان قابل کدام امر است و این طائفه اکمل اهل حضور باشند و میوه تابستانی در زمستانی پدید آرند (۱۵) به سؤال و از ریگ روغن کشند و نیز آنچه در مشرق موجود خواهد شدن (۱۶) اگر همت ببرند (۱۷) در مغرب موجود شود (۱۸) .

و حکمت این (ت) تبدیل آن است که جمیع اشیاء در هر آنی (۱۹) متجدد است (ل) (۲۰) به نزدیک محقق چنانکه عرض به نزدیک متکلم ، فلاجرم چون همت محقق قرین آن خلق جدید گردد فی الحال آن خلق آنجا که (ل) (۲۱) او خواهد پدید آید و مسخ نیز از این حکمت باشد و تمثیل ملایکه به صور مختلف (۲۲) هم از این حکمت بود .

۱- ب : نکرده اند . ۲- ل : کرد .

۳- آ ، ب ، ن : ندارد . ۴- گ : ص ۳۹۳ .

۵- قرآن مجید ۳۸ (سوره ص) : ۴۱ .

۶- ۲۱ : (سورة الانبياء) : ۸۳ ، ت : علیه السلام .

۶- آ : نکنند . ۷- گ : ندارد . ۸- ب : استجاب . ۹- ب : برگ ۲۶ الف . ۱۰- ن : امثال .

۱۱- قرآن مجید : ۴۰ (سوره غافر) : ۶۰ .

۱۲- فصوص الحکم ، ج ۱ ، ص ۵۹ و السائلون صنفان : صنف بعثه علی السؤال الاستعجال الطبیعی فسؤال احتیاط لما هو الامر علیه من الامکان هو لا يعلم ما فی علم الله و إلا ما يعطيه استعداده فی القبول ... صنف يعلمون من قبولهم استعدادهم ما يقبلونه هذا ثم ما يكون فی معرفة الاستعداد و من هذا الصنف من يسأل للاستعجال وللا مکان و اسما يسأل امتثالا لامر الله فی قوله تعالى ادعونی استجب لکم .

۱۳- گ : ندانند . ۱۴- آ ، ب : ندارد . ۱۵- آ ، ب : پدید ، ن : پیدا .

۱۶- آ ، ب : شدن . ۱۷- ن : ندارد (کلمه پریندند را) ، ب : آب زده .

۱۸- قشبری ، الرسالة القشیریة ، ص ۱۶۰ ثم هذه الکرامات قد تكون اجابة دعوة و قد تكون اظهار طعام فی اوان فاقة من غیر سبب ظاهر او حصول ماء فی زمان عطش او تسهیل قطع مسافة فی مدة قریبة ... او غیر ذلك من فنون الافعال الناقصة العاده .

۱۹- ل : زمانی ، ت : برگ ۲۱ ب . ۲۰- فقط ن : ندارد . ۲۱- ل : برگ ۲۰ الف .

۲۲- ت ، ل ، ن ، گ : مختلفه .

و بدانکه اجابت دعوت از اولیاء متفاوت باشد زیرا که دعای بعضی علی الفور اجابت (۱۱) شود (۲) و اجابت دعای بعضی تا یک ماه تا خیر یابد و اجابت دعای بعضی تا یک سال و بیشتر از این مدت و کمتر نیز باشد به حسب قدر و مرتبه هر یک عِنْدَ اللَّهِ تَعَالٰی (۳) و این دعا قولی نباشد بلکه معنوی (۴) بُود (۵) در قلب و رَبِّ (آ: برگ ۲۸ ألف) افعَل (۶) کذا و کذا دلیل دعای قلبی باشد (۷) .

و چنانکه عوام را زیارت (۸) به خطرات بآلیه و اذکار لسانیّه و اشخاص انسانیّه باشد خواص را (ب) (۹) گاه بُود که زیارت به ارواح باشد و مکالمه نیز (۱۰) و گاه باشد که زایر (۱۱) شخصی هنوز به مزور شخصی واصل نگشته باشد که وقار (۱۲) حضور (ص) زایر در مزور پدید آید و او را یقین گردد (۱۳) باتیان آن زایر و در بعضی حالات ارواح به نزدیک ولی صاحب همت حاضر شوند اگر همت او آن را خواهد یا نخواهد و تمیز کند میان ارواح احیاء و اموات و انبیاء و اولیاء (۱۴) و شُهَدَا (ت) و سایر ناس .

و بعضی از (۱۵) اولیاء در هوا طیران نمایند مثل ابدال (۱۶) و ابرار و مقربان و سیاحان و حضرت قطب و خواجه (۱۷) از طیاران (۱۸) باشند علیهم السّلام .

و بعضی در یک روز هفتصد ختم قرآن کنند و بعضی در یک لحظه هزار (۱۹) ختم قرآن کنند و این ختمها روا باشد که به طریق لفظ بُود چنانکه رواست که به طریق وهم باشد

۱- برای اجابت دعا رک به : نهج البلاغه ، چاپ لاهور ، ص ۷۶۴ . رساله القشیریه ، ص ۱۶۰ .

۲- ب : می گردد . ۳- ن : ندارد . ۴- آ ، ل : معنوی . ۵- ل : باشد .

۶- ل : الفعل .

۷- این مضمون مأخوذ است از فوائض الجمال ، ص ۸۳ و من علاماته إجابة الدعوة و الاولیاء فی إجابة دعوتهم مختلفون فمنهم من تجاب دعوته فی الحال و منهم فی ثلاثه أيام و منهم فی أسبوع و منهم فی شهر و منهم فی سنة و أقل و اکثر علی قدر منازلهم من الله و الدعوة لیست عبارة عن قولهم : ربّ افعَل کذا و کذا و إنّها هذا علی دعوة فی قلبه .

۸- آ ، ب ، ندارد .

۹- ب : برگ ۲۶ ب .

۱۰- آ : سر . ۱۱- گ : زاید . ۱۲- ل ، گ : وقار و حضور .

۱۳- آ : گردد که . ۱۴- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد ، ت : برگ ۲۲ ألف .

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- ابدال در ترتیب متصوفه از طبقات اولیاست ابدال (رجال غیب) را کسی نمی شناسد و یا قدرت و توانای که دارند در حفظ نظام عالم شرکت می کنند (دائرة المعارف ، کابل ، ص ۶۷۷) .

۱۷- گ : خواجه خضر . ۱۸- ب : ندارد ، ل : طایران . ن : طیران .

۱۹- ل ، ن : هزار بار .

زیرا که این عطا از عالم قدرت باشد.

« وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۱) »

و بعضی را تَصَرَّف دادند (۲) و لکن تَصَرَّف نکردند و بعضی را عجز چنان پدید آید که حروف مقطعه را فراموش کنند (ل) (۳) به حسب غلبه (۴) نور احدیت .

« لَا تَدْعُنِي (۵) إِلَّا تَبَاعِيْهِهٗ فَإِنَّ الْعَبْدَ أَشْرَفُ (آ) (۶) أَسْمَائِي (۷) »

و فیض مجنون (گ) (۸) مجذوب نرسد (۹) الا به ناقص استعدادی که دایم متوجه باشد به جانب دل او و مُشْتَبِه (۱۰) به هیئت (۱۱) او و پاک رو بُود و اگر پاک رو بُود مُشْتَبِه (۱۲) مُبْطَل باشد و با وی هیچ نوری نرسد اَمَّا مُشْتَبِه به مجنون مادر زاد و به مجنون مخبط دماغ بیفانده و بیحاصل (۱۳) باشد (ب) (۱۴).

ای دوست (۱۵) بدان که ولایت بعضی مُتَعَدًی باشد به دیگری تا ارشاد کنند و ولایت بعضی مُتَعَدًی نباشد (۱۶) بلکه مقیم بُود (۱۷) و ولایت خاصه (ت) عبارت بُود از شهود حق تعالی به تجلی ذات یا به تجلی صفات یا به تجلی افعال و لیکن ولی شهود ذات را اخَص خوانند و ولی شهود صفات را خاص خوانند (۱۸) و ولی شهود افعال را عام .
و ولایت دو قسم باشد:

عطائی

و کسبی

اَمَّا عطائی آن است که ناگاه به جذبه خفیه (۱۹) ولی مجذوب به نهایت رسد بیشتر از آنکه به بدایت بینا شود و این ولایت نادر باشد (ن).

۱- قرآن مجید : ۲ (سورة البقرة) : ۲۸۴ . و خدا بر همه چیز توانا هست . (کشف الآيات).

۲- آ : دارند . ۳- ل : برگ ۲۰ ب . ۴- ل : ندارد .

۵- ن : قد عنی . ۶- آ : برگ ۲۸ الف .

۷- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۳ ، ص ۳۳ .

لا تسدعنی الانبیاء عبدها فانه اشرف اسمائی .

۸- گ : ص ۳۹۴ . ۹- آ ، ب : ننوشته .

۱۰- گ : مشتبه . ۱۱- ب : بهیات ، ل : بهیته . ۱۲- ن ، ب : متشبه .

۱۳- ل : که وی را حاصل . ۱۴- ب : برگ ۲۷ الف .

۱۵- ل : ندارد .

۱۶- گ : عبارت « به دیگری تا ... نباشد » ندارد .

۱۷- ل ، گ : باشد ، ت : برگ ۲۲ ب . ۱۸- ل ، ن : باشد ، گ : ندارد

۱۹- آ ، ت ، ل ، ن ، گ : حقیه .

و اما کسبى آن است که به مجاهده (۱۱) سنیه (۲) حاصل آید و اگرچه این نیز به جذبه خفیه (۳) باطنیه حاصل شود و لیکن هر کرا جذبه بر مجاهده مسابقت نماید او را .
« مجذوب (۴) » و « محبوب » و « مُراد (۵) » و « معصوم » و « محفوظ » خوانند و هرچه او کند به آن (۶) مواخذ نباشد که :

کَلَّ مَا فَعَلَهُ الْمَحْبُوبُ فَهُوَ مَحْبُوبٌ (۷) «

و مُحَمَّدٌ رَسُولُ (آ: برگ ۳۹ الف) اللَّهُ رَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۸) این مقام بود .

قال الله تبارك (۹) و تعالى :

« اَنَا فَتَحْتُكَ فَتَحًا مُبِينًا . لِيَغْفِرَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ » (۱۰)

و جميع انبياء مجذوب سالک اند و اولياء بعضی مجذوب سالکند (۱۱) و بعضی سالک مجذوب و بعضی مطلق (۱۲) .

فلاجرم ولایت بلا جذبه نتواند بود خاصه اهل ارشاد را که اگر جذبه حقیقه قاطعه (۱۳) نباشد ارشاد نتواند کرد (ت) (۱۴) زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم (ب) (۱۵) فرمود .

۱- ن : به مجاهدت . ۲- ل : آید . ۳- آ ، ت ، ل ، ن : حقیقه . ۴- ب : ندارد .

۵- ب : مزاد . ۶- ب : بدان مواخذ ، ل ، ن : بران

۷- رسائل شاه نعمت الله ولی : ص ۲۶ : کل ما يفعل المحبوب محبوب .

۸- ل : حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را . گ : « صلی الله علیهم وسلم » ندارد .

۹- ل ، ن : ندارد . گ : « تبارک و تعالی » ندارد .

۱۰- قرآن مجید : ۴۸ (سوره فتح) : ۱ ، ۲

از حاشیه ب : برگ ۲۷ الف :

یعنی بدرستی که ما حکم کردیم بظاهر کردن دین تو برای حکمی پیدا و قضای آشکارا (یک کلمه آب زده) ترا آنچه که از پیش رفته است از گناهان تو و آنچه از پس آن حضرت رسالت پناه است : اول فتح قریب و بخوانند و آن عبارت (ناخوانا) مقام نفس سبب (ناخوانا) سرپر داند کما اشار بقوله و آخر تحبونه حاصل می شود و برخی از سبب انوار روح و ترقی یافتن قلب به سوی مقام (ناخوانا) را فتح مطلق که إذا جاء نصر الله و فتح قریب و اصحاب ظاهر بدانند که مراد از فتح فتح مکه است قبل فتح مکه بلاد فان قلت جعل فتح مکه علة بمغفرة قلت لم يجعل علة للمغفرة و لكن لاجتماع ما عدد من الامور الاربعة و هى المغفرة و اتمام هدايت الصراط المستقيم و النصر العزيز کما قيل بشرناک فتح مکه و نصرناک على عدوک یجمع لك من عزالدارين و اعزا من العاجل والاخر . الکشاف ج ۴ ، ص ۳۳۲ .

۱۱- ل : ندارد .

۱۲- عوارف المعارف برگ ۵۴ ب ان امر التالکین و السالکین ینقسم اربعة اقسام سالک مجرد و مجذوب و سالک متدارک بالجدبة و مجذوب متدارک بالسلوک .

۱۳- ن : قاطعیه . ۱۴- ت : برگ ۲۳ الف .

۱۵- ب : برگ ۲۷ ب .

« الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ » (۱)

(ل) (۲) و فرمود که (۳) :

« ذَرَّةٌ مِنْ أَعْمَالِ الْبَاطِنِ خَيْرٌ مِنْ أَعْمَالِ الظَّاهِرِ كَالْجِبَالِ الرَّوَاسِي (۴) »

و فرمود که :

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي (۵) عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ (۶) »

و امّا کسبی که (۷) به مجاهده سنیّه (۸) حاصل آید (۹) جز به تربیت شیخ مأمون که او را ارشاد کند ، دست ندهد و شیخ مأمون آن باشد که عالم بود (۱۰) به شریعت و واقف باشد بر طریقت و مطلع بود (۱۱) بر حقیقت و شریعت قول رسالت (۱۲) و طریقت فعل رسول و حقیقت حال رسول قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام (۱۳) .

الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي « وَ فِي رَوَايَةٍ (۱۴) خَالِي (۱۵) »

و این (۱۶) فقیر از جناب سیادت شنود (۱۷) که فرمود که اگرچه جمیع اقوال و افعال رسول سبب نجات است (آ: برگ ۲۹ ب) و لیکن استادان طریقت تعیین (۱۸) کرده اند که کدام قول و فعل رسول مورث ظهور ولایت خاصه است (گ) (۱۹) چنانکه سید طائفه شیخ جنید (۲۰) بغدادی قَدْ سَلَّ اللَّهُ (۲۱) سِرّه فرموده است که هشت چیز باید تا به آن (۲۲) ولایت حاصل شود (۲۳) .

۱- مسند احمد ، ج ۴ ، صص ۱۸۸ ، ۱۹۰ . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۶۲ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۸۸ . جامع الاخبار ، ص ۱۰۵ ، مؤلف اللؤلؤ و المصنوع ، ص ۴۵ این حدیث را جزو موضوعات آورده و سیوطی در اللثالی المصنوعه ج ۱ ، ص ۸۰ استاد آن را ضعیف شمرده است . ۲- ل : برگ : ۲۱ الف . ۳- ن : ندارد .

۴- از حاشیه ب : برگ ۲۷ الف یعنی ذره از اعمال ظاهر (... ناخوانا) قب : ابو طالب اصفهانی : قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۳۴ . ۵- ل : یواری .

۶- برای این حدیث قب : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۶۲ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۵۶ . ابو سعید محمد ، اسرار التوحید ، ص ۲۷۴ . سهروردی ، عوارف المعارف شامل احیاء علوم الدین ج ۱ ، ص ۱۱۰ . ۷- آ ، ن ، گ : کسی ، ل : کسی را که . ۸- ب : سینّه .

۹- آ ، ب ، ت : آرد . ۱۰- ل ، ن : باشد ، ت : ندارد . ۱۱- ل : باشد ، ت : ندارد . ۱۲- رسول است . ۱۳- گ : ل ، ن : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، ت : صلى الله عليه وآله وسلم .

۱۴- ن : روایت . ۱۵- مرصاد العباد ، ص ۵۶ . محمد معصوم علی ، طرایق الحقایق ، ج ۱ ، ص ۵۶ ، « إن الشريعة والطريقة والحقيقة أسماء الصادقة على حقيقة واحدة » .

۱۶- ل : این . ۱۷- ل ، ن : شنودم . ۱۸- ل ، ن ، گ : تعین .

۱۹- گ : ص ۳۹۵ . ۲۰- برای شیخ جنید رک به ص ۳۸ همین کتاب .

۲۱- ل ، گ : ندارد . ۲۲- ب ، ل : بدان ، ن ، گ : تا آن . ۲۳- ل ، ن ، گ : آید .

- (۱) دوام اختلاط (۱) از عوام .
 (۲) و دوام وضوی تمام .
 (۳) و دوام صیام با قلت طعام
 (۴) و دوام سکوت از غیر ذکر خلق انام .
 (۵) و دوام ذکر الله ذوالجلال (۲) والاکرام (ت) .
 (۶) و دوام نفی خاطر از (۳) خیرات و آثام .
 (۷) و دوام ربط قلب به شیخ (۴) موصوف به آن صفات عظام (ب) (۵) .
 (۸) و دوام ترك اعتراض علی الله الحکیم (۶) العلام (۷) .
 و چون خواهد که (۸) خلوت اختیار کند باید که بغایت رعایت ادب کند (۹) که ذاکر است (۱۰) و ذاکر جلّیس خدای تعالی است (۱۱) .
 قَالَ النَّبِيُّ (۱۲) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِكَايَةَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى .
 « أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي (۱۳) »
 و بعضی از اولیاء الله ناگاه در خانه خلوت (۱۴) پای دراز کرده اند (۱۵) و از هاتف غیبی شنوده اند که با پادشاهان همچنین مجالس می کنی (۱۶) ؟ و هر که آداب خلوت

- ۱- ن : ندارد . ۲- ن : ذی الجلال ، ت : برگ ۲۳ ب .
 ۳- آ ، ب ، ل : ندارد . گ : نفی خاطر خیرات و ااثام ، ت : کلمه « خاطر » ندارد .
 ۴- برای شیخ رک به : ترجمه اردو عوارف المعارف ص ۱۴۲ . ۵- ب : برگ ۲۸ الف .
 ۶- ب : الحلیم .
 ۷- نجم الدین کبری : فرائح الجمال ص ۲ ، و الثالث من الطرق طريقة الجنید قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وهی ثمان شرائط: دوام الوضو و دوام الصوم و دوام السکوت و دوام الخلوّة و دوام الذکر و هو لا إله إلا الله و دوام ربط القلب مع الشیخ و استفادة علم الوقایع منه بفناء (ص ۲) تصرفه فی تصرف الشیخ و دوام نفی الخاطر و دوام ترك اعتراض علی الله عزّ و جلّ فی کل سائر و منه علیه ضراً کان او نفعاً و ترك السؤال عنه من جنة أو تعوذ من نار . در ریشی نامه از گفتار بابا داؤد کشمیری متخلص به خاکی : نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شیرانی مجموعه . ۳۶۵۹ . برگ ۴۸ الف . بقدری تفاوت آداب خلوت در طریق سلسله کبرویه به سند شیخ علاء الدوله سمنانی نقل می باشد .
 ۸- آ : ندارد . ۹- آ ، گ : یکند . ۱۰- ل : از باید ... است را ندارد .
 ۱۱- آ ، ب ، ت ، گ : ندارد . ۱۲- ل ، گ : ندارد ، ن : رسول الله .
 ۱۳- برای ابن حدیث قب : ابن ماجه ج ۲ ، ص ۱۲۴۶ ، مشکوة المصابیح ، ص ۱۸۸ . تحفاته السنیه ، ص ۲۱ (عن ابی هریره) . مسلم : الجزء ۱۳ ، ۷۳۹۹ .
 ۱۴- ن : خلوت خانه . ۱۵- ب : کنند ، ت : باید راز کنند .
 ۱۶- واقعه ای شیخ سری سقطی است که در مصباح الهدایة ، ص ۱۵۶ مندرج شده .

نگاه ندارد (ل) (۱۱) و مهابت خلوت او را از خانه (۲) خلوت بیرون آرد (۳) زیرا که خلوت هیبت صفت فردانیت (۴) ثابت است و چون در خانه خلوت رود با وضو و ادب تمام مستقبل (آ : برگ ۳۰ الف) قبله بنشینند به دو زانو یا گرد زانو (۵) که این بهتر بود زیرا که (۶) حافظ وضو باشد به واسطه تربیع و ده بار بگوید :

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ (۷) وَ آلِ مُحَمَّدٍ (۸)

و چهل بار بگوید « يَا خَيْرَ الْفَاتِحِينَ (۹) »

و بعده سوره (۱۰) فاتحه و این دعا بخواند.

« رَبِّ اُعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِكَ وَ تَوْفِيقِ طَاعَتِكَ وَ اجْتَنَابِ مَعْصِيَتِكَ يَا رَبِّ هَبْ لَنَا (۱۱) مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۱۲) وَ صَلِّ عَلَى (۱۳) مُحَمَّدٍ (ت) وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (۱۴) (۱۵) ».

و بعده استمداد نماید از شیخ و به ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مشغول آید (۱۶) و من بعد (۱۷) اثبات باید که دایم شیخ را در خاطر دارد الا إذا (۱۸) غَلَبَتِ الذِّكْرُ و به این ذکر مداومت نماید (۱۹) که افضل الذکر است (۲۰) ، (ن) (۲۱) قَالَ النَّبِيُّ (۲۲) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

۱- ل : برگ ۲۱ ب . ۲- گ : ندارد .

۳- ل : فرد اینقدر است . ۴- گ : وحدانیت .

۵- ب : ندارد . ۶- آ ، ب : ندارد .

۷- از حاشیه ب : برگ ۲۸ الف : ای بار خدایا رحمت کن بر محمد.

۸- آ ، ب ، ت : ننوشته . ۹- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد، درت مقلوب است .

۱۰- آ : این . گ : ندارد . ۱۱- ل : هب لی . ۱۲- از « و چهل بار بگوید ... انت الوهاب

رساله نوریه نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا (برگ ۵۵ الف).

۱۳- ل ، ن : صَلَّى اللَّهُ ، ت : برگ ۲۴ الف.

۱۴- ل ، ن : ندارد .

۱۵- ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی ای پروردگار من فرادار مرا به ذکر و شکر و بر حسن عبادت خود و

توفیق طاعت خود { ... ناخوانا ... } و مر دور داشتن از معصیت ای پروردگار من، بخش ما را از نزد خود

رحمتی که تو بسیار بخشنده و رحمت کن بر مُحَمَّد و آلِ قَب : بلوغ المرام ، ص ۶۳ (رواه احمد ،

داؤد، نسائی).

۱۶- ل : مشغول گردد .

۱۷- ل : بعد از .

۱۸- ب : ندارد . ۱۹- ل ، گ : کند .

۲۰- ن : افضل ذکر . ۲۱- ن : برگ ۱۰۱ الف .

۲۲- ل : قال رسول الله ، ن : قال قال رسول الله . گ : قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

« أَفْضَلُ الْعِبَادَاتِ (۱) الذِّكْرُ وَأَفْضَلُ الذِّكْرِ (۲) (ب) (۳) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۴) » .
و کیفیت ذکر چهار ضرب این است (۵) که سرفرود آرد از (۶) برابر ناف آنگاه کلمه (۷) « لا » تلفظ کند و سر راست کند به مدّ طویل و « اله » گوید و به جانب پستان راست اشارت (۸) کند به سر و به « الا » گفتن بار دیگر سر راست کند و « الله » گوید به مدّ طویل و به سر (۹) جانب دل که در جنب آیسراست (۱۰) اشارت کند و باید که این کلمه را متصلات (۱۱) گوید به يك نفس که اگرچه بعضی اولیاء الله در وقت ذکر نفس را (آ : برگ ۳۰ ب) گرفته اند (۱۲) . اما حضرت سیادت مرا چنین تعلیم کرده است (۱۳) که هر ذکرى به نفسى باید گفتن .

و چون صورت ایمان که « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » است گوید (۱۴) به لسان ، باید که معنی آن را اضممار (۱۵) کند (گ) (۱۶) به جنان (۱۷) که غی طلبم جز خدای را یعنی مقصود من خداست و باید که ذکر (۱۸) خفی قوی گوید ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :
« فَادْكُرُوا وَاللَّهُ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدُّ ذِكْرًا (۱۹) (ت) »
تا حرارت ذکر در بدن مملو گردد و شیطان (ل) (۲۰) سلطانی خود (۲۱) ترك کند ، قَالَ النَّبِيُّ (۲۲) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

- ۱- ن : لعبادة . ۲- ل : ندارد . ۳- ب : برگ ۲۸ ب .
- ۴- ق ب : صحیح ترمذی ، ج ۲ ، صص ۲۴۲ ، ۲۴۴ ، ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۴۹ . مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۷۱۲ . کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۰۵ . ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی فاضلترین عبادتها یاد کردن خداست و فاضلترین ذکر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است .
- ۵- ل ، ن ، گ : آن است . ۶- ل : ندارد . ن : تا - گ : تا بر ناف .
- ۷- ل ، گ : به کلمه . ۸- ن : اشاره .
- ۹- ن : سر . ۱۰- گ : در حب است . ۱۱- گ : متصلان .
- ۱۲- برای این عبارت ق ب : رساله نوریه نسخه خطی موزه بریتانیا (برگ ۱۵۴ ب) و طریقه ذکر را همین طور حضرت سیادت در رساله در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی برگ ۲۰۲ الف نوشته .
- ۱۳- ب : داده ، ت : کردست . ۱۴- گ : بگوید .
- ۱۵- آ ، ت : اظهار .
- ۱۶- گ : ص ۳۹۶ .
- ۱۷- ل ، ن ، گ : در جنان . ۱۸- آ : ذکرى .
- ۱۹- قرآن مجید ۲ : (سورة البقره) ۲۰۰ . پس یاد کنید خدا را مثل یاد کردن شما پدرانشان را سخت تر یاد کردنى (کشف الايات) ، ت : برگ ۲۴ ب .
- ۲۰- ل ، برگ : ۲۲ الف . ۲۱- ل : خود را .
- ۲۲- ل : ندارد . گ : قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

« إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مُجْرَى الدَّمِ إِلَّا فُضِّيقُوا مُحَارَبَةً بِالدِّكْرِ (۱) » وَفِي رَوَايَةٍ بِالصَّوْمِ (۲) »

و چون سلطان ذکر ظاهر شود هر صفت ذمیمه و مانعه که باشد همه به ظهور سلطان ذکر منفی (۳) شود و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى .

« وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ (۴) »

و لیکن ظهور سلطان ذکر حاصل (۵) نیاید الا به شرط مداومت ذکر و حضور به معنی ذکر قَالَ النَّبِيُّ (۶) صَلَّى اللَّهُ (ب) (۷) عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

« وَ دَاوُمُوا عَلَى الذِّكْرِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ (۸) الْخَيْرَاتِ (۹) »

و فایده ذکر بلا حضور : اگرچه (۱۰) تزلزل وجودست گاه گاه در نوم به واسطه نوری که بیند (۱۱) بروی فرود می آید (۱۲) از بالا یا از پیش یا از پس و می رسد و از غایت ترس بگوید به ضرورت که :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .

و گاه باشد که آن نور دیده نشود و در وجود تزلزل پدید آمد (آ : برگ : ۳۱ الف) در خواب و در بیداری نیز (۱۳) و لیکن به سعی بلیغ در آن کوشد که البته مداومت ذکر به حضور باشد که ذکر و دعای قلب قاسی و لاهی مقبول نباشد، قَالَ النَّبِيُّ (۱۴) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

۱- قب : صحیح : بخاری ج ۲ ، صص ۹۳ ، ۳۱۹ .

مسلم : ج ۴ ، ص ۱۷۱۲ . ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۵۶۶ ، ج ۲ ، ص ۱۱۶۵ . مشکوة المصابیح ، ص ۱۰ (عن انس) . ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی به درستی که شیطان روان می شود از بنی آدم و محل روان شدن خون ها و پس تنگ گردانید محل های جریان او به ذکر گفتن ، ت : الا الذکر .

۲- آ ، ب ، ت : ندارد . ۳- آ : منفع .

۴- قرآن مجید : ۲۹ (سورة العنکبوت) : ۴۵ ، ب . حاشیه برگ ۲۸ ب یعنی هر آینه یاد کردن شما را بزرگتر و فاضلتر است از یاد کردن شما او را و نزد بعضی اهل ظاهر مراد از ذکر الله صلوة است یعنی صلوة اکبر است نسبت به طاعات دیگر کما قَالَ فَاسْعُوا ، إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ قرآن مجید ۶۲ (سوره جمعه : ۹) ذکر راست در مقام فنا یعنی ذکر ذات اکبر است از جمیع اذکار .

۵- ن : ندارد . گ : به حاصل . ۶- ب : ندارد .

۷- ب : برگ ۲۹ الف . ۸- ل : مفاتیح .

۹- مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۱۱۴۴ .

۱۰- آ ، ب : اگرچه . ۱۱- آ ، ت : می بیند .

۱۲- ل ، ن : می فرود آید . ۱۳- ت ، ل : ندارد .

۱۴- ب ، ل ، ن ، گ : ندارد .

« اُدْعُوا اللَّهَ وَانْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ (۱) »
 « وَاعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ مَنْ قَلْبٍ لَاهٍ (۲) » (۳)
 وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى (ت) :
 « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۴) »
 وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « التَّقْوَى هَهُنَا » . وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ (۵)

و معنی آیت (۶) آن است که قبول نکند خدای تعالی مگر از پرهیزگاران و پارسی (۷)
 حدیث این است که تقوی اینجاست (۸) و اشارت کرد به سینه مبارکش که تقوی در سینه
 است یعنی (۹) تقوی آن است که در دل نبود جز خدای ودود و هرچه غیر اوست بود از دل
 مردود (۱۰) .

و این فقیر از جناب سیادت پرسید که حضور چیست ؟
 جواب فرمود : بدان که (۱۱) :

اللَّهُ كَفْتَنٌ بِأَشَدِّ عَيْنِ اللَّهِ دِدْنٍ يَا أَرْزَاقِي (۱۲) یا آب ریزانیدن (۱۳) یا به
 تکلف و جد پیدا کردن زیرا که اگرچه وجد نباشد چون به تواجد عادت کند از راه صدق
 (ب) (۱۴) و اخلاص (ل) (۱۵) هر آینه حق تعالی گمان او را راست گرداند (۱۶) و قَالَ
 النَّبِيُّ (۱۷) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِياً عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ (۱۸) :
 « أَتَاعِنَدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي (۱۹) »

- ۱- مشکوة المصابیح، ص ۱۸۷ (حدیث غریب) . کنز العمال، ج ۱، ص ۱۶۹ .
- بحار الانوار، ج ۱۳. مُسْنَدُ أَحْمَدُ الْجُزْءُ ۱۰ : ۶۶۵۵ .
- ۲- از حاشیه ب : برگ ۲۹ الف لآ : تارك ذکر.
- ۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۹ . ولی الدین محمد، مشکوة المصابیح، ص ۱۸۷ (رواه الترمذی و قال غریب عن ابی هریره) . مُسْنَدُ أَحْمَدُ الْجُزْءُ ۱۰ : ۶۶۵۵ .
- ۴- قرآن مجید : ۵ (سورة المائدة) : ۲۷، ت : برگ ۲۵ الف.
- ۵- برای تقوی رک به : ابو طالب مکی : قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۷۵ . غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۴۱ . عسقلانی، بلوغ المرام، ص ۳۰۶ (ابی هریره) . کلاباذی : و التعرف لمذهب اهل تصوف، ص ۹۸ . ۶- ب : این . گ : معنی آیت این است . ۷- ب : فارسی . ۸- گ : کلمه « اینجا » مکرر آمده . ۹- ل : معنی . ۱۰- ل : گ : از دل بود . گ : عبارت « جز... بود » در حاشیه آمده است .
- ۱۱- ت : ندارد ، ب : گ : آنکه . ۱۲- گ : چکیدن . ۱۳- گ : ریزیدن .
- ۱۴- ب : برگ ۲۹ الف . ۱۵- ل : برگ ۲۲ ب . ۱۶- ن : گ : ندارد . ۱۷- ل ، ن ، گ : ندارد .
- ۱۸- گ : جل جلاله . ۱۹- ق ب : این ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۵۵ . مسلم ، ج ۴، ص ۲۵۶ .
- کنز العمال، ج ۲، ص ۳۰ .. مُسْنَدُ أَحْمَدُ، ج ۲، صص ۲۵۱، ۳۰۶، الاتحافات السنیة، ص ۱۰ .

از این بیان (آ : برگ ۳۱ ب) معلوم می شود که اصعب الشرائط (۱) بر سالك راه خدای عزّ و جلّ (۲) نفس خاطر (۳) است و اشدّ خاطر (۴) حُبّ جاه است (۵) كه (۶) اولياء الله قُدس الله اَسْرَارَهُمْ (۷) فرموده اند كه (۸) :

« آخِرُ مَا يَدْخُلُ مِنَ الصِّفَاتِ حُبُّ الْجَاهِ وَهُوَ آخِرُ مَا يُخْرَجُ مِنْ رُؤْسِ الصِّدِّيقِينَ (۹) »
و شرح این سخن آن است (ت) كه آدمی كه اوّل (۱۰) متولد شود در مقام نفس است زیرا كه حیوانی باشد از حیوانات كه جز اكل و شرب نشناسد و بعده به تدریج باقی صفات (۱۱) درو پیدا شود .

(گ) (۱۲) « كَالْقَوَى الشَّهْوِيَّةِ وَالْغَضَبِيَّةِ وَالْحَرَصِ وَالْحَسَدِ (۱۳) وَالْبُخْلِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ الْحَاجَةِ (۱۴) عَنِ الصِّفَاتِ (۱۵) الْكَمَالِيَةِ » .

و بعد از ظهور عقل هیچ صفت را اعزّ از جاه ندارند (۱۶) ، لاجرم حُبّ جاه دروی هویدا گردد (۱۷) و هیچ سببی از اسباب جاه (۱۸) اعلی تر (۱۹) از علم شناسد ، پس در طلب اقبال نماید اگر نصیب باشد .

و علوم را دو قسم باید (۲۰) :

شرعی (ن) (۲۱) و عقلی

۱- ن : شرایط . ۲- گ : خدای عزّ و جلّ .

۳- ت ، ل ، ن ، گ : خواطر .

۴- اشدّ خواطر خاطر . ۵- ل : ندارد . ۶- گ « كه ، عبارت اولياء الله ... حبّ الجاه » در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

۷- آ ، ت ، گ : ندارد . ۸- گ : كلمه « كه » را دارد .

۹- ب : آخر ما يخرج من روس الصديقين و هو آخر ما يدخل من الصفات آ : كلمه « آخر » را ندارد . برای این قب : ابو سعيد محمد ، اسرار التوحيد ، ص ۲۱۱ . عطار : الهی نامه ، ص ۳۴۳ .

۱۰- ت ، ل ، ن ، گ : آدمی اوّل كه ، ت : برگ ۲۵ ب .

۱۱- گ : صفات نفس . ۱۲- گ : ص ۳۹۷ .

۱۳- ن : والجد و الحرص . ۱۴- گ : الحاجته .

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- گ : نداند . ۱۷- آ : ندارد .

۱۸- آ : اسباب ، ب : اسباب (بجای اسباب جاه) .

۱۹- آ ، ت ، ل ، ن : اعظم تر . گ : اعظم .

۲۰- ابن عربی : الفتوحات المكيه ، ج ۳ ، ص ۶ . و العلم على قسمين : عقل و شرعی ... فاما میزان العقلی . فهو على قسمين : قسم يدركه العقل بفكره و هو المسمى بالمنطق فى المعانى بالنحو ... ل ، ن : یابد .

۲۱- ن : ۱۰۱ ب .

که به ضروری و کسبی مقسوم است و حصول ضروری به غریزه فطریه باشد و حصول کسبی به تعلیم و استدلال.

قَالَ حَضَرَتُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ (۱).

(رَأَيْتُ) (۲) الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ فَمَطْبُوعٌ (۳) وَ مَسْمُوعٌ (۴)

وَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكْ مَطْبُوعٌ

كَمَا لَا (۵) تَنْفَعُ الشَّمْسُ وَ نُورٌ (۶) الْعَيْنُ (۷) مَمْنُوعٌ

وَالْأَوَّلُ هُوَ الْمُرَادُ لِقَوْلِهِ (۸) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« خَلَقَ اللَّهُ (۹) خَلْقًا (آ : برگ ۳۲ الف) أَكْرَمَ (ب) (۱۰) عَلَيْهِ مِنَ الْعَقْلِ (۱۱) وَالثَّانِي

هُوَ الْمُرَادُ (۱۲) بِقَوْلِهِ (۱۳) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَلِّي كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ (۱۴) »

« إِذَا تُقَرَّبُ النَّاسُ إِلَى اللَّهِ بِأَبْوَابِ الْبِرِّ فَتُقَرَّبُ أَنْتَ (۱۵) (ت) بِعَقْلِكَ (۱۶) »

و این چنین توفیق (۱۷) کرده شد ، زیرا که تقرب ممکن نبود . الا به علوم مكتسبه و

عقلی به اعتبار (۱۸) دیگر منقسم گردد :

به دنیاوی و اخروی.

دنیایوی : كَعْلَمِ الطَّبِّ وَ الْحِسَابِ وَ الْهَنْدَسَةِ (۱۹) وَ الْفَلَسَفَةِ (۲۰) وَ النَّحْوِ (۲۱)

۱- ل ، گ : امیر المؤمنین ، ب ، ن : ننوشته .

۲- آ ، ب ، ل ، ن ، گ : ندارد و از روی احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۹۱ نوشته شده .

۳- گ : مطبوع . ۴- ن : مسموم . ۵- آ : لم .

۶- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۹۱ ضوء . ۷- آ : نور الیعین .

۸- از حاشیه : ب برگ ۲۹ ب یعنی عقل دو است : یکی را مطبوع می نامند و دوم را مسموع و مسموع سود ندارد و وقتی که مطبوع نباشد چنانچه روشنی آفتاب نفع نکند به کسی که نور چشم نداشته باشد و همچنین مراد حضرت رسالت است از این گفتن مَا خَلَقَا کَرَمَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَقْلِ یعنی نیافرید حق تعالی هیچ خلقی را که بزرگتر باشد از عقل و همچنین مسموع مراد است از گفتن حضرت ایشان هر حق تعالی برای ابیات فوق رک به : ابو طالب مکی ، قوت القلوب : ج ۲ ، ص ۳۶ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۹۱ . ۹- گ : بقوله . ۱۰- گ : « مَا خَلَقَ اللَّهُ » . ۱۱- ب : برگ ۶۳ الف .

۱۲- احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۹۰ ، ج ۳ ، ص ۱۶ . (الترمذی فی النوادر به سند ضعیف)

۱۳- ل : ندارد . ۱۴- ل ، ن : لقوله . ۱۵- ل : علی علیه السلام . ن ، گ : لعلی ، ت : برگ ۲۶ الف . ۱۶- گ : ندارد . ۱۷- ب : حاشیه برگ ۲۹ ب یعنی چون نزدیک کردند مردمان

را خدا به درهای نیکو ، پس تو نیز به نزدیک یعقل کن که این در کمالی دارد در این باب برای این حدیث قب : غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۹۱ ، ج ۳ ، ص ۱۶ . ابو نعیم اصفهانی ، حلیه الاولیاء :

ج ۱ ، ص ۱۸ . ب ، ل : منقسم . ۱۸- ل : به اعتباری . ۱۹- آ : السندسه .

۲۰- ل ، گ : الفلسفیه . ۲۱- آ ، ل ، ن ، گ : و النجوم .

والصرف (۱) والصناعات (ل) (۲) واما أخروی (۳) كعلم احوال القلب و آفات و آفات (۴) الاعمال و العلم بالله و صفاته و احواله (۵) .
 و علم دنیاوی و أخروی (۶) متنافیان اند (۷) غالباً .
 وَقَالَ النَّبِيُّ (۸) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ (۹) » .
 وَقَالَ النَّبِيُّ (۱۰) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّةُ (۱۱) »
 و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه (۱۲) سه مثل بیان فرموده است دنیا و آخرت را ،
 فَقَالَ :

« هُمَا كَكَفْتَي (۱۳) الْمِيزَانِ وَالْمَشْرِقِ (۱۴) وَالْمَغْرِبِ وَكَالضَّرْتَيْنِ (۱۵) » (۱۶)
 لاجرم کمال استنبصار (۱) در مصالح دنیا و دین حاصل نیاید الا انبیاء (۱۸) را و
 بعضی اولیاء را و اما شرعی آن است که از انبیاء مأخوذ باشد به طریق تعلیم (۱۹) و این
 نیز (۲۰) دو قسم بود ظاهر و باطن .

- ۱- ن : الحرف، ت : اطرف . ۲- ل : برگ ۲۳ الف . ۳- ل : الاخری ، گ : اخراوی .
- ۴- ل : أوقات ، گ : ندارد . ۵- گ : و افعاله (بجای احواله) . ۶- ل ، گ : دنیوی و اخروی .
- ۷- احياء علوم الدين ، ج ۳ ، ص ۱۸ . و العلوم العقلية تنقسم الى دنيوية و أخروية . فالدنيوية : كعلم الطب والحساب و الهندسه و النجوم و سائر الحرف و الصناعات . و الاخرية كعلم احوال القلب و آفات الاعمال و العلم بالله تعالى و بصفاته و افعاله و هما علمان متنافيان .
- ۸- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .
- ۹- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی شما داناترید به کارهای دنیا خود ، مسلم : ج ۴ ، ۱۸۳۶ . گ : انتم اعلمو بامور دنیاكم . ۱۰- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .
- ۱۱- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی بیشتر اهل جنت ... { آب زده } . غزالی ، احياء علوم الدين ، ج ۳ ، صص ۱۷ ، ۲۳ . (حدیث انس) . ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۷۴ . كنوز الحقائق ، ص ۱۷ .
- ۱۲- ل : علی علیه السلام . ن : كرم الله وجهه . ۱۳- ل : كلفتی ، ك : كفی .
- ۱۴- ل : المشرق . ۱۵- ل : كالضريين .
- ۱۶- حاشیه ب : برگ ۳۰ الف یعنی دنیا و آخرت دو پله ترازوست یا همچو دو خریند . غزالی ، احياء علوم الدين ، ج ۳ ، ص ۱۷ .
- ۱۷- احياء علوم الدين ، ج ۳ ، ص ۱۸ . فالجمع بين كمال الاستبصار في مصالح الدنيا والدين لا يكاد يتيسر الا لمن رسخه الله لتدبير عبادة في معاشهم و معادهم و هم الانبياء المويدون بروح القدس .
- ۱۸- گ : در ختم رساله الانبياء را . ۱۹- ت ، ل ، گ : تعلم . ۲۰- گ : ندارد .

قَالَ النَّبِيُّ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .
 « أَلْعِلْمُ عِلْمَانِ : عِلْمٌ (۲) ثَابِتٌ بِالْقَلْبِ وَهُوَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَعِلْمٌ بِاللِّسَانِ وَهُوَ حُجَّةُ اللَّهِ (آ : برگ ۳۲ ب) : فِي (۳) عِبَادِهِ (۴) » .
 اَمَّا (۵) ظَاهِرٌ چُون فقه و حدیث و تفسیر .
 و اَمَّا بِاطْنٌ چُون تَصَوُّف (۶) که از قلم (۷) الله فايض است بر لوح قلب صوفی صافی (۸) .
 و قَالَ النَّبِيُّ (۹) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ (۱۰) اللَّهِ (۱۱) وَ حُكْمٌ (ب) (۱۲) مِنْ حُكْمِ اللَّهِ يَقْذِفُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ (۱۳) (۱۴) .
 و قلم خلقی باشد از خلاق (۱۵) الله که سبب (۱۶) انتقاش علوم بود در دلها ،
 قَالَ النَّبِيُّ (۱۷) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

- ۱- ل ، ن ، گ : ندارد . ۲- آ : ندارد . ۳- ل ، ن ، گ : علی (بجای فی) .
 ۴- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف . یعنی علم دو است یکی آن است که ثبوتی در دل دارد و علم نافع همین است مثل { ... ناخوانا } دوم علم به زبان است و حجت در میان بندگان همین علم است مثل فقه و حدیث . غزالی: احياء علوم الدين ج ۳ ، ص ۲۳ . كنز العمال ، ج ۵ ، صص ۲۰۰ ، ۲۱۱ . حضرت علی در نهج البلاغه ، ص ۹۳۲ فرموده : العلم علمان مطبوع و مسموع و مسموع ينفع اذا لم يكن المطبوع .
 ۵- گ : و اَمَّا .
 ۶- تصوف در اصطلاح اهل عرفان پاکیزه کردن دل است از محبت سوی الله و آراسته کردن ظاهر است من حیث العمل و الاعتقاد با مأمورات و دور بودن از منشیات و مواظبت نمودن به فرموده رسول خدا علیه الصلوة و السلام ... برای تفصیل رک به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۸۴۱ .
 ۷- قلم در اصطلاح صوفیه عبارت است از حضرت تفصیل که کنایت از واحدیت باشد و قیل قلم عبارت است از نفس کل و بطور بعضی از لوح رک به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۲۲۳ . گ : علم الله .
 ۸- ل ، ن : صافی و صوفی . ۹- ن ، گ : ندارد . ۱۰- ل ، ن ، گ : سر .
 ۱۱- كنز العمال ، ج ۵ ، ص ۲۳۱ . ابر طالب : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ . ۱۲- ب : برگ ۳۰ ب .
 ۱۳- ب : عباد اولیانه .
 ۱۴- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی علم باطن سری است از اسرار حق و حکمی است از حکمای او که بیاندارد آن علم را در دل هر که خواهد از بندگان خود که او یکی از اولیای او باشد . احمد بن حنبل ، ج ۵ ، ص ۴۱۷ . ولی الدین محمد ، مشکوة المصابیح ، ص ۱۲ .
 ۱۵- ل : خلق .
 ۱۶- ن : ندارد .
 ۱۷- ل ، ن ، گ : ندارد .

« أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ » (۱۱) :

و قلم مر بصیرت را چون قرص آفتاب است مر بَصَر را پس چنانکه ذات و صفات خدای تعالی (۲) نیز مشابه ذات (۳) و صفات (۴) خلق نیست ، (گ) (۵) قلم خدای تعالی نیز مماثل قلم خلق نیست ، لاجرم موازنه میان بصیرت و بَصَر (۶) جمیع بواطن و ظواهر ثابت بود از وجوه الا در شرف (۷) که بصیرت مثل فارس است و بَصَر مثل فُرس و عَمی فارس اضر است از عَمی (۸) فُرس لاجرم هر صاحب بصیرتی (۹) آنچه او را کشف شود از بصیرت به موازنه بصر و غیر آن اگر خواهد بیان کند به وجهی که خوب (۱۰) و زیبا نماید (ل) (۱۱) و باطن به ظاهر توفیق لطیف دهد (۱۲) ، چنانکه (۱۳) .

« مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى » (۱۴)

« وَكَذَلِكَ نَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ » (۱۵)

زیرا که (آ : برگ ۳۳ ب) مراد (۱۶) در این محل رؤیت بصیرت (۱۷) است و نه رؤیت بَصَر و در ضد ادراک آن فرمود که :

۱- مسلم : ج ۴ ، ص ۳۱۱ . مُسْنَدُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ ، ج ۵ ، ص ۴۱۷ . وَلِی الدِّین مُحَمَّدٌ : مشکوة المصابیح ، ص ۱۳ . الاتحافات بالنسبة ، ص ۸۷ . کنز العمال ، ج ۳ ، صص ۲۱۱ ، ۲۱۲ .

۲- ل : ندارد . ۳- ل : ندارد . ۴- ل : ندارد

۵- گ : ص ۳۹۸ . ۶- ل : بصر و بصیرت . ۷- سرف . ۸- ل : عمای .

۹- ل ، ن : بصیرت . ۱۰- ب ، ل : خوب تر . ۱۱- ل : برگ ۲۳ ب .

۱۲- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۷ . فالقلب جار مجری العین و غریزه العقل فیہ جاریه مجری قوة البصر فی العین و قوة الابصار... القلب جار مجری قوة ادراك البصر فی العین رؤيته لأعیان الاشياء... و تأخر العلوم عن عین العقل فی... نورها علی المبصرات و القلم الذی سطر الله به العلوم علی صفحات القلوب ینجی مجری قرص الشمس. و القلم عبارة عن خلق الله تعالی جعله سببا للحصول نقش العلوم فی قلوب البشر... و قلم الله لا یشبهه قلم خلقه کمالا یشبهه وصفه و صف خلقه فلیس قلمه من قصب و لا خشب کما إنه تعالی لیس من جوهر و لا عرض فالموازنة بین البصيرة الباطنة هی عین النفس التی هی اللطيفة المدركة و هی کالفارس و البدن کالفرس و عمی الفارس اضر علی الفارس من عمی الفرس بل لانسیه لاحد الضررین الی الآخر و الموازنة البصيرة الباطنة البصر الظاهر سماه الله تعالی باسمه فقال : ما کذب الفؤاد ما رای - سَمِی ادراک الفؤاد رؤية الظاهر و کذلک قوله تعالی (و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض) ما اراد به رؤية الظاهرة فان ذلك غیر مخصوص بابراهیم علیه السلام حتی یرض فی معرض الامتنان . ۱۳- گ : چنانکه .

۱۴- قرآن مجید : ۵۳ (سورة النجم) : ۱۱ تکذیب نکرد دل آنچه را ندید (کشف الآیات) .

۱۵- ایضا ۶ : (سورة الانعام) : ۷۵ و همچنین می نمودیم ابراهیم را عجایب آسمانها و زمین (کشف الآیات) . ۱۶- ب : مرا .

۱۷- گ : کلمه بصیرت در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

« فَأَنْهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۱) »

فلاجرم عقل مثل غذاست و شرعی مثل دواست و مرض متکرر (۲) و متضرر گردد به غذا اگر نیابد (۳) نفع دوا پس هر که به عقل اکتفا نماید و به شرع اقبال نکند متضرر شود و آن کس که توفیق (۴) میان عقلی (۵) و شرعی (۶) ثابت نکند آن است که آن از عمی بصیرت او بُود نه از آنکه میان عقلی و شرعی مناقصه (۷) باشد زیرا که وقت بُود (۸) که بَیْن الشرعین (۹) از توفیق عاجز (ن) (۱۰) (ب) (۱۱) شود از غایت قصور فهم فَکَیْفَ بَیْن الشرعی وَالْعَقْلَی (۱۲) .

نظم :

آنجا که تویی دویی نماید آنجا همه جز یکی نشاید
پندار خود از میانه بردار توحید تو ترک (۱۳) تست هشدار

۱- قرآن مجید : ۲۲ (سورة الحج) ۴۶ : پس به درستی که نباشند کوران دیده ها و لیکن کور باشد آن دلها که در آن سینه هاست (کشف الآیات) .

۲- گ : ندارد . ۳- ب : نیاید .

۴- التوفیق : قانداً إلى کل فضیلة و هاداً إلى کل صفة یصلح السرائر و یخلص الضمائر و یفتح الاقفال القلوب و هو الباعث المحرک لطب الاستقامة و الهادی إلى طریق السّلامة . ابن عربی ، کتاب مواقع النجوم و مطالع اهله الاسرار و العلوم ، ص ۱۴ .

۵- ل : عقل (بجای عقلی) .

۶- ل : شرع (بجای شرعی) ، گ : شرعی و عقلی .

۷- ل : شرع و عقل مناقصه بود ، گ : شرعی و عقلی مناقصه بود .

۸- ل : باشد .

۹- ن : الشرعین .

۱۰- ن : برگ ۱۰۲ الف .

۱۱- ب : برگ ۳۱ الف .

۱۲- آ : العقل : غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۶ . فان العلوم العقلیة کالاعذیة و العلوم الشرعیة کالادویة و الشخص المریض یستضرّ بالغذاء متى فانه الدواء فکذلك امراض القلوب لا یمکن علاجها الا بالادویة المستفاده من الشریعة و هی وظائف العبادات و الأعمال التي رکبها الانبیاء صلوات الله علیهم لإصلاح القلوب فمن لا یداوی قلبه (ص ۱۷) المریض بمعالجات العبادة الشرعیة و اکتفی بالعلوم العقلیة استضرّ کما یستضرّ المریض بالغذاء و ظن من یظن ان العلوم العقلیة مناقضة للعلوم الشرعیة و أن الجمع بینهما غیر ممکن و هو یظن صادر عن عمی فی عین البصیرة نعوذ بالله منه بل هذا القائل رما یناقص عنده بعض العلوم الشرعیة لبعض فیعجز عن الجمع بینهما فیظن انه فی الدین ، هیئات . نیز قب :

ابن عربی ، الفتوحات المکیة ، ج ۲ ، ص ۱۵۳ .

۱۳- ت ، ل ، ن ، گ : مشنوی زاد المسافرین ، ص ۷ : شرك .

از خود به خدا مرو به تأویل توجیه (۱) مکن به وجه تمثیل
زنهار به حجت (۲) قیاسی غره نشوی به حق شناسی

و اگر حق تعالی او را دست (۳) گیرد و از ظلمت نوم و غفلت خسبان شهوت (۴) بیرون آرد ، به نور یقظه (۵) معلوم کند و رای این مرتبه (۶) دنیّه (۷) مراتب عالیّه است و و رای این لذات (۸) ثانیه لذات باقیه است . پس تویه (۹) کند (آ : برگ ۳۳ ب) از اشتغال بغیر خدای (۱۰) تعالی و روی به سلوک آرد. (۱۱)

نظم (۱۲)

علمی که خدای دان شوی تو این است کجا همی روی تو(ت)
آن علم طلب که با تو ماند آن دم که تراز تورهاند
این علم فریضه تا نخوانی تحقیق صفات حق (۱۳) ندانی (۱۴)

و (۱۵) چون به مداومت شرایط مذکوره (ل) (۱۶) اقبال نماید، انوار کثیر ساطعه مرئی (۱۷) گردد در باطن و اوایل آن انوار را (۱۸) که امثال بروق ظاهر (۱۹) شود و زود

۱- آ ، ت ، ل ، ن : تشبیه.

۲- ن : تحجب . مصرعه آخر به مصرعه سوم در آ : مقلوب شده . برای ابیات : رك به مثنوی : زاد المسافرین ، ص ۷.

۳- ب : دوست . ۴- ل : ندارد ، گ : و حسابان شهرت .

۵- الیقظة من سنة الغفلة و التّهوض عن ورطة الفترة ... و هی اول ما یستنیر قلب العبد بالحیوة لرؤیة نور التنبیه (منازل السائرین ، ص ۲۴ به بعد).

۶- ل ، ن ، گ : و رای این مرتبه که او دارد .

۷- آ ، ت : سنیّه . ۸- گ : لذت .

۹- آن ، ن : توجه کند .

۱۰- ب : حق . ۱۱- ل : آورد .

۱۲- ل : مثنوی ، ت : برگ ۲۷ الف.

۱۳- آ ، ت ، ن ، گ : خود .

۱۴- این ابیات سروده امیر حسینی معروف به هروی است رك به : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۷.

۱۵- ل : ندارد .

۱۶- ل : برگ : ۲۴ الف.

۱۷- ل : مترتب ، گ : مرئی . ۱۸- ن : ندارد .

۱۹- آ ، ب ، ن : بروق ظاهر ظاهر .

ناپدید گردد لوايح نامند (۱) .

و بعد ازان انوار درنگ کننده پدید آید در باطن (۲) که يك وقت و دو وقت و سه وقت (۳) پاینده باشد و این انوار را لوايح (۴) خوانند (۵)
و بعد از آن درنگ انواری که پدید آید بیشتر باشد (گ) (۶) و این انوار را طَوَالِع (۷) گویند .

و بعد از این براده (۸) مُفَرَّجَه (ب) (۹) و مُتَّحَرَّجَه (۱۰) باشد و هواجم (۱۱) قویه و ضعیفه

۱- اللوائح : جمع لائح و قد تطلق على ما يلوح من عالم المثال كحال سارية لعمر رضى الله عنه و به گفته على هجویری اثبات مراد بازودی نفی آن . برای تفصیل رك به : هجویری ، كشف المحجوب ، ص ۵۰۰ . ابن عربی ، فتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۴۹۸ . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۹ .

۲- آ : آید . ۳- آ : در وقت و سبب وقت .

۴- لوايح : اظهار نور بر دل به ابقای فوائد آن (كشف المحجوب ، ص ۵۰۰) انوار ساطعة تلمع لاهل البدايات من ارباب النفوس الضعيفة الطاهرة فبعكس الخيال الى الحسن المشترك فبعكس من الخيال الى الحسن المشترك فتصير مشاهدة بالحواس الظاهرة فيتراء لهم انوار كانوار الشهب والقمر والشمس . رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۵۷ و نیز محمد علی تهانوی : كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۲۹۹ . جرجانی : كتاب التعريفات ، ص ۸۴ ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۷ .

۵- ن : گویند . ۶- گ : ص ۳۹۹ . ۷- الطوالع : طلوع انوار معارف بر دل (هجویری ، كشف المحجوب ، ص ۵۰۰) اول ما يبدو من مجليات الاسماء الالهية على باطن العيد فحسن اخلاقه و صفاته . برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۳۸۸ . جرجانی : التعريفات ، ص ۶۱ ، کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۹ و محمد علی تهانوی ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۹۱۴ و خواجه عبدالله انصاری در رساله واردات ص ۱۳۲ ، گفته است طوالع ابتداء آفتاب توحيد است که از مشرق غیب بر آید و بر اهل سعادت تابد و ولایت طلعت و بناء پندار بردارد و دولت گواكب و ضیا برقرار بگذارد و در رساله القشیریه ، ص ۴۰ نوشته شده : اللوائح و الطوالع و اللوامع هذه الالفاظ متقاربة المعنى لا يكاد يحصل بينها كبير فرق و هي من صفات اصحاب البدايات الصاعدين في الترقى بالقلب ... فتكون اولاً لوائح ثم الطوالع شهاب الدين سهروردی مقتول فرموده اول برق از حضرت ربوبیت بر ارواح طلاب طوالع و لوايح باشد و آن انوار از عالم قدس بر روان سالک اشراق کند و لذب باشد ثلاث رسائل من تأليف شيخ شهاب الدين مقتول (۵۸۷ هجری) . ص ۱۹ .

۸- ت : « بعد از این » ندارد ، گ : برادیه ، آ : برادیه براده : ما ينفجاً قلبك من الغيب على سبيل الوهلة اما موجب فرح و اما موجب ترح رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۴۱ . محمد علی تهانوی ، كتاب كشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ . ۹- ب : برگ ۳۱ ب . ۱۰- ل : مبرحه ، ن : مترحه . گ : مترحه ۱۱- الهجوم ما يرد على القلب بقوت القلب من غير تصنع و يقول شهاب الدين سهروردی مقتول هجوم چنان باشد که خاطف ناگاه در آید و زود برود ، رك به : قشیری ، رسالة القشیریه ، ص ۴۱ . ابو نصر عبدالله ، كتاب اللمع ۳۴۱ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۵۷ . اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷۸ . ثلاث رسائل از شهاب الدين سهروردی ، مقتول (۵۸۶ هجری) ، ص ۱۹ .

بُودَ و اعاجیب (۱) کثیره پیدا شود که احصای آن در وُسع نماید (۲)، قال الله تَعَالَى :

« وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا » (۳)

و اول فتح بصیرت از (۴) چشم باشد و بعد ازان از وَجْه و بعده از صدر و بعده از جمیع بدن و بعد (۵) از فتح بصیرت شخصی (۶) بیند نورانی که در اوایل سلوک او را به صورت (۷) زنگی سیاه دیده این (۸) شخص (۹) نورانی را (۱۰) شیخ الغیب و میزان الغیب (آ : برگ : ۳۴ الف) مقدم الغیب و مرآة الغیب و شاهد الغیب خوانند و آن (۱۱) نورانی (ت) به حقیقت (۱۲) چشم خدا بین سالک است و سالک حقیقی اوست (۱۳) .

و بعد از ظهور انوار خانه دل را (۱۴) مملو یابد از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان (۱۵) .

« و وجود مرکب است از چهار چیز که آن همه ظلمات مُترکمه است و آن چیزها آب و خاک و آتش و باد است (۱۶) که حقیقت انسان را عطا (۱۷) شده است و از این عطا خلاص ممکن نباشد الا (۱۸) به رسانیدن اجزا به کلیات تا آب صفت آبی خود برگیرد و (۱۹) خاک صفت خاکی خود و آتش صفت آتشی خود و باد صفت بادی خود (۲۰) » .

۱- آ : اعایت جیب . ۲- گ : نباشد . ۳- قرآن مجید : ۱۶ (سوره النمل) : ۱۸ .

۴- آ : ندارد . ۵- آ ، ب : بعده ، ن : بعد از .

۶- ن : شخص . ۷- ن : بصیرت (به جای صورت) . ۸- ل ، گ : می دید و این . ن : می دید .

۹- آ : صورت . ۱۰- ل : ندارد . ۱۱- ل : این . ۱۲- آ ، ن : ندارد ، ت : برگ ۲۷ ب .

۱۳- فوائج الجمال : ص ۳۲ و اول فتح البصيرة من العين ثم من الوجه ثم من الصدر ثم من البدن كله و يسمى هذا الشخص النوراني بين يدك تسمية القوم : المقدم و يسمونه أيضاً شيخ الغيب و يسمونه میزان الغيب و قد يستقبلك هذا الشخص في اول السير و لكنه في اللون أسود زنجي ثم يغيب عنك فذلك لا يغيب عنك بل أنت هو فيدخل فيك و يتحدثك و انما يكون أسود لأجل لباس الوجود الظلmani فإذا أفنيت الوجود و أحرقت لباسه نيران الذكر .

۱۴- ل : ندارد .

۱۵- فوائج الجمال ، ص ۲ و معنى المجاهدة بذل الجهد في دفع الأغيار او قتل الأغيار و الأغيار الوجود و النفس و الشيطان و نیز قب : محمود کاشانی ، مصباح الهداية ترجمه عوارف المعارف صص ، ۶۱-۶۳ .

۱۶- ل : خاک و آب و باد و آتش است .

۱۷- آ ، گ : عطا آمده و در نسخه های دیگر غطا نوشته شده ، ن : غذا ، ت : غرا .

۱۸- گ : ندارد . ۱۹- گ : بگیرد .

۲۰- فوائج الجمال : ص ۵ الوجود مرکب من أربعة أركان و كلها ظلمات بعضها فوق بعض ، التراب و الماء و النار و الهواء و أنت تحت هذه كلها و لا مطعم لك في الانفصال عنها الا بإصال الحق إلى المستحق و هو إصال الجزء إلى الكل فيأخذ التراب الترابية و الماء المائية و النار النارية و الهواء الهوائية .

و صفات (۱۱) مذمومه آب طلب شهوات و تَنَعَمَات و تَلَذُّذَات و انوثت طبع و خُنُوث (۲) و کاهلی باشد (۳) ، پس این صفات را تبدیل کند (ل) (۴) به اضداد و این اضداد عفت و وقار (۵) و رُجُولیت و صَلَابت است تا مُنتَجِ لَین (۶) و رَقَّت و شَفَقَت و مَرَحَمَت (ب) (۷) و لَطَافَتِ طبع و ظرافت گردد.

و صفات مذمومه خاك خَسَاسَت و رِكَاکَت و دَنائَت (۸) و مَذَلَّت و اَمَسَاك (۹) بُوَد پس این صفات را تبدیل کند به اضداد (۱۰) و این اضداد عُلُوْ هَمَّت و رفعت درجت (آ : برگ ۳۴ ب) و مُرَوَّت (۱۱) و عزت و سخاوت باشد تا مُنتَجِ تواضع و قناعت (ت) و انكسار و حلم و سکون و وقار گردد.

و صفات مذمومه آتش غضب و تَرْفُع و حِرَاقَت (۱۲) و اِبا و استکبار و حرص و شَرَه و طمع و حسد باشد، پس این صفات را تبدیل کند به اضداد و این اضداد تَحَمُّل و صبر و سکون (۱۳) و وقار (۱۴) و تَرَدَد (۱۵) و اِیثار و اُسْتِسلام باشد تا منتج جلادت و کفایت (۱۶) و ذکاوت (۱۷) و فهم و ادراک و شجاعت گردد.

و صفات مذمومه باد تَكَبُّرُ (ن) (۱۸) و تَجَبُّرُ و عُجْب و غرور و پندار و ریا و حقد و عداوت بُوَد ، پس این صفات را تبدیل کند به اضداد و این اضداد (۱۹) تواضع و تسلیم و رضا و اِمْتِثال و انقیاد و اِنْتِبَاه و صدق و اخلاص باشد (گ) (۲۰) تا مُنتَجِ همت و عظمت (۲۱) و امانت و سلامت و صدق (۲۲) و تَحَبُّب (۲۳) گردد.

و علامت عبور از مائیت دیدن (۲۴) آبهای (۲۵) روان دایم و بارانها و جویها و چشمه ها و دریاها و رودها بود و چون ببیند که از دریاها می گذرد و او در آن (۲۶) دریاها غرق شده است و خلاص یافته است (۲۷) حَظَّ مایی او فانی شود و خلاص یابند .

- ۱- گ : صفت (بجای صفات) . ۲- آ : خضوُث ، ل : ندارد .
- ۳- ب ، ل ، ن : ندارد . گ : و تَلَذُّذَات باشد و ... و کاهلی . ۴- ل : برگ ۲۴ ب .
- ۵- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : عار ۶- آ ، ل ، ن : و این . ۷- ب : برگ ۳۲ الف .
- ۸- آ : دعاء ت . ۹- ب : اَمَسَاك . ۱۰- ل : به اضداد .
- ۱۱- ن : ندارد ، ت : برگ ۲۸ الف . ۱۲- ل ، ن ، گ : حُذُت . ۱۳- گ : سکون و صبر .
- ۱۴- ل : ندارد . ۱۵- گ : تَرَدَد . ۱۶- گ : کفایه
- ۱۷- آ : ذکاوت ، ل ، ن ، گ ، ت : ذکا . ۱۸- ن : برگ ۱۰۲ ب .
- ۱۹- آ : ندارد . ۲۰- گ : ص ۴۰۰ . ۲۱- ل : عصمت .
- ۲۲- آ : سلامت و صدر ، ب ، ن : سلامت صدر . گ : سلامت صدر و وفا .
- ۲۳- ت ، ل ، گ : نَحِیْت ، ن : نَحِیْب . ۲۴- گ : ندارد .
- ۲۵- آ : آبها . ۲۶- ن : درین . ۲۷- گ : ندارد .

و علامت عبور از ترابیت خرابه ها و نشانه‌های خرابه ها جایهای انداختن (آ : برگ ۳۵ الف) خاک رویه (۱) (ب) (۲) و دیوارهای شکسته و جایهای آب و گولهای (۳) آب (۴) باشد و در فناء حظّ ترابی دیده شود که بسی بیابانها قطع گردد و آن بیابانها در زیر وی (۶) می شود و نیز بیند که او در چاهیست و آن چاه ها (۷) از بالای وی فرود می آید (۸) و دیده ها (۹) و شهرها و سرایها (۱۰) بیند که به روی فرود می آید و ناچیز می شود و (۱۱) در زیر وی مثل دیواری که (ل) (۱۲) بر کرانه دریا باشد و در دریا افتد و غرق شود (۱۳) .

و علامت عبور از ناریت (۱۴) دیدن آتشتها در گرفته و مکانهای (۱۵) سوخته بود و در افتادن آتش در نیستانها و در آمدن در آتش و برق و صاعقه و در فناء خط ناری بیند که در آتش ها می در آید و خلاص می آید. (۱۶)

- ۱- آ : خانها . ۲- ب : برگ ۳۲ ب.
- ۳- گول آهگیری که آب اندک در آن ایستاده باشد و گوی و گلوله (فرهنگ نفیسی و لغت فرس : اسدی ص ۱۳۰).
- ۴- ل : ندارد . ۵- آ ، ب ، ن : ندارد.
- ۶- گ : زیر قدم وی . ۷- گ : چاه (بجای چاه ها) .
- ۸- آ : ندارد . ل : فرود می رود . ۹- ن : و دیده و دهها .
- ۱۰- گ : ندارد.
- ۱۱- آ : ندارد . و عبارت و آن «چاه نا ... بروی » در ب ندارد.
- ۱۲- ل : برگ ۲۵ الف .
- ۱۳- فوائح الجمال : ص ۵ ، فتشاهد فی فناء الحظّ الترابی مفاوز تقطعها فتسیر المفاوز تحتك و إنما أنت تسیر و لكن من كان تسيره السفينة يحسب أن السواحل تصر عليه و ترى الجبال تحسبها جامدة و هي تمرّ مرّ السحاب و تشاهد أيضاً ... قرايا و بلاداً و دُوراً تنزل عليك من فوقك و تنفی من تحتك كما تشاهد الجدار على شط البحر يقع فيه فيغرق .
- مرصاد العباد ، ص ۲۱۳ .
- ۱۴- آ : ندارد . ل : آتش . گ : نارایت . ۱۵- گ : مکانها.
- ۱۶- ت ، گ : می یابد . فوائح الجمال ، ص ۶ و اذا شاهدت بحاراً تعبها و أنت فيها مستغرق فاعلم أنه فناء الحظ المائي و اذا كانت البحار صافية و فيها شמוש غريقة أو انوار أو نيران فاعلم أنها بحار المرفة و اذا شاهدت مطراً ينزل فاعلم انه مطراً ينزل من محاضر الرحمة لإحياء اراضی القلوب الميتة . و إذا شاهدت نيراناً و أنك خائف فيها ثم تخرج عنها فاعلم أنه فناء الحظوظ النارية و اذا شاهدت بين يديك فناءً و اسعاً و رجاً شاسعاً و من فوته هواء صاف و ترى في نهاية النظر لواناً كالخضرة و الحمرة و الصخرة و الزرقه فاعلم أن عبورك على هذا الهواء الى تبيك الألوان . والألوان الأحوال : فلولون الحضرة علامة الحياة القلب و لون النار الصافية علامة حياة الهمة و برای این مضمون نیز رك به : نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۲۱۳ .

و علامت عبور از هوائیت رفتن است بر هوا و پریدن و دیدن بادهای و برآمدن بر آسمان (۱) و آنچه به اینها مانند باشد از روی معنی و در فناء حظِ هوایی بیند که فضای واسع پدید (۲) آید و بر بالای آن فضای هوای صافی می باشد (۳).

و چون از (۴) این جواهر مفرده عنصریه عبور کند سیر او در مرکبات عنصریه و (۵) معادن و نباتات بود و ظلمات ترکیب را آزند بیند که (۶) هر چند ترکیب زیادت می شود ، ظلمات آزند است ، پس چون از اول (آ : ۳۵ ب) مرکبات عبور کند به معادن که ترکیب او بیشتر است ، ظلمات او را بیند که اشد باشد و از معادن چون عبور کند به نباتات او را ابلغ بیند (۷) .

و از (۸) نباتات چون عبور کند ، دیده او به حیوانات اظلم رسد و از حیوانات چون (۹) عبور کند به انسان ظلوم (ب) (۱۰) جهول (۱۱) رسد و چون از وی (۱۲) ترقی کند به عالم غیب رسد که ملکوتست و از ملکوت که (۱۳) ترقی کند به جبروت رسد که عالم ارواح است و از جبروت که ترقی کند به عظمت رسد که غیب الغیب است ، پس به نور متابعت حَبِیبِ اللَّهِ جمال الجمیل (۱۴) را معاینه کند ، لاجرم عالم غیب و (۱۵) شهادت گردد (۱۶) .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (۱۷) »

۱- به آسمان .

۲- ن ، گ : پیدا .

۳- آ ، ب ، ن : ندارد . گ : باشد (به جای می باشد) .

۴- ل : ندارد . ۵- ل ، ن : ندارد .

۶- ل ، گ : زیرا که .

۷- ب : ندارد . آ : بلغ بیند (به جای ابلغ بیند) .

۸- ب : ندارد . گ : عبارت از « به نباتات تا ... عبور کند » ندارد .

۹- ل : و چون از حیوانات . گ : و از آن حیوانات چون . ۱۰- ب : برگ ۳۳ الف .

۱۱- قرآن مجید : ۳۳ (سوره احزاب) : ۷۲ : إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا .

۱۲- ت ، ل ، ن ، گ : از وی چون .

۱۳- ب : ناخوانا ، ن : چون .

۱۴- ل ، ن : جمال الله الجمیل . گ : جمال الله الحمید .

۱۵- ل : او را .

۱۶- گ : زیادت گردد .

۱۷- قرآن مجید ۷۲ : (سوره الجن) ۲۶ ، ۲۷ . پس مطلع نمی سازد . بر غیبتش احدی را مگر آن را که پسندید از رسول : (کشف الآیات) .

و وارث (۱۱) معرفت (۲) را نیز حکم رسول الله (۳) است الا غیب خاص که (۴) معرفت ذات الله باشد کَمَا هِيَ زَیْرَا که آن غیب خاص جز خدای تعالی را نباشد ، قَالَ النَّبِیُّ (۵) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِنَّ اللَّهَ يَعْرِفُ (گ) (۶) ذَاتَهُ فَقَطُّ (۷) »

پس از این مقام اشرافیت انسان کامل از مَلَك معلوم (۸) شده (۹) زیرا که (ل) (۱۰) هیچ احدی از ملائکه به تشریف مشاهدۀ حق تعالی مُشَرَّف نباشد الا جبریل (۱۱) را که (۱۲) يك بار یا دو بار تجلی مشاهدۀ (۱۳) حق تعالی حاصل آید (آ: برگ: ۳۶ الف) در دار آخرت .

و صوفیه قَدَسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ اصطلاحات دارند در اطلاق الفاظ که اشارت (۱۴) باشد به اذواق و احوال (ن) (۱۵) و مقامات (۱۶) (ت) .

لاجرم بعضی گویند که ارادت ترك عادت باشد به اذواق و احوال (۱۷) و بعضی گویند که ارادت (۱۸) فیوض قلب بود به طلب حق قدیم مطلق (۱۹) و حقیقت ارادت ظهور نور (۲۰) ، ارادت حق قدیم قیام بوده است (۲۱) در دل به واسطه اصابت رش نور (۲۲) ازلی . و ارادت مرید (۲۳) به مشایخ نتیجه این سر است (ب) (۲۴) زیرا که آن نور بلا واسطه به ارواح مقربان رسد (۲۵) و به واسطه به ارواح مقربان دیگران رسد پس هر روحی

۱- ب : ناخوانا . ۲- ت ، ل ، گ : ندارد .

۳- آ : ندارد ، گ : غیب خاص رسول که ، ت : رسولست .

۴- ن : که آن . ۵- گ : رسول الله . ۶- گ : ص ۴۰۱ .

۷- ب : حاشیه برگ ۳۳ الف . یعنی عارف ذات حق هم حق است .

عارف ذات خود تویی تو دایماً بر جمال خود نگرانی

۸- ب : پیدا . ۹- گ : شده است . ۱۰- ل : ۲۵ ب .

۱۱- ل ، گ : جبرئیل . ۱۲- ن : ندارد

۱۳- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۴- گ : اشارات .

۱۵- ن : برگ ۱۰۳ الف . ۱۶- ن : و مقاما و مقامات ، ت : برگ ۲۹ ب .

۱۷- ت ، ب ، ل ، ن : ندارد . گ : در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

۱۸- گ : ندارد . ۱۹- گ : ندارد . ۲۰- گ : نور ندارد ، ظهور در ارادت .

۲۱- ل ، گ : ندارد . ن : قیام بوده را ندارد .

۲۲- برای رش نور رك به : صفحات گذشته .

۲۳- ل : مزید ، گ ، ل ، ن : مریدان . ۲۴- ب : برگ ۳۳ ب .

۲۵- آ ، ل ، ن ، گ : رسید .

که از آن ارواح (۱) که به وسایط (۲) نور یافت به خاندان آن واسطه به مناسبت خود (۳) ارادت (۴) آورد در دنیا .

و خلقت محبتی (۵) باشد که هنوز به کمال نباشد زیرا که اسم خلقت دلالت دارد بر تَخَلُّل و تَخَلُّل بین اثنين (۶) بود .

و محبت سه نوع باشد :

اول : محبت انسانی (۷) که مرکوز است در جبلت (۸) انسانی (۹) و این دو قسم بود :
اول روحانی که نتایج آن تاله باشد و علوم عقلیه و افعال خیر و اخلاق مرضیه (۱۰) که مؤمن و کافر در آن شریک باشند .

و ثانی نفسانی که نتایج آن محبوبات شهویه (آ : برگ ۳۶ ب) باشد چنانکه (۱۱) «نسا» (۱۲) و ابنا (۱۳) و قناطر مَقْنَطَرَة (۱۴) از زر و نقره و خیل و انعام و حرث که متاع حیات دنیا است (۱۵) »

و دوم : محبت ایمانی که نتیجه نور ایمان است ، پس هر کرا نور (۱۶) ایمان آزید بود محبت او. (ت) آزید باشد و علامت این محبت استیلای محبت موافقت باشد بر دل (۱۷) .

۱- ل : ندارد ، ن : ازان ارواحی .

۲- ل : به واسطه . ۳- ل : به خانه مناسب خود .

۴- ارادت : و هی الاجابة لدواعی الحقيقة طوعا و جمرة نار المحبة فی القلب مقتضية لاجابة لدواعی الحقيقة . برای تفصیل رک به : منازل السائرین ، ص ۱۱۷ . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷ . جرجانی : رساله التعریفات ، ص ۶ . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۵۵۲ . و رساله ذکریه چاپ تهران ، ص ۵۷ . علی همدانی گفته : ارادت ثمره معرفت و مفتاح ولایت مکانست ... ص ۵۹ ... و حقیقت ارادت آن است که ارادت تو در ارادت او گم شود تا یک ذره از ارادت تو باقی بود خود پرست باشی : تا از خود پرستی فارغ نشوی ، خدا پرستی نتواند شد .

۵- گ : محنتی .

۶- ل ، گ : الاثنين .

۷- گ : انسانیت . ۸- آ ، ن : حیل .

۹- آ ، ب ، ل : ندارد . ۱۰- آ : عرصیه .

۱۱- گ : چنانکه . ۱۲- آ : بسا .

۱۳- ل : این . ۱۴- آ : فقطره .

۱۵- قرآن مجید ۳ (سوره آل عمران) : ۱۴ زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .

۱۶- گ : هر کرا انوار ، ت : برگ ۳۰ الف .

۱۷- ب : ندارد .

و سوم محبت ربانیه که (۱۱) صفت حق قدیم است و عکس آن بر دل دوستان رسد.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۲) »

و علامت این محبت در ظاهر متابعت بود.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۳) حَاكِياً عَنْ رَبِّهِ (۴) عَزَّ وَجَلَّ .

« لَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَى الْمُتَقَرِّبِينَ (۵) بِمِثْلِ (۶) مَا أَفْتَرَضْتَ عَلَيْهِمْ (ل) (۷) وَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى الْتَوَاقِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ (۸) » .

و علامت باطنیه اختیار (ب) (۹) حق قدیم است در جمیع احوال و تفاوت در محبت به واسطه تفاوت عنایت باشد و سبب (۱۰) دوام توجه نیز زیرا که (۱۱) هر بار که ایمان زیادت گردد محبت نیز زیادت شود (۱۲) و از اینجاست که انبیاء و اولیاء کمل (۱۳) بناء (۱۴) ذوات دُول (۱۵) محبت دارند.

قَالَ النَّبِيُّ (۱۶) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« كُلَّمَا أَزْدَادَ الْعَبْدُ إِيمَانًا أَزْدَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ (۱۷) »

(گ) (۱۸) و در حدیث آمده است که در آخرت ایمان کسی (۱۹) باشد اکبر (۲۰) که

۱- آ : ندارد. برای بیان محبت رك به : کلمات قصار باها طاهر (دیوان باها طاهر) ص ۱۰۴ .

این عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۳۲۳ . ۲- قرآن مجید : ۵ (سورة المائدة) : ۵۴ .

۳- گ : قال علیه السلام . ۴- گ : الله .

۵- ب : حاشیه برگ ۳۳ ب و نزد اهل تحقیق مراد از این حُب دانی است یعنی حضرت حق دوست می دارد ذات ایشان را و ایشان دوست می دارند ذات حق را بالصفة چه این محبت باقی است به بقاء ذات هر که تغییر نپذیرد به اختلاف تجلیات و زائل نگردد به اختلاف احوال در رضا و قضا و العقوبت و البلاء ، شاکر باشد چنانکه شاکر باشد ... و این محبت لوازم محبت اولی است که قبول صفات اولیاء . آ : المتقربون الیابادا .

۶- ل : الا ان تمثیل . ۷- ل : برگ ۲۶ الف .

۸- برای این حدیث قب : التحافات السنیه ، ص ۱۵ . ابو محی الدین النووی : ریاض الصالحین ، ج ۱ ، ص ۲۶۲ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۳۹۱ . ابو سعید محمد ، اسرار التوحید ، ص ۱۲ . نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۷ . (اخره ابن عساکر بن علی عاتشه رضی الله عنهم) در ب : بعد المحبة « لفظ » الحدیث مستزاد است . گ : احیه الحدیث .

۹- ب : برگ ۳۴ الف . ۱۰- ب ، گ : به سبب ، ل : نسبت . ۱۱- ل : ندارد .

۱۲- ل ، گ : گردد . ۱۳- ل : تحمل . ۱۴- آ ، ب : بنیاء . ۱۵- آ : دولت دون .

۱۶- ب ، ل ، گ : ندارد . ۱۷- همدانی ، روضة الفردوس (برگ ۳۴۹ ب) عن حضرت علی .

۱۸- گ : ص ۴۰۲ . ۱۹- گ : به کسی . ۲۰- گ : ندارد .

او در دنیا ذکر حق تعالی را (۱۱) گوید (آ : برگ ۳۷ الف) اکثر .
 و عشق تجاوز حُرقت باشد از حد محبت (۲) سالک روحانی و از اینجاست که گفته اند (۳).
 (ت) « الْعِشْقُ هَتَكَ الْأَسْتَارَ فِي غَلَبَةِ الْأَسْرَارِ (۴) »
 و گویند که اشتقاق عشق از عشقه (۵) است و عشقه اسم نباتی (۶) باشد که درخت را
 خشک سازد اگرچه قطعه صغیره آن به درخت پیچد (۷) ، از اینجاست که گویند :
 « الْعِشْقُ نَارٌ فِي الصَّدْرِ تَحْرِقُ الْقُلُوبَ (۸) »

فرد (۹)

عشق چون در سینه ها منزل گرفت جان آن کس را ز هستی دل گرفت

و آن حُرقت که گفته اند (۱۰) ملایکه را نباشد.

فرد (۱۱)

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست

و عشق (۱۲) تخم خلائق است (۱۳) ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعِشْقَ (۱۴) »

و به حقیقت عشق در عبارت نیاید ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « الْعِشْقُ لَا مَحْمُودَ وَلَا مَذْمُومَ »

-
- ۱- ل ، گ : کلمه « را » ندارد ، ن : « تعالی را » ندارد.
 - ۲- آ : محن . ۳- ب : گفته اند که ، ت : برگ ۳۰ الف . ۴- سئل ایضا ابراهیم الخواص عن المحبة ، فقال : محو الارادات احتراق جميع الصناعات والحاجات المحبة هتك الاستار و كشف الاسرار . (کتاب اللمع ، ص ۵۹) . گ : العشق هتك الاستار لقلبة الانوار على الاسرار .
 - ۵- گ : عشق . ۶- ل : گیاهی .
 - ۷- ل : بر درخت پیچد . ت ، گ : به درخت رسد.
 - ۸- آ : الفر . گ : القلوب .
 - ۹- ل : بیت . گ : ندارد ، ت : نظم .
 - ۱۰- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد
 - ۱۱- ل : بیت ، ن : نظم ، ت ، گ : ندارد.
 - ۱۲- آ : ندارد . ۱۳- ب : ندارد .
 - ۱۴- آ ، ب ، ت : ندارد.

و وقت نامند آن چیز را که سالك بر آن باشد از حال در (۱) زمان حاضر ، پس اگر در حال (۲) سرور باشد وقت او سرور بود (۳) و اگر در حزن باشد وقت او (۴) حُزن بود و گویند : « الصوفی ابن الوقت است (۵) » .

یعنی اشتغال او به وقت است ، نه به ماضی (ل) (۶) و نه به مستقبل که مغوت وقت (۷) باشد و گویند صوفی به حکم وقت است یعنی متقاد آن (ب) (۸) چیز است که از قضا و قدر بروی در این وقت جاری است و گویند : « أَلَوْقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ (۹) »
یعنی خلاف وقت (۱۰) ممکن نیست .

و مقام نامند منزل (آ : برگ ۳۷ ب) استراحت را (۱۱) (ت) در زمان سیر باید که تا حق مقام اول به تمامی (۱۲) ادا نکند به مقام دیگر عبور ننماید .

- ۱- گ : ندارد . ۲- گ : ندارد . ۳- ل : باشد . ۴- ل : روان ، ن : او در .
 - ۵- قشیری ، الرسالة القشيرية ، ص ۳۱ . محمود کاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۱۰۵ ، ب ، ن : الصوفی ابن الوقت آن است .
 - ۶- ل : برگ ۲۶ ب . ۷- آ : آفت ، گ : مغوت (کذا در اصل) . ۸- ب : برگ ۳۴ ب .
 - ۹- کشف المعجوب ، ص ۴۸۲ ، فوائض الجمال ، ص ۵۰ .
- وقت : وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنانکه واردی از حق بدل وی پیوندد و سر وی را در آن مجتمع گرداند چنانکه اندر کشف نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل ... و وقت اندر تحت کسب بنده نیاید تا به تکلف حاصل کند و به بازار نفروشد تا جان به عوض آن بدهد و وی را اندر جلب و دفع آن ارادت نبود و هر دو طرف اندر رعایت وی متساوی بود و اختیار بنده اندر تحقیق آن باطل و مشایخ گفته اند : الوقت سيف « قاطع » از آنکه صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن کسی وقت بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند ، برای تفصیل رک به : قشیری ، الرسالة القشيرية . ص ۳۱ . هجویری ، کشف المعجوب ، ص ۴۸۰ به بعد . کلمات قصار باها طاهر ، ص ۱۰۵ . ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ص ۳۴۲ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۳۸ . جرجانی ، التعریفات ، ص ۱۱۱ . محمود کاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۱۰۵ . آملی : نفایس الفنون فی عرائس العیون ، برگ ۱۵۷ ب . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۲ . محمد علی تهنوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۴۴۹ . ۱۰- گ : در وقت . ۱۱- ل : ندارد ، ت : برگ ۳۱ الف .
- ۱۲- ل : بمقامی .

المقام : مقام عبارتی است از اقامت طلب بر اداء حقوق مطلوب به شدت اجتهاد و صحت نیت وی و هر يك از مریدان حق مقامی است کی اندر ابتداء درگاه طلب شان را سبب آن بوده است و هر چند که طالب از هر مقام بهره می یابد و بر هر يك گذری می کند ، قرارش بر یکی باشد ، از آنج مقام (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و حال نامند آنچه نازل گردد بر دل از طرب و قبض و بسط و شوق و ذوق و غیر آن و گویند:

« حال کالبرق سریع الزوال باشد »

و اگر باقی بود حدیث نفس است نه حال (۱) و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم چون از حالی ترقی نمودی به حالی که اعلی (۲) از اول بودی ، استغفار کردی زیرا که به ناقص (۳) راضی نبودی (۴) بلکه دایم طالب کمال بوده است (۵) و این حدیث اشارت است به آن معنی .

قَالَ النَّبِيُّ (۶) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَنَّهُ لِيُغَانُ (۷) عَلَى قَلْبِي حَتَّى أُسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً (۸) »

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

آزادیت از ترکیب جبلت باشد نه روش معاملات پس مقام آدم توبه بود و ازان نوح زهد و ازان ابراهیم تسلیم و ازان محمد صلوات الله علیهم اجمعین ذکر . (هجویری : کشف المحجوب ، ص ۴۸۴) مراد از مقام مرتبه ای است از مراتب سلوک که در تحت قدم سالك آید و محل استقامت او گردد و زوال پذیرد . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۶۳۲ . برای تفصیل رک به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۲ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۳۸۵ . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۶۶ . ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۲۴ . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۲۲۷ .

۱- آ : سال .

حال : و حال واردی بود هر وقت کی ورا مزین کند چنانکه روح مرجسد را و لامحاله وقت به حال محتاج باشد که صفای وقت به حال باشد و قیامش بدان ، پس چون صاحب وقت صاحب حال شود تغییر از وی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد ... حال صفت مراد باشد و وقت درجه مرید . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۲ . مراد از حال نزدیک صوفیان واردی است غیبی که از عالم علوی گاه گاه به دل سالك فروود آید ... صوفیان گفته اند الاحوال مواهب و المقامات مکاسب . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۹۵ و برای تفصیل رک به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۳۸۴ ، فوائذ الجمال ، ص ۵۰ . جرجانی ، رسالة التعریفات ، ص ۳۶ . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۱۰ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ . مصباح الهدایة ص ۹۶ و بعضی مشایخ به آنند که حال آن است که ثبات و استقرار نیابد بلکه چون برق پدید آید و زائل گردد و اگر باقی و ثابت مانده حدیث نفس شود .

۲- آ : اجلی . ۳- ل : تناقص . ۴- ب ، ل ، ن ، گ : نبود ، ت : زیرا ... تا ... بوده است ، ندارد .

۵- ب ، ن ، گ : بود ، ل : بودی . ۶- ل ، ن ، گ : ندارد ، ت ، قال علیه السلام . ۷- گ : تعالی .

۸- برای این حدیث قب : مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۰۷۵ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۳۰۷ .

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و بعضی گویند حال را دوام باشد چنانکه :
 شیخ أبو عثمان (۱) حیری (۲) قُدَسَ سِرُّهُ فرموده که :
 چهل سال است که من در مقام رضا می باشم و مرا ناخوش آمده است از این مقام (۳).
 و بعضی گویند که (۴) :
 هر کرا (۵) تعاقب حال حال باشد مثل حال اوّل ، او (۶) دایم الحال بود (۷) و اگر
 نباشد نبود .
 و نفس (۸) ترویج قلب باشد به الطاف غیب (گ) (۹) پس صاحب وقت مُبْتَدِی بود (۱۰)
 و صاحب حال مُتَوَسِّط و صاحب نفس مُنْتَهَی (۱۱).

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۸۸ . ب : حاشیه برگ ۳۴ ب یعنی هر آینه پوشیده می شود بر دل
 من تا آنکه استغفار می کنم از حضرت حق در روزی هفتاد بار . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۲ . و
 الحال عند القوم معنی یرد علی القلب من غیر لعمدا منهم ولا اجتناب و لا اكتساب لهم من طرب او حزن او
 بسط او قبض او شوق او انزعاج او احتیاج فالاحوال مواهب و المقامات مکاسب... و قال بعض المشایخ
 الاحوال كالبرق فان بقی فحدث النفس سمعت الاستاد ابو علی دقاق یقول فی معنی قوله صلى الله
 علیه وسلم انه یغان ... بعین مرة.

۱- گ : شیخ بن عثمان حرری قدس الله سره .

۲- شیخ ابو عثمان حیری : سعید بن اسمعیل ابو عثمان الحیری که اصل وی از ری است شاگرد شاه
 شجاع و با ابوحفص حداد و یحیی و معاذ رازی صحبت داشته است . امام و یگانه وقت بود و در ماه ربیع
 الاول سنه ۲۹۸ از دنیا برفته . برای زندگانی وی رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۹۶ . و برای این سخن
 شیخ رك به : عوارف المعارف برگ ، ۲۹۰ ب . الرسالة القشیریه ، ص ۳۲ و هذا ابو عثمان الحیری یقول
 منذ اربعین سنة ما اقامنی الله تعالی فی حال فکر هسته اشار الی دوام الرضاء و نیز رك به : ترجمه اردو
 عوارف المعارف ، ص ۵۳۸ .

۳- آ . ب ، ن : ندارد .

۴- آ : هر که .

۵- آ : ندارد .

۶- گ : ندارد .

۷- گ : نباشد .

۸- النفس هو ترویج القلب بلطایف الغیوب و هو للمحب الانس بالمحوب ، اصطلاحات الصوفیه ، کاشی ،
 ص ۷۵ .

۹- گ : ص ۴۰۳ . ۱۰- گ : باشد .

۱۱- الوقت للمبتدی و النفس للمنتهی . مصباح الهدایة ، ص ۱۰۸ . او نیز رك به : منازل السائرین ،
 ص ۲۰۹ . و کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۴۰۴ .

و قبض و بسط (۱) شبیه بود به خوف و رجا لیکن (ب) (۲) خوف و رجا عوام و خواص (۳) را باشد (۴) اما قبض و بسط جز خواص (آ : برگ ۳۸ الف) را نبود .
و حقیقت (ت) قبض و ردد قبض جلالی (۵) باشد به سبب تقصیری که از سالک در وجود (۶) آمده بود .

« تَا دِبَالَهُ (ل) (۷) وَ الْبَسْطُ عَلَى عَكْسِهِ تَكْرِيمًا لَهُ (۸) »

و هیبت و انس (۹) شبیه قبض و بسط بود و لیکن هیبت اشدّ العتابست از قبض و انس اعظم التکریم است از بسط .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

۱- القبض و البسط: قبض و بسط دو حالت اند از احوالی کی تکلف بنده ازان ساقط است چنانکه آمدنش به کسی نباشد و رفتن به جهدی نه ... قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف ... و قبض اندر روزگار عارفان چون خوف باشد اندر روزگار مریدان و بسط اندر روزگاران عارفان چون رجا باشد اندر روزگاران مریدان (کشف المحجوب ، ص ۴۸۸) چون قبض و بسط از جمله احوالند مبتدیان را ازان نصیبی نباشد ... مخصوص بود به متوسطان و مبتدیان را بجای قبض و بسط خوف و رجا و همچنانکه منتهیان را بجای آن فنا و بقا بود . محمود کاشانی، مصباح الهدایة ، ص ۳۳۷ . و برای تفصیل رک به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۳ . منازل السائرین ، ص ۳۳۲ به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۰۹ به بعد . آملی ، نفایس الفنون فی عرائس العیون ، برگ ۱۵۶ ب . رسالة التعریفات ، ص ۷۳ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۱۹۸ .

۲- ب : ۳۵ الف

۳- ب ، ن : عوام .

۴- ل : بود .

۵- آ ، ل : قبض حالی ، ت : برگ ۳۱ ب .

۶- آ ، ب ، گ : « در وجود » ندارد .

۷- ل : برگ ۲۷ الف .

۸- گ : ندارد .

۹- الانس و الهیة چون حق تعالی به دل بنده تجلی کند به شاهد جلال نصیب وی اندران هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال نصیب وی اندران انس باشد ، گروهی از مشایخ گفته اند که هیبت درجه عارفان است و انس درجه مریدان ... و باز گروهی گفتند که هیبت قرینه عذاب و فراق و عقوبت بود و انس نتیجه وصل و رحمت باشد ... و من که علی بن عثمان الجلابی ام می گویم که هر دو گروه اندرین مصیب اند ... آنانکه اهل فنا بودند هیبت را مقدم گفتند و آنانکه ارباب بقا بودند ، انس را تفضیل نهادند . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۹۰ به بعد . و برای تفصیل رک به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۳ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۱۹۰ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۴۰ . فوائذ الجمال ، ص ۴۳ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۷۵ .

و وارد (۱۱) آن است که بر دل نزول کند از خواطر محموده بلا تأمل (۲) پس وارد سرور باشد و وارد حُزن و وارد قبض و وارد بسط و غیر آن از معانی .
و تواجِد (۳) اظهار وجد است در (۴) خود به طلب سبب و (۵) بعضی روا ندارد (۶) لیکن صحیح آن است که رواست .
قَالَ النَّبِيُّ (۷) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .
« اَبْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُؤًا » (۸)
و وَجَد (۹) آنچه وارد شود بر دل از طرب بلا تَکَلُّف و غالب آن است که وَجَد نتیجه آورد است ، پس هر کرا وظایف او را اکثر وجد او بیشتر .

۱- الوارد: الوارد عند القوم و عندنا ما یرد علی القلب من کل اسم الهی فالکلام علیه ، بما هو وارد لا بما ورد فقد یرد بصحو و بسکر و بقبض و ببسط و بهیبة و بانس و بامور لا تخصی ، الوارد ما ذکرناه من الخواطر المحموده برای تفصیل رک به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۶۶ . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸۳ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳ ، ص ۱۴۷۰ .
۲- آ ، ت ، ل : التعلل ، ن : تعلم .

۳- تواجِد: معنی تواجِد استدعا و استجلاب و وجد است به طریق تذکر یا تفکر یا تشبیه به اهل وجد در حرکات و سکونات به دلالت صدق و هر چند تواجِد صُور تا تَکَلُّف است و تَکَلُّف مخالف صدق و لیکن چون نیت متواجد در صورت تواجِد توجه کلی بود از برای قبول امداد فیض رحمانی که تعرض حقیقی از جهت استنشاق نفعات ربانی منافی صدق نبود و شریعت در این باب اجازت داده است بل امر کرده آنجا که فرمود ایکو فان لم تبکوا فتبکؤا و تواجِد وصف اهل هدایت بود . محمود کاشانی : مصباح الهدایه ، ص ۱۰۳ به بعد و برای تفصیل رک به : قشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۳۴ . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۳۵ .

۴- آ : اگر ، ل : از . ۵- آ : ندارد . ۶- گ : ندارند (به جای ندارد) .

۷- ب ، ت ، ل ، گ : ندارد . ۸- ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۴۰۳ . تقی الدین ، نزهة الناظرین ، ص ۱۰۴ .
۹- الوجد : و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد کمی مر ایشان را پدیدار آید اندر سماع یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول یافت ، وجد سَرِّی باشد میان طالب و مطلوب ... و نزدیک من وجد اصابت الهی باشد مردل را یا از فرج یا از ترح یا از طرب یا از تعب . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۳۸ . صاحب وجد کسی که هنوز از حجب صفات نفسانی بیرون نیامده باشد و به وجود خود از وجود حق محجوب بود . کاشانی : مصباح الهدایه ، ص ۱۰۱ . خواجه عبدالله انصاری در رساله واردات ص ۱۳۱ . گفته تواجِد صفت دل است و وجد صفت جان است و وجود کاری بیرون از هر دو آن است . و در رساله القشیریه نوشته شده . و الوجد ما یصادف قلبک و یرد علیک بلا تعدد و تکلف و لهذا قَالَ المشایخ الوجد المصادفة و المواجه ثمرات الاوارد . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۴ و برای تفصیل نیز رک به : ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ص ۳۰ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۳۶ . خلاصه مثنوی ، ص ۲۲۷ . محمد علی تهانوی ، کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۴۵۴ .

- و وجود (۱) ثبوت سلطان حقیقت در دل بعد از زوال بشریت باشد (۲) .
 و فرق اول (۳) رؤیت افعال است .
 و جمع (۴) رؤیت صفات .
 و جمع الجمع (۵) رؤیت ذات .
 و بعضی گویند (۶) : نظر به کسب عبودیت فرق است و توفیق طاعت (۷) از حق تعالی دیدن جمع و در فنا مقام کردن جمع الجمع .
 اما (۸) فرق ثانی (۹) عبارت است از صحو بعد المحو .
 و صحو ضد (۱۰) محو (آ : برگ ۳۸ ب) بود .

۱- وجود : وجود فضلی باشد از محبوب به محب . هجویری : کشف المحجوب ، ص ۵۳۸ . فالتواجد بدایة والوجود نهاية والوجد واسطة بین البدایة والنهاية ، يقول التواجد بوجوب استيعاب العبد والوجد بوجوب استغراق العبد والوجود بوجوب استهلاك العبد . قشیری ، الرسالة القشيرية ، ص ۳۴ و تواجد وصف اهل بدایت بود و وجد حال اهل سلوك و وجود حال اهل وصول . کاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۱۰۳ و برای تفصیل نیز رك به : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۳۷ . لوايح جامی ، ص ۲۴ .
 ۲- ب ، ل ، ن : وارد ، گ : ندارد .
 ۳- ن : ندارد .

فرق : اشاره إلى خلق بلاحق و قبل مشاهدته العبودة و هو تقيص الجمع . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۱۸ و عیدالرزاق کاشی ، نوشته : الفرق الاول هو الاجتناب بالخلق من الحق و بقاء الرسوم الخلقية بحالها اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۳۰ . و نیز رك به : جرجانی ، رسالة التعريفات ، ص ۷۱ . محمد علی تهمانی ، کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۱۲۹ .

۴- جمع لفظ جمع در اصطلاح صوفیان عبارت است از رفع مبانی و اسقاط اضافات و افراد شهود حق سبحانه و لفظ تفرقه اشارت است به وجود مبانی و اثبات عبودیت و ربوبیت ... جمع تعلق به روح دارد و حکم تفرقه به قالب ... پس هر که در طاعت به کسب خود نگیرد در مقام تفرقه باشد و هر که به فضل حق نگیرد در مقام جمع بود و هر که از خود و اعمال خود به کلی فانی شود در مقام جمع الجمع بود . کاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۹۷ . و بقول کاشی شهود الحق بلا خلق (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹) . و نیز رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۱۷ .

۵- جمع الجمع : الاستهلاك بالكلية فی الله عند رؤية . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۱۶ . جمع الجمع شهود الحق قائما بالحق . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹ . و هو المرتبة الاحدية . جرجانی : رسالة التعريفات ، ص ۳۴ .

۶- آ : گفتند . ۷- گ : طاقت .

۸- ل ، ن ، گ : و اما . ۹- آ : بعد .

۱۰- فرق ثانی : هو شهود قيام الخلق بالحق و رؤية الواحدة فی الكثرة و الكثرة فی الوحدة من غير احتجاب صاحبه باحدهما عن الآخر . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۳۰ .

و محو سُکر (۹) باشد (ت).

و سُکر را سه مقام بود .

حیرت .

و وکّه (۲)

و دکه (۳)

که برزخ است (۴) میان سُکر و صحو (ب) (۵)

و فنا (۶) زوال اخلاق حاجیه بود.

۱- و السكر : حال شریف علیه یعتور علیه صحوان صحو قبله وهو تفرقة محضة ليس من الأحوال بشىء و صحو بعده و يسمى الصحو الثانى و الصحو بعد المحو وهو حال يصير مقاما و يكون اعز من السكر لا شتمال على الجمع و التفرقة و لكونه لا ينال الا بعد العبور على بحر السكر و الجمع فالصحو الاول حضيض النقصان لأفادته اثبات الحدث و السكر معراج السالكين لأفادته محو الحدث و الصحو الثانى أوج الكمال لأفادته اثبات القدم و افادته السكر محو الحدث لأنه نتیجه مشاهدة جمال القدم و نور القدم يزيل ظلمة الحدث الا ان حال الشهود لاتدوم فى البداية بل تلوح و تخفى سريعا كالبراق فلايزيل نوره ظلمة وجود السيار بالكلية براى تفصيل رك به: محمد على تهانوى ، كتاب كشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۶۵۶ به بعد، ت : برگ ۳۲ الف .

۲- الوکّه : الوله محرّكة الحزن او ذهاب العقل حزنا او الحيرة و الخوف وکّه کورث و جَل و وعد قُهو و لهان و واکّه (قاموس فيروز آبادى) ذهاب العقل و التّحير من شدّة الوجد (المختار من صحاح اللغة) .

۳- ب : ندارد .

دکه : الذکّه و يحرك و الذلّه ذهاب الفؤاد من همّ و نحوه و ذلّه العشق تدليها فتدله و المدله كمعظم الساهى القلب الذاهب العقل من عشق و نحوه او من لا يحفظ ما فعل و فعل به و الدّاله (قاموس فيروز آبادى، ص ۵۱۹) باب الدال مع الام ، چاپ ۱۲۶۴ هـ.ق. ۴- ب : ندارد ۵- ب : برگ ۳۵ ب .

۶- الفناء اعلم ان الفناء عند الطائفة يقال بازاء امور فمنهم من قال ان الفناء ، فنا عن الخلق و هو عندهم الطبقات ... و أوصله بعضهم الى سبع طبقات ... ان الفناء لا يكون الا عن هكذا كما ان البقاء لا يكون الا هكذا ... طبقة الاولى فى الفناء فهى ان تفنى عن المخالفات فلا تخطر لك ببال عصمة و حفظا الهيا و رجال الله و اما النوع الثانى من الفناء فهو الفناء عن افعال العباد بقيام الله ... فهو الفناء عن صفات المخلوقين بقوله تعالى فى الخبر المروى النبوى عنه كنت سبعة و بصره و كذا جميع صفاته و السمع و البصر و غير ذلك من اعيان الصفات. و اما النوع الرابع : من الفناء فهو الفناء عن ذاتك ... (ص ۵۱۴) و اما النوع الخامس : من الفناء و هو فناؤك عن كل العالم بشهودك الحق و اما النوع السادس : من الفناء و هو ان تفنى عن كل ماسوى الله بالله و لا يبدو تفنى فى هذا الفناء عن رؤيتك . و اما النوع السابع : من الفناء فهو الفناء عن صفات الحق و نسبها و ذلك لا يكون الا بشهود ظهور العالم عن الحق لعين ... براى تفصيل رك به : ابن عربى ، الفتوحات المكيه ، ج ۲، ص ۵۱۲ به بعد. هجویری ، كشف المحجوب ، ص ۳۱۱ به بعد . جرجانى ، رسالة التعريفات ، ص ۷۳ . محمود كاشانى ، مصباح الهداية ، ص ۳۳۹ . لوايح جامى ، ص ۱۹ . عبارت از آن است كه به واسطه استيلاى ظهور هستى حق بر باطن ما سواى او شعور نماند .

و بقا (۱) ثبات اخلاق صافیه .

و غیبت (۲) ذهول است از احوال دنیا .

و حضور شهود است به احوال عقبی .

و ذوق (۳) بدایت لذت وجدانی بود .

و شرب (۴) وسط آن لذت .

و روی (۵) نهایت آن لذت .

۱- البقاء : البقاء عند بعض الطائفة بقاء الطاعات كما كان الفناء فنا المعاصي... و عند بعضهم البقاء بقاء رؤية العبد قيام الله على كل شيء و هذا قول من قال في الفناء انه فنا رؤية العبد فعله بقيام الله تعالى على ذلك و عند بعضهم البقاء بقاء بالحق و أعلم ان نسبة البقاء عندنا اشرف في هذا الطريق من نسبة الفناء لان الفناء عن الادنى في المنزلة اهدأ عند القاني و البقاء بالا على في المنزلة اهدأ عند الباقي فان الفناء هو الذي افناك عن كذا فله القوة والسلطان فيك و البقاء نسبتك الى الحق و اضافتك اليه ... ان البقاء نسبة لا تزول... و هو نعمت كياني لا مدخل له في حضرة الحق و كل نعمت ينسب الى الجانبين فهو أتم و أعلى... من نسبة الربوبية و السيادة اليه . الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۵۱۵ . محمود كاشاني : مصباح الهداية . ص ۳۴ .

۲- الغيبة و الحضور : مراد از حضور حضور دل بود به دلالت یقین تا حکم عینی و مرا چون حکم عینی گردد و مراد از غیبت غیبت دل بود از دون حق تا حدی کی از خود غائب شود تا به غیبت خود از خود بخود نظاره نکند و علامت این اعراض بود از حکم رسول چنانکه از حرام نبی معصوم باشد ، پس غیبت از خود حضور بحق آمد ، گروهی حضور را مقدم دارند بر غیبت و گروهی غیبت را بر حضور ، اندر غیبت وحشت حجاب باشد و اندر حضور راحت کشف . (هجویری : کشف المحجوب ، ص ۳۱۹ به بعد) و شیخ محی الدین ابن عربی گفته : ان الغيبة عند القوم غيبة القلب عن علم ما يجري من أحوال الخلق لشغل القلب بما يرد عليه و إذا كان هذا فلا تكون الغيبة الا عن تجل الهي ولا يصح أن تكون الغيبة ... فان الغيبة موجودة الحكم في جميع الطوائف فغيبه هذه الطائفة تكون بحق عن خلق ... عن حق و غيبة من دونهم من اهل الله غيبة بحق عن خلق و غيبة الاكابر من العلماء بالله غيبة به خلق عن خلق . (ابن عربی ، الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۵۴۳ به بعد) و نیز رك به : محمود كاشاني ، مصباح الهداية ، ص ۱۰۸ .

۳- ذوق ، ذوق مانند شرب باشد . اما شرب جز اندر راحت مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحت را نیکو آید . رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۷ . ابن عربی ، الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۵۴۸ ، عوارف المعارف ، ترجمة اردو ص ۲۰۰ . محمد علی تهانوی ، کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۵۱۳ .

۴- شرب : حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس را این طایفه شرب خوانند و هیچ کس کار بی شرب نتواند کرد و چنانکه شرب تن از آب باشد ، شرب دل از مراحتات و حلاوت دل باشد (هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۶) و مراد از شرب علم است (عوارف المعارف ترجمة اردو ، ص ۶۰) و نیز رك به : ابن عربی : الفتوحات المكية ، ج ۲ ، ص ۵۴۹ . قشیری ، الرسالة القشيرية ، ص ۳۸ . محمد علی تهانوی : کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۷۳۱ ، ت : شربت . ۵- آ : روی .

پس ذایق مُتساکر (۱) قَلیل الْعَطَشُ بُودَ .
 و شارِب سُکران کَثیر (۲) الْعَطَشُ .
 و رِیان (۳) صاحبِ صحرِ باشد .
 و مَحَق (۴) شبیه محو است (ل) (۵) لیکن مَحَقْ أَقْوَى بُودَ (۶) از محو و سحق (۷) شبیه
 مَحَقْ است لیکن أَقْوَى باشد از مَحَقْ .
 و تجلی (۸) ظهور ذات و صفات و افعال باشد (۹) .
 و ستر (۱۰) ارخاء (۱۱) حجاب است تا مُحترق نشود (۱۲) .

- ۱- ل : مساکر ، ن : متساکر ، ت : متعاکر . ۲- آ : قلیل .
 ۳- الریان : ریان واجدی بُودَ که از غایت تمکین و قوت حال از تواتر امداد وجد متغیر و متأثر نگردد و
 بر مثال شاری مؤمن که طبیعت شراب جزو وجود او گشته . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۵ .
 الزی : غایبات التجلی فی کل مقام فان کان المشروب خمر ادى الى السكر . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ،
 ج ۲ ، صص ۱۳۳ ، ۵۵۱ . و کیفیت خصوصی روحانی است که بر صاحب حال وارد می شود .
 سهروردی - رشید : عوارف المعارف ترجمه اردو ، ص ۶۰۰ .
 ۴- محق : محق محو اعیان صفاتست (محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰ ظهورک فی الکون
 بطریق الاستخلاف و النیابة عنه . و برای تفصیل رک به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ،
 صص ۱۳۲ ، ۵۵۴ . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹۰ . جرجانی ، رساله التعریفات ، ص ۸۹ .
 ۵- ل : برگ ۲۷ ب . ۶- ب : باشد .
 ۶- سحق و مراد سحق محو عین ذات است . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰ ، لُفرق ترکیبیک
 تحت القهر لاجل الزاجر فان قلت و ما الزاجر قلنا واعظ الحق فی قلب المؤمن .
 ۸- التجلی : التجلی تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبلان کی بدان شایسته آن شوند که به دل
 مرحق را ببینند و فرق میان ابن رؤیت و رؤیت عیان آن بُودَ که متجلی اگر خواهد ببیند و اگر خواهد نبیند
 ... باز اهل عیان اندر بهشت اگر خواهند که نبینند نتوانند که نبینند که بر تجلی ستر جایز بُودَ و بر رؤیت
 حجاب روا باشد . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۴) و نیز رک به : کاشی ، اصطلاحات الصوفیه .
 ص ۱۵۴ به بعد . جرجانی ، رساله التعریفات ، ص ۲۳ ، به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ،
 ص ۴۸۵ . آملی ، نفایس الفنون فی عرایس العیون ، برگ ۱۶۷ الف .
 ۹- ن : بود .
 ۱۰- ستر : الستر غطاء الکون و الوقوف مع العادات و نتائج الأعمال . ابن عربی : الفتوحات المکیه ،
 ج ۲ ، ص ۵۵۳ . العدام فی غطاء الستر و الخواص فی دوام التجلی و الستر للمعوم عقوبة و
 للخواص رحمة . قشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۳۹ . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸۲ .
 ۱۱- آ : ارحاء ، گ : ازجاء .
 ۱۲- ل : ندارد . ن : محرق نشود .

و مكاشفه (۱) رویت غیب (۲) از وراى حجاب رقیق .
 و (۳) مشاهده (۴) رویت غیب بُود بعد از زوال آن ستر رقیق (۵).
 و معاینه (۶) رویت غیب باشد (۷) (ن) (۸) نزد كمال (۹) انجلا (۱۰) از آن ستر (۱۱).
 پس مكاشف (۱۲) را تجلی افعال باشد و مُشاهد (۱۳) را تجلی صفات و مُعاین (۱۴) را
 (گ) (۱۵) تجلی ذات (۱۶) .
 و سرّ سرّ (۱۷) آن است كه مطلع نباشد بروى الا حق تعالى .
 و تلوین (۱۸) ارتقا (۱۹) بُود از حالى به حالى .

۱- مكاشفه : مكاشفه دوام تحیر اندر كنه عظمت . هجویری ، كشف المحجوب ، ص ۴۸۲ . هی حضور لا
 ينعت بالبيان . جرجانی ، رسالة التعريفات ، ص ۱۰۰ و المكاشفه عندنا أتم من المشاهدة الا لو صحت
 مشاهدة ذات الحق . ابن عربی ، الفتوحات المكیة ، ج ۲ ، ص ۴۹۶ . و برای تفصیل رك به : منازل
 السائرین ، ص ۲۲۲ .

۲- غیب ، ل : رویت غیبت . ۳- گ : كه (بهجای و) .

۴- مشاهده : المشاهدة سقوط الحجاب بتاً وهى فوق المكاشفة لأن ولايت النبوت وفيه شئ من بقايا الرسم
 و المشاهدة ولاية العين و الذات . برای تفصیل رك به ، منازل السائرین ، ص ۲۲۴ . المشاهدة عند الطائفة
 رؤية الاشياء به دلائل التوحيد . ابن عربی ، الفتوحات المكیة ، ج ۲ ، ص ۴۹۵ . و نیز رك به :
 رسالة التعريفات ، ص ۹۴ . ۵- گ : رقیق رو .

۶- معاینه : المعاینات ثلاث احداها معاینة الابصار و الثانية معاینه عين القلب و هی معرفة الشئ على
 نعتة علماً يقطع الريبة و لاتشوبه حيرة و هذه معاینة بشواهد العلم و المعاینة الثالثة : معاینه عين الروح
 و هی التي تعاین الحق عیاناً محضاً . منازل السائرین ، ص ۲۲۷ .

۷- ب ، ل ، ن : بود . ۸- ن : برگ ۱۰۴ الف . ۹- ب : ندارد .

۱۰- ب : انحأ . ن : انخلا . ۱۱- آ : سپر . ۱۲- ل : مكاشفه .

۱۳- ل ، ن ، گ : مشاهده . ۱۴- ل ، گ : معاینه .

۱۵- گ : ص ۴۰۴ .

۱۶- شهود تجلی افعال را محاضره گویند و شهود تجلی صفات را مكاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده .
 محمود كاشانی ، مصباح الهداية ، ص ۱۰۰ .

۱۷- سرالسّر : سر السّر آن است كه بنده نیز بر آن اطلاع نیابد (مصباح الهداية ، ص ۱۰۰) .

۱۸- تلوین:تلوین و سكر اندر ابتداء حال باشد چون بلوغ حاصل آید تلوین با تمكین بدل گردد، مراد ازان
 تغییر و گشتن از حال به حال خواهند . (هجویری ، كشف المحجوب ، ص ۴۸۶) . التلوین صفة ارباب
 الاحوال مادام العبد فی الطريق فهو صاحب تلوین لانه يرتقى من حال الى حال يستقل وصف . قشیری ،
 رسالة القشيرية ، ص ۴۱ . و برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المكیة ، ج ۲ ، ص ۴۹۹ .
 جرجانی ، رساله التعريفات ، ص ۲۹ . كاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۵ . محمود كاشانی ،
 مصباح الهداية ، ص ۱۱۰ ، عوارف المعارف ترجمه اردو ، ص ۶۰۱ . ۱۹- آ : بیاض .

و تمکین (۱۱) استقرار باشد (ت) در مقام وصول به مقصود و مادام (۲) که (الف برگ ۳۹ الف) در سیر (۳) است صاحب تلوین بود (۴) و چون به مقصود رسد (۵) صاحب تمکین گردد، فلاجرم تلوین صفت ارباب احوال باشد و تمکین صفت ارباب حقایق.
و آنچه مشهود گردد در خیال مقید (۶) که عبارت است از نصیب دماغی (۷) که از عالم ملکوت در هر کس باشد و اکثرش محتاج بود به تعبیر (ب) (۸) جمله مشهود چنانکه خواب ملك مصر (۹).

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ (۱۰) وَ تَعَالَى :

« إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عَجَافٍ (۱۱) »

و (۱۲) یا به تعبیر بعضی مشهود چنانکه خواب یوسف (۱۳) صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۱۴) »

پس یازده ستاره مأول بود به یازده برادر و ماه و آفتاب به مادر و پدر و سجده محتاج به تأویل نبود.

۱- تمکین : تمکین عبارت است از اقامت محققان اندر محل کمال و درجت اعلی ، پس اهل مقامات را از مقامات گذر ممکن بود و از تمکین گذر محال از آنچه این درجت مبتدیان است و آن قرارگاه منتهیان .
هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۵ . و تمکین عبارت است از دوام کشف حقیقت به سبب استقرار قلب در محل قرب . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰ . و نیز رک به : محمد علی تهانوی : کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۳۵۲ .

۲- گ : مادامی ، ت : برگ ۳۲ ب . ۳- ل : ستر .

۴- آ : ندارد . ۵- گ : برسد .

۶- ن : مقیده . ۷- گ : دماغ . ۸- ب : برگ ۳۶ الف .

۹- و گفته اند ملك ایدر اظفیر است عزیز مصر و قومی گفتند که ملك مصر است الریان بن ولید که عزیز گماشته و کارگزار و خازن وی بود . (خواجه عبدالله : کشف الاسرار و عدة الابرار ، ج ۵ ، ص ۷۵) .
۱۰- ب ، ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۱- قرآن مجید : ۱۲ (سوره یوسف) : ۴۴ (و گفت پادشاه) به درستی که من می بینم در خواب هفت گاو فره می خورند آنها را هفت گاو لاغر (کشف الآیات) .

۱۲- ل ، ن : ندارد .

۱۳- گ : یوسف پیغمبر .

۱۴- قرآن مجید ۱۲ (سوره یوسف) : ۴ هنگامی که گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من . به درستی که من دیدم در خواب یازده ستاره و آفتاب را و ماه را دیدمشان مرا سجده کنندگان (کشف الآیات) .

و به تأویل (۱۱) دیگر شمس و قمر روح و طبیعت باشد (۲) و کواکب قوای روحانیه و طبیعیّه بود (۳) و یوسف صورت (۴) احدیت جمع (۵) جمال و کمال و سجود (۶)، دخول قوای (۷) روحانیه و طبیعیّه باشد در تحت حکم ربوبیت انسانیّه که موصوف است به احسن تقویم (۸) (ل) (۹).

و بعضی انبیاء را جمله وحی در خواب بوده است و بعضی را گاه (۱۰) در بیداری وحی (۱۱) بوده است و گاه در خواب چنانکه ابراهیم را علیه السلام (۱۲) (ت).

قَالَ اللَّهُ (آ : برگ ۳۹ ب) تَعَالَى :

« إِنِّي أَرَى فِي الْكَنَامِ إِنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ، قَالَ يَا أَيُّهَا أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۳) »

و رؤیا گاه « أَضْغَاثُ الْأَحْلَامِ (۱۴) » بُودَ (۱۵) و اگر (۱۶) در واقعه (۱۷) چیزی بیند که در حسّ همان پیدا آید و آن را کشف صوری (۱۸) خوانند و صورت آن (۱۹) چنین باشد که چون فیض ربانی بر روحی (۲۰) از ارواح نازل شود بر روح آن رائی (۲۱) نیز (۲۲) عکسی (۲۳) از آن فیض متألّی (۲۴) گردد و عکس این عکس

۱- آ ، ت : ندارد ، ل : تأویل . ۲- ل : بود .

۳- ل : باشد . ۴- ل : صفت . ۵- آ ، ل ، ن ، گ : جمیع .

۶- آ ، ب ، ل ، ن : مسجود و تصحیح قیاسی . ۷- آ : قوی . ۸- قرآن مجید ۹۵ (سوره التین) : ۴

۹- ل : برگ ۲۸ الف . ۱۰- ب : ندارد . آ : فقط کلمه « گاه » فاقد است .

۱۱- آ : ندارد . ۱۲- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد ، ت : برگ ۳۳ الف .

۱۳- قرآن مجید : ۳۷ (سوره الصافات) : ۱۰۲ .

(گفت ای پسرک من) به درستی که من می بینم در خواب که ذبح می کنم ترا پس بنگرچه می بینی ؟ گفت ای پدر من بکن آنچه فرموده شد زود باشد که بیاهی مرا اگر خدا خواسته باشد از شکیبان (کشف الآیات) و برای این عبارت و تعبیر آن و غیره رک به : این عری ، فصوص الحکم الجز الاول، ص ۱۰۰).

۱۴- برای أَضْغَاثُ الْأَحْلَامِ رک به قرآن مجید : ۲۱ (سوره الانبیاء) ۵ ، ۱۲ (سوره یوسف) : ۴۴ نیز رک به : این ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۸۶ ، سنن ابی داؤد ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ . ترمذی : ج ۲ ، ص ۳۱ . ولی الله خطیب العمری : مشکوة المصابیح ، ص ۳۸۶ . النووی ، ج ۵ ، ص ۷۵ . خواجه عبدالله : کشف الاسرار و وعدة الابرار ، ج ۴ ، ص ۳۱۵ ، ج ۵ ، ص ۷۶ . و ترجمه اردو المنقذ من الضلال ، ص ۴۴ . کتاب الفصل فی الملل و النحل ، ج ۵ ، ص ۱۹ . گ : اضغاث احلام .

۱۵- ل ، ن ، گ : باشد . ۱۶- ب ، ن : ندارد . ۱۷- برای واقعه رک به : ص ۵۷ همین کتاب .

۱۸- آ ، ب : صورت . ۱۹- ل : این . ۲۰- ل ، ن : بروحی . ۲۱- ل : ندارد .

۲۲- آ ، ب ، ل : ندارد . ۲۳- گ : عکس . ۲۴- آ : مبتلا . ب : متلا . ل : وارد .

به قوت خیالیه (۱) که در دماغ است برسد و در حسّ مشترك (۲) متمثل (۳) گردد ، فلاجرم صورت (ب) (۴) آن خواب در عالم حسّ (۵) همان ظاهر شود که در خواب دیده است از بهر آنکه عکس، عکس موافق اصل باشد (۶) .

و خواب ابراهیم علیه السّلام (۷) از وجهی از این قبیل بود یعنی به دست تصدیق (۸) آنکه نوم الانبیاء وحی (۹) و این حدیث است و از وجهی از قبیل مأول باشد زیرا که عِنْدَ اللَّهِ «ذبح عظیم» (۱۰) «بُودَ در صورت ولد پس حسّ تصویر ذبح گردد و (۱۱) خیال تصویر ولد و اگر کیش در خواب دیدی (گ) (۱۲) تعبیر به آن کردی یا به چیزی دیگر.

و بَقِیُّ بن مَخْلَد (۱۳) که محدث است در خواب دید که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سَلَّمَ (ت) او را شیر خورانید (آ : برگ ۴۰ الف) . و چون بیدار شد قی کرد به تکلف (۱۴) به سبب آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سَلَّمَ (۱۵) فرموده است (۱۶) که :

۱- گ : حالیه .

۲- حسّ مشترك قوتی است که آن قبول می کند جمع صور محسوسات را که مُرْتَسِم و منقوش می شوند در حواسِ خمسة ظاهره پس حسّ مشترك به منزله حوض است و پنج حواس ظاهری مثال پنج نهر که آب به حوض می رساند و محلّ آن در جوف پیشانی است (فرهنگ آندراج) و حسّ مشترك گاهی صورتها را از حواس جزئی می گیرد و گاهی آنها را از وهم و خیال (رساله مبدأ و معاد ترجمه کتاب المبدأ و المعاد تألیف شیخ الرئيس ابو علی سینا به قلم محمود شهابی ، ص ۱۳۵ به بعد و نیز قب : جرجانی ، رسالة التعريفات ص ۳۸ و نیز رك به : محمد علی تهانوی : كتاب كشف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۳۰۴ .

۳- آ : مشتمل . ۴- ب : برگ ۳۶ ب . ۵- ل : ندارد . ۶- ن : بود . ۷- ن : ندارد .

۸- آ : بیاض ، ب ، ن : کلمه تصدیق ندارد .

۹- آ : بیاض . ۱۰- بیاض . قرآن مجید .

فلو صدق فی الرؤیا لذبح ابنه و انما صدق الرؤیا فی إن ذلك عين ولده و ما كان عِنْدَ اللَّهِ. الا الذبح العظیم فی صورة ولده ، ففداه لما وقع فی ذهن ابراهیم علیه السّلام ، ما هو فداه فی نفس الأمر عِنْدَ اللَّهِ فیصوّر الحسن الذبح و صور الخيال ابن ابراهیم علیه السّلام فلورأى الكبش فی الخيال بصّره بابه او بأمر آخر (فصوص الحکم الجزء الاول ، ص ۸۶) .

۱۱- گ : ندارد .

۱۲- گ : ص ۴۰۵ .

۱۳- بقی ابن مخلد ابو عبدالرحمن الاتدلسی القرطبی که در همه نسخ تقی بن مخلد نوشته است ، محتملاً تصحیف بقی است محدث معروف که سالها در مشرق زندگی به سر می برد و در سال ۲۷۶ هـ (۸۸۹ میلادی) در گذشته . رك به : ابو الفرج جوزی ، المنتظم فی تاریخ الملوك والامم ، ج ۵ ، ص ۱۰۰ . زرکلی ، قاموس الاعلام الجزء ۲ ، ص ۲۳ .

۱۴- آ : بیاض ، ت : برگ ۳۳ ب .

۱۵- ن : ندارد . ۱۶- گ : فرمود .

« مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ (۱) فَقَدَرَأَنِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي (۲) وَحَالِ أَنَكُهُ شِيرِ صُورَتِ عِلْمٍ اسْتَلِيكَ بِحَسَبِ اعْتِقَادِ وَی (۳) شِيرِ بَرَامِدِ وَ اَزَانِ (۴) مَقْدَارِ عِلْمٍ كَهْ دَرِ صُورَتِ شِيرِ (۵) بِهْ اَوْ مِی دَادِ مَحْرُومِ شُدِ (۶) .

« فَلَاجِرْمِ هَرِ صُورَتِ كِهْ بَیْنِدِ بَایْدِ كِهْ اَزَانِ صُورَتِ بِهْ مَعْنِی رُودِ وَ بِهْ اَحْسَنِ الْوُجُودِ تَأْوِيلِ كَنْدِ ، پَسِ (ل) (۷) كَلْبِ رَا دَشْمَنِ رَا دَشْمَنِ خَیْسِ دَانْدِ وَ اَمْدِ رَا دَشْمَنِ شَرِیْفِ رَا مَرْدِ بَزْرُگِ وَ بَحْرِ رَا سُلْطَانِ وَ دَرَخْتِ مِیوَهْ دَارِ (۸) رَا مَرْدِ نَافِعِ وَ دَرَخْتِ بَلَا ثَمَرِ رَا مَرْدِ غَیْرِ نَافِعِ وَ طَعَامِ رَا نَفْعِ وَ رِزْقِ وَ نَقْرَهْ رَا صَدَقِ وَ زَرِ رَا اَخْلَاصِ وَ نَجَاسَتِ وَ عَجُوزِ رَا دُنْیَا (۹) .

« وَ اِگَرِ بَیْنِدِ كِهْ بِرِ حَمَارِ سَوَارِ بَاشَدِ (۱۰) (ب) (۱۱) عَلَامَتِ مَقْهُورِ شَهْوَتِ (۱۲) بَاشَدِ (۱۳) وَ اِگَرِ بَیْنِدِ كِهْ بِرِ (۱۴) بَغْلَهْ (۱۵) سَوَارِ شُدِ (۱۶) عَلَامَتِ مَقْهُورِ نَفْسِ بُوْدِ وَ (۱۷) اِگَرِ بَیْنِدِ كِهْ اَوْ دَرِ تَحْتِ اَوْ (۱۸) بِمَرْدِ عَلَامَتِ (ن) (۱۹) مَقْلُوعِ اَنِ بَارِ بَاشَدِ (۲۰) وَ اِگَرِ بَیْنِدِ كِهْ بِرِ اَسْبِ سَوَارِ شُدِ عَلَامَتِ سَیْرِ قَلْبِ بُوْدِ (۲۱) وَ اِگَرِ بَیْنِدِ كِهْ

۱- ب ، ل ، ن ، گ : النوم .

۲- از حاشیه ب : برگ ۳۶ ب یعنی هر که دید مرا در خواب پس به تحقیق دید مرا که شیطان قشیل به صورت من نتواند شدن برای این حدیث قب : ترمذی ، ج ۲ ، ص ۳۲ . احمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۲۵۲۵ . مسلم ، ج ۴ ، صص ۱۷۷۵ ، ۱۷۷۶ . ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۸۴ . مشکوة المصابیح ، ص ۳۸۶ . نسائی ، ج ۴ ، ص ۳۰۵ . النووی ، ج ۵ ، ص ۷۹ (ابی هريره ، جابر ابن عبد الله) .

۳- ل ، ن ، گ : او . ۴- آ : اشیا . ۵- ن : ندارد .

۶- ب : ماند - برای دیدن شیر در خواب قب : ترمذی ، ج ۲ ، ص ۳۳ . و برای این مضمون و بیان تقی بن مخلد قب : ابن عربی : فصوص الحکم الجزء الاول ، ص ۸۶ .

۷- ل : برگ ۲۸ ب . ۸- گ : درخت میوه را .

۹- فوائج الجمال ، ص ۱۹ ... و سبب الصورة و الخيال قوتان خادمتان للعقل فی الرأس لضبط الأشياء له مثل الحباله و اشبكة الصیاد فتأخذان الأشياء فیتصرف هو فیها و النظر مثل كلب الصیاد ... فتصور العدو و الخیس بصورة الكلب ، و العدو الشریف بصورة الأسد و الرجل العظیم بالجبل و السلطان بالبحر و الرجل النافع بالشجرة المثمرة و غیر النافع بالشجرة غیر المثمرة و النفع و الرزق بالطعام و الدنيا بالنجاسة و المرأة العجوز و هلم جراً الى غیر ذلك و هذا سر علم التعبير .

۱۰- ب ، ل ، ن ، گ : شد . ۱۱- ب : برگ ۳۷ الف .

۱۲- گ : عبارت « شهوت ... مقهوری » در حاشیه آمده است .

۱۳- گ : بود . ۱۴- آ : ندارد . گ : در . ۱۵- ب : بعلم ، ت ، ل : بغل . گ : بعله .

۱۶- آ : باشد .

۱۷- گ : عبارت « و اگر ... آن باشد » در حاشیه قرار گرفته است .

۱۸- گ : آن در تحت او بمرد . ۱۹- ن : برگ ۱۰۴ ب .

۲۰- ل : ندارد . ۲۱- ل ، ن : باشد .

بر جمل سوار گشت (۱) علامت سیر بود (۲) به شوق و اگر بیند که در طیران بُود علامت حیات (۳) همت باشد و اگر بیند (آ: برگ ۴۰ ب) که در کشتی نشست در بحر (ت)، کشتی شریعت باشد (۴) و بحر طریقت (۵) «

« و گاه باشد که آفتاب روح و قلب بُود (۶) و ماه وجود باشد و (۷) گاه بُود که (۸) آفتاب روح باشد و ماه قلب بُود (۹) و زهره طرب و نشاط الهی بُود و عطارده و علم باشد و بحار صانیّه که در آن بحار شمس (۱۰) غریقه بُود و انوار و نیران این جمله (۱۱) معارف الهی باشد و در آمدن در قُرصِ آفتاب ترقی بُود به عالم قلب و باران نزول رحمت (۱۲) بود برای احیاء (۱۳) ارضِ قلب (۱۴) . «

« و اگر فضاء واسع بیند و بالای آن فضا هوای (۱۵) صافی و (۱۶) در آخر نظر الوان مثل سبزی و کبودی و سرخی (۱۷) و زردی . آن علامت ترقی بُود از این هوا به آن (۱۸) الوان که رنگهای احوال است پس خُضر علامت حیات (۱۹) روح است (۲۰) ولون آتش صافی علامت حیات قلب و حیات (۲۱) همت باشد و زُرقت (۲۲) علامت حیات (۲۳) نفس و صُفرت علامت ضعفِ باطن و کُذرت (۲۴) رنگ شدت (۲۵) مجاهده

۱- ل: باشد، ت، گ: شد. ۲- ل: ندارد. ۳- گ: حیوة. ۴- گ: بود، ت: برگ ۳۴ الف. ۵- فوائج الجمال، ص ۳۵: و قد یری السیّار أنه راكب حمارا فذلك علامة أنه ملك الشهوة وإذا رأى أنه راكب بغلة فذلك علامة أنه ملك النفس، فإن مات تحته فذلك علامة موته وإن رأى أنه راكب فرساً فذلك علامة سیر القلب وإن رأى أنه راكب جملاً فذلك علامة أنه يسیر بالشوق فإن كانت يطير فذلك علامة حياة الهمة فإن رأى الهوة غشيت عليه وانصبت إليه فذلك علامة أنه مطلوب محبوب وإن رأى أنه راكب فی السفينة فی البحر فالسفينة الشريعة والبحر الطريقة. گ: بحر طریقت باشد.

۶- ب: قطب. ۷- گ: کلمة «و» ندارد. ۸- ن: ندارد.

۹- ل: بود و ماه قلب باشد. ۱۰- ن: ندارد.

۱۱- ن: ندارد. گ: « این جمله » را ندارد. ۱۲- آ: رجوع.

۱۳- آ: انتها. ن: احیاء.

۱۴- فوائج الجمال: ص ۶. و إذا كانت البحار صافية وفيها شمس غريقة أو أنوار أو نيران فأعلم أنها بحار العرفة وإذا شاهدت مطراً ينزل فأعلم أنه مطر ينزل من معاصر الرحمة لإحيا أراضی القلوب المية.

۱۵- آ: نوری، ت: « فضا » ندارد. ۱۶- گ: ندارد.

۱۷- گ: سرخی و کبودی (بهجای کبودی و سرخی).

۱۸- ل: بدان. ۱۹- آ، ب، ن، گ: حیوة.

۲۰- گ: بود. ۲۱- گ: حیوة.

۲۲- گ: زرقت. ۲۳- گ: حیوة.

۲۴- گ: کدورت. ۲۵- گ: شده (بهجای شدت).

است با نفس و شیطان (۱) . «

« و اینها (ب) (۲) همه صور معانی ناطقه باشند (۳) با صاحب خود به لسان ذوق و مشاهده زیرا که در آن خیال (۴) مَذوق یابد مَرئی (۵) را (ت) و مرئی (آ: برگ ۴۱ الف) یابد مَذوق را (۶) . «

« و همچنین است الوان نباتات از خُضَرَت و حُمَرَت و زُرُقَت (گ) (۷) و نُفَرَت و کُدَرَت (۸) (ل) (۹) و اگر همه رنگها متحد گردد علامت (۱۰) استقامت و جمعیت باطن باشد و اگر جمع شود (۱۱) و با یکدیگر بیامیزد در يك حال علامت تلوین (۱۲) بُود و آخر لونی که باقی (۱۳) باشد خُضَرَت بُود و به ظهور این (۱۴) الوان (۱۵) لَوَاحِج و لَوَامِع و طَوَالِع و غیر آن پیدا شود تا به واسطه آن به مقام تمکین برسد و خُضَرَت گاه صافی بُود از غلبات نور حق تعالی و گاه کُدر (۱۶) باشد از غلبات ظلمات وجود (۱۷) . «

و (۱۸) علامت حضور مصطفی صلی الله علیه و سلم آن است که بلا اختیار بر زبان سیار صلوات جاری گردد (۱۹) .

۱- نجم الدین کبری ، فوائح الجمال : ص ۶ و إذا شاهدت بین یدک فضاء واسعا و رحباً و شاسعاً و من فوقه هواء صاف و ترى فی نهایه النظر ألواناً كالخضرة و الحمرة و الصفرة و الزرقة فأعلم أن عبورك على هذا الهواء الى تلك الألوان . والألوان ألوان الأحوال فلون الخضرة علامة حياة القلب و لون النار الصافية علامة حيوة الهمة و الهمة معناها القدرة و ان كان اللون كدراً فذاك نيران الشدة و هو أن يكون السيار فی تعب و شده فی المجاهدة مع النفس و الشيطان و الزرقة لون حياة النفس و الصفرة علامه الضعف .

۲- ب : برگ ۳۷ ب . ۳- ب ، ل : باشد . ۴- گ : حال .

۵- مَرئی : بعضی دیده شده این صیغه اسم مفعول است از رؤیت در اصل مرئوی بود بروزن مفعول و او و « یا » در يك كلمه بهم آمدند و او را یا کردند و یا را دریا ادغام ساختند و ما قبل یا را به کسر بدل کردند (فرهنگ آندراج) ، ت : برگ ۳۴ ب .

۶- فوائح الجمال : ص ۶... و هذه معان تنطق بانفسها مع صاحبها بلسان الذوق و المشاهدة .

۷- گ : ص ۴۰۶ . ۸- ل : کدورت ، ت : کلمه صفت ندارد . ۹- ل : برگ ۲۹ الف .

۱۰- ل : بملات . ۱۱- گ : ندارد . ۱۲- ل : تکوین .

۱۳- آ ، ل : ندارد . ۱۴- آ : اید . ۱۵- ل : لون . ۱۶- ن : کدورت .

۱۷- فوائح الجمال : ص ۷ فإن اتحاد اللون فأعلم أنه استقامة و جميعه فی تلك الحالة و إذا اجتمعت الألوان و اختلطت فی حالة واحدة فهو تلوین فاذا استمر لون الخضرة و استقام فهو تمکین و لون الخضرة آخر لون یبقى و من هذا اللون تسطح السواطع و تلمع البروق اللوامع و الخضرة و تکدر فالصفاء من غلبات النور الحق و الكدر من غلبات ظلمات الوجود .

۱۸- آ ، ب ، ن : ندارد ، ت : علیه السلام .

۱۹- فوائح الجمال : ص ۱۰ ، و من علامات حضور الرسول معك عليه السلام ان تجرى الصلاة على لسانك من غير اختيارك .

و اگر بیند که هُوت بروی جاری (۱۱) گشته است علامت محبوبی باشد و اگر حق تعالی را (۲) بیند (۲) دیده شود در صورت مثالیة (۴) ناقصه که دلیل عقلی معتبر (۵) در شرع آن را رد کند به تأویل احتیاج بُود به نسبت به حال (۶) رائی یا به نسبت مکان (۷) رؤیا و شرف (۸) و خست زمان رؤیا و آنچه ادلة شرع آن را (۹) رد نکند از ناقصه مثل مرض (۱۰) و قرض و کامله را (۱۱) احتیاج (۱۲) به تعبیر نباشد.

و این تأویلات از برای رعایت ادب است به مقام نبوت (آ: برگ ۴۱ ب) و الا به نسبت (ت) مقام (۱۳) تحقیق ولایت همه ذات اوست که در مراتب (ب) (۱۴) وجودیه ظهور کرده است.

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ (۱۵) وَ تَعَالَى :

« هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (۱۶).

« و بدان که ابتداء حال سیار منام است در اطلاع بر اسرار موجودات و بعده واقعه (۱۷) که (۱۸) بَيْنَ النَّامِ وَالْيَقَظَةِ (۱۹) باشد و بعدها (۲۰) حالت و بعدها غلبات وجدان و بعدها مشاهدۀ قدرت و بعدها اتصاف به اسم تکوین (۲۱) »
« و وجدانیات (۲۲) سیار در احصاء نیاید اگرچه به جایی رسد که او را (۲۳)

۱- آ، ت، ل، ن، گ : عاشق. ۲- ل، ن، گ : ندارد.

۳- آ، ت، ل، ن، گ : ندارد. ب : بیند. ۴- گ : مثالیه. ۵- گ : معتبر بود.

۶- ل، ن، حال. ۷- ل : امکان، ت : ندارد.

۸- گ : کلمات « شرف وحشت آن با هیبت به شرف و » اضافی دارد که نسخه های دیگر ندارد.

۹- آ : ندارد. ۱۰- گ : قرض (به جای مرض) ۱۱- گ : ندارد. ۱۲- ل : احتیاج، ن، گ :

محتاج. ۱۳- گ، ل : به مقام، ت : برگ ۳۵ الف. ۱۴- ب : برگ : ۳۸ الف. ۱۵- گ، ب،

ت، ل، ن : ندارد. ۱۶- قرآن مجید : ۵۶ (سوره الحديد) ۳ : از ب : حاشیه برگ ۳۸ الف. بعضی

اول اشياء و آخر اشياء و ظاهر و باطن و فی الکشاف یعنی قدیمی که پیش از هر چیز و الآخر آنکه باقی

ماند بعد از هلاک هر چیز و (هو القديم الذي كان قبل كل شيء و (الآخر) الذي يبقى بعد هلاك كل شيء و

(الظاهر) بالادلة الدالة عليه (والباطن لكون غير مدرك بالحواس. الکشاف، ج ۳، ص ۴۷۲).

۱۷- برای واقعه رک به : ۵۷ همین کتاب. ۱۸- آ : ندارد.

۱۹- ل : ندارد. الیقظه، الیقظه من سنة الغفلة و النهوض عن ورطة الفترة و هی اول ما يستنير قلب

العبد بالحیوة لرؤية نور التنبيه برای تفصیل رک به : منازل السائرین، ص ۱۷ به بعد.

۲۰- ت، ل : بعده.

۲۱- فوائح الجمال : ص ۹۳ ثم لهذه الحالة بدايات و نهايات فالبدایة المنام، ثم الواقعة و هی بین الیقظه و

النمائم. ثم الحالة ثم غلبات الوجد و الوجدان ثم مشاهدة القدرة ثم الاتصاف بها ثم تكوين بعدها كلها.

۲۲- ل : وجد. ۲۳- ب، ن : آن را.

گویند « قَفْ » (۱) لیکن نه به طریق حرف و صوت بلکه به طریق وصل و فصل یعنی وصل به جناب (۲) و حدانیت (۳) (ل) (۴) و فصل از احکام بشریت و این معنی در اطاقت (۵) وصف لسان بشر نیاید (۶) .

و اما بعضی از صور آن اطلاع است (۷) که موجودات گاه در گریه با او موافقت کنند (۸) و گاه در تحیر و گاه در حُزن و گاه از هر یکی کلام شنود و گاه به حسب اِزْدِیَّادِ همت و غیرت آیات در وی در آید (ن) (۹) و یا او را (۱۰) در آیات و گاه سُکَّانِ اَرْضِ از روحانیات (۱۱) بروی حمله آرند و لیکن به حصن (۱۲) صدق و اخلاص مُتَحَصِّنِ آید تا ایشان بروی ظفر نیابند پس هر عاقل بالغ (آ : برگ ۴۲ الف) مستعد قبول آن سعادت (ت) را فرض عین باشد که در ترکیب نفس بکوشد (۱۳) .

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ (گ) (۱۴) مَنْ » دَسَّاهَا (۱۵) .

وَ (۱۶) قَالَ النَّبِيُّ (۱۷) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

دو (۱۸) لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ النَّفْسَ قَالَ مَنْ أَنَا وَ مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَتْ : أَنَا أَنَا وَ أَنْتَ أَنْتَ (۱۹) .
فَأَمَرُهَا (۲۰) أَنْ تُعَذِّبَ فِي النَّارِ (ب) (۲۱) الْفَ سَنَةً ثُمَّ أَخْرِجَهَا وَقَالَ لَهَا : مَنْ أَنَا وَ مَنْ أَنْتَ ؟ وَ (۲۲) قَالَتْ : أَنَا أَنَا وَ أَنْتَ أَنْتَ . فَأَمَرُهَا أَنْ تُعَذِّبَ فِي النَّارِ (۲۳) الْفَ سَنَةً أُخْرَى (۲۴) ثُمَّ أَخْرِجَهَا وَقَالَ لَهَا مَنْ أَنَا وَ مَنْ أَنْتَ قَالَتْ أَنَا أَنَا وَ أَنْتَ أَنْتَ . فَأَمَرُهَا أَنْ تَجِسَّ

۱- ل ، ن : که قف . ۲- ب ، ن : جانب . ۳- ن : داحدانیات . ۴- ل : برگ ۳۹ ب .

۵- آ : طاقت ، ل : لطافت . گ : الطاق .

۶- فوائض الجمال : ص ۹۳ و إن كان السَّيَّارُ يصلُ إلى مقام يقال له : « قف » لا من به طریق الحرف و الصور بل من طریق الوصل و الفصل ، وصول السَّيَّارِ إلى جناب عِزَّةِ الواحدانیة و انفصاله عن أحكام البشریة و ذلك امر لا يطیقه البشر بل لا تطیق الحسن وصفها ففیها مالا عین رأَتْ ولا أذن سمعت ولا حَظَرَ علی قلب بشر .

۷- ب ، ت ، ل ، ن ، گ : این است . ۸- گ : کند . ۹- ن : برگ ۱۰۴ ب . ۱۰- گ : « را » ندارد .

۱۱- آ : براز روحانیان . گ : روحانیان . ۱۲- ل : تحصن . گ : یحصین .

۱۳- آ : بکوشید ، ت : برگ ۳۵ ب .

۱۴- گ : ص ۴۰۷ . ۱۵- قرآن مجید ۹۱ (سورة الشمس) : ۹ ، ۱۰ . ۱۶- گ : ندارد .

۱۷- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد . ۱۸- گ : ندارد . ۱۹- ل : من انت انت .

۲۰- عبارت : « فامرها » ان تعذب فی النار الف سنة اخرى ، ثم اخرجها وقال لها من انا و من انت قالت انا انا و انت انت انت در آ : دو بار و در ب : سه بار نوشته شده .

۲۱- ب : برگ ۳۸ ب . ۲۲- گ : ندارد . ۲۳- ل ، گ : بالنار .

۲۴- ل ، ن : ندارد .

فِي النَّارِ أَلْفَ سَنَةٍ وَ تَضْرِبُ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ سَوْطٍ مِنَ الْجُوعِ وَ أَلْفَ سَوْطٍ مِنَ الْعَطَشِ ثُمَّ أَخْرَجَهَا وَ قَالَ لَهَا مِنْ أَنَا وَ مَنْ أَنْتِ ؟ قَالَتْ :

أَنَا الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْعَاجِزُ (۱) الْمُسْكِينُ وَ أَنْتِ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتِ هَذَا وَ كَمَا جَاءَ (۲).

و بعضی از حکماء و علماء می گویند که نفس جسم لطیف است و بعضی می گویند که مخلوقی (۴) است از ملکوت سفلی مثل شیاطین که طبع ایشان نیز « ابا و استکبار » (۵) اقتضا کند چنانچه طبع نفس کما جَاءَ فی الشرع (۶) :

« إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى (۷) لَمَّا (۸) خَلَقَ (آ : برگ ۴۲ الف) (ن) (۹) النَّفْسَ ، قَالَ لَهَا :

اقْبَلِي ، فَادْبَرْتُ ، وَ قَالَ لَهَا ادْبَرِي ، فَاقْبَلْتُ (۱۰) .

پس (ت) نفس ضد عقل آمد تا داعی بُود بشرور چنانکه (۱۱) عقل و روح مخلوق است از ملکوت علوی تا داعی به خیرات (۱۲) باشد و بعضی (ل) (۱۳) گفته اند که نفس چهار است و بعضی سه گفته اند (۱۴) و بعضی دو گویند و لیکن صحیح آن است (۱۵) که نفس یکی است و اطلاق اسامی کثیره بر نفس به حسب کثرت صفات اوست (۱۶) در منازل مختلفه .

۱- ل : الفاجر . ۲- گ : و انه الا له .

۳- ب : حاشیه برگ ۳۸ الف یعنی حضرت حق تعالی هر گاه که آفرید نفس را گفت کیستم من و کیستی تو ؟ و گفت من من و تو تو . بعد مأمور گشت نفس که معذب گردد در دوزخ به هزار سال بعد کشیدند دیگر، پس بدر آورد او را و گفت مراورا در آ که کیستم من و کیستی تو ؟ گفت من من و تو تو ، پس امر کرد او را که محبوس گردد در دوزخ به هزار سال و زده شد هزار تازیانه از گرسنگی و هزار تازیانه از تشنگی بعد در آورد او را و گفت که کیستم من و کیستی تو ؟ گفت من بنده ضعیف عاجز مسکینم و تو الهی پادشاهی جباری که نیست شیخ الهی مگر تو .

۴- ل ، گ : مخلوق است .

۵- قرآن مجید ۲ : (سوره البقرة) : ۳۴ . خواجه عبدالله انصاری ، کشف الاسرار و وعدة الابرار ،

ج ۱ ، ص ۱۴۵ .

۶- ل : الشرع . ۷- ن : ندارد .

۸- آ : ندارد . ۹- ن : برگ ۱۰۵ الف .

۱۰- ب : حاشیه برگ ۳۸ ب یعنی هر گاه که الله تعالی آفرید نفس را گفت که پیش او پس رفت و گفتش که پس رو ، پیش آمد ، ت : برگ ۳۶ الف .

۱۱- گ : چنانکه . ۱۲- ل ، ن : بخیر . ۱۳- ل : برگ : ۳۰ الف .

۱۴- گ : عبارت « و بعضی سه گفته اند ، ندارد .

۱۵- گ : این است .

۱۶- ل : صفات است .

و بدان که حق تعالی اول (ب) (۱۱) موجودی که از عدم آورد (۲) خلقی بود که (۳) بر صورت الهیه خودش که عبارت است از ذات و صفات و افعال ظاهر گردانید و او را انسان نام نهاد و (۴) به واسطه انسیت و رابطه جنسیت و به حسب ظاهر و باطن خودش او را نیز (۵) ظاهری و باطنی بخشید تا اطلاق تصرّف دست دهد در مراتب وجود (۶) و باطن او روح اعظم (۷) است و این روح اعظم را جوهریت و نورانیت است (۸) پس به نسبت جوهریت او را نفس واحده (۹) نام شد .

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ (۱۰) تَعَالَى :

« خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ (۱۱) »

و به حسب نورانیت اسم او (۱۲) « عقل » آمد .

قَالَ النَّبِيُّ (۱۳) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ (۱۴) »

و این عقل وزیر و (۱۵) ترجمان (آ: برگ ۴۳ الف) اوست (۱۶) و آن نفس خازن و قهرمان اوست و طبیعت کلیه رئیس عملة (ت) قوای (۱۷) طبیعی اوست و ظاهر او (۱۸) (گ) (۱۹) صورت عالم است از عرش تا به فرش و آنچه در میان این هر دو باشد از

۱- ب: برگ ۳۹ الف. ۲- گ: به وجود آورد. ۳- آن است که، رک به: نجم الدین رازی، مرصاد العباد. ص ۵۸ سَمَى الْإِنْسَانَ إِنْسَانًا لِأَنَّهُ إِنْسٌ.

۴- گ: ندارد. ۵- آ، ل: ندارد. ۶- گ: وجودیه.

۷- الروح الاعظم و الاول و الآخر. و العقل الاول. کاشی: اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۵۰
هو الروح الانسانی مظهر ذات الالهیه من حیث ربوبیتها و هو العقل الاول و الحقیقة الحمیدة و النفس الواحدة و الحقیقة الاسمائیة و هو اول موجود خلقه الله علی صورته و هو الخلیفه الاکبر. جرجانی، رساله التعریفات، ص ۵۰.

۸- ل: ندارد. ۹- گ: واحد. ۱۰- ب، ت، ل، ن، گ: ندارد.

۱۱- قرآن مجید: ۴ (سوره النساء): ۱ از حاشیه ب: برگ ۳۹، الف یعنی آفرید شما را از یک نفس و مراد از این نفس آدم است نزد اهل تحقیق مراد از نفس ناطقه کلیه که اوست قالب آدم حقیقی.

۱۲- گ: و (به جای او). ۱۳- آ، ل، ت: ندارد.

۱۴- از حاشیه ب: برگ ۳۹ الف یعنی اول آنچه آفرید حضرت حق عقل بود برای شرح و تفصیل عقل رک به: غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۶۲، ج ۳، ص ۴. سهروردی: عوارف المعارف ترجمه اردو از رشید احمد، ص ۵۱۹. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۶۱. نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۳۰. سیوطی، اللثالی المصنوعه، ج ۱، ص ۶۸.

۱۵- آ: ندارد. ۱۶- ب: ندارد. ۱۷- گ: قوی، ت: برگ ۳۶ ب.

۱۸- ل: ظاهراً. ۱۹- گ: ص ۴۰۸.

بسایطِ مُفردات (۱۱) و مُرکبات و آن خلقی (۲) که ذکر کرده شد (۳) انسان کبیر است که عالم کبیر (۴) خوانند.

و اما انسان صغیر که عالم صغیر است عبارت بُود از نوع بشر که (۵) خلیفه است در ارض و انسان (۶) صغیر را نیز ظاهری و باطنی باشد ظاهر او نسخه (۷) منتخبه (۸) است از ظاهر انسان کبیر چنانکه (۹) ولد از والد و باطن او (۱۰) روح جزئی (۱۱) و عقل جزئی (۱۱) و نفس جزئی و طبیعت جزئی (۱۱) بُود .

و اوّل (ب) (۱۲) شخصی که روح (۱۳) در وی ظهور کرد آدم بود علیه السلام و اوّل شخصی که نفس در وی (۱۴) هویدا گشت حوا باشد عَلَیْهَا الرَّحْمَةُ .

و از تعلق روح به جسم قلب و نفس پدید آمد و این قلب برزخ است میان روح و نفس (ل) (۱۵) و (۱۶) از اینجاست که روح گویند نفس را و قلب را و برعکس نیز گویند چنانکه عقل گویند روح را و عقل را اسما بسیار است .
قَالَ بَعْضُ الْمَشَايِخ .

« لِلْعَقْلِ أَلْفُ اسْمٍ وَلِكُلِّ اسْمٍ أَلْفُ اسْمٍ وَأَوَّلُ كُلِّ اسْمٍ مِنْهُ تَرَكَ الدُّنْيَا (۱۷) »
(آ : برگ ۴۳ ب) و یکی ازان اسماء قلم است زیرا که عقل کل سبب (۱۸) اخراج کلمات الهیه است از عین جمع ذات و به مقام تفصیل صفات (ت) که آن نفس کلیه باشد و لوح محفوظ این نفس کلیه بُود و چنانکه روح را نورانیت است (۱۹) که عقل اوّل می خوانند (۲۰)

- ۱- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد . ۲- ل ، ن ، گ : خلق . ۳- گ : « که ذکر کرده شد » ندارد .
- ۴- و العالم الإنسان الكبير ، ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۳ ، ص ۱۱ . فالانسان مجموع العالم و هو الانسان الصغیر ، ج ۳ ، ص ۱۱ . ن : کبیره .
- ۵- گ ، ل ، ن : که او . ۶- گ : این انسان .
- ۷- آ ، ن : نتیجه . ۸- گ ، ل : منتخبه . ۹- گ : چنانکه .
- ۱۰- ل : از .
- ۱۱- ت ، گ ، ل ، ن : جزوی .
- ۱۲- ب : برگ ۳۹ ب . ۱۳- گ : نفس (بهجای روح) .
- ۱۴- ل ، ن : ندارد . ۱۵- ل : برگ ۳۰ ب . ۱۶- گ ، آ ، ن : ندارد .
- ۱۷- گفته سهل بن عبدالله التستری (شوشتری) که اسمش حاتم بن عنوان یا حاتم بن یوسف و کنیت وی ابو عبدالرحمن و هم صحبت عارف شهیر شفیق بن ابراهیم و استاد شیخ احمد بن خضرویه و در یکی از قریه (وا شجر) ماوراء النهر به سال ۲۳۷ هجری جهان را بدرود گفت . پاورقی عوارف المعارف ترجمه اردو ، ص ۶۷) .
- ۱۸- آ ، ت : ندارد . ۱۹- ب : ندارد ، ت : برگ ۳۷ الف .
- ۲۰- ب : می نامند ، ل : ندارد .

و نفس را نیز نورانیت است که عقل ثانی می نامند و لیکن اوّل (۱) هادی قلب بود به جانب روح و داعی (۲) به حظایر قدس پس به سبب هدایت و دعوت عقل اوّل ملک مقرب آمد. و عقل ثانی جاذب نفس باشد به هوی، پس به واسطه این جذب مبعّد عقل ثانی شیطان گشت و داعی (۳) آمد به دنیا و نفس و طبیعت معاون او آمدند و برزخ میان قلب و نفس. آن روی نفس است که به جانب قلب متوجه باشد و آن را صدر نامند و این صدر باشد که مخطر خواطر مذمومه بود قبل الارواح (۴) (ب) (۵) و الانشراح غالباً :

و خاطر (۶) پنج قسم باشد :

- ۱- گ : عقل اوّل . ۲- ل : داعی . ۳- ب : داعی . ۴- گ : ل ، ن : ندارد .
 - ۵- ب : برگ ۴۰ الف.
 - ۶- گ : خواطر خاطر مراد از خاطر واردی است که بر دل گذر کند در صورت خطایی یا تعریفی و وارد از خاطر عامتر است چه هر خاطری وارد بود نه هر خاطری وارد باشد مانند وارد حزن و سرور و قبض و بسط و اکثر متصوفه برآنند که انواع خاطر از چهار بیش نیست .
- حقانی و ملکی و نفسانی و شیطانی
- اما خاطر حقانی علمی است که حق سبحانه از بطنان غیب بی واسطه در دل اهل قرب و حضور قذف کند و اما خاطر ملکی آن است که بر خیرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکاibre تحذیر نماید و بر ارتکاب مخالفات و تقاعد و تکاسل از موافقات ملامت کند و به گفته عبدالرزاق کاشی و هو الباعث علی مندوب او مفروض و فی الجمله علی کل ما فيه صلاح و یسمی الهاما .
- و اما خاطر نفسانی آن است که بر تقاضای حظوظ عاجله و اظهار دعاوی باطله مقصور باشد و به گفته عبدالرزاق و هو فيه حفظ النفس و یسمی هاجسا .
- و اما خاطر شیطانی آن است که داعی بود با مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبدأ حال به معصیت فرماید و چون ببندد که برین وجه اغوا و اضلال صورت نمی بیند و به عین طاعت و از اغت قلب بهجانب افراط که شرعاً مکروه است وسوسه کند و اما فرق میان خاطر حقانی و ملکی آنست که خاطر حق را هیچ خاطر دیگر معارض نشود چه با ظهور سلطنت او جمله اجزای وجود منقاد و مستسلم شوند و همه خواطر دیگر مضمحل و متلاشی گردند .
- و اما فرق میان خاطر نفسانی و خاطر شیطانی آن است که خاطر نفسانی به نور ذکر منقطع نشود و بر تقاضای خود الحاح نماید تا به مراد او رسد ... و اما خاطر شیطانی به نور ذکر منقطع شود . (محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۷۷ به بعد) و نیز رك به : کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۷ .
- فالخاطر المحمود یسمی الهاما و الخاطر المذموم اعنی الداعی الی الشریسمی و سواسا . فسیب الخاطر الداعی الی الخیر یسمی ملکا و سبب الخاطر الداعی الی الشریسمی شیطانا (احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۲۷) فوائح الجمال ، ص ۱۳ . خاطر النفس فهوا الخاطر المفضی الی الراحة فانها اذا زکّت تجعل راحتها فی فنون العبادات و صنوف الخیرات و اذا کانت خبیثة کانت امارة بالسوء برای خاطر رك به : غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، صص ۲۶ ، ۲۸ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۸۱ . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۴۳ . P.III.. Illumination in Islamic Mysticism.

خاطر حقانی با غلبه

و قلبی با سلامت (۱)

و ملکی با سکینه که مَحْمُود بُود

و نفسانی با هوا (۲)

و شیطانی (۳) با اغوا (۴) که مَذْمُوم باشد.

« و لیکن خاطر شیطانی اصعب (۵) است که ذو فنون باشد چنانکه (۶) شیخ ولی تراش قَدَسَ اللّٰهَ سِرُّهُ (۷) در فوائج الجمال آورده است که وقتی خلوتی اختیار (۸) کرده بودم شیطان (گ) (۹) حیل بسیار (ن) (۱۰) (آ : برگ ۴۴ الف) انگیخت و ردّ کردم ، اما عاقبت در خاطر آمد که کتابی تصنیف کنم (ت) و نام آن (۱۱) کتاب « حیلُ المریدِ علی المرید (۱۲) » باشد و لیکن با شیخ (۱۳) مشورت (۱۴) باید کردن (۱۵) چون در غیب (۱۶) با شیخ مشاورت (۱۷) نمودم کلامش را شنودم که گفت خدایت نگاه دارد از این خاطر که شیطانی است و تو (ل) (۱۸) پنداشتی که او خود را دشنام ندهد به لفظ مرید پس مَتَّبِعْهُ (۱۹) آدمم و منتهی شدم از آن تصنیف (۲۰) »

و اما خاطر نفس ذو فن واحد است زیرا که نفس مثل صبی بود و شیطان مثل بالغ

۱- ت ، گ : سلامه . ۲- گ : هوی.

۳- آ : شیطان . ۴- گ : باغوا . ۵- گ : اضعف . ۶- گ : چنانکه .

۷- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : ندارد . شیخ نجم الدین الکبری که وی را شیخ ولی تراش گویند و فوائج الجمال یکی از تصانیف وی است. کشف الظنون ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ و ریحانة الأدب ، ج ۴ ، ص ۳۰۳ .

۸- گ : که اختیار خلوتی کرده بودم . ۹- گ : ص ۴۰۹ .

۱۰- ن : برگ ۱۰۵ الف .

۱۱- آ ، ب : ندارد ، ت : برگ ۳۷ ب .

۱۲- ل : ندارد . ۱۳- گ : به شیخ .

۱۴- آ ، ب : مشاورت . ۱۵- ل ، گ : کرد .

۱۶- ل ، ن ، گ : غیبت .

۱۷- ل ، ن : مشورت . گ : به شیخ مشورت .

۱۸- ل : برگ ۳۱ الف . ۱۹- ل : بعد ازان .

۲۰- فوائج الجمال ، ص ۱۵ كنت منقطعاً الى الله في الخلوة مواظباً تذكرة فجاء اللعين و اكثر على الحیل يشوش الخلوة فكنت انى به الخواطر المشغلة عن الله مخطر على قلبى أن أصنف كتاباً في الخلوة أسميه حیل المرید علی المرید ... فقلت لا يصح إلا باذن الشيخ ، فشاورت الشيخ في الغيب فسمعت كلامه لصحة رابطة كانت بيني وبينه ان انتّه عن هذا الخاطر ... فانه خاطر الشيطان لاطفك في الحيلة و سمي نفسه مریداً فحسبت ان لا يشتم نفسه و استبعدات (ص ۱۶) عنه ذلك ... فانتهت و انتهت .

عاقل (۱) که عدو (۲) او باشد و بعضی علماء می گویند که هر بدی (۳) که بنده در خاطر بگذارند (۴) به شدت میل به کردن (۵) آن به آن مأخوذ باشد که اگرچه آن بدی را نکند (۶) .

قال الله تعالى :

« وَ إِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ (۷) »

و بعضی می گویند (۸) که مأخوذ نباشد الا به کردن آن ،

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« عَقَى عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهَا أَنْفُسَهَا (۹) »

و قَالَ النَّبِيُّ (۱۰) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ

« إِذَا هُمْ عَبْدِي (ب) (۱۱) بِسَيِّئَةٍ فَلَا تَكْتُبُوهَا (۱۲) عَلَيْهِ فَإِنْ عَمَلَهَا فَأَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ

(۱۳) » (۱۴) .

۱- ل : عاقل بالغ . ۲- ل : عدوی . ۳- ل : مریدی .

۴- آ ، ن : بگرداند . ۵- ل : نکردن .

۶- فرائح الجمال ، ص ۱۴ و خاطر الشیطان اصعب فان خاطر الشیطان ذوفنون و خاطر الشیطان ذوفن واحد و النفس كالصبي و عدوها الشیطان يسول لها الشی فتصدقه بصفرها و الشیطان بالغ فی المكر الخيل يأتي الانسان من كل طريق الا من باب الإخلاص .

۷- قرآن مجید ۲ (سورة البقرة) : ۲۸۴ .

از حاشیه ب : برگ ۴۰ ب . و نزدیک اهل تحقیق چون شهادت آن به اسماء آن ظواهر آن ادا نمایند و عالم بکر باشند بحاسبکم به بعدوان تحفوه یعنی يشهد بصفاته و هوائنه ای بحاسبکم به الظاهر باشد [ناخوانا] الا بدهاء الاظهار . یعنی اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای شماست یا ببوشید یا شما خدای تعالی همان شمار کند بحاسبکم یعنی من السوء . قب : الکشاف ، ج ۱ ، ص ۳۳۰ .

۸- ل : گویند .

۹- ل : (از عقی عن ... تا و قال النبی) ندارد . برای این قب : النوی ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ (ابی هریره) غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۷۴۷ . ایضاً : احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۳۹ . از ب : حاشیه برگ ۴۰ الف یعنی عفو کرده شد از امت من آنچه حدیث کرد به آن نفسهای ایشان به پشیمانی .

۱۰- ن : ندارد . گ : رسول الله .

۱۱- ب : برگ ۴۰ ب .

۱۲- گ : بکتابها ۱۳- آ ، ب ، ل : ندارد .

۱۴- از ب : حاشیه برگ ۴۰ الف . چون قصد کند بنده من ننویسم (آ : زده) به شما آن گناه را . برای حدیث رك به : مسلم ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ . احمد بن حنبل حدیث شماره های ۲۵۱۹ . ۲۸۲۹ . ولی الدین مشکوة المصابیح ، ص ۱۹۹ (ابن عباس) . التحافات السنیه ، ص ۱۹ . (ابی هریره) . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، صص ۳۸ ، ۳۹ . قب : سیوطی ، اللثالی المصنوعه ، ج ۱ ، ص ۵۲ . (حدیث غریب) .

و اما حق صرف این است (۱) که آن همتِ مُحرکه (۲) پیدا می آید مثل برق در باطن (۳) از وسوسه شیطان و حدیث نفس (۴) به چیزی (۵) و زود نفی می کند به آن مأخوذ نباشد (۶) و اگر نفی (آ : برگ ۴۴ ب) نکند خاطر گردد به واسطه تسویل (۷) شیطان و اگر نفی کند به آن مأخوذ نباشد (۸) و اگر نفی نکند بلکه (۹) مطاوعت (۱۰) شیطان کند (۱۱) نیت گردد و اگر نفی کند (۱۲) به آن (۱۳) مأخوذ نبود و الا قوی شود و عزم باشد و اگر نفی کند (۱۴) مأخوذ نبود (۱۵) و اگر مأخوذ نبود (۱۶) قصد گردد (۱۷) پس به آن (۱۸) سه اول (۱۹) معفو باشد و به سه (۲۰) آخر مأخوذ بود (۲۱) و این در حق عوام است .

و اما در حق سالک ذاکر هر چه بر (۲۲) دل او بگذرد که غیر الله باشد نفی آن بر سالک واجب باشد و بعد از عزم مکین (۲۳) قصد فعل و سعی جوارح باشد (۲۴) و عمل ظاهر گردد و به اتفاق مأخوذ بود .

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ (۲۵) وَ تَعَالَى (۲۶) :

« لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ (۲۷) »

- ۱- ل : آن است . ۲- ل : ندارد ، ت : محرکه . ۳- ن : ندارد .
- ۴- برای حدیث نفس رك به : غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۶۴۷ پیدا کردن آنچه معفو باشد از حدیث نفس و وسواس و اندیشه بدو آنچه بدان بگیرند و معفو نبود .
- ۵- ل : بخیری او ، پ ، ن : ندارد . ۶- ب : ندارد .
- ۷- آ ، ن : تسوید .
- ۸- ل : ندارد . ۹- ب ، ت ، ن : ندارد . ۱۰- ب : مطاوع .
- ۱۱- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد .
- ۱۲- آ ، ب ، ن : نکند . ۱۳- ل : ندارد . ۱۴- گ : نکند .
- ۱۵- ن : نباشد ، گ : و اگر نکند ، عبارت « مأخوذ نبود و اگر نکند » در حاشیه آمده است .
- ۱۶- آ ، ب : ندارد . گ : پدید آید..
- ۱۷- گ : پدید آید ، ل : کردن ، ت : ندارد . ۱۸- آ ، ن : (آن به جای به آن) .
- ۱۹- گ ، اول از و معفو . ۲۰- ل : بر (بجای سه) .
- ۲۱- ل : باشد ، ن : (اگر مأخوذ بود ... مأخوذ بود) ندارد . ل : ندارد .
- ۲۲- ب : در . ۲۳- گ : « عزم مکین » ندارد .
- ۲۴- آ ، ل : ننوشته . ۲۵- ب ، ل ، ن : ندارد . ۲۶- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد .
- ۲۷- قرآن مجید : ۲ (سورة البقرة) : ۲۸۶ .

از ب : حاشیه برگ ۴۰ ب ، یعنی حق خود را منزه کرد از فصل بندگان و گفت اگر طاعت کنی تراست و اگر معصیت کنی بر تست و چیزی از این به من راجع نیست و نزد اهل تحقیق آنچه از خیرات و کمالات و کشف حاصل است بر هر وجهی که هست یا به قصد یا بغیر قصد از عالم نورست چه کل (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و در هر مرتبه از این مراتب که توبه کند (ن) (۱۱) آن همه (۲) معفو باشد و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۳) .

« التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ (۴) »

و در افضلیت متقی خالص از تائب (۵) مخلص اختلاف است و از این حدیث که (گ) (۶) ذکر کرده شد استدلال توان کردن (۷) که متقی و تائب مساوی باشند .

و طبیعت برزخ (۸) باشد (ل) (۹) میان نفس و جسم و رابطه تعلق نفس به جسم . و طبیعت را دو روی (ب) (۱۰) باشد .

روی (۱۱) اول که صافی بود (۱۲) به جانب نفس (۱۳) دارد . از اینجا است که صورت نفس که آیین (۱۴) او صفات نفس است در روی صافی (آ : برگ ۴۵ الف) او بنماید و

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

خیرات ذاتی است که فایده آن راجع است سوی او نه شرور از جنس جهالات و زایل و [ناخوانا] و نقایص تو بودن ظلماً [آب زده] و آن جواهر خود [آب زده] تاره نباشند مگر آنکه با شخص مجذوب سوی ایشان و متوجه به قصد و احتمال به کسبها لنفسها و لهذا در حدیث وارد است که حسنه که از صاحب یمین صادر شود همان زمان مکتوب می گردد و از صاحب شمال مکتوب [ناخوانا] برو نگذرد اگر استغفار نکند یا نادم [ناخوانا] مکتوب یمین که مکتوب شود مراد ازان این بود .

۱- ن : برگ ۱۰۶ الف . ۲- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد .

۳- ب ، ل : کلمه « نبی » را ندارد . ن : علیه السلام . گ : قال ازو علیه السلام .

۴- این ماجه ، ج ۳ ، ص ۱۴۲۵ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۴ . ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیاء ، ج ۴ ، ص ۲۱ .

ب : حاشیه برگ ۴۰ ب یعنی توبه کننده از گناه چنان است که نیست مراورا .

۵- ب : تایب . ۶- گ : ص ۴۰۱ . ۷- ن ، گ : کرد .

۸- البرزخ هو الحائل بین الشَّیْنِینِ ، کتاب التعرِیفات ، ص ۲۵ . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵ .

۹- ل : برگ ۲۱ ب . ۱۰- ب : برگ ۴۱ الف .

۱۱- روی : مرآت تجلیات را گویند (اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۱) . روی مرآت تجلیات را گویند از معانی نوری صوری تجلی برو منتهی گردد و هو البقاء مع الله سبحانه ، روی عبارت از تنویرات تجلیات باشد و گفته اند که روی در اصطلاح صوفیان عبارت است از کشف الانوار ایمان و فتح ابواب عرفان و رفع حجاب از جمال حقیقت و عیان و بندگی شیخ جمال قدس سره که روی عبارت از وجه حقیقی است برای تفصیل رک به : احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۲ . جرجانی ، کتاب التعرِیفات ، ص ۵۰ .

۱۲- ن : بون .

۱۳- النفس ترویج القلوب بلطائف الغیوب و صاحب الانفاس لاهل السرائر هی الجوهر البخاری اللطیف الحامل لقوة الحیاة و الحس و الحركة الارادیة . رک به جرجانی ، کتاب التعرِیفات ، ص ۱۰۷ ، کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ۷۶ . ۱۴- ب : ندارد ، ل ، ن ، گ : اسماء و صفات .

این روی صافی او (ت) روح حیوانی باشد که ارواح (۱۱) جمیع حیوانات از وی استمداد کنند (۲۱) .

و روی دوم ، او که تیره است به جانب جسم دارد و این روی تیره او «روح طبیعی» (۳) بود (۴) طبایع (۵) جمیع اجسام علویّه و سفلیه از وی استفاضه نمایند و برزخ میان هر دو روی او روح نباتی (۶) باشد که ارواح جمیع نباتات از وی استفاده (۷) گیرند (۸) و روح حیوانی (۹) با «نفس» می نامند به حسب اتّصاف او به اوصاف نفس و اتّصال او به نفس .

و این نفس است که مذموم (۱۰) آمد در شریعت قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۱) :

«أَعْدَاءُ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (۱۲)»

و الاّ نفس ناطقه (۱۳) روح مقدس است ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجَعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي

جَنَّتِي (۱۴)»

۱- ل ، ن : روح ، ت : برگ ۳۸ ب . ۲- ب : یابند ، ت : کند .

۳- فرهنگ آنندراج ، الجزء السابع من اتحاف السادة المتقين ، سيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي ، مصر ، ۱۲۰۰ هجری ، ص ۳۰۱ به بعد . فرائد اللئالی من رسائل الغزالی ، مصر ، ۱۳۴۴ هجری ، ص ۱۲۶ .

۴- ل : باشد . ۵- گ : طباع .

۶- قب : فرهنگ آنندراج ، و الجزء السابع من اتحاف السادة المتقين ، ص ۳۰۱ . گ : کلمه «نباتی» در حاشیه آمده است .

۷- ب ، ل ، ن : استفاضه . ۸- آ ، ل ، ن ، گ : کنند ، ت : کند .

۹- قب : فرهنگ آنندراج ، و الجزء السابع من اتحاف السادة المتقين ، ص ۳۰۱ .

۱۰- آ ، ب ، ت ، گ : مذمومه . ۱۱- آ : علیه السلام . گ : کلمه «نبی» ندارد .

۱۲- ب : حاشیه . برگ ۴۱ الف یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفس است آنکه میان هر دو پهلوی تست . مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۲۳ . هجویری ، كشف المحجوب ، ص ۲۶۰ . نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۹۸ . كنوز الحقایق ، ص ۱۴ .

۱۳- النفس الناطقه . هي الجوهر المجرد عن الامر . جرجانی ، رسالة التعريفات ، ص ۱۰۷ .

۱۴- قرآن مجید . ۸۹ (سوره الفجر) : ۲۷-۳۰ .

از حاشیه ب : برگ : ۴۱ الف یعنی ای تن گرویده و آرمیده ، به توحید و طاعت و وعد و وعید باز گرد (ید) سوی پروردگار خود که خشنود شونده و پسندیده است و خداوند از او خشنود ، پس درو و درمیان بندگان و در آ در بهشت من و تقریر یا ایتهای النفس الآمة المجمعی الی موعِد رَبِّكَ راضیه بما اوتیت مرضیه عند الله فادخل فی جملة عبادی الصالحین و انتظمی فی سلکهم (؟) و ادخل جنتی معهم . زمخشری ، الکشاف ، ج ۴ ، ص ۷۵۲ .

(بقیه پاورقی به صفحه بعد .)

و در هر نفسی از نفوس جزئیة (۱) انسانیه از حقایق کلیه چیزی مندرج است به قدر آنکه خدای تعالی خواسته است و آن منکشف نشود الا به تجرد از غواشی بشریت چنانکه (۲) در خواب بعضی ازان مغیبات منکشف شود (۳) زیرا که خواب نوعی از تجرد است (۴) .
و چون وجود و (۵) نفس بیان (۶) کرده شد و صفات حاجبة هر يك شرح (۷) (آ : برگ ۵۴ ب) داده آمد (ب) (ت) (۸) بیان شیطان و اوصاف ذمیمه او باید کردن .
اکنون بدانکه شیطان آتشی است تیره و دشمنی است خیره ، و وجود او مُتَزَج است به ظلمات کفر مثل کفره (۹) و هیئیت (۱۰) عظیمه مهیبه (۱۱) دارد مثل غولان فجره اگرچه باشد گاه گاه در صورت (۱۲) متغیره و مدد وجود از نفس است و مدد نفس از شیطان (ل) (۱۳) و مدد این هر سه از کثرت (۱۴) غذاست (۱۵) از اینجاست که شیطان گفته است که :

اگر (۱۶) سیر در نماز در آید من او را در کنار گیرم و اگر گرسنه در خواب شود من

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

و نزد اهل تحقیق مراد از نفس مطمئنه آن است که منور به نور یقین باشد و اطمینان از اضطراب داشته بود در حق اوست که باز کرد سوی ذات در حال رضا که کمال مقام صفات عبارت ازوست یعنی چون ترا کمال مقام صفات حاصل آید در آنجا قناعت نکنی بلکه سر به جانب ذات باید کرد که این را مقام نیست گذر کن که منزل است در زمره بندگان مخلص و اهل توحید ذاتی باید درآمد و در جنت ذات مسکن باید ساخت (رزقنا الله و ایالم) .

۱- ل : جزویه .

۲- گ : چنانکه .

۳- آ ، ب ، ل : به کشوف شود . ن : منکشف شد .

۴- ب : چنانکه تجرست .

۵- ب : ندارد . ۶- ل : ساکن .

۷- ل : سرخ .

۸- ب : برگ ۴۱ ب ، ت : برگ ۳۹ الف .

۹- گ : به ظلمات کفیره مثل کفر و حق کفره (و حق کفره در حاشیه آمده است) .

۱۰- آ ، ل : هیبت .

۱۱- ل : عظیم ، ت : ندارد . ۱۲- آ ، ت : صور .

۱۳- ل : برگ ۳۲ الف .

۱۴- آ ، ب : ندارد .

۱۵- فوائض الجمال ، ص ۲ و بذل الجهد مضبوط بطرق الاول تقلیل الغذاء بالتدریج فان مدد الوجود و النفس و الشیطان من الغذاء فاذا قلّ الغذاء قلّ سلطانها .

۱۶- آ : هر که ، ل : که تصحیح از روی ن ، ب .

از وی (۱۱) بگزینم (۲) .

و این سخن نزدیک است به این حدیث (۳) ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۴) :

« مَا مَلَأَ وَعَاءُ شَرًّا (گ) (۵) مِنْ بَطْنِ آدَمَى (۶) » (۷)

و قوای (۸) طبیعی که مودعه (۹) است در جگر از برای (۱۰) تدبیر غذا لشکر شیطان است پس اگر حظ وافر (۱۱) یابد از غذا ظلمات شدیده بر قلب استیلا آرد و خواب و کلاله حواس و کدورت پیدا شود (۱۲) و اگر نیابد (۱۳) ظلمات کمتر باشد یا نباشد . لاجرم قوای (۱۴) طبیعی محتاج نباشد در هضم غذا به استیباغ قوای (۱۵) دیگر ، پس مانع فکر صواب نیاید و عقل را از (۱۶) تصرفات در مُدرکات او عاجز (۱۷) نگردد و از مرتبه نباتیه اهل غذا و رتبه شهوانیه حیوان خلاص شود (ت) و از تحت آیت (آ : برگ ۴۶ الف) :

« أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱۸) »

خارج باشد و از تهدید آیت :

۱- آ ، ب ، ت ، گ : ازو . ل : آن کس .

۲- غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۲۷ : ان الشیطان یجری من ابن آدم یجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع و ذلك لان الجوع یکسر الشهوة و مجری الشیطان الشهوات و لأجل اکتساف الشهوات للقلب من جوانیه قال الله تعالی اخبار عن ابليس لأقعدن لهم صراطک المستقیم (ص ۲۸) ثم لآتینهم من بین یدیه و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم .

۳- گ : نزدیک به این حدیث است .

۴- ل : ندارد ، ت : صلعم . ۵- گ : ص ۴۱۱ .

۶- ل ، ن : ملان . گ : آدمی ملان .

۷- از حاشیه ب برگ ۴۱ ب یعنی پُر نشود هیچ (خلا) از بطن از روی شر . ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۱۱ . ولی الدین رازی : مشکوة المصابیح ، ص ۴۳۴ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۲ ، ص ۴ . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۱۱ (من حدیث المقداد بن معدیکرب) .

۸- ل ، ن : قوی ، ت : قوی . ۹- ل : موعود .

۱۰- ن : ندارد . ۱۱- آ : واقره .

۱۲- آ ، ب ، ت ، گ : آید . ۱۳- آ : نیامد ، ت ، گ : نیاید .

۱۴- آ : قوت . گ : قوی . ۱۵- آ ، گ ، ت : قوی .

۱۶- ب : ندارد . ۱۷- آ ، ب : حاجز .

۱۸- قرآن مجید : ۷ (سوره الاعراف) : ۱۷۹ . برگ ب : حاشیه برگ ۴۱ ب .

یعنی کافران همچو جانورانند بلکه کمتر از ایشان و نزد اهل تحقیق هرچه ادراک حقایق و معارف ندارند که موجب قربت است به حق چشم و از کار و فهم به استماع و معتبر نیست بل هم اضلّ ، چو شیطننت که موجب بُعد است به سبب فساد عقاید و کثرت مکاید در ایشان موجود ، ت : برگ ۳۹ ب .

« ذرْهُمْ يَا كُلُّوا وَتَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱) ». (۲).
بیرون آید (۳) (ب) (۴) .

و اما (۵) فرق میان وجود و نفس و شیطان در حال مشاهده آن است که وجود به صورت ظلمات (۶) شدیده نماید (۷) در ابتدای سلوک و چون اندکی صفا یابد به شکل ابر سیاه بنماید و اگر سریر سلطنت شیطان پدید آید به صورت ابر سُرخ نماید و چون حظوظ به تمامی فانی (۸) شود و حقوق بماند (۹) و (۱۰) صفا به کمال رسد ، فلاجرم وجود به مثل (۱۱) ابر سپید (۱۲) بنماید و بدایت کشف بصیرت از این صفت پدید آید (۱۳) .
و اگر نفس (۱۴) منکشف شود ، گبُود نماید به رنگ آسمان و او را جوششی (۱۵) باشد (ن) (۱۶) مثل جوشش آب از چشمه .

- ۱- آ : تعلمون .
- ۲- قرآن مجید ۱۵ (سوره الحجر) : ۳. ب : برگ ۴۱ ب حاشیه یعنی بگذار ایشان را که بخورند و بر خورداری گیرند و مشغول کند ایشان را امیدهای دراز پس زود بود که بدانند آنچه ما گفتیم .
- ۳- گ : امن یابد (به جای بیرون آید) .
- ۴- ب : برگ ۴۲ الف .
- ۵- ت ، ل : ندارد . ۶- ب ، ت ، گ : ظلمت .
- ۷- گ : نماید .
- ۸- و ن : صافی .
- ۹- آ ، ب : ننوشته . ۱۰- ب ، ت ، گ : ندارد .
- ۱۱- آ ، ب ، ت ، ل ، گ : مثل . ۱۲- گ : سفید .
- ۱۳- نجم الدین کبری ، فوائج الجمال ، ص ۳ . الفرق بین الوجود و النفس و الشیطان فی مقام المشاهدة : الوجود ظلمة شديدة فی الأول فإذا صفا قليلاً تشکل قدامک بشکل الغیم الأسود . فاذا کان عرش الشیطان کان أحمر فإذا صلح و فنی الحفظ منه و بقى الحقوق صفا و ابيض مثل المزن .
- ۱۴- فوائج الجمال ، ص ۳ . و النفس اذا بدت فلونها لون السماء و هو الزرق و لها تبعان کنبعان الماء من أصل الینبوع فإذا کانت عرش الشیطان فکأنها عين من ظلمه و نار و یكون نبعانها . فوائج الجمال ، ص ۲۵ . النفوس ثلاثة النفس الامارة بالسوء و هی نفس العامه ، تكون مظلمة ، فإذا وقع فیها الذکر کان الذکر مثل الراج الموقد فی البيت المظلم فحينئذ تصیر لوامة لأنها تبصر أن البيت ملآن من نجاسة و کلب و خنزیر و فهد و غمر و حمار و ثور و فیل و کل شیء مذموم فی الوجود ثم تجتهد فی إخراجهم عن هذا البيت بعد ان تلطخت بأنواع النجاسات و تجرحت من أنواع السباع فتلازم ذکر الحق و الإنابة حتى لیظهر سلطان الذکر علیهم فیخرجهم ثم تقرب من المطننة فلا تزال تجتهد فی جمع أثاث البيت حتى یتزین البيت بأنواع المحمودات فتتحلی فیها و یصلح البيت لنزول السلطان فیہ فیزل فإذا نزل فیہ السلطان و تجلی الحق اطمانت . ۱۵- گ : جوشی (به جای جوششی) .
- ۱۶- ن : برگ ۱۰۶ ب .

و چون نور ذکر در نفس اماره بدرخشد (۱۱) آن به شکل چراغ افروخته در خانه تاریک بنماید ، و لوامه گردد ، و خانه وجود را از نجاست و کلب و خنزیر و پلنگ و یوز (۲) و حمار (ل) (۳) و گاو و پیل و غیر این از مذمومات پاک گرداند به استعانت (۴) حق و ذکر دایم ، و علامت نفس اماره در حال انکشاف آن است که دایره بزرگ سیاه از پیش روی پدید آید (ت) و باز ناپدید گردد (آ : برگ ۴۶ ب) و دیگر باره پدید آید مثل ابری که از کرانه‌های وی (۵) اندک (۶) گشادگی (۷) باشد همچو هلال که بنماید و طرفی از وی در میان زمان ابر بُود . و بعد ازان (۸) هلال پدید آید و بعد از لوامعی (۹) مثل آفتاب سرخ پدید آید از رخ راست و گاه (۱۰) از مقابل پیشانی و گاه از بالای سر و این نفس لوامه عقل است (۱۱) .

و علامت نفس (گ) مطمئن آن است که مثل (ب) (۱۲) دایره چشم (۱۳) بزرگ (۱۴) از پیش روی پدید آید و نور از وی می پاشد (۱۵) و بعد از مدتی به تدریج معلوم شود که آن دایره (۱۶) روی سیار است و روی نیز دروی (۱۷) فانی شود و بعد ازان روی سیار نفس مطمئن باشد و گاه بُود (۱۸) که او را بغایت دور بیند چنانکه میان او و میان دایره نفس مطمئن

۱- آ ، ب ، ت : درفشد . ل ، ن ، گ : برسد .

۲- آ : یوزینه . ۳- ل : برگ ۳۲ ب .

۴- ل : به استغاثت . ۵- ب : کرانه وی ، ت : برگ ۴۰ الف .

۶- ب : اندک اندک . ۷- ت ، ن : گشاده ای

۸- گ : بعد آن . ۹- آ ، ل ، ن : لوامکی ، ت ، گ : لوامکی .

۱۰- گ : پس از آن عبارت « از مقابل گوش و گاه گاه » نیز آورده .

۱۱- فوائض الجمال ، ص ۲۶ و اعلم أن للنفس الأمانة علامة في المشاهدة ، و هي دائرة كبرى تطلع من قدامك مسودة كأنها قير ، ثم تفتنى ، ثم تطلع من قدامك كأنها غيم ، ثم تطلع وقد انكشف من حافاتهما شيء كالهلل يبدو طرف منه في اثنا الغيوم ، ثم تكون هلالاً ثم إذا لامت نفسها فتطلع من الخد الأيمن كأنها شمس حمرا يحد الخد حرارتها وتارة تكون بخداء الأذن وتارة بخدا الحية وتارة فوق الرأس وهذه النفس اللوامة و هي العقل (ص ۲۶) و اما النفس المطمئنة و هي انها تطلع تارة قدامك مثل دائرة الببوع الكبير فتفيض منها الأنوار وتارة تشاهدها في الغيبة دایره وجهك من نور صافية مثل السجنجل المعقول ، و هذا إذا صعدت إلى الوجه و فنى فيها الوجه فيكون وجهك حينئذ هي النفس المطمئنة و تارة تشاهد ها بعيدة عنك في الغيبة و بين دائرتها ألف منزل لودنوت من واحد منها احترقت .

۱۲- ب ، برگ ۴۲ ب ، گ : ص ۴۱۲ . ۱۳- آ ، ب ، ت ، ل ، گ : چشمه .

۱۴- ل : بزرگی .

۱۵- آ ، ب : ندارد ، ت : نباشد .

۱۶- ن : ندارد .

۱۷- آ ، ل ، گ : درو

۱۸- ت ، ل : باشد .

هزار منزل ناری (۱۱) باشد و اگر به يك نقطه ازان منازل نزديك شود بسوزد.

« و بدان که در نهایت سیر در وجود سیار دوایر پدید آید چنانکه در (۲) دایره نوری دو چشم و یکی دایره نور حق که (۳) بین الحاجبین ظاهر شود و این دایره را نقطه نباشد به خلاف دایره های چشم که درمیانه نقطه دارند و گاه باشد که دایره در نقطه فانی شود و نقطه باقیه (۴) بود فَحَسَبَ (۵) ».

و (۶) دایره روح که از مقابل (۷) بینی (ت) پیدا شود (آ : برگ ۴۷ الف) و نور زبان مدور نبود بلکه رش محض بود و گوش را دو نقطه نوری باشد (۸) که از ورای دوایر (۹) عینین ظاهر (۱۰) شود و عجایب وجود سیار را حصر (۱۱) ممکن نباشد واللّه أعلم .
و اگر تحت دیو بود مثل چشمه ظلمانی ، ناری اندک جوششی بنماید و بدان که فیضان نفس بر وجود است زیرا که تربیت وجود ازوست و اگر نفس را تزکیه به کمال رسد (ل) (۱۲) بسی خیرات بر وجود افاضه کند چنانکه بسیاری از شرور (۱۳) افاضه می کنند در زمان عدم کمال تزکیه (۱۴) .

و شیطان گاه باشد که به شکل زنگی دراز بالایی (۱۵) (ب) (۱۶) پیش روی معنی پدید آید در (۱۷) صورت مهیبه (۱۸) و طالب آن بود که در وجود سالک در آید پس سالک باید در دل خود بگوید که : (۱۹)

« يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اغْنِنِي »

۱- آ ، ب ، ت : تاری . ۲- آ : در .

۳- ن : ندارد . ۴- ب : باقی .

۵- فوائض الجمال ، ص ۲۶ و أعلم أن فی الوجه دوائر تظهر فی نهايات السیر ، منها دائرة العینین من نور تظهر فی کل ملتفت یمینا و شمالا و دائرة نور الحق تظهر من بین الحاجبین و العینین و هذه الدائرة لا نقطة فی وسطها بخلاف دائرة العینین ففی وسطها نقطة و ربما تفتی دائرة العینین فی النقطة فتبقى النقطة و تفتی الدائرتان و دائرة الروح و هی تظهره بخفاء الالف و نور اللسان لیس له دائرة اما هو نور (ص ۲۷) مطلق و رش محض لا دایره فیه ولا دائرة لنور السمع و اما ذلك نقطتان من نور تظهران ورا دائرتی العینین .

۶- آ ، ب : ندارد ۷- آ : مقابله ، ب ، ل : که مقابل ، ت : برگ ۴۰ ب .

۸- ب : بود . ۹- ت ، ن : دو دایره . ۱۰- آ ، ب : پیدا . ۱۱- آ : حصه .

۱۲- ل : برگ ۳۳ الف . ۱۳- گ ، ل ، ن : شرور را (به جای شرور) .

۱۴- فوائض الجمال ، ص ۳ . و فیضان النفس علی الوجود و تربیته منها فإن صفت و زکات افاضت علیه الخیر و إن افاضت علیه الشر فکذلك فیت منه الشر .

۱۵- آ ، ب : بالا . ۱۶- ب : برگ ۴۳ الف . ۱۷- ب : بر . ۱۸- آ : مهیبه .

۱۹- گ : لیس سالک باید که در دل خود بگوید .

تا او (۱) فرار نماید « (۲)

« ای دوست بدان که انسان به شیطان بیناست و شیطان به انسان و جامعه انسان به جامعه شیطان دوخته است و اگر انسان جامعه خود را (۳) از جامعه شیطان جدا کند چشم شیطان کور گردد و برهنه شود و بی جامه باشد (۴) ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .
« الْإِيمَانُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ التَّقْوَى (۵) »

لیکن هم به انسان (آ : برگ ۴۷ ب) بُود (۶) زیرا (۷) که مکان خود را می داند و دایم طامع (۸) بُود در اضلال (ت) انسان و گاه باشد که به انسان (۹) مَلَأَ عِیْهِ کند (۱۰) و مُصَافَحَهُ و مُعَارَضَهُ (۱۱) کند تا لعنتی بروی متوجه شود از سالک و لیکن (گ) (۱۲) باید که با وی (۱۳) بازی نکند و او را (۱۴) گاج [محتملاً ماچ] نزند و با او مُعَارَضَ نشود (۱۵) و سخن نگوید که او به آن قوی گردد و کار دراز شود ، بلکه از حق تعالی استغاثه می کند (۱۶) دایماً (۱۷) زیرا که به توکل و (۱۸) گفتن :
« يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَغْنِنِي (۱۹) »

۱- آ : او را قرار .

۲- فوائج الجمال ص ۳ ، و الشیطان نار غیر صافیه ممتزجة بظلمات الکفر فی هیئة عظيمة و قد يتشكل قدامك كأنه زنجی طويل ذو هیئة عظيمة یسمى كأنه یطلب الدخول فیک و اذا طلبت منه الانفکاک فقل فی قلبک : یا غیاث المستغیثین أغثنی فانه یفرعک .

۳- ل ، گ ، ن : ندارد .

۴- یعنی انسان برهنه است و پوشش او به (تقوی است بیشتر عبارت آب زده) قب : ابو طالب مکی ، قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۲۱۷ ، ج ۲ ، ص ۵۰ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۱۲ . کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۲۱۸ .

۵- ب : حاشیه برگ ۴۳ الف .

فوائج الجمال ، ص ۷۳ و أعلم انه یبصر بك و تبصر به و ثیابه مخیطة بشیاهك فإذا فصلت ثیاهك من ثیابه عینی بصره و تعرض عن ثیابه و نیز فوائج الجمال ، ص ۸۰ ... انی رأیت ثیابی مخیطة بشیاهه البدن بالبدن والاکام بالاکام فقلت له شیه العاجزا لمستجیر عن طریق النجاة : بماذا ینجو الانسان عنك ؟ فقال لا ینجوعی حتی یفصل ثیابی عن ثیابه و القلوب عن تزعات الشیطان .

۶- آ : ندارد . ۷- ل : ندارد .

۸- آ : طالع . ۹- گ ، ل ، ن : سالک ، ت : برگ ۴۱ الف . ۱۰- گ : کند .

۱۱- آ : مصافه و معارضه . ب : مسافعه و معارضه . ل : مصافعة معارضه . گ : مصافعه .

۱۲- گ : ص ۴۱۳ . ۱۳- به او : گ : با او ، ت : ندارد .

۱۴- فقط ن : وی را . ۱۵- آ ، ب : معارضه نکند . ۱۶- ب : استعانت می نماید .

۱۷- آ : ندارد . ۱۸- ل : ندارد .

۱۹- ب : برگ ۴۷ ب : ای فریاد رس فریاد رسندگان بکن . فریاد رس مرا .

او فرار کند (۱) و انقطاع (۲) حاصل آید. (۳)

« و فرق میان آتش ذکر و آتش شیطان آن است (۴) که آتش ذکر صافی بود و سریع الحركة بود و زود سوی (۵) بالا (۶) (ن) (۷) متصاعد گردد (۸) و وجود را خفت (۹) و وقار و انشراح حاصل آید و آتش شیطان تیره و با دُود و تاریکی آمیخته باشد و بَطْی الحركة بود و وجود را ثقل و ضیق و ترضض (۱۰) پدید آید (۱۱) ».

و بعضی از (۱۲) اهل (ب) (۱۳) علم ذکر کرده اند که چون حضرت آدم و حوا عَلَیْهِمَا (۱۴) السَّلام از بهشت به دنیا آمدند ابلیس لعین ، خَنَاسِ کَنین (۱۵) را به حضرت اُمّ البشر حاضر آورد (ل) (۱۶) در حالتی که ابو البشر غایب (۱۷) بود التماس نمود که این فرزند را (۱۸) محافظت بنمای و خود برفت چون حضرت آدم علیه السَّلام (۱۹) آمد از حوا پرسید (ت) که این (آ : برگ ۴۸ الف) کیست ؟

جواب (۲۰) گفت (۲۱) که فرزند ابلیس است .

۱- آ ، ل ، ن : او را فرار کند . ب : او فرار نماید .

۲- گ : ل ، ن : الغظام .

۳- فوائج الجمال ، ص ۳ غیر آنه یدری اینما تکنون فیکون معک فیطمع فیک و ربما یصفک و یرید معاملتک و ملاعبتک و معارضتک و لَعَنَتک إياه فإن لَعَنَتَه أو صَفَعته أو کَلَمته کلمک و صَفَعک و قوی من اللعنة و طال أمره معک و مهما سکت عنه و صَفَعک فلم تصفعه و اکتلت علی الحق انغظم عنک (ص ۴) و ما صَفَعک و مهما قلت : یا غیاث المستغیثین أغثنی ! یقلبك استغاث برّه و هرب عنک .

۴- گ : ل : این است . ۵- ت ، ن : زدپسوی . گ : به سوی .

۶- ب : ندارد . ۷- ن : برگ ۱۰ الف.

۸- آ : تعاینده نماید ، ب : سوی تصاید نماید .

۹- ل ، ن : خفت ، ب : خَفَّت فوائج الجمال ، ص ۴ : خفة .

۱۰- ن : ترخض ، ل : ترحض ، ت : ترضیض.

۱۱- فوائج الجمال ص ۴ : الفرق بین نار الذکر و نار الشیطان ان نیران الذکر صافیة سریعہ الحركة و الصعود الی الفوق و نار الشیطان فی کدرو دخان و ظلمة كذلك بطیة الحركة و كذلك یفرق بین النارین بطریق الحالة فإن السیّار إذا کان فی ثقل عظیم و ضیق صدر و قد تعذّر علیه الذکر و لا ینطلق له القلب و لا ینشرح له الصدر و کَانَ أَعْضاءه کات تُرَضّ رضاً بالحجارة و هو یشاهد النار المظلمة فهی نار الشیطان ان کان السیّار فی حفة و وقار و شرح صدر و طبیة قلب و طمأنیة و هو مع ذلك یرى ناراً صاعدة صافیة مثل ما یشاهد أحدنا النار فی الخطب الیابس نیران الذکر فی فضاء الصدر .

۱۲- ل : ننوشته . ۱۳- ب : برگ ۴۳ ب. ۱۴- ل : آدم علیهما السَّلام و حوا.

۱۵- ل : لعین به جای کنین . ۱۶- فقط ن : حاضر نبود نوشته . ۱۷- ل : برگ ۳۳ ب .

۱۸- گ ، ن : مرا . ۱۹- گ : چون آدم حاضر آمد ، ت : برگ ۴۱ ب . ۲۰- ل : حوا .

۲۱- ن : داد (به جای گفت) .

آدم گفت که (۱۱) چرا نگاهداشتی که (۲) دشمن ماست . آدم (۳) خناس (۳) را چهار (۴) پاره کرد بر قلعه چهار کوه نهاد (۵) و چون (۶) غایب شد آدم (۷)، ابلیس حاضر آمد و از حال خناس پرسید حوا صورت حال خناس در جواب تقریر کرد (۸). ابلیس آواز داد (۹): یا خناس فی الحال خناس پدید آمد به همان هیئت (۱۰) اول و ابلیس برفت و آدم بیامد (۱۱) و پرسید که این چه حال است ؟ حوا (۱۲) صورت آن حال باز گفت ، آدم خناس را بکشت و بسوخت و خاکسترش (۱۳) را در آب روان انداخت و چون آدم (۱۴) غایب شد (۱۵) ابلیس باز آمد و از حال خناس پرسید و حوا آنچه دیده بود در جواب باز گفت ابلیس آواز داد که یا خناس (۱۶) علی الفور خناس حاضر شد و ابلیس غایب گشت .

«و آدم به عادت بیامد (۱۷) و (۱۸) پرسید که این چه امر عجیب است ؟ لاجرم حوا آن حال غریب را تقریر کرد و آدم را غیرت زیادت شد . پس خناس را بکشت و بیخت و بخورد و غایب شد ، آنگاه ابلیس بیامد و از حال خناس پرسید حوا جواب (ب) (۱۹) تقریر (آ : برگ ۴۸ ب) کرد و ابلیس آواز داد که یا خناس ، لاجرم از سینة (۲۰) آدم آواز (۲۱) داد که (۲۲) لبیک پس (۲۳) ابلیس گفت (ت) ای فرزند مکان (۲۴) شریف یافتی باید که (گ) (۲۵) هرگز (۲۶) از آنجا انتقال نکنی که مقصود از این مکر همین بود (۲۷) .»

۱- ل ، ن : کلمه « که » ننوشته . ۲- گ : که او . ۳- آدم صفی . ۴- ل : به چهار

۵- گ : بنهاد . ۶- ل : کلمه « چون » ندارد . ۷- آ ، ب ، ت : کلمه آدم ننوشته .

۸- ل : گفت (به جای در جواب تقریر کرد).

۹- آ ، گ : آواز داد که . ۱۰- ل : هیات . ۱۱- ل : آمد . ۱۲- ب : ندارد .

۱۳- آ ، گ : خاکستر را ، ب : خاکسترش را ، ل ، ن : خاکستر او را . ۱۴- گ : آدم صفی .

۱۵- ل : برفت . ۱۶- گ : « یا خناس » در حاشیه صفحه نگاشته شده است .

۱۷- ب ، ل ، ن : سعادت بیامد . گ : به سعادت بیامد .

۱۸- ل : ندارد . ۱۹- ب : برگ ۴۴ الف . گ : حوا جواب گفت .

۲۰- آ ، ل ، ن : دل . گ : از دل آمد ، ت : ندارد .

۲۱- ل ، ن ، گ : جواب داد . ۲۲- گ : ندارد .

۲۳- گ : ندارد ، ت : برگ ۴۲ الف . ۲۴- ل : مکانی . ۲۵- گ : ص ۴۱۴ .

۲۶- ب : از « ای فرزند تا هرگز » را ندارد .

۲۷- برای این حکایت رک به :

عطار : الهی نامه ص ۱۰۲ ، حکایت حوا و خناس :

حکیم ترمذی کرد این حکایت ز حال آدم و حوا روایت

که بعد از توبه چون باهم رسیدند ز فردوس آمده کنجی گزیدند

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

لاجرم خناس دیوی است (۱) که دایم درون (۲) فرزندان آدم باشد و دفع نشود الا به ذکر و استعاذه (۳)، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

مگر آدم بکاری رفت بیرون	بر هوا رسید اهلّیس ملعون
یکی بچه بُدش خناس نام او	به هوا دادش و برداشت گام او
چو آدم آمد و آن بچه را دید	ز هوا خشمگین شد زو بپرسید
که او را از چه پذیرفتی ز اهلّیس	دگر باره شدی مغرور تلّیس
بکشت آن بچه را و پاره کردش	به صحرا بردش و آواره کردش
چو آدم شد ، دگر بار آمد اهلّیس	بخواند آن بچه خود را به تلّیس
درآمد بچه او پاره پاره	بهم پیوست تا گشت آشکاره
چو زنده گشت زاری کرد بسیار	که تا هوا پذیرفتش دگر بار
چو رفت اهلّیس و آدم آمد آنجا	دید آن بچه او را همانجا
برنجانید هوا را دگر بار	که خواهی سوختن ما را دگر بار
بکشت آن بچه را و آتش برافروخت	و زان پس بر سر آن آتشش سوخت
همه خاکستر او داد بر باد	برفت القصه از هوا به فریاد
دگر بار آمد اهلّیس سیه روی	بخواند آن بچه خود را ز هر سوی
چو شد زنده بسی سوگند دادش	که بپذیر و مده دیگر بپادش
که نتوانم بدادن سر به راهش	چو باز آیم برم زین جایگاهش
بگفت این و برفت و آدم آمد	ز خناسش دگر باره غم آمد

بگفت این و بکشت آن بچه را باز	پس زان قلیه ای زان کرد آغاز
بخورد آن قلیه با هوا بهم خوش	و ز آنجا شد بکاری دل پر آتش
دگر بار آمد اهلّیس لعین باز	بخواند آن بچه خود را به آواز
چو واقف گشت خناس از خطایش	بداد از سینه هوا جواش
چو آوازش شنید اهلّیس مکار	مرا گفتا میسر شد همه کار
مرا مقصود آن بودست مادام	که گیرم در درون آدم آرام

این نوع روایات محتملاً از اسرائیلیات به عقاید مسلمین ترویج یافت رک به : دائرة المعارف اسلامیه تحت « اهلّیس ».

۱- ب : دیوی است . گ : دیو است .

۲- آ ، ن ، گ : بر دل ، ب : در درون .

۳- ل : اشتغال به حق . ب : ندارد . النووی ، ج ۵ ، ص ۴۲ ، کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۶۳ .

التعوذ من الشیطان.

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ » (۱) .
 وَقَالَ النَّبِيُّ (۲) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (ل) (۳)
 « إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَنْفَعُ خَرْطُومَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ إِنَّ ذَكَرَ اللَّهَ خَنَسَ وَإِنْ غَفَلَ التَّقَمَّ قَلْبُهُ » (۴) .

اکنون بدان که (۵) در وجود کلی شیاطین (۶) باشند و اول شیطان مطلق است که او (۷) مظهر جلال مطلق بود و دوم شیطان مقید (۸) است که او مظهر اسم المضل بود و نام او ابلیس است و جمیع شیاطین مُضِلّه اولاد او باشند .

نقل است (۹) که هر روز هزار شکم فرزند از او بیاید (۱۰) و در هر شکمی هزار فرزند (۱۱) بود و کیفیت ازدواج او این است که (۱۲) ذکر خود را در دُبر خود استعمال می کند (۱۳) .
 به روایتی آمده است که در يك ران او ذکر است و در ران دیگر او فرج است که استعمال می کند (۱۴) و به روایت دیگر آمده است (آ: برگ ۴۹ الف) که او بیضه می نهد در زمین (۱۵) .

۱- در آ : عوض آیات تا آخر سوره را دارد و در ب الی آخر سوره نوشته و آیات از روی . ل، ن : نوشته قرآن مجید : ۱۱۴ (سوره الناس) (حاشیه برگ ۴۴ ب) یعنی هگوائی محمد که باز داشت خواهم به خدا و مردمان و پادشاه مردمان « خدای مردمان [آب زده] سرکش آن که وسوسه کند در سینه های مردمان از پری و آدمی .

۲- ل : ندارد ، ت : علیه السلام . ۳- ل : برگ ۳۴ الف .

۴- ب : حاشیه برگ ۴۴ الف یعنی شیطان می نهد بینی خود را بر دل فرزند ابن آدم که اگر یاد کند خدای را واپس شود و اگر غافل گردد می بندد . تدلیس ابلیس ترجمه تلبیس ابلیس ، ص ۳۳ . کنز العمال ج ۱ ، ص ۶۳ . ابوالحسن علی : مقالات اسلامیین ، ص ۱۰۹۸ « بل یدخل الی قلب النسان بنفسه حتی یوسوس فیهِ (ص ۱۱۰) و قال قاتلون ان الشیطان یدخل فی قلب الانسان میعرف ما یرید بقلبه . احياء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۲۷ (الحديث ابن ابی الدنيا فی کتاب مکاید الشیطان و ابونعلی الموصلی و ابن عدی فی الکامل و صعه) ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۶۸ و قال مجاهد فی قوله تعالى من شرالوسواس الجناس قال هو متسبط علی قلب الانسان فاذا ذکر الله خس و اذا غفل انسط علی قلبه و قال عكرمة الوسواس محله فی الرجل فی فواده . و نیز رك به : ولی الدین رازی : مشکوة المصابیح ص ۱۹۱ ، (عن ابن عباس) سهروردی : عوارف المعارف ، برگ ۲۸۲ الف . الشیاطین اولاد ابلیس و کلهم فی النار . خواجه عبدالله : کشف الاسرار و عدة الابرار ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ .

۵- ا ، ل ، ن : ندارد . ب : بدانکه . ۶- ل : شیطان . ۷- ن : ندارد . ۸- گ : مقیده .

۹- آ : ندارد . ۱۰- گ : بیاید . ۱۱- گ : ندارد . ۱۲- گ : بدان که .

۱۳- گ : کند (به جای می کند) . ۱۴- ل : ندارد . ۱۵- ل ، ن : ندارد .

و در حدیث آمده است که در میان زمین و آسمان (۱) تختی نهاده است (۲) (ت) و (ابلیس) بر آن تخت نشسته و هر صبح اولاد خود را در میان مردم می فرستد تا ایشان را بر معاصی داعی باشند. و چون شبانگاه شود (۳) به نزدیک (۴) او آیند (۵) پرسد از هر يك که (۶) هر کس را بر چه معصیت (ب) (۷) داشته اند و ناگاه (۸) یکی گوید که کسی را (۹) از (۱۰) تحصیل علم دینی و کسب معرفت یقینی مانع آمدم (۱۱) او را در کنار گیرد و کار او را از کارهای دیگر بزرگتر دارد.

و سوم (۱۲) شیطان جزوی است (ن) (۱۳) که ذکر کرده شد (۱۴) و بدان که هر نار و نور باطنی که داعی بُود به عالم سفلی شیطان بُود پس امانی و غَضَبَاتِ نفسیه از اعمال شیطان (۱۵) باشد زیرا که امنیه و غَضَبِيَّة (۱۶) هوائیه (۱۷) نتیجه شعله (۱۸) نار طبیعیّه بُود . فرد (۱۹)

تا کنی (۲۰) يك آرزوی خود (۲۱) تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام

و چون سلطنت شیطان به دوام ذکر معدوم شود نار نور ذکر در خانه وجود در افتد و قایل «آتا (۲۲) وَلَا غَيْرِي» گردد پس اگر در خانه هیزم بود بسوزد و آتش باشد (۲۳)

- ۱- گ : میان آسمان و زمین .
- ۲- ان ابلیس یضع عرشه علی الماء ، مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۱۶۷ . تلبیس ابلیس ، ص ۳۲ . بحار الانوار، ج ۲ ، ص ۳۶۷ . ت : برگ ۴۲ ب .
- ۳- ن ، گ : ندارد . ۴- ب : ندارد .
- ۵- ل : روند ، ن : ندارد . گ : بیایند . ۶- گ : « از هر يك که » ندارد .
- ۷- ب : برگ ۴۴ الف . ۸- گ : و « ناگاه » ندارد .
- ۹- گ : « که کسی را » ندارد .
- ۱۰- ب ، ن : ندارد .
- ۱۱- آ ، ب : او را مانع آمد ، ل : مانع آمده .
- ۱۲- گ : سیم . ۱۳- ن : برگ ۱۰۷ ب .
- ۱۴- ب ، ل : ندارد . ۱۵- ب ، ل ، ن : شیطانیه .
- ۱۶- آ ، گ : غضبه . ۱۷- ب ، گ : هویه .
- ۱۸- ب : شعله . ۱۹- آ ، گ : نظم ، ت ، ل : بیت ، ن : ندارد .
- ۲۰- ب : ندارد . ل ، گ : گر .
- ۲۱- آ : ندارد .
- ۲۲- ل : ایما .
- ۲۳- ل : بناند ، گ : باشند .

(گ) (۱۱) و اگر ظلمت باشد روشن گرداند و نور بود و اگر نور باشد «نُورٌ عَلَى نُورٍ» (۲) گردد و همه باطلها دور گردد (آ: برگ: ۴۹ ب) زیرا که ذکر حق است و صفت حق است (۳) پس معنی خطوط و مُبْتَقَى (۴) حقوق گردد و این خطوط اجزای (۵) (ل) (۶) زایده است که از اسراف (۷) حاصل آمده است ، لاجرم آتش ذکر این حاصل را بسوزد .

و همچنین اجزا (۸) که از (ت) لقمه های حرام وجود گیرد سلطان ذکر آن وجود را فانی گرداند و ذاکر و مذکور در خانه دل مصاحب شوند که (۹) :

«أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي (۱۰)»

لاجرم بعد از تزکیه نفس از دواعی شرور اخلاق ذمیمه نفور کرده (۱۱) تصفیة قلب واجب باشد و قلب صوری گوشت پاره صنوبری (۱۲) (ب) (۱۳) شکلی (۱۴) باشد در (۱۵) پهلوی چپ قَالَ النَّبِيُّ (۱۶) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

«إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لَمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ (۱۷) وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ إِلَّا وَهِيَ الْقَلْبُ (۱۸)»

- ۱- گ : ص ۴۱۵ . ۲- قرآن مجید : ۲۴ (سورة نور) ۳۵ ، ت : از «گرداند ... تا ..نور» ندارد . ۳- ل : ندارد . ۴- ل : مبنی . ۵- ب : اجرا . ۶- ل : برگ ۳۴ ب . ۷- آ ، ت : اسراف . ۸- ل : اجزایی ، ت : برگ ۴۳ الف . ۹- گ : که قال الله تعالى .

۱۰- فوائض الجمال ، ص ۷۴ ، الذکر نار لا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ ، فإذا دخل بيتاً يقول : أنا ولا غیرى ! و هو معانى لا إله الا الله فإذا كان فى البيت حطبٌ أحرقه فكان ناراً وإذا كان فى البيت ظلمة . ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۴۶ ، مشکوة المصابيح ، ص ۱۸۸ ، (عن أبی هريره) التحافات السنیه ، ص ۲۱ . کان نوراً فأفناها و نور البيت ، و إذا كان فى البيت نور (ص ۵) لم يكن ضداً له بل ذلك النور أيضاً ذکر و ذاکر من المذکر فیصطحبان جميعاً نُورٌ عَلَى نُورٍ . الذکر حق و صفة حق يُغْنِى الحفظ و مُبْتَقَى الحقوق . فلا مضادة بينهم و الحفظ اجزاء زایده و وجودیه حصلت من الإسراف ، فتقع فیهن نار الذکر فتفیدهن ، و كذلك الأجزاء الحاصلة من لقمة الحرام ، يقع فیها سلطان الذکر فیفیدهن و أما الاجزاء الحاصلة من الحلال فلایدله علیهن لأنها حقوق . برای حدیث قب : ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۶۴ . مشکوة المصابيح ، ص ۱۸۸ ، التحافات السنیه ، ص ۲۱ (عن أبی هريره) .

۱۱- آ ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد .

۱۲- ب : آب زده مرصاد العباد ، ص ۱۰۷ .

۱۳- ب : برگ ۴۵ الف . ۱۴- گ : شکل . ۱۵- گ : بر

۱۶- ل ، ن : قال . ب ، گ : کلمه «النبي» ندارد . ۱۷- ل ، فی حسد .

۱۸- احياء علوم الدين ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ ، نجم الدين رازى : مرصاد العباد ، ص ۱۰۵ . بلوغ المرام ، ص ۳۰۲ . اسرار القلوب ، ص ۲ .

(بقیه پاورقى به صفحه بعد)

و قلب معنوی که روح آن (۱۱) قلب صوری است بعضی (۲) انسان را باشد بعد از تبدیل وجود ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« إِنْ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » (۳)
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ » (۴)

و بعضی را نباشد زیرا که در تبدیل وجود نکوشند ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْكُوتَى » (۵)

و بدان که دل را ده اسم معروف است : (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

بدانکه دل را صورتی است و آن ، آن است که خواجه علیه السلام آن را مضغه خواند یعنی گوشت پاره که جمله خلائق راست و حیوانات راست گوشت پاره صنوبری در جانب پهلوی چپ از زیر سینه و آن گوشت پاره را جانی است روحانی (ص ۱۰۸) که دل حیوانات را نیست دل آدمی را هست . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۷ .

۱- ل : این . ۲- ب ، ل ، ن ، گ : بعضی از . آ : بعضی

۳- قرآن مجید : ۵۰ (سوره ق) : ۳۷ .

۴- قرآن مجید : ۶ (سوره الانعام) : ۱۲۲ ، ب : حاشیه برگ ۴۵ الف یعنی آنکه دل او مرده بود به سبب کفر ، وی را زنده گردانیم به نور ایمان که ایمان حیوة دل است و کرامت کنیم بروی نوری که بدان نور میان مردم این حال پرود یعنی درو یقینی پیدا آید .

۵- قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل) : ۸۰ ، ب : حاشیه برگ ۴۵ الف یعنی تو نتوانی که بشنوانی مردمان را و چون توانی شنوایند کسی را که روی گردانیده است .

۶- نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۹ دل را هفت طور و هفت وادی قسمت کرده شد طور اول را صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است ص ، ۱۱۰ . هر وقت که از گوهر اسلام محروم ماند معدن ظلمت و کفرست من شرح بالكفر صدر (سوره النمل) و محل و وساوس شیطان و تسویلات صدر است . طور دوم را قلب خوانند و آن معدن ایمان است كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ (و محل نور عقل است که فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا (سوره حج) (سوره المجادلة) و طورسیم : شفاف است و آن معدن محبت و شفقت بر خلق که قَدْ شَفَّعَهَا حَبًا (سوره یوسف) و محبة خلق از شفاف نگذرد . و طور چهارم : را فؤاد گویند که معدن مشاهده و محل رؤیت است که مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (سوره النجم) و طور پنجم : را حبة القلب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است و خاص آن راست محبت مخلوق در آن نکتجد . طور ششم : را سویدا گویند که معدن مکاشفات غیبی و علم لدنی است و طبع حکمت و گنجینه خانه اسرار الهی و محل اسماء و علم آدم الاسماء كلها (سوره بقره) آن است که دروی انواع علوم کشف شود که ملائکه ازان محروم ماند . طور هفتم : راهجة القلب گویند آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است و ظهور غیب الغیوب است .

(۱) قلب (آ : برگ : ۵۰ الف) . (۲) فؤاد و (۳) جَنَان و (۴) شَقَاف و (۵) حَبَّة الْقَلْب که داعی خیر باشد (۱۱) و (۶) بَال و (۸) صَدْر و (۷) خَلَد و (۹) مَشْهَد (۳) و (۱۰) مَضْغِه که داعی شر باشد .
و از هر اسمی در مقام خودش کار دیگری (۴) آید چنانکه انتباه و تَفَكُّر و بصارت و هدایت و علم و معرفت و یقین از قلب (۵) آید و قناعت و تَوَكُّل و تفویض و فراست و شکر و خشوع و تقوی از فؤاد برخیزد (۶) و تَسْتِیر (۷) احوال از جَنَان (۸) و زهد و ورع و محبت و غیرت (۹) و شفقت و صلابت از شَقَاف پیدا (۱۰) آید و خوف و رجا و ندامت و صبر از حَبَّة الْقَلْب ظاهر گردد .

و قلوب چهار نوع است : (۱) قلب مؤمن باشد و (۲) آسود که قلب کافر باشد (۱۲) و (۳) اُغْلَف (۱۳) که قلب منافق باشد و (۴) مُصَفَّح (۱۵) (ب) (۱۶) که قلب مُتَرَدَّد (۱۷) است .

قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) : « الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ قَلْبُ أَجُودَ (۲۰) قَبِيحٌ سَرَّاجٌ يَزْهَرُ فَذَلِكَ (۲۱) قَلْبُ الْمُؤْمِنِ وَ قَلْبُ أَسْوَدَ (۲۲) مَنكُوسٌ فَذَلِكَ قَلْبُ الْكَافِر ، وَ قَلْبُ اُغْلَفَ (۲۳) مَرْبُوطٌ عَلَى قَلْبِهِ (۲۴) فَذَلِكَ قَلْبُ الْتَائِقِ وَ قَلْبُ مُصَفَّحٍ (۲۵) فِيهِ إِيمَانٌ وَ نِفَاقٌ فَمَثَلُ الْإِيمَانِ فِيهِ مَثَلُ الْبَقْلَةِ يَمُدُّهَا السَّمَاءُ الطَّيِّبُ وَ مَثَلُ

- ۱- آ : بود . ۲- آ : ن : صدور . ۳- آ ، ت ، ن ، گ : شهید .
- ۴- آ ، ب ، گ : کار دیگر ، ل : کاری دیگر .
- ۵- قلب مبداء است برای همه قوتها (کتاب مبداء و معاد : محمود شهابی) ، ص ۱۰۹ .
- ۶- ل ، ن : خیزد . ۷- آ : تستیر . ۸- گ : از جنان باشد .
- ۹- فقط : ن : ندارد . ۱۰- ل : پدید .
- ۱۱- ل : ن : ابر طالب یکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۶۹ : اجد .
- ۱۲- ن : است . ۱۳- ن : اخلف ، ب ، ت ، گ : اغلق . ۱۴- ل : برگ ۳۵ الف .
- ۱۵- گ : مصفح . ۱۶- ب : برگ ۴۵ ب . ۱۷- گ : متردده .
- ۱۸- ب : ندارد . ل : ن : رسول الله . ۱۹- گ : القلب . ۲۰- ل ، ن ، گ : اجد .
- ۲۱- ل : فذلك . ۲۲- گ : اغلق .
- ۲۳- ب : خلاصه ، گ : علاقه . ۲۴- آ : نوشته . ۲۵- گ : تصفح .

النَّفَاقُ كَمَثَلِ الْقَرْحَةِ يَمْدُهَا الْقَبِيحُ (۱۱) (گ) و السُّدَيْدُ قَائِي مُدَّتَيْنِ غَلَبَتْ حِكْمَ لَهَا (۲) (آ):
برگ ۵۰ (ب) وَ فِي آخِرِ (۳) ذَهَبَتْ بِهِ (۴) «

و قلب را دو روی باشد و آن روی که به طرف نفس دارد « خلد » نامند و آن روی که به جانب سر دارد و بدان عزم سر سر دارد « فواد » خوانند .

و بعضی مقام سر را (۵) اسفل از روح نهاده اند و بعضی اعلی (۶) از روح (ت) و بعضی گفته اند که سر را وجودی (۷) نیست به استقلال چنانکه روح و نفس و قلب را لیکن چون نفس (ن) (۸) به کمال تزکیه برسد روح از کدورت نفس خلاص (۹) یابد و به مقام (۱۰) قرب رجوع (۱۱) کند و دل نیز از غایت اتساع و ارتضاع (۱۲) متابع روح (۱۳) گردد و از مقام خود ترقی نماید و به سبب این ترقی صفت صفیا از صفای دل حاصل کند و چون این صفت صفیا بر سالکان پوشیده (۱۴) بماند (۱۵) نام آن سر نهادند و چون روح نیز وصف اصفی (۱۶) حاصل کرد بعد از عروج و آن (۱۷) وصف اصفی بر سالکان پوشیده بماند نام آن « سر » کردند (۱۸) پس هر که این (۱۹) صفا از دل (۲۰) یافت گفت : (ب) (۲۱) « مقام سر اسفل از روح است (۲۲) » و هر که آن صفا از روح یافت (۲۳) گفت : « مقام سر اعلی (۲۴) از روح است (۲۵) » .

۱- آ : الفتح ، گ : ید الفتح ، گ ، ص ۴۱۶ .

۲- ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۶۹ علیه حکم له ها . ۳- ن : لفظ آخر .

۴- قب : کنز الجمال ، ج ۱ ، ص ۶۲ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۱۰۲۸ ، ج ۳ ، ص ۱۱ .

ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۶۹ . سهروردی - رشید احمد ، ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۱۴ . آ ، ب : ندارد .

۵- ل ، ن : ندارد . ۶- ب : اعلی تر (به جای اعلی) ، ت : برگ ۴۴ الف .

۷- آ ، ب ، ت : وجود . ۸- ن : برگ ۱۰۸ الف .

۹- گ : خلاصی . ۱۰- آ ، ب : به مقام ، ن : مقام .

۱۱- گ : عروج . ۱۲- ل : ندارد .

۱۳- ل : متابع روح ندارد . ۱۴- ب : نوشیده .

۱۵- ل : بماند . ۱۶- آ : صفت اصفی ، ن : وصف اصفی .

۱۷- ن : او (به جای آن) . ۱۸- ن : کرده اند (به جای کردند) ل : نهاده اند .

۱۹- گ : آن .

۲۰- گ ، ت : روح (به جای دل) .

۲۱- ب ، برگ : ۴۶ الف .

۲۲- ل : روح و دل است ، ب : اسفل است از روح .

۲۳- آ : ندارد و از روی ب ، ن نوشته شده . ۲۴- ل : او

۲۵- برای این مضمون رك به : سهروردی : عوارف المعارف (اردو ترجمه از رشید احمد) ، ص ۵۱۸ .

و این فقیر از حضرت (۱) سیادت شنودم (۲) که گفت (۳) :
 سرالطف از روح و روح اشرف است (۴) از سرزیرا که قیام سر به روح است .
 و بعضی گفته اند (آ : برگ ۵۱ الف) که هر کسی (۵) را سه روح باشد و لیکن
 کسی بود که (۶) چهار روح دارد و کسی بود که پنج روح (۷) بود و کسی بود که شش روح
 (ل) (۸) و بعضی هفت روح و بعضی (۹) هشت روح (ت) و بعضی نه روح و بعضی
 ده (۱۰) روح به عدد ارواح افلاک زیرا که اجسام افلاک ده باشد ، پس ارواح افلاک
 هم ده باشد . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ (۱۱) »

و قلب به مثابه مشکوه بود و روح نباتی به مثابه زجاجه و روح حیوانی به مثابه فتیله
 و روح نفسانی (۱۲) به مثابه روغن و روح انسانی به مثابه نور و روح نبوی به مثابه نور ،
 نور و روح قدسی نور آن مجموع بود .

فرد (۱۳)

دل ز نور و جان ز نور و نور ایمان هم ز نور
 هر سه نور ارجمیع (۱۴) گردد (۱۵) بنده خواند یا غفور

۱- ل : جناب . ۲- آ ، ب : شنود .

۳- ن : گفتند ، ل : کلمه « گفت » را ندارد .

۴- آ ، ب : ننوشته . گ : مرا لطف است از روح و روح اشرف از .

۵- ل ، آ ، ب : کسی را ، ن : کس را .

۶- گ : که او را (عبارت « او را تا کسی بود که » در حاشیه صفحه آمده .

۷- ب : ندارد . ۸- ل : برگ ۳۵ ب .

۹- ب : بعضی را (به جای بعضی) ، ت : برگ ۴۴ ب . ۱۰- آ : بود .

۱۱- قرآن مجید ۲ : (سورة البقره) : ۱۹۶ .

برای این مطالب رك به : نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۳۷ .

روح حیوانی به فتح های حطی و سکون تحتانی بخاری است لطیف که از لطافت اخلاط در دل به
 حسب امتزاج مخصوص متکون می شود به واسطه شرائین به اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و
 استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و شمیمه و تولید حاصل شود به قول معلم و محققان و حکماء يك
 روح واحدست که در هر محلی و مظهری از او صورتی و اثری پیدا می شود چنانکه اگر به دماغ رسد
 نفسانی گویند و گر به جگر رسد طبیعی نامند به حسب ظاهر قول اطباء (فرهنگ آندراج) .

۱۲- روح نفسانی آنچه از روح حیوانی به دماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و این روح مفیض حس و حرکت
 می شود و قوت نفسانی بدان قایم باشد و مراد بدین روح نفس ناطقه است (فرهنگ آندراج) .

۱۳- آ ، گ : نظم ، از ن : افتاده ، ل : بیت . ۱۴- آ ، ن ، ل : نوران . ۱۵- آ : کردند .

و به حقیقت بدان که (۱۱) وجود سالك واحد است اماً به حسب اتّصاف (۲) آن واحد به اوصاف و ارتسام برسوم و انقلاب در اطوار طبقات سبعة باطنیه اسامی کثیره بروی اطلاق کرده شد (۳) و منشأی قلب صوری آن ذره بود که مُسْتَخْرَج (۴) است از ظهرِ آدم در روز میثاق (۵).

و منشأی (۶) قلب معنوی آن فایده باشد که آن ذره استفاضه (۷) کرده است (ب) (۸) از فیض ربّانی (گ) (۹) در وقت استماع خطاب مُسْتَطَاب (۱۰) « أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ » (۱۱) فلاجرم آن ذره تخم درخت قالب آمد ، و آن فایده مُستفاده (۱۲) (آ : برگ ۵۱ ب) از فیض ربّانی تخم درخت روح و (۱۳) قلب گشت (۱۴) و ثمره این روح (و) قلب ایمان فطری آمد (ت).
قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ (۱۵) وَ تَعَالَى :

« أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ (۱۶) »

و این کتابت به قلم توفیق اقرار است به ربوبیت که :

« وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۱۷) »

و این روح تأیید (۱۸) ثمره ایمان کسی باشد در وقت توفیق اختیار آن و عمل صالح به آن لاجرم چون درخت روح و قلب (۱۹) از (۲۰) تأیید ربّانی آب حیات یافت و ثمره روح (۲۱)

۱- آ ، ب : ننوشته.

۲- ب کلمه : « اتّصاف » را ندارد.

۳- ل : باشند . ۴- ب ، آ ، گ : مستخرجه . ۵- ل : ندارد .

۶- گ : منشا (به جای منشأ) .

۷- آ : استفاله ، ب : استفاده ، ل : اسفار ، گ : که استفاده کرده است.

۸- ب : برگ ۴۶ ب .

۹- گ : ص ۴۱۷ .

۱۰- ب : مستطال .

۱۱- قرآن مجید : ۷ (سوره الاعمران) : ۱۷۲ .

۱۲- ب : مستفاده .

۱۳- آ ، ب ، ل : ندارد .

۱۴- نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۵ ، ت : برگ ۴۵ الف .

۱۵- ب ، ت ، ن ، ل : کلمه « تبارک و » را ننوشته .

۱۶- ۱۷ قرآن مجید ۵۸ (سوره المجادله) : ۲۲ ، برگ ۴۶ ب حاشیه یعنی ایشانند . که ... { آب زده } در دلها . ایشان .

۱۸- ب : تأییدی . ۱۹- ب ، آ : قالب و تصحیح از روی ، ل ، ن .

۲۰- گ : آب تأیید ربّانی یافت . ۲۱- ب ، ت ، گ : روحی .

پدید آورد ، استعداد (۱) وصلت به شجره طيبة که کلمه (۲) « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » است حاصل کرد پس از این شجره ثمره وحدت ظاهر گردد (۳) چنانکه :

أَنَا الْحَقُّ (۲) و

سُبْحَانِي مَا أُعْظِمُ شَانِي وَ

لَيْسَ فِي الْجَبَّتِي سِوَى اللَّهِ وَ

انْسَلَخْتُ مِنْ جِلْدِي (۵) كَمَا تَنْسَلَخُ الْحَيَّةُ مِنْ جِلْدِهَا فَإِذَا أَنَا هُوَ اللَّهُ وَأَنَا مِنَ اللَّهِ بِمَكَانٍ إِذَا كُنْتُ بِهِ فَأَنَا هُوَ.

و از تبدیل وجود (ل) (۶) تبدیل (۷) ذوق پدید (۸) آید بلکه هر چه از جمیع موجودات صادر است از سالك مستعد قبول ثمره این شجره طيبة صادر شود و سبب حصول این معانی استغراق وجود است در معانی حقیقی ذکر که از شرک خفی خلاص (ن) یافته باشد و هر ذکر که (۹) قلب انسان بر آن (۱۰) مطلع باشد ملائکه (ب) (۱۱) حفظه نیز آن ذکر را (۱۲) بدانند پس (آ : برگ ۵۲ الف) شرک خفی هنوز باقی باشد (۱۳) (ت) و چون ذکر از شعور ذاکر غایب شود به واسطه غیبت ذاکر در مذکور ، لاجرم ذکر (۱۴) او (ن) (۱۵) از

۱- ل : ندارد . ۲- آ ، ت ، گ : کلمه طيبة . و تصحیح از روی ب ، ن . ۳- ل : کرد .
۴- غزالی : احياء علوم الدين ، ج ۱ ، ص ۲ فضايح الباطنية ، ص ۱۰۹ الحسين منصور الحلاج الذي صاحب لاهل اطلاقه كلمات من هذا الجنس و يستهدون بقول انا الحق و بما حكمى عن ابى يزيد البسطامى انه قال سبحانى سبحانى ، ابو طالب مكي : قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۱۱ : قد كان ابو يزيد يقول سبحانى ما اعظم شانى . نجم الدين رازي : مرصاد العباد ، ص ۱۷۸ ، جنيد گفت ما فى الوجود ما سوى الله ابو يزيد گفت سبحانى ما اعظم شانى . و نیز قب : رساله فریدون ابن احمد سپهسالار ، ص ۶۲ . اسرار التوحيد ، ص ۳۷ و شيخ ما مى گوید پس فى جبتى سوى الله .
ب : حاشیه برگ ۴۶ ب .

این کلمات متصوفه است انا الحق يعنى منم خدا

و سبحانى ما اعظم شانى يعنى تسبيح مى گویم خود را که بزرگ است کار من .

و ليس فى جبتى سوى الله يعنى نيست درجه من جز خدا و انسلخت يعنى بيرون آمدم من از پوست خود چنانچه بيرون مى آید ما را (آب زده) و انا من الله مكان من از خدا به مكاني و به منزلى ام که چون تو باشى من (ناخوانا) من او باشم .

۵- گ : خلدى . ۶- ل : برگ ۳۶ الف . ۷- ل : تبدل .

۸- ت ، گ ، ل ، ن : حاصل (به جای پدید) فوائج الجمال فى تبدل اللوق ، ص ۱۸ و اللوق سببه تبدل الوجود ، والأرواح ، و اللوق هو الوجدان بما يأتيك ، و يدخل فى هذا التبدل تبدل الحواس .

۹- ل : ندارد . ۱۰- ل : آن کسی . ۱۱- ب : برگ ۴۷ الف . ۱۲- آ ، ب ، ن : ندارد .

۱۳- ن : بود (به جای باشد) ، ت : برگ ۴۵ ب . ۱۴- ب : ذاکر . ۱۵- ن : برگ ۱۰۸ ب .

شعور حفظه نیز غایب گردد.

ای دوست بدان که وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است ، پس هر وجودی که منکشف شود از فوق او وجود دیگر (۱۱) باشد که این وجود فایق اصفی از آن وجود بُود تا غایتی که به وجود حقیقی حق تعالی کبریا ۰ (۲) منتهی گردد و در هر (۳) وجودی ازان (۴) وجودات چاهی نماید و لیکن در بدایت از بالای سر پیدا شود و بعد (۵) ازان از پیش روی و بعد ازان از تحت و (۶) در این حال در قعر چاه نور سبزی (۷) بیند و این نور سبز علامت انتهای وجود حادث سیار و ابتدای وجود قدیم باشد و چون نیک (۸) احتیاط کرده شود چاههای انواع وجود هفت باشد.

و وجود نیز منحصر بُود (۹) در هفت عدد کلی که در تحت هر وجودی از (۱۰) وجودات کثیره (گ) (۱۱) متنوعه باشد و سَبَعِیت (۱۲) آسمان و زمین از این سراسر است (۱۳) فلاجرم هر جزوی که صافی گردد آیینة جمال نمای کلی خود شود و از هر ذره ای از ذرات کائنات اذواق کثیره یابد.

و لیکن (آ : برگ ۵۱ ب) هر چه داند و بیند و یابد در ابتدای سلوک (ت) باید که به شیخ خود مشاورت (۱۴) کند در غیبت (۱۵) تا شیخ آن را تعبیر (۱۶) کند ، تا آن (ب) (۱۷) غایتی که باطن او (۱۸) قوی گردد و آنچه به او رسد به ذوق حال خود بداند و طریق دانستن آن مختلف است (۱۹) (ل) (۲۰) زیرا که چون معانی در صور بنماید گاه باشد که از کیفیت آن صورت معنی آن را (۲۱) بداند (۲۲) و گاه باشد که آن صورت به نطق در آید و (۲۳) بیان کند که او صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده (۲۴) و گاه بُود که واقعه ماضیه تفسیر یابد به واقعه آتیه (۲۵) و بر عکس نیز

۱- ن : دیگری ، ل : وجودی دیگر . ۲- آ : بیاض . ۳- ن : ندارد .

۴- ن ، ل کلمه « از » ننوشته ، ت : ازان وجود است . ۵- آ : کلمه « بعد » را ندارد .

۶- ب : و لیکن ۷- ل ، گ : نوری سبزی ، ل : چاهی (چاهی) . ۸- ل : نیکی . ۹- ت ، ل : باشد .

۱۰- گ : ندارد . ۱۱- ص : برگ ۴۱۸ . ۱۲- ل : وسعت (به جای وسعیت) .

۱۳- فوائج الجمال ، ص ۹ . و أنواع الوجود تنحصر فی سبعة و انحصار اعداد الأرض و السماء فی السبعة اشاره إلى هذا . ۱۴- ل ، ن ، گ : مشورت ، ت : برگ ۴۶ الف . ۱۵- آ ، ب ، گ : غیب .

۱۶- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : تفسیر . ۱۷- ب : برگ ۴۷ ب . ۱۸- ل ، بدو .

۱۹- آ : باشد ، ب : بود . ۲۰- ل ، برگ ۳۶ ب .

۲۱- گ : او را (به جای آن را) ۲۲- ب : ندارد . ۲۳- آ : ندارد .

۲۴- ت : گاه باشد ... تا ... بوده ، ندارد .

۲۵- ل : باشد . گ : آتیه .

باشد. و آن قابل (۱۱) غیبی (۲) شاید که از روحانیان (۳) باشد و شاید که از اولیاء بُود ، و شاید که از انبیاء باشد (۴) و شاید که حق تعالی لطف نماید و به آن مسکین متخیر از ورای حجاب خطاب فرماید ، چنانکه :

این تُرابِ قدم (۵) کوی آن قدیم (۶) تعالی کبریا ه ، که به نام جعفر است ، شبی در بدایت سلوک سر نیاز به حضرت بی نیاز بفرستاد (۷) و عجز خود از وصول به سِراِدقِ قدیرِ قدیم عرضه داشت (۸) به تَأَوُّهَاتِ (آ: برگ ۵۳ الف) سوزان و عَبْرَاتِ روان (۹) ناگاه حضرت قدیرِ قدیم از ورای حجاب (۱۰) هستی به این (۱۱) (ت) عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی (۱۲) فرمود که (۱۳) « مَطْلُوبُكَ نَفْسِي » و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسه (۱۴) بر سر آب و نور الدین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار و هَاب (ب) (۱۵) .

و وقتی دیگر در خاطر (۱۶) شهوتی خطور کرد و (۱۷) ناگاه ندامتی در عقب آن غلبه نمود و سر آن ندامت چنان جذب (۱۸) کرد (۱۹) که غیبت به حاصل آمد و حق تعالی (۲۰) در آن غیبت خطاب مُسْتَطَابِ فرمود (۲۱) (ن) (۲۲) که :

« لَا إِلَهَ إِلَّا الْجَلَالِيَّاتُ أَمْرًا وَلَا عَنْ الْجَمَالِيَّاتِ نَهْيًا (۲۳-۲۴) »

و بعد از آن چندان باران (۲۵) الطاف ایزدی از آسمان (ل) (۲۶) قلب علوی بر زمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزاران (۲۷) ازهار و گل‌های معانی بی شمار در آن زمین

۱- ل : ندارد . ۲- ن : ننوشته .

۳- آ ، ل ، ن : روحانیات . روحانی آدمی و پری و بعضی می گویند که روحانی آن را گویند که مجرد روح باشد بغیر جسم مثل فرشتگان و پریان و غیره ، روحانیان جمع فارسی است (فرهنگ آندراج) .

۴- گ : بود (به جای باشد) . ۵- ب ، ت : اقدام .

۶- آ : قدیر . ۷- گ : بفرستادم . ۸- ن : داشتم . ۹- ل : ندارد . ۱۰- آ ، ب : آن .

۱۱- ل ، ن ، گ : با این ، ت : برگ ۴۶ ب . ۱۲- ل : بی نیاز .

۱۳- ن : بفرمود ، گ : « که » ندارد . ۱۴- ن : کاسه . ۱۵- ب : برگ ۴۸ الف .

۱۶- آ : به خاطر ، ن ، ل : خاطر . ۱۷- ل : ندارد . ۱۸- ل : لذت

۱۹- آ ، ب : کلمه « کرد » را ندارد . ۲۰- آ ، ب ، ت : کلمه « حق تعالی » را ندارد .

۲۱- گ : بفرمود .

۲۲- ن : برگ ۱۰۹ الف . ۲۳- آ : لهینا .

۲۴- از حاشیه برگ ۴۸ الف یعنی نه سوی جلالیات کسی را فرمودیم و نه سوی جمالیات کسی را بازداشتیم . جمالك فی كل الحقائق (محو شده) و ليس له الاجلالك نهینا (محو شده) .

۲۵- ب : ندارد . ۲۶- ل : برگ ۳۷ الف .

۲۷- گ : هزاران هزار ، ن : هزاران هزاران (به جای هزاران هزار) . ل : به هزار هزار .

بشکفت مثل انوار بهار بلکه اخلص ازان هزاران هزار بار زادَه (۱) الله تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَجَعَلَهُ (۲) مِنْ زُمْرَةِ الْمُخْلِصِينَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ .

ای دوست بدان که حضرت (گ) (۳) شیخ ابوالجَنَابِ قَدُّسَ اللّهُ سِرَّهُ در فوائِح الجمال (۴) آورده است که آنچه سالک در واقعه بیند از نفس و شیطان و ملک (آ : برگ ۵۳ ب) و ارض و سماء و عرش و کرسی و غیر آن باید که تصور نکنند که خارج اوست بلکه (ت) از درون (۵) اوست و با اوست (۶) و اگر راست بیند آن همه عین اوست (۷) .

پس در باطن خود اذواق افعال و اصوات آن همه بیابد چنانکه هم (۸) شیخ ولی تراش (۹) قَدُّسَ اللّهُ (۱۰) سِرَّهُ در فوائِح الجمال فرموده (۱۱) است که در وقت سفر گریلا در راه به درویشی ملاقات کردم که از درون او (۱۲) آواز مرغان می شنودم پس بروی انکار کردم و بعده پرسیدم که این چه حال است ؟ گفت خیر و مبارک باشد . إِنَّ شَاءَ اللّهُ (ب) (۱۳) تَبَارَكَ (۱۴) وَ تَعَالَى از این حال چون دو روز بگذشت ، مرا نیز حق تعالی به آن مقام رسانید و متعجب گشتم ازان آوازهای خوش دلکش پس انگشت حیرت به دندان (۱۵) حیرت بگزیدم که صیحات آن درویش (۱۶) صحیحه بوده است پس من چرا انکار می کردم ؟ این آوازا

۱- آ ، ب : زاد ، ت : ذات . ۲- ب : جمله . ۳- ص : برگ ۴۱۹ .

۴- تصنیف حضرت نجم الدین الکبیری که لقب وی ابوالجَنَاب نیز هست .

۵- ن : درون است ، ت : برگ ۴۷ الف . ۶- ن : به او .

۷- فوائِح الجمال ، ص ۳۲ .

و أعلم ان النفس و الشیطان و الملك لیست أشياء خارجة عنك بل أنت هم و كذلك السماء و الأرض و الكرسي لیست أشياء خارجة عنك ولا الجنة و النار ولا الموت و الحیة إنما هی أشياء فیک ، فإذا سرت و صفوت تبینت ذلك إِنَّ شَاءَ اللّهُ .

۸- ل : ندارد .

۹- شیخ نجم الدین احمد بن عمر الحیوقی و لقبش کبری و کنیتش ابوالجَنَاب بود و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجَنَاب است و وجه تسمیه این لقب آن است نظر مبارکش بر هر که افتادی به مرتبه ولایت رسیدی رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۸۳ .

۱۰- آ ، ت : ندارد . ۱۱- ل : آورده .

۱۲- کربلاء بالمَد و هو الموضع الذی قتل فیهِ الحسین بن علی فی طرف البَریة عند الکوفة معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۲۴۹ . شوستری : مجالس المؤمنین ، ص ۶۲ .

۱۳- ب : برگ ۴۸ ب .

۱۴- گ : « تبارک » ندارد . « انشاء الله تعالی رساندت و بعد از این حال چون..... » .

۱۵- گ : ندامت به دندان ، ت ، ل : ندامت .

۱۶- آ ، آن درویش ، ن : آن .

از وجود به واسطه اتصال اجر (۱) است به اسم اعظم (۲) «

ازینجاست که نعره درویش اگر بلا اختیار باشد مبارک بُود ، و اگر به اختیار آید (۳) ، هنوز قدم او در مقام اخلاص نباشد و فرق بینهُما آن است که آواز مَقْهُور الاختیار مذاق حجرین (آ : برگ ۵۴ الف) متضادین دارد (ل) (۴) و مذاق رعد شدید (۵) که ناگاه شنوده شود (ت) و آواز به اختیار به حروف معروفه باشد (۶) پس اوّل طاهر (۷) بُود و مقبول قلوب اهل صفا و ثانی نجس باشد و مرّدود قلوب اهل وفا (۸) .

« ازینجاست (۹) که شیخ جنید را قَدْسَ اللّٰه سرّه پرسیدند از صیحات فقراء جواب فرمود (۱۰) که آن صیحات اسم اعظم خدای است ، هر که منکر شود آن را و ناکار (۱۱) شود ؟ هرگز لذت صیحه قیامت نیابد (۱۲) و فقرا به تکلف باید که (۱۳) در وقت تواجد « آخ » و « اخه » و « آخ » نگویند که اسم شیطان است بلکه « آه » و « وه » و « هی » گویند که اسم رحمان است ، پس اصوات جمیع (۱۴) اشیاء ناشی بود از حیات مبذوره (۱۵) در صدور ایشان (۱۶-۱۷) .

۱- گ : اجز است . ۲- فوائج الجمال ، ص ۷۲ کنتُ أسمعها من فقير لقيته في طريق كربلاء فأنكرت عليه ذلك و سألته عنها فقال خيرا ، يكون إن شاء الله هذا يكون مبارکاً فقط و ما اجابنی (ص ۷۳) بما وراء ذلك لتضرّسله في عدم وصولی إلى ذلك المقام ، فلما كان بعد ذلك بزمان وصلتُ إلى هذا المقام و عجمتُ أعواد الصیحات الطیرية فعلمت أن صیحات الفقیر کانت صحیحا فعضضت بنان الندمان و سبّحت شبه المتعجب الحیران و عند ذلك أعدت عند الناس من المجانین الا عند الخبیر بذلك (ص ۷۰) فهذه الصیحات و الزعقات الخارجة من القلوب من اتصالها بالاسم الاعظم . ۳- ن : بود ، ل : کلمه « شدید که را » ندارد . ۴- ل : برگ ۳۷ ب . ۵- ن : شدید که (به جای شدید) . ۶- ل : ندارد ، گ : معروفه مانند باشد ، ت : معذوره باشد ، ت : برگ ۴۷ ب . ۷- آ ، ب ، ت ، ن : ظاهر .

۸- فوائج الجمال ، ص ۷۰ : فهذه الصیحات و الزعقات الخارجة من القلوب من اتصالها بالاسم الأعظم إذا خرجت صافية خالصة عن شائبة الاختیار ، اما إذا خرجت من اختیار فتلك الصیحات لم تدخل بعد إیوان الإخلاص و الفرق بينهما أن الصیحة الخارجة عن غیر اختیارها لها مذاق الحجرین اذا تصاد ما و انت غافل عن مبادی (ص ۷۱) التصادم أو الرعد الشدید الصوت إذا سبّح ، حتی يخاف على الأسماع منها من غیر أن تجهد و تذوق منها ابتداءً فی ذلك ... فاحدى الصیحتین طاهرة خارج السكون و الثانية الاختیارية نجسة بنجاسة الریا و السمعة . ۹- ل : بوده . ۱۰- آ : فرمودند ، ت : فرموده اند .

۱۱- گ : آن را یا کاره . ۱۲- آ ، ب : باید ، ن : باید . ۱۳- گ : باید به تکلف « که » ندارد . ۱۴- ل ، ن : کلمه جمیع را ندارد . ۱۵- گ : جدوره . ۱۶- ل : ندارد ، ن : انسان .

۱۷- فوائج الجمال ، ص ۷۱ سئل الجنید قدس الله سره عن صیحة الفقراء فقال : هی اسم الله الأعظم فمن أنكرها أو كرهها لم يجد لذة الصیحة يوم القيامة . (ص ۶۵) قال شیخ من المشایخ . واطنه سهل بن عبد الله التستری لمريديه . فلا تقولوا ! آخ ! فإنه اسم الشیطان « و قولوا » آه ! فإنه اسم الله و كذلك وهّ ، و وهّ ، فإنه مقلوب هو .

فرد (۱۲)

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز (۲) (ب) (۳)

و هم شیخ نجم الدین الکبری قدس الله سره در فوائج الجمال فرموده (۴) است که چون وجود در ذکر مستغرق شود از هر جزوی آواز ذکر (۵) بشنود چنانکه آواز بوق یا آواز طبل و چون ذکر در (۶) اجزاء مقیم گردد آواز ذکر اجزا مثل آواز نحل (۷) باشد (۸).
و اول این آواها از سر پدید (۹) آید و بعده از این آواها مثل آواز آسیا (گ) (۱۰) و پای زدن اسب (۱۱) و آواز (آ : برگ ۵۴ ب) درخت (۱۲) که بروی باد (۱۳) قوی وزد ، بشنود ، سر آن (۱۴) این است (ت) که آدمی مرکب بود از ارض و سماء و آنچه در میان هر دو باشد بلکه از همه چیز .

لیکن بعضی به طریق نقطه کتابت (۱۵) یافته است از قلم (۱۶) حق تعالی در وجود و بعضی به طریق اشکال و بعضی به طریق حروف اما نقطه حق تعالی و اشکال (۱۷) و حروف او مماثل (۱۸) نقطه خلق و اشکال و حروف ایشان نباشد پس آن آواهای تسبیحات (۱۹) اجزای (۲۰) وجود بود تا سالك ذاكر آید به همه زبانها که (ن) (۲۱) این از شرایط سلوک است

- ۱- آ : گ : نظم ، ن : ندارد . ۲- کلیات عراقی ، ص ۱۲۴ .
- ۳- ب : برگ ۴۹ الف . ۴- آ ، ت : آورده . ۵- گ : هر جزوی ذکر می بشنود .
- ۶- ن و گ : کلمه « در » را ندارد . ۷- گ : عجل .
- ۸- فوائج الجمال و فوائج الجلال ، ص ۲۱ حینئذ ذکر الوجود فتسمع من کل جزء ذکراً کانه یُنْفِغ فی لبوق او یضرب دهبه و اذا استقام ذکر هن صار کُرنة النحل و قبل الاستقامة یقع الذکر ولا فی دائرة الرأس لأنها مصعدة .

فتجد فيه صورت الدباب و الکوس و البوق ، و الذکر سلطان إذا نزل موضعاً نزل بهداهیه و بوقاته حتی ربما ینتهی الأمر إلى أن یُجَنَّ و یخاف علیه من الموت و لكن الصادق لا یضربه ذلك ... (ص ۲۲) و ... و بعد هذه الاصوات ، اصوات الدباب و البوقات ، تسع أصواتاً مختلفة مثل صریر السماء و دوی الريح و صوت النار إذا تأججت و صوت الأرحیه و خط الخیل و المرجل و صوت أوراق الأشجار إذا هبت علیها ریح عاصفه و سرّ ذلك أن آدمی مرکب من کل جوهر شریف و وضع هذه من الأركان و السماء و ما بينهما ، فهذه الأصوات إنه کار کل أصل و عنصر من هذه الجواهر .

- ۹- آ : امد (به جای آید) . ۱۰- گ : ص ۴۲۰ . ۱۱- آ : است . ۱۲- ت ، گ : برگ درخت .
- ۱۳- گ : هادی . ۱۴- آ ، ب : این آنست ، ت : ۴۸ الف . ۱۵- گ : کتاب .
- ۱۶- آ ، گ : کلمه « قلم » را ننوشت . ۱۷- آ ، ب ، ل : و باشکال . ۱۸- گ : ممثل (به جای مماثل) .
- ۱۹- ب : صیحات . ۲۰- ن : از (به جای اجزا) . ۲۱- ن : برگ ۱۰۹ ب .

و اجزای وجود را اسامی عجیبه است چنانکه « ینبوع (۱) الانوار » (ل) (۲) و « مجموع الأسرار » و « کتاب العشق (۳) » و « کتاب الاشکال » و « کتاب العزایم (۴) » و غیر آن (۵).
 « و لیکن در اول حال کتب معقوله نماید چنانکه قرآن و بعد ازان فهم آن به سر نزول کند و گاه فهم کند (۶) به سبب ظلمت وجود منسی و بعد ازان کتب مشکوله را (۷) به اشکال تربیع و غیر آن بیند ، و بعد از آن کتب مکتوبه به نقطه نماید ، و فهم کند و بخواند و علم لدنی حاصل کند و اگرچه يعود وجود ناسی آید (ب) (۸) اما حلاوت فهم در قلب او باقی بود و آن مورث شوق و ذوق (۹) و محبت و عشق گردد (۱۰). و این نوع (آ : برگ ۵۵ الف) استغراق نتیجه ذکر لسان باشد به قوت تامه و بعد از این دری (۱۱) گشاده شود از بالای سر به سبب ذکر وجود (۱۲) و آتش ذکر و ظلمت وجود و آتش ذکر (۱۳) و حضرت قلب از آن در فرود آید بروی (۱۴) »

« و اول فتح بصیرت (۱۵) از بالای سر (۱۶) از (۱۷) بهر آن است (۱۸) که ذکر کلمه طیبیه است لاجرم به حضرت قدیم صعود (۱۹) کند و جهت هویت بالاست و جهت بالا بالای سر است.

۱- آ : نبوع . ۲- ل : برگ : ۳۹ الف . ۳- گ : العشاق (به جای العشق) .

۴- آ : کتاب العرایم .

۵- فوائض الجمال ، ص ۳۳ . ان فی الغیب لکتباً کتبها الله عزّ وجلّ بعضها بالنقط مکتوبه و بعضها بالأشکال و بعضها بالحروف و لکن غیر هذه العبارات و لها اسام عجیبه مثل « ینبوع الابرار » و « مجموع الأسرار » ... و « کتاب العزایم » و « کتاب العشق » و « کتاب المهد » و « کتاب الفلکی » و « فرحة الابرار » و « نزهة الأسرار » و « کتاب العرایم » و « کتاب العشق » و « کتاب السحر » و « البرهان الكبير » ، ص ۳۴ الاشکال ، و فیه احکام نجومیه .

۶- آ ، ب ، ن : ندارد . ۷- آ : معقوله مشکوله ، ب ، ل ، گ : ندارد ، ت : مشکوک .

۸- ب برگ ۴۹ ب . ۹- ب : آب زده .

۱۰- فوائض الجمال ، ص ۳۴ : نفی الاول یری کتباً مکتوبه معقوله مفهومة کالقرآن ثم تقع إلى السرّ فقد يفهمها لظلام مظلم الوجود المنسی ثم یری کتباً مشکولة أشکال التربیع و غیرها ، ثم کتباً مکتوبه بالنقط فیفهما و یقراءها ، فیهل العلم اللدنی ثم إذا عاد إلى الوجود نسیها و لکن تبقى حلاوة الفهم فی قلبه و یؤمن بها و یورثه ذلك رغبة و شوقاً و محبة و عشقاً .

۱۱- ل : در . ۱۲- گ : ذکر و ظلمت وجود ...

۱۳- گ : « و ظلمت وجود و آتشی ذکر » ندارد .

۱۴- فوائض الجمال ، ص ۲۳ . و بعد هذا یفتح الذکر باهاً من فود الرأس قوارة شبه الدائرة فینزل علیه من الفوق الظلمة ، ثم نار ثم خضرة و هی ظلمة الوجود و نار الذکر و حضرة القلب .

۱۵- گ : باب (به جای بصیرت) .

۱۶- ل ، ن : سر بود . ۱۷- ل ، ن : و از .

۱۸- گ : این است . ۱۹- فقط ن : صعود .

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (۱) :

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْقَعُهُ » (۲-۳)

و بعد از صعود ذکر بسی واردات روحانیه و انوار قدسیه حاصل شود در قلب تا بعدی که از آن مملو گردد. و این عطا که جزای (۲) صعود ذکر بود (۵) برای آن است تا دل گشاده شود (۶) و از سر تا قدم از ایمان و ايقان و عرفان مُمتلی گردد و ذکر در دل افتد (۷-۸) . آواز (۹) ذکر در (۱۰) دل رقیق حزین طیب باشد مثل ناله نحل (۱۱) و علامت وقوع ذکر در دل آن است که بیند (۱۲) چشمه از نور می جوشد در پیش او و در این حال بر (۱۳) پهلوی چپ اثری پیدا شود مثل اثر جراحت که نیک شده باشد (ل) ، (گ) (۱۴) و اثر آن باقی

۱- ب، ل، ن: کلمه تبارک و تعالی را ندارد. ت، گ: « تبارک » ندارد.

۲- قرآن مجید: ۳۵ (سوره فاطر): ۱۰.

۳- ب: حاشیه برگ ۴۹ ب.

يك كلمه [آب زده] سوی محل قبول رضا ہدی زود كلمه توحيد و عبادات خالصہ برسید از (محو شدہ) كلمه توحيد را با سوی [ناخوانا] کہ آنجا جز حکم خدا نافذ نبود و مرادان كلمه توحيد است ای لا اله الا الله و مراد از عمل عبادت خالصہ ، پس رافع كلمه باشد و مرفوع عمل لانه لا يقبل عملاً الا من موحد و قيل الراقع الله و المرفوع العمل ، ای العمل الصالح يرفعه و فيه اشاره الى ان العمل يوقف على الرفع و الكلم الطيب يصعد بنفسه و قيل العمل الصالح يرفع العامل و بشر ... [ناخوانا] ای من اراد احضر فليعمل عملاً صالحاً فانه هو الذي يرفع العبد ... [ناخوانا] و نزد اهل تحقیق مراد از کلم طیب نفوس صافیہ اندکہ پاک کند از خیانت طہایع و ذاکر اند میثاق توحيد خود را ... [آب زده] صالح رافع ان جسس علیا است وی حضرت ذات او بتزکیه و تجلیه و سوی غیر فلاجرم متصف بصفات عزت شود و می تواند کہ مراد از کلم مذکور حقیقی از توحيد اصلی ات باشد چه پاک است از توهمات و احتمالات و عمل الصالح بمقتضاء يرفعه دون غيره .

فوائح الجمال ، ص ۲۳ . و انما يفتح الباب أولاً من فوق الرأس لأن الذكر كلمة طيبة تصعد إليه بذاتها ، و جهة الهیة الفوق ، فود الرأس فتصعد كلمة الطيبة إليه و الحق يجازية بالفصل و الرحمة من الواردات الروحانية و الأنوار القدسية .

۴- ب: حراء . ۵- ل: باشد . ۶- ل: گردد . ۷- آ: ندارد .

۸- فوائح الجمال ، ص ۲۳ . و الحق يجازية بالفصل و الرحمة من الواردات الروحانية و الأنوار القدسية فيملؤه من فوقه إلى قدمه امناً و إيماناً و رغبة و شوقاً و محبة و إيقاناً و اتفاقاً و عرفاناً فيمتلئ و عند ذلك ينطلق القلب و يرغب إلى الرب جلّ جلاله عند الصلوة الذكر فی القلب .

۹- ل از : (به جای آواز) . آ: ندارد .

۱۰- گ: در ندارد . ۱۱- فوائح الجمال ، ص ۲۳ و ذکر القلب بشبهه انه النحل الاصوت رفيع مشوش و لاخفى شديد الخفاء . ۱۲- آ ، ب ، ت: ندارد .

۱۳- ل: در . ۱۴- ل: برگ ۳۹ ب. گ: ص ۴۲۱ .

مانده و این اثر به سبب انفتاح جنب (۱) است به فتح ذکر ، پس این اثر متابع (۲) عمل ذکر باشد و دایر شود در اعضا و در این وقت عروج یابد (۳) به محاضر (آ : برگ ۵۵ ب) حق تعالی (۴) .

و ابتدای استغراق ثانی از این زمان (۵) بود و به سبب استغراق ثانی از مقام ذکر لسانی (۶) نزول کند (۷) به مقام ذکر جنانی لاجرم (ب) (۸) ذکر او استغراق او بود در مذکور (ت) وجدانی (۹) و علامت این حال آن باشد که اگر ذاکر ترك ذکر کند ذکر ترك او نکند پس ذکر حروف بود ذکر لسان و حضور معنی آن ذکر جنان (۱۰) و غیبت ذاکر از (۱۱) حضور آن در مذکور سر دان (۱۲) و چون رجوع کند به جانب حضور و فهم هر آینه نازل (۱۳) ذکر او به درجه دیگر « (۱۴) .

و فرق میان حال و مقام (۱۵) و وقت آن است که حال زاد و شراب و مرکب است و بی این سه سفر کعبه از جهل مرکب است زیرا که استطاعت به حال باشد

۱- ب : جنت .

۲- ل : منافع . ۳- فقط ن : باید (به جای یابد) .

۴- فوائج الجمال ، ص ۲۳ . و من علامات وقوع الذكر في القلب أن تشاهد من قدامك ينبوعاً (ص ۲۴) ينبوع نوراً سريع النبعان يجد إليه السيار طمانينة ويتخذها مؤنساً و من العلامات أن الذكر يقع الجنب الأيمن فيسم على الجنب مثل اثر الجراحة إذا اندملت فتخرج منه أنوار الذكر ، ثم يدور ذاك الوسم بخدا . عمل الذكر على القلب . و حينئذ يعرج به إلى المحاضر ، محاضر الحق .

۵- فقط ن : زمان . ۶- و ب : لسان .

۷- ن ، ل ، گ : فرماید . ۸- ب : برگ ۵۰ الف ، ت : برگ ۴۹ الف . ۹- ب : وجدان .

۱۰- ل : چنان . ۱۱- گ : اگر (به جای از) . ۱۲- ل : سروان . گ : در مذکور ذکر سردان .

۱۳- ل : نازل شد ، گ : نازل باشد .

۱۴- فوائج الجمال ، ص ۲۴ ، و من علاماته أنك إذا تركت الذكر لم يتركك كلك الذكر ، و ذلك طيران الذكر فيك لينبئك عن الغيبة إلى الحضور ... فذكر الحروف بلا حضور ذكر اللسان ، و ذكر الحضور في القلب ذكر القلب ، و ذكر الغيبة عن الحضور في المذكور ذكر السر ، فإذا رجعت إلى الحضور و فهم الذكر نزلت درجة ، فإذا ذهلت عن المذكور و الحضور و اخترات بمجرد لقلقة اللسان نزلت درجه أخرى .

۱۵- الفرق بين المقام و الحال كشف المحجوب ، ص ۲۲۴ بدانکه این دو لفظ مستعملست اندر میان این طایفه ... بدانکه مقام برفع میم اقامت بود و بنصب میم محل اقامت این تفصیل و معنی در لفظ مقام سهوست و غلط در عربیت مقام بضم میم اقامت باشد و جای اقامت باشد و مقام بفتح میم قیام باشد و جای قیام نه اقامت بنده باشد (ص ۲۲۵) اندر راه حق و حق گزاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را تا کمال آن را ادراک کند ... پس مقام عبارت بود از راه طلب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و درجت وی به مقدار اکتسابش اندر حق تعالی و حال عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی تعلق (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

یا به مال .

و حال قوت روح و قلب و نفس است و مال قوت نفس و شهوت است فَحَسَبَ پس استطاعت به حال اقوی بود زیرا که حال قوتی است از باقی در باقی به سوی باقی و مال قوتی است از فانی در فانی به سوی فانی لیکن چون تزکیه نفس به کمال رسد ، نفس فانی قلب باقی (۱) گردد .

و شهوت فانی نیز چون از نفس فانی (۲) .

« نزول کند به قلب باقی شوق گردد در قلب ، و در آن حال آوازی (آ : برگ ۵۶ الف) مثل آواز اسب (۳) از قلب شنود (۴) و سرّ اسلام (۵) شیطان این باشد (۶) زیرا که

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

مجاهدت وی بدان از آنچه مقام از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال و مقام از جمله مکاسب و حال از جمله مواهب ، پس صاحب مقام به مجاهدت خود قایم بود و صاحب حال از خود فانی بود قیام وی به حالی بود کی حق تعالی اندر وی آفریند و مشایخ رض اینجا مختلفند گروهی دوام حال روا دارند و گروهی روا ندارند و حارث محاسبی رض دوام حال روا دارد و گوید محبت و شوق و قبض و بسط جمله احوالند اگر دوام آن روا نباشدی نه محبّ محبّ باشدی و نه مشتاق مشتاق و تا این حال بنده را صفت نگردد اسم آن بر بنده واقع نشود و ازان نسبت کی وی رضا را از جمله احوال گوید (ص ۲۲۶) و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارند چنانکه جنید رض گوید الاحوال كالبروق فان بقیت فحدیت النفس ، احوال چون بروق باشد کی بنماید و نیاید و آنچه باقی شود نه حال بود که آن حدیث نفس و هوس طبع باشد و گروهی گفتند اندرین معنی الاحوال کاسمها یعنی آنها کما نخل بالقلب نزول حال چون نام ویست یعنی اندر حال حلول بدل متصل بود و اندر ثانی حال زایل گردد .

۱- فوائح الجمال ، ص ۴۰

ما الفرق بین الحال و المقام و الوقت : قلنا ! الحال زاد و شراب و مرکب بها تقوی السیّار و يستعین فی سفره المعنوی إلى مطلوبه الکلی و السفر حرام بدون الاستطاعة . و لكن الاستطاعة عند القوم اما بالحال أو بالمال ، و الحال می قوة الروح أو القلب أو النفس أو الشهوة ، المال تقوية النفس و الشهوة محسب . مکان الحال فی الاستطاعة اقوی . فان الحال قوة من باقی فی باقی إلى باقی و الحال قوة من فیهی فان فی فان الی فان. ۲- آ ، ب : ندارد . گ : از کلمه « قلب ... تا نفس فانی » ندارد .

۳- آ ، ل : است .

۴- ل : شنود .

۵- ن : برگ ۱۱۰ الف .

۶- فوائح الجمال ، ص ۴۰ الشهوة كذلك فانها متى ما نزلت من الحالی الی الباقي صارت شوقانی القلب و حیننا و رغبة ، حتی یُسْمَع من القلب حنین و کحنین الفرس و هو سرّ اسلام الشیطان و الهام التقوی للنفس و قولنا من فان فی فان إلى فان فانه من المال ، و المال فان فی فان ، فانه قوة فی النفس و الشهوة . فوائح الجمال ص ۲۳ و ذکر القلب يشبه أنه النحل الا صوت رفیع مشوش ولا خفی شدید الخفاء .

شهوة به لسان شرع (۱۱) ملکی است که حکماء آن (۲) را « قوت شهویه » نامند و همچنین جمیع عقول (ت) و ارواح و قوای (۳) طبیعی و حیوانیه و نفسانیه را (ل) (۴) صاحب شرع « ملایکه » خوانند و حکماء قوای عقل « (۵) گویند .

و یکی از اسرار تبدیل وجود این است که چون سَوَاطِع جلال الهی بر قلب و روح استیلا آرد انوار جمال قلب و روح را (ب) (۶) حمایت کند ، پس قلب و روح بقا یابند به بقای حق تعالی و هوی (۷) و شهوت نیز بقا یابند به بقای قلب و روح به برکت (۸) مصاحبه و ظهور این (۹) معنی از کمال سَر رفیق است در طریق که :

« الرِّفِیقُ ثُمَّ الطَّرِیقُ » (۱۰-۱۱)

و دیگر از اسرار تبدیل وجود تبدیل حواس است به حواس دیگر چنانکه در خواب حواس نایم منسی (۱۲) شود بیخار وجود و حواس دیگر وجود پدید آید از چشم و گوش و بینی و دهان و دست و پای و تمام (۱۳) وجود بسا که بیدار شود و هنوز اثر آن خواب به او (۱۴) باشد از لذت طعام و تکلم و مشی و غیر آن .

(گ) (۱۵) فلاجرم شاید که سالک نیز بیند و شنود و گیرد و خورد از عالم غیب چنانکه (۱۶) در بیداری زیرا که وجود او اکمل بود از وجود نایم و بسا که در وجود او به قوت (آ : برگ ۵۶ ب) طیران و رفتن بر آب در آمدن در آتش بلا ضرر پدید آید و چیزی بیند و

۱- ن : شروع (به جای شرع) . ۲- ت ، ل ، ن ، گ : او .

۳- آ : قوی (به جای قوای) ، ت : برگ ۴۹ ب . ۴- ل : برگ ۴۰ الف .

۵- گ : حکمای قوی عقل . ۶- ب : برگ ۵۰ ب .

۷- ل : هوا . ۸- ل : به برکت . ۹- آ : باین .

۱۰- لغات الحديث « کتاب » ص ۱۱۰ .

۱۱- فوائع الجمال ، ص ۴۱ فاذا برزت علیهما (القلب والروح) سواطع والهیته أدرکتها أنوار الجمال والرحمة والإفضال ... فإذا كان الهوى والشهوة فی صحبتها وحملت علیهم بواذر الهیبة ظهرت حقيقة الإنابة وسر الاستعاذة فی الهوى والشهوة فیلتبسان بأذیال القلب والروح و يظهر القلب والروح سر التسليم والتفویض والرضا والتوکل ... و روح الأرواح فیذكرهما نور الجمال والرحمة فیستأنسان به فیبقى القلب والروح بالرب والهوى والشهوة بالروح والقلب فینجون جميعاً ، فهم القوم لا یسقی بهم جلیس و هو سر الرفیق فی الطريق .

۱۲- آ ، ت ، ندارد ، گ : مفسد . ب : منسی . ن : مفسر .

۱۳- آ : دو تمامی

۱۴- آ ، گ : با او ، ن ، ل : بدو .

۱۵- گ : ص ۴۲۲

۱۶- گ : « چنانکه » ندارد .

شنود و فهم کند و برآید و فرود آید و حال (۱) آنکه مصاحب او را ازان احوال (۲) خبر نباشد (۳) (ت).

نظم (۴)

منکر چه شوی به حالت (۵) زنده دلان نی هر چه ترا نیست (۶) کسی را نبود

« و سالک مترقی در هر زمان وجود خود را اصفی یابد و ابهی و اُسنی و اَوْقی (۷) تا آن غایت که به صفای (۸) قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست پس هرچه به او دهند اعلی از آن در آن حضرت باشد لاجرم همت را مقید ندارد که مقصود او مقید نیست (۹) »
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۰) »

۱- ب : حال ، آنک .

۲- ب : ازان احوال ، ن : از احوال او .

۳- فوائج الجمال ، ص ۱۸ فی تبدیل الذوق و انسدت حواسه ببحار الوجود انفتحت حواس آخر إلى الغیب من عین و سمع و شم و فم و یدور جل و وجود آخر، فیری و سمع و يأخذ من لقم الغیب و يأكل و ربما يقوم من نومه بعداً لاكل فيجد لذة الطعام فی فمه و يتكلم و یمشی و یبطش ر یصل إلى البلاد القاصية و لا یجبیه البعدو ذلك وجود أكمل من هذا و ربما یجد فی ذلك الوجود قوة طیران و المشی على الماء و الدخول فی النار و لا یخترق و لا تحسب هذا جزافاً بل هو حقيقة و هو أخ الموت . فما یجده العامی فی منامه بحسب قوة وجوده الادنی یجده السیّار بین الیقظه و المنام لضعف وجوده الخسیس وقوة وجوده الشریف النفیس ، ثم یقوی هذا الوجود الشریف فیقع الفعل الی عالم الشهادة فیطیر و یمشی على الماء (ص ۱۹) و یدخل فی النار فلا یضره و یری و یسمع و یاخذ و یصعدو ینزل و یتصرف بید الهمته و الحاضر معه محبوب بالوجود الکشیف لایجد ذلك و هو الحقيقة ت : برگ ۵۰ الف.

۴- آ ، ب : فرد . ل : بیت .

۵- ن : بحال . ۶- ن : ترا نبود .

۷- ل : ندارد . ۸- ب : صفاء

۹- فوائج الجمال ، ص ۲۹ كلما زدت صفاءً بدت لك سماء اصفی و آبهی إلى أن تسیر فی صفاء الله و ذلك فی نهايات السیر و صفاء الله لانهاية له فلا تعتقد إن الذي نلته ليس شیء وراء أعلى منه .

۱۰- قرآن مجید : ۴۲ (سورة الشورى) : ۹

ب : حاشیه برگ ۵۰ الف

یعنی نیست همچو او چیزی پس [ناخوانا] بالفظ مثل زیاده باشد و او سامع جمیع مسموعات است بی گوش و بینا جمیع مرتبات بی حذقه و به حسب حقیقت کل اشیاء درو فانی اند و هالك پس هیچ شی و شیت و وجود مماثل او نبود و هو السميع الذي یسمع کل یسمع کل من یسمع و البصیر الذي یبصر به کل من یبصر جمیعاً و تفصیلاً.

و بدان که (ل) (۱) مشاهده اعلی آن است (ب) (۲) که معانی در صور سَمَویه هویدا گردد چنانکه شمس و قمر و کواکب و بُرُوج و غیر آن و ادنی آنکه معانی در صور ارضیه ظاهر شود چنانکه هیاکل (۳) و ألوان و بحار نیران و معادن (۴) و غیر آن .
و معانی اول در متصوّره و خیال متمثل گردد و بعد ازان معانی مُتکَوّنه بنماید و مشاهده در ذات (۵) معانی مُتکَوّنه بُود و بعد ازان در ذات واحده زیرا که دل را از جمیع اشیاء و منشأ (۶) قدیم و صفات و افعال او نصیب است (۷) .
(آ : برگ ۵۷ الف) فلاجرم صفات و ذات قدیم مُتجلی گردد در (۸) صفات و ذات قلب به واسطه آن نصیب و اول فهم سالک به ظنون (۹) صادق باشد (ت) و بعد ازان به تجلی علمی و بعده به مشاهده صفات یا در محاضر صفات و بعد ازان به اتصاف اوصاف و تَخَلُّق اخلاق به سبب اعطاء امر « کُن » که این (۱۰) معنی علامت ولایت (۱۱) باشد . فلاجرم مُکَوّن و مُوجد و مُحیی و مُمیت و راحم و معاقب گردد به نسبت نفس خود (۱۲) در تفسیر معانی .
و بار (۱۳) دیگر مُتصف شود به صفات به وجهی که تَصَرُّف کند علی الاطلاق در

۱- ل : برگ ۴۰ ب.

۲- ب : برگ ۵۱ الف.

۳- ن : ندارد.

۴- ب ، ت : مغاوزه .

۵- گ : ذوات (به جای ذات) .

۶- گ : منشی

۷- فرائع الجمال ، ص ۲۸ . اعلم ان المشاهدة مشاهدتان : أدنى و أعلى فالمشاهدة التي هي أدنى مشاهدة ما تشتمل به الارض أفنى بها في الغيب لا في عالم الشهادة . من صور و ألوان و بحار و نیروان و مغازات و بلاد و قرايا و آبار و حروح ذلك و المشاهدة العليا مشاهدة ما تشتمل به السماء من الشمس و القمر و الكواكب البروج و المنازل فإذا شاهدت سماءً أو أرضاً أو شمساً أو كواكباً أو قصراً ما علم أن قد زكافيك الجزء من ذلك المعدن ، و لا تعتقد أن السماء انتهى تشاهد في الغيب هذه السماء بل في الغيب سماوات أخر أطف و أخضر و أصفى و أنضر باعداً (ص ۲۹) و لا حصر و كلما زدت صفاءً بدت لك سماء أصفى و أبهى إلى أن تسير في صفاء الله و ذلك في نهایت السیر و صفا الله لا نهاية له فلا تعتقد أن الذي نلته ليس شيء و راعه اعلی منه .

۸- آ ، ب ، ن ، و ، ل : در .

۹- ل : بطون ، ت : برگ ۵۰ ب .

۱۰- ن : ندارد.

۱۱- ل : ندارد.

۱۲- ن : و غیر خود (به جای در تفسیر معانی) .

۱۳- آ : با ، ل : باری .

اکوان و ألوان و معانی و لیکن در آن حق قدیم را (۱) باشد.

و مقام منزل استراحت است (۲) از تعب سیر
و وقت سلطان متصرف است چنانکه (۳) سیف قاطع

پس به واسطه حال متحول شود از مقامی و به واسطه نزول در مقام استراحت یابد و به واسطه وقت تحصیل عبور کند و هر صاحب حال و مقام که باشد او را چاره ای نبود از تلون (ب) (۴) (ن) (۵) در بدایت و تمکین در نهایت ، فلاجرم از کمال استقامت بر جناح خوف و رجا به حد کهُولت رسد و از کمال استقامت بر جناح قبض و بسط مشیخت (۶) رسد لیکن سبب (گ) (۷) ظهور (آ : برگ ۵۷ ب) جناح مبدی (۸) علم است و سبب ظهور جناح کهل تصرف قدرت است ، و سبب ظهور (ل) (۹) انس و هیبت که جناح شیخ است تجلی جلال و جمال (۱۰) (ت) باشد و هر حال که روی نماید ملک آن (۱۱) حال اعلی از آن حال (۱۲) باشد زیرا که ظهور

۱- فوائض الجمال ، ص ۲۹ . و ارباب القلوب متفاوتون فی ذلك و كل صفة على المحاضر و للقلب نصيب من كل صفة من صفات الحق فیتجلی للقلب بواسطة نصيب القلب منها فتجلی الصفات للصفات و الذات للذات و تارة تشهده الصفات و تارة يشهد فی محاضر الصفات ، و التجلی فی لاول بالعلم ، ثم بالمشاهدة بان تشهده الصفات أو يشهد فی محاضر الصفات ، ثم التجلی بالاتصاف و هو أن يتخلق القلب بهذه الأخلاق و يتصف بهذه الصفات بأن يكون و لیوجد و یحیی و یمیت و یرحم و یعاقب إلى غیر ذلك من صفات الفضل و العدل ، ثم فی الاتصاف ثلاث درجات : الاولى يتصف بالصفات بالنسبة إلى نفسه و غیره فی تغییر المعانی (ص ۳۰) و الثانية يتصف بالصفات بالنسبة إلى نفسه و غیره فی تغییر المعانی ، و الثالثة : الاتصاف بالصفات بوجه يتصرف مطلقاً فی الأکوان و الألوان و المعانی ، و الکمال فی الله عز اسمه .

۲- آ ، ب ، ل : ندارد .

۳- ب : چنانکه .

۴- ب : برگ ۵۱ ب .

۵- ن : برگ ۱۱۰ ب .

۶- ل : قبض و بسط مسخت .

۷- گ : ص ۴۲۳ .

۸ ت ، ل ، گ : مبتدی .

۹- ل : برگ ۴۱ الف .

۱۰- ب ، ل ، ن ، گ : جمال و جلال ، ت : برگ ۵۱ الف .

۱۱- ل : او .

۱۲- برای این اصطلاحات حال ، وقت و تمکین خوف و رجا قبض و بسط و غیره رک به صفحات پیش .

آن در بدایت فنا پذیر (۱) است . و چون ملك گردد (۲) بقا پذیر (۳) است (۴) .
ای دوست بدان که چون غیب (۵) قوی (۶) صفا پذیرد ارواح (۷) جمادات و نباتات و حیوانات و صور اهل حق (۸) و احوال بعضی اموات و احیاء و بعضی اوصاف نفس مشهود (۹) گردد و چون غیب نفس صافی شود جمیع صفات نفس و بعضی صفات (۱۰) قلب و احوال و اموات و احیاء در وی مشهود گردد و چون غیب قلب صفا یابد بسی عجایب اشیاء و افعال حق تعالی در وی دیده آید ، و چون غیب سر صفا پذیرد تجلیات ربانی (۱۱) روی نماید و چون وسعت میدان روح از فتوح ذکر مفتوح شود جمال اسماء الله تعالی دیده آید .

۱- ل ، گ : بدید .

فوائح الجمال ، ص ۴۱ : و المقام للنزول والاستراحة عن تعب السير . فالحال بمنزلة أسباب السفر و المقام بمنزلة المنازل فی الطريق او تقول : الحال بمنزلة الجناحين للطیر و المقام بمنزلة الکرله و لاهد للسيار من قوتین مختلفتین فی حالة واحدة تبعنا من معنى واحد ، سواء كان السيار مبتدئا أو متوسطا أو متتهيا ، والمبتدی طفل الطريق و المتوسط کهل الطريق و المنتهی شیخ الطريق و هاتان القوتان ، یحب ان تكونا متساویتین ککفتی المیزان و من کشف هذا السر یتجلی المیزان (ص ۴۲) و یعلم معنى قوله الصراط اوق من الشعر وأخذ من السیف . لیس جناح المنتهی مثل جناح الکهل ، و لا جناح الکهل کجناح الطفل، اعتبر هذا بجناح النسر و بغایت الطیر فجناح الطفل الخوف و الرجاء و جناح الکهل القبض و البسط و جناح الشیخ الانس و الهیبة و منها یترقی إلى جناح المعرفة و المحبة و الفناء و البقاء و الوصل و الفصل و الصحو و السكر ، و النحو و الإثبات (ص ۴۳) و عند الاستقامة فی الخوف و الرجاء یدخل فی أول حدود الکهل و هو القبض و البسط و فی القبض و البسط من الشرائط و البیان مثل ما ذکرناه فی الخوف و الرجاء و اما کان القبض و البسط جناح الکهل ... لأنهما أعلى ان الخوف و الرجاء بدرجة من قبل ان الخوف و الرجاء سببهما العلم و القبض و البسط سببهما تصرف القدرة القدیمة فیہ ، و العلم تتطرق إليه آفة کالنسیان أو الاشتغال بذكر فخالفة أو ضده مع أن ذکرهما یتعلق بفعل المختار ، بخلاف القبض و البسط فإن سببهما القدرة القدیمة و تلك لا تطرق إليها آفة و لا معارض و لا مانع متعلق باختیار السيار بل باختیار را الواحد القهار ولان القبض و البسط ذوق فی القلب و الأجساد و الخوف و الرجاء ذوق فی القلوب دون الاجساد ... (ص ۴۷) بأن بالانس و الهیبة جناح الشیخ لأنهما ثمرتا تجلی الذات فهر و اصل و الی الذات و موصل الیه و هو المقصد الاقصى و القبض و البسط ثمرتا الصفات ، و کان کهلانا و اصل الی الصفات و صاحب الخوف و الرجاء طفل لانهما ثمرتا العلم و یتطرق إليه من الآفات ما ذکرناه فسبب تمام الخوف دوام العلم و سبب تمام القبض و البسط دوام الصبر و الشکر و سبب تمام الانس و الهیبة دوام الرضاء التفویض.

۲- آ : ندارد و از روی ب نوشته شده . ۳- ل : بدید . ۴- ب : کلمه « است » نوشته .

۵- گ : غیبت . ۶- ل : قوا .

۷- آ : ارواح است (به جای ارواح) . ۸- آ : جزن حق ب ، ل ، گ : جن .

۹- ن : مشهور (به جای مشهود) .

۱۰- ن : صفا . ۱۱- گ : ربانیه .

و چون غیب خفی (۱۱) که طبقة ششم است در آینه قلب جلا داده (۲) جلی گردد ، جمال و (۳) جلال ذات الله مشاهده شود و چون غیب الغیوب (۴) ذات که طبقة هفتم است بصر بصیر ذاکر گردد همه (آ : برگ ۵۸ الف) ازو بدو بلکه همه او بیند .
رباعی (۵)

ای آنکه حدوث و قدمت (۶) اوست همه سرمایه شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری که به خود در نگری ورنه ز سرت تا قدمت (۷) اوست همه (۸)
و این يك سفر است از اسفار اربعه (۹) که سیر (۱۰) است من الخلق الى الحق و من الحق
فی الحق (۱۱) للحق و عن الحق (۱۲) الحق بالحق (۱۳) .

۱- ل : صفی . ۲- آ ، ب ، ن ، ل : داده ذکر جلی .

۳- ل : ندارد ۴- ل : الغیب .

۵- آ ، ب ، ل : نظم ، گ : ندارد

۶- ل : وجود و قدمت ،

۷- ن : از فرق سرت تا مقام .

۸- در رباعی فوق در رساله اصطلاحات الصوفیه ، همدانی نسخه خطی متعلق ، به کتابخانه آقای علی اصغر حکمت ضبط شده است . رک به : فهرست نسخه های خطی مجموعه دانشکده ادبیات ضمیمه مجله دانشکده ادبیات سال دهم تهران ، ۱۳۴۱ ه ، ص ۶۱ .

۹- السفر : علی جرجانی: کتاب التعریفات ، ص ۵۱ ، السفر عند اهل الحقيقة عبارة من سیر القلب عند أخذه فی التوجه إلى الحق بالذکر و الاسفار اربعة السفر الاول : (ص ۵۲) هو رفع حجب الكثيره عن وجه الوحدة و هو السیر الى الله من منازل النفس بأزالة التعشوق من المظاهر والا غبار ألی ان یصل العبد إلى الافق المبین و هو لغاية مقام القلب السفر الثاني : هو رفع حجاب الوحدة عن وجود الكثيرة العلمية الباطنة و هو السیر فی الله بالاتصاف بصفاته و التحقيق باسمائه و هو السیر فی الحق بالحق الا الأفق الأعلى و هو لغاية حضرة الواحدية . السفر الثالث : هو زوال التقيد بالضدين الظاهر و الباطن بالحصول فی أحدية عين الجمع و هو الترقی إلى عين الجمع الحضرة واحدية ، و هو مقام قاب قوسین و ما بقیبت الاشنة فاذا ارتعشت و هو مقام أو أدنی و هو نهاية الولاية . السفر الرابع : عند الرجوع عن الحق إلى الحق و هو أحدية الجمع و الفرق بشهود اندراج الحق فی الخلق و اظلال الحق فی الخلق حتی یرى عين الوحدة فی صورة الكثيرة و صورة الکثرة فی عين الوحدة و هو السیر بالله عن الله للتکمیل و هو مقام البقاء بعد الفنا و الفرق بعد الجمع .

۱۰- آ : آن سیر ، ت : ندارد .

۱۱- آ ، ب : فی الحق للحق : ن : من الحق فی الحق ، ل : من الحق بالحق .

۱۲- آ ، ب ، ت : الی و تصحیح از ن .

۱۳- ب ، ل : ندارد . گ : من الخلق الى الحق و من الحق فی الحق و من الحق بالحق و من الحق الى الخلق و اسنى مقامات .

مِنْ الْحَقِّ إِلَى الْحَقِّ وَ (۱۱) أَعْلَى (۲) وَأَسْنَى مقامات سالکان (۳) باشد و بدایت جذبه حقیقه از اینجاست (۴) .

مثنوی (۵)

در کشش افقی روش گم گرددت گر بُودَ یك قطره قلمز گرددت

و تمیز بین الحاضر (۶) الْجَلِیَّة به حالت سیار حاصل آید (۷) زیرا که بهر (۸) محضری (۹) و صفتی (۱۰) که تجلی نماید اسم آن محضر بلاختیار بر زبان سیار جاری گردد ، لاجرم گاه «سُبْحَانَ الْعَلِیِّ الْکَبِیْرِ» از قلب شنود و گاه «سُبْحَانَ الْعَلِیِّ الْأَعْلَى» و گاه «رَبِّی (ل) (۱۱) وَ قَادِرِی» و گاه «أَحَدٌ أَحَدٌ» و گاه «اللَّهُ اللَّهُ» و گاه «هُوَ هُوَ» (۱۲) .

فرد (۱۳)

چون دل تو پاک گردد از صفات تافتن گیرد ز حضرت نور ذات
و اعظمی و اصغری (۱۴) هر طبقه از این طبقات از همدیگر چندان است که خشخاش به نسبت ارض و ارض به نسبت محیط و محیط به نسبت سموات و سموات (۱۵) به نسبت کرسی و کرسی به نسبت عرش و عرش (آ: برگ ۵۸ ب) به نسبت آخرت یا چندانکه دنیا

۱- آ : من الخلق الى الحق ، ب : من الحق الى الحق ، ن : من الحق الى الخلق ، ل : من الخلق الى الخلق .

۲- ل : ن : ندارد . ۳- ل : سالکان مقام جمع .

۴- ب : ندارد .

۵- آ ، ن : ندارد و ت ، ل : بیت : گ : نظم .

۶- گ : المحاضر .

۷- ن : صداد (به جای حاصل آید) ل : جاری گردد .

۸- ل : لاجرم گاه . ۹- ب : محضر .

۱۰- آ : و صفتی ۱۱- ل : برگ ۴۱ ب .

۱۲- فوائض الجمال ، ص ۴۷ : و الصبر و التفویض امر نفسه إليه علی بلاته فیقول انت ربی و قادری . (ص ۲۹) أعلم أن للحق محاضر و هی محاضر الصفات ، و تُمِيزُ المحضر عن المحضر بحالتك ، فإنك إذا عرجت إلى ذلك المحضر جرى علی لسانك بلا اختيارك اسم ذلك المحضر ... و صفته فتسبح الله تعالی به فتارة تسبحه بسبحان العلی الكبير و تارة « بسبحان العلی الأعلى » و تارة « ربی و قادری » و تارة أحد أحد ۱ و هكذا إلى أن تدور علی المحاضر و للقلب نصيب من كل صفة من صفات الله عزّ و جلّ و ذات و لاتزال تزدداد .

۱۳- آ ، ن : ندارد . ل : بیت : گ : نظم .

۱۴- ن : عظمی و صغری .

۱۵- ن : ندارد . ب ، ل : هر دو جا سموات .

به نسبت آخرت و آخرت به نسبت افعال و افعال به نسبت اسماء (ت) (گ) (۱۱) و اسماء به نسبت صفات و صفات به نسبت احديث و احديث به نسبت ذات تا چندانکه عدم به نسبت وجود ، و اين فهم خاصة (۲) انسان كامل (۳) است ، قال النبی صلی الله عليه و سلم حاكيا عن الله تعالى :

« قُلُوبُ أَحِبَّائِي دَارُ مُلْكِي (۴) »

و قال ايضاً (ب) (۵)

« مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَانِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي (۶) قَلْبُ عَبْدِي (۷) الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ الْوَلِيِّ (۸) الْمُتَوَرِّعِ (۹-۱۰) »

و قَالَ ايضاً :

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ (۱۱)

و قَالَ ايضاً

« السُّنِّيَّةُ وَالْآخِرَةُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِ وَ تَحْتَ نَظَرِهِ كَسُكْرَجَةٍ بَيْنَ يَدَيِ أَحَدِكُمْ أَيْ شَيْءٌ كَانَ فَيَنَظُرُهَا (۱۲) وَيَرَى حَوَالِيَهَا » (۱۳-۱۴)

نظم (۱۵)

ورای (۱۶) کنگره ی کبریا ش مرغانند (ن) (۱۷)

فرشته صید و پیمبر شکار و سبحان گیر (۱۸)

۱- ت : برگ ۵۲ الف ، گ : ص ۴۲۴ . ۲- گ : « خاصه » ندارد . ۳- ل : ندارد .

۴- از حاشیه ب برگ ۵۲ الف یعنی دلهای دوستان ما سرای ملك ماست .

۵- ب : برگ ۵۲ ب . ۶- گ : بسعنی .

۷- ن : ل : عبد (به جای عبدی) . ۸- گ : « الولی » ندارد . ۹- گ : ل : ن : الورع .

۱۰- از حاشیه ب : برگ ۵۲ ب . یعنی نگنجد در زمین و آسمان و لیکن گنجد در دل بنده مؤمن تقی

متورع و آن امانت مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۲۷۷ . احمد بن حنبل : ج ۳ ، ص ۱۴۴۱ . مشکوة المصابیح :

ص ۴۴۲ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۴ . ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۵۷ .

۱۱- آ ، ب ، ل : ندارد . عطار : الهی نامه ، ص ۳۴۲ . اسرار القلوب ، ص ۱۵ .

۱۲- آ : ندارد . ل : یراه ، گ : راه .

۱۳- ن : حوالها (به جای حواها) ، ل : احوالها .

۱۴- ب : از حاشیه برگ ۵۲ ب یعنی دنیا و آخرت میان دو دوست مؤمن (آب زده) همچو سکره ای

است . ۱۵- ب : فرد ، ت : بیت . ۱۶- ل : فراز . ۱۷- ن : برگ ۱۱۱ الف .

۱۸- مرصاد العباد ، ص ۲۱۷ :

فراز گنگره کبریا ش مردانند فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر

و پیش از این ذکر کرده شد که تحقیق این مقامات جز به متابعت (۱) شریعت حاصل نیاید زیرا که شریعت قانون حکمت است و حکمت قانون همت و همت عبارت است از قدرت کامله (۲) سلوک راه خدای تعالی (۳) :

مثنوی (۴)

نطفه (۵) ملک جهانها همتست پر و بال مرغ جانها همتست
مرد همت باش تا راحت دهند هر زمانی ملک صد شامت دهند (۶)
هر کرا يك ذره همت داد دست گرد او خورشید (۷) زان يك ذره پست (۸)
هر کرا شد همت عالی پدید هر چه جست آن چیز حالی شد (۹) پدید

« و این قدرت (۱۰) (آ ، برگ ۵۹ الف) سرّ نعمت (۱۱) جمیعت باشد که ضد غدا ب تغرقه است و جمعیّت لُحُوق (۱۲) قلب است به عرش یا لُحُوق عرش است (۱۳) به قلب یا التّقاء عرش است (۱۴) به قلب (ل) (۱۵) در میان راه (۱۶) به واسطه صعود انوار قلبیه و هبوط انوار عرشیه (۱۷) . »

- ۱- ب : متابعت . ۲- گ : جاملی بر .
- ۳- فوائج الجمال ، ص ۳۵ : و اعلم ان الشریعة قانون الحکمة والحکمة قانون الهمة وهی القدرة بلسان القوم .
- ۴- آ ، ن ، گ : نظم .
- ۵- ب ، گ : نقطه . گ : در حاشیه « نطفه »
- ۶- آ ، ب ، ل : این شعر را ندارد و زیادت از روی ن .
- ۷- ن : خورشید (به جای خورشید) .
- ۸- گ : هر کرا يك ذره همت داده است گرد او خورشید ازو يك ذره است
- ۹- آ ، ت ، ل : شد حالی پدید .
- ۱۰- آ : قدر (بجای قدرت) .
- ۱۱- ب ، ن ، ل : ندارد . ۱۲- ل ، گ : طوق .
- ۱۳- آ : ندارد و زیادت از روی ب ، ن ، ل .
- ۱۴- ب : ندارد . گ : عرش و قلب در میانند .
- ۱۵- ل : برگ ۴۲ الف .
- ۱۶- ل : در بیان .
- ۱۷- فوائج الجمال : ص ۵۲ ، و الهمة ثمره الجمیعة بل هی سرّ الجمیعة وضدها التفرقة ولا نعمة كالجمیعة ولا عذاب كالتفرقة ، و الجمیعة لحوق القلب بالعرش او لحوق العرش بالقلب او التّقاء ها فی وسط الطريق .

و بدان که میان قلب و عرش دایم جذب و حَین (۱) بود که تا هر نور و نار که از قلب به جانب عرش (۲) صُعُود نماید ، از عرش نیز مثل آن (۳) نوری و ناری به جانب قلب هُبُوط نماید فلاجرم اگر نازل اقوی بُوَد صاعد را جذب کند و اگر صاعد اقوی بود نازل را جذب کند و اگر مساوی باشد (۴) (ب) (۵) جذب و حَین نمایند و التِّقَا (۶) کنند و هر دو متحد (۷) گردند زیرا که عرش و قلب به حقیقت یک چیز است و جذب (۸) از حضرت قدرت است .

« و حَین از حضرت رحمت و (۹) حقیقت جمعیت این التِّقَا بود تا وجود مرتفع شود مثل اِرْتِفَاعُ الْهَوَاءِ (۱۰) بَيْنَ الْيَدَيْنِ عِنْدَ تَصْفِيْقٍ (۱۱) الْيَدَيْنِ (۱۲) . »
 « و جمعیت ، جمعیت (۱۳) فناء قلب و عرش بود در حق تعالی (۱۴) . »

۱- نجم الدین رازی : مرصاد العباد ص ۱۰۵ بدانکه دل در تن آدمی به مشابَهت عرش است جهان را و چنانکه عرش محل ظهور استواء صفت رحمانیت است در عالم کبری ، دل محل ظهور استواء روحانیت است در عالم صغری (ص ۱۰۶) و چون عرش استعداد قبول مدد فیض رحمانی داشت این تشریف یافت که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (سوره طه، ۵:۲۰) و عرش از این سعادت بی شعور و بیخبر است همچنین است دل آدمی را یک روی در عالم روحانیت است و یک روی در عالم قالب ، و دل را از این وجه قلب خوانند . فوائِحُ الجمال ، ص ۳۰ ، و اعلم أن من الأنوار ما يصعد و من الأنوار ما ينزل ، فالأنوار التي تصعد قلبية التي تنزل عرشية و الوجود حجاب بين العرش و القلب فإذا فرق الوجود و فُتِحَ من القلب باب إلى العرش حن الجنس إلى الجنس فيصعد النور إلى النور و ينزل النور على النور ، نور على نور . آ : و چنیهِ ، ل : ندارد و ب : حنین ، حنین به فتح اوّل و کسر نون ، آرزومندی و بسیار گریه (فرهنگ آندراج) محبت شوق (المنجد چاپ لاهور) .

۲- فقط ن : جانب قلب (به جای از قلب به جانب عرش) .

۳- آ ، ب : مثل آن نوری .

۴- ن ، ل : بودند .

۵- ب : برگ ۵۳ الف .

۶- ل : التفتات .

۷- ن : متحرك . ۸- ب ، ن : ندارد .

۹- ل : رحمتست .

۱۰- گ : هوا .

۱۱- آ ، ن : تصفيق بر وزن تفصيل دست برهم زدن (فرهنگ آندراج) .

۱۲- ب : فوائِحُ الجمال ، ص ۳۰ . و حقيقة الجمعية أنه مهما حن القلب إلى العرش ، حن العرش إلى القلب فيلتقيان فيجتمع ما بينهما من الوجود و النفس هل يغني ما بينهما مثل الهواء الحاصل بين اليدين .

۱۳- آ ، ت : جمعیت .

۱۴- فوائِحُ الجمال ، ص ۵۲ ، و جمعية الجمعية فناء القلب و العرش في الحق و ذلك عند استواء الحق عليهما . ۱۴- گ : و ندارد .

و بدان که فناء قلب و عرش در حق تعالی وقتی باشد که حق تعالی بر قلب و (۱۱) عرش استوا نماید و استوای حق تعالی بر عرش مثل استوای حق (۲) است بر قلب و (۳) لیکن استوای عرش (ت) از حضرت جلال بود (گ) (۴) و استوای قلبی از حضرت جمال و این معنی (آ : برگ ۵۹ ب) از « الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » فهم شود (۵) ، زیرا که از ذکر « الرَّحْمَنُ » ذوق صفات جلال از کبریا و عظمت و قدرت و عزت و شدت (۶) و بَطْش و قوت حاصل آید و (۷) از ذکر « الرَّحِيمُ » ذوق صفات حال از رحمت و کرم و عطف (۸) و تحنن و سلامت یافته شود.

فلاجرم الف (۹) سماوی بود (و) یا ارضی چنانکه عرش سماوی است و قلب ارضی ، از اینجاست که الف علامت نصب آمد و « یا » (۱۰) علامت جر و واو علامت رفع ، زیرا که روح واسطه تعلق آمد میان حق و خلق پس « الف » اسم حق باشد و « یا » (۱۰) اسم خلق و واو اسم روح که از عالم امر است (ل) (۱۱) قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ (۱۲) وَ تَعَالَى : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (۱۳) » .

۱- گ : و ندارد .

۲- فوائح الجمال ، ص ۵۲ و استواء الحق على العرش حسب استوائه في القلوب إلا أن استواءه على العرش جلالي و استواءه في القلوب جمالي و هو معنى « الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » فالرحمن هو المستوى على العرش و الرحيم هو المتجلى في القلوب و هو معنى الألف و الباء في الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ و هذا سرّ ذوقی فإنك اذا ذكرت الرَّحْمَنَ أوسمعته من غيرك وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجلال من الكبريا و العظمة و القدرة : العزة و التعالی و شدة البطش و القوة و اذا ذكرت « الرَّحِيمُ » أوسمعته من غيرك وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجمال من الرحمة و الكرم و العطف و السلام و النعمة ..

۳- ب ، ل : ندارد . ۴- گ : ص ۴۲۵ ، ت : برگ ۵۳ الف .

۵- گ : می شود . ۶- آ ، گ : ندارد . گ : و شدت بطش.

۷- ن : ندارد ۸- گ : عظمت (به جای عطف) .

۹- آ : از (به جای الف) فوائح الجمال ، ص ۵۲ فالألف سماوية و الباء أرضية و كذلك العرش سماوی و القلب ارضی فلهذا جهلت علامة النصب و الباء علامة الكسر و الواو علامة (ص ۵۳) الرفع لأن الرفع ما بين النصب و الكسر فإن الواو اسم الروح و الألف اسم الحق و الباء اسم الخلق ، فلذلك حُجِلَت الأرواح منازل الأسرار و التعلقات بين الحق و الحق ، هي الامر بين المكون و المكوّن و ينكشف لك من هذا معنى قوله عزّ و جلّ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي فإنه تفسير للروح .

۱۰- ن : و یا و یا (به جای و یا) . ۱۱- ل : برگ ۴۲ ب . ۱۲- ب ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد .

۱۳- قرآن مجید : ۱۷ (سوره الاسرى) : ۸۵ ، ب : حاشیه برگ ۵۳ الف . یعنی جمهور برین اند که مراد از این روح حیوانی است نه روح جمادی و نباتی که پرسیده اند از حقیقت او که حضرت حق خبرداد که (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و این « من » جواب (۱۱) را بود (۲) اگرچه این جواب مشابه سکوت است از اینجاست که مشایخ در روح اختلاف کرده اند (ب) (۳) و لیکن اصح اقوال قول شیخ جنید است قدس الله سره (۴) که :

« لَا تَقُولُ هُوَ مَخْلُوقٌ وَلَا قَدِيمٌ »

پس نسبت روح به حق و خلق مثل نسبت او باشد (۵) با الف و « یا » و نسبت رفع به نصب و جر و از این سرّات) سیار مطلع گردد بر اسرار حروف تسعه و عشرين (۶).

مثنوی (۷)

قومی (۸) ز وجود خویش فانی رفته ز حروف در معانی
(آ : برگ ۶۰ الف)

از ظلمت (۹) پرده ها گذشته در نور صفات محو گشته
اوّل همه اوست واجب الذات بیرون ز تصور و (۱۰) خیالات
آنجا همه وحدت است مطلق تحقیق حقیقت (۱۱) است الحق
از چون و چگونه بی علایق برتر ز تصورِ خلائق
هان ای سروپا (ن) (۱۲) برهنه در راه این است بیان حرفِ « الله (۱۳) »

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

او از امر الله است ای ما استأثر بعلمه و بعضی برآند که مراد از امر وحی و کلام اوست ، ای لیس من کلام البصیر و اهل تحقیق برآند که سر این روح از عالم خلق است تا امور تعریف او باشد [ناخوانا] بلکه از عالم امر است که عالم ذات عبارت از اوست و مجرد از هیوی است چه حریم است مقدس از شکل و نون و این فلایمکنکم ادراکه .

۱- گ : سان (به جای جواب).

۲- ل : ندارد . ۳- ب : برگ ۵۳ ب.

۴- آ : قدس الله ، ب : قدس سره . ۵- آ ، ب : ندارد ، ت : برگ ۵۳ ب .

۶- فوائض الجمال ، ص ۵۲ . لا انه سکوت عین معناه و لکن یشبه السکوت عن الجواب لسرّ بین الله و رسوله و المؤمنین و لهذا اختلف المشایخ فی الروح و أضع ما قبله فی قول الجنید قدس الله روحه : لا تقول هو قدیم و لا مخلوق . فکأن نسبة الروح إلى الخلق و المخلوق نسبة الواو إلى الالف و الباء و نسبة الرفع إلى النصب و الحذف و هكذا ینحوا السیار إلى أسرار الحروف .

۷- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : نظم . ۸- گ : قومی .

۹- آ ، ت : بوده . ۱۰- آ ، ب : ندارد .

۱۱- گ : حقیقتی .

۱۲- ن : برگ ۱۱۱ الف .

۱۳- این ابیات سروده امیر حسینی معروف به هروی است رک به : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۱۳ .

و آن قدرت که همت نام دارد به حقیقت اسم اعظم است زیرا که حق تعالی بهر سیاری اسمی از اسماء عظام خود (۱) هبه می فرماید تا به آن اسم طیار گردد که :

« الْإِنْسَانُ يَطِيرُ بِهِمَّتِهِ وَالصُّوفِيُّ لَا تَجَاوَزُ هِمَّتُهُ قَدَسَهُ (۲) »

زیرا که يك قدم صوفی در مکان است و قدم دیگرش در لامکان و اسم اعظم مرکب است از جمیع آیات و موجود در جمیع بینات (۳) ، پس هر موجودی حرفی از حروف اسم اعظم باشد، و این فقیر از حضرت سیادت سؤال کرد (۴) که اسم اعظم کدام باشد ؟ (۵) جواب فرمود که « الله ».

پس عرضه داشته (۶) آمد که این فقیر را چنین لایح شده است که اسم اعظم (۷) بِسْمِ اللَّهِ است (ب) (۸) گفت « آری هر دو متحد باشد » و باز این فقیر عرضه داشت که کثرت حروف در اسم اعظم ، شاید (۹) که (ل) (۱۰) به سبب قصور فهم (۱۱) باشد، تبسم فرمود (۱۲) و فرمود (۱۳) که چنان بود (۱۴) .

۱- آ، ب، ل، گ : ندارد .

۲- فوائج الجمال ، ص ۶۸ . و اعلم أن كل أحد من السَّابِرِينَ يُؤْتَى اسماً من اسمائه العظام والاسم الأعظم ينبع من القلوب ، و الاسم الأعظم مركب من جميع الآيات ، فما من آية في عالم الغيب و الشهادة إلهی حرف من حروف الاسم الأعظم فيقدر ظهور البينات والآيات و العلامات و الأمارات يزاد الاسم اعظم (ص ۶۹) و ابتدا الاسم الأعظم من الله لأنه اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية و الجمالية ، ثم تقلل حروفه بزيادة كشف المعنى فتقول : « هو » و « هو » مرصاد العباد ، ص ۲۴۰ المرء يطير بهيمته كالطير يطير بجناحه .

حاشیه (برگ ۴۲ ب) این بیت نیز نوشته است.

یا همچو پرگاریم و یکتا در شریعت استوار پای دیگر سیر هفتاد و دو ملت می کند

۳- آ : بنات . ۴- ن : پرسید . ۵- ب : . کدامست . ۶- ب : داشت .

۷- اسم اعظم اسم بزرگ است از جمیع اسمای حق تعالی و در تعین آن اختلاف بسیار است نزد بعضی ، الله و نزد بعضی صمد و نزد بعضی الحیی القيوم ، الرحمن الرحیم و نزد بعضی مهمین والله اعلم بالصواب . و در کشف نوشته که نزد قاضی حمید الدین ناگوری اسم اعظم هوست که او اول از سرأوقات عزت در عالم ظهور آمده است « و هو » يك حرف است و حرف و او از اشباع ضمه متول شده است ... آورده اند که اسم هو اصل و أم جمله اسماء است . چنانکه سوره فاتحه اصل و أم تمام قرآن است چه هو او بود تو کیستی هذا سر لطیف (فرهنگ آنندراج) هو الاسم الجامع لجميع الاسماء و قيل هو « الله » کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۸ . جرجانی : التعريفات ، ص ۱۰ .

۸- ب : برگ ۵۴ الف . ۹- آ : شاید که در اسم اعظم ، ن در اسم اعظم شاید که ل : در اسم اعظم باشد شاید که . ۱۰- ل : ۴۳ الف . ۱۱- گ : ندارد .

۱۲- آ : تبسم . ب : تبسم فرمود ، ن ، گ : تبسم نمود .

۱۳- ب : ندارد ، ن : چنان بود . ۱۴- آ : چنین باشد .

فلاجرم اسم اعظم (۱) (آ : برگ ۶۰ ب) هر سیاری بلکه (۲) هر شی از اشیاء بقدر مرتبه او باشد.

و در روز پنجشنبه (۳) پانزدهم (۴) ماه شعبان بود به تاریخ سنه سبع و ثمانین (۵) و سبعمایه (۶) در قصبه سرای سالی (۷) ذکر اسم اعظم رفته بود (۸) و چیزی نوشته شده ، و در شب جمعه که شانزدهم باشد (گ) (۹) حضرت سیادت را (۱۰) در واقعه دیده آمد (۱۱) (ب) (۱۲) فرمود که باید که :

به سعی بلیغ به حقیقت اسم اعظم رسیده شود تا عظمت او مشهود گردد زیرا که در آن وقت که اسم اعظم بر من کشف گشت چنان عظیم دیده آمد که من يك (۱۳) انگشت او بودم . و این کلام اشارت باشد به آن حدیث که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که :
 قُلُوبُ الْعِبَادِ بَيْنَ الْأَصْبَعَيْنِ (۱۴) مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ (۱۵).
 و سر این حدیث این است (۱۶) که اصبعین قبضتین (۱۷) بود و در يك قبضة الهیه است همه عالم (ت) و در يك قبضة دیگر تنها آدم زیرا که عالم بر صورت حق است و آدم بر صورت عالم (۱۸) پس آدم نیز بر صورت حق باشد قَالَ النَّبِيُّ (۱۹) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ (۲۰) »

- ۱- فوائح الجمال ، ص ۶۹ . و ابتدا الاسم الأعظم من الله اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية والجمالية ثم ثَقَّلَ حروفه بزيادة كشف المعنى فتقول « هو » « هـ » .
- ۲- آ : ندارد . ب : بل . ۳- ل : ندارد .
- ۴- فقط ن : یازدهم . ۵- گ : ثلثین .
- ۶- ۱۱ سپتامبر ۱۳۸۵ میلادی .
- ۷- ل : سوالی ، محتملاً قصبه ای باشد در بدخشان .
- ۸- آ : بوده . ۹- گ : ص ۴۲۶ . ۱۰- ن : ندارد .
- ۱۱- ل : شد . ۱۲- ب : برگ ۵۴ الف .
- ۱۳- ل : یکی ۱۴- ن ، ب : الاصبعين ، آ : اصبعین .
- ۱۵- قب : ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۵ . مسند احمد بن حنبل ، ج ۱۰ حدیث ، صص ۶۵۶۹ ، ۶۶۱۰ .
- النووی ، ج ۵ ، ص ۲۷۶ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۷۶ . کنز العمال ، ج ۱ ، صص ۵۹ ، ۶۱ . در ب : نوشته شده که « قلوب العبادین اصبعین قبضتین بود » .
- ۱۶- گ : آن است . ۱۷- آ : قبضین ، ت : برگ ۵۴ ب .
- ۱۸- ل : عالم است . ۱۹- ب ، ل ، ن ، گ : ندارد .
- ۲۰- مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۰۴۵ . مسند احمد ، ج ۱۳ حدیث ۷۴۱۴ . ابن ماجه : ۳۸۴۳ . غزالی : احیاء العلوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۹ . ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ ، ج ۳ ، ص ۲۰۵ . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۲۳۳ . (حدیث عبدالله بن عمر) .

نظم (۱)

کویکی (۲) سرگشته همچون گوی در کوی (۳) طلب
قامتش (۴) اسرار این میدان اخضر گویی
کویکی پاکیزه خاطر راست فهم و راست (۵) دل
تا به زیر هر سخن صد نکته مضر گویی

(ل: برگ ۶۱ الف)

کویکی کز عقل دُون (۶) خویش پا برتر نهد
تا سخنهای رفیع از عرش (۷) برتر گویی
کویکی غواص بی اندیشه بسیار دان
تا عجایب های این دریا و جوهر گویی (۸)

پس هر کرا اسم اعظم او شهود حال (۹) تجلی توحید افعال بود صدور همه (۱۰) افعال از
حق واحد بیند و هر کرا شهود (۱۱) حال تجلی اتحاد صفات باشد ظهور جمیع صفات از « احد
قدیم » بیند و هر کرا شهود (۱۲) حال تجلی وحدت ذات بود وجود جمیع ذوات (۱۳) عین ذات
واحد بیند رَزَقْنَا اللّٰهَ وَاَيَاكُمْ كَمَالٍ هَذَا الْمَقَامُ بِمُحَمَّدٍ وَاَلِهِ الْكَرَامِ (۱۴).

۱- ل: شعر.

۲- ن: کوی کی.

۳- دیوان عطار، ص ۳۶۴، ل، گ: در باب.

۴- گ: تامنش.

۵- ب، ن، گ: پاک، ل: صاف. این مصرعه در دیوان عطار، ص ۳۶۴ این طور نوشته.

کویکی صاحب شامی کوزی بو شنید.

۶- دیوان عطار، ص ۳۶۴، و هم پای عقل.

۷- دیوان عطار، ص ۳۶۴، سخن با او پسی از عرش برتر گویی.

۸- برای ابیات قب: دیوان عطار، ص ۳۶۴، گ: این دریای جوهر گویی.

۹- ن: کلمه « حال » را ندارد.

۱۰- آ، ب کلمه « همه » را ندارد.

۱۱- ل: اسم اعظم او شهود. ن: هر کرا اسم اعظم او شهود (به جای شهود).

۱۲- ن: حالی (به جای حال).

۱۳- آ: ذوات صفات.

۱۴- ن: الکریم.

- و بدان که وحدت (ل) (۱۱) هشت قسم است .
- (۱) اتّصالی : چنانکه الْمَاءُ واحد .
- (۲) و ارتباطی : چنانکه الْحَيَوَانُ واحد .
- (۳) و جنسی : چنانکه الْإِنْسَانُ وَالْفَرَسُ (۲) واحد
- (۴) و نوعی : چنانکه زید و عمرو واحد (ت)
- (۵) و عرضی : چنانکه الْقَارُ وَالْمَدَادُ واحد
- (۶) و اضافی : چنانکه الامیر (۳) و الملاح واحد (۴)
- (۷) و موضوعی : چنانکه لَوْنُ الْوَرْدِ وَرِيحُهُ واحد
- (۸) و حقیقی: که به هیچ وجهی از وجود قابل تجزیه (۵) و ترکیب (ن) (۶) و انقسام تغییر نباشد چنانکه وحدت حق تعالی.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۷) » .

- فلاجرم ذات الله القديم از آن وحدات (۸) سبعة منزّه باشد زیرا که هریک از آن (آ: برگ ۶۱ ب) وحدات (۹) سبعة مقتضی کثرت است .
- « وَ تَعَالَى ذَاتُ السَّالَةِ الْقَدِيمُ عَنْ إِمْكَانِ الْكَثْرَةِ (۱۰) عُلُوًّا كَبِيرًا هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۱) ، فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ (ب) (۱۲) إِلَّا هُوَ (۱۳) رَزَقَنَا اللَّهُ وَأَيَّاكُمْ الْكَمَالَ فِي ذَوْقِ مَقَامِ الْكَمَالِ بِتَمَكِينِ الشُّهُودِ مَعَ حَضْرَةِ ذَاتِ الْجَلَالِ .

ای دوست بدان که در تاریخ سنه ثلاث و سبعین و سبعماية (۱۴) این فقیر را به خطه مبارکه (۱۵) ختلان در قریه علیشاه رحمة الله (۱۶) ارتحال حاصل آمد و چون مدتی در

۱- ل: برگ ۴۲ الف . ۲- ل: العرش ، ت: برگ ۵۵ الف . ۳- آ: المیر . ۴- ب: ندارد .

۵- ت ، ل ، گ : تجزی . ۶- ن: برگ ۱۱۲ الف .

۷- آ: تا آخر سوره ، ب ، گ : الی آخره (به جای آیات) .

قرآن مجید : ۱۱۲ (سوره الإخلاص) .

۸- ل ، ن : وحدت . ۹- ب: از این ۱۰- ل ، گ : الكثيرة .

۱۱- ب: حاشیه برگ ۵۴ ب یعنی ای اوست که زنده نیست هیچ مگر خدای بحق بخشنده و بسیار مهربان است .

۱۲- ب: برگ ۵۵ الف .

۱۳- گ : « و » ندارد .

۱۴- ۱۳۷۱ میلادی . ۱۵- گ : مبارک .

۱۶- آ ، ن : قریه علیشاه .

آن قریه متوطن گشت ، روزی برادر (۱۱) حق گوی (۲) رحمة (۳) الله حاضر آمد و تقریر کرد که در خواب دیده ام که قایلی می گفت که (ت) (۴) چون يك سال بگذرد دوستی از دوستان خدای تعالی بیاید در موضع زمستانی علیشاهیان ، زنهار که صحبت او را غنیمت دارید (۵) لاجرم امروز يك سال تمام می شود لابد مرا در (۶) موضع باید رفتن و چون در آن منزل برفت (۷) و در منزل اخی (۸) حاجی نزول (۹) کرد ، دید درویشی نوروشی باعامامة سیاه دلکشی نیز نزول کرده است و پشناخت که آن دوست خدای که قایل غیبی خبر (۱۰) کرده است این سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قَدْ سَ الْلَّهُ سِرَّهُ الْعَزِيز (۱۱) :

فرد (۱۲)

(آ : برگ ۶۲ الف) .

مرد سیر راه حق رازی سیه باشد ولی (۱۳)

نور ایمان در دلش روشن چو گل در گلبن (۱۴) است

پس بیعت کرد و مرید شد (۱۵) .

و (۱۶) بعد از چند روز خدمت حق گوی و خدمت (۱۷) اخی حاجی به جناب رفیع و رکاب لمیع (۱۸) حضرت سیادت به حجرة این فقیر نزول فرمودند (گ) (۱۹) و این فقیر حقیر علیل (۲۰) از برای شفای قلب علیل (۲۱) سؤالی کرد از جناب جلیل پس معانی لطیفه به عبارات شریفه بیان فرمود چنانکه دل این فقیر (ب) (۲۲) گشت جذب و جانش در طرب آمد و شد عَذَب (۲۳) ، و آن سؤال این بود که :

« يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ (۲۴) » چه معنی دارد ؟ (ت)

- ۱- ل ، ن ، گ : برادرم (به جای برادر) . ۲- یکی از مریدان علی همدانی است . ۳- آ ، ب ، ن : رحمه .
- ۴- گ : « که » ندارد ، ت : برگ ۵۵ ب . ۵- ل : دانید . گ : داری . ۶- ل : مرآ بدان .
- ۷- ل : بدان موضع رفت . گ : در آن موضع . ۸- ب : مقام .
- ۹- سید علی همدانی : رساله فتوتیه ، برگ ۲۶۱ ب اخی شیخ حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاه فی اصلح الله شانه فی الدارین و البسته لباس الفتوت الی هی جزو الخرقه المبارکة .
- ۱۰- آ : حواله کرده ، ب : گفته است . ل ، ن ، گ : خبر کرده بود .
- ۱۱- گ ، ن ، ندارد ، ل : قدس الله سره الهمدانی گویند . ۱۲- آ : ندارد ، ت : بیت . ۱۳- آ ، ب ، گ : و لیک . ۱۴- آ ، ل ، ن ، گ : گلشن . ۱۵- گ : از عبارت « علیشاهیان زنهار... تا ...
- پس بیعت کرد . ۱۶- ل : ندارد . ۱۷- گ : ندارد . ۱۸- ل : مفیع . ۱۹- گ : ص ۴۲۷ .
- ۲۰- آ ، ن ، ل : غلیل . ۲۱- آ ، ب ، ل : علیل . ۲۲- ب : برگ ۵۵ ب .
- ۲۳- گ : غضب (و شد غضب در حاشیه نوشته شده) . ۲۴- قرآن مجید ۱۳ (سوره الرعد) : ۳۹ ، ت : برگ ۵۶ الف .

جواب فرمود (۱) که :

اَي يَمْحُو اللّٰهُ الْاَسْبَابَ وَيُثَبِّتُ الْقُدْرَةَ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَيَمْحُو اللّٰهُ الْقُدْرَةَ وَيُثَبِّتُ الْاَسْبَابَ فِي قُلُوبِ الْغَافِلِينَ (۲).

و ناگاه در اثنای آن جَذَب (۳) خدمت مولانا حاجی جَعَلَهُ (۴) الله (۵) الْقَدِيرِ الْعَفْوِ النَّاجِي با جماعتی حاضر آمدند و از جناب سیادت سؤالی کردند ، فرمود که :

ما هنوز مسلمان نشده ایم به معنی این سؤال چگونه رسیم ؟ و برخاست و در گنبد علیشاه درآمد و از ضحوة (۶) کُبْرَى (۷) تا زمان مُسَادِر آن زمستان (۸) در آن گنبد می بود و حال آنکه هوا به غایت سرد می بود و از جامه جز کُرتِه و مُرْقَع که به این فقیر (آ : برگ ۶۲ ب) رسیده است نپوشیده بود .

و اصل آن مُرْقَع از آنجاست که جناب سیادت فرمود که در اسفار رقعة بسیار از جامه های اولیای کبار به من رسیده بود و مرا جامهٔ سیمایی (۹) بود رقیق ، پس آن رقعهای را بر آن جامهٔ سیمایی ترقیع کرده ام و (۱۰) پوشیده.

نظم (۱۱)

يك شمع از اين مجلس صد شمع بگیراند (۱۲)
گر زانکه تویی مرده هم زنده شوی با ما (۱۳)
در زنده در آ یکدم تا زنده دلان بینی
اطلس بدر اندازی در زنده (۱۴) شوی با ما
چون دانه شد افکند بر رُست و درختی شد
این رمز چو دریابی افکنده شوی باما (۱۵)

۱- ل ، آ ، گ : فرمودند . ب : مثل متن ...

۲- ت ، ب ، ل : ندارد . گ : عبارت « و يَمْحُو اللّٰهُ تا الغافلین » ندارد. ابو طالب مکی: قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۱۶ . قال الينا فی معنی قوله عزّ و جلّ محو الله ما يشاء و يثبت قال يمحو الاسباب العارفين و يثبت القدرة و يمحو المشاهدة من قلوب الغافلین و يثبت الاسباب فی صدورهم آية کریمه را شرح داده است . رک به مناقب العارفين ، افلاکی ، ص ۲۵ .

۳- گ : جذب عذب . ۴- ن : جعل . ۵- گ : الله ندارد .

۶- ضحوة النهار بعد طلوع الشمس چاشت (تاج اللغة و صحاح العربية ، جوهری) . آ ، ب ، ل : صحوه . ۷- گ ، ل : کبرا . ۸- گ : مشی . ن : گنبد (به جای گنبد) .

۹- آ : سیمای ۱۰- آ : کرده و . ۱۱- گ ، ل : شعر . ۱۲- ن : بگیرند ، ت : این شعر را در آخر آورده . ۱۳- کلیات شمس ، ص ۲۰ در مرده گرزنده هم زنده شوی باما . ۱۴- ب ، ن : زنده .

۱۵- این ابیات سروده مولانا رومی است . رک به : کلیات شمس تبریزی ، ص ۲۰ .

و در بعضی اوقات (۱) در واقعه دیده شد که وجود (ب) (۲) آن مُرَقَع مرکب است (ت) از آیات و اخبار طویل و قَصیره و این تفاوت در صُور معانی اشارت است به تفاوت درجات آن اولیای (ن) (۳) کبار قَدُسَ اللّٰهُ اسرارهم:

نظم (۴)

خَطِّ خداییم ما مثبت لوح وجود
 بندهٔ مقبل که (۵) خواند خط خداوند خویش (۶)
 أَنَا الْقُرْآنَ وَالسَّبْعُ الْمَثَانِ
 وَ رَوْحَ الرُّوحِ لَا رُوحَ الْأَوَانِ (۷)

(گ ، ل) (۸) و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که خرقة پوشیدن تخم طریقت است و بعد از ادای صلوة (۹) مغرب به التماس از آن گنبد به حجرهٔ این (۱۰) فقیر باز آمد و چون صلوة فجر ادا کرده شد ، حضرت (آ: برگ ۶۳ الف) سیادت اخی حاجی را فرمود (۱۱) که موزه ای باید خریدن ، خدمت اخی موزهٔ خوبی حاضر آورد. جناب سیادت فرمود که موزهٔ درویشانه باید ، لاجرم موزهٔ ارزان بهای اختیار کرد و به رکوب (۱۲) اقبال نمود و به جانب منزل جدید و معمور مزید که خدمت (۱۳) اخی در قُبچاق (۱۴) عمارت

- ۱- آ : بعضی از.
- ۲- ب : برگ ۵۶ الف ، ت : برگ ۵۶ ب.
- ۳- ن : برگ ۱۱۲ ب.
- ۴- ت ، ل : شعر . گ : بیت .
- ۵- آ : چو.
- ۶- ل : ندارد . گ : در حاشیه نوشته شده.
- ۷- ب : از حاشیه برگ ۵۶ الف یعنی منم . نبی و سبع مثنائی و روح روحم نه روح آرندها .
- ۸- ل : برگ ۴۴ ب . گ : ص ۴۲۸ .
- ۹- آ ، ت ، ن ، ل ، گ : ننوشته.
- ۱۰- ل : ندارد.
- ۱۱- گ : گفت (به جای فرمود).
- ۱۲- گ : بر رکوب .
- ۱۳- گ : ندارد.
- ۱۴- آ ، ن : قُبچاق ب : فحای. گ ، ل : قُبچاق قُبچاق انهاقبه قُبچاق و هی علی ۲۴ فرسخ من شمال اترار (بلدان الخلافة الشرقية ، ص ۵۶۹) . دولتشاه : تذکرة الشعراء ، صص ۱۴۷ ، ۳۰۷ .
 نزهة القلوب ، ص ۱۲۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ضمن تیمور .

کرده بود برفت (۱) و اخى به سعادت آن (۲) صحبت جناب سیادت برسید ، و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزید (۳).

و در آن سه ماه کرات به زیارت رفتم (۴) بار ندارد (۵) و به ملالت خاطر (ت) رجوع می کردم تا روزی یکی از متعلقان گفت که :

ملول نباید شدن و سخن به تفاوت نشاید گفتن که خدای را (۵) تعالی کبریا (۶) علم بسیار است (۷) و دوستان بی شمار باشند و خدمت (۸) این سید را شاید که (۹) از آن علمها داده باشد و از آن دوستان بود (۱۰) (ب) (۱۱) لاجرم این سخن به غایت کارگر آمد و دل این فقیر از مضیق ملالت به وسیع راحت آمد و روی نیاز به خاک (۱۲) آستانه ناز سیادت نهاد باز و لیکن هنوز (۱۳) اندک اندک (۱۴) اضطرابی در خاطر می بود بدان سبب که در خواب دیده بودم که جناب سیادت روی به سوی (۱۵) مشرق کرده بود (۱۶) و نماز می گذارد (۱۷) پس (آ : برگ ۶۳ ب) حق گوی (۱۸) حاضر شد ، و (۱۹) آن خواب را گفتم و او به جناب سیادت تقریر کرده که چنین خوابی دیده شده است جناب سیادت فرموده که « ما را نیت سفر بدخشان و ملک ختاست (۲۰) » پس آن نایم صورت نیت ما را دیده است و حق گوباز آمد (گ) (۲۱) و مرا بشارت داد به تأویل خواب .

و دیگر بار در خواب (۲۲) دیدم که تل (۲۳) عظیم است. از (۲۴) نانهای میانه که صغیر است و نه کبیر (۲۵) و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه (۲۶) آن نانه را قسمت می کند

۱- ل : رفت .

۲- آ : ندارد و زیادت از روی ب ، ن ، گ : و اخى و اخى به صحبت جناب سعادت رسید.

۳- گ ، ل : فرمود . ۴- گ : رفتم . ۵- گ : نداد.

۵- آ ، ن : رضى الله عنه : عليه السلام ، ت : برگ ۵۷ الف . ۶- گ ، ل ، گ : جلّ جلاله .

۷- ب ، ن : به سعادت ، ت ، ل ، گ : ندارد . ۸- ب : خدمت .

۹- گ : که . ۱۰- آ : باشند .

۱۱- ب : برگ ۵۶ ب . ۱۲- بر (به خاک) .

۱۳- ن : باز (به جای ناز) . ۱۴- آ ، ل : ندارد .

۱۵- گ : به سوی . ۱۶- آ ، ب : ندارد .

۱۷- ل : ندارد . ۱۸- گ : برادرم حق گوی .

۱۹- گ ، ن : ندارد . ۲۰- آ ، ل ، گ : خطا ، عبارت در ت بر حاشیه برگ ۵۷ ب آورده .

۲۱- گ : ص ۴۲۹ . ۲۲- آ ، ل : ندارد . گ : تلی .

۲۳- ل : تلی . ۲۴- آ : و از .

۲۵- گ : « که صغیر است و نه کبیر » ندارد .

۲۶- آ ، ن : رضى الله عنه ، گ ، ل : عليه السلام . گ : رضى الله عنه در حاشیه .

و من تَضَرَّعُ می کنیم که از آن ناناها مرا بدهد (۱۱) و نمی دهد و من بغایت ملول خاطر شدم و در عین این ملالت بودم که ناگاه حق گوی پیدا شد و التماس نمود از حضرت امیر المؤمنین علی (ل) (۲۱) و اجابت نمود و مرا نانی داد.

و این خواب را نیز چون به حق گوی بگفتم (۳) ، او گفت که (۴) چند روزی (۵) شد که از خدمت سید درخواست کردم (۶) که آن عزیز را قبول باید کردن و در صحبت شریف اجازت نمودن (۷) وعده اجابت شده است و حق گوی نیز (۸) آن (۹) خواب را به خدمت سیادت تقریر کرده و بعد از (ب) (۱۰) تقریر خواب فوطه در گردن کرده است بگریسته (۱۱) و التماس قبول نمود و (۱۲) حضرت سیادت فرمود (۱۳) که به گریستن حاجت نیست زیرا که (آ : برگ ۶۳ الف) من وعده کرده ام (۱۴) که آن عزیز در صحبت حاضر شود پس حق گوی شادمانه به نزدیک این فقیر آمد و آنچه گذشته بود تقریر کرد و این فقیر را آن اضطراب از خاطر برفت و یقین شد که (ن) (۱۵) سید مرد (۱۶) خدای است تعالی کَبِيرًا ءه وَ تَبَارَكَ اَسْمَاءُ (۱۷) و طالب گشتم (۱۸) که باشد که این فقیر مُقْبِلِ آن جناب به قول (۱۹) مبارکش مَيْمُون شود و به بشرای ملاقات بشیر (۲۰) آید.

و چون باز به چشم ناز (۲۱) به حضرت سیادت (۲۲) رفتم و در صحبت شریف شرف یافتم و دین را مرید شدن درخواستم به استفاضه (۲۳) علمی که خیر کثیر پنداشتم بعد از آنکه عذر گذشته (۲۴) خواستم و حضرت (۲۵) سیادت فرمود که اربعین رجبی نزدیک است ،

- | | |
|--|--|
| ۱- گ ، ل ، ن : بمن بده . | ۲- ل : برگ ۴۵ الف . |
| ۳- آ ، ب ، گ : گفتم . | ۴- ن : ندارد . |
| ۵- گ : روزی . | ۶- آ ، ل ، ن ، گ : می کنم . |
| ۷- ب ، ل ، گ : دادن . ن : فرمودن . | ۸- گ : ندارد . |
| ۹- آ : این . | ۱۰- ب : برگ ۵۷ الف . |
| ۱۱- گ : بگریسته . | ۱۲- ب ، ل : ندارد . |
| ۱۳- ل ، گ : فرموده اند . | ۱۴- آ ، ب : ندارد . |
| ۱۵- ن : برگ ۱۱۳ الف . | ۱۶- گ ، ل ، ن : خدمت سید دوست . |
| ۱۷- گ ، ل : از « تعالی تا اسماء » ندارد . | ۱۸- ل ، ن : گشت . گ : طالب آن گشت . |
| ۱۹- گ : به قبول . | ۲۰- گ : بصیر (در حاشیه قرار گرفته) . |
| ۲۱- ب : به چشم باز . ن ، ل ، گ : باز به جناب . | |
| ۲۲- ن : زیادت (به جای سیادت) . | |
| ۲۳- آ : افاضه ، ب ، ن : مثل متن ل : به استفاره | |
| ۲۴- گ ، ل : رفته . | |
| ۲۵- گ : جناب (به جای حضرت) . | |

چون اربعین بگذرد حاضر باید شدن اگر مصلحت باشد به استفاضه (۱۱) اشتغال (گ) (۲) کرده شود.

و چون اربعین رجبی به آخر (۳) آمد این فقیر به جناب (۴) سیادت حاضر آمد و در میان ملاقات وجود باوجود جناب (۵) سیادت نوری متلّلی (۶) دید که می آید و صورت قالب را ندید پس مدهوش گشت و ندانست که چگونه بنشیند لاجرم در قفای جناب سیادت بنشست و چون دهش (۷) زایل گشت (۸) حضرت سیادت فرمود پیش روی (۹) باید نشست (۱۰) (آ): برگ ۶۴ ب) نه در قفای (۱۱) و برخاست و مصلاّی (۱۲) شریف خود را در پیش روی (ب) (۱۳) مبارک خود بسط نمود و فرمود که بر این مصلی بنشین و چون در نشستن درنگی شد به حسب رعایت ادب، جناب سیادت فرمود که ادب آن است که اجابت کنی فلاجرم اجابت کردم و بر مصلی نشستم.

و (۱۴) ناگاه در آن زمان حاجی صفی (۱۵) مجنون (۱۶) پیدا شد و در صحبت آمد و ریش را (۱۷) تراشیده بود (ل) (۱۸) از خدمت سیادت پرسیدم (۱۹) که این جماعت را حُجّتی باشد؟ فرمود که حجتی باشد و لیکن مفید (۲۰) نباشد که زیرا که حق تعالی بعضی از عوام قلیل العلم (۲۱) را (۲۲) عنایت (۲۳) می کند به جذبۀ حقیه (۲۴) و چون به جای هر حجابی و ظلمتی نوری (۲۵) و مَرَحمتی در باطن دیدند خواستند که در ظاهر (۲۶) نیز تغییری کنند تا ظاهر را (۲۷) به باطن موافق گردد در تبدیل و لیکن علم شریعت را (۲۸) نداشتند

- ۱- گ، ل: به افاضه علمی.
- ۲- گ: ص ۴۳۰.
- ۳- ن: نزدیک (به جای آخر).
- ۴- ب: حاب (به جای جناب).
- ۵- ب (زیرا که ... کرده ام) را ندارد.
- ۶- ب: مینلّلی.
- ۷- آ: دهشت، ب، ن: مثل متن الدهش یهبته تأخذ العبد إذا انجاء ما یغلب عقله أو صبره أو علمه برای تفصیل رک به منازل السائرین، صص ۱۸۵-۱۸۷. گ: «و چون دهش» در حاشیه آمده.
- ۸- ل «و چون دهش ... گشت» ندارد.
- ۹- گ: در پیش روی. ۱۰- گ: باید نشست. ۱۱- گ: قفا.
- ۱۲- ل، گ، ن: مصلی. ۱۳- ب: برگ ۵۷ ب. ۱۴- ب، گ: ندارد.
- ۱۵- گ، ل: صفای. ۱۶- معلوم نشد کیست. ۱۷- گ: ندارد.
- ۱۸- ل، برگ ۴۵ ب. ۱۹- ب: افتادند. ل: ندارد.
- ۲۰- گ: مفید ۲۱- ن: قلیل علم.
- ۲۲- آ: ندارد. ۲۳- آ، ب: عتاب. ل، ن: عنایت.
- ۲۴- ل: خقیه. گ: حقیه.
- ۲۵- ن: ظلمتی و نوری (به جای ظلمتی، نوری).
- ۲۶- گ: ظاهر را (به جای در ظاهر). ۲۷- گ: ندارد. ۲۸- گ، ل: ندارد.

تا تبدیل بر وفق شرع کنند لاجرم در بدعت در افتادند (۱۱) .

و بعضی ریش تراشیدند و بعضی ابروهم (۲) تراشیدند و بعضی بینی (۳) را سوراخ کردند و بعضی را موی فتیله شد و جهال (۴) دیگر آن بدعتها را شعار خود ساختند اما آن عزیزان مأخوذ نباشند و لیکن این جهالان (۵) مأخوذ باشند زیرا که به اختیار قبول کرده اند (گ) (۶) آن بدعت را و رسوخ یافته نعوذ بالله من ذلك الضلال . وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : (آ : برگ ۶۵ الف) .

« كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ إِلَّا بَدْعَةٌ فِي الْعِبَادَةِ (۷) »

و قَالَ النَّبِيُّ (۸) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ عَمَلٍ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِي فَهُوَ بَدْعَةٌ (۹) »

و قَالَ صَاحِبُ (۱۰) الْمَصَابِيح :

« الْبِدْعَةُ هُوَ الرَّأْيُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَلَا مِنَ (ب) (۱۱) السَّنَةِ سَنَدٌ ظَاهِرٌ وَلَا

خَفِيٌّ مَلْفُوظٌ (۱۲) وَلَا مُسْتَنْبَطٌ (۱۳-۱۴) »

و قَالَ أَهْلُ اللُّغَةِ :

« الْبِدْعَةُ مَا عَمِلَ بِغَيْرِ مِثَالٍ سَبَقَ »

۱- آ، ب، در افتادند، گ، ل، ن : افتادند .

۲- ن : ابرو ۳- گ، ل : گوش .

۴- آ : جهاد ۵- آ، ل، گ : جاهلان .

۶- گ : ص ۴۳۱ ۷- ن : ندارد . نهج البلاغة ، چاپ لاهور، ص ۴۷۷ .

۸- گ، ن : ندارد .

۹- از حاشیه ب، برگ ۵۷ ب یعنی هر بدعتی که هست ضلال است و هر عملی که سنت نبود او بدعت است . ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۳، ص ۱۸۹ .

۱۰- ل، ن : شارح . محتملاً مراد از مصابیح مشکوة المصابیح است که اسم جمع آورنده احادیث ابو محمد حسین بن مسعود الفراء البغوی (۵۱۰ هجری / ۱۱۱۷ م) است رک به : حاجی خلیفه : کشف الظنون ، ج ۵، ص ۵۶۴ . قب برای عبارت : ابن ماجه ج ۱ ، ص ۱۸۳ . زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۲، ص ۲۸۴ .

۱۱- ب : برگ ۵۸ الف .

۱۲- ل : ملفوظ . ۱۳- ب : مقسط (به جای مستنبط) .

۱۴- ب : حاشیه برگ ۵۷ ب و صاحب المصابیح گفت که بدعت را می گویند که از کتاب و سنت سند نداشته است و نیز قب : نهج البلاغة ، چاپ لاهور، ص ۴۷۷ . کنز العمال ، ج ۱، ص ۵۶ .

کتاب کمال ، ص ۱۴۹ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۸۵ . حلیة الاولیاء ، ج ۳، ص ۱۸۹ . مجلسی : بحار الانوار ، ج ۱، ص ۸۰ . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۸ .

فلاجرم ذکر جهر بدعت نباشد زیرا که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و اصحاب (۱) او ذکر جهر گفته اند و در مصابیح مذکور است در باب ذکر بعد از صلوة که كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

إِذَا سَلَّمَ مِنْ (۲) صَلَوَتِهِ قَالَ (۳) بِصَوْتِهِ أَلَا عَلَى (۴) :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ (۵) وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ .
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۶)»

و حضرت خواجه ابو الرضا رتن بن (۷) (ن) کربال البترندی (۸) رضی الله عنه که

۱- گ ، ل : او رضی الله عنه . ۲- ل : فی . ۳- ل : فقال .

۴- ب : حاشیه برگ ۵۸ الف یعنی چون رسول علیه السلام فارغ شدی از نماز خود به آواز بلند خواندی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الى آخر .

۵- قرآن مجید : ۶ (سورة الانعام) : ۱۶۳ ، گ : لا شريك له له الملك .

۶- قرآن مجید : ۸ (سورة الانفال) : ۸ و ۹ (سورة توبه) ۳۲ . برای همه عبارت قب: مشکوة المصابیح (با ترجمه انگلیسی) ج ۲ ، ص ۳۰۷ .

۷- ل : این .

۸- گ ، ل ، ن : کربال البدرندی خواجه تن بن ساهوک بن جکندریق الهندی الترمذی .

از پاورقی کتاب شد الازار ، ص ۲۳۰ عیناً نقل می شود که علامه قزوینی چنین نوشت مقصود آن شخص هندی کذاب متقلب معروف به ابو الرضا رتن است که بعد از حدود ششصد هجری در هند ظاهر شد و ادعا کرد که ششصد (پاورقی ۲۳۱) سال قبل از آن تاریخ سفری به حجاز نموده بود و به خدمت حضرت رسول رسیده و به دست آن حضرت اسلام آورده و در عروسی حضرت فاطمه با حضرت امیر نیز حاضر بوده و سپس به وطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا به اختلاف اقوال در یکی از سنوات ۵۹۶ ، ۶۰۸ ، ۶۱۲ ، ۶۳۲ ، ۷۰۰ ، ۷۵۹ ، وفات یافته و قبرش هنوز در موضعی موسوم به « حاجی رتن » واقع در سه میلی بهاتندا (که شهری است در شمال هند در ایالت پنجاب واقع در سی درجه و سیزده دقیقه عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محلّ نقطه چندین شعبه مهمّ راه آهن و نام آن در عموم نقشه های اروپائی هندوستان ثبت است) هنوز زیارتگاه عوام مسلمین و هندو است (ذیل دائره المعارف اسلامی) اخبار و حکایات و خرافاتی که مردم ساده لوح یا متقلب در اطراف او منتشر می کرده اند در تمام قرن هفتم هجری در غالب بلاد اسلامی موضوع صحبت عموم ناس بوده است و اغلب علماء و نقادین بطلان دعاوی او و تقلبی بودن ، روایات او را با وضوح هرچه تمامتر به مردم ثابت نمودند ولی معذک بعضی ساده لوحان گول حتی مابین محدثین و حفاظ پیدا شدند که دعاوی او را تصدیق کرده و احادیث مرویه او را با آب و تاب تمام به اسم « رتنیات » جمع کرده اند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

یکی از اصحاب رسول (۱۱) است (۲) ذکر جهر می گفته است تا آخر عمر و آن ذکر خواجه (ل) (۳) « الله » بوده است و شیخ علی لالا (۴) خدمت (۵) خواجه را دریافته است (۶) و آن سه امانت که حضرت رسول علیه السلام (۷) فرستاده بود از برای او گرفته (آ : برگ ۶۵ ب) از خدمت (۸) خواجه رضی الله عنه. (۹)

و این فقیر بعضی از متابعان خواجه را در قصبه « اندخود » (۱۰) بدید و سه روز در خلوت ایشان به التماس مقدم (۱۱) ایشان (گ) (۱۲) به ایشان (۱۳) موافقت نموده است (۱۴) و

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

راجع به این شخص رجوع شود به مأخذ ذیل: ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۳۶. وفيات الاعیان، چاپ بلاق، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۸ و قاموس در رتن و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی، ج ۲، صص ۵۰-۵۵ و اصابة فی تمييز الصحابة همو چاپ کلکته، ج ۱، ص ۸۷. و دور الکامنه همو، ج ۲، صص ۴۳۸-۴۳۹ (اسطر ادا) جامی: نفحات الانس، صص ۵۰۱-۵۰۲. در ترجمه رضی الدین علی لالای غزنوی (که رتن را دیده بود و او شانه (هزعم خود) از شانه های حضرت رسول (ص) را به وی هدیه داده بود و این شانه بعدها به دست شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رسیده و او آن شانه را در کاغذی پیچیده و به خط خود بر آن کاغذ نوشته این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابی آن حضرت به این ضعیف رسیده است، و تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۶۲۲ که گوید ابو الرضا بابا رتن هندی صحبت مبارک حضرت رسول را دریافته بوده و بعضی گویند از حواریان عیسی بوده و عمر او را يك هزار و چهار صد سال می گویند و مجالس المؤمنین، صص ۲۹۵-۲۹۶ در ترجمه رضی الدین لالای مذکور، و تاج العروس در « رتن » و ریاض العارفین ۷۹، و ذیل دائرة المعارف اسلامی، صص ۱۹۷-۱۹۸ به قلم محمد شفیع صاحب از فضلاء هندوستان مؤسس بر مقاله بسیار مهم مرحوم هورویتر (Horovitr) مستشرق مشهور آلمانی است که در جلد دوم مجله انجمن تاریخ پنجاب، ص ۹۷ به بعد به عنوان بابا رتن پیر « بهاتیندا » منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تاکنون در خصوص این شخص کسی جمع کرده است.

۱- گ، ل: رسول الله صلى الله عليه وسلم. ۲- ن: بود. ۳- ل: برگ ۴۶ الف.

۴- علی لالا رضی الدین بن سعد علی لالا الغزنوی. ۵- گ: « خدمت » ندارد.

۶- ن: بود. ۷- آ، ب، ن: ندارد. گ: رسول صلی الله علیه وسلم.

۸- در آ، ب، ل، گ: ندارد. ۹- ل: از خواجه رضی الله عنه گرفته. (مسلم) مشکوة المصابیح با ترجمه انگلیسی، ج ۳، ص ۳۰.

۱۰- ن: اند خود ل: اندر خوی اند خود قصبه ای است از قصبیات بلخ (مدارالافاضل) در افغانستان

The Times Atlas of the World : Vol .II.E I. 36-56 N 65.05 E.

۱۱- گ: به التماس ایشان (و در حاشیه نوشته شده).

۱۲- گ: ص ۴۳۲. ۱۳- ل، ن: به ایشان بجای آن همه بالتماس مقدم ایشان به ایشان. گ:

ایشان. ۱۴- آ، ب، گ: نمود و تصحیح از روی ل، ن: نمود.

بعد از خروج از خلوت پرسید (۱) از مقدم ایشان که سبب چیست که احادیث رتنبه (۲) شهرت ندارد الا سه حدیث که فخر (ب) (۳) اهل (۴) حدیث به آن سه حدیث است ؟
و آن مقدم جواب فرمود که سبب عدم شهرت آن است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم سه چیز از برای شیخ مختار الدین الازنشی (۵) قدس الله (۶) سرّه امانت فرستاده بود .

اول (۷) کرده کرم :

و دوم (۸) يك قطرة آب از دهان (۹) مبارك خود.

و سوم (۱۰) احادیث رتنبه که تا اوان تحصیل شیخ مختار الدین موقوف بوده است (۱۱).

و حضرت (۱۲) خواجه به دست شیخ موسی (۱۳) آن سه چیز را فرستاده است به نزدیک شیخ مختار الدین (۱۴) و وصیت کرده شیخ موسی را که چون به خوارزم برسی (۱۵) جوانی میان بالا (۱۶) گندم گون که بر يك رخ او خالی باشد و بر میان قرص جوین بسته (۱۷) و تفسیر « کشاف » (۱۸) خواند و قرأت او به سوره انا فتحنالك فتحنأ مبیناً (۱۹) رسیده باشد (۲۰) ترا پیش آید (آ : برگ ۶۶ الف) لاجرم این سه (۲۱) امانت را به آن جوان

۱- گ : ل : پرسیدم .

۲- نزهة الخواطر ، ص ۱۵ ، و احادیث رتن الهندي المنقولہ عنه من جنس الاحادیث التي تنسب الى الحكيم الترمذی انه سمع من ابي العباس ، اطر و كل هذا ليس له اصل يعتمد عليه بل تعملها الفقراء ، فی روایاتهم و دين الله اشرف من ان يوخد من به اهل او يثبت به قول غافل عنى ، لقوله عليه الصلوة و السلام وزدنى ماتركتكم ، و انى تركتكم على البيعنا النقية ليلها كنهارها ان تمسكتم بهالن تضلوا يهدى كتاب الله و عزتى و اتباع اصحابى و سنتى .

۳- ب : برگ ۵۸ ب . ۴- آ : آن اهل .

۵- آ : ازنشى . ۶- ل : ندارد .

۷- آ ، ب ، گ : يکى . ۸- گ : دويم .

۹- گ : دهن . ۱۰- سيم .

۱۱- گ : « تا اوان بوده است » در حاشیه آمده است . ۱۲- گ : ندارد .

۱۳- شيخ موسى بن بقلی بن بendar بن دينارى ، بروكلمان تكملة ، ج ۱ ، ص ۶۲۶ ، آئين اكبرى ، ج ۲ ، ص ۳۲۰ .

۱۴- شيخ مختار الدین . ۱۵- ب : رسی . ۱۶- گ ، ل : جوانی میانه بالای .

۱۷- گ ، ن : برسته . ۱۸- کشاف و هو تفسیر القرآن از محمود عمر الزمخشرى المتوفى

۵۲۸ هجرى . ۱۹- قرآن مجید : ۴۸ (سوره فتح) : ۱ .

۲۰- آ : بود . ۲۱- ل : به جای لاجرم این سه امانت .

بدهی و چون شیخ موسی آن وصیت بجای آورد شیخ مختار الدین به شیخ موسی بیعت کرد و به سلوک راه خدای تعالی توجه نمود، فلاجرم (۱) سبب عدم شهرت احادیث رتنبه آن وقفه (۲) رتنبه باشد.

و آن اوراد (۳) که جناب سیادت جمع کرده است و به خواندن آن (۴) ترغیب نموده در یک وقت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آن را در اوقات متفرقه خوانده است .

و قَالَ الْعُلَمَاءُ يَرْحَمُهُمُ (۵) الله

أَلْبِدْعَةُ عَلَى خَمْسَةِ أَقْسَامٍ وَاجِبَةٍ وَ مَنُودِيَّةٍ وَ مَحْرُومَةٍ (ل) (۶) وَ مَكْرُوهَةٍ وَ حُبَاهَةٍ فَمِنْ الْوَاجِبَةِ تَعَلُّمُ أَدْلِهِ الْمُسْتَكْلَمِينَ لِلرَّدِّ عَلَى الْمَلَا حِذِهِ (۷) وَ الْمُتَبَدِّعِينَ (گ) (۸) وَ شِبْهُ ذَلِكَ (ب) (۹) وَ مِنَ الْمَنُودِيَّةِ (۱۰) آدَاءُ التَّرَاوِيعِ فِي الْجَمَاعَةِ وَ تَصْنِيفُ كُتُبِ الْعِلْمِ وَ بِنَاءُ الْمَدَارِسِ وَ الْحُقُوقِ وَ الرِّبَاطِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ وَ مِنَ الْمُبَاحَةِ التَّبْسِيطُ (۱۱) فِي الْوَانِ الْأَطْعَمَةِ وَ غَيْرَهَا وَ الْحَرَامُ وَ الْمَكْرُوهُ (۱۲) ظَاهِرَانِ .

و قَالَ مُحِبِّي الدِّينِ النَّوَوِيُّ (۱۳) رَحِمَهُ اللهُ (۱۴) فِي شَرْحِ صَحِيحِ مُسْلِمٍ فِي قَوْلِهِ :

« كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ هَذَا عَامٌ مَخْصُوصٌ وَ الْمُرَادُ بِهِ غَالِبُ الْبِدْعِ (۱۵) »

پس اکثر بدع (۱۶) ضلالت باشد بدان وجه که مداومت هر (۱۷) بدعت منتج ضلالت

(آ : برگ ۶۶ ب) گردد (۱۸) قَالَ النَّبِيُّ (۱۹) صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« مَنْ قَارِقَ قَارِقٌ نُورًا لَنْ يُعَوِّدَ إِلَيْهِ أَبَدًا (۲۱) »

۱- ل : ندارد . ۲- ن : وقفیه (به جای وقفه) .

۳- ل ، ن : این مراد از اوراد ، اوراد فتحیه می باشد رک به : نگارشات همدانی . گ : آن (به جای این) . ص . صد و شصت و یک .

۴- گ ، ب : ندارد . ۵- ب : رحمته ، گ : رحمتهم .

۶- ل : برگ ۴۶ ب . ۷- آ ، ن : الملحة ، ل : الملة .

۸- گ : ص ۴۳۳ . ۹- ب : برگ ۵۹ الف .

۱۰- ل : المندوبته . ۱۱- ل : التسيط . ۱۲- گ : والمكروهه .

۱۳- آ ، ل ، ن : النوای محبى الدين ابو زكريا يحيى ابن شرف النووى متوفى ۶۷۶ هجرى/ ۱۲۷۶ میلادی ، قاموس الاعلام ، ج ۹ ، ص ۱۸۴ .

۱۴- آ ، ب : ندارد . ۱۵- ل : البدعته . ۱۶- گ : بدعت . ۱۷- ب : در . ۱۸- گ : باشد .

۱۹- آ : قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ل : قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ن : قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

۲۰- گ : قارب .

۲۱- ب : حاشیه برگ ۵۹ الف یعنی هر که از او گناهی صادر شود نوری از او جدا شده که هرگز باز نگردد آن نور سوى او .

لاجرم از صحبت اهل بدعت احتراز واجب باشد قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « مَنْ أَهَانَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ أَمَنَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ وَمَنْ لَانَ لَهُ بِكَلِمَةٍ أَوْ لَقِيَهُ بِبَشَرٍ فَقَدْ اسْتَحَنَّا (۱) مَا (۲) أَنْزَلَ اللَّهُ بِكَلِمَةٍ (۳) عَلَى مُحَمَّدٍ (۴) » .

و اگر کسی مبتلا شود به صحبت اقوام مختلفه باید که مستعمل رفق باشد به جميع خلايق زیرا که حضرت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ردای مبارك خود را برای (۵) اهل دنیا بسط کرده است (ن) (۶) و به يقين بدانند که رعایت لين (۷) و سهولت موجب نجات است ، قَالَ النَّبِيُّ (۸) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَتَذَرُونَ عَلْسِيَّ مَنْ حُرِّمَتْ (۹) النَّارُ ؟ قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ عَلَى الْهَيْئِ (۱۰) اللَّيِّنِ (۱۱) السَّهْلُ اقْرَبُ (۱۲) . (الاعتدال) .

و قَالَ النَّبِيُّ (۱۳) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ (۱۴) السَّهْلَ الطَّلَقَ »

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

خَالَفُ الْفَاجِرِ مُخَالَفَةُ خَالِصِ الْمُؤْمِنِ مُخَالَصَةٌ وَ دَيْتَكَ لَا تَسْلِمُهُ (ب) (۱۵) لِأَحَدٍ (گ) (۱۶) .

و هر که با وی بدی کند به آن کس در مکافات (۱۷) به نیکی پیش آید . قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« الْمُؤْمِنُ لَا يَحْقِدُ وَلَا يَحْسُدُ وَيُكَافِي السَّيِّئَةَ بِالْحَسَنَةِ (۱۸) »

۱- آ ، ن ، گ : استخف . ۲- گ : بما . ۳- آ ، ن : ندارد . ۴- از ب : حاشیه برگ ۵۹ الف .
 یعنی هر که اهانت کند صاحب بدعتی را این گرداند و را حق تعالی در روز قیامت از هول و سخن نرم کرد به او یا ملاقی او شد به چرده شیرین گوی که خم داد آنکه فرد آمد حضرت حق بر محمد (ص) رک به : سیوطی ، اللثالی المصنوعه ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ این حدیث را موضوع گفته .

۵- ن : بعضی . گ : از برای . ۶- برگ ۱۱۷ الف .

۷- ل : ندارد . ۸- در ب ، ن ، ل ، گ : ندارد . ۹- ل : جهت . ن : حرمت . ۱۰- آ : ندارد .
 ۱۱- ل : الین .

۱۲- ب : از حاشیه برگ ۵۹ الف یعنی در می یابید شما که هر کیست که حرام گردانیده است آتش دوزخ ؟ صحابه گفتند : خدا و رسول دانانترند ، بعده رسول فرمودند که حرام است بر مردان که سهولت ورزید قریب به اعتدال . گ : اتقرب . ۱۳- گ ، ن : و قال (بجای قال النبی) . ۱۴- آ ، ل : یحب ، ن : محب . ۱۵- ب : برگ ۵۹ الف . ۱۶- گ : ص ۴۳۴ . ۱۷- گ : « در مکافات » ندارد .
 ۱۸- ب : حاشیه برگ ۵۹ ب . یعنی مؤمن آن است که حقد و حسد نوزد و مکافات بدی از نیکویی کند فرد :

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی زیرا بدانکه باشد با دلبری و صالی

قب : حکم الجعفریه ، ص ۳۶ .

در آخر آن (۱۱) مجلس دهم (۲) جناب سیادت فرمود که (ل) (۳) مصلحت آن است که (آ : برگ ۶۷ الف) بعد از عید رمضان به افاضه علمی اشتغال باشد که اگر (۴) خدای خواهد زیرا که اربعین (۵) دیگر اختیار کرده شد میسر گردد ان شاء الله تعالی (۶).

و چون این فقیر در عید رمضان به جمال سیادت مسرور آمد (۷) و التماس (۸) بیعت نیز نمود ، فرمود که تو معلولی ملازم (۸) باب (۹) فقر نتوانی بود (۱۰) و لیکن چون این فقیر در التماس مخلص بود به اجابت قرین آمد (۱۱) و اما بیعت نیز موعود (۱۲) گشت تا حضرت سیادت باز آید از موضع زمستانی که به التماس اخی حاجی (۱۳) رفته بود .

و چون باز آمد به معمور جدید اخی حاجی (۱۴) و روزی چند اقامت نمود ، در شبی این فقیر بیعت کرد و در حالت بیعت چون يك دست این فقیر گرفت ، درمیان آن دو دست کبیر نور ولایت آن جناب لمیع دیده شد که در همگی آن (۱۵) خانه مملو گشت ، پس حیرت حاصل آمد از آن نور لمیع عجیب و دستار از سر برداشته شد بلا علم و لا خبر بالمقراض و ما غیر (۱۶).

و چون تحمیر (۱۷) زایل (۱۸) گشت دستار قطع (۱۹) کرده آمد (۲۰) و آن قطعه (۲۱) را به حضرت (۲۲) سیادت عرضه داشته (۲۳) آمد (۲۴) تا پای تابه (۲۵) سازد ، فرمود که رویال شود نه پای تابه و در هنگام (۲۶) دیگر از برادر حق گوی رحمة الله علیه (۲۷) پرسیدم

۱- گ ، ل : ندارد . ۲- گ : ندارد .

۳- ل : برگ ۴۷ الف . ۴- ب : که اگر (بجای اگر) .

۵- گ : اربعینی . ۶- گ : اربعینی .

۷- ن : ندارد . ۸- گ : ندارد . ن : ملازمت ، ل ، گ : ندارد .

۹- گ ، ل : تاب . ۱۰- گ ، ل : آورد ، ن : ندارد .

۱۱- ب ، ل ، ن : ندارد . ۱۲- آ : بود گشت و تصحیح از روی ب ، ن .

۱۳- آ : حاجی اخی . ۱۴- گ : ندارد

۱۵- آ ، ن ، ل : ندارد و زیادت از روی ب . ۱۶- ل : ندارد ، گ : با غیر .

۱۷- ن : آن تحمیر . ۱۸- گ ، ل : نازل .

۱۹- گ ، ن : قطعه کرد ، ل : را قطعه قطعه . ۲۰- ل : کرد .

۲۱- گ ، ل ، قطعه ها . ۲۲- ل ، بر جناب سیادت

۲۳- آ : کرده . ۲۴- درب حذف است .

۲۵- جامه سطیر که به چند تایی مسافران برپای پیچند دفع سرمایا چستی و چالاکی رفتار را (لغت نامه دهخدا) .

۲۶- گ : هنگامی .

۲۷- گ : ندارد .

که مقراض (آ : برگ ۶۷ ب) به کار برد (ب) (۱۱) یانی تبسم کرد و گفت : آری از ناصیه گرفت چند تاری ، و از برادرم حق گوی سؤال کردم که (گ) (۲) در این دو (۳) وقت که من نور ولایت جناب سیادت دیدم تو نیز دیدی ؟ گفت : نی (۴) .

نظم (۵)

نفحه آمد مر شما را دید و رفت هر کرا می خواست جان بخشید و رفت (۶)

و در ضحوة (۷) لیلة بیعت سفر بدخشان اختیار کرد و فرمود که چون از این سفر به خطة مبارکه ختلان (۸) باز آیم به افاضة علمی اشتغال نمایم ان شاء الله اللطیف و چون اندک مسافتی (۹) تشییع کردم گفت : در همین موضع باید ایستادن ، لاجرم زود توقف کردم و حال آنکه در خاطر داشتم که از جناب سیادت (۱۰) (ل) (۱۱) بپرسم که « دعای سیفی از حضرت مصطفی (ص) منقول هست یا نی ؟ لاجرم (۱۲) ضمیر گرفتم اگرچه ترك ادب بود و در باطن خود گفتم باید که (۱۳) این داعیه به صحت مقرون گردد .

و روز (۱۴) دیگر برهان الدین که حال (از رجال) الهی (۱۵) باشد ، آمد و تقریر کرد که وی را در دامن کوه (۱۶) توز قرغان (۱۷) به جناب سیادت ملاقات شد (۱۸) فرمود که

۱- ب : برگ ۶۰ الف. ۲- گ : ص ۴۳۵.

۳- آ : ندارد .

۴- گ : « قر فراوان حال در تعجب بماندم » در حاشیه آمده .

۵- ب : فرد. ۶- ل : مثنوی مولوی ، ص ۵۴.

۷- آ : صحوه .

۸- گ : باز آیم به خطة مبارکه ختلان .

۹- گ : مسافت . ۱۰- ل : سیادت مآب .

۱۱- ل : برگ ۴۷ ب. ۱۲- آ : ندارد.

۱۳- گ : که باید که .

۱۴- گ ، ل : روزی .

۱۵- ب ، ل : حال الهی ، معلوم نشد کیست . ولی علی الهی فرقه ای است از شیعیان غالی رك به :

El. Vol.I.

Fase: 7 S.392

۱۶- در ل ، ن : ندارد.

17- Tash Kurghan:(Balkh). The Times Survey of the World. Encyclopaedia of Britannica. William Moorcraft: Travels in Ladakh and Kashmir.

۱۸- ن : رسیدم و از زبان مبالش شنیدم گ : شده فرموده.

امشب ما باید بودن (۱) لاجرم اجابت کردم و به سعادت جناب سیادت در قریه توز قرغان آن شب (۲) (آ: برگ ۶۸ الف) بودم و آن روز (۳) که اجابت نمود (۴) اشارت فرمود که:

نور الدین را بگوی که «حرزیمانی» که دعای سیفی (۵) نامند (۶) از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم (۷) منقول است باید که (ن) (۸) بخواند که در خواندن (۹) آن خاصیت بسیار است.

پس دعای سیفی حاصل کردم و می خواندم اما حفظ دعای سیفی موقوف می بود (۱۰) تا بار دیگر (۱۱) (ب) (۱۲) به جناب سیادت رسیدم و از زبان مبارکش شنیدم آنگاه یاد گرفتم.

و در وقت (۱۳) دیگر جناب سیادت فرمود که اگرچه در هر وقت (۱۴) خوانده شود خاصیت (۱۵) کثیره و نفحات کثیره باشد اما بین الصبحین خواندن اولی بود زیرا که آثارش در این وقت اقوی باشد.

و در بدخشان روزی خدمت شیخ محمد عرب رحمة الله علیه (۱۶) عرضه داشت به جناب سیادت که یا امیر (۱۷) من شنیده ام که هر که «حرزیمانی» را هزار بار بخواند به شرط آنکه در (۱۸) اول و آخر صدقه بدهد جمیع امور دینی (۱۹) و دنیاوی (۲۰) او را حق تعالی کفایت

۱- گ: ب، ل، ن: بود. ۲- آ، ب: امشب و تصحیح از روی ن، ل.

۳- گ: آ، ب، ل: امروز. ۴- ل: داد، گ: اجازت داد.

۵- ب: دعای سیفی که حرزیمانی است دعای سیفی معه ترجمه فارسی و ادعیه دیگر منسوب به حضرت علی سنه کتاب ۱۲۲۹ هجری، خوشخط مطلا بقلم میرزا طاهر شیرازی کاغذ خان بالغ مجدول به جدول طلا اسماء ادعیه به آب زر نوشته و بین السطور فارسی ترجمه، صفحات ۱۲۰، نسخه خطی متعلق به کتابخانه آصفیه، فهرست کتابخانه آصفیه سرکار عالی، ج اول، ص ۶، شماره ۶۲. الحرز الیمانی المشهور بالدعاء سیفی المنسوب إلى امیر المؤمنین عمده الیه اخذ من کتاب سفینه بی قرینه الذریعه الی تصانیف الشیعه، محمد محسن آغا بزرگ طهرانی. الجزء ۶، ص ۳۹۴. شماره ۲۴۴۸، نیز رک به: سید وزیر الدین حسین: حرز المؤمنین لآمان الخالفین، دهلی، ۱۹۱۵م، صص ۱۰۹-۱۱۶. کتاب الدعوات، برگ ۶۷ ب- ۷۵ الف. نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره AA-2 C-IV-9 ۶- گ: ل: است. ۷- آ، ب، ن: ندارد. ۸- ن: ۱۱۴ الف.

۹- ن: خاندان (به جای خواندن). ۱۰- گ: بود.

۱۱- گ: ل: باز. ۱۲- ب: برگ ۶۰ ب.

۱۳- ل: وقتی. ۱۴- گ: ل: هر وقت که

۱۵- ب: خاصیات ۱۶- معلوم نشد کیست.

۱۷- ب: امیر المؤمنین (به جای امیر). ۱۸- آ: ندارد. ۱۹- آ: دین، گ: حاجات دینی.

۲۰- گ: ل، ن: دنیائی (به جای دنیوی).

نماید (۱)، حضرت سیادت فرمود (۲) اگر چهل بار بخواند هم کفایت نماید و لیکن مخلصانه باید خواندن (۳).

ای دوست بدانکه در ایام صحبت با نزهت (۴) جناب سیادت هر چه در خاطر آمدی (آ : برگ ۶۸ ب) آن را بر من آشکارا کردی (۵) و اگر مصلحت اظهار آن نبود به اشارت تنبیه نمودی تا روزی به خاطر (۶) آمد که (۷) واقعه دست داده است باید سؤال کردن تا چه فرماید حالانکه مرضی داشت در آن وقت که از (۸) اندراب (۹) رجوع کرد (ل) (۱۰) به سبب مرض و خدمت خواجه عبدالله (۱۱) رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱۲) و برادر (۱۳) قوام الدین (۱۴) و مولانا محمد سرای ایسنی (۱۵) نیز در خدمت (۱۶) سیادت حاضر بودند و از خانه قاضی حسن (۱۷) که به نزدیک پُل بُندک (۱۸) بود بیرون آمده بودند.

- ۱- گ : گرداند (بجای نماید).
 ۲- آ : فرمودند ، گ : که اگر .
 ۳- ل : خواند .
 ۴- آ ، گ ، ل ، ن : نزهت .
 ۵- ن : نمودی (بجای کردی).
 ۶- ن ، ل ، گ : در خاطر (بجای به خاطر).
 ۷- گ : که مرا .
 ۸- ل ، ن : ندارد .
 ۹- اندراب نام شهری است به سرحد خراسان و هندوستان (مدارالافاضل).

Encyclopaedia of Britannica Vol.II. Log.103.45, Lat:36."Between Ghazna and Balkh, the road which the Carvan enter Kabul" . Ain-i-Akbari.Vol.III. P.91.

"Situated at the base of the main ridge of the Hindu, Barthold:Turkistan Down to the Mongol Invasion .p.67.

- ۱۰- ل : برگ ۴۸ الف.
 ۱۱- خواجه عبدالله رکن الدین شیرازی ، مستورات برگ ۳۶۹ ب.
 (امیر عبدالله شیرازی . براؤن : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳ ، ص ۸ .
 (در ضمن ذکر مثنوی انیس العارفین).
 ۱۲- گ ، ل : ندارد .
 ۱۳- آ : برادر (بجای برادر).
 ۱۴- شیخ محمد قوام الدین بدخشی که یکی از مریدان سید علی همدانی بود و در مسافرت آخرین نیز به خدمت سید بود رک به : مستورات برگ ۳۸۵ ب ، ۱۹ الف ، ۳۲ الف ، ۳ ب . خزینة الاصفیاء ، ج ۲ ، واقعات کشمیر اعظم برگ .
 ۱۵- محتملاً همین شیخ محمد سر البشی که از صلحا و بلغای وقت بود (واقعات کشمیر اعظم ، برگ ۳۶ الف) .
 ۱۶- ب : خدمت .
 ۱۷- معلوم نشد کیست .
 ۱۸- گ : بند که .

و گفتند که امشب (۱) به نزدیک کیوتر خانه قاضی حسن باشندند (۲) و خدمت (ب) (۳) امیر طوطی (۴) نیز تا آنجا به خدمت سیادت آمده بود (۵) ، آمد و چند کیوتر (۶) گرفت و به خدمت سیادت آورد و خدمت سیادت فرمود که :

باید که ترك عبادت نکنی .

او قبول کرد و من هم به استقبال جناب (گ) (۷) سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده ، لاجرم چون پرسیدم به اشارت تنبیه فرمود و لیکن بلاهت حجاب شد و متنبیه نگشتم و می خواستم که بار دیگر از جناب (۸) سیادت پرسم (۹) که در غضب شد و فرمود که از این خانه بیرون (۱۰) رو و الا (۱۱) به عصا سرت را پاره سازم ، و چون خواجه عبدالله رحمة الله (۱۲) این (۱۳) شدت (آ : برگ ۶۹ الف) غضب را مشاهده کرد دست مرا بگرفت و بیرون آورد و سؤال کرد که تو سخنی باری به زبان (۱۴) نگفتی اما بگوی که در خاطر چه داشتی ؟ و چون خواستم که در تقریر آن در آیم (۱۵) حضرت سیادت آواز داد (۱۶) که در خانه باز در آییند (۱۷) ، پس چون باز آمدم (۱۸) فرمود که ما از ابلهی وی گاه گاه در تشویش (۱۹) می شویم ، خدمت خواجه گفت (۲۰) که (۲۱) آن چه بود که ما ندانستیم (۲۲) و فرمود که :

او را واقعه ای از مقام صفاوت نفس دست (۲۳) داده است و لیکن او (۲۴) تصور می کند که آن امر (۲۵) عظیم است از برای آنکه کار نکرده است و عجایب راه خدای (۲۶) تعالی

- ۱- گ : « و گفتند که امشب » ندارد . ۲- ب : باشندند .
- ۳- ب : برگ ۶۰ . ۴- معلوم نشد کیست ؟
- ۵- گ ، ن : آمد . ۶- کیوتری .
- ۷- گ : ص ۴۳۷ . ۸- گ ، ل ، ن : حضرت .
- ۹- ب : و من هم استقبال جناب سیادت پرسم . (بجای و من هم به استقبال جناب سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده)
- ۱۰- آ ، ب : بدر . ۱۱- ن : اگر .
- ۱۲- گ ، ل : علیه الرحمه . ۱۳- ل : آن .
- ۱۴- ب : به زبان باری ، ن ، ل : خدمت . ۱۵- آ : در آیم که . ۱۶- ب : فرمود .
- ۱۷- آ : تا در خانه باز در آیند . ب : باز در خانه در آید ، ل : به خانه باز بیاید . گ : باز آییند .
- ۱۸- آ : آمدم ، ل : رفتیم .
- ۱۹- ب : او . ۲۰- گ ، ب : فرمود . ۲۱- ن : ندارد .
- ۲۲- ل : از خدمت خواجه گفت ... ندانستیم ، گ : « که آگه بود که ما ندانستیم » و « خدمت خواجه تا ندانستیم » در حاشیه آمده .
- ۲۳- آ : ندارد . ۲۴- ب : ندارد .
- ۲۵- گ ، ل : امری . ۲۶- ل : ندارد .

ندیده (۱) و حق تعالی باشد که او را دست گیرد که تا عجایب راه (۲) مشاهده نماید که حرص دارد اما معلول است ، و خدمت خواجه از آنجا که وجود مبارکش خلاصه نتایج اهل اخلاص بود فرمود که ما را یقین است که دعای جناب سیادت متسجاب خواهد بود .

و خدمت خواجه روزی در بدخشان این فقیر را اشارت فرمود که از حضرت امیر (۳) (ن) (۴) سؤال باید (ب) (۵) کردن (۶) که غَضُوب چرا باشد با آنکه از کُمَل اهل طریقت است ؟ و چون نماز خفتن ادا کرده شد (۷) و بر عادت مبارکه (۸) هر شب جناب سیادت (گ) (۹) این فقیر را طلب نمود ، سؤال (۱۰) خواجه (آ : برگ ۶۹ب) به خاطر (۱۱) آمد و چون در حجره مسجد به صحبت شریف در آمدم (۱۲) و به دو زانوی ادب بنشستم ، حضرت سیادت این فقیر را طلب نمود (۱۳) پیشتر از سؤال تَبَسُّم نمود و فرمود که :

اگرچه ما را غضبی می باشد اما غضب ما رحمت است (۱۴) بر مغضوب علیه زیرا که در اوایل سلوک ما را در هر دو شنبه (۱۵) به حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم صحبت (۱۶) خاصه می بود و از غضب خود ملالی (۱۷) در خاطر (۱۸) می آمد ، لاجرم حضرت مصطفی صلوات اللّٰه فرمود که :

ملول مشو که غضب تو رحمت است .

پس غضب ما موجب رحمت و ترقی باشد ، و چون این هدایه (۱۹) به خدمت خواجه رسانیدم ، خواجه فرمود که اکنون مرا فرحی حاصل آمد (۲۰) که قیمتش از دو عالم افزون است .

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ۱- ب : ندارد . | ۲- گ : راه را . |
| ۳- گ : ن ، ل : سیادت (بهجای امیر) . | |
| ۴- ن : برگ ۱۱۴ ب . | ۵- ب : برگ ۶۱ ب . |
| ۶- گ : باید کرد . | ۷- ل : برگ ۴۸ ب . |
| ۸- ل : مبارکه . | ۹- گ : ص ۴۳۸ . |
| ۱۰- گ : سؤال خواجه . | ۱۱- آ : به خاطر ، ب : در خاطر . |
| ۱۲- ب : ندارد . | ۱۳- ل : ندارد . گ : « این فقیر را طلب نمود » ندارد . |
| ۱۴- آ : رحمت . | ۱۵- ب ، گ : دو شنبه ، گ : دو شخصی ما را . |
| ۱۶- گ : صحبتی . | |
| ۱۷- آ : ملالی ، گ : ملالتی . | |
| ۱۸- ل ، گ : خاطر . | |
| ۱۹- ب : هدیه ، ل : هدیه ، گ : هدیه را | |
| ۲۰- ل ، ب : آید . | |

و در ایام صحبت شریفش تحقیق شده است که مکسور آن جناب مجبور (۱) است زیرا که غضب او سبب ترقی می بود (۲) و سرّ این سعادت آن است که حضرت (۳) سیادت مجلای (۴) جمال و جلال ذات آمده بود و در این حدیث به آن سرّ اشارت است قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« خِيَارُ أُمَّتِي أَحَدُهُ هَا الَّذِينَ إِذَا غَضِبُوا رَجَعُوا (۵) »

و جناب سیادت در « ذخیره » (۶) آورده است که (ب) (۷) در بعضی اخبار آمده است که (۸) :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (آ : برگ ۷۰ الف) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « يَغْضِبُ حَتَّى تَحْسَرَ عَيْنَاهُ وَ وَجْنَتَاهُ (۹-۱۰) وَ يَقُولُ (۱۱) اللَّهُمَّ إِنَّا بَشَرٌ أَغْضِبَ كَمَا يَغْضِبُ الْبَشَرُ (۱۲) فَأَيُّمَا مُسْلِمٍ سَبَّيْهِ (۱۳) أَوْ لَعْنَتْهُ أَوْ ضَرَبَتْهُ فَاجْعَلْهَا مِنِّي صَلَوةً (۱۴) »
 و هم در « ذخیره » آورده است که امام محقق (گ) (۱۵) سابق جعفر (۱۶) صادق را عَلَيْهِ و عَلَى آبَائِهِ السَّلَام گفتند « إِنَّ فِيكَ كُلَّ فَضِيلَةٍ إِلَّا أَنَّكَ بِمُسْتَكْبَرٍ (۱۷) » قَالَ لَسْتُ بِمُسْتَكْبَرٍ وَلَكِنْ كِبْرِيَاءُ الْحَقِّ قَامَ مِنِّي مَقَامَ التَّكْبَرِ (۱۸) .

۱- ب : محصور مجبور . ۲- گ : می بود .

۳- گ : جناب . ۴- ل : جناب . ۵- از حاشیه ب برگ ۶۱ ب .

یعنی بهترین امت بدان امت من اند که چون غضب کنند فرود آیند از آن غضب . احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۶۵ ، خیر امتی احیاء ها ، کنز العمال ، ج ۲ ، ص ۲۸ . روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۰ ب ، ذخیره الملوك ، ص ۲۵۱ . یعنی بهترین امت من تیز طبعان اند آنها که غضب کنند و زود باز آیند .

۶- ذخیره الملوك تصنیف سید علی همدانی . گ : در کتاب ذخیره الملوك .

۷- ب : برگ ۶۲ الف . ۸- آ ، ب ، ن : ندارد . ۹- آ : و حته .

۱۰- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۶۷ (حدیث کان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، مسلم) .

۱۱- ب : و کان يقول ، ل : يقول . ۱۲- احمد بن حنبل الجزء ۱۳ حدیث : ۷۳۰۹ .

۱۳- ب : سبته .

۱۴- ب : حاشیه برگ ۶۲ الف یعنی حضرت رسالت به غضب می افتند تا به حیثیتی که چشم و رخسار مبارکش سرخ می شدی و گفتمی که ای بار خدا یا من غضب می کنم چنانکه بشر غضب می کند پس هر مسلمی را که بد می گویم یا لعنت می کنم یا من زخم نسبت به او به گردان بگردانیم خود اینها از من دعای قب : مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۰۰۸ . ۱۵- گ : ص ۴۳۹ .

۱۶- گ : « جعفر صادق علیه و علی ابایه السلام را گفتند که : »

۱۷- ب ، ل : متکبر (بجای بمتکبر) .

۱۸- ب : حاشیه برگ ۶۲ الف یعنی به درستی در تو همه فضیلت هاست و گر همین که متکبری بعده فرمودند که نیستم من متکبر و لیکن کبریای حق ایستاده است از من به جای تکبر .

یعنی طایفه ای که اخلاق نفسانی را در مقام فنا در بازند و خانه وجود را از صفات بشریت بپردازند و خاشاک هستی را در زاویه نابود اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تَجَرُّع (۱) مرارت (۲) فنا شربت بقا چشانند (۳) در (۴) بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیا پوشانند (۵) و جمعی را (ل) (۶) به خلعت تَعَزُّز و کبریا مخصوص گردانند ، پس چون در مقام صحو (۷) آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان به ظهور رسانند « عَوَام (۸) کَالْأَنْعَام آن را (۹) از ایشان تکبر نامند (۱۰) .

اما عارف محقق می دانند که آن تَعَزُّز بحق و تجلی سلطنت کبریا مطلق است که در ابدان زکیه (۱۱) و اجسام طاهرة (۱۲) ایشان به ظهور می رسد (۱۳) نه ایشان را نزد خود مقداری و نه با رد و قبول خلق آرامی (۱۴) و قراری و نه در ظهور (آ : برگ ۷۱ ب) آن صفات اختیاری بل « يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (۱۵) وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱۶) » .

و آنکه باب مدینه علم ، و منبع کرم و حلم ، شاهباز فضای (۱۷) ازلی (۱۸) امیر المؤمنین علی کَرَمَ اللَّهُ وَجْهَهُ (۱۹) فرمود که :

« مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعُ الْغَنِيِّ فِي مَجْلِسِ الْفُقَرَاءِ رَغْبَةً فِي ثَوَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ تَيْبَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْإِغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللَّهِ تَعَالَى (۲۰) »

- ۱- تَجَرُّع جرعه ، جرعه خوردن (لغت نامه دهخدا) .
- ۲- سید علی همدانی : ذخیره الملوك ، باب دهم ، ص ۲۳۱ مرادات .
- ۳- ب : چشانند ، سید علی همدانی : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ چشهانیدند .
- ۴- ایضاً ذخیره الملوك : به . ۵- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ : پوشانیدند .
- ۶- ل : برگ ۴۹ الف . ۷- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ محو .
- ۸- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ عام . گ : عام .
- ۹- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ آن معنی را . ۱۰- آ ، ل : دانند .
- ۱۱- گ : زاکیه . ۱۲- ب : ظاهره . ۱۳- گ : می رسانند . ۱۴- گ : آرام .
- ۱۵- قرآن مجید: ۱۴ (سوره ابراهیم) : ۲۷ . ۱۶- اِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ قرآن مجید (سوره المائدة) : ۱ .
- ۱۷- ل : فضا . ۱۸- ب برگ ۶۲ ب . ۱۹- گ ، ل : علیه السَّلام .
- ۲۰- ب : از حاشیه برگ ۶۳ ب یعنی خوب است فروتنی غنی در مجلس فقراء رغبت در ثواب و خویر از تکبر . فقراء در مجلس اغنیا از بهر ثقة قب : ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۷۸ : قال الفتح بن شحرف رأیت علی بن ابی طالب فی النوم فقلت اتیني به حرف خیر ، فقال ما احسن تواضع الاغنياء الفقراء رجا ثواب الله واحسن من ذلك تيبه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله . سید علی همدانی : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ چه نیکوست فروتنی کردن توانگر در صحبت درویشان از برای امید ثواب خدای عزوجل و نیکوتر است از آن بزرگی کردن درویشان بر توانگران به جهت اعتماد ایشان به کرم خدای تعالی .

اشارت به آن معنی بود ، زیرا که تکبر اغنیا به سبب نخوت نفسانی و عوارض امور فانی باشد (۱) که آن تغییر الحق است و تکبر درویش عارف الله و بالله بود و این احسن احوال (گ) (۲) فقیر است زیرا (۳) که این دالست (۴) بر قوت یقین او و از اینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقل است (۵) کمال عارف است (۶) .

و (۷) بعد از سه ماه از سفر (۸) بدخشان به خطه مبارکه (۹) ختلان رجوع نمود (۱۰) و سه ماه دیگر (۱۱) به شرف وفای آن وعده تشریفات فرمود به حسب افاضة اسرار از کتب اهل طریقت و انوار آن (۱۲) صحبت با رحمت ، آنگاه متوجه سفر ملک ختا (۱۳) گشت و حال آنکه مرا در بعضی از مسایل صوفیه قدس الله اسرارهم ترددی (۱۴) می بود به سبب قصور فهم ، لاجرم آنرا (۱۵) به جناب سیادت عرضه کردم ، پس جناب سیادت فرمود که :

وقتی بیاید (۱۶) که آن مشکلات (آ : برگ ۷۱ الف) حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی (۱۷) و فهم کردی نیز بر تو لایح گردد زیرا که همت این درویش به جانب تو مصروف می باشد (۱۸) فلاجرم سر بر قدمش نهادم از روی اخلاص و وداع کردم و چون مرا عقیده آن بود که نفس نفیس او (ل) (۱۹) از قبیل یقین است و به مطالعه مقروعات (۲۰) مشغول شدم با ریاضت نفس بهم و حال آن بود که در زمان گذشته مدتی ریاضت کشیده بودم و بی نوایی خلق من شده بود (ب) (۲۱) لاجرم به اندک فرصت

۱- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ . بود . ۲- گ : ص ۴۴۰ .

۳- ایضاً ذخیره الملوك : چه این معنی . ۴- آ : دانست (بجای دالست و تصحیح از روی ل ، ب . ۵- سید علی همدانی : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ جاهل غافل است . ب : ندارد . سید علی همدانی : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱ . مورث کمال کامل است .

۶- این همه عبارت از او هم در ذخیره است که امام محقق سابق جعفر صادق ... کمال عارف است از روی ذخیره الملوك باب دهم ، ص ۲۳۱ به بعد چاپ ۱۳۲۱ هـ تألیف سید علی همدانی نقل کرده شده .

۷- گ ، ل : و چون .

۸- گ : سفر اول . ۹- گ : مبارک .

۱۰- آ : ندارد ، فقط «د» نوشته . ۱۱- گ : دیگر در ختلان .

۱۲- گ ، ل : از ۱۳- گ : آ ، ل : خطای .

۱۴- ل : تردد . ۱۵- ل : ندارد . گ : آن را به جناب سیادت .

۱۶- گ ، ل : آید . ۱۷- گ : شنودی .

۱۸- ب : مصروف است .

۱۹- ل ، برگ ۴۹ ب .

۲۰- ب ، ل : مقدرات ، گ ، ن : مقرواست . مقروء خوانده شد ، (فرهنگ آندراج) .

۲۱- ب : برگ ۶۳ الف .

گشاد بسیار در من پدید آمد و آن مشکلات حل گشت و اضعاف آن لایح شد و می شود تا اکنون (۱۱) به برکت آن نفس.

نظم (۲)

هر که یابد چشم دل را کحل پیر صاف گردد چشم جانش حق پذیر

و چون از سفر ملک ختا (۳) باز آمد به خطه مبارکه ختلان این فقیر (گ) (۴) رفته کوچ (۵) به ولایت روستا (۶) آمده (۷) بود پس آفتاب جناب سیادت نیز از مشرق سعادت (۸) ولایت روستا طلوع نمود و حضرت با رفعت (۹) شاه شیخ محمد جعله (۱۰) الله محمدا (۱۱) کمایسمی (۱۲) به محمد به نور صحبت جناب سیادت منور آمد و باز دیار نور به شرف تویه مشرف گشت و به اقصی (آ : برگ ۷۱ ب) انعیایات (۱۳) الاکرام به تجمیل (۱۴) و انعام و تبذیل (۱۵) پادشاهانه نمود (۱۶) جزاه الله تعالی خیراً.

و بعد از صحبت مکرره به حضرت شاه (۱۷) جناب سیادت فرمود که به صحبت شاه برو گاه گاه لاجرم تا امروز آن را می دارم نگاه به حضرت آن پادشاه و حضرت (۱۸) سیادت فرمود که شیخ محمد شاه دنیا و آخرت است و در هنگام (۱۹) دیگر فرمود که : زود باشد که مملکت بدخشان به شیخ (۲۰) محمد باز گردد.

۱- ل : ندارد . ۲- ب : فرد (به جای نظم) گ ، ل : بیت .

۳- گ ، ل : خطا بجای ملک ختا . ۴- گ : ص ۴۴۱ .

۵- ب : کوچ .

۶- روستا که در بعضی کتب روستاق نوشته شد قصبه ای است در بدخشان رک .

Barthold : Turkistan: Down to the Mongol Invasion

Imperial Ghazetter of India Vol.XXV.P.81

۷- گ ، ل : رفته . ۸- آ ، ب : ندارد .

۹- گ ، ل : جناب .

۱۰- آ : جعل . ۱۱- گ ، ل : محمودا .

۱۲- ل : سمی . ۱۳- گ : انعیایة .

۱۴- آ ، ب ، ن : به تجمیل، نیکو کردن (لغت نامه دهخدا) .

۱۵- گ : تبذیل .

۱۶- گ : بنمود .

۱۷- آ : ندارد ، ل : به شاه .

۱۸- ل : جناب .

۱۹- ل : هنگام . ۲۰- ل : به شاه .

و بعد از فوت (۱) بهرام شاه کشیمی (۲) رحمة الله در طریق زیارت بیت الله (۳) مملکت بدخشان به تمامی (۴) بازگشت به حضرت آن شاه (۵).

« در مدتی که خواست حضرة (۶) الله جناب سیادت وقتی (۷) فرمود که شیخ محی الدین شمس الدین (۸) قدس الله سره (۹) در بعضی از مصنفات خود ذکر کرده است که وقتی (ب) (۱۰) هفتاد روز چیزی نخوردم، پس این درویش نیز خود را آزمود. بنا به ناخوردن و صد و هفتاد روز چیزی نخوردم (۱۱) و اگر چیزی خوردن سنت نبودی در باقی عمر این

۱- ب : قوت .

۲- بهرامشاه الخوші ، حیدر بخشی : مستورات (۳۷۰ الف) کیسکی از بهرامشاه الخوші که یکی از خلفای آن جناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود ، می گفت که شبی شراب خورده بودم و در عالم مستی خواستم که کار بدی کنم، هر چند که سعی می کردم و نیتی پیدا می شد و مرا می گرفت ، چون به هوش آمدم ، تمام خدمتکاران خود را جمع کردم و گفتم که امشب مرا دست که گرفته است ، هیچ کس جواب نداد چون تمام ملوک و وزراء حاضر شدند از اینها نیز پرسیدم که من در عالم مستی بودم ، خواستم که خونی ناحق کنم، هر زمان دستی پیدا شد و ما را از آن کار باز می داشت و همه از این معنی متحیر شدند و از جواب عاجز آمدند و چون شب در واقعه دید (برگ ۳۷۰ ب) که خدمت میر سید علی همدانی حاضر شد ، فرمود که ای پادشاه مجازی گرچه در این ملک پادشاهی می کنی ، اما فکر بر اصل کن که فردای قیامت شرمسار و سرنگون نشوی ، گفتم چون بیدار شدم از بستر خواب برخاستم و به خدمت شریف برفتم و تایب شدم و خواستم که ترك سلطنت بکنم ، آن جناب مانع شد ، بعد از آن سر در خدمت آن جناب نهادم ، هر چه فرمودند بجای آوردم . و هیچ کاری بی رخصت شیخ خود نکردم . گ : کشمی .

۳- آ : نیت (بجای بیت و تصحیح از روی ب) .

۴- ب : ندارد . ۵- گ ، ل : بدان شاه .

۶- گ ، ل : ندارد .

۷- آ ، ب ، ن : و حضرت سیادت در مدتی که خواست حضرة الله جناب سیادت وقتی فرمود. ل : در مدتی که خواست الله جناب سیادت وقتی فرمود . حضرة را به اسمای الهی هم استعمال نمایند (فرهنگ آندراج) .

۸- ل : غربی -

شیخ محی الدین محمد بن علی بن العربی قدس الله سره مصنفات بسیار دارد بیشتر در تصوف و نسبت خرقة وی به تصوف به يك واسطه به شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی قدس الله سره می رسد ، (ص ۶۳۵) و نسبت دیگر وی به خضر می رسد علیه السلام به واسطه ولد الشیخ رحمة الله علیه برسیة من بلاد اندلس ليلة الاثنين السابع عشر من رمضان سنة (۵۶۰) ستین و خمسمايه و توفی ليلة الجمعة الثانية والعشرين من شهر ربيع الآخر سنة (۶۳۸) ثمان و ثلاثین و ستمائة به دمشق . جامی : نفحات الانس ، ص ۶۳۳ و اردو دائره معارف اسلامیه تحت اسم ابن عربی. زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۷، ص ۱۷۵. ۹- آ : ندارد .

۱۰- ب : برگ ۶۳ . ۱۱- گ : نخورد .

درویش چیزی نخوردی (۱)».

و حضرت (۲) سیادت فرمود که وقتی در دیار روم در مسجدی به نیت اقامت کرده بودم در فصل شتا و هوا بغایت سرد بود (ل) (۳) ناگاه شبی احتلام افتاد و نفس از غسل (آ) : برگ ۷۲ الف (متکاسل آمد . پس غیرت کردم و بر نفس واجب گردانیدم به حسب نیت (گ) (۴) که تا چهل شب در آب یخ بسته غسل آرام (۵) و سنگ گرانی در مسجد بود ، برداشتم و بر سر آب یخ بر بسته رفتم و به آن سنگ یخ را بشکستم و غسل آوردم و حال آنکه از جامه جز خرقة کهنه نداشتم و همچنین تا چهل روز هر شب آن سنگ را می بردم ، و یخ را می شکستم و غسل می آوردم (۶).

جناب سیادت فرمود که هفت سال (جز) (۷) کرته ای (۷) نپوشیدم و از طعام جز نان جو (۸) نخوردم و بعد از (ن) (۹) هفت سال بزرگی کرته خوبی و طعام لذیذی آورد (۱۰) و التماس نمود که این را قبول باید کردن که به اشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آورده ام (۱۱) در جواب گفتم که بر این دعوی شاهد باید ، آن بزرگ تبسم نمود فرمود که چگونه شاهد باید ؟ (۱۲) گفتم همچنین که مرا نیز اشارت فرماید ، لاجرم گفتم (۱۳) : ترا نیز توجه باید

۱- حیدر بخشی : مستورات برگ ۳۶۹ ب از نور الدین جعفر بدخشی و از شیخ عبدالله رکن الدین شیرازی آنکه روزی از زبان مبارک شیخ نظام الدین غوری شنیدم که حضرت شیخ عبدالرحمن الاسفرائینی قدس سره در مکه در دو اربعین افطار نکردند، در خاطر گذشت که باری بازمایم ، چون آزمودم يك صد و هفتاد روز احتیاج خوردن نشد.

۲- گ ، ب ، ل : جناب (بجای حضرت) . ۳- ل : برگ ۵۰ الف.

۴- گ : ص ۴۴۲ . ۵- آرام و گ : ارم .

۶- قب : مستورات برگ ۳۷۱ الف ، ب .

۷- ن : کورته (بجای کرته) ۵ : قب : حیدر بخشی : مستورات برگ ۴۱۲ ب نقل است که آن جناب سیادت به زبان مبارک فرمود که چهل سال در يك کرته به رنگ سیاه بود رقعہ پاره ها که از مشایخ گرفته بودم بدو بدوخته ام و تا هنوز در بردارم و در این (برگ ۴۱۴ الف) چهل سال بغیر از نان جوین نیم پخته نخوردم ، روزی در نفس من خبر شده و گفتم که گوشتی می خورم و در دل کردم که به یکی فرمایم تا پخته آرد ، ناگاه خواب در من غلبه کرد آن حد بزرگوار خود را دیدم که حاضر شد و به زبان مبارک فرمود : اعداء عدوك نفسك التي بين جنبيك

چون بیدار شدم آن گوشت به سگ انداختم و دو سال از خانقاه بیرون نیامدم و نفس را در گوشمال گرفتم و هرگز محکوم او نشدم .

۸- آ ، ب ، ن : ندارد و زیادت از روی ل . ۹- ن : برگ ۱۱۶ الف .

۱۰- ب : کرته خوبی آورد و طعام لذیذی . ۱۱- آ ، ب ، ن : ندارد .

۱۲- گ ، ل ، ن : شاهی (بجای شاهد باید) . ۱۳- گ ، ل : گفتم ، ن : گفتم لاجرم .

کردن (۱) و چون از آن صحبت (۲) فراغ (۳) حاصل آمد توجه کردم حضرت مصطفی را دیدم
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۴) تَبَسَّمْ نمود و فرمود که آن التماس به اشارت من است لاجرم (۵)
اجابت کردم .

نظم (۶) (ب) (۷)

هم (۸) ولی را ولی تواند دید مصطفی را علی تواند دید (۹)

جناب سیادت فرمود که (آ : برگ ۷۳ الف) وقتی در سفر بودم به خدمت شیخ محمود
قدس الله سرّه حال آنکه خدمت شیخ با درویشان به روزه (۱۰) بودند و آب افطار شیخ را من
برداشته بودم و (۱۱) چون از آن (۱۲) منزل که آب برداشته بودم شش فرسنگ راه برفتند (۱۳) و
در اوّل وقت عصر به ادای (۱۴) عصر اشتغال نمودند ، در میان نماز بودم که یکی از سفها
همراه بودند (۱۵) از آن آب بخورد (گ) (۱۶) لاجرم آن بقیه (۱۷) را ریختم و باز سوی آن
منزل که آب بود رفتم و آب گرفتم و به منزل (۱۸) بیوتته (۱۹) رسیدم در وقت افطار و شیخ
بغایت حدید در من بدید و نفعه (۲۰) تبسم نمود و در آن شب گشود بر من اسراری که هرگز
نبود (۲۱) (ل) (۲۲) به اربعینات مرا در وجود به برکه نظر آن صاحب وجود (۲۳) .

- ۱- گ : کرد . ۲- گ : مجلس . ۳- آ ، ب ، ن : فارغ .
- ۴- آ ، ب : رسول ، گ ، ل : مصطفی صلوات الله علیه را دیدم . ۵- ن : ندارد .
- ۶- ب فرد . گ ، ل : بیت . ۷- ب : برگ ۶۴ الف . ۸- گ ، ل : چون ن : بس هم .
- ۹- این شعر سروده سید علی همدانی است رک به : رساله در معرفت سیرت و صورت انسان برگ
۱۸۰ ب . ۱۰- ن : با روزه . ۱۱- آ ، ل : ندارد . ۱۲- آ : ندارد .
- ۱۳- آ ، ب : حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۳۵۱ الف ، ب روزی حضرت شیخ (شرف الدین
محمود مزدقانی) در سفر بودند تمام مردم که همراه شیخ بودند ... مشکى که بر سر اسب می بود آن را به
دوش خود کرده بعد از نماز عصر به بیست و چهار فرسخ راه رفتم بر سر چاهی رسیدم نه ریسمان داشت و
نه دلو ، لاجرم حیران شده ماندم گفتم که بار خدایا از میان یاران این قدر راه آمدم که آب طهارت برای
برادران دینی خود چطور برم ، الحال وقت نماز ... با این قدر مسافت راه آمده به چه رو روم ، چون این
تضرع کردم ، حضرت خضر پیدا شد گفت که یا سید که بگیری این (برگ ۳۵۱ ب) دلو و ریسمان را ،
چون بگرفتم غایب شد آب را گرفته پیش از مغرب رسیدم ، آنقدر آب گرفتم که دو روز در آن مقام قرار
کردند کفایت خوردن و طهارت تمام یاران کرد ۱۴- آ : یادا . ۱۵- آ : بود .
- ۱۶- گ : ص ۴۴۳ . ۱۷- ن : باقیه . ۱۸- ل : در منزل . ۱۹- گ : بیوتته .
- ۲۰- گ : ندارد . ۲۱- آ : بر من در اسراری که هرگز نبود ، ب : بر من اسراری که هرگز نبود .
- گ ، ل : بر من اسراری که نبود . ن : اسراری که در من نبود . ۲۲- ل : برگ ۵۰ ب .
- ۲۳- گ : « مرا بار به عنایات در وجود ببرکه نظر آن صاحب وجود » در حاشیه آمده .

جناب سیادت (۱) فرمود که در همدان خانقاهی بود بغایت وسیع اما بنای آن خانقاه هنوز (۲) تمام نبود ، لاجرم (۳) چون شب درآمدی و برفتی (۴) و خشت مالیدمی تا به نزدیک (۵) صبح و باز به خانقاه آمدی و (۶) به جماعت نماز ادا کردمی (۷) و بعد از سه ماه تمام کردم و فقراء در ایام اربعین در آن (۸) خانقاه جمع می شدند در فصل شتا.

حضرت سیادت (۹) فرمود که نصف قریه که حق شرکا بود (۱۰) به دوازده هزار دینار خریدم و وقف خانقاه کردم (۱۱) و چون به خدمت شیخ عرضه داشتم (آ : برگ ۷۳ الف) غضب کرد و فرمود که پیشتر از بیع چرا نگفتی تا به جهتی انفع (۱۲) از آن قریه معروف (۱۳) (ب) (۱۴) آمدی ؟ و در غیبت من فرموده است که بحمدالله که سید ملامت را از خاطر ما دفع کرد به سبب وقف کردن باقی (۱۵) قریه .

جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم و می رفتم ناگاه چند سواری (۱۶) ملاقات نمودند و یکی از آن سواران فرود (۱۷) آمد و سر بر قدم این درویش نهاد و بسیار بگریست پس از او سؤال کرده آمد (۱۸) که تو کیستی ؟ گفت من فلان ترکم بنده شما که حضرت امیر (۱۹) شهاب الدین مرا به فلان امیر بخشیده بود و دویست دینار آورد و التماس نمود که باید قبول کردن (۲۰) لاجرم آن مقبول (۲۱) آمد و صد دینار را (۲۲) يك دعوت ساخته شد (۲۳) از بهر فقراء که مانده شده بودند از تعب راه (۲۴) و من نیز از آن دعوت تناول

۱- ل : سیادت مآب . ۲- گ : ندارد . ۳- گ ، ل : ندارد .

۴- گ : برفتمی (بجای و برفتی) . ۵- گ : نزدیک (بجای به نزدیک) .

۶- ن : ندارد . گ : آمدمی و . ۷- ب : گذارد می .

۸- ب : ندارد . ۹- آ ، ل ، گ : جناب . ۱۰- آ ، ب : ندارد .

۱۱- آ ، ب : ندارد . قب : حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۱۳ الف . نقل است از آن جناب سیادت که چون خانقاه برای درویشان و مریدان خود ساخت و آنقدر صاحب استعداد بود که اگر فرمایش به مریدان خود می کرد تمام خانقاه از زر و نقره می ساختند ، باوجود آن کمال هر شب از دست مبارک خود هزار خشت می مالید و روزانه خشک می شدند شب دوم خاشاک جمع می کرد ، چون شب سوم می شدی (برگ ۴۱۳ ب) هزار خشت بر دیوار خانقاه می چسبانید ، تا مدت يك ماه خانقاه طیار می گردید و درویشان در همان خانقاه حرکت و اربعون می کشیدند .

۱۲- ن : الفع . ۱۳- ل ، ن : نصف . ۱۴- ب : برگ ۶۴ ب .

۱۵- نصف قریه . ۱۶- گ ، ل : سواری . ۱۷- ل : فرو .

۱۸- ب ، ل : کردم . ۱۹- ل : امیر سید ، ن : سید .

۲۰- گ ، ل : قبول باید کرد . ۲۱- گ ، ل : قبول آمد .

۲۲- ن : ندارد . ۲۳- ل : دعوتی کرد . گ : کرده شد .

۲۴- ل : ندارد . گ : « از تعب راه » ندارد .

کردم (۱۱) (گ) (۲) و بعده (۳) در واقعه دیدم که (۴) حضرت رسول (۵) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که (۶) بعد از ریاضت (۷) سالها حرام نباید خوردن ، چون بیدار شدم (۸) به تکلف قی آوردم (۹) .

و دیگر بار حضرت مصطفی را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۰) در واقعه دیدم فرمود (۱۱) که از کسب خود باید خوردن گفتم کدام کسب ؟ گفت کلاه دوزی (آ : برگ ۷۳ ب) و بعد از آن واقعه عزیزی آمد و يك گز شانه بافت فتوح آورد و بعده (۱۲) دیگری آمد (۱۳) و انگشتانه (۱۴) آورد و بعده (۱۵) دیگری سوزنی آورد (۱۶) و دیگری مقراضی آورد ، پس کلاهی (۱۷) بریدم و چون دوختم (ن) (۱۸) نيك نیامد ، زیرا که وقتی (۱۹) ندوخته بودم ، پس شرم داشتم که به بازار برم لاجرم (۲۰) بیرون از (۲۱) شهر (ل) (۲۲) بردم و در خاک (۲۳) دفن کردم و به حجره باز آمدم و چون زمانی بگذشت عزیزی به حجره (۲۴) درآمد و آن کلاه در دست گرفته بود پس پرسید (۲۵) که (ب) (۲۶) این کلاه را (۲۷) شما دوختید ؟ گفتم آری ، تبسم نمود و گفت اگر مرا اجازت شود (۲۸) این کلاه را که شرف دست شما بافته (۲۹) است از راه تبرک بر سر خود تاج سازم (۳۰) ، گفتم : اجازت است آن قطعه (۳۱) باقیه (۳۲)

- ۱- گ ، ل : بخوردم . ۲- گ : ص ۴۴۴ .
- ۳- گ : « و بعده » ندارد . ۴- آ ، ل ، گ : ندارد .
- ۵- گ ، ن ، ل : مصطفی (به جای رسول) .
- ۶- گ ، ل : در واقعه حضرت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم فرمود که .
- ۷- آ : زیادت و تصحیح از روی گ ، ل ، ن ، آ .
- ۸- ن : آمدم (به جای شدم) گ ، ل : گشتم .
- ۹- گ ، ل : کردم . ۱۰- گ ، ل : صلوات الله علیه را .
- ۱۱- آ : گفت . ۱۲- گ : ندارد . ۱۳- گ : ندارد .
- ۱۴- آ : انگشتانی ، ب : ندارد ، گ ، ل : انگشت وانه ، ن : انگشت پانه .
- ۱۵- گ : ندارد . ۱۶- گ : ندارد . ۱۷- ب : کلاه . ۱۸- ن : برگ ۱۱۶ ب .
- ۱۹- گ ، ل : دیگر . ۲۰- گ ، ل : ندارد . ۲۱- گ : ندارد . ۲۲- ل : برگ ۵۱ الف .
- ۲۳- گ ، ل : زیر خاک . ۲۴- فقط ن : در حجره . ۲۵- گ : گرفته پرسید .
- ۲۶- ب : برگ ۶۵ الف . ۲۷- آ : ندارد . ۲۸- گ ، ل ، ن : فرماتید ، ب : رسد .
- ۲۹- گ : یافته .
- ۳۰- ب ، ل ، ن : این جمله به این ترتیب نوشته است از راه تبرک این کلاه را که شرف دست شما بافته است بر سر خود تاج سازم .
- ۳۱- فقط آ : واقعه و تصحیح از روی ن ، ب .
- ۳۲- فقط آ ، ن : بافته و تصحیح از روی گ ، ل ، ن .

شانه بافت (۱) را چند کلاهی (۲) برید و دوخت و مرا بریدن و دوختن تعلیم داد و بعد از طول صحبت گفتم که مرا خود یقین شد که شما (۳) از اولیاء الله هستید (۴) و لیکن بفرمائید که شما را که خبر کرد به دفن کلاه؟ (۵) گفت حضرت مصطفی (۶) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم .

جناب سیادت فرمود که وقتی عزیزی کرپاس آورد و التماس نمود که کرته ای باید بریدن و دوختن (۷) از بهر من و حال آنکه این درویش نمی دانست و لیکن غیرت آمد که (آ : برگ ۷۴ الف) چون گویم که من (۸) نمی دانم ، پس گفتم (۹) : کرپاس را بگذار و تو برو تا من به فرصت به آن مشغول شوم ، لاجرم کرته (گ) (۱۰) خود را بگشادم (۱۱) و به همان طریق کرته بریدم و دوختم .

جناب سیادت فرمود که هر ریاضتی که مشایخ سلف کرده اند من آن همه ریاضات (۱۲) کرده ام (۱۳) اگر اسرار آن ریاضات در من ظهور (۱۴) کرده باشد و یا نکرده باشد (۱۵) امیدوارم (۱۶) که حضرت (۱۷) پادشاه عالم اسرار آن (۱۸) ریاضات را در تبع (۱۹) به اخلاص ظهور بخشد (۲۰) زیرا که در (۲۱) بعضی از آن صحبت خاصه مصطفویه در خاطر (۲۲) آمده بود که (۲۳) تیغ را نیز از سعادت کبری (۲۴) نصیب باشد به همین (۲۵) همت (۲۶) مصطفی و حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۲۷) فرموده است (۲۸) که نعم (۲۹) وَ مَنْ اتَّبَعَكَ .

- ۱- آ ، ب ، ل ، گ : یاف . ۲- گ ، ل : کلاه .
- ۳- ن : ندارد . ۴- آ : بودید . ل ، گ ، ن : بوده اید .
- ۵- گ ، ل : بدین کلاه ، ن : به دوختن و دفن کلاه .
- ۶- آ ، ب : رسول . ۷- گ : باید بریدن و دوختن .
- ۸- آ ، ب : ندارد . ۹- ن : گفتم که . ۱۰- گ : ص ۴۴۵ .
- ۱۱- گ : بگشادم و بدیدم . ۱۲- گ ، ل ، ن : ریاضت .
- ۱۳- حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۱۴ الف جناب سیادت فرمود هر ریاضتی که تمام اهل سلف کردند ، من تنها آنقدر کشیدم چنانچه روزی آن سرور کاینات و فخر موجودات در واقعه دیده شد فرمود که یا ولدی (برگ ۴۱۴ ب) بر جان خود چندان محنت مده که مقبول حق شده .
- ۱۴- گ ، ل : اثر . ۱۵- ب : ندارد . ۱۶- آ : امید است ، گ ، ل : می دارم .
- ۱۷- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد . ۱۸- ن : ندارد .
- ۱۹- گ ، ل : این فقیر (به جای به اخلاص) .
- ۲۰- ب : می بخشد .
- ۲۱- ل : ندارد . ۲۲- گ ، ب : خاطر . ۲۳- گ : که باید که .
- ۲۴- گ ، ل : کبرا . ۲۵- آ ، ن : همین . ۲۶- ل : همت حضرت .
- ۲۷- گ ، ل : صلوات الله علیه . ۲۸- گ ، ل ، ن : فرمود .
- ۲۹- ب : نعمته (به جای نعم) .

و جناب سیادت فرمود که از حضرت مصطفی (ب) (۱۱) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ پرسیدم که مَا مَعْنَى الْفُصُوصِ ؟ جواب فرمود که الْفُصُوصُ هُوَ اللّٰهُ (ل) (۲۱).

حضرت (۳) سیادت فرمود که اگرچه ادعیه بسیار آمده است بعد از طعام اما این دعای جامع است که حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مرا تعلیم داده است .

« اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِّصَاحِبِ الطَّعَامِ (۴) وَلَا تَكِلْنِيْ (۵) وَلِمَنْ كَانَ سَبِيًّا (۶) فِيْهِ اَللّٰهُمَّ زِدْ نِعْمَتَكَ عَلٰی عِبَادِكَ (آ : برگ ۷۴ ب) وَلَا تَنْقُصْهُمْ (۷) بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ وَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ».

و فرمود که اگرچه روایت باشد به اسم (۸) اشارت (۹) آمده است اما حضرت مصطفی (ص) مرا چنین تعلیم داده است که ذکر کرده شد .

جناب سیادت وقتی در قریه علیشاه رحمه الله عَلَیْهِ بر اصحاب غضب کرد و فرمود که نام اهل طلب بر خود نهاده آید و بر آنچه ایشان (۱۰) اهتمام نموده اند (۱۱) شما استقامت ندارید (۱۲) (گ) (۱۳) پس شما را شرم نمی آید که با این (۱۴) رنگ و بوی درویش (۱۵) فرح می طلبید به خوردن و خفتن (۱۶) ، واللّٰه که (۱۷) پنجاه سال است که (۱۸) به اختیار خود (۱۹) پهلوی خود (۲۰) بر زمین نهاده ام (۲۱) به خواب (۲۲) نرفته ام و با آن همه محنت هنوز خود را از هیچ سگی بهتر نمی دانم .

نظم (۲۳)

سگ به ز کسی باشد کو پیش سگ (۲۴) کویت
دل را مجلی (۲۵) ببند و جان را (۲۶) خطری داند

- ۱- ب : برگ ۶۵ ب. ۲- ل : برگ ۵۱ ب.
۳- گ ، آ : جناب . ۴- ن : هذ لطعام (به جای الطعام) .
۵- ل : لا کله . ۶- آ : ندارد ، ل : سبب.
۷- ل : بیغضم . ۸- آ : ندارد . ن : باشم . گ : « باشد » ندارد.
۹- ل : ندارد . ۱۰- ن : ندارد . ۱۱- آ : ید .
۱۲- ن : ننماید . گ : نمی نمایید . ۱۳- گ : ص ۴۴۶ .
۱۴- گ : به این . ۱۵- گ : درویشی .
۱۶- به خفتن و خوردن . ن : خفتن .
۱۷- ب : تا . ۱۸- گ : که من .
۱۹- ل ، ن : ندارد . ۲۰- گ : ندارد .
۲۱- گ ، ل : نهاده ام . ۲۲- گ : در خواب . ۲۳- گ ، ل : شعر . ۲۴- ن : سگی .
۲۵- ل : مجلی . ۲۶- گ ، ل : و جان .

گمراه کسی باشد که او (۱۱) در همه عمر خود جز تو دگری (۲) بیند (۳) جز تو دگری داند

و مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ (۴) با کمال مقام (۵) اصْطَفَا چندان ریاضت (ب) (۶) کشید که پای مبارکش ورم آورد ، به سبب کثرت قیام به صدر قدم در لیالی و ایام ، و تا سوره طه (۷) نزول نکرد ، تمام قدم بر زمین نهاد و می گفت (۸) :

« شَيْبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ (۹) »

زیرا که آیت « فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ (۱۰) » در سوره (آ : برگ ۷۵ الف) هود است و صعوبت استقامت موجب شبیت باشد.

ای دوست بدان که شبی (ن) (۱۱) در جماعت خانه کهنه (۱۲) امیر عمر خوشی (۱۳) خدایش بخشد وقت خوشی به خدمت حاجی اسحاق مصاحب (۱۴) بودم در آن وقت که حضرت (۱۵) سیادت (۱۶) از سفر کعبه باز آمد.

و چون در خواب شدم (۱۷) و باز بیدار آمدم (۱۸) حالی روی نمود که محلل (۱۹) وجود و محصل شهود بود و در آن حال دیده آمد که کوچه ای است دراز (۲۰) که آن کوچه راه مردم است (ل) (۲۱) و از دو طرف کوچه بامهای بلند بود (۲۲) از میان دو دیوار آن بامها بود (۲۳)

۱- گ : کو . ۲- ل ، ن : دیگری .

۳- ن : و بیند . ۴- گ ، ل : حضرت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۵- گ ، ل : ندارد . ۶- ب : برگ ۶۶ الف .

۷- قرآن مجید : ۲۰ (سوره طه) طه ما انزلنا عليك القرآن تشقى .

۸- ب : می . ۹- غزالی : احياء علوم الدين ، ج ۳ ، ص ۶۲ . گ : و می گفت ... تا ... هود است ، در حاشیه نوشته شده .

۱۰- قرآن مجید : ۱۱ (سوره هود) : ۱۱۱ . ۱۱- ن : برگ ۱۱۷ الف . گ ، « شبی که » ندارد .

۱۲- آ ، ب : فقط خانه امیر عمر سرخ که همدانی در کولاب به منزل وی رفت . رک به : حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۴۲۰ الف .

۱۳- ب : خوشی که . ۱۴- حاجی اسحاق شمس الدین ختلاتی یکی از مریدان سید علی همدانی و خلیفه وی بود که رک به : حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۳۶۲ الف ، ۳۶۳ الف ، ۳۹۷ الف ، ۴۱۹ الف ، اورینتل کالج میگزین فوریه ۱۹۲۵ م ، ص ۵ .

۱۵- ل : جناب . ۱۶- ن : ندارد .

۱۷- ب : رفتم . ۱۸- ل : شدم .

۱۹- آ ، ن : محتل . ۲۰- ن : درازی است ، ل ، گ : دراز است .

۲۱- ل ، برگ ۵۲ الف . ۲۲- گ ، ل : است .

۲۳- ل : ندارد . گ : « از میان ... تا ... بود » ندارد .

و حضرت سیادت (۱۱) را دیده آمد بر يك طرف كوچه بر بالای بام بلندی (۲) به دو زانو نشسته بود (۳) و روی به جناب سیادت کرده و هم به چشم جناب سیادت را در کمال جمال حالش مشاهده می نمایم که در تجلی حق قدیم مستغرق است و سلطان تجلی آن حال کلمات عجیبه (گ) (۴) می گفت به لغت (۵) عربیه که من فهم نمی کردم الا اندکی (۶) و آنچه فهم کردم از کلمات سلطان تجلی آن حال این بود (۷) که به لغت (۸) فارسیه فرمود که اگر چهل « نعمة الله » (۹) در عالم باشند به مقام سید علی همدانی نرسند (۱۰) و چون موج آن (آ : برگ ۷۵ ب) حال بگذشت و حال (۱۱) حاکم عقل در میدان (۱۲) حس خیمه درك نصب کرد خدمت (ب) (۱۳) حاجی اسحاق فرمود که این چه حال بود که در من نیز اثر کرد .

حضرت (۱۴) سیادت از خدمت خواجه عبدالله رحمة الله (۱۵) سؤال کرد در بدخشان (۱۶) که از شیخ قمی چه کرامت دیدی ؟ خواجه فرمود که وقتی در خوارزم شیخ یعنی والد (۱۷) به زیارت شیخ قمی رفته بود و حال آنکه شیخ قمی در مسجدی ساکن می بود و همه شب قرآن را به تارک سر افتاده می خواند (۱۸) و علماء و فقرای خوارزم نیز در آن وقت به زیارت آمده بودند و نشسته که (۱۹) عروس پادشاه هم (۲۰) به زیارت آمد و شیخ قمی به عروس

۱- ن : حضرت سیادت را ، ل : جناب سیادت را .

۲- گ ، ل : بامی (به جای بام بلندی) .

۳- گ ، ل : ام . ۴- گ : ص ۴۴۷ ، کلمات عجیبه به لغات غریبه می گفت .

۵- ب ، ن : لغات . ۶- گ ، ل : اندک . ۷- آ : ندارد .

۸- آ ، ن ، ل : به لغت .

۹- سید امیر نور الدین نعمت الله بن امیر عبدالله ۷۳۰ هـ / ۱۲۲۹ م - ۸۳۴ هـ / ۱۳۳۱ م . رك به : دولت شاه : تذكرة الشعراء ، صص ۱۸ ، ۳۳۳ . آذر : آتشکده ، بخش دوم ، ص ۶۲۰ . مقدمه کلیات دیوان شاه نعمت الله ، ۱۳۲۸ هـ . دیوان صنعی به ضمیمه تاریخچه تصوف و بیوگرافی شاه نعمت الله ، علی اکبر ، تهران ، ۱۳۲۸ هـ ، ص ۳ .

۱۰- ل : نرسد . ۱۱- گ : « حال » ندارد .

۱۲- فقط آ : میان . ۱۳- ب : برگ ۶۶ ب .

۱۴- گ ، ل : جناب .

۱۵- آ ، ل ، ن : ندارد . خواجه عبدالله ركن الدین شیرازی ، یکی از معاصرین سید همدانی بود . حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۴۶۹ ب .

۱۶- گ ، ل : جناب سیادت در بدخشان از خدمت خواجه سؤال کرد .

۱۷- ب ، ل ، ن : والد .

۱۸- ن : می خواندم . گ : همه شب بتارک سر استفاده قرآن را می خواند .

۱۹- آ ، ب : ندارد . ۲۰- ن : ندارد .

پادشاه عتابی نمود و گفت چرا مرید ما نشدی که مرید دیگری (۱) شدی ؟ و آنگاه به زیارت ما آمدی ؟ لاجرم لرزه بر عروس پادشاه غلبه نمود (۲) و بر روی (۳) در افتاد و می لرزید به غایت شدید (۴) پس خدمت سید جلال التماس نمود از والد (۵) که عروس پادشاه را باید خلاص ساختن (۶) ، والد (۷) اجابت نمود و به شفاعت متوجه آمد ، فلاجرم شیخ قمیمی دست بر پشت عروس پادشاه زد و عروس پادشاه برخاست (۸) (ل) (۹) و چهره آن محترمه بغایت (آ) : برگ ۷۶ الف (متغیر (۱۰) شده (۱۱) از هیبت آن عتاب .

پس حضرت سیادت فرمود که شیخ قمیمی (۱۲) بوجه سنت سلوک نکرده بود بلکه طریق جوگیان داشت و این نوع تصرف که شیخ قمیمی را (گ) (۱۳) در کبرسن دست (۱۴) داده است (۱۵) این درویش را در پانزدهم (۱۶) اربعین اول دست داده بود و لیکن هرگز تصرف نکردم (۱۷) الا وقتی که به صحبت شیخ قمیمی رسیدم (۱۸) و با یکی (ب) (۱۹) از رفقای این درویش نیز (۲۰) همان معامله کرد به سبب سخنی که گفته بود ، فلاجرم اعاده آن تصرف از رفیق خود ضرورت آمد.

پس خدمت خواجه فرمود که از شیخ قمیمی شنوده (۲۱) شده است که او گفت که هیچ احدی کارخانه ما را پیش برنیامد الا يك جوان سیدی (۲۲) سیاحی (۲۳) غیوری که مثل او سالک (۲۴) دیگر دیده نشد.

و خدمت کاکای شیرازی (۲۵) تقریر کرد که مدتی از موضعی (۲۶) که مقام حضور من بود آوازی می شنودم که مرا علم تعلیم دادی پس پرسیدم که این آواز کیست ؟ جواب

۱- ل : دیگر . ۲- گ ، ل : اعضای عروس پادشاه افتاد .

۳- آ ، ل : بروی ، تصحیح از روی ن ، ب . ۴- ل : ندارد . گ : « بغایت شدید » ندارد .

۵- گ : والد . ۶- ل : او را خلاص باید ساختن .

۷- گ : والد . ۸- خواست (به جای خاست) .

۹- ل : برگ ۵۲ ب . ۱۰- ن : متغیره (متغیر) .

۱۱- گ ، ل : شده بود . ۱۲- آ ، ب : ندارد .

۱۳- گ : ص ۴۴۸ .

۱۴- ب : ندارد . ۱۵- گ ، ل ، ن : بود (به جای است) .

۱۶- ب : یازدهم ، ل : پانزده .

۱۷- آ ، ب : نکرد . ۱۸- آ ، ب : رسید .

۱۹- ب : برگ ۶۷ الف . ۲۰- ن : ندارد .

۲۱- ب : شنیده . ۲۲- آ : يك جوانی . ب : جوانی .

۲۳- ن : صیاحی . ۲۴- ل : سالکی .

۲۵- معلوم نشد کیست . ۲۶- ب : موضع .

شنودم (۱۱) که آواز سید علی همدانی (۲) ، و چون به ماوراء النهر آمدم آوازه سید (۳) علی همدانی شنودم ، پس به زیارت او برفتم و دیدم که کمال او را نهایت نیست و چون (۴) سخن گفت شناختم که این آواز (۵) همان آوازی است (۶) که (آ : برگ ۷۶ ب) من در آن موضع شنیدم (۷) لاجرم صحبت شریفش را گزیدم زیرا که به همت عالی (ن) (۸) او مرا از علم بهره (۹) شد.

نظم (۱۰)

«وَمَا سَارَ فَوْقَ الْمَاءِ أَقْطَارًا (۱۱) فِي الْهَوَاءِ أَوْ اقْتَحَمَ النَّيْرَانِ إِلَّا بِهَيْمَتِي (۱۲)»

و این (۱۳) کمال خود در جناب سیادت ظاهر بود زیرا که تا دیگری چند قدم (۱۴) برفتی (۱۵) حضرت (۱۶) سیادت مسافتی قطع کردی و در وقت قرآن خواندن تا دیگری ، به سعی تمام چند کلمه بخواندی جناب سیادت بسیاری (۱۷) از قرآن خواندی (۱۸) و این سرعت (۱۹) از غلبه روحانیت است .

و این فقیر از خدمت (گ) (۲۰) خواجه عبدالله رحمة الله عليه شنود (۲۱) که فرمود که (۲۲) چون جناب سیادت از منزل بدخشانی (۲۳) مسافرت (۲۴) نمود به جانب (ب) (۲۵) اصحاب خطه ختلان من در آن حجره که خدمت (۲۶) سیادت می بود (ل) (۲۷) در آمدم دیدم که خدمت (۲۸) امیر نشسته است ، پس تأمل کردم که سلام باید کردن آنگاه پرسیدن (۲۹) که

- ۱- ب ، گ : شنیدم . ۲- گ ، ل : همدانی است .
- ۳- گ ، ل : امیر سید . ۴- ل : ندارد .
- ۵- ل : آواز است . گ : این همان آواز است . ۶- ن : آواز سخن .
- ۷- ب : شنودم ، گ : می شنودم . ۸- ن : برگ ۱۱۷ ب .
- ۹- آ ، ب : ندارد . ۱۰- ل : ندارد . گ : بیت ، در حاشیه آمده . ۱۱- ن : اوطار .
- ۱۲- ب : حاشیه برگ ۶۷ الف یعنی سیر نکردند فوق الماء قطره های هوا مگر به همت من دعوی سوزش نمی رسد آنها را مگر به همت من . ل : بیت فاقد است رک به : دیوان ابن الفارض، ص ۱۵۲ .
- ۱۳- گ : ندارد . ۱۴- گ : قدمی . آ : قدمی برفتمی . ۱۵- آ ، گ : جناب .
- ۱۶- ن : بسیار . ۱۷- گ ، ن : خوانده بودی . ۱۸- آ : شریعت .
- ۱۹- گ : ص ۴۴۹ . ۲۰- گ ، ل : شنودم . ۲۱- ب : ندارد .
- ۲۲- گ ، ل ، ن : بدخشان . ۲۳- گ ، ل : مسافت فرمود .
- ۲۴- ب : برگ ۶۷ ب . ۲۵- گ ، ل ، ن : جناب .
- ۲۶- ل : برگ ۵۳ الف . ۲۷- گ : حضرت . ۲۸- ب : پرسید .

چگونه شد که از سفر ختلان باز ایستاده آمد (۱) و خواستم که به سخن در آیم که آن صورت امیریه از چشم من نهان گشت (۲) و من در تحیر افتادم که این چه حال بود که نمود و زود ربود.

و این فقیر در بعضی اوقات چون (۳) نظر می کرد در آئینه (۴) صورت (آ: برگ ۷۷ الف) روی حضرت سیادت (۵) در آئینه می دید (۶) و بعد از ادامت نظر در آئینه روی خود می دید (۷).

نظم (۸)

« من با تو چنانم ای نگار خُتنی (۹) کاندر غلطم که من توام یا تومنی (۱۰) »

ای دوست بدانکه حقیقت بروز (۱۱) بر ذات کُمل (۱۲) مشهود است در میان صوفیه قَدَسَ اللّٰه (۱۳) اَسْرارُهُم در حال حیات و ممات.

و از خدمت خواجه شنودم که از والد بزرگوارش نقل می کرد (۱۴) که والد فرمود که در شیراز ولی بود مشهور شده به صفت (۱۵) بروز (۱۶) تا حدی که من در صحبتش بودم به جماعتی (۱۷) و طعام به پختن (۱۸) نزدیک آمده بود که شخصی آمد (۱۹) و اشتری (۲۰) بیاورد و تقریر کرد که به خدمت آن ولی که در مزار شیخ سعدی (۲۱) جمعی نگران صحبت شریفند (۲۲) و مرا فرستاده اند به التماس که بآید که به تشریف صحبت آن بزرگوار

۱- گ، ل: آید. ۲- ب: پنهان گشت.

۳- آ: ندارد. گ: چون در آئینه. ۴- ب: نظر می کرد بعضی اوقات در آینه صورت.

۵- ب: حضرت امیر، گ، ل: جناب سیادت.

۶- گ، ل: می دید در آینه. ۷- گ، ل: می دیدم.

۸- ب: فرد. گ، ل: بیت. ۹- ن: خُتنی.

۱۰- رباعیات رومی، ص ۲۲، گ: کندر غلطم که من تویم یا تومنی.

۱۱- آ، ب، ن: ندارد. ۱۲- آ، ب: کل متن.

۱۳- ل: ندارد. ۱۴- گ، ل: کرد.

۱۵- ن: صفات. ۱۶- آ: پرواز.

۱۷- گ: با جماعتی. ۱۸- ب: طعام پخش، گ: طعامی به پختن.

۱۹- ن، ل، گ: بیامد. ۲۰- ل: اشتری.

۲۱- شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی شاعر معروف و نویسنده شهریه سال ۱۲۹۲/۵۶۹۱م به جهان باقی شتافت. رک به: دائرة المعارف اسلامیة، لندن ج ۴، ص ۳۶. براون: تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۵۲۵.

۲۲- ن، ل: شوم.

مشرف گردیم (۱) پس آن جماعت که من در صحبت ایشان بودم از آن ولی التماس توقف نمودند (۲) (گ) (۳) اجابت کرد و علی الفور مراقب شد و اهل آن مجلس شخصی (۴) را (۵) بر اسب سوار ساختند و فرمودند (۶) که (ب) (۷) به تعجیل تمام برو نظر کن این ولی را در مزار شیخ سعدی به آن جماعت نشسته است یا نه ، پس آن سوار زود برفت و زود باز آمد (۸) و به مجرد باز آمدن (۹) (آ : برگ ۷۷ ب) و خبر آوردن آن ولی سراز جیب مراقبه برآورد و انگشت بر دهان نهاد به طریق اشارت که هیچ مگوی ، و لیکن در خفیه از مخبر سؤال کردند ، جواب گفت (۱۰) که آری در مزار شیخ سعدی به آن جماعت نشسته بود و این شکر و مغز بادام را او با من (۱۱) داد.

و نقل است (ل) (۱۲) که بعضی از (۱۳) مشایخ (۱۴) فرموده اند (۱۵) که کرات (۱۶) از آخرت به دنیا آمدم (۱۷) و از دنیا به آخرت رفتیم و تحقیق (۱۸) مسئله (۱۹) بروز این است که در مقام (۲۰) خود مثل صورت جسد از روحانی می گذارند به واسطه غلبه روحانیت و می روند به مقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را با اهل آن مقام (۲۱) یا اهل آن مقام را با ایشان . و (۲۲) نقل است که حضرت مولانا جلال رومی (۲۳) را قدس سره در يك شب به هفده مقام (۲۴) طلب کردند مولانا (۲۵) اجابت نمود ، پس خادم متحیر گشت که در این (۲۶) یکشب

- ۱- گ ، ن ، ل : شوم .
۲- ل : نمودند .
۳- گ : ص ۴۵۰
۴- گ ، ل : یکی را .
۵- آ : ندارد .
۶- گ ، ل : گفتند .
۷- ب : برگ ۶۸ الف .
۸- آ : بیآمد .
۹- گ : آمدن .
۱۰- گ : گفت (به جای جواب گفت) .
۱۱- گ : به من .
۱۲- ل : برگ ۵۳ الف .
۱۳- ل : ندارد .
۱۴- گ : مشایخ قدس الله اسرارهم .
۱۵- ن : فرمودند .
۱۶- گ ، ل : به کرامات . ما به کرامات .
۱۷- گ : آمده ایم .
۱۸- ن : به حقیقت ، آ : به حقیق .
۱۹- آ ، ن : ندارد .
۲۰- گ ، ل : به مقام .
۲۱- در آ ، ن ، ل ، گ : ندارد .
۲۲- ل : ندارد .
۲۳- جلال الدین محمد رومی شاعر شهیر عرفان و تصوف که در سال ۶۷۲ هجری ۱۲۳۱ م وفات یافت رک به : براون : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۳ ، ص ۵۱۵ به بعد . جامی : نفحات الانس ، ص ۵۰۳ و رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدین ، محمد بدیع الزمان فروزانفر ، چاپ دوم ، تهران .
گ : رومی را قدس الله سره .
۲۴- ن : مقام رفتن .
۲۵- ل ، ن ، گ : همه را .
۲۶- آ ، ن : ندارد ، آ ، ل ، ن : در یکشب .

به هفده مقام رفتن چگونه (۱۱) میسر شود ، چون حضرت مولانا به نور ولایت دریافت که خادم در تشویش است به خانه در آمد و فرمود که در خانه را از بیرون زنجیر کن که به همه جای بروم و از خانه بیرون نیایم ، چون بامداد شد از آن هفده جای (گ) (۲۱) هفده غزل نو (۳) نوشته آوردند و شکرانه قبول دعوت (۴) نیز حاضر آوردند و هر يك (آ : برگ الف) از اهل آن هفده مقام تقریر کرد که امشب تا (ن) (۵) به نزدیک صبح در صحبت (۶) شریف مولانا بودیم و حال آنکه (ب) (۷) از خانه بیرون نیامده بود (۸).

و در شریعت این معنی را سندی باشد و سند آن است که علمای دیندار و فقهای نامدار در کتب ذکر کرده اند (۹) که روا باشد که هزار نایم در يك وقت حضرت مصطفی را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در خواب به صور مختلفه بیند (۱۰) و در آخرت نیز اگر جمیع اهل جنت را از روی صحبت مصطفی (ص) (۱۱) بود در يك وقت هر آینه که آن (۱۲) همه را آن صحبت میسر شود و این (۱۳) غلبه روحانیت از عالم قدرت باشد.

« وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ » (۱۴)

و لیکن به دل (۱۵) را علم باشد به آن صورت که به دل گذاشته باشد (۱۶) و اولیای دیگر را اگرچه آن عوض مثلی باشد ، اما اطلاع نباشد برگذاشتن آن مثل ، زیرا که کَمَل اگرچه اطلاع دارند بر جمیع مراتب وجودیه اما نه به دفعه واحده بل به دفعات ، فلاجرم بعضی اشیاء بر کَمَل نیز (۱۷) مخفی باشد به حسب عدم التفات و استغراق ، در ذات و صفات از

۱- ب : چگونه رفتن . ۲- گ : ص ۴۵۱.

۳- آ ، ب ، ل : ندارد . ۴- گ : ندارد.

۵- ن : برگ ۱۱۸ الف - برگ ۱۱۸ از نسخه افتاده است .

۶- گ : خدمت . ۷- ب : برگ ۶۸ ب .

۸- در مناقب العارفین این حکایت نوشته و واقعه دیگری از زندگانی ملای رومی ضبط شده است که حضرت مولانا را محبوبان صادق به چهل جا به سماع دعوت کردند همه را اجابت فرمود که پیام گفت که همانا برخاست و به خلوت در آمد تا سحرگاه به نماز و عبادت اللّٰه مشغول شد چون روز شد از خانه هر چهل کس که خوانده بودند يك يك کفش مولانا را آوردند که آنجا بگذاشته رفته بود ... افلاکی ، مناقب العارفین ، آگه ، ۱۸۹۷ م ، ص ۲۷۹.

۹- ب : کردند . ۱۰- گ : بینند.

۱۱- گ ، ل : آن حضرت شود . ۱۲- گ : ندارد .

۱۳- گ : آن .

۱۴- قرآن مجید : ۲ : (سورة البقرة) : ۲۸۴ ، ۳ : (سورة آل عمران) : ۲۶ .

۱۵- گ ، ب ، ل : بدلا . ۱۶- گ : باشند

۱۷- گ : ندارد .

اینجاست که مشایخ اختلاف (ل) (۱۱) کرده اند که در نفس مطهر (۲) مصطفی صلی الله علیه و سلم مُسْتَرِحق تعالی (آ : برگ ۷۸ ب) باقی بود یا نه ، و این اختلاف در دوام استغراق به تجلی صفات است (۳) و اما دوام استغراق به تجلی ذات (۴) در دنیا ممکن نباشد بلکه يك لحظه باشد ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (ت) :

« لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَى فِيهِ مَلَكٌ مَقْرَبٌ (گ) (ه) وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (۶) »

و از جناب سیادت شنودم که فرمود که (۷) اگرچه سالک قوی باشد از دو نیم (۸) ساعت یا سه ساعت بیشتر طاقت ندارد و این (ب) (۹) حدیث که :

« أَلَا يَمَانُ ثَابِتٌ وَالْيَقِينُ خَطَرَاتُ (۱۰) »

جميع تجلیات را مشتمل باشد به حسب اجمال زیرا که یقین عین ذات احدیت است که به صورت صفات و افعال ظاهر شده است و ایمان گشته ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَلَا يَمَانُ يَقِينُ كُلُّهُ (۱۱) »

پس ایمان مکاشفه (۱۲) افعال و مشاهده (۱۳) صفات دایم بود بعد از تمکین و ایمان معاین ذات مثل خطرات باشد اگرچه در مقام تمکین بود .

۱- ل : برگ ۵۴ الف . ۲- ل : مطهر حضرت ، گ : در نفس حضرت.

۳- تجلی صفات : مقابل تجلی ذاتی و تجلی سه قسم است : یکی تجلی ذات و دوم : تجلی صفات و سوم : تجلی افعال و اول تجلی که بر سالک آید در مقامات سلوک تجلی افعال بود و آنگاه تجلی صفات و بعد از آن تجلی ذات و (لغت نامه دهخدا).

۴- تجلی ذات : تجلی است که مبدأ آن ذات بود بی اعتبار صفتی از صفات هر چند که این تجلی جزء به واسطه اسماء و صفات حاصل نمی شود چه حق تعالی از حیث ذات بر موجودات تجلی نکنند و تجلی او از وراء حجابی از حجابهای اسم بود . (لغت نامه دهخدا).

۵- گ : ص ۴۵۲ ، ت : برگ ۵۷ ب.

۶- ب : حاشیه برگ ۶۸ ب یعنی مرا با حضرت حق تعالی وقتی مخصوص است که نمی گنجد در آن وقت فرشته مقرب و نه نبی مرسل . محی الدین النوی : ریاض الصالحین ، ج ۱ ، صص ، ۳۶۵ ، ۴۸۰ . هجویری : کشف المحجوب ، ص ۳۶۵ . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۷ . البلؤلز المرصوع ، ص ۶۱ .

۷- آ : ندارد . ۸- ب : ندارد.

۹- ب : برگ ۶۹ الف ،

۱۰- کنز العمال ، ج ۲ ، ص ۹۰ . ابو نعیم اصفهانی : حلیه الاولیاء ، ج ۳ ، ص ۱۸۵ .

۱۱- ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۱۷ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۷۸ .

۱۲- آ ، ت ، ل : مکاشف .

۱۳- گ : مشاهد

نظم (۱)

چو تو پیدا شوی از اهل دینم چو تو پنهان شوی از اهل کفرم

وَلَهُ قَدُّسَ اللَّهِ سِرَّهُ الْعَزِيزُ.

و حضرت (۲) سیادت نیز جمیع تجلیات را به نسبت باجمال (۳) در این نظم ذکر کرده است قَدُّسَ اللَّهِ سِرَّهُ وَكَثَرْنَا (۴-۵) بره .
وَلَهُ قَدُّسَ اللَّهِ سِرَّهُ الْعَزِيزُ (۶) .

نظم (۷)

از کنار خویش می یابم دمامد بوی یار
(آ : برگ ۷۹ الف)

زان همی گیرم به هر دم خویشان را در کنار
چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان
درمیان خون دل جانم (۸) غمش گیرد کنار
چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم
کان چنان (۹) نازک میانی هست دایم بی کنار(ت)
نی میانش را کناری نی کنارم را میان (۱۰)
وز (۱۱) میان آتش عشقش نمی یابم کنار
بر کنار است آنکه سودای میانش در سرست
وز (۱۲) میان آن خورد گو کز بدو شد بر کنار (۱۳)

۱- گ : ل : بیت ، ت : فرد . ۲- گ : جناب .

۳- گ : اجمال .

۴- ب : زادلنا . ۵- ل : ندارد . ۶- گ : « قدس الله تا ... العزيز » ندارد .

۷- ل : شعر ، ت : غزل .

۸- گ : ل : دایم . ۹- ب : چنان ، ت : برگ ۵۸ الف .

۱۰- ب : میانی : اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۳ . سابقه را گویند که درمیان طالب و مطلوب مانده از سیر و مقام و حجاب و غیر آن ، میان باریک حجاب وجود سالک را گویند وقتی که حجاب دیگر نباشد .

۱۱- ب : ندارد . ۱۲- گ : « و » ندارد .

۱۳- ب : آنکه خود شد بر کنار ، ل : کز بود خود شد با کنار . کنار ، اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۳ . دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند برای غزل مزبور که به : آتشکده وحدت ، ص ۴۳۷ . چهل اسرار نسخه خطی متعلق به کتابخانه موزه بریتانیا برگ ۱۹۳ ب . چهل اسرار ، چاپ امرتسر ، ص ۱۳ .

نیست کس را از میانش جز کنار اندر (۱) دو کون
(ب) (۲) از میان این چنین دولت کسی جوید کنار
از کناری گر علی بوی میانش یافتی
در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار (۳) (ل) (۴)

و بدان که مراد از « کنار » اول دل باشد و از « کنار » دوم (۵) مراقبه و مراد از میان اول وجود مطلق بود و از میان دوم مجرد صفات و ثبات (۶) بر مراقبه (۷) و مراد از « بوی » نفحات ربانیه باشد (گ) (۸) که در این حدیث مذکور است قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتُ الْأَفْتَعَرِ ضُؤًا (۹) لَهَا (۱۰) »

یعنی به درستی و راستی که هر پروردگار شما را (۱۱) در روزهای روزگار شما تجلیات ربانیه است ، آگاه باشید ، پس تَرْقُب و توجه را لازم گیرید از برای آن تجلیات (آ : برگ ۷۹ ب) و مراد از « یار » بود (۱۲) حضرت پروردگار که رفیق اعلی اوست چنانکه حضرت مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالت نزع می فرمود که :

« الرَّفِيقُ الْأَعْلَى (۱۳) »

و نیز چون (۱۴) در زمان حیات سفر اختیار کردی (ت) (۱۵) فرمودی که :

۱- گ : از (به جای اندر) . ۲- ب : برگ ۶۹ ب.

۳- در این غزل گرچه صنایع شعری را به کار برده و در همه ابیات التزام میان و کنار را مراعات کرده لکن قوافی این غزل ناقص و معیوب است . ملای رومی هم غزلی به این مطلع سروده است :

از کنار خویش یابم هر دم بوی یار چون بگیرم خویشتن را اندر کنار

۴- ل : برگ ۵۴ ب. ۵- ل : دریم .

۶- ب ، ل ، گ : تجدد ثبات .

۷- آ : مراقب .

۸- گ : ص ۴۵۳ .

۹- ب : الا فتعر ، ل : الافتعر .

۱۰- مجلسی : بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۲۳۴ . سنن الکبری ، ج ۵ ، ص ۲۵۰ . ابر نعیم اصفهانی :

حلیة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۱۶۲ . قب : غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، صص ۱۳۴ ، ۱۹۲ (الحکیم فی النوادر . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۴ . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۴ .

۱۱- ل : ندارد . ۱۲- آ : بودن .

۱۳- احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵ . نهایة ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۳ .

۱۴- ب : ندارد . گ : نیز در زمان حیات چون .

۱۵- ت : برگ ۵۸ ب.

« اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الصّٰحِبُ (۱) فِى السَّفَرِ وَ الْخَلِیْفَةُ فِى الْاَهْلِ (۲) »

و مراد از « حیرت (۳) » این حیرت باشد (۴) که در این (۵) حدیث مذکور است .
قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« رَبِّ زِدْنِیْ فِیْكَ تَحِیْرًا (۶) »

و از مطلع و تخلص که بهم (۷) انضمام (۸) یابد معلوم شود که حضرت (۹) سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه هادی بود در صورت جمال و (۱۰) جلال ذات ، و اگر عزیزی (۱۱) را معانی دیگر (۱۲) روی نماید از این نظم مبارکش (ب) (۱۳) باد که کلام ذو وجوه است (۱۴) .
فرد (۱۵)

وقت سخن چون که به عیسی رسید عیب رها کن به معنی رسید

رَزَقْنَا اللّٰهَ کِبْرَیَاءً ه (۱۶) مَقَامَ الْاِطْلَاقِ وَ شَرَقْنَا بَنُوکَ نِه (۱۷) اَلْبَاقِ (۱۸) بِهِ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ الْبِرَاقِ .

ای دوست بدان که (۱۹) بعد از انشاء سواد این « خلاصه المناقب » و قبل تحریر البیاض به التماس جلالت (۲۰) جلالت ابناء الامراء و خلاصه اوتاد الکبری (۲۱) که به نام (گ) (۲۲)

۱- آ : صاحب ، ت : صاحبی .

۲- قب : مجلسی : بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۴ .

۳- آ : حیر ، ت : حرس .

۴- ب : حیرت است .

۵- گ ، ل : در (بجای در این) .

۶- ب : باهم (بجای بهم) .

۷- گ ، ل : جناب .

۸- گ ، ل ، ت : ندارد .

۹- گ ، ل : عزیزی دیگر را معانی روی نماید . ۱۲- گ : معانی روی ...

۱۳- ب : برگ ۷۰ الف .

۱۴- ل : از وی و خواست که فرموده است . گ : که کلام را روی وجوه است که فرموده است .

۱۵- آ : نظم (بجای فرد) گ ، ل : بیت . ۱۶- آ ، ت : ندارد ، ل : کبراه .

۱۷- ل : بنواله . ۱۸- ل : الافاق ، گ : الاتاق .

اباق : لغة الاستخفاء و شرعا استخفاء العبد من المولى کذا فى جامع الرموز فى فعل صح شراء ما لم يره و فيه فى کتاب القیط و الاّیّ صفة من اباق اباقا ای ذهب بلا خوف ولا کد عمل او استخفى ثم ذهب و شرعا مملوك فر من مالکة تمردا و عناد السواء خلقه . کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۸۳ .

۱۹- گ ، ل : چون . ۲۰- گ : ندارد .

۲۱- آ : الکبراء ، ل : کبراه . ۲۲- گ : ص ۴۵۴ .

محمد است لقبه (۱) میرکاو وَفَّقَهُ بِمَا يُحِبُّ و یرضی (۲) در شرح این نظم مذکور شروع حاصل آمد و زیبا نمود که این شرح را در این (۳) مناقب باید افزود (ل) (۴) (آ : برگ ۸۰ الف) تا تفصیلی باشد (۵) بعد از اجمال و فواید بیشتر باشد (۶) مطالع و مسامع را یَجْعَلُهُ (۷) اللَّهُ فِي قُلُوبِ الْمُطَالِعِينَ وَالسَّامِعِينَ بِحَقِّ (۸) مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ و آن (۹) شرح این است (ت) .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَافِعِ الْحِجَابِ وَمُلْهِمِ الصَّوَابِ وَالصَّلَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَقَامِ (۱۰) الْأَدْنَى مُحَمَّدٍ (۱۱)
إِنَّ الْمُصْطَفَى وَآلَهُ وَأَصْحَابَهُ الَّذِينَ (۱۲) اتَّزَمُوا الصَّقَاءَ وَمَا التَّوْفِيقَ إِلَّا مِنَ اللَّهِ ذِي
الْوَقَاءِ (۱۳) يَا حَبِيبَ لَبِيبِ (۱۴) .

بعضی اهل الله را حال شهود ذات باشد و بعضی را حال شهود صفات و بعضی را حال شهود افعال اما حال شهود ذات در دنیا به مقادیر لمعات (۱۵) و برقات بود اما دوام حال

۱- میر سید محمد همدانی فرزند سید علی همدانی که در سال ۱۳۷۲/۷۱۱م متولد گردید و در زمان وفات پدرش دوازده ساله بود وی در زمان سلطان سکندر به کشمیر آمد و اینجا بیست و یک سال اقامت ورزید و مثل پدرش در راه تبلیغ تعلیمات دینی مانند پدرش کار شایانی کرده است . رک به : Kashir Vol.I.P.92. محنة الفردوس ، صص ۸۷ ، ۸۹ . اعظم : واقعات کشمیر ، برگ ۴۳ ب . ل ، ن : عقب ، ب : به لغت و تصحیح قیاسی . نرائن کول : تاریخ کشمیر برگ ۶۱ ب . ابو محمد : تحایف الابرار ، ص ۱۹ .

۲- دل : از کلمه « و عقب تا یرضی » را ندارد .

۳- گ : در (بجای در این) .

۴- ل : برگ ۵۵ الف .

۵- ل ، گ : بود .

۶- ب : ندارد .

۷- آ : اتجعلهُ ، ت ، گ ، ل : تجعه ، ب ، ن : جعل .

۸- ل : ندارد .

۹- گ : ندارد ، ت : برگ ۵۹ الف .

۱۰- آ : مقام .

۱۱- ب : ندارد . مقام الازنی : قرآن مجید : ۵۳ . (سورة النجم) : ۹ «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» .

۱۲- آ ، ب ، ن : ندارد و زیادت از روی ل .

۱۳- آ : وفا یا .

۱۴. از حاشیه ب برگ ۷۰ الف . یعنی سپاس و ستایش مر خدای را

۱۵- ل ، ب : لمحات .

شهود صفات مختلف فيه باشد و (۱۱) اما دوام حال (۲) شهود افعال متفق (۳) است بعد از تمکین و در محل استار (۴) از وجود مبارك مُحَمَّد رَسُولُ اللَّهِ (۵) اختلاف است و بعضی برآنند که حال شهود صفات مر حضرتش را دایم بود و بعضی (ب) (۶) بر آنکه (۷) دایم نبود بلکه در اکثر اوقات می بوده است و حدیث.

« لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ » (۸)

دلالت می کند بر تجلی ذات احیانا و بر تجلی صفات در اکثر اوقات و تجلی ذات علی الدوام (گ) (۹) موعود است در آخرت (۱۰) و عبارت از دوام آن (آ : برگ ۸۵ ب) شهود ، مقام محمود است و آنکه بعضی اولیاء الله (۱۱) فرموده اند که ما دایم مشاهد حق تعالی می باشیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محجوب باشیم (ت) مرتد گردیم ، و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای (۱۲) محروم باشیم بمیریم ، در حال شهود صفات و افعال تواند بود نه در حال شهود ذات چنانکه این حدیث که :

« الْإِيمَانُ ثَابِتٌ وَالْيَقِينُ خَطَرَاتٌ » (۱۳)

دلیل است بر آن زیرا که یقین عبارت از ذات است و ایمان مظهر تجلی (۱۴) صفات و افعال (ل) (۱۵) از بهر آنکه احسان مقام شهود صفات است و لازم ایمان است که مقام شهود افعال باشد ، لاجرم :

نور ایقان (۱۶) ذاتی بود

نور احسان صفاتی و

نور ایمان (ن) (۱۷) افعالی

و اگر قوت شنودن باشد به یقین بشنود و فهم کند که یقین است که در مراتب ایقانی و احسانی و ایمانی ظهور نموده است چنانکه این حدیث :

۱- ب : عشق ، ت : اما دوام حال ... و ندارد . ۲- گ : ندارد .

۳- ل : ندارد . ۴- گ ، ب ، ل : استاد .

۵- ل ، گ : حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم .

۶- ب : برگ ۷۰ ب . ۷- برانند که .

۸- محی الدین النوی : ریاض الصالحین ، ج ۱ ، صص ۳۶۵ ، ۴۸۰ .

۹- گ : ص ۴۵۵ . ۱۰- گ : در آخرت موعود است .

۱۱- صوفیه . ۱۲- ت ، ب : يك لحظه ، ل : لمحہ . گ : لمحہ ای محروم گردیم ، ت : برگ ۵۹ ب .

۱۳- کتزالعمال ، ج ۲ ، ص ۹۰ . ابرنعم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۳ ، ص ۱۸۰ .

۱۴- ل : ندارد . ۱۵- ل : برگ ۵۵ ب .

۱۶- ب : ایمان : ۱۷- ن : برگ ۱۱۹ الف .

« الْأَيْمَانُ يَقِينُ كُلُّهُ »

دلالت می کند بر آن .

و این معنی از برای تقریب (۱) فهم تمثیلی (۲) باشد (۳) مثلاً ناظر به اثر قبل الطلوع (۴) به یقین فهم کند وجود آفتاب را چون شعاع آفتاب بر قله کوهی بتابد و ناظر آن نور را بینند به عین الیقین به وجود (ب) (۵) آفتاب دانا شود و چون قرص خورشید طلوع نماید (آ) : برگ ۸۱ الف () به حقیقت خورشید بینا گردد ، همچنین مکاشف توحید افعال را (ت) وحدت حق تعالی به کشف علم الیقین حاصل آید چنانکه مُستدل را به استدلال از اینجاست که مشایخ طریقت (گ) (۶) فرموده اند .

« الْأَيْقِينُ أَوَّلُ قَدَمِ الْمُرِيدِ الصَّادِقِ وَ آخِرُ قَدَمِ الْفَقِيهِ الزَّاهِدِ »

و مشاهد (۷) اتحاد صفات را وحدت حق تعالی عین الیقین شود و معاین وحدت ذات را وجود قدیم حق تعالی حق الیقین گردد و بعضی را سه روز شهود بود و بعضی را در شبها روزی هفتاد هزار بار مشاهده باشد (۸) و بعضی را گاه گاه شهود دست دهد ، یا (۹) حبیب لبیب (۱۰) .

اولیاء الله اول به معنی عارف شوند از عین بصیرت (۱۱) چنانکه این حدیث مبین است که :

« إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَ بَصِيرَتَهُ (۱۲) »

آنگاه لفظی بازاء آن معنی (۱۳) وضع کنند به خلاف اهل ظاهر که اول تصحیح لفظ کنند آنگاه تصحیح معنی از لفظ لیکن اهل الله گاه معنی (۱۴) در لفظ می (۱۵) آرند که آن (۱۶) لفظ موافق ظاهر شرع باشد و گاه در لفظی که موافق باطن شرع باشد (۱۷) عَنْ

۱- آ : تقریب . گ : معنی را . ۲- ب : ندارد .

۳- آ : بود . ۴- گ : آفتاب قبل الطلوع

۵- ب : برگ ۷۱ الف . ۶- گ ، ل : طریقت قدس الله اسرارهم ، گ : ص ۴۵۶ ، ت : برگ ۶۰ الف .

۷- ب : ندارد . ۸- آ ، ب : شود ، ن ، ل : باشد .

۹- آ : با . ۱۰- ب : ندارد .

۱۱- ن : به صورت .

۱۲- از ب حاشیه برگ ۷۱ الف یعنی بینائی دل برای حدیث قب : در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی ، برگ ۲۰۲ الف . اللثالی المصنوعه ، ص ۶۱ .

۱۳- ت ، گ ، ل : این (معنی ندارد) .

۱۴- ل ، ن : معنی را . ۱۵- ن : ندارد .

۱۶- گ : ندارد . ۱۷- آ ، ب ، ت ، ل : ندارد . گ : « و گاه در باشد » ندارد .

عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ (۱) (ل) (۲) مِنْ قَوْلِهِ وَ رَوَى اَيْضاً مَرْفُوعاً (۳) إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ :

« لِكُلِّ آيَةٍ ظَهَرَ وَ بَطَنَ وَ لِكُلِّ حَرْفٍ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ (۴) (ت) »

وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ (۵) :

« مَا مِنْ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ لَهُ ظَهْرٌ ، (آ : برگ ۸۱ ب) وَ بَطْنٌ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى تِسْعَةِ (۶) أَبْطُنٍ (۷) »

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ آخِرٍ : إِلَى سَبْعَةِ (۸) أَبْطُنٍ وَ فِي رَوَايَتِهِ : إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا .

وَ فِي رَوَايَةِ أَبِي ذَرْعَانَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« مَا مِنْ حَرْفٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا (ب) (۹) وَ لَهُ سِتُونَ (۱۰) أَلْفَ فَهْمٍ (۱۱) .

« وَ ظَهَرَ » قرآن آن بود که از صیغه (۱۲) مفهوم شود و « بطن » آنکه لازم مفهوم اول باشد و « حد » (۱۳) آنکه ادراک عقول به آن (۱۴) منتهی گردد.

و « مطلع » آنکه به کشف بصیرت لایح شود چنانکه جناب سیادت (گ) (۱۵) و خلاصه نبوت فرموده است (۱۶) .

« از کنار خویش می یابم دمام بوی یار »

چون نظر به معیت نمود که

« وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ (۱۷) »

۱- ت ، ل : عن امير المؤمنين على عليه السلام . ۲- ل : برگ : ۵۶ ب . ۳- گ : مرفوعاً.

۴- ب : حاشیه برگ ۷۱ الف یعنی هر آیتی را ظاهر است و باطنی و باطن او را تا صفت باطن (... آب زده) و در روایتی (... آب زده) و بطن است و در روایت آید که نقل می کنند از رسول خدا آن است که نیست هیچ حرفی از قرآن مگر آنکه وی را شصت هزار جزم باشد و مراد از (... آب زده) معنی بود . کتاب سلیم ، ص ۱۲۱ . غزالی : احياء علوم الدين ، ج ۱ ، صص ۱۰۵ ، ۲۹۶ ، ت : برگ ۶۰ ب .

۵- ل : از « لکل آیه تا قال » را ندارد . گ : در حاشیه آمده است . ۶- گ : ل : سبعة .

۷- تفسیر طبری ، ج ۱ ، ص ۲۲ . احادیث مثنوی ، ص ۸۳ . لغات الاحادیث (کتاب ب) ، ص ۳ .

۸- گ : تسعة . ۹- ب : برگ ۷۱ ب . ۱۰- گ : ستون (در بعضی نسخه ها مستون آمده) .

۱۱- گ ، ل ، ما فهم ، احادیث مثنوی ، ص ۸۳ . ان القرآن ظهر و بطن و لبطنه بطن الى سبعة ابطن . غزالی : احياء علوم الدين ، ج ۱ ، ص ۲۹۶ . مکتوبات اميريه همدانی (برگ ۲۲۱ الف) .

۱۲- ل : صیغه . ۱۳- ب : چنانکه . ۱۴- آ : ها من . ۱۵- گ : ص ۴۵۷ .

۱۶- ل : است مصراع . گ : ع . ۱۷- قرآن مجید : ۵ (سورة الحديد) : ۴ .

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

« وَ أَفْضَلُ إِيمَانُ الْمَرْءِ إِنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ »

فرمود که : از کنار خویش می یابیم (۱) .

و چون دایم در شهود بود که (۲) فرمود که « دما دم بوی یار (۳) و بوی که متعلق است « به می یابم » (۴) اشارت بود به نفحات ربانیه که در ایام دهر بر قلوب اهل الله فیضان می نماید و به تبعیت ایشان بر هر ذره نیز (۵) فایض می شود (۶) قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : « إِنْ لَرَبِّكُمْ (۷) فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فْتَعَرَّضُوا (۸) لَهَا (۹) »

و یار حضرت (۱۰) پروردگار بود .

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ خُرُوجِهِ إِلَى السَّفَرِ :

« اَللّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ (۱۱) فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ (۱۲) »

(آ : برگ ۸۲ الف) وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ الرَّحْلَةِ

« الرَّفِيقُ الْأَعْلَى (۱۳) »

وَ قَالَ سَيِّدَنَا وَ سُنْدَنَا (۱۴) قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ دَاكُم ، لَنَا فَتُوحَهُ (۱۵) عِنْدَ الرَّحْلَةِ

« يَا اللَّهُ يَا رَفِيقُ يَا حَبِيبُ » .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

از ب : حاشیه برگ ۷۱ ب و نزد اهل تحقیق معنی این آیت چنین است . چو وجود شما را سبب اوست و ظهور او در ظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت شود یعنی حضرت با شما است آنجا باشد شما و فاضلترین ایمان آن است که بدانند که حق تعالی باوست آنجا که باشد و نزد اهل تحقیق معنی آیت چنین است چون وجود شما را سبب اوست و ظهور و در مظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت بود .

نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۴ .

۱- گ ، ل : می یابم دما دم بوی یار .

۲- ت ، ن : ندارد .

۳- ب : ندارد .

۴- ن : ندارد .

۵- ت ، ب : ندارد .

۶- گ ، ب ، ل ، ن : است .

۷- ن : ريك .

۸- آ ، ن : الأفتعصو .

۹- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱ ، ص ۱۹۲ . ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ ، ج ۳ ، ص ۱۶۳ . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۴ . جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۹۵ . احادیث مثنوی ، ص ۲۰ .

۱۰- گ ، آ ، ل ، ن : ندارد . ۱۱- آ : صاحب ، ت : صاحبی .

۱۲- گ ، ل ، ن : اهلی . قب : مجلسی : بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۲۳۴ .

۱۳- قب : احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵ . نهایة ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۹۳ . جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۵۵ . سنن الکبری ، ج ۵ ، ص ۲۵۰ . ۱۴- گ : ندارد . ۱۵- گ : « روحه فتوحه » ندارد .

و چون دوام شهود بعد از استحکام توجه (۱۱) باشد گفت :

« زان همی گیرم (ن) (۲۱) به هر دم خویشان را در کنار »

زیرا که قلب محبّ که (۲) مقلب القلوب است منقلب گردد در هر (۴) آنی به انقلاب شان منقلب گما قال الله تعالی :

« كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۵) »

(ب) (۶) و چون مقصود (ل) (۷) توجه را در سیر فی الله نهایت نبود فرمود .

« چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان » .

و چون کمال معرفت موجب هیمنان است و هیمنان موجب اضطرابات کثیره و امور عجیبه که والهوی یأتی بکلی غریبه لاجرم گفت :

« در میان خون دل جانم غمش گیرد کنار » .

و چون ذات او را به کمال معرفت (گ) (۸) احاطت (۹) ممکن نبود در سیر فی (۱۰) الله فرمود :

« چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم » .

و چون عارف مشهود را منتهی ندید در هیچ مراتبی در سیر عن (۱۱) (ت) الله گفت .

« کاین (۱۲) چنان نازک میانی هست دایم در (۱۳) کنار » .

قال الله تعالی :

-
- ۱- گ : موجب دوام توجه . ۲- ن : برگ ۱۱۹ ب .
- ۳- آ ، ب ، ل ، ن : قلب که محبّ . ۴- ن : ندارد .
- ۵- از حاشیه ب برگ ۷۱ ب : یعنی در هر وقت و زمان احداث امور بکند و به تجدید چندی می سازد چنانکه از حضرت رسالت می خواندند و پرسید که مَا ذَلِكَ الشَّانُ ، یعنی حقیقت آن شان چیست فرمود که من شاء یغفر... ذنباً و یفرح [...] آب زده { قوماً یعنی شان امر آن است که بیمارزد گناه را از اهل گناه ببرد و غم را از اهل غم و عزیز گرداند غیر قوی را و ذلیل گرداند قوی را و نزد اهل تحقیق مر خدا راست و در هر وقتی در هر خلقی رسانیدن آنچه او مستحق آن است پس به تصفیه و تزکیه کسی که مستعد کمالات جزیل گردد . لاجرم برو کمالات مذکور فایض باشد بر وجود استعداد در میان است و کسی که به سبب مغیبات مظلمه و لوث عقاید فاسده و خباث و رذائل مکروه مستعد جوهر نفس خود [...] آب زده { لاجرم برو همان فایض گردد چون قابلیت و استعداد همان دارد . قرآن مجید : ۵۵ (سورة الرحمن) : ۲۹ .
- ۶- برگ ۷۲ الف .
- ۷- ل ، برگ : ۵۶ ب .
- ۸- گ : ص ۴۵۸ .
- ۹- گ : احاطه .
- ۱۰- گ ، ب ، ل ، ن : بالله .
- ۱۱- ل : عند الله ، گ : بالله ، ت : برگ ۶۱ ب .
- ۱۲- گ ، ب ، ت : کان .
- ۱۳- ت ، گ ، ب ، ل : بی کنار .

« وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ^(۱) »

و چون عارف مشهود را در هیچ سیری (۲) منتهی (آ : برگ ۸۲ ب) ندید به حسب شئون فرمود :

« نی میانش را کناری نی کنارم را میان »

و چون کثرت شئون با عدم انتها موجب حیرت آمد و حیرت موجب حرقت (۳) گفته :

« و ز میان آتش عشقش غی یابم کنار »

و چون کمال معرفت آن تقاضا کرد که طالب کنه ذات متعشق باشد (۴) فرمود .

« بر کنارست آنکه سودای (۵) میانش در سرست »

و چون آن طالب معلم ادیب آمد (۶) هر سایر را به رعایت (۷) قدر و منزلت خود که آن فناست فی الله است و بقاست بالله (۸) گفت :

« و ز میان آن خورد هرکو بدو شد بر کنار (۹) »

و چون نظر حق بین عارف منعم را محیط دید بر جمیع موجودات فرمود .

« نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون » (ت).

با خود چنین گفته شود که چون (ب) (۱۰) حقیقت ذات در آئینه روح بلاکیف نماید هر آینه مشاهد صفای معنی (۱۱) روح خود را دیده باشد نه ذات را کالقمر فی الماء لاجرم فرمود :

« نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون » (ت)

به تقدیر (۱۲) اول معنی مصراع ثانی چنین گفته شود که چون نعمت الهی جمیع موجودات را مشتمل است چرا به طرف غفلت میل باید کردن (۱۳) ؟ (ل) (۱۴) و به تقدیر (۱۵) ثانی چنین گفته شود که اگرچه (۱۶) به کنه مقصود (۱۷) نتوان رسید (برگ ۸۳ الف) و

۱- قرآن مجید : ۶ (سورة الانعام) : ۱۰۳ . از حاشیه ب برگ ۷۲ الف . لكل لطيف فهو درك الابصار یعنی یلطف ان يدرك الابصار.

۲- ل : ندارد . گ : « در هیچ سیر » ندارد.

۳- آ : فرقت . ۴- ب ، ل : متعسف آمد . ۵- ب : سواء.

۶- در آ : ندارد و زیادت از روی ب ، ل ، ن . ۷- ن : بر رعایت (به جای به رعایت) .

۸- ل : فنا فی الله و بقا بالله است . گ : فنا فی الله است و بقا بالله.

۹- ب : فقط کنار نوشته به جای آن همه عبارت . ۱۰- ب برگ ۷۲ ب.

۱۱- گ : معنی روح . ۱۲- آ ، ن : به تقریر (به جای به تقدیر) ، ت : برگ ۶۲ الف.

۱۳- ب : نمودن ، ن : کرد ، گ ، ل : کرد . ۱۴- ل : برگ ۵۷ الف.

۱۵- آ ، ن : به تقریر (به جای به تقدیر) ۱۶- ن ، ل : گر . ۱۷- گ : ندارد.

لیکن شهود بلا کیف دولتی است موجود (گ) (۱۱) و منزلتی است محمود لاجرم چرا باید (۲) که از آن شود مفقود (۳) .

پس فرمود :

« از میان این چنین دولتی کسی جوید کنار ».

و چون عارف مکین و محقق مبین (۴) در هیچ مقامی (۵) و صفتی مقید نیست (۶) تا از آن ترقی یابد (۷) گفت :

« از کناری مگر علی بوی میانش یافتی در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار »
یعنی اگر از هستی مقید خود مقید آمدی به حظی از حظوظ عبودیت که آن تلذذست از جمال مشهود در مقام شهود هر آینه بروی واجب بودی انحراف نمودن از آن به واسطه ترقی در مقام امتثال که عبودیت است ، یا چنین گفته شود که اگر به تجلی از تجلیات حق عارف را حصر وجود حقیقی حاصل (۸) آمدی ، هر آینه در شهود آن از خودی خود منحرف گشتی و لیکن نه چنان است و از بیت اول و آخر که بهم انضمام یابد (ت) معلوم شود که جناب سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه حضرتش (ن) (۹) هادی بوده است (۱۰) در مجلی جمال جلال زیرا که در مطلع و مادون آن (ب) (۱۱) در اثبات شهود (۱۲) یدببضا نمود و در (۱۳) تخلص به نفی آن اشارت فرمود و مقام اطلاق عبارت است از تنزه عارف از آنکه متصف (آ: برگ ۸۳ ب) باشد به اوصاف الهیه یا متصف نباشد (۱۴) کَمَا قَالَ الشَّيْخُ جُنَيْدُ الْبَغْدَادِيِّ قَدْ سَلَ اللَّهُ سِرَّهُ :

« حِينَ (۱۵) سُئِلَ عَنِ الْعَارِفِ لَوْنُ الْمَاءِ لَوْنُ (۱۶) إِنَانِهِ (۱۷-۱۸) »

۱- گ : ص ۴۵۹.

۲- ب : نباید (به جای چرا باید).

۳- آ : مفقود . ن : مقصود (مفقود) به معنی بددل (فرهنگ آندراج) گ : مفقود.

۴- ت ، ل : متین . ۵- ب : حالی ، آ : جای .

۶- آ : نباشد ، گ ، ل ، ن : نبود . ۷- ل ، ن ، گ : نماید .

۸- ن ، ل ، حاصل . ۹- ن : برگ ۱۲۰ الف ، ت : برگ ۶۲ ب .

۱۰- گ : ل : بود . ۱۱- گ : در مجلاء ب : برگ ۷۳ الف .

۱۲- ب : ندارد . ۱۳- ن : ندارد .

۱۴- گ ، ل : نباشد به اوصاف الهیه . ۱۵- آ : چنین .

۱۶- آ : ندارد . ۱۷- ن : انایة .

۱۸- طبقات الکبری ، ج ۱ ، ص ۸۴ . ابن عربی : فصوص الحکم ، ص ۲۲۵ (کما قال الجنید حین سئل عن معرفة بالله و العارف فقال لون الماء لون انائه).

نظم (۱)

رنگ عارف رنگ معروف است و بس رنگ معروفی نه پیش است و نه پس

و اگر المعی (۲) را جمال معنی (۳) دیگر از جلابیب (۴) ابیات روی نماید مبارکش باد که
کلام ذو (۵) وجوه است .

نظم (۶)

وقت سخن چون که به عیسی رسید (گ) (۷) عیب رها کن که به معنی رسید (۸)

رَزَقْنَا اللَّهَ مَعَ الطَّالِبِينَ مِنْ بَرَكَاتِ النُّفَحَاتِ (۹) الْمُتَعَالِيَةِ (۱۰) مِنْ طَيِّبَاتِ الْأَلْفَاظِ (۱۱)
الْأُمِيرِيَةِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

و خدمت برادر دینی و دوست یقینی مولانا قوام الدین (۱۲) (ل) (۱۳) جَعَلَ اللَّهَ
بَرَكَاتِهِ (۱۴) قِيَامَ الدِّينِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ (۱۵) چنین تقریر نمود که خواب (۱۶) دیدم که
حضرت (۱۷) سیادت قرمود که من حق گشته ام و پیش از این می گفتم (۱۸) که من حَقَم و
لیکن اکنون (ت) نمی گویم (۱۹) و خاموش کرده ام .

و این خواب نیز دلالت می کند بر اطلاق مقام جناب (۲۰) سیادت زیرا که حق نیز (۲۱)
یکی از اسماء الله است که اطلاق نکنند الا به وجود (۲۲) مطلق به اصطلاح (۲۳) صوفیه .

۱- گ ، ل : بیت .

۳- گ ، ل : معاینی .

۵- ل ، ن : را دو . گ : را وجوه .

۷- گ : ص ۴۶۰ .

۹- ل ، ن : نفحات .

۱۱- ن : الفاظ .

۲- آ ، ل ، ن : المعنی .

۴- ب : جلابیب ، ن : جلایب .

۶- گ : ندارد .

۸- ل ، ن : ذو .

۱۰- ل : المتعالیة .

۱۲- گ ، ب ، ل ، ن : قیام .

قوام الدین بدخشی که یکی از خلفای سید علی همدانی می بوده و چهل سال در سفر و حضر در خدمت
سید گذرانده است . حیدر بدخشی : رساله مستورات ، برگ ۳۶ ب ، ۳۸۵ ب . ۴۱۹ الف . ۳۲ ب و
اعظمی : واقعات کشمیر ، برگ ۳۶ الف . غلام سرور : خزینة الاصفیاء ، ج ۲ ، ص ۸ - ۲۹ .

۱۳- برگ ۵۷ ب . ۱۴- ن : به الله کامه ، ل : الله کاسمه .

۱۵- ل : ندارد . گ : « به محمد و اجمعین » ندارد . ۱۶- ل : در جواب ، گ : در خواب .

۱۷- گ ، ل : جناب . ۱۸- ن : می گفت . ۱۹- آ : ندارد ، ت : برگ ۶۳ الف .

۲۰- گ : ندارد . ۲۱- ل ، ن : ندارد .

۲۲- ن : بر وجود . گ ، ل : بر وجود . ۲۳- آ : در امطاح .

و وقتی دیگر در خواب دیده بود سَلَمَةَ اللَّهِ که جناب سیادت فرمود که هر چند تعین خود را نفی می کنم به کلی منتفی (آ : برگ ۸۴ الف) نمی شود ، و این معنی اشارت است بدان که حکم تعین در هیچ مقامی (۱) منتفی نگردد کَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرَ إَعَنِ اللَّهُ تَعَالَى :

« كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ (۲) »

الحديث :

الْأُ بِنِسْبَةِ (۳) حَالِ مَقَامٍ إِطْلَاقٍ مِنْ حَيْثُ هُوَ (ب) (۴) .
 که فی تعین را بدان حضرت راه و نی عدم تعین (۵) را نسبتی بدان درگاه زیرا که عبارت (۶) و اشارت نپذیرد الا از حق تعالی از بهر ترغیب عبید به تقرب (۷) آن حضرت کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأَوَّلُوا الْعِلْمَ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸-۹) »

بعضی از الفاظ خواب اول و جمله خواب دوم دلیل هادی بودن حضرت سیادت است زیرا که در خواب اول فرمود که حق گشته ام و لیکن نمی گویم (۱۰) اکنون که حق گشته ام اگرچه پیش از این گفته ام ، یعنی در حال سلوک (گ) (۱۱) و غلبات حال (ت) ، و در خواب دوم اشارت است به رعایت آداب شرعیه .

مع تحقیقه فی نفی تعینه من حیث اَنْ وجود تعینه مشهوداً له انه عین وجود المطلق عرفه من هو اهله .

- ۱- گ ، ن : مقام . ۲- اسرار التوحید ، ص ۱۲ . جامع الاخبار ، ص ۹۳ ، ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴ ، ص ۱۰۲ (لغات الحديث ، ص ۱۶۶) . ۳- گ ، ل : به نسبت . ۴- ب : برگ ۷۳ ب .
 ۵- آ ، ب : ندارد . ۶- ب : عبادت .
 ۷- گ ، ل : به تقرب . ۸- گ ، ب ، ل : الایة (به جای لا اله ... الحکیم) .
 ۹- قرآن مجید : ۳ (سورة آل عمران) : ۱۸ . ب : حاشیه برگ ۷۳ ب .

یعنی ذات در مقام جمع گواهی داد بر وحدانیت خود چه آنجا غیر او نخواهد بود و نه مشهود بعده رجوع کرد سوی مقام تفصیل پس به نفسه گواهی داد بر وحدانیت خود در آن مشهود پس گفت که و الملائكة و أَوَّلُوا الْعِلْمَ قَائِمًا بِالْقِسْطِ این مقیماً للعدل مقیماً یقسم من الارزق و الاجل و یشیب و یعاقب عند اهل الظاهر و نزد اهل تحقیق مراد از این عدل نسبت به تفاسیل مظاهر حق است و بصور کثرتی که ظاهر حق عبارت ازوست در عین جمع حق را به حسب استعداد و استحقاق او بدو فطرت از وجود کمال (آب زده) متجلی و غایت یافته شده (الکشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۳۴۳) .

- ۱۰- در آ : ندارد . ۱۱- گ : ص ۴۶۱ ، ت : ۶۳ ب .

ای دوست قدر این کلام نداند الا سالک راه خدای و به یقین بپاید دانستن که بعضی از اصحاب جناب سیادت به عین کشف نور جمال ولایت جناب (ل) (۱۱) سیادت را دیدند و از ادراک کنه (آ : برگ ۸۴ ب) کمال جناب سیادت عاجز شدند و متعجب آمدند و بعضی را (۲) آن معنی در (۳) مرآت (۴) رویای صالحه جمال نمود و بعضی از (۵) راه صدق از انفس شریفه جناب سیادت هدایت یافتند (۶) و فی الجمله همه احباً در دایره حسنی دایر آمدند.
 کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى (۷) » الآية (۸) .

و جناب سیادت فرمود در حالت غیرت که علاء الدین حصاری (۹) اگرچه خاطر ضافی کرده است اما (ب) (۱۰) هنوز از خود بیرون نیامده است بلکه در دید (۱۱) به طفلان ما محتاج است .

و علی همدانی نه تنها در زمین درویش است بلکه (۱۲) هر گه درویش است (ت) ، در زمین درویش است و در آسمان درویش است با آنکه مبرا (۱۳) از همه چیز درویش است ، و این سخن (۱۴) نیز دلالت می کند برآن بیان گذشته زیرا که از لاهوت (۱۵) خبر داد به درویشی خود و آن تنزیه (۱۶) دست (ن) (۱۷) ندهد الا بعد از عبور از تجلیات جمال و جلال (۱۸) ، و این فقیر را وقتی حالی روی نمود و در آن حال از حضرت امیر المؤمنین علی (۱۹) کرم الله وجهه شنودم (۲۰) که فرمود که چون افاضه و استفاضه (۲۱) (گ) (۲۲) به کمال رسید (۲۳) از حضرت جمال و جلال فارغ آیی .

۱- ل : برگ ۵۸ الف . ۲- ن : ندارد .

۳- ل : ندارد . ۴- آ : جرات و تصحیح از روی ب ، ن ، ل .

۵- گ ، ل : در . ۶- آ : ندارد .

۷- قرآن مجید ۴ : (سورة النساء) : ۹۵ . ۸- ب : ندارد .

۹- معلوم نشد کیست . ۱۰- ب : ۷۴ الف .

۱۱- گ ، ل ، ن : دیدن (به جای دید) . ۱۲- آ : بل ، ت : برگ ۶۴ الف .

۱۳- گ ، ل ، ن : از همه چیز مبرا . ۱۴- ب : ندارد .

۱۵- آ : هوت (به جای لاهوت) .

۱۶- ل : تنزیه است ، آ ، ن : بترت .

۱۷- ن : برگ ۱۲۰ ب . ۱۸- ب : جلال و جمال .

۱۹- ن : ندارد ، ت : علی علیه السلام . ۲۰- گ ، آ ، ل : شنود ، ت : بشنود .

۲۱- ل : استقامت . ۲۲- گ : ص ۴۶۲ .

۲۳- گ : رسد .

نظم (۱)

درویش نه این است و (۲) نه آن است و نه اوست
 بر نقش (آ) (۳) طراز او نه پشتست و نه رُوست
 خطیست میان ظلمت و نور بهم
 کورانه سر و پای نه رنگ است و نه بوست

و حضرت سیادت و (۴) خلاصه سادات و منبع سعادات و مطلع سبحات در رساله واردات (۵) فرموده است که خازنان قضا چون سفره (۶) عطار را (۷) باز کردند لائق هر واردی نواله ای از آن ساز کردند خرقانی (۸) از آن خوان در (۹) وی دید که بقای آن با (۱۰) بقای خداست همدانی گنجی یافت که از افهام و عقول مُبراست ، ظهور سطوت (ل) (۱۱) جمال (ت) و جلال (۱۲) حاجب کمال (۱۳) شیخ (۱۴) خرقانی شد (۱۵) و بروز لطایف جمال و جلال (۱۶) جابر کسر درویش همدانی گشت (۱۷) و تحریر و تقریر (۱۸) این نوع کلمات از اهل الله به طریق کبر و عجب نباشد بلکه حامل بدین (۱۹) نوع کلمات غلبه (ب) (۲۰) حالی و ظهور غیرتی و رعایت منزلتی و تحدّث نعمتی و تایید عقیدتی باشد چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود :

- ۱- ب ، ل ، گ : رباعی . ۲- ن : ندارد .
- ۳- آ : برگ ۸۵ الف . ۴- گ ، ل ، ن : ندارد .
- ۵- رساله واردات نوشته ، سید علی همدانی .
- ۶- ل : سر سفره . ۷- ت ، ل ، گ : ندارد .
- ۸- آ : خرقان ، مراد از خرقانی : شیخ ابو الحسن علی بن جعفر احمد الخرقانی از اجله مشایخ یگانه و غوث روزگار خود بوده و انتساب وی در تصوف به سلطان العارفين شیخ ابو یزید بسطامی است علی هجویری گفته است که از ابوالقاسم قشیری شنیدم کی چون من به ولایت خرقان آمدم به مصاحبتم برسید و عبارت منانند از حشمت آن پیر تا پنداشتم کی از ولایت خود معزول شدم وی در سنة ۴۲۵ هجری وفات یافت برای تفصیل رک به : هجویری : کشف المحجوب ، ص ۲۰۵ . عطار : تذکرة الاولیاء ، صص ۱ : ۲- ۲۲۵ . جامی : نفحات الانس ، ص ۳۳۶ . هدایت : ریاض العارفين ، ص ۴۷ . رسائل خواجه عبدالله انصاری ، ارمغان ، ۱۳۱۹ شمسی ، ص ۵۰ . آذریبگدلی : آتشکده آذر بخش نخست ، ص ۵۹ .
- ۹- ل : دردی . ۱۰- آ : ندارد . ۱۱- ل : برگ ۵۸ الف ، ت : برگ ۶۴ ب . ۱۲- ت ، ل : جلال جمال .
- ۱۳- ل ، گ : حال . ۱۴- ب : ندارد . ۱۵- گ ، ل : گشت . ۱۶- ت ، ل : جمال جلال .
- ۱۷- ب : شد . برای عبارت رک به : رساله واردات همدانی برگ ۳۸۷ ب .
- ۱۸- ب : تقریر کرد و تحریر . ت ، ل : تقریر و تحریر .
- ۱۹- ل : ندارد . گ : این نوع .
- ۲۰- ب : برگ ۷۴ ب .

« أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ (۱) »

« وَكُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ (۲) »

و اصحاب خود را نیز در روی ایشان مدح گفته است با آنکه قرآن نازل است قَوْلُهُ تَعَالَى (۳) :

« فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ (۴) »

و حدیث وارد که :

« أَحْسُوا (۵) التُّرَابَ فِي وَجْهِ الْمَدَا حِينَ (۶) »

فلاجرم آن وجوه (۶) مذکوره نه مشروع (آ : برگ ۸۵ ب) باشد . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (۸) :

« وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۹) »

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ أَحَبَّ أَنْ تُرَى (گ) (۱۰) أَثَارَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ « (۱۱) »

۱- المسند احمد بن حنبل ، ج ۴ ، صص ۲۵۴۶ ، ۲۶۹۲ . ابن ماجه ، ج ۱ ، ص ۵۶۶ . شيخ ولى الدين محمد : مشکوة المصابيح ، ص ۵۰۵ . (عن ابي سعيد) الاتحافات السنية ، ص ۱۰۳ . تفسير فرات ، ص ۱۲۳ . ابن عربى : الفتوحات المكية ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ . انا سيد ولد آدم ولا فخر .

۲- از حاشیه برگ ۷۴ ب - بودم من پیغامبر و حالانکه آدم میان آب و گل بود . ابن عربى : الفتوحات المكية ، ج ۱ ، ص ۵۱ . ۳- آ ، ب ، ن : ندارد .

۴- قرآن مجید : ۵۳ (سورة النجم) : ۳۲ . از حاشیه ب { ... آب زده } ... نفس های خود را .

۵- آ : اختوا ، ل : احيوا . ۶- فقط آ : وجوه .

۷- از حاشیه برگ ۷۴ ب یعنی بپاشد خاک را

در روی مدح گویان مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۲۹۷ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۵۸ ، ج ۴ ، ص ۲۸۲ . النووی ، ج ۵ ، ص ۴۴۰ . قب : عباس القمر : كنز العمال ، ج ۲ ، ص ۱۱۶ (مسلم من حدیث المقداد) .

۸- گ : قال الله تعالى از روی گ اضافه شده .

۹- قرآن مجید : ۹۳ (سورة الضحی) : ۱۱ ، حاشیه برگ ۷۴ یعنی تجدید نبوت کن که آن اجل نعم است و بقلم قرآن و شرایع نیز مراد است و نزد اهل تحقیق مراد از نعمت علم و حکمت که فایض است پرتو در مقام بقا فمن تعلم الناس و اهل { ... آب زده } . قب : محمد علی تهانوی : کتاب الکشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۴ ، ص ۷۶۹ .

۱۰- گ : ص ۴۶۳ .

۱۱- ابن عربى : الفتوحات المكية ، ج ۴ ، ص ۱۰ .

شيخ ولى الدين محمد : مشکوة المصابيح ، ص ۳۶۷ ، ابی داود ، ج ۴ ، ص ۲۵۴ . المسند احمد بن حنبل ، الجزء ۱۰ : ص ۶۷۰۸ ، حاشیه ب برگ ۷۴ ب یعنی حضرت حق تعالى چون انعام کند بر بنده دوست می دارد که آثار نعمت حق بروی هویدا گردد .

و این وجوه اگر به طریق کبر و عجب باشد مشروع نباشد ، چنانکه در آن آیت و حدیث گذشت (۱).

نظم (۲)

با دل خود گفتم : ای (۳) بسیار گوی چند گویی تن زن و اسرار جوی
گفت : غرق آتشم عیبم مکن می بسوزم گر نمی گویم سخن

(آ) (۴) ذَكَرَ أَسْفَارَهُ بِأَمْرِ كِبَارِهِ
قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ وَ رَسَخَ (۵) لَنَابِرُهُ

و حضرت (۶) (ت) سیادت فرمود (۷) که چون از صحبت اخی (۸) باز به صحبت شیخ آمدم خدمت شیخ (۹) مرا به سفر اشارت فرمود و این اشارت نتیجه آن واقعه باشد که خدمت اخی وقتی فرمود که یا سید دیگرهای بسیار می بینم که در جوش است و تواز هر دیگری کفلیزی (۱۰) می برداری (۱۱) ، گفتم : چگونه می باشد (۱۲) ؟ گفت : مبارک باشد (۱۳) ، زیرا که صورت استفاضه است (۱۴) از اولیاء .

۱- گ : « و این وجوه ... گذشت » ندارد .

۲- گ ، ل : مثنوی .

۳- گ ، ل : با دلم گفتم که ای ، ن : دلم گفتم که این .

۴- آ : برگ ۸۵ ب ، ب : ۷۴ ب ، ل : ۵۸ ب ، ن : ۱۲۰ ب .

۵- ن : رشیخ ، ت : ۶۵ الف .

۶- گ ، ل : جناب ، ت : ۶۵ الف .

۷- ل ، ن : فرموده بود .

۸- مراد از اخی ، ابوالبرکات اخی علی دوستی است .

۹- مراد از شیخ ، شیخ محمود مزدقانی است .

جامی : نفحات الانس ، ص ۵۱۵ . شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۱ . غلام سرور :

خزینة الاصفیاء ، ج ۲ ، ص ۱۹۸ . محمد معصوم علی : طرایق الحقایق ، ج ۲ ، صص ۳۲۱ ، ۳۳۹ .

۱۰- ل : کفلیز و کفلیزه کفچه و چمچه سوراخ دار (فرهنگ آنتنراج) .

۱۱- ل : بر می داری .

۱۲- ب ، ل ، ن : ندارد .

۱۳- ن : است .

۱۴- ن : باشد .

و نیز (۱) آن اشاره شیخ قریب است بدانکه خدمت اخوی وقتی فرمود که مردانه باشید و بر مشاق خلوات صبر کنید که همین يك طبقه مانده است (ب) (۲) فلاجرم (۳) خدمت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود تا از آن دیگها (ل) (۴) کفلیزها بردارم (۵) .
و آحاد طلاب با وفاق (۶) را که در اطراف دنیا باشند ارشاد نمایم زیرا که در (۷) اقامت این نوع (۸) استفاضه و افاضه میسر نگردد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
« فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَا يَبْقَى صَاحِبٌ مُوَافِقٌ (۹) إِلَّا الْأَحَادُ فِي الْأَطْرَافِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أُجْرٌ مِائَةِ شَهِيدٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ »
حضرت (۱۰) سیادت فرمود که :

سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردم (۱۱) بسی عجایب (آ : برگ ۸۶ الف) در بر و بحر (۱۲) دیده شد (ن) (۱۳) و هر بار که به شهری (۱۴) و ولایتی رسیدم (۱۵) (ت) رسم و عادت اهل آن موضع طریق دیگر دیدم (۱۶) .
حضرت (۱۷) سیادت فرمود که :

حضرت (گ) (۱۸) خواجه خضر را عَلَيْهِ السَّلَام دیده شده است (۱۹) که در يك (۲۰) کرانه محیط عروس خواسته است (۲۱) و ده (۲۲) فرزند (۲۳) شده و عروس (۲۴) و فرزندان خبر ندارند (۲۵) که کدخدای خانه ایشان خواجه خضر است . و حضرت خواجه خضر وقتی در

- ۱- آ : ندارد . ۲- ب : برگ ۷۵ الف.
- ۳- گ : لاجرم ۴- ل : برگ ۵۹ الف. ۵- ب : برگیرم .
- ۶- گ ، ل ، وفاق . ۷- آ : ندارد .
- ۸- گ : این نوع کلمات . ۹- گ : ندارد .
- ۱۰- گ : جناب. ۱۱- ن : کرده ام .
- ۱۲- گ ، ل : بحر و بر .
- ۱۳- ن : برگ ۱۲۱ الف. ۱۴- ن : جهر شری .
- ۱۵- ن : رسیده ام، ت : برگ ۶۵ ب .
- ۱۶- آ ، ن : عبارت مطلوب شده . از اینجا ... تا طریق دیگر دیده ام .
گ : طریقی دیگر دیدم . برای این مطالب قب : به رساله مستورات . برگ ۳۶۱ ب.
- ۱۷- ب ، ل ، ن ، گ : جناب . ۱۸- گ : ص ۴۶۴ .
- ۱۹- گ : دیده شده است . ۲۰- آ : ندارد .
- ۲۱- گ : خواسته بود . ۲۲- ب ، ل ، ن : دو. ت : ندارد .
- ۲۳- ل : فرزندان ، گ : و فرزندان شده .
- ۲۴- گ : عروس (به جای زن) . ۲۵- گ : نداشتند .

سفرگفت که یا سید بر آن بلندی برآی ، تا اعجوبة دیده شود (۱) ، چون اجابت کردم دیدم پلنگی کور (۲) در پس سنگی قایم (۳) بود و در این حال کلنگ (۴) زاغی آمد و شرحه ای در منقار (۵) آورد (۶) و در دهان آن (۷) پلنگ نهاد و باز رفت (۸) .
جناب سیادت فرمود که :

وقتی در منزلی نزول حاصل (۹) آمد که در حجره ای بود قفل کرده گفتم : در این حجره باید گشادن ، سُکانِ آن منزل گفتند که هر که در این حجره شب می باشد (آ : برگ ۸۶ ب) بلا شك صبح بر جنازه بود ، پس التماس نمودم که در را (۱۰) باید گشادن ، اجابت کردند . و شب در آنجا مقام کردند (۱۱) و چون پاره ای (۱۲) از شب گذشت در گشاده شد و کنیزکی در آمد شمعی در دست و در عقب آن کنیزك مرأة حسنا و كامله در حسن (۱۳) آمد (۱۴) و بنشست (ب) (۱۵) و به تدریج سوی من می آمد تا میان من و میان آن (۱۶) (ت) مرأة قدر ذراعی ماند یا هنوز کمتر ، و مرا از حرکت آن مرأة غیرت (۱۷) به جوش آمد ، به عزت (۱۸) و حمیت به سوی آن مرأة نظر کردم (ل) (۱۹) پس وجودش منتشر گشت مثل ارزنی (۲۰) که در زمین پاشیده شود به آواز و ناپدید شدند و چون مرا اهل آن دیار (۲۱) صبح (۲۲) به سلامت دیدند و (۲۳) تعجب نمودند و به واسطه آن (۲۴) به من اعتقاد کردند و آن اعتقاد ایشان (۲۵) سبب انتقال من آمد از آن منزل (۲۶) .

- ۱- ل ، گ : بینی .
۲- آ ، ب ، ن ، ت . گ : که کور پلنگی .
۳- به معنی مخفی (فرهنگ نفیسی) . ۴- گ : ندارد .
۵- آ ، ب ، ن : ندارد . ۶- گ : ندارد .
۷- ل ، گ : ندارد . ۸- گ : برفت .
۹- گ : نزول کردم .
۱۰- گ : « در را » از گ اضافه شد .
۱۱- گ : « و شب در آنجا مقام کردند » از گ اضافه شد .
۱۲- ن : شب و ویا . ۱۳- ل : حس .
۱۴- گ : درآمد . ۱۵- ب : برگ ۷۵ ب .
۱۶- گ : میان من و آن ، ت ، برگ ۶۶ الف . ۱۷- آ : عبرت .
۱۸- ب : حدت ، ن : به جرات . گ : به جدت .
۱۹- ل : برگ ۵۹ ب . ۲۰- گ ، آ ، ل : ارزن .
۲۱- گ ، آ ، ب ، ن : ندارد . ۲۲- ل : ندارد .
۲۳- ل : ندارد .
۲۴- گ : « به واسطه آن » ندارد . ۲۵- آ : ندارد .
۲۶- برای این مطالب قب : حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۳۶۴ الف ، ۳۶۶ الف .

و بدان که آن نوع حرکت از جنس تصرف (گ) (۱۱) جن باشد و جن بر انواع باشند زیرا که بعضی از لطایف ایشان تحت فلک قمر (۲) در کرة اثير مسکن دارند و چون به سوی سَمَا عروج کنند تا کلام ملائکه بشنوند مَرْجُوم آیند (۳) و گاه بود که آتش را فرو (۴) فرستند و برق و صاعقه پدید (۵) آید و بعضی چیزها بسوزد و گاه بود که بعضی از کرة اثير را نزديك زمين آرند (۶) و زمين سرخ نماید .

و بعضی لطایف را مسکن در سحاب بود (۷) (آ: برگ ۸۷ الف) و بعضی را مسکن در ریا باشد و در ریا تصرف کنند مثل گرد باد تا خاک و برف و گیاه را در سر مردم اندازند ، و بعضی را مسکن در صَحاری (۸) و جبال و بُیوت باشد و خدام ایشان در مُغْتَسِل و مُتَوَضِی (۹) باشد و مراکب (ت) در مبارز و اصْطَبِل .

و بعضی کثایف در صورت کِلَاب (۱۰) بود (۱۱) و بعضی در صورت حُمُر (۱۲) باشد و بعضی در صورت حیات .

فلاجرم اگر ماری (۱۳) پدید آید سه بار به عهد سلیمان سوگند دهند اگر برود نکشند و اگر نرود بکشند .

و در بعضی روایت این است (۱۴) که در (ب) (۱۵) کَرْتِ اوّل که پدید آید سوگند دهند و نکشند و اگر بار دیگر پدید آید بکشند . (۱۶) .

۱- گ : ص ۴۶۵ . ۲- ل : ندارد .

۳- احمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۲۹۷۹ کانت للشیاطین مقاعد فی السماء فکانوا یستمعون الوحی ، قرآن مجید : ولقد زینا السماء الدنيا مصابیح وجعلناها رجوماً للشیاطین . کتاب الکشاف ج ۳ ، ص ۲۲۲ .

۴- آ : آتش فرود . ب : آتش فرو . ل ، ن : آتش را فرو . ۵- ل : پدید .

۶- ل : بعضی از لره اسر را سر سردمك رمن آرند و رس سرخ ماند . گ : نیز نزديك زمين آرند . ۷- ل ، ن : باشد .

۸- ل : صحار ، ن : صحارا .

۹- ل : متوضا . گ : متوضا باشند ، ت : برگ ۶۶ ب . ۱۰- ن : کلدن .

۱۱- آ ، ل ، ن : بود .

۱۲- ل : حمید . ت ، گ : حمیر باشند .

۱۳- آ ، ب ، ل ، گ : مار . ۱۴- ب : آن است . ۱۵- ب : برگ ۷۶ الف .

۱۶- ترمذی ، ص ۱۷۹ ، اذا ظهرت الحیة فی المسکن فقولوا انا نسألك بعهد نوح وبعهد سلیمان بن داود الا توذینا فان عادت فاقتلوها . نیز قب شرح النووی ، ج ۵ ، ص ۶۲ . خواجه عبدالله انصاری : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۱ ، ص ۱۵۲ . حیدر بخشی : رساله مستورات ، ۳۶۲ ب .

و آن جنّی که به حضرت مصطفیٰ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ (۱) آمد و ایمان آورد عَبْدَ الرَّحْمٰن نام هنوز در حیات باشد و هر ملت (۲) که (۳) در آدمیان بود (۴) درمیان (۵) جنّیان نیز (۶) باشد (۷) و بعضی از جنّیان در أسرع زمان خبر آرند و برند (۸) از موضع دور و غذاء لطیف (۹) ایشان آن است که (۱۰)، (۱۱) استخوان را بوی کنند و شاید که (ل) (۱۲) بغیر از بوی استخوان غذای دیگر نیز (گ) (۱۳) باشد هم از بویها .

و آن جنّیان که در جبال و صحاری (۱۴) باشند گاه بود که آدمی را به خود برند و ازدواج نمایند و فرزند شود (آ : برگ ۸۷ برگ) و لیکن غالب آن بود که چون به آدمیه دیگر باز (۱۵) ازدواج (ن) (۱۶) نمایند (۱۷) او را هلاک کنند و آن جنّیان که در خانه ها (۱۸) باشند

۱- ل : صلوات الله. ۳- مر .

۲- ب ، ل ، ن : درمیان . گ : که درمیان .

۳- ل : ندارد . ۴- گ ، ل : باشد .

۵- آ : از . ۶- ب : ندارد .

۷- ب ، ن : باشند . ۸- ل : بردند . گ : بروند .

۹- گ ، ل ، ن : لطایف . ۱۰- ن : ندارد .

۱۱- جن: آملى ، كشكول ، ج ۴ ، ص ۳۴۳ الصوفية يقولون إن الجنّ أرواح متجسده فى أجرام لطيفة الغالب عليه النار والهواء كما أن الغالب على بدن الانسان التراب والماء و هم قادرون على التشكل بالأشكال المختلفة و خلع الصور والدخول فى الصورة الاخرى ، و مزاوله الاعمال الخارجة عن طوق البشر و غذاؤهم الهوا المتكشف براكة الطعام . فهرست فقه اللغة ، ص ۹۵ ، قال أن العرب تنزل الجنّ متراتب ، فان ذكر و الجنس قالو الجنّ فان ارادو (۹۱) انه يسكن مع الناس قالوا عامر الجمع عمّار خان كان يتعرض للصبيان ، قالو ارواح . فان حيث و تعرّم ، قالوا شيطان ، فان زاد على ذلك قالوا . مارد فان زاد على القوة ، قالوا عفريت رسالة فى لغة ابى علي بن سينا ، ص ۸ . الجنّ هم خلق الله مستورون و أنّ ابليس كان من الجنّ و الشياطين كفره الجنّ . مروج الذهب ، ج ۱ ، ص ۲۹ و هم حزب ابليس .

علامه ابن جوزى در « ذكر مصطفين من الجنّ » راجع به جنّ مطالب گفته ولى عبد الرحمن نامى جنّ را اسم نبرده . رك به : صفة الصفوة ، ج ۴ ، ص ۴۰۲ . برای جن رك به : غلام احمد پرويز : لغات القرآن ج ۱ ، ماده جنّ ، ابليس و آدم .

دائرة معارف اسلاميه (اردو) تحت كلمه ابليس . بلوغ الأرب فى معرفة أحوال العرب ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ .

Macdonald : Religious Attitude And Life in Islam. P.144.

غزالى : احياء علوم الدين ، ج ۳ ، ص ۳۸ .

۱۲- ل ، ب : برگ ۶۰ الف . ۱۳- گ : ص ۴۶۵ .

۱۴- آ ، ت ، ن : صحارا . ل : در جبال باشند و صحارا . گ : در كوهها و صحراها .

۱۵- ل : به آدمى ديگر . ۱۶- ن : برگ ۱۲۱ ب .

۱۷- گ ، آ ، ب ، ل ، ن : نماند . ۱۸- آ : خانه .

تصرفات مختلفه نمایند (۱) مثل آنکه از خانه ها آواز آید و از بالای بام آواز رفتن و دویدن آید و مردم را به سنگ (ت) و کلوغ بزنند (۲) و زننده پیدا نبود و ابواب (۳) بیوت را ببندند (۴) و بگشایند و بندنده و گشاینده (۵) پدید (۶) نبود.

و اگر آدمی از ایشان کسی را (۷) بکشد به ناحق در دنیا و یا (۸) در عالم غیب از او (۹) قصاص طلب دارند چنانکه شیخ محی الدین عربی (۱۰) قَدْ سَ الْلَهُ سِرَّهُ ذکر کرده است که نفی از جن آدمی را به مقتل می بردند ، گفتم بروی قصاص نباشد به سبب تغییر صورت به صورت کریهه که در حدیث چنین آمده است (۱۱) و (۱۲) آن نفران گفتند که به محکمه (۱۳) قضا باید رفتن ، پس برفتم و حدیث را بر قاضی خواندم که در حدیث چنین است (۱۴) که برو قصاص نباشد ، فلاجرم آن آدمی را گذاشتند (۱۵) از شر آن جن خلاص یافت (۱۶) و مرا دعای خیر کردند (۱۷).

و شیریان (۱۸) (ب) (۱۹) جن را شیاطین خوانند ، پس شیاطین دو نوع باشند (۲۰) :

ظاهری : چنانکه (۲۱) آدم شیریان و پریان (۲۲) و

باطنی : چنانکه ذکر کرده شده است پیشتر از این محل .

و مَرَدَه مُصَفَّده در رمضان (۲۳) ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۲۴) : (آ : برگ ۸۸

الف) إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ صُفِّدَتْ قِرْدَةُ الشَّيَاطِينِ .

۱- آ : که تصرفات که مختلفه .

۳- ن : ابواب .

۵- گ : ل : بندنده و گشاینده .

۷- گ : ل : کسی از ایشان را .

۹- ت : ل : از وی .

۱۱- آ : دیگر . گ : نفر .

۱۳- آ : به محکم ، ب : به محله .

۱۴- ل : ن : ندارد . گ : « که در پرو » ندارد . ۱۵- ل : پس آن آدمی را رها کردند .

۱۶- آ ، ب ، ت : ل : ندارد . گ : « و از شر آن جن خلاص یافت » ندارد .

۱۷- گ : ل : گفتند ، ن : کرد .

۱۹- ب : برگ ۷۶ ب .

۲۲- آ : آدمی شیریان . ب : آدمی شیریر . گ : ل : آدمیان شیریر و پریان . ت : ن : آدمیان شیریر و

پریان شیریر .

۲۳- ب : مفرده مصفده ، ل : ندارد .

۲۴- این ماجه ، ج ۱ ، صص ۶۵ ، ۵۲۶ ، مسلم ، ج ۱ ، ص ۲ ، نسائی ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ . ولی الدین

محمد : مشکوة المصابیح ، ص ۱۶۵ . ل : ن : از « قال النبی شیاطین » را ندارد .

از نوع باطنی باشند (۱).

و شیاطین جنّ بعضی از آدمیان را (۲) اضلال کنند ، زیرا که گاه باشد که به صورت اموات ایشان ظاهر شوند و به کلامی که شبیه بود به کلام (۳) اموات ایشان تکلم کنند (ت) ، فلاجرم عبده اصنام شوند و اگر مخالفت (۴) امر شیاطین کنند مضرّتی به ایشان (۵) رسد مثل آنکه کور شوند و مال از (۶) ایشان برود (گ) (۷) .

و بعضی شیران جنّ را « غول » نامند و غول نیز (۸) به مردم مضرت رساند ، چنانکه (۹) آواز دهد (۱۰) بر در خانه و یا در بادیه (ل) (۱۱) که یا (۱۲) فلان بیا و یا برو و یا کجا می روی ؟ و گاه بود که آن (۱۳) به آواز معروفی مانند باشد (۱۴) و گاه باشد که چراغ و آتش به وی نمایند تا (۱۵) او بدان میل کند ، پس آدمی در غلط افتد و برود تا (۱۶) در بادیه هلاک (۱۷) شود یا غول هلاک کند یا (۱۸) مضرّتی به وی رسانند (۱۹) اگر به طبع او موافق نیاید (۲۰) . و اگر موافق آید ازدواج کند و بدن او را بلیسد (۲۱) تا موی بر آید بر همه بدن (۲۲) مثل موی بز .

۱- گ : « و مرده ... باطنی باشند » در حاشیه آمده است.

۲- ب : بعضی را از آدمیان . ۳- ل : ندارد . گ : « ظاهر شوند ... اموات » ندارد ، ت : برگ ۶۷ ب.

۴- ب : متابعت . گ : مخالف . ۵- ل : پدیشان .

۶- ل ، ن : ندارد . ۷- گ : ص ۴۶۷ .

۸- آ : کلمه « غول » را ندارد و گ : ل ، ن : کلمه « نیز » را ندارد .

العرب یزعمون ان الغول یتغول لهم فی الخلوات ، و یظهر لخواصهم فی انواع من الصور . رک به : مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۱۵۵ .

۹- گ : چنانکه .

۱۰- ب : ندارد . ۱۱- ل : برگ ۶۰ ب.

۱۲- گ : ل ، ای .

۱۳- آ ، ب : ندارد . گ : آن آواز به آواز .

۱۴- گ : بود .

۱۵- آ ، ب : ندارد .

۱۶- آ ، ل ، یا ، ب : ندارد . گ : و (بجای تا) .

۱۷- ن : و هلاک . ۱۸- ن : تا .

۱۹- گ : رساند و .

۲۰- گ : ل ، ندارد . گ : اگر به طبع او موافق آید .

۲۱- آ : پلید ، ل : پلید .

۲۲- ل : اعضا .

و این فقیر وقتی از قریه (۱۱) خرم (۲) به جانب بغلان (۳) آمد (۴) از راه میان کوه و (۵) چون وقت عصر درآمد (۶) و در منزلی که رود شیخ (۷) نامند نزول کرده شد و پنج شخص (۸) (آ : برگ ۸۸ ب) از خرمیان (۹) که مهتر ایشان را سید علی نام بود و در طریق (۱۰) به این (۱۱) فقیر رفیق بودند و (۱۲) آتش ساختند (۱۳) تا گرم شوند که اول فصل ربیع بود و سرما و (۱۴) چون گرم شدند در وقت طعام خوردن (۱۵) سخنی به غایت (۱۶) فریب گفتند و (۱۷) این فقیر بشنود و لیکن (۱۸) باور نداشت ، اما چون در غایت حزن شدند (ت) پرسیده آمد از سبب حزن (۱۹) گفتند (۲۰) : در این کوه در فصل ربیع غول (۲۱) می باشد ، و مردم را می رنجاند ، پس (۲۲) این فقیر گفت (۲۳) شما در خواب شوید (۲۴) تا این فقیر پاسبانی نماید (۲۵) و چون رفقاء (۲۶) طریق همه (۲۷) در استراحت شدند و این فقیر متوجه به جانب قبله بنشست (۲۸) و « حرزیمانی » (۲۹) خواندن آغاز کرد و تمام بخواند به تأنی و تأمل (۳۰)

۱- آ : قوی . ن : قرای .

۲- خرم در افغانستان . Times Atlas : 350 55 Nord 68,0.El.Vol.I.P

۳- گ : بغلان . بغلان : قال ابو سعد بغلان بلدة به نواحی بلخ و طنی آنها من طخارستان و هی العليا و السفلی و هما من انزه بلاد الله علی ما قبل بکثرة الانهار والتفاف الاشجار و بین بغلان و بلخ ستة ایام معجم البلدان ، ج ۱ ، ص ۶۶۵ (چاپ ۱۸۶۶) .

۴- گ ، ل : می آمدم . ن : می آمد .

۵- ل : ندارد .

۶- ل ، ن : ندارد .

۷- ت ، گ ، ل ، ن : زرد شیخ .

۸- ب ، ن : نفر . گ : کس ، ت : شخصی .

۹- آ ، ب : خرمیان .

۱۰- آ : راه .

۱۱- گ ، ل ، ن : با این .

۱۲- آ ، ب ، ن : لاجرم .

۱۳- ب : ندارد . گ : آتش کردند .

۱۴- ل : ندارد .

۱۵- گ ، ل ، ن : و طعام خوردند .

۱۶- گ ، ل : ندارد ، ت : خوردند .

۱۷- گ ، ل : که .

۱۸- ل : ندارد . گ : که این فقیر باور نداشت .

۱۹- گ ، ل : از سبب حزن پرسید ، ت ، برگ ۶۸ الف .

۲۰- ل : گفتند که .

۲۱- ب : غوک .

۲۲- ت ، ل ، ن : ندارد .

۲۳- ل : گفت که .

۲۴- ب : روید .

۲۵- گ ، ل : کند ، ت : نماید .

۲۶- گ ، ل : رفیقان .

۲۷- ل : ندارد ، گ : « طریق همه » ندارد .

۲۸- گ : به جانب قبله متوجه بنشست .

۲۹- حرزیمانی معروف به دعای سینفی خطی مندرج در فهرست کتابخانه آصفیه .

۳۰- ت ، ن : ندارد .

و بار دیگر خواندن آغاز کرد و لیکن (۱۱) چون به نصف رسید، خواب غلبه نمود (۲)، فلاجرم (۳) بعضی از رفقا (۴) به پاسبانی قیام نمودند.

و چون چهار دانگ از شب بگذشت، بعضی از رفقا (گ) (۵) فریاد کردند که از جانب ستوران مثل سگی سفید در راه پیدا شد (۶) و (۷) این فقیر گفت که از این منزل (۸) (ل) (۹) باید ارتحال (۱۰) نمودن و (۱۱) چون اندک مسافتی رفتند این فقیر زمانی توقف نمود، پس آواز دادند که زود باید آمدن تا غول مضرت نرساند.

و چون به رفقا (۱۲) (ن) (۱۳) وصول به حصول (آ : برگ ۸۹ الف) پیوست (۱۴) صوتی رفیع شنید و (۱۵) با صدای (۱۶) مهیب شنید و پرسید (۱۷) که این چه صوت است؟ گفتند این صوت غول است و در حال مثل قطعه صخره سفید (۱۸) پدید (۱۹) آمد و بلندی (۲۰) آن بقدر قدی بود و به سوی مردم روان شد (ب) (۲۱) و چون نزدیک آمد مثل آدم (۲۲) مضخم میانه بالا نمود و مویها بر بدن او می نمود مثل موی بز و این فقیر (ت) او را (۲۳) سوگند داد تا برود و (۲۴) نرفت پس «حرزیمانی» خواندن آغاز کرد و بلند بخواند هم نرفت (۲۵) و در بعضی راه (۲۶) سایه بود و در بعضی (۲۷) ماهتاب و چون در سایه (۲۸) می رسیدند غول نزدیک می آمد در ماهتاب دور می رفت و نعره می زد با هیبت (۲۹) و صدای شدید در

۱- ت، گ، ل : ندارد. ۲- گ، ن : کرد. ۳- گ، ل : ندارد.

۴- ل، گ : رفیقان. ۵- گ : رفیقان، ص ۴۶۸.

۶- آ، ب، سگی در آید. گ، ل : سگ. (به جای سگی). گ : سگ سفید درآمد.

۷- ل : ندارد. ۸- ت، ل : مقام ارتحال باید نمودن.

۹- ل : برگ ۶۱ الف.

۱۰- ارتحال. از مکان به مکانی دیگر شدن کوچ کردن (لغت نامه دهخدا).

۱۱- ل : ندارد. ۱۲- گ، ل : رفیقان.

۱۳- ن : برگ ۱۲۲ الف. ۱۴- ن : حاصل آمد. گ : وصول حاصل رسید.

۱۵- ت، ل : ندارد. ۱۶- گ : صدایی

۱۷- ل، ن : شنیده آمد و پرسیده شد از رفقا. گ : شنیده آمد پرسیده شد از رفیقان.

۱۸- آ، ب : صخره، گ، ل، ن : از صخره سفید. ۱۹- ل : پدید.

۲۰- ل، گ : درازی. ۲۱- ب : برگ ۷۷ ب.

۲۲- گ : آدمی. ۲۳- ل : او ازو. ت، گ : این فقیر چندانکه او ازو، ت : برگ ۶۸ ب.

۲۴- آ : ندارد. گ، ل : «تا برود» را ندارد.

۲۵- ل : ندارد. گ : «و بلند بخواند هم نرفت» ندارد.

۲۶- آ : ماه. ۲۷- ت، گ، ل : ندارد.

۲۸- گ، ل : به سایه. ۲۹- ب : ندارد. گ : با هیبت که.

کوه پدید (۱۱) می آمد و چون صبح نزدیک شد (۲). سنگی پدید آمد (۳) در راه و راه را شق کرد دو شخص کارد گرفتند و در پناه آن سنگ قصد غول کرده و غول به سنگ نزدیک آمد و دراز شد مثل خنک و سر خود را از سر سنگ بگذرانید و آن دو شخص را بدید (۴) و زود خود را باز کشید و نعره زد (۵) بلندتر از نعره های سابقه (۶) و به شکل دلو مثلث مستطیل که آسیا را باشد ، گشت و رقیق مثل کاغذ و طیران نمود بر سر درختی که بر قلعه کوه خوردی (۷) بود (۸) و چون (آ : برگ ۸۹ ب) مردم نزدیک آن درخت رفتند و سنگ انداختند مثل مشکوه کاغذی گشت (۹) و طیران نمود و بر قلعه کوه بلندی بنشست (۱۰) بر سر درختی (گ) (۱۱) و در این حال صبح پدید آمد (۱۲) و مردم از شر او خلاص شدند.

و اگر در بادیه ای جنی پدید آید در نظر صاحب کلب (۱۳) (ت) و در مضرت او کوشد و آن کلب (۱۴) نیز گاه بود که (ل) (۱۵) با جنی موافقت کند و قصد مضرت صاحب خود کند (۱۶) ، نعوذ بالله من شرور الشیاطین الجن والانس.

و نقل است که (۱۷) سعد نامی (۱۸) از صحابه در حالت (ب) (۱۹) بول (۲۰) بی هوش گشت و بمرد و بعضی از صحابه از سوراخی که سعد (۲۱) بول کرده بود آوازی شنیدند که :
« رَمَيْنَا سَعْدًا وَلَمْ يَحْطُ فُؤَادُهُ » (۲۲)

۱- ب : پیدا ، ل ، گ : پدید . ۲- آ : آمدی ، ت : آم . ۳- آ : پدر آمد . ل : پدید آمد.

۴- ل : ندارد ، گ : « و آن دو پدید » ندارد.

۵- ب : پدر . ۶- ل : ندارد . ن : اجهر از نعرات سابقه . گ : « بلندتر ... سابقه » ندارد.

۷- آ ، ب ، ت ، گ : خردی . گ : بر سر کوه خردی.

۸- گ ، ل : بود نشست . ۹- گ ، ل : شد .

۱۰- گ : نشست . ۱۱- گ : ص ۴۶۹.

۱۲- گ : بدمید.

۱۳- ل : هر که سگ داشته باشد . ن : است (به جای کلب) ، ت : برگ ۶۹ الف.

۱۴- گ ، ل : سگ ، گ : و آن سگ باشد که با .

۱۵- ل : برگ ۶۱ ب . ۱۶- ترمذی : ج ۲ ، ص ۱۷۹ . ان الکلب الاسود البهیم الشیطان .

۱۷ ، ۱۸- ل ، ن : ندارد . گ : نام یکی از . ۱۹- ب : برگ ۷۸ الف.

۲۰- گ ، ل : بول کردن . ۲۱- گ ، ل : سعد در آنجا .

۲۲- ولی چون حضرت پیغامبر صلوات الله علیه به عالم جاودانی رحلت فرمود ، سعد در حین حیات بود چنانکه مؤلف اسد الغابه می نویسد سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة بن ابی حزيمة طمع فی الخلافة ، جلس فی سقیفة بنی ساعدة یبایع لنفسه ... فلم یبایع سعدا با بکر ولا عمر و سار الی الشام فاقام به بحوران الی ان مات سنة خمس عشرة و قیل سنة اربع عشرة و قیل مات سنة احدى عشرة و لم یختلفوا انه (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و چون به حضرت مصطفیٰ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفع (۲) کردند فرمود که سعد را جَنِّیان تیر (۳) زدند به سبب بول کردن در مسکن ایشان ، فلاجرم (۴) در سوراخها بول نباید کردن تا پریان مضرت نرسانند .

و (۵) نقل است که جَنِّیان در وجود بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف (۶) کنندگاه به فرمان و گاه بی فرمان مثل آنکه بر وجود آدمی (۷) استیلا آرند تا (۸) فارسی عربی گوید و عربی فارسی و غیر (۹) از این از زبانها و اشیای مختلفه که از آدمی (۱۰) به استیلاء جن ظاهر شود (۱۱) نَعُوذُ بِاللَّهِ (آ : برگ ۹۰ الف) مِنْ إِسْتِيلَاءِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَ إِسْتِيلَاءِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ .

و خدمت امیر قدس الله سره العزیز (۱۲) فرمودند (۱۳) که این دعا را بر هر (۱۴) دو دست مَصْرُوع بنویسند و در هر دو گوش مَصْرُوع (۱۵) بخوانند و تعویذ سازند شفا یابد اِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (۱۶) و دعا (۱۷) این است .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

وجد میتا علی مغتسله و قد اضر جسده و لم يشعروا بصوته بالمدينة حتى سمعوا قائلا يقول من يرولا يرون احدا .

نحن قتلنا سيد الخزرج سعد بن عبادۃ فرمينا به سهمين فلم نحط فواده
فلا سمع الغلمان ذلك ذعروا محفظ ذلك اليوم فوجدوه اليوم الذي مات فيه سعد بالشام. قيل ان البر التي
سمع منها الصوت بثرمنه و قيل بثر سكن قال ابن سيرين بيتا سعد يبول قائما اذا نكافات قتلته الجن رك به
اسد الغابة في معرفة الصحابة ، ج ۲ ، صص ۲۸۳-۲۸۵ .

۱- ل ، ن : ندارد .

۲- گ ، ل : عرضه . رفع کردن قضیه پیش حاکم بردن (فرهنگ آندراج) .

۳- ب : قصد کردند و تیر .

۴- ل : پس - سنن ابی داود ، ج ۱ ، ص ۷ اتقوا الملاعن الثلاث البراز فی الموارد و قارعة الطريق و الظل .

۵- گ ، ل : ندارد . ۶- گ : مضرت . ۷- گ : آدمیان .

۸- آ : ندارد .

۹- ب : آن . ل : از این . ۱۰- ل : آدمی مبتلی ، گ : آدمی مبتلا .

۱۱- گ ، ل : گردد . ۱۲- گ : و ابقاء الخلق در کلمه .

۱۳- گ ، ل ، ن : ندارد . ۱۴- گ : فرمود .

۱۵- آ ، گ : ندارد . ۱۶- ل : ندارد .

۱۷- ب : انشاء الله ، گ ، ل : « ان شاء الله تعالى » ندارد .

۱۸- ل ، گ : دعاء صرع .

« دخول الجن فی المصروع » رك به : كتاب الروح شمس الدين أبی عبد الله محمد الشهير به ابن قيم ،
حيدرآباد دكن ، ۱۳۲۴ هـ ، ص ۳۴۱ . گ : « بنویسند ... مصروع » در حاشیه صفحه آمده .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارقاش قاعش (۱) مرقاش (۲)
 استطاف (۳) أَسْتَطَافَ حَطُوفٍ حَطَافٍ
 شغداث (۴) وَفِرْدَاسٍ
 اللَّهُ رَبُّ الْعِزَّةِ (۵)
 يَا طَهْسَلُوا شُبُوحَ أَرْقَعِ شَنُوحِ أَرْمُوحَشِيثَا (۶) الْقَدِيمُ الْأَزَلِيُّ الْأَبَدِيُّ (ن) (۷) الَّذِينَ
 فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ (گ) (۸) وَالْمُؤْمِنَاتِ.
 ثُمَّ لَمْ يَتَوَبُّوا فَلَهُمُ (۹) عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ
 انشَدَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْإِنِّ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ الْوَاقِعِ فِي وَبِالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ
 بْنُ دَاوُدَ

ان لَاتَضُرُّوا حَامِلَ هَذَا الْهَيْكَلِ فَلَانَ بْنِ فَلَانٍ
 و ان تَتْرَكُوهُ فِي حَرْزِ اللَّهِ (۱۰) وَ حِمَايَتِهِ بِحَقِّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ (ب) (۱۱) (ل) (۱۲) (۱۳)
 جناب (۱۴) سیادت فرمود که :

وقتی در کشتی نشسته بودم با جمع (۱۵) کثیره ، ناگاه کشتی بشکست و بر تخته
 پاره چند روزی در دریا برفتم (۱۶) و چون نجات یافتم سه ماه بایست رفتن (۱۷) تا به موضعی
 رسیدم که طعام موجود (۱۸) بود .

و در وقتی دیگر در کشتی بودم ناگاه ملاح را اضطرابی پدید (۱۹) آمد ، پرسیدم که
 (آ : برگ ۹۰ ب) حال چیست ؟ جواب داد (۲۰) که در این منزلی (۲۱) که حالی می رسیم

- ۱- آ ، ل : ندارد .
- ۲- ل : ندارد .
- ۳- ل : استعطاف . ن : استطفات ، گ : استطاوا ، ت : ندارد .
- ۴- آ : شغیداس ، ب : سعداس ، ل ، گ : شغداس
- ۵- ب : ربّ العرش .
- ۶- ل ، گ : شیوح ارفح ارحشيثا .
- ۷- ن : برگ ۱۲۲ ب .
- ۸- گ : ص ۴۷۰ .
- ۹- ل : ولهم ، گ : اهلهم .
- ۱۰- آ : حرز الله .
- ۱۱- ل ، ن : ندارد .
- ۱۲- ب : برگ ۷۸ الف .
- ۱۳- ل : برگ ۶۲ الف .
- ۱۴- ل : و جناب .
- ۱۵- آ ، ن : جمعی ، گ : جمعی کثیر ، ت : جمیع . ۱۶- ل ، ت : ندارد .
- ۱۷- گ ، ل : رفت .
- ۱۸- گ ، ل : ندارد .
- ۱۹- ل : پدید .
- ۲۰- گ ، ل : گفت .
- ۲۱- گ : منزل .

قومی است (۱) که سر ایشان (ت) مثل سر زاغ است و مسکن ایشان در این جای دریاست و هیچ کشتی از ملاقات ایشان (۲) نجات نیافته است ، پس کشتیبان را گفتم که (۳) مَترس که خدای تعالی (۴) ما را معین و یاور (۵) و حافظ است و کشتیبان سربر (۶) قدم این درویش (۷) نهاد و نذر ها کرد و آن جمع کثیر (۸) که در کشتی بودند، در تعزیت شدند و نذر ها کردند و حال آنکه زاغ سران بیرون نیامدند و کشتی از (۹) آن منزل که خوف بود سلامت بگذشت (۱۰) .

و چون آب شیرین تمام شد اهل کشتی بغایت تشنه شدند و از ملاح التماس کرده شد (۱۱) که باید که (۱۲) آب شیرین پیدا کنی (گ) (۱۳) ملاح مشکها گرفت و دو چشم در دریا نهاد و مسافتی (۱۴) نظر کنان ما در ملاح و ملاح در (۱۵) دریا برفتیم ، ناگاه ملاح غوطه خورد در دریا و مشکها را از (۱۶) آب شیرین پر کرده بیرون آورد و ملاح را (۱۷) پرسیدند که آب شیرین چگونه حاصل گشت ؟ (۱۸) جواب (۱۹) گفت که در تک (۲۰) این (۲۱) دریا آب شیرین است ، گفتند : چگونه دانستی ؟ گفت : بسوزنی خدای تعالی کشتی را هدایت می بخشد ، من خود کمتری (۲۲) از سوزنی نباشم :

جناب سیادت (آ : برگ ۹۱ الف) در تقریب (۲۳) این سخن فرمود که (۲۴) در تفسیر این آیت (۲۵) که :

« قَدَرٌ قَهْدَى (۲۶) » .

- ۱- گ ، ل : رسیدیم قومی اند ، ت : برگ ۷۰ ب . ۲- ت ، گ ، ل ، ن : این زاغ سران .
- ۳- گ : که ندارد . ۴- گ : خدای (بجای خدای تعالی)
- ۵- آ : یار ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد . ۶- ب : در .
- ۷- گ : فقیر .
- ۸- آ : جمعی کثیر ، گ ، ل : آن جماعت .
- ۹- آ : ندارد . ۱۰- ت ، گ ، ل : کشتی ب ه سلامت از آن منزل مخوف بگذشت مان : کلمه « سلامت » ندارد .
- ۱۱- گ ، ب : کردند ، ل : کرد . ۱۲- ب : ندارد .
- ۱۳- گ : ص ۴۷۱ . ۱۴- ل : مدتی ، ت : مسافتی رفت .
- ۱۵- آ : مشک . ۱۶- گ ، ل ، ن : ندارد .
- ۱۷- ل ، ن : از ملاح . ۱۸- ل : چون پیدا کردی .
- ۱۹- ب : ندارد . ۲۰- ب : ته .
- ۲۱- ن : این منزل . ۲۲- ن : کمتر .
- ۲۳- گ : به تقریب . ۲۴- آ : فرمود که در تقریب این سخن .
- ۲۵- گ : که در تفسیر است ۲۶- قرآن مجید : ۸۷ (سورة الاعلی) : ۳ . تقدیر کرد پس هدایت نمود (کشف الآیات) . (مارهای زهرناک و گویند که افعی از دیدن زمرد کور می گردد (فرهنگ آنندراج) .

اهل تفسير گفته اند که بعضی افاعی را (ت) هزار سال عمر باشد و بعد از هزار سال کور گردد (ل) (۱۱) و از بادیه به عمران آید و سه روز در زیر درخت بادیان باشد (۲) و چشم خود را می مالد در بادیان (۳) و بعد از سه روز ، به قدرت خدای تعالی قدیر (۴) چشم او روشن گردد و باز (۵) در بادیه رود. (۶)

نظم (۷)

هر ذره از ذرایر (۸) اجزای کاینات در آشکار آدم و در پرده احمدی است
جناب سیادت فرمود که :
وقتی ضرورتی بود در سفر (۹) بیست و چهار فرسنگ راه رفتم در يك روز بلا طعام و بلا (۱۰) شراب .

جناب (۱۱) سیادت فرمود که :

چون (۱۲) خدمت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود (۱۳) وصیت نمود (۱۴) که یا سید آن
مردود (۱۵) را از سعادت اِسْتِمْسَاک به فتراک خود محروم نگردانی ، لاجرم مصاحبت او در
أسفار واجب گشت (گ) (۱۶) و لیکن از دست او در اکثر اوقات در رنج می بودم به واسطه

۱- ل : برگ ۶۲ ب، ت : برگ ۷۰ ب.

۲- گ ، آ : بایستد.

۳- گ : در بادیان می مالد.

۴- ب : خدای قدیر ، گ ، ل : خدای تعالی ، ت : ندارد .

۵- گ : بعد از آن .

۶- قدر فهدی : قدر لكل حيوان ما يصلحه فهداه اليه و عرفه وجه الانتفاع به يحكى ان الافعى اذا أتت عليها الف سنة عميت وقد ألهمها الله أن مسح العين بورق الرازيانج الفض يرد إليها بصرها فرما كانت في برية بينهما وبين الريف مسيرة أيام فتطوى تلك المسافة على طولها وعلى عماها حتى فهجهم في بعض البساتين شجرة الرازيانج لا تحطتها فتحك لها عينيها و ترجع باصرة باذن الله (تفسير كشاف ، چاپ مصر ، ۱۳۳۹ هـ. ج ۳، ۴ ، ص ۲۶۵ به بعد).

۷- ت ، گ ، ل : بیت .

۸- ل : ذرایت . گ : ذرایر ذرات .

۹- ل : در سفری وقتی ضرورتی بود . گ : سفری .

۱۰- آ ، ن : لا ، ل : ندارد ، گ : بی طعام و شراب .

۱۱- ب : حضرت . ۱۲- آ ، ب : ندارد .

۱۳- گ : کرد . ۱۴- ن : کرد .

۱۵- آ : ندارد ، ل : آن در مرد ، گ : آن دو مردود را .

۱۶- گ : ص ۴۷۲ .

آنکه علت رد (۱) از او زایل نمی شد و آن علت این بود که چون او را فتح شد. (۲) احوال خود را (۳) با محرم و غیر محرم حکایت کردی و بعد از ملامت (۴) بسیار چون از آن مُنَزَّجِر (۵) نیامد (آ: برگ ۹۱ ب) خدمت شیخ او را (ت) از صحبت خود رد (۶) کرد تا باشد که (ن) مُنَزَّجِر آید از آن و مُنَزَّجِر نمی آمد (۷) تا وقتی (۸) در مسجدی نزول کردیم و اهل آن مسجد (ب) (۹) نماز گزارده بودند و نشسته آواز بلند کرد که فلان در جنابت نماز گزارده است و ایشان مسلّم نداشتند و به ایذاء بسیار ما را از مسجد اخراج (۱۰) کردند و در وقت صحبت (۱۱) شیخ محمد خلوتی (۱۲) با او منازعت کرد و چون شب (۱۳) به حجره خود در آمد جنیان را به ایذاء (۱۴) او فرستاد و او متغیر اللون در حجره من در آمد مرا نیز غیرت به جوش آمد و جنیان از جوش (۱۵) آن غیرت بگریختند. و در وقت صحبت (۱۶) شیخ قمی (۱۷) نیز مخاصمت کرد و شیخ در غضب شد (ل) (۱۸) و او بروی (۱۹) افتاد و می لرزید، فلاجرم (۲۰) بغیرت دست بر پشت او زدم، برخاست و همچنان جوشان از صحبت شیخ قمی برخاستیم و برفتیم (۲۱).

و امثال این حکایت مُشَوَّشه (۲۲) بسیار از او (۲۳) در وجود می آید (۲۴) و به ضرورت صبر می بایست کردن (۲۵) در تشویش صحبت او بنا بر وصیت شیخ قُدّس اللّٰه سرّه.

۱- رد: الردفی اللغة الصرف و فی الاصطلاح حرف ما فضل عن فرض ذوی الفروض ولا يستحق له أخذ من العصبات الیهم بقدر حقوقهم هكذا فی الجرجانی و هو ضد العول اذ بالعول ينقص سهام ذوی الفروض و یزداد اصل المسئلة و بالرد یزداد السهام و ینقص اصل المسئلة. برای تفصیل رک به: کتاب کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۵۵۰. و در فرهنگ آنندراج معنی کلمه رد چنین آمده است، روی و زیون و هیچ کاره مخالف سنت و گرفتگی زبان.

- ۲- ت، ل، گ: شدی.
۳- آ، ب: ندارد.
۴- گ، ل، ن: ملالت.
۵- باز ایستنده (فرهنگ آنندراج).
۶- ن: برگ ۱۲۳ الف، ت: برگ ۷۱ الف.
۷- ل: نمی شد.
۸- ل، ن: وقتی که.
۹- ب: برگ ۷۹ ب.
۱۰- ن: بیرون.
۱۱- ل: صبح.
۱۲- معلوم نشد کیست.
۱۳- ل: ندارد.
۱۴- گ: ندارد.
۱۵- ل: ندارد. گ: از جوش غیرت.
۱۶- ل: با شیخ، ت: شیخ صحبت.
۱۷- معلوم نشد کیست.
۱۸- ل: برگ ۶۳ الف.
۱۹- ل، گ: «و او بروی افتاد»، ندارد.
۲۰- گ: لاجرم.
۲۱- ن: مشویشه.
۲۲- ن: مشویشه.
۲۳- گ، ل: از او بسیار.
۲۴- گ، ل: آمد.
۲۵- ب، ن: کرد، گ: بایست کردن.

و بدان که ردّ دو قسم باشد :

قسم (۱) اوّل ردّ (۲) از صحبت شیخ از بهر انّزجار مردود از علّت ردّ با بقای (۳) علاقه محبت از جانب (گ) (۴) شیخ به مردود چنانکه ذکر کرده شد .

نظم (۵) (ت)

(آ : برگ ۹۲ ب)

هَلْکِه نومید نباشی که ترا (۶) یار براند
گرت امروز براند ، نه که فردات بخواند ؟
در اگر بر تو ببندد که مرو صبر کن آنجا
که پس از (۷) صبر ترا او به سر (۸) صدر نشاند (۹)
یار (۱۰) اگر بر تو ببندد همه رهها و گذرها
ره پنهان بگشاید که کس آن راه نداند

و قسم دوم (۱۱) ردّی است از صحبت به انقطاع علاقه محبت چنانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم مروان (۱۲) و ثعلبه (۱۳) را ردّ کرد نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ .
فرد (۱۴)

گلیم بخت کسی را که بافت (۱۵) سیاه ؟ (ب) (۱۶)
سفید کردن آن (۱۷) نوعی (۱۸) از محالات است

۱- ن : ندارد . ۲- گ ، ل ، ن : ردّ است . ۳- ل : یا به بقا .

۴- گ : ص ۴۷۳ ، ۵- آ ، ن : ندارد . گ : ل : شعر ، ت : برگ ۷۱ ب ، بیت .

۶- گ ، ل : اگر ت . ۷- گ : که پس صبر . ۸- ن : به سیر .

۹- آ ، ب : ندارد . ۱۰- آ ، ب : در گ ، ل : اگر او . ۱۱- گ ، ل : دویم .

۱۲- مروان : مروان بن حکم بن ابی العاص متوفی ۲ رمضان ۶۵ هـ / ۶۸۵ م و هو طرید ابن طرید .
دائرة المعارف اسلامی ، لندن ، ج ۱ ، ص ۳۰۶ .

مروان مدتی در مدینه بالظاهر با سلام نزد پیغمبر (ص) بود و در دستگاه او برای مشرکان و منافقان مدینه جاسوسی کرد ، پس پیغمبر او را با پدرش حکم از مدینه تبعید کرد تاریخ اسلام علی اکبر فیاض ، ص ۱۵۷ . برای تفصیل رک به : أسد الغابه فی معرفة الصحابة ، الجزء ص الثانی ۳۴ . الجزء رابع ، ص ۳۴۹ . قاموس الاعلام ، الجزء ۸ ، ص ۹۴ .

۱۳- ثعلبه : ثعلبه بن ودیعة الانصاری یکی از آنان بود که از غزوة تبوک تخلف ورزیدند و حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدایا آنها را ردّ کرد رک به : کتاب الاصابة فی تمیز الصحابة ، المجلد الاول ، ص ۱۶۵ ، ج ۲ ، ص ۴۰۹ . ۱۴- آ : شعر . گ ، ل : بیت ، ن : نظم . ۱۵- گ : بافتد .

۱۶- ب : برگ ۸۰ الف . ۱۷- گ : او . ۱۸- ل : او نوعی ، ن : او نوع .

و حضرت (۱) سیادت فرمود که (۲) :

وقتی که (۳) به زیارت قدمگاه (۴) آدم صلی علیه السلام به سرانندی می رفتم (۵) سه روز در میان آب و دیوچه بایست رفتم و در هر (۶) اندک مسافتی پای را به چوب تراشیدن و دیوچه را از پای (۷) انداختن و از برای شب باشیدن سُمچها کنده اند در جایها که اندک خشکی باشد و چون به قدمگاه شریف آدم (۸) علیه السلام رسیدم ، زنجیری (۹) دراز (۱۰) خشکی

۱- گ : جناب . ۲- گ : ندارد .

۳- آ ، ب ، ل : ندارد . ۴- ل : به زیارتگاه .

۵- گ ، ل : می رفتم به سرانندی . سرانندی : نام کوهی است معروف و جزیره معروف و آن را سیلان گویند به طرف جنوب هندوستان ... و کوهی بلند در وسط آن ملک واقع و اثر قدم آدم علیه السلام در آنجا ظاهر اعراب آن را سرانندی و هنوز لنکا گویند و گویند آدم ابو البشر را هبط است . و در پایان کوه دریای کم عمقی بود و سنگهای بزرگ از آن آب بیرون آمده که آن را پل آدم گویند چه آدم پای خود را بر آن سنگ ها نهاده (فرهنگ آندراج) و نیز رك به : اردو دائرة معارف اسلام ، ج ۱ ، كراسه تحت « آدم » تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۱۵ . ذکر « آدم و حوا » خواجه عبدالله : كشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ، ص ۱۴۷ ، ذکر جبل سرانندی و هو من اعلى جبال الدنيا ... و فيه كثير من الاشجار التي لا يسقط لها ورق و لا زاهر الملوثة و فی الجبل طریقان الى القدم احدهما (ص ۱۳۵) یصرف بطریق (بابا) و الآخر بطریق (ماما) یعنون آدم و حوا علیهما السلام فاما طریق ماما بطریق سهل علیه یرجع الزوار اذارجعوا و من مضی علیه فهدم عندهم کن لایزر و اما طریق بابا فصعب و عر المرتقى و فی اسفل الجبل حيث دروازه مفارة تنسب ایضا لاسکندر و عین ماء و تحت الاوكون فی الجبل شبه درج یصعد علیها و غرزوا فیها اوتاد الحديد و علقوا منها السلاسل یتمسک بهامن یصعده و هی عشر سلاسل ثنتان فی اسفل الجبل حيث الدروازه و سبع متوالیه بعدها و العاشرة هی سلسلة الشهادة لان الانسان اذا وصل الیها و نظر إلى أسفل الجبل ادركه الوهم فیتشهد خوف السقوط ثم اذا جاوزت هذه السلسلة و جدت طریقاً مهملًا و من السلسلة العاشرة الى مفارة الخضرسبعة امیال و هی فی موضع فسیح عندها عین ماء تنسب الیه ایضاً ملأی بالحوث و لا یعسطاده احد و بالقرب منهما حوضان منهوتان فی الحجارة عین جنبتی الطریق و یشارة الخضر یترك الزوار ما عندهم و یصعدون منها میلین الى أعلى الجبل حيث القدم (ذکر القدم) و أثر القدم الکريمة قدم أبیناء آدم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فی صخرة سوداء مرتفعة بموضع فسیح و قد غاضت القدم الکريمة فی الصخرة حتی عاد موضعها منخفضاً طولها احد عشر شبراً و اتى الیها أهل الصين قديماً فقطعوا من الصخرة موضع الابهام و مایلیه و جعلوه فی کنیسة بمدينة الزيتون یقصدونها من اقصى البلاد و فی الصخرة حيث القدم تسع حضر منحوتة . جعل الزوار من الکفار فیها الذهب و البواقیت و الجواهر فترى الفقراء اذا و صلوا مفارة الخضر یتسابقون منها لاخذ ما بالخضر و لم نجد نحن بها الايسير حجيرات و ذهب أعطيناها الدلیل و العادة ان یقسم الزوار بمنازة الخضر ثلاثة ايام یاتون فیها الى القدم غدوة و عشیا (کتاب رحلة ابن بطوطة المسماة تحفة النظار فی غرائب الامصار ، الجزء الثانی ، ص ۱۳۴ به بعد) .

۶- گ : در اندک ، ن : ندارد . ۷- ب : میان .

۸- آ ، ب : ندارد . ۹- گ : زنجیری . ۱۰- ب ، ل ، ن : درازی .

از آهن دیدم (۱) که از قله صخره (۲) عالیه آویخته است ، پس (۳) از دلیل پرسیدم که با این (۴) زنجیر بر بالا می باید بر آمدن ؟ گفت : آری ، لاجرم آن زنجیر را گرفتم و برآمدم (ل) (۵) و سه روز بر بالای (۶) آن صخره بودم و لیکن يك قدم آدم علیه السلام (۷) را بریده اند و به دیار دیگر (۸) برده اند و آن را نیز (ت) زیارت کرده ام (آ : برگ ۹۲ ب) و این قدمگاه آدم (۹) نشان کف پای اوست (گ) (۱۰) که در آن صخره فرو (۱۱) رفته است ، در آن وقت که از بهشت به دنیا هبوط نموده (۱۲) از حوا جدا گشته (۱۳) .
فرد (۱۴)

سالها سجده صاحب نظران خواهد بود
بر (۱۵) زمینی که نشان کف پای تو بود (۱۶)

نقل است که بعد از هفتاد سال در عرفات (۱۷) همدیگر را دیدند (۱۸) و شناختند (۱۹) و به روایت دیگر (۲۰) بعد از سیصد سال و در آن وقت قامت آدم علیه السلام چنان بلند بوده است که تارك سر مبارکش به آسمان مساس می (۲۱) نموده است (۲۲) و کلام ملائکه و سکان

- ۱- ب : دیدم از آهن . ۲- آ ، ب : ندارد .
- ۳- ل : ندارد . ۴- گ ، ن : به این .
- ۵- ل : برگ ۶۳ ب . ۶- گ : بالای (بجای بر بالای) .
- ۷- گ : آدم را علیه السلام . ۸- گ : به دیاری دیگر ، ت : برگ ۷۲ ب .
- ۹- گ : آدم علیه السلام . ۱۰- گ : ص ۴۷۴ .
- ۱۱- آ : فرود . ۱۲- گ : نموده است .
- ۱۳- گ : شده .
- ۱۴- ت ، گ ، ل : بیت .
- ۱۵- ن : به زمینی .
- ۱۶- گ ، ن : خواهد بود سالها ... بود این بیت با تقدیم و تاخیر مصراعها در دیوان حافظ ص ۱۱۹ ، مندرج است آقای پژمان بیت مزبور را به همام تبریزی هم انتساب داده است .
- ۱۷- عرفات نام کوهی است که شرق مکه واقع است . برای تفصیل رک به : اردو دائره معارف ، اسلامیه ، ج ۱ ، کراسه ، تحت کلمه آدم .
- ۱۸- گ : دیده اند (در حاشیه آمده) .
- ۱۹- گ ، ل : شناخته اند .
- ۲۰- گ : روایتی دیگر .
- ۲۱- ن : ندارد .
- ۲۲- گ ، ل : در وصف نیکید (گ : نیاید) (به جای تارك ... است) .

سموات می شنوده (۱۱)، اما جبرئیل علیه السلام به فرمان خدای علیم و حکیم (۲) بال خود را بروی مالید (۳) قامت او به مقدار (ب) (۴) شصت گز گشت (۵) (ن) (۶).
و در بعضی روایات آمده است که اهل بهشت (۷) بر قامت مقصورة آدم باشند
علیه السلام (۸) و بر سن (۹) عیسی علیه السلام که سی و سه سال بود.
و أم البشر خدمت (۱۰) حوا علیها السلام هزار (۱۱) شکم فرزند آورده (۱۲) است و در (۱۳) هر شکمی دو فرزند بود (۱۴). یکی پسر و یکی دختر و ابو البشر (ت) حضرت (۱۵) آدم
علیه السلام دختر شکم پیشین را (۱۶) به پسر شکم پسین می داده است به فرمان
خدای تعالی فعّال (آ: برگ ۹۳ الف) مرید (۱۷) مطلق (۱۸) و دختر شکم پسین را به پسر
شکم پیشین (۱۹) و سبب عداوت قابیل (۲۰) به هابیل (۲۱) این تصرف بوده است.
و در خبر است که در ایام حیات (۲۲) آدم علیه السلام اولاد و احفاد او به چهل هزار
رسیده بوده اند (۲۳) واللّه أعلم بالصواب وإليه المرجع والمآب (۲۴).

- ۱- گ: سماوات می شنیده. ۲- گ، ل: عزّ وجلّ. ۳- گ: بر آدم مالید. ۴- ب: برگ ۸۰ ب.
- ۵- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم. خلق الله عزّ وجلّ آدم على صورته طوله ستون ذراعا فكلّ من يدخل الجنة على صورة آدم وطوله ستون ذراعا فلم يزال الخلق ينقص بعده حتى الآن. رك به المسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۳. صحيح بخاری، ج ۲، ص ۲۵۱، مسند احمد بن حنبل، الجزء ۱۲: ۷۱۶۵، الجزء ۱۳: ۷۴۲۹. مشکوة المصابيح، ص ۳۸۹ (عن ابو هريره). خواجه عبدالله: كشف الاسرار وعدة الابرار. ج ۱، ص ۱۶۳.
- ۶- ن: برگ ۱۲۳ ب.
- ۷- ل، ن: بیست.
- ۸- گ: آدم علیه السلام باشند.
- ۹- گ: به عمر
- ۱۰- گ: ندارد.
- ۱۱- گ: بیست (در حاشیه هزار)
- ۱۲- آ: آمده.
- ۱۳- ب: ندارد.
- ۱۴- گ، ل: بوده.
- ۱۵- گ، ل: ندارد، ت: برگ ۷۲ ب.
- ۱۶- ن: ندارد
- ۱۷- قرآن مجید: ۸۵ (سوره البروج): ۱۶ فعّال لما يريد.
- ۱۸- ل: تعالی مرید مطلق. ل: عزّ وجلّ. گ: خدای عزّ وجلّ.
- ۱۹- ن: پیشین می داده است.
- ۲۰- قابیل نام پسر آدم علیه السلام که قاتل هابیل بود و اوّل کسی که کافر شد از بنی آدم او بود (فرهنگ آندراج). رك به: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۳۷. مسعودی: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۵.
- ۲۱- گ: قابیل و هابیل.
- ۲۲- ل: زمان حیات.
- ۲۳- آ، ب: عبارت (از خبر تا بوده اند را) ندارد.
- ۲۴- ل، ن، گ: ندارد. ت، گ: «والله اعلم... والمآب» ندارد.

ذکر حجّه و فخر ضجّه قَدَسُ اللّهُ رُوحَهُ وَ زَادَ لَنَا فَتُوْحَهُ (۱)

حضرت سیادت فرمود که کرات به حج رفته ام به هر کیفیتی که قضا و قدر برده است . و (۲) وقتی به توکل قدم در بادیه نهادم به موافقت حاجیان (ل) (۳) و بیست و هشت روز (گ) (۴) بلا طعام و بلا شراب (۵) برفتم که نفس هیچ میلی به آن (۶) نداشت و بعده طالب آن گشت و حال آنکه هیچ چیز (۷) نبود از دنیاوی (۸) (کذا) که به آن (۹) طعام گیرم (۱۰) و نفس را سیر سازم ، پس کاسه پاره گرفتم و به چند (۱۱) خیمه رفتم ، ناگاه به خیمه عزیزی رسیدم که التماس رعایت نموده بود ، در اوّل بادیه (۱۲) و من آن را (۱۳) قبول نکرده بودم (۱۴) ، لاجرم نفس شرمنده شد و آن کاسه پاره را بر زمین زدم و در گوشه رفتم و مراقب شدم و غیبت کردم و (۱۵) چون از آن (۱۶) باز آمدم قافله رفته بود و من نیز (ب) (ت) (۱۷) در عقب قافله برفتم (۱۸) و به چاهی رسیدم و چیزی (۱۹) نداشتیم که آب را (۲۰) از چاه بیرون آرم ، لاجرم (۲۱) خود را در آن چاه انداختم و آب بسیار خوردم و زمانی در چاه (۲۲) توقف نمودم (۲۳) بدان سبب که چاه بلند بود (آ : برگ ۹۳ الف) و به آسانی بیرون آمدن ممکن نبود (۲۴) ناگاه دیدم که بر سر چاه شخصی (۲۵) آمد و مرا دید و تبسم نمود (۲۶) و دستار از سر خود برداشت

۱- ل ، گ : گفتار در حج جناب سیادت مآب و گ : ذکر ... فتوحه در حاشیه صفحه آمده است .

۲- گ : تا (به جای و) . ۳- ل : برگ ۶۴ الف .

۴- گ : ص ۴۷۵ . ۵- گ ، ل : بی طعام و شراب .

۶- ن : به آن میل ، ت : میل به آن . ۷- ب : ندارد . گ : با من هیچ نبود ، ت : با من هیچ چیز .

۸- گ ، ل ، ن : دنیائی . ۹- گ ، ل : بدان .

۱۰- گ ، ل ، ن : بگیرم . ۱۱- ب : بحد .

۱۲- گ : « در اوّل بادیه و » ندارد ۱۳- گ ، ل : را از وی (به جای او) .

۱۴- گ : نکردم . ۱۵- ل : ندارد .

۱۶- ب : ندارد . ۱۷- ب : برگ ۸۱ الف ، ت : برگ ۷۳ الف .

۱۸- ل : بر . ۱۹- آ : حیرت .

۲۰- ن : ندارد . ۲۱- ب : آب . گ : ندارد .

۲۲- آ : حاه . ۲۳- ن : ندارد .

۲۴- گ ، ل : متعذر بود .

۲۵- گ : شخصی بر سر چاه ایستاده ، دستار از سر خود ... ل ، ن : شخصی بر سر چاه .

۲۶- ل : ایستاده .

و يك سر (۱) دستار به طرف (۲) من فرو (۳) گذاشت و من گرفتم و از چاه بیرون آمدم و چون خواستم که از او بپرسم (۴) که تو کیستی ؟ او (۵) ناپدید شد و (۶) من برفتم و به قافله رسیدم و اهل قافله (۷) تعجب نمودند که چگونه سلیم آمدی از شر اعراب و چون در میان قافله معروف شدم بیشتر اوقات (۸) از قافله جدا می رفتم و شب در میان قافله می بودم اگرچه شدت خوف بودی از اعراب .

جناب (۹) سیادت فرمود که :

چون از قریه علیشاه ولایت ختلان (۱۰) به نیت حج بیرون آمدم و آنچه بود از خرجی بر مستحقان (۱۱) صرف می کردم تا به یزد (۱۲) رسیدم (گ) (۱۳) خرجی اندک مانده بود ، ناگاه صالحه ای آمد در آن منزل که من نزول کرده بودم و دوازده (۱۴) هزار دینار (ت) نقره (۱۵) آورد و التماس قبول نمود و گفت : این به اشارت حضرت (۱۶) (ل) (۱۷) مصطفی صلی الله علیه و سلم (۱۸) است (۱۹) ، لاجرم (۲۰) قبول کردم و بعده (۲۱) از آن صالحه پرسیدم (۲۲) . که آن اشارت چگونه بود ؟ گفت (۲۳) : این درمها را (۲۴) به نیت حج نگاهداشته بودم و در استعداد (آ : برگ ۹۴ الف) آن بودم که حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم به خواب (۲۵) دیدم و (۲۶) مرا (ب) (۲۷) فرمود که این درمها را نگاه دار (۲۸) تا به فرزندی از

- | | |
|--|---------------------------------------|
| ۱- گ ، ل : طرف | ۲- ل : به جانب . |
| ۳- گ ، آ ، ب ، ل : ندارد . | ۴- گ ، ل ، ن : بپرسم . |
| ۵- گ : ندارد . | ۶- ل : ندارد . |
| ۷- ل ، ن : ندارد . | ۸- گ ، ل : وقت . |
| ۹- ب : حضرت . | |
| ۱۰- آ ، ب ، ن : علیشاه رحمة الله . ل : علیشاه ولایت ختلان . | |
| ۱۱- آ : محقان ، ن : به مستحقان . | |
| ۱۲- یزد : مدینة متوسطة بین نیسابور و شیراز و اصفهان معدوة فی اعمال فارس معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۴۳۵ . (چاپ بیروت) | |
| ۱۳- گ : ص ۴۷۶ . | ۱۴- ل : دو هزار ، ت : برگ ۷۳ ب . |
| ۱۵- ب : از نقره . گ : دینار آورد . | ۱۶- گ ، آ ، ب ، ت ، ن : ندارد . |
| ۱۷- ل : برگ ۶۴ ب . | ۱۸- آ ، ت : ندارد ، ب : علیه السلام . |
| ۱۹- ت ، ن : باشد . | ۲۰- ل : به جانب ، گ : ندارد . |
| ۲۱- گ : بعد از آنکه . | ۲۲- ب : سؤال کردم . |
| ۲۳- گ ، ل : گفت که . | ۲۴- ت ، ل ، ن : ندارد . |
| ۲۵- ن : در خواب | ۲۶- گ ، ل : ندارد . |
| ۲۷- ب : برگ ۸۱ ب . | ۲۸- ن : ندارد |

فرزندان من (۱۱) که به حج رود و در این منزل نزول کند بدهی و (۲) من سؤال کردم که آن فرزند را چه نام باشد؟ (۳) فرمود که علی همدانی و از این خواب تا اکنون يك (ن) (۴) سال تمام است و در این يك سال دایم از این منزل (۵) با خبر بوده ام و از احوال مسافران تفتیش می کرده ام (۶). تا اکنون که به لقای مبارک حضرت (۷) سیادت مُشَرَف شدم (۸).

و چون آن درمها را به بغداد رسانیدم و در وقفه آن سال مصلحت نبود رفتن به مکه ، لاجرم از بغداد بگذشتم (۹) و به شام رفتم و در وقت خروج از بغداد سه اشتر را آب و نان (۱۰) بار ساختم و دو اشتر را از حوایج دیگر (۱۱) و برفتم ، پس مردم کاروان تعجب می نمودند که سید چیزی اندك (۱۲) می خورد و توشه (ت) بسیار می گیرد و حالانکه در چهارده روز به معمور (۱۳) می رسیم.

و چون کاروان چند روزی (۱۴) برفتند ، راه غلط (۱۵) کردند و چند روزی بیرون از راه توقف کردند ، پس (۱۶) توشه های اهل کاروان (۱۷) تمام شد و از من توشه طلب داشتند (۱۸) و به قوت (گ) (۱۹) آن توشه (آ: برگ ۹۴ ب) به معمور (۲۰) رسیدند و چون به شام رسیدم (۲۱) بغایت عسرت بود ، لاجرم (۲۲) از آن درمها هر روز طعامی (۲۳) می گرفتم از برای محتاجان (۲۴) و تا وقفه دیگر نزدیک شد از آن (۲۵) درمها هنوز اندکی (۲۶) مانده بود که (۲۷) متوجه مکه آمدم (۲۸) و حج گزاردم و باز به خطه مبارکه (۲۹) ختلان آمدم (۳۰) به سابقه قضا و قدر .

۱- ل : ما .

۲- گ ، ل : ندارد . ۳- ن : نام چه .

۴- ن : برگ ۱۲۴ الف .

۵- ب : محر . گ : از این منزل دایم با خبر بوده ام .

۶- ل : « و از احوال ... می کرده ام » ندارد . گ : در حاشیه آمده است .

۷- ب : ندارد ، گ : جناب .

۸- گ : شده ام . ۹- گ : بازگشتم (در حاشیه بگذشتم) .

۱۰- آ : آب ، گ ، ل ، ن : نان و آب . ۱۱- گ : دیگر بار کردم .

۱۲- گ : اندك چیزی . ۱۳- ب : در معمور . گ : روز را به ... ، ت : برگ ۷۴ الف .

۱۴- گ ، ل : روز . ۱۵- ل : و راه .

۱۶- گ ، ل : بی راه می رفتند . ۱۷- « اهل کاروان » در حاشیه نسخه گ آمده است .

۱۸- ل ، گ : می داشتند . ۱۹- ص : برگ ۴۷۷ .

۲۰- گ : به معموری . ۲۱- ت ، ن : رسیدند . ۲۲- گ : ندارد . ۲۳- آ : ندارد . گ : طعام .

۲۴- گ ، ل : ندارد . ۲۵- ن : و از . ۲۶- ن : اندك . ۲۷- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد .

۲۸- گ : شدم ، ت : آمدم . ۲۹- گ : ندارد . ۳۰- آ ، ب : رسیدم .

و این فقیر چون در قریه (۱۱) علیشاه رحمه الله (۲) به شرف ملاقات (ب) (۲۱) جناب سیادت مُشرف آمدم (۳) در وقت رجوع از حج فرمود که ده ماه است که (ل) (۴) هر جا که ساکن شدم حضرت حکیم ، مطلق فرمود (۵) که برو (۶) و مردم را ارشاد کن و امشب که در این قریه رسیدم فتنه ای در واقعه دیدم و بر اهل این دیار اعتمادی نمی توان کردن (۷) .
و چون آن فتنه واقع شد فرمود که ما را ده ماه هیچ جای قرار ندادند (۸) و چون در اندک زمانی متوجه ارشاد آمدیم (۹) فتنه بر انگیزتند (ت) که موجب قول :
« إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ (۱۰) »

باشد . فلاجرم اگر (۱۱) کسی راسخ باشد در علم و حکمت هرگز بکنه اسرار حکمت حکیم مطلق نرسد . والله أعلم بأسرارِهِ وَأَحْكَمُ بِأَقْرَارِهِ (۱۲) .
و خدمت برادر دینی حاجی علی قزوینی نقل کرد که جناب سیادت دوازده (۱۳) بار به حج رفته است (۱۴) والله أعلم بِالْأَبْرَارِ (۱۵) وَأَحْكَمُ بِالْأَسْفَارِ .

- ۱- گ ، ل : ندارد .
- ۲- ب : برگ ۸۲ الف .
- ۳- ل : شدم . گ : شد .
- ۴- ل : برگ ۶۵ الف .
- ۵- گ : در سر من ندا فرمود .
- ۶- ن : رو .
- ۷- گ ، ل : کرد .
- ۸- گ : که برو و طالبان را آنجا بخوان ، در حاشیه صفحه آمده است .
- ۹- گ : شدم ، ت : برگ ۷۴ ب .
- ۱۰- قرآن مجید : ۷ (سوره الاعراف) : ۱۵۵ نیست آن مگر بلای تو (کشف الآیات) .
- ۱۱- گ : لاجرم اگرچه .
- ۱۲- ل : ندارد . گ : در حاشیه صفحه آمده .
- ۱۳- رساله نوریه : (برگ ۱۵۶ الف) نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا . چون جناب سیادت از دوازدهم حج رجوع نمود .
- ۱۴- ب : بود .
- ۱۵- گ : بالاسرار بالابرار (بالاسرار در حاشیه صفحه آمده است) .

(آ) (۱۱) ذکرِ اِبْتِلَاءِ و سببِ جِلَالِهِ رُوحِ اللّٰهِ زَادَلْنَا فَتَوْحَهُ (۲)

حضرت (۳) سیادت فرمود که بسی ابتلا (۴) به ما رسید در سفر و حضر که (۵) بعضی از آن ابتلا به سبب فقها رسید و علماء و (۶) بعضی به سبب ملوک و امراء و بعضی شاید که بود (۷) بشرور نفس ما (۸) و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطا (۹). اگرچه به صورت (گ) (۱۰) آن نمود بلا (۱۱) چنانکه فرمود حضرت مصطفی صلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ (۱۲).

« أَشَدُّ (۱۳) الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الْأُمَثَلِ فَأَلَا مَثَلٍ (۱۴) ».

نظم (۱۵)

دلی را کز غم عشقش سرموئی خبر باشد
ز تشریف (۱۶) بلای دوست بروی صد اثر باشد (ب) (۱۷)
کسی کز غمزه مستش (۱۸) چو زلف او پریشان شد
(ت) (۱۹) ز نام و ننگ و کفر و دین به کلی بسی خبر باشد

- ۱- آ : برگ ۹۵ الف ، ب : برگ ۸۲ الف ، ل : برگ ۶۵ الف ، ن : برگ ۱۲۴ الف .
- ۲- گ : ل : ندارد ، ت : زادلنا فتوحه آ : سبوح فتوحه . ۳- گ : ل : جناب .
- ۴- ابتلا : به بلا امتحان دوستان خواهند بگونه گونه مشتتها (ص ۵۰۴) و بیماریها و رنجها که هر چند بلا بر بنده قوت بیشتر پیدا می کند قربت زیادت می شود و فی الجملة بلا نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بود . هجویری: کشف المحجوب ، ص ۵۰۳ به بعد. برای این عبارت قب: حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۳۹۰ الف . محمد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ . لغت نامه دهخدا تحت کلمه ابتلا .
- ۵- ل : و . ۶- گ : ل : فقها و علما رسید .
- ۷- گ : ل : بود که و شاید ندارد . ن : باشد .
- ۸- ل : ندارد . ۹- گ : ل : که بر ما محض عطا باشد . ۱۰- گ : ص ۴۷۸ .
- ۱۱- ل : بلا نمود . ۱۲- ل : حضرت مصطفی صلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرموده است .
- ۱۳- گ : ل ، ن : ان اشد .
- ۱۴- ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۳۳۴ . ترمذی ، ج ۲ ، ص ۶۲ . کنوز الحقایق ، ص ۱۳ . مسند احمد بن حنبل ، الجزء ۳ : صص ۱۴۸۱ ، ۱۴۹۴ ، ۱۵۰۰ ، ۱۶۰۷ . شیخ ولی الدین محمد : مشکوة المصابیح ، ص ۱۲۸ . السنن الکبری ، ج ۳ ، ص ۳۷۲ . کنز العمال ، ج ۲ ، ص ۶۷ .
- ۱۵- گ : ل : شعر ، ت : غزل امیر . ۱۶- ل : لسرف . ۱۷- ب : برگ ۸۲ ب .
- ۱۸- چهل اسرار نسخه چاپ امرتسر ، ص ۹ : چشمش .
- ۱۹- ت : برگ ۷۵ الف .

گدایی را که با سلطان بی همتای بود سودا
دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد
علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد
کسی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد (۱۱) (ن) (۲)

و فتنه علمای اگرچه (۳) بسیار است اما یکی از آن فتنه ها این بود که وقتی مرا زهر دادند و حق تعالی از هلاکت نگاه داشت (۴) و لیکن اثر آن در تن باقی است (۵) تا در سالی (۶) یکبار اندک ورمی پیدا می شود (۷) و زردآب (آ : برگ ۹۵ ب) می رود (۸) (ل) (۹) و باز خشک می شود (۱۰) و قصه آن بود که در بعضی دیار با علماء در مجلسی (۱۱) نشسته بودم و چند (۱۲) کلمه ای از قول حق گفته و علماء را (۱۳) از آن سخت (۱۴) ناخوش آمده (۱۵) و با هم دیگر گفته (۱۶) که اگر این نوع سخنان را بار (۱۷) دیگر عوام از این (۱۸) سید بشنوند از علماء عقیده بردارند ، پس تدبیری باید کرد تا (۱۹) سید دفع شود به حیات یا ممات (۲۰) و بعد از مشورت اتفاق کردند (۲۱) که سید را زهر باید دادن که میراث است (۲۲) . لاجرم دعوت (۲۳) شگرف ساختند و مرا طلب داشتند و التماس نمودند که البته خدمت

- ۱- ابیات فوق از غزل سید علی همدانی منتخب شده است رک به : چهل اسرار، چاپ امرتسر ، ص ۹ . چهل اسرار نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ، برگ ۱۸۹ ب.
- ۲- ن : برگ ۱۲۴ ب . ۳- ن : ندارد .
- ۴- ب : از هلاک نگاه داشت . گ : ل : نگاه داشت . از هلاک ، ن : داشت .
- ۵- گ ، ل : ن : بود ، ت : باشد . ۶- ت ، ل : تا در هر سال ، ن : در هر سالی . گ : تا هر سال در تن .
- ۷- گ ، ل ، ن : می شد ، ت : شود . ۸- گ ، ل ، ن : می رفت .
- ۹- ل : برگ ۶۵ ب . ۱۰- گ ، ل : بهتر می شود ، ت ، ن : خوش می شود .
- ۱۱- ل : ندارد ، ت : مجلس . ۱۲- ب : صد .
- ۱۳- گ ، ل : ندارد . ۱۴- گ ، ل : سخنان ، ن : سخن .
- ۱۵- گ : شده بودند . ۱۶- ل : گفتند . گ ، با یکدیگر گفتند .
- ۱۷- ن : ندارد . ۱۸- گ ، آ ، ت ، ل : از . ۱۹- گ ، ب ، ن : باید کردن ، ل : ندارد .
- ۲۰- ل ، گ : « از علماء عقیده ... به حیات الی ممات » در حاشیه صفحه آمده است .
- ۲۱- گ ، ل : کرده بودند .
- ۲۲- کنایه است زهر دادن به حضرت سید امام حسن علیه السلام و چون به عقیده شیعه دوازده امامی حضرت امام حسن علیه السلام و همه امامان دیگر از حضرت سید الساجدین علی زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری ثقی علیهم السلام مسموماً شهید گردیدند .
- ۲۳- گ ، ل : دعوتی .

سید را (۱۱) باید که حاضر شود در مجلس جمعیت (۲) (ت) تا برکت صحبت (۳) سید به اهل مجلس (۴) برسد ، پس اجابت نمودم و برفتم (۵).

و (۶) در راه با ولی ملاقات افتاد و آن ولی چند دانه (۷) حَبِّ الْمَلُوك (۸) در دهان (۹) من نهاد و گفت بخور از برای (ب) (۱۰) خدا و من نیز (۱۱) خوردم (۱۲) و گفتم : موافقت باید کردن (۱۳) ، اجابت نکرد (گ) (۱۴) و چون به آن مجلس رسیدم اهل آن مجلس (۱۵) بغایت (۱۶) تعظیم نمودند و در قدح (۱۷) شربت آوردند و به عزت تمام عرضه تَشْرُب (۱۸) داشتند و من نیز تَشْرُب نمودم از آن قدح (۱۹) و بعده معلوم شد که در آن شربت زهر بوده است ، لاجرم (۲۰) (آ : برگ ۹۶ الف) زود از آن مجلس برخاستم (۲۱) و اهل مجلس هرچه تمامتر بود (۲۲) التماس تَوَقَّف نمودند (۲۳) اَمَّا (۲۴) اجابت نکردم (۲۵) بلکه مسارعت نمودم تا به حجره خود (۲۶) و قی و اسهال قوی پدید (۲۷) آمد و زهر از من دفع شد و بعد از اذای کثیر (۲۸) خوش (۲۹) شدم ، فلاجرم (۳۰) بعد از آن از صحبت علمای بی دیانت (۳۱) احتراز کردم (۳۲)

۱- آ ، ت ، ل ، ن : ندارد . گ : البته سید باید که .

۲- گ ، ل : در مجلس حاضر شود ، ت : برگ ۷۵ ب . ۳- گ ، ل : جمعیت . ۴- گ ، ل : محبت .
۵- حکایت در حیدر بخشی : رساله مستورات (برگ ۳۹۲ الف - ۳۹۳ ب) و شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۹ از روی خلاصه المناقب درج شده .

۶- ل : ندارد . ۷- گ ، ل : ندارد .

۸- ل : ندارد . صاحب تحفة المؤمنین تحت کلمه قرصیا گوید ، قرصیا اسم رومی است و به عربی حَبِّ الْمَلُوك و به فارسی آلبالو نامند ، فاهودانه (فرهنگ نفیسی) ذکر حب الملوك کتاب رحله ابن بطوطه الجزء الاول ، ص ۴۶ و در لغت فُرس اسدی تحت کلمه غنجال آورده است میوه می باشد ترش که آن را حَبِّ الْمَلُوك خوانند در لغت نامه دهخدا معنی کلمه مذهبور چنین نگاشته شده است : به پارسی ماهودانه گویند گرم و خشک است در دوم سهلی که طبیبان و جراحان به خلق خدا می دهند و بیشتری را می کشند و کمتری را که زنده می گذارند چنان معیوب می سازند که به اصلاح نمی توان آورد... و نام دیگر آن حَبِّ الْمَلُوك است جهت آن است که گرد آن نگردند (لغت نامه دهخدا).

۹- گ : دهن . ۱۰- ب : برگ ۸۳ الف . ۱۱- گ ، ل : ندارد . ۱۲- گ : بخوردم .

۱۳- گ ، ل : کرد . ۱۴- گ : ص ۴۷۹ . ۱۵- ل : ندارد ، گ : اهل مجلس .

۱۶- ب : بسیار . ۱۷- گ ، ل : بعد آن ، ت ، ن : در قدحی .

۱۸- گ ، ل : قدحی پیش من آوردند . ۱۹- گ ، ل : از آن قدح شربت بخوردم .

۲۰- ل ، گ : ندارد . ۲۱- ب : برخاستم . ۲۲- ل : ندارد .

۲۳- ب ، ن : از التماس توقف بنمودند ، ل : مبالغه نمودند ، گ : اهل مجلس مبالغه نمودند که می

باید بود . ۲۴- ل ، گ : ندارد . ۲۵- ن : ننمودم . ۲۶- گ ، ل : خود رسیدم .

۲۷- ت ، ل ، ن : پیدا آید ، گ : پیدا آمد . ۲۸- ل ، گ : « بعد از اذای کثیر » ندارد .

۲۹- ل ، گ : خوش تر . ۳۰- گ ، ل : ندارد . ۳۱- آ ، ب : ندارد . ۳۲- گ : پرهیز کردم .

اگرچه (۱) ایشان در غیبت و تهمت بسیار (۲) کوشیدند ، جَزَاهُمْ اللَّهُ بِمَا يُرِيدُ اَذْهَمُ
أَوْلَادِ يَزِيدَ (۳) فَعَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِالْمَزِيدِ.

امیر ضیاء الدین کاشغری علیه الرحمة فرماید (۴) :

بیت (۵)

اللَّعْنُ عَلَى يَزِيدٍ فِي الشَّرْعِ يَجُوزُ (۶) وَالْإِغْوَى حَسَنَاتٍ (۷) وَ يَجُوزُ

و فتنه ملوک و امراء (ت) نیز اگرچه بسیار است اما یکی از آن فتنه ها این بود که در
بعضی دیار رسیدم و سلطان آن دیار طالب صحبت آمد (ل) (۸) و به اکرام و اعظام (۹) و
اجلال تمام به نزدیک خود طلب نمود و (۱۰) من اجابت نکردم و آن سلطان را غضب آمد و
اسبی (۱۱) از مس ساختن فرمود (۱۲) و چون آن اسب تمام شد (۱۳) بر آتش نهادند (۱۴) ، تا
مس آتش گشت (۱۵) و آن سلطان تهدید شدید می فرستاد و می فرمود (۱۶) که در شهر ندا
کنند که سید را باید به صحبت سلطان آمدن و الا (۱۷) بر آن اسب (۱۸) آتشین (۱۹) او را سوار
سازند (۲۰) و همچنین (ب) (۲۱) تا چهل روز اسب را گرم (آ: برگ ۹۱ ب) می ساختند (۲۲)
و باز خنک می شد و بعد از تهدید و ندای او (۲۳) من در صحبت آن به سلطان نرفتم (۲۴) ، و
بعد از چهل روز سلطان در صحبت آمد (۲۵) و به ادب (۲۶) تمام قیام نمود و عذر ما

۱- گ : اگرچه . ۲- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۳- یزید بن معاویه ، ۲۵-۶۴ هـ / ۶۴۵-۶۸۳ م رک به : زرکلی : قاموس الاعلام ، الجزء ۹ ،
ص ۲۴۴ ، دائره المعارف اسلامي ، لندن ، ج ۴ ، ص ۱۱۶۲ . مسعودی : مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۸۱ .

۴- آ ، ب : ندارد . ن : رحمة الله عليه . معلوم نشد کیست .

۵- آ ، ب ، ن : ندارد ، ت : عربيه . ۶- ب : يحول .

۷- آ : محوى حسنات . ۸- ل : برگ ۶۶ الف ، ت : برگ ۷۶ الف .

۹- ل ، ن : اعزاز . ۱۰- گ ، ل : ندارد .

۱۱- آ : اسب . ۱۲- گ ، ل : و فرمود که اسبی از مس ساختند . ۱۳- گ : چون تمام شد .

۱۴- ب : بر آتش راند . گ ، ل : فرمود که آن را به آتش بتافتند .

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- ل ، گ : « و می فرمود که در شهر ندا کنند » ندارد .

۱۷- گ : الا او را . ۱۸- آ : اسب . ۱۹- ل ، ن : آتش . ۱۹- گ ، ل : کنند .

۲۰- ب : برگ ۸۳ ب . ۲۱- گ ، ل : می کردند . ۲۲- ن : و ندا و .

۲۳- گ ، ل : « و باز خنک می شد و بعد از تهدید و ندای او من » ندارد . گ : چون به صحبت
او نرفتم .

۲۴- گ : بعد از آن ، آن سلطان به صحبت آمد . ۲۵- ن : با ادب .

۲۶-

مضی (۱۱) خواست (۲) .

و اما ابتلاى شديد و بلاى مدید (۳) که در دیار ماوراء النهر به آن جناب رسید تا به حدی بود (۴) که باد سبب جلای وطن وزید (۵) و عنان براق براق سیادت را در آن سفر (۶) به کشمر (کشمیر) کشید و اهل بیت شریف که بودند و (۷) احباب آن جناب و احباً (۸) و اخلا (ت) منتظران (۹) لقای (۱۰) مبارکش گشتند تا روز حساب ، بر هیچ احدی پوشیده نباشد چنانکه آفتاب الا ما شاء الله العزیز القدير و الحکیم النصیر (۱۱) .

نظم (۱۲) (ن) (۱۳)

خوشا سرى که بود ذوق سرما (۱۴) دیده	به چشم دل رخ اسرار آن سرا دیده
ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل	و زان دریچه یقین (۱۵) سر ماجرا دیده
بر آستان وفا هر دمی (۱۶) ز دشمن و دوست	هزار محنت و ناکامی و جفا دیده (۱۷)
بهر (۱۸) جفا که کشیده به روزگار دراز	برای دوست در آن شیوه وفا دیده
بهر وفا که نموده به زیر تیغ جفا	ز روی دوست دو صد خلعت صفا دیده
میان آتش شبهای هجر هر دم صبح	هزار روح صفا (۱۹) از دم صبا دیده
میان ظلمت امکان و کثرت صوری	نسیم صبح وصال از ره فنا دیده (۲۰) (آ)
چو از رسوم مجازی فنا شده به کلی (۲۱)	درون زهر (۲۲) فنا شربت بقا دیده

۱- گ ، ن : ماضی .

۲- قب : حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۳۴۲ ب.

۳- ل : ندارد . گ : در حاشیه آمد ، گ : ص ۴۸۰ .

۴- گ : ندارد .

۵- گ ، ل : جلای وطن کرد (به جای باد سبب جلای وطن وزید) . کلمه وزید در ن : « مزید » نوشته شده .

۶- آ : ندارد ، ب : آب زده ، گ : سفر به محشر . ۷- آ ، ب ، ن : ندارد .

۸- گ : ندارد ، ت : برگ ۷۶ ب .

۹- گ : منتظر . ۱۰- آ : بیاض .

۱۱- آ ، ب : الحکیم الوهاب ، ل : و الحکیم البصیر من الحکیم النصیر . گ : البصیر ، ت : ندارد .

۱۲- گ ، ل : شعر ، ت : غزل . ۱۳- ن : برگ ۱۲۵ الف .

۱۴- چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا - سرا گ : سرها . ۱۵- ل : بعین .

۱۶- ب : هر زمان ، ل : مردمی ز . ۱۷- آ : ندارد ، ب : آب زده .

۱۸- چهل اسرار نسخه خطی بریتانیا . زهر .

۱۹- ت ، گ ، ل ، ن : روح و صفا . ۲۰- آ : برگ ۹۷ الف .

۲۱- گ : کلی . ۲۲- آ : نهر ، ب : حرف .

ز جام شوق شده مست و شیشه بشکسته
 میان عریده محبوب خوش لقا دیده (ل) (۱)
 زنگ خود شده يك سو (۲) در حریم ذات (۳)
 جمال آن مه بی چون و بی چرا (۴) دیده
 علایی از چه شدی مست چون نخوردی می
 ز دیده مست شود (۵) هر کس و تو نادیده (۶) (ب، ت) (۷)

ذکر خاتمه عمره (۸)

لَا حَتَّ (۹) الْأَنْوَارُ فِي قَبْرِهِ كَمَا فَاحَتْ (۱۰) الْأَسْرَارُ فِي صَدْرِهِ
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا
 الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۱۱) »
 وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى (۱۲) :
 « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ (گ) (۱۳) يُرْزَقُونَ
 فَرْحِينَ (۱۴) » الْآيَةُ.

- ۱- ل: برگ ۶۶. ۲- آ، ب، ت: فانی.
 ۳- گ: حریم شهود. ۴- ب: چرا (به جای چرا).
 ۵- ب: شود مست. ۶- غزل فوق یکی از غزلهای چهل اسرار سید علی همدانی است. رک به:
 چهل اسرار نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا. برگ ۱۹۱ ب. چهل اسرار چاپ امرتسر، ص ۱۰.
 آتشکده وحدت، ص ۳۹۸.
 ۷- ب: برگ ۸۴ الف، ت: برگ ۷۷ الف. ۸- گ: « قدم سره و نور مرقد » در حاشیه آمد.
 ۹- ل: لاح.
 ۱۰- ل: فاجب. ۱۱- قرآن مجید: ۳۹ (سوره الزمر): ۴۳.
 ب: حاشیه برگ ۸۴ الف یعنی الله بردارد و بستاند جانها از تنها به وقت مرگ (آب زده) جانها از
 تن ها آنک بمیرد در خواب و قبض جان به وقت (مرگ) قبض حقیقی است و در خواب حقیقی نیست چه
 [آب زده] زندگانی است ولیکن مراد از این موت.
 ۱۲- ب: ندارد. گ، ل: و قال عزاسمه. ۱۳- گ: ص ۴۸۱.
 ۱۴- قرآن مجید: ۳ (سوره آل عمران): ۱۶۳
 ب: حاشیه برگ ۸۴ الف یعنی میندازد مرده آنانی را که کشته شدند در راه خدای بلکه ایشان
 (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يَمُوتُونَ وَلَكِنْ يَنْقَلِبُونَ مِنْ دَاكِرٍ إِلَى دَاكِرٍ (۱) »
 نظم (۲)

گر شمس فرو شد به غروب (۳) او نه فنا شد کز بُرج دگر آن شه انوار (۴) بر آمد (۵)

ای دوست بدان که در اوایل صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائة (۶) خدمت سید زاده شمس الدین ماخانی (۷) فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ الذَّوْقِ الْوَجْدَانِي (۸) حاضر آمد به خانقاه (۹) فتح آباد که در قصبه روستا بازار (۱۰) است آباد و مکتوبی آورد مملو از کباد (۱۱) و درد جگر (۱۲) (آ : برگ ۹۸ ب) شب (۱۳) شنبه آن مکتوب را به این فقیر (۱۴) داد .
 و چون به مکتوب (۱۵) نظر کردم دیدم (۱۶) که به خط برادر (۱۷) قوام الدین (۱۸)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

- زنده اند خطاب مُحَمَّد (ص) راست یا کل (آب زده) و فاعل او رسول بود یا حبیب او می تواند { دو سه کلمه محو شده } از مطاعم و مشارب و مناکح و ملابس و سایر مستنها (کذا) { محو شده } موجود است در آخرت نیز موجود گشت بلکه در طبقات آسمان اگر [يك کلمه محو شده] و اصفی است از { ... } در دنیا .
 ۱- اسرار التوحید چاپ بهمنیار ، ص ۱۶۱ . خواجه عبدالله : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۲ ، ص ۳۵ .
 احادیث مثنوی ، ص ۱۶۹ ، ت : ولكن يتقلبون .
 ۲- ت ، گ ، ل ، بیت . ۳- ب : غروب .
 ۴- ن : شمس به اظهار ، ت : مه انوار .
 ۵- کلیات شمس تبریزی ، ص ۳۷۷ .
 ۶- صفر ۷۸۶ هـ (مارس ۱۳۸۵ میلادی) گ : بود که خدمت .
 ۷- ل : ندارد . گ : « شمس الدین » ندارد . معلوم نشد کیست .
 ۸- آ ، ن : الوجدانی . ۹- گ : در خانقاه .
 ۱۰- برای فتح آباد رک به : رحلة ابن بطوطه ، بیروت ۱۹۶۰ ، ص ۳۶۸ .

Rustak: On the West of Badakhshan: Encyclopaedia of Britannica Vol.II.

(Badakhshan)

رستاق : در جنوب بدخشان قرار دارد .

- ۱۱- ب : خون کباد .
 ۱۲- آ ، ت : در درد جگر ، گ ، ل ، ن : ندارد .
 ۱۳- گ : در شب .
 ۱۴- آ ، ب : بمن ، گ : ل : بدین فقیر .
 ۱۵- ب ، ل ، گ : در آن مکتوب ، ن : در آن .
 ۱۶- گ ، ن : ندارد . ۱۷- آ : برادر .
 ۱۸- قوام الدین بدخشی .

رَزَقَنَا اللَّهُ (۱) الاحتطاء بِأَسْرَارِ (۲) الدِّينِ ، کتابت یافته بود ، فلاجرم باد غم (۳) از کوی فراق آن محبوب اعلیٰ وزید (ت) و اریج (۴) عروج (۵) براق آن مطلوب احلیٰ (۶) به مشام جان رسید.

نظم (۷)

ساکنان فرش اغبر ماه انور بر (۸) اُفق
مضطرب چون ماهیی در بحر اخضر دیده اند
صفرتی (۹) در عارضش دیدند از عین حزن
لاجرم خود شبش (۱۰) از دوش اصغر دیده اند (ب) (۱۱)

نظم (۱۲)

در دُرُج لَحَد گشت نهان گوهر شاهی
در پرده شد از دیده ما نور الهی (ل) (۱۳)
شکرست که رُوسرخ به دیوان قضا رفت (۱۴)
آن سبط (۱۵) که بر معرفتش داد گواهی
این اشک که از خرمن (۱۶) چشمم (۱۷) نشود پاک
صد دانه به یک جو دهد از چهره کاهی
وین زمره اخیار که از غربت (۱۸) شمش (۱۹)
از مشرق و مغرب همه گویند آهی
یعنی که خود آن طلعت انگشت نما را
در جان جهان (۲۰) هیچ ندیدم کماهی

- ۱- گ : رزقه الله . ۲- ل : باختطاء با شرار . ۳- گ : فهم .
۴- آ ، ب ، ت : ازیج - اریج برانگیخته شدن و بوی خوش دادن و داروی خوشبو که در طعام کنند (فرهنگ آندراج) ، ت : برگ ۷۷ ب .
۵- گ ، ل : روابج عروق . ۶- گ ، ل : اصلی . ن : اجلی .
۷- گ ، ل : شعر ، ت : مرثیه . ۸- آ ، ب ، ل ، گ : نور ابر .
۹- گ ، ل : صورتی . ۱۰- گ : امشش .
۱۱- ب : برگ ۸۴ ب . ۱۲- گ ، ل : وایضاً ، ت : ندارد .
۱۳- ل : برگ ۶۷ الف . ۱۴- ل : رخت .
۱۵- گ : آن صبت (در حاشیه آن سبط آمد) . ۱۶- ل : خدمت .
۱۷- آ : چشم . ۱۸- آ : عرس ، ب : غرب ، ل ، ن : عرس .
۱۹- گ ، ل : شمش . ۲۰- آ ، ب ، ت ، ل ، گ : جان و جهان .

آن روز که از خاک لحد روی نماید
خود باز دهد آب رُخ یوسف چاهی (گ) (۱۱)

و از صعوبت آن رایحه مزلزله نفس هُلُوع (۲) رخت حیات به لب حرص (۳) ممات کشانید
و صد هزار (آ: برگ ۹۸ الف) قطرات حسرت از موج بحار غموم (۴) هجران آن حبیب
حقانی بروجنات (۵) چشمان (۶) چکانید و هزاران هزار (۷) (ت) لهیات نار فراق (۸) از خلیل
رحمانی بر طلعات جنان شعله زرو (۹) سوزانید و از شدت احراق (۱۰) آن شعل (۱۱) محیره
مُجیره (۱۲) شب فراق از روز وصال معلوم نگشت و از قوت آن حدت ناریه جبل وجود را
تدکدک حاصل گشت (۱۳) .

شعر:

وَ لَوْ أَنَّ مَالِي (۱۴) بِالْجِبَالِ وَ كَانَ طُورُ (۱۵)
رُسَيْنَا بِهَا قَبْلَ التَّجَلِّي لَدَكْتُ
فَطُوقَانُ نُوحٍ عِنْدَ نُوحِي كَأَذْمَعِي
وَ إِيْقَادُ نِيرَانِ الْجَلِيلِ (۱۶) كَلَوْعَتِي (ب) (۱۷) (ن) (۱۸)

۱- گ: ص ۴۸۲.

۲- هُلُوع سخت نا شکیبها و ترسنده از بدی و آرزومند و بهخیل بر مال و طیان سخت نالان که بر
مصیبت صبر نتواند . (فرهنگ آندراج) . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً . قرآن مجید: ۷۰
(سورة المعارج): ۱۹ .

۳- گ: حوض . ۴- آ، ن: عموم .

۵- ن: بروجناب، گ: بروضات . ۶- ن: جسمانی

۷- ل: هزار هزار، ت: برگ ۷۸ الف.

۸- آ، ب: فرقان، ت: فرقت .

۹- آ: ندارد.

۱۰- گ، ل: فراق . ۱۱- آ: شغل، ب: شعله .

۱۲- آ، ن، گ: محیره، ل: مجیره، ت: ندارد.

۱۳- ن: تدکدک را، ت: مدکوک .

۱۴- آ، ب: مایی، ل: ما معی، ن: ماتی، گ: ماه، ت: جالی.

۱۵- گ: طوعتی، مصراع دوم در شعر اول بجای مصراع اول آمده .

۱۶- ن: الجلیل .

۱۷- ب: برگ ۸۵ الف .

۱۸- ن: برگ ۱۲۵ ب .

وَلَوْلَا (۱) زَفِيرِي أَغْرَقْتَنِي أَذْ مَعِي (۲) وَلَوْلَا دُمُونِي أَخْرَقْتَنِي زَفَرْتِي
وَحَزْنِي مَا يَعْقُوبُ بَثُّ (۳) أَقْلُهُ وَكُلُّ بَلَاءٍ يُؤَبُّ يَقْضِي بَلِيَّتِي (۴-۵)
و بدان (۶) از اندوه آن چنان (۷) ضعیف شد که حَقَّقَان پدید آمد در چنان .

نظم (۸)

ای آتش فراقت دلها کباب کرده سیلاب اشتیاق جانها (۹) خراب کرده (۱۰)

و بعده واعظ عقل بر منبر نفس برآمد و بتبصیر (۱۱) وجود مذکوک (۱۲) اشتغال نمود
وجود نیز متعظ آمد ، به آنچه فرمود و ثبات قدم در مقام صبر از حق تعالی طلب نمود و از
تثبیت الله الحکیم الصبور الجلیل عطای ثبوت قدم بیافت در مقام (آ : برگ ۹۸ ب) صبر
جمیل (۱۳) چنانکه جناب سیادت در اوّل کتاب واردات (۱۴) فرموده است که (۱۵) :
ای مرهم جراحت هر دل ریشی وای مونس راحت هر درویشی (ل) (۱۶)
ای کرمت (۱۷) دستگیر هر بیچاره وای راحت (۱۸) پای مرد (۱۹) هر آواره

- ۱- آ : ولاو ۲- ب : آذ معی ۳- آ : ثب. ۴- آ : بیّتی.
۵- دیوان ابن الفارض الثانية الكبرى المسماء بنظم السلوك ص ۵۳ به بعد (حاشیه ب : برگ ۸۴ ب)
یعنی اگر آنچه به ما رسیده به کوه طور پیش آمد از تجلی حق یکی از آن کوهها نبود هر آینه پاره شود .
(۲) یعنی طوفان نوح نزد گریه های زار من همچو آب چشم من است به ادعا آنک آب چشم من اکثر از
طوفان نوح است . و افروختن آتش خلیل همچو سوزش دل ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از آن است .
(۳) - و افروختن آتش خلیل همچو سوزش دل ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از آن است .
(۴) از حاشیه برگ ۸۵ الف اگر بالماء زاری نبود ، هر آینه غرق کردی و فانی گردانیدی مرا آب چشم من و
بلایی که ایوب بود آن بعضی پلاهای ما بود .
۶- ن : بدان . ۷- ل : حال . گ : آن حال چنان . ۸- ب : فرد ، گ : ل : بیت .
۹- آ ، ب : جان را . ۱۰- برای بیت قب : حیات امیر خسرو ، ص ۵۱ .
۱۱- ل ، ن : بتبصیر . ۱۲- ل : مذلول . گ : مذکول . ۸ قرآن مجید .
۱۳- ل : ندارد . گ : و از تثبیت ... جمیل ، در حاشیه آمد . قرآن مجید : ۷۰ (سورة المعارج) : ۵
فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا .
۱۴- رساله واردات . رساله واردات نوشته سید علی همدانی است نسخه خطی متعلق به کتابخانه
موزه بریتانیا .
۱۵- گ ، ل ، ن : ندارد .
۱۶- ل ، برگ ۶۷ ب . ۱۷- ل ، ب : کرمت و .
۱۸- آ ، ب ، ل ، ن : رحمت و تصحیح از روی رساله واردات (برگ ۳۸۵ ب) ، گ : رحمت .
۱۹- پایمرد : شفیع ، خواهشگر ، شفاعت کننده یاری دهنده ، دستگیر . (لغت نامه دهخدا) .

ای خواطف غیرت بصایر قدسیان را از ملاحظه اسرار (۱۱) جمال تو بر دوخته (گ) (۲)
 و ای عواطف را فتت (۳) هزاران (۴) شمع صفا در گوشه دل هر شکسته بر افروخته (۵)
 ای آثار نفحات لطفت (۶) سرمایه هر فتوحی و
 ای هُبُوب (۷) نَسَمَاتِ فضلت راحت جان هر مجروحی
 ای نسیم صبح وصال امیدگاه سوختگان آتش فراق و
 ای زلال دریای افضالت حیات بخش خستگان (۸) بادیة اشتیاق
 ای سوابق الطاف عنایت دستگیر هر بی قدری و
 ای لطایف عفوی غایت (۹) عذر پذیر هر بی عذری (۱۰)
 و آنچه در (ب) (۱۱) آن (۱۲) مکتوب نوشته بود دیگر باره در نظر آوردم و این بیت
 می خواندم .
 نظم (۱۳)

داشتم وقتی نگاری یاد می آید مرا هر زمان از یاد او فریاد می آید مرا
 های ، های ، های
 و بعضی از الفاظ شریفه آن مکتوب این بود (ت) (۱۴) :
 هُوَ الْبَاقِي ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :
 « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (آ : برگ ۹۹ الف) لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (۱۵)

- ۱- ل، ن : ندارد . ۲- ب : بر دوختند ، گ : ص ۴۸۳ .
 - ۳- ب : رحمت . ۴- سید علی همدانی : رساله واردات : هزار
 - ۵- ب : افروختند . ۶- سید علی همدانی : رساله واردات : مصلحت .
 - ۷- بضم تین وزیدن باد و بیدار شدن و نشاط رفتن و جز آن (فرهنگ آنندراج) .
 - ۸- ن : سوختگان . ۹- آ ، ن : عنایت .
 - ۱۰- مؤلف عبارت فوق را از رساله واردات سید علی همدانی (برگ ۳۸۵ ب) آورده است .
 - ۱۱- ب : برگ ۸۵ ب .
 - ۱۲- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد . ۱۳- ب ، ت ، ل : بیت ، گ : ندارد .
 - ۱۴- ت : برگ ۷۹ الف .
 - ۱۵- قرآن مجید : ۲۸ (سورة العنكبوت) : ۸۸
- ب : حاشیه ۸۵ ب یعنی مر او راست حکم و رجوع إليه هم به اوست یعنی هر چیز که فانی شده است
 مگر ذات حق :

کی بود ما ز ما جدا مانده من بدم تو رفته و خدا مانده
 اینجا هلاک به معنی فناست هر چه غیر اوست در و فانی است چه موجود حقیقی بجز ذات خدا نیست .
 ما هم صفات و صفت از ذات جدا نیست و الیه ترجعون بالفناء فی ذاته هم بدین ناطق .

شعر:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ (۱) فَرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ
وَ اِنْ اِفْتِقَادِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ (۲) دَلِيلٌ عَلَى اَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ (۳)

معلوم فرمائید (۲) که در ماه ذی القعدة (۵) حضرت امیر از ولایت سری (۶) به نیت سفر حجاز بیرون آمد و چون در (۷) حدود ولایت ملک خضر شاه رسید (۸) ، خدمت ملک خضر شاه التماس نمود که حضرت امیر می باید که چند روزی اقامت تشریف فرمایند تا از منبع فواید جناب سیادت فایده گیرد (۹) لاجرم (۱۰) اجابت نمود (۱۱) و چون ماه ذی الحجة (۱۲)

۱- ن : خلیل .

۲- مصرعه دوم در دیوان حضرت علی دیوان بدیع البیان ، ص ۱۴۱ اینطور نوشته :

وَ اِنْ اِفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ اَحْمَدَ

فواتح میبیدی ، ص ۳۵۵ . به درستی که نیافتن من فاطمه را بعد از احمد دلیل است بر آنکه دایم نیست هیچ درست و چگونه باشد اینجا زیستن از پس نیافتن ایشان.

۳- از حاشیه ب : برگ ۸۵ ب .

یعنی هر اجتماعی را فرقتی است و هر اجتماع که بغیر فراق است قلیل الوجود است .

بیت : ملك را زين مهم تر نیست کاری که گرداند جدا یاری ز یاری

به درستی که جستن من یکی را بعد یکی دلیل بر آن است که دوام ندارد در جهان ، بیت :

فراق را که بیاورد در جهان یار که باد تا اهد اقبال در جهان فراق

این اشعار گفته حضرت علی کریم الله وجهه است . رک به : دیوان حضرت علی ، ص ۸۹.

دیوان بدیع البیان ، ص ۱۴۱ ، فواتح میبیدی ، ص ۳۵۵.

این ابیات در کشف الاسرار و عدة الابرار ، خواجه عبدالله انصاری ، ج ۱ ، ص ۶۲۷ مثل متن درج شده است .

۴- گ ، ل : فرمایند .

۵- ت ، گ : ذی القعدة.

۶- ب ، ن : بنیری ت ، تیری ، مراد است سرینگر. 34.12 N, 74.50 E.

Encyclopaedia of Britannica's Atlas: Sarinagar means the City of
Sri or
Lakshi
Gazetteer of India : Kashmir and Jammu. P.118.

۷- گ : به

۸- ل ، ن : رسیدند . حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۲۰ ب ولایت سواد و کبر رسیدند .

۹- آ ، ب ، گیرم . ۱۰- گ ، ل : ندارد . ۱۱- گ : نمودند . ۱۲- ل : ذی حج ، گ : ذی الحجة .

در آمد ، حضرت امیر با درویشان بهم (۱) صحبت (۲) و عزلت اختیار کردند و در همان رود بعد از نماز پیشین (گ) (۳) حضرت امیر را علالتی (۴) پیدا شد و تا پنج روز آن ملالت (۵) کشید (ل) (۶) و در این پنج روز هیچ چیز از طعام دنیاوی (۷) تناول ننمود (۸) مگر در روز آخر که چند کرت آب می خورد (۹) و چون شب چهارشنبه (۱۰) ششم ماه ذی الحجه (۱۱) در آمد و وقت نماز خفتن شد (۱۲) ، اصحاب را طلب کرد (ت) و نصیحت فرمود و وصیت کرد که : همیشه با حق باشید و

بر ملازمت (ب) (۱۳) اوراد و اوقات ثابت قدم باشید و

خاطر با ما دارید و

ما را بحل کنید و

تا يك سال (آ : برگ ۹۹ ب) اگر در وفاداری ثابت قدم باشید نزد مشهود ما مجاور باشید و اوراد می خوانید.

پس این نصایح قبول کنید تا به سعادت دنیا و آخرت برسید و اگر بر غیر این باشید ، شما دانید ، بعده فرمود که :

« خیر باد بروید و نماز بگزارید (۱۴) »

فلاجرم (۱۵) اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و به وظیفه مشغول شدند و شنوده می آمد که بر زبان مبارک (۱۶) حضرت امیر قدس الله سره این اذکار جاری بود که :

« يَا اَللهُ يَا رَفِیقُ يَا حَبِیبُ (۱۷) » .

۱- ب ، ن : ندارد . ۲- ت ، ب ، ل ، گ : صحت .

۳- گ : ص ۴۸۴ . ۴- گ : ملالتی .

۵- ت ، گ ، آ ، ل ، ن : ندارد . ۶- ل : برگ ۶۸ الف .

۷- ب ، ن : ندارد . ۸- گ ، ل : هیچ نخورد .

۹- ب : نوشید ، گ : خورد . ۱۰- آ : چهل شنبه .

۱۱- ل : ذی حج . ۱۲- گ ، ب ، ل : ندارد ، ت : برگ ۷۹ ب .

۱۳- ب : برگ ۸۶ الف . ۱۴- آ ، ب ، ن : بگذرانید .

۱۵- ل : ندارد ، گ : لاجرم . ۱۶- فقط ل : ندارد .

۱۷- حیدر بخشی : در رساله مستورات برگ ۴۲۱ ب همه این مطالب از روی خلاصة المناقب مندرج شده و در آن این هم تزیید است که نقل کردند که در وقت نزع به زبان مبارک خود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فرمودند . چون درویشان آن را قلم آوردند ، تاریخ وفات آن جناب سیادت همان افتاد (حیدر بخشی : رساله مستورات ، ۴۲۱ ب) .

تا نیم شب و بعده بحکم الهی حضرت امیر از مضیق عالم فانی به فضای سرای باقی
رحلت نمود (۱۱)، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۲) .

نظم (۳)

إِنْ يَوْمَ الْفِرَاقِ أَحْرَقَ قَلْبِي أَحْرَقَ اللَّهُ قَلْبَ يَوْمِ الْفِرَاقِ (۳)
لَوْ وَجَدْنَا إِلَى الْفِرَاقِ سَبِيلًا لَأَذَقْنَا الْفِرَاقَ طَعْمَ فِرَاقِ (۵)

و در آن حال همه اخوان با دیده گریان و جگر بریان و دل پریشان گشتند حیران و هر
یک به زیان حال با خود می گفت (۶) .

نظم (۷)

آن کس داند حال دل مسکینم (ت) کورا هم ازین نمد کلاهی باشد

تحریر آن (۸) مکتوب

روز جمعه پانزدهم ذی الحجه (۹) سنه ست و ثمانین و سبعمائه هجریه (۱۰) ، هلالیه
کُتِبَهُ الدَّاعِي الْفَقِيرُ قَوَامُ الْجُرْمِي (۱۱) .

تاریخ نقل حضرت امیر که (۱۲) مولانا مُحَمَّد سرای اِیْسَنی راست (۱۳) سَلَّمَهُ اللَّهُ .

۱- گ ، ل : فرمودند .

۲- قرآن مجید : ۲ (سورة البقرة) : ۱۵۶ .

۳- گ ، ل : بیت ، ت : شعر .

۴- ل : يوم فراق .

۵- ل : این شعر لو وجدنا طعم فراق را ندارد ، گ : این شعر در حاشیه صفحه آمده . ب : حاشیه
برگ ۸۶ الف و سوخته گرداند الله روز فراق را ، اگر می یافتم سوی فراق راهی هرآینه می چشانیديم
فراق را لذت فراق .

۶- گ ، ل ، ن : می گفتند .

۷- آ ، ب ، ن : ندارد . گ : بیت ، ت : برگ ۸۰ الف .

۸- آ : آن . ب ، ل : تحریر ، ن : هر . ۹- ل : ذی حجه .

۱۰- آ : روية ، ت : الهجریه .

۱۱- ل : ندارد . مراد از قوام الذین بدخشی ، گ : کلمات « پانزدهم ذی الحجه و هجریه ... جرمی »
در حاشیه صفحه آمده ، به جای قوم « قیام » نوشت ، ت : الحرمی .

۱۲- آ ، ت ، ب ، ن : ندارد .

۱۳- گ ، ل : مولانا مُحَمَّد سرای اِیْسَنی فرموده . ن : مولانا سرای اِیْسَنی فرماید :

قب : حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۴۲۱ ب - ۴۲۲ الف .

شیخ مُحَمَّد سر الیشی از صلحا و بلغاء وقت بود . اعظمی : واقعات کشمیر . برگ ۳۶ الف .

نظم (۱۱) (آ : برگ ۱۰۰ الف)

چو شد از گاه احمد خاتم دین ز هجرت هفتصد و شصت و ثمانین
برفت از عالم فانی به باقی امیر هر دو عالم آل یس (۲۱) (ب) (۳)

لآخر (۴)

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد لعل لب تو طعم شکر در دهان (۵) دهد
طاووس جان به جلوه در آید ز خرمی گر طوطی لب به حدیثی زبان دهد (۶)

و بدان که احوال اولیاء در زمان نزع مختلف باشد زیرا که هیبت غالب بود (۷) (ل) (۸)
بر بعضی و رجا بر بعضی و بر بعضی در آن زمان چیزی کشف شود که موجب ثقت (۹)
باشد.

حسن بن علی رضی الله عنهما (۱۰) در آن زمان بگریست (۱۱) و بلال گفت : وَ أَطْرِبَاهُ
در جواب عروس خود (۱۲) که (۱۳) گفته بود وَ أَحْزَنَاهُ (۱۴) و عبدالله بن مبارک چشم بگشاد

۱- گ : ندارد ، ص ۴۸۵.

۲- سوره (۳۶) قرآن مجید است و لقب حضرت سرور کائنات مُحَمَّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

۳- ب : برگ ۸۶ ب. ۴- آ ، ب ، ت ، ل : ندارد. ۵- ب : به دهان ، ن : پادهان .

۶- اشعار ظهیر فاریابی که در مدح قزل ارسلان سروده . رک به : دیوان ظهیر فاریابی ، ص ۲۵ ، گ :
این دو شعر در حاشیه صفحه آمده .

۷- ب : باشد .

۸- ل : برگ ۶۸ ب .

۹- آ ، ب : ثقة .

۱۰- ت ، گ : علیه السلام.

۱۱- در کتاب کفایه چنانچه بن امیه روایت کرده که در مرض حضرت امام حسن که به آن مرض از دنیا
برفت ، به خدمت او رفتم و در پیش او طشتی گذاشته بود و پاره پاره جگر مبارکش در آن طشت
می افتاد... پس طشت را از پیش حضرت برداشتند ، حضرت بگریست . مجلسی : جلاء العیون ،
ص ۱۶۵ . حسن بن علی بن ابی طالب مسموعاً شهید گردید . به سال ۴۰ هجری . ابن جوزی :
کتاب صفة الصفوة ، ج ۱ ، ص ۳۱۹ . زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۸ ، ص ۷۲ .

۱۲- گ : بلال رضی الله عنه و اطرباه در جواب عروس خود گفت که .

۱۳- آ ، ت : ندارد.

۱۴- وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی . مثنوی مولوی دفتر سوم ، ص ۹۳ . متوفی ۲۰ هجری
/ ۶۴۱ میلادی . رک به أسد الغابة فی معرفة الصحابة ، الاثیر ، ج ۱ ، ص ۲۰۶ . زرکلی : قاموس الاعلام ،
ج ۷ ، ص ۴۹ ، دائرة المعارف اسلامی ، لندن ، جلد ۱ ، ص ۷۱۸ .

و بخندید (۱) .

و خدمت شیخ روز بهان بقلی قدس الله سره (۲) فرموده است که خدای را برگزیدگان اند (۳) که در هر روزی هزار هزار بار تجلی نثار (ت) ایشان فرماید که نزدیک بود که بگذارند (۴) از سبحات جلال الله تعالی ، لاجرم چنان لطیف شوند که در وقت رحلت (۵) از دار فنا به دار بقا ارواح ایشان اشباح را جذب کنند (۶) به سوی جنات نعیم و نعیم مقیم (۷) و از تعب موت طبعی خلاص یابند چنانکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم در شب معراج به روح و بدن (آ : برگ ۱۰۰ ب) طیران نمودند (۸) و عیسی و ادریس علیهما (۹) (السلام) نیز طیران نمودند به سما به روح و بدن .

و (۱۰) نقل است که جوانی از اکراد (۱۱) در هوا طیران نمود و غایب شد و دیگر هرگز (۱۲) باز نیامد و بعضی در جنت مشهوده (۱۳) نروند (۱۴) بلکه :

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۵) :

« لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَقْوَامٌ أَفْنَدْتَهُمْ مِثْلَ أَفْنَدَةِ الطَّيْرِ (۱۶) »

۱- چون وقت وفاتش نزدیک رسید همه مال خود به درویشان داد پس در وقت مرگ چشمها را باز کرد و می خندید . عطار : تذکرة الاولیاء . ج ۱ ، ص ۱۷۹ . ابن جوزی : صفة الصفوة ، ج ۴ ، ص ۱۰۹ .

ایضاً المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم ، ج ۶ ، ص ۳۳۲ .

گ : « و خدمت ... سره » در حاشیه آمده .

۲- گ ، ل : یکی از بزرگان .

شیخ روز بهان بقلی ابو محمد بن ابی نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بود و برهان علماء و قدوه عشاق در هدایت حال سفر عراق و حجاز و شام کرده است ، با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه شریک بوده است وی را تصنیفات بسیار است ، چون تفسیر عرایس و شرح شطحیات عربی و فارسی ، کتاب الاتوار فی کشف الاسرار و غیر آن (نفحات الانس ، ص ۲۸۸) ، صاحب فتوحات گفته که وی عمری در مکه مجاور بوده و در حال غلبه سخنان بلند که هر کس فهم آن نداشت ظهور می کرد مجلاً در سنه ۶۶۵ هجری رحلت کرد . هدایت : ریاض العارفین ، ص ۱۲۸ . نیز رک به : محمد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۲ ، ص ۶۴۰ . ۳- آ : برگزگانند . ل : بندگانند . برگزیدگان . ۴- گ ، ل ، ن : بگذارند ، ت : برگ ۸۰ ب .

۵- ت ، ن : رحیل .

۶- گ ، ل ، ن : کند . ۷- ب : نعیم ، گ ، ل : ندارد .

۸- گ : نمود . ۹- آ ، ب ، ت ، ن : ندارد . ۱۰- آ ، ت : ندارد .

۱۱- ت : ندارد . ۱۲- ل : هرگز دیگر .

۱۳- گ ، ل : مشهوده . ۱۴- آ : ندارد .

۱۵- گ ، ل : علیه الصلوة و السلام .

۱۶- مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۱۸۳ . امام محی الدین : ریاض الصالحین ، ج ۱ ، ص ۹۳ .

و بعد از آن اتعاظ (۱۱) استعداد سفر ساخته آمد (۲) از بهر رفتن به ولایت کتر (۳) اما حضرت شاه مظفر و سلطان منصر موید به تأیید احد ، جناب رفیع (۴) (گ) شیخ محمد (۵) وَفَّقَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى از آن سفر مانع آمد به سابقه قضا و قدر .

و خدمت مولای عظیم و مفخر کریم که معروف است (۶) به محمد سرائی همیشه بادا محفوظ (۷) به اسرار خدائی با جمعی از سعدای دیگر مشتاق (۸) آن سفر اختیار کردند (ت) تا به ولایت کتر (۹) و بلقای تابوت معطر و صندوق منور ، مشرف آمدند و مظفر (۱۰) و چون تابوت را از آن زمین برداشته اند (۱۱) بوی مشک ناب (۱۲) به دماغ آن نیک بختان رسیده است .

و این فقیر به حضرت (۱۳) شاه دین دار (۱۴) ، شیخ محمد نامدار حاضر بود که روزی (۱۵) یکی از امرای آن حضرت (۱۶) گفت که عجب باشد (ل) (۱۷) که (۱۸) تابوت سید را در هوای گرم بتواند آورد به سبب آنکه بوی گرفته باشد (آ: برگ ۱۰۱ الف) لاجرم حضرت (۱۹) (ن) (۲۰) شاه فرمود که این (۲۱) چنین سخن نشاید گفتن زیرا که خدمت سید صاحب کمال بود و ما را اعتقاد آن است که از تابوت سید بوی خوش آید.

و به تقریب این سخن (۲۲) این فقیر تقدیر نمود که صوفیه قدس الله اسرارهم در کتب ذکر کرده اند که :

- ۱- ل ، ن : اتعاظ پند گرفتن (فرهنگ آندراج) ، گ : اتعاظ و ، ت : ابعاظ .
- ۲- ل : اند . ۳- ل : کتر ، آ ، ن : کبر .
- ۴- آ : ندارد ، گ : « اما ... جناب » در حاشیه آمد ، گ : ص ۴۸۶ .
- ۵- گ ، ل : شاه شیخ محمد ، « و فقه الله تعالی بما یحب و یرضی » ندارد .
- ۶- گ ، ل : مولانا محمد سرائی (به جای آن همه عبارت) .
- ۷- ل : باد محفوظ . ۸- گ : مشتاق ، ت : برگ ۸۱ الف .
- ۹- گ : کتر (کتر نام ولایت است که ما بین جلال آباد و پیشاور (پیشاور) است . وفات حضرت امیر کبیر در آنجا شده است و از آنجا به ختلان آورده اند . این عبارت در حاشیه صفحه آمده است .
- ۱۰- گ ، ل : ندارد . ۱۱- ن : برداشتن .
- ۱۲- آ : تابوت . ۱۳- گ ، ل : به حضور
- ۱۴- گ ، ل : ندارد . ۱۵- گ ، ل : ندارد .
- ۱۶- گ ، ل : ایشان . ۱۷- ل : برگ ۶۹ الف .
- ۱۸- آ ، ن : ندارد . ۱۹- گ : « لاجرم حضرت » ندارد .
- ۲۰- ن : برگ ۱۲۶ ب .
- ۲۱- آ : ندارد .
- ۲۲- گ ، ل : سخن را . در ت نقطه حذف شده .

صنفی باشند از طُیور که در هوا پرند و چهل روز چیزی نخورند و بعد از چهل روز بوی مُشک اذفر از آن صنف می آید ، پس چگونه باشد؟ حال آن صاحب کمال که شصت سال در راه خدای تعالی به قدم اخلاص ثابت قدم بوده باشد و از تشریف کمال حال او مخلصان دیگر را (۱) نیز (۲) اوقات خوش (۳) و اذواق دلکش و علوم نور بخش حاصل آمده باشد. (ت) (۴).

نقل است که خدمت شیخ ابو سعید ابو الحخیر (۵) قَدْسَ اللّٰهُ سِرَّهُ (۶) چهارده سال در غار خاوران عزلت کرد و چون بیرون آمد و دوازده سال از آن بگذشت ، ولی دیگر در آن غار به زیارت در آمد و بیرون آمد و فرمود که اگر این غار از مشکتاب مَمْلُک بودی چنین بوی ندادی که بعد از دوازده سال از اثر صحبت شیخ ابو سعید بوی خوش دلکش می آید. (۷)

۱- ل : ندارد . ۲- گ : ندارد . ۳- گ : ندارد . ۴- ت : برگ ۸۱ ب . ۵- آ ، ن : ندارد .
۶- ابو سعید فضل الله بن ابو الحخیر ابو سعید در شهر کوچک میهنه در اول محرم ۳۵۷ هجری به جهان آمده قصبه میهنه که زادگاه و آرام گاه ابو سعید است از توابع خاورانست نخست در همان زادگاه خویش دانش آموخته و پس از آنکه صرف و نحو را فرا گرفته ، به شهر مرو رفته و از شاگردان ابو عبدالله خضری شده ، پس از مرگ وی نزدیک ابوبکر قتال شاگردی کرده است ، پس از ده سال که در مرو دانش آموخته به سرخس رفته و در آنجا در حلقه شاگردان ابو علی زاهر بن فقیه آمده است . از آن پس همه عمر را در طریقه تصوف بسر برده و در باز گشت به میهنه هفت سال را به ریاضت گذرانده و باز نزد ابو الفضل سرخسی بازگشته و به اشاره وی به نیشابور رفته است که از ابو عبدالرحمن سلمی خرقه ارشاد پستاند ابو العباس قصاب نیز با وی خرقه داده است . مدتی ریاضت کشیده مجلس وعظ ترتیب داده در ۸۳ سالگی به میهنه به سال ۴۴۰ هجری / ۱۰۴۹ میلادی در گذشته است . اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید به اهتمام احمد بهمنیار ، دکتر ذبیح الله صفا . مقدمه دیوان ابو سعید ابو الحخیر . براون : تاریخ ادبیات ایران . ج ۱ ، صص ۲۵۶ ، ۳۰۸ ، ۴۵۲ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷ ، ۶۰۷ تا ۶۰۹ . عطار ، تذکرة الاولیاء ، چاپ لندن ، ج ۲ ، صص ۳۲۲ تا ۳۳۷ . سمرقندی : تذکرة الشعراء ، صص ۸۴۱ ، ۵۲۱ . غلام سرور : خزنة الاصفیاء ، ج ۲ ، صص ۲۲۸ ، ۲۰۹ . لغت نامه دهخدا ، دیباچه ، سخنان منظوم ابو سعید ابو الحخیر ، سعید نفیسی تهران ، ۱۳۳۴ خورشیدی . اردو دائره معارف اسلامیه ، تحت ابو سعید .

این واقعه که منسوب به ابو سعید است در اسرار التوحید هیچ جا متذکر نشده بود ، ولی آنطور که در ل : نوشته در تذکرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۸۸ مندرج شده . معلوم می شود که نسخه ل صواب دارد .
۷- گ : ل : این واقعه ابو سعید چنین آمده است نقل است که خدمت شیخ ابو سعید ابو الحخیر قَدْسَ اللّٰهُ سِرَّهُ در نیشابور به زیارت غاری که سلطان ابراهیم ادم . (ابراهیم بن ادم بن منصور بن زید بلخی) نام یکی از اکابر زهاد نیمه اول قرن دوم هجری است که به سال ۱۶۵ هـ / ۷۷۶ م یا ۱۶۶ هـ / ۷۸۳ م در غزای بیزنطیه به شهادت رسیده است و گویند او شاهزاده بلخ بود ، روزی به شکار گاه ، هاتفی در گوش سر او ندا داد که ای ابراهیم آیا تو بدین کار آمدی ، از شنیدن آواز شوری در درون او افتاده از اسب به زیر آمد (بقیه پاورقی به صفحه بعد)

لاجرم از تابوت جناب سیادت بوی خوش چه عجب باشد که جناب سیادت (آ : برگ ۱۰۱ ب) دوازده ساله (۱) بوده است که به سلوک راه خدای توجّه نموده (۲) و در سنّ هفتاد و سه از دارفنا به دار بقا رحلت کرده ، پس مدت توجه آن جناب به حضرت ربّ الارباب شصت و یک سال بوده باشد .

و این فقیر که خوشه چین آن جناب است، چون بعضی درویشان را به عزلت در مدت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اعضای (۳) بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و عطر شمیده (۴) و از تك (۵) دندان خود غسل سلوک چشیده (ل) (۶) و این همه آثار فروغ (۷) آن جناب است که با این گدایان (۸) خوشه چین رسیده است .
« فَكَيْفَ أَثَارُ أَصُولِهِ الَّتِي رَسَخَتْ (۹) فِي وَجُودِهِ الْمُبَارَكِ (۱۰) » .

و خدمت ملك خضر شاه (ت) وَفَّقَهُ اللَّهُ بِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى (۱۱) يك روز (۱۲) راه از برای الله به تشییع تابوت (۱۳) خلاصه موجودات و زیده کائنات آمده است و ولد سعید او که به نام سلطان شاه است در این زمان از سکان خانقاه است زَادَ اللَّهُ صَدَقًا وَ صَفَا وَ رَسَخَ (۱۴) فِيهِ يَقِينًا وَ وَفَا بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ آلِهِ الْأَصْفَى (۱۵) .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

و جامه خویش به شبانی از شبانان بدر داده و پشمینه او در پوشیده روی به صحرا نهاد دیر زمانی شوریده و پریشان در جبال و مغاوز بسر برد سپس به مکه عازم شد و مجاورت خانه گزید. لغت نامه دهخدا ، ذیل ابراهیم، ابن جوزی : صفة الصفوة ، ج ۴ ، ص ۱۲۷ . عطار : تذکرة الاولياء ج ۱ ، ص ۸۸ . محمد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۲ ، ص ۷۹ . اردو دائرة معارف اسلامیه تحت کلمه ابراهیم بن ادهم قَدَسَ اللَّهُ روحه چند وقت در آنجا بوده و حالا به غار سلطان ابراهیم (گ : ص ۴۸۷) مشهور است رفت ، چون بیرون آمد ، فرمود که اگر این غار از مشک ملو بودی ، چنین بوی ندادی که از اثر صحبت آن جوافرود بوی خوش دلکش می آید . رک به : عطار : تذکرة الاولياء ج ۱ ، ص ۸۸ .

۱- آ ، ت : سال . ۲- گ ، ب : نموده است ، ت : نموده بود .

۳- آ ، ت ، ن : اجزا . ۴- گ ، ل : عطر شمیده ندارد .

۵- ل : ت ، گ : بن . ۶- ل : برگ ۶۶ ب .

۷- آ ، ل : فروغ . ۸- ل : گدای . گ : به این گدای .

۹- گ ، ل : رشحت . ۱۰- ل : المبارکت .

۱۱- گ ، ل : « وَفَّقَهُ اللَّهُ بِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى » ندارد ، ت : برگ ۸۲ الف .

۱۲- گ : يك روزه .

۱۳- ل : ندارد . ملك خضر شاه حاکم . گ : جنازه (به جای تابوت) . ۱۴- ن : رشح .

۱۵- گ : زاد وسلم » در حاشیه صفحه آمده ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از روی نسخه گ اضافه شده است .

و در چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی (۱) تابوت بر تابع (۲) الهی و مخزن پادشاهی (۳) به خانقاه میمون که به خطه مبارکه ختلان بیت المعمورست (آ : برگ ۱۰۲ الف) رسید (۴) و از لمعان نور حضرت جناب سیادت (۵) ابصار منتظره و انظار مبصره رخشید.

نظم

ای دیده ها از روی تو روشن شده و ای روشنان از بوی تو گلشن شده (۶)

ای دوست بدان که در آن وقت که تابوت جناب سیادت (۷) را (۸) از ولایت کنتر (۹) به جانب ماوراء النهر می آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بی شمار (۱۰) بر مثال ابرهای سفید (۱۱) متصل بر آسمان روان تشییع تابوت حضرت سیادت (۱۲) می نمودند و چون بر سر بالای (۱۳) این فقیر رسیدند. حقیقت را در وجود ایشان بدید و وجود سحابی (۱۴) ایشان بگذاخت و بر زمین (۱۵) رسید و به شکل مرغان سفید و سبز پدید آمد (۱۶) به روی آب (۱۷) (ت) بزرگی که آن آب هم از وجود ایشان پیدا شد در غایت صفا و جاری (۱۸) به جانب این فقیر و آن ملائکه این فقیر را به غایت احترام می نمودند و فهم کرده می شد (۱۹) (ن) (۲۰) که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادت است با این فقیر (۲۱).

نظم (۲۲)

زهی وقت وزهی وقت و زهی وقت که من قدرش ندانستم (۲۳) جز این وقت

- ۱- گ : ل : جمادی الاول، ت : جمادالاول.
- ۲- گ : ل : رباع . ت ، ن : رباع .
- ۳- گ : پادشاهی را .
- ۴- ل ، ن : ندارد ، ت : الهی و بحر حضرت .
- ۵- گ ، ل : سیادت مآب . منورست آوردند .
- ۶- گ : این شعر را ندارد .
- ۷- گ : ص ۴۸۸ . جناب سیادت مآب .
- ۸- گ : ندارد .
- ۹- ل : کبر و سواد . گ : سواد و کنتر .
- ۱۰- گ : بی شمار ندارد .
- ۱۱- ن : سپید .
- ۱۲- آ : سید .
- ۱۳- ب ، ل ، ن ، گ : بر بالای سر .
- ۱۴- آ : سمانی ، ب ، ن : سبحانی .
- ۱۵- آ : به زمین .
- ۱۶- ت ، گ ، ل : آمدند .
- ۱۷- آ : آبی ، گ : بر روی آبی بزرگ ، ت : برگ ۸۲ ب .
- ۱۸- آ ، ب : ندارد .
- ۱۹- گ ، ل : فهم می کردم ، ت : می شود .
- ۲۰- ن : برگ ۱۲۷ الف .
- ۲۱- ن : فقیر سلمه الله ، گ : به این فقیر .
- ۲۲- ل : بیت .
- ۲۳- آ : نمی دانستم ، ت : این شعر را ندارد .

لاخر رحمه الله (۱)

نرسد قربت ما را خلل از بُعد مکان
که (۲) میان من و او کون و مکان حایل نیست
نشنود از لب او مژده هل من سایل
آنکه خون جگرش از مژه ها سایل (۳) نیست (۴) (ل) (۵)

رباعی (۶)

آنجا که منم (۷) صومعه و دیر (آ) (۸) یکیست
در مسجد و بتخانه (۹) مرا سیر یکیست
تا یافت دلم خلعت یکتایی را
در چشم دلم عین (۱۰) یک و غیر یکیست

و حضرت سیادت (۱۱) قَدْ سَ الْاَللهُ رُوْحَهُ الْکَبِيْرُ در حال حیات این فقیر را به تأخیر صلات
معذور داشته بود ، فلاجرم در حال ممات به تأخیر زیارت عذر (۱۲) دارد زیرا که سلطان کمال
حالش در جان این فقیر گدا سرا پرده (۱۳) اقامت نصب نموده است .

نظم (۱۴) (گ)

گر آب و گلت دور بود باکی نیست
چون جان و دلت (۱۵) عاشق و دیوانه ماست

عاشقان خویشان (۱۶) آزاد کن
بر آمیدی (۱۷) جا نشان (۱۸) دلشاد کن (۱۹)

- ۱- ل : شعر . ت ، گ : ندارد .
۲- گ ، ل : چون ، ن : چه .
۳- آ ، ب ، ن : مژده ایل .
۴- آ ، ب ، ت : این بیت را ندارد .
۵- ل : برگ ۷۰ الف .
۶- آ ، ب ، ن : ندارد .
۷- آ : معنم .
۸- آ : برگ ۱۰۲ ب .
۹- ل ، ن : صومعه .
۱۰- ل ، ن : عیش .
۱۱- آ : حضرت امیر ، ل : جناب سیادت . ۱۲- ن : اعذر . ۱۳- آ : که اسرار پرو .
۱۴- گ ، ل : بیت . گ : ص ۴۸۹ . ۱۵- آ : دل .
۱۶- آ ، ب ، ل ، ن : خواستن و تصحیح قیاسی ، ت : عاشقان را خویشان .
۱۷- گ ، آ : امید . ۱۸- گ : وصلشان (به جای جانفشان)
۱۹- ل : (این بیت را) ندارد . و در گ در حاشیه آمده است .

و ایضاً (۱)

هر کرا (۲) در بند عشق آزاد کردی، ای کریم (ت)
 بوی وصلت دایما در بند او گردد مقیم
 ای دوست بدان که سعی بلیغ (۳) باید نمودن و از انوار جناب (۴) سیادت رخشیدن (۵) .

نظم (۶)

دل شکسته هینِ چرایی؟ (۷) بر شکن قلبها و قلبها و قلبها
 جزر جزو (۸) تو فکنده در (۹) فلک رَینّا و رَینّا و رَینّا (۱۰)

و به قدم اخلاص از برای خلاص به خدمت قرة العین جناب سیادت که اوست بقیة هدیه
 الهی و خلعت سُرّادق پناهی ، در راه صدق اقبال نمودن (۱۱) البتّه البتّه البتّه (۱۲) .
 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 « أَحَبُّ إِلَهٍ (۱۳) (آ : برگ ۱۰۳ الف) لِمَا أَرْفَدَكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَ أَحَبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ وَ أَحَبُّو
 اهل بیت (۱۴) لِحُبِّي (۱۵) »

و از حضرت (۱۶) سیادت شنوده آمد (۱۷) که فرمود که در واقعه دیدم که خدمت (۱۸)

- ۱- آ ، ن ، گ : ندارد .
- ۲- گ ، ل : کرا از ، ن : که از ، ت : برگ ۸۳ الف .
- ۳- آ : بسیار .
- ۴- ل : سیادت ماب .
- ۵- آ : رخشیدن بلیغ .
- ۶- گ ، ل : شعر ، ت : رباعی .
- ۷- ل ، گ : چرایی ، ن : جرای .
- ۸- گ ، ل : چند جزو .
- ۹- آ ، ت : بر .
- ۱۰- ن : رینانی .
- ۱۱- ن : نمودند ، گ : نمود .
- ۱۲- ل : ندارد .
- ۱۳- ن : ندارد .
- ۱۴- آ : شئی .
- ۱۵- بخاری ، ج ۲ ، ص ۲۸ . مسلم ج ۴ ، ص ۲۰۲۲ . امام محی الدین : ریاض الصالحین ، ج ۱ ، ص ۵ .
- ۱۶- ب ، ل ، گ : جناب . ۱۷- ت : شد .
- ۱۸- گ ، ل ، ن : ندارد .

شیخ محمد اذکانی (۱) حَصَّهُ اللَّهُ بِالْفَيْضِ السُّبْحَانِي باز سفیدی (۲) به من داد و فرمود که این باز را حضرت حق تعالی (۳) جَلَّ جَلَالُهُ از برای تو هدیه فرستاده است ، گفتم این باز را چه سازم ؟ گفت در خانقاه بگذار تا بباشد ، و چون از ورای شیخ نظر کردم تا حد (۴) بصر اولیا دیدم که حاضر آمده بودند از برای تعظیم این هدیه (ل) (۵) و این واقعه (ت) اشارت باشد به ظهور فرزندی .

نظم (۶)

هر کرا خود (۷) نور عزت پرورد از فیض خویش

شاهباز قدس گردد ز آشیان و بیض (۸) خویش

و بعد از آن واقعه (۹) خلاصه سادات و زبده مکونات حضرت (۱۰) امیر سید محمد (۱۱)

۱- شیخ محمد اذکانی الاسفرائنی: رک به : داراشکوه : سفینه الاولیاء ص ۱۰ ، غلام سرور : خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۰.

این مضمون که حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۱۵ ب به قرار زیر آمده . نور الدین جعفر و قوام الدین بدخشی قدس الله تعالی سرهما در خدمت آن جناب سیادت حاضر بودند و از زبان مبارک ایشان شنیده اند که شبی در خانقاه قطب الواصلین و سلطان العابدین شیخ محمد اذکانی ... بودم در واقعه دیدم که حضرت شیخ ما را باز سفید داد و به زبان مبارک خود فرمود که یا سید بگير این باز را خدای تعالی این هدیه برای تو فرستاده است در جواب گفتم : یا مرشدی باز را چه خواهم کرد ؟ فرموده اند که در خانقاه بگذار تا از ین این مزین و روشن گردد فلاجرم بردست خود گرفتم و دیدم که تمام اولیاء الله حاضر آمده بودند (برگ ۳۱۶ الف) از برای مبارکبادی این هدیه چون در خود فکر کردم دانستم که این اشارت به فرزندی شد ، چون صبح روشن شد در خدمت شیخ خبری کردم و پرسیدم که یا بزرگوار چنین در واقعه دیدم تعبیر آن چه باشد از زبان مبارک خود فرموده اند که یا سید اشارت به فرزند شده است و حال آنکه من در عالم تجرید بودم ، بعد از آن به حکم آن بزرگوار چون در سن چهل رسیدم متأهل شدم خدای تعالی ما را فرزندی داد مُحَمَّد نام .

۲- ل ، ن : سپیدی .

۳- گ ، ل : حضرت جل جلاله . ن : حضرت حق . ۴- آ ، ن : سید . ۵- ل : برگ ۷۰ الف ، ت : برگ ۸۳ ب . ۶- ب ، ت ، ل ، گ : بیت .

۷- گ ، ل : که او را . ۸- ب : به یقین . ۹- گ ، ل : ندارد . ۱۰- گ ، ل : جناب .

۱۱- میر سید محمد همدانی . فرزند ارجمند حضرت امیر سید علی همدانی و خلیفه وی است و به عمر بیست و دو سالگی بعد از وفات پدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال به هدایت خلق و ترویج اسلام سعی نمود و چون بعد از ادای حج کعبه به مقام کولاب جایی که قبر سید علی همدانی بوده رسیده رخت به سرای جاوید افکند . رک به : نرائن کول : تاریخ کشمیر ، برگ ۶۱ ب . کرپا رام : تواریخ کشمیر ، ص ۱۶۲ . اعظمی : واقعات کشمیر اعظم برگ ۴۳ ب . غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ . نور الدین داود : محنة الفردوس ، صص ۸۷-۹۰ .

ابقاء الله الباقي به محمد و آل محمد از آشیان (۱) غیب طیران نمود (۲) و بر کنگره شهادت نزول فرمود (گ) (۳) ، لاجرم چون جناب سیادت مطلع آفتاب عالم (۴) حقیقت بود ، هر آینه که فرزند عزیزش نیز منار انوار عالم حقیقت (۵) باشد .

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« أَلَوَكُدُّ سِرَّ أَبِيهِ (۶) »

یعنی فرزند باطن پدر خود است .

نظم (۷)

ای سندی که آفتاب از پی (آ) (۸) تحصیل نور
خدمت روی ترا گشته (۹) به جان مشتری
هیچ شبی نگذرد تا نکند رای تو
کوکبه روز را سوی جهان رهبری

از نام محمد است مسمی
حلقه (۱۰) شده این بلند طارم
تو در (۱۱) عدم و گرفته قدرت
اقطاع وجود زیر خاتم

سعادت به بخشایش داورست

نه در چنگ و (۱۲) بازوی زور آور است (۱۳)

حضرت (۱۴) سیادت فرمود که خدمت (۱۵) بهرامشاه (ت) کشیمی حاجی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱۶)
سعادت یافت که از آل ذوالقرنین هیچ دیگری (۱۷) نیافت .

- ۱- ن : آشیانه . ۲- ب : کرد . ۳- گ : ص ۴۹۰ .
۴- گ : ندارد . ۵- ت ، ل : منابر عالم تحقیق . گ : منار انوار حقیقت .
۶- احادیث مشنوی ، ص ۱۳۵ (مؤلف اللؤلؤ المصنوع ، ج ۹۹ ، درباره آن گفته لا اصل له) ... گ ، ل : الولد سرابی .
۷- گ ، ل : شعر . ۸- آ : برگ ۱۰۳ ب . ۹- آ : گشت . ۱۰- آ : از حلقه .
۱۱- گ : در تو . ۱۲- ن : ندارد .
۱۳- بوستان سعدی (درباره رضا) ص ۱۵۳ . ۱۴- گ : جناب . ۱۵- گ : ندارد ، ت : برگ ۸۴ الف .
۱۶- ل ، ن : کشمی . آل ذوالقرنین ، گ : « حاجی رحمة الله عليه » ندارد .
۱۷- گ ، ل ، هیچ کس دیگر ، ن : دیگری .

و خدمت برادر دینی (۱) مولانا قوام الدین (۲) و فقه (۳) الثبات علی الاطلاع بأسرار الدین به مُحَمَّد و آلِه اُجْمَعین (۴) چنین تقریر کرد که جناب سیادت فرمود که خدمت بهرامشاه (ن) (۵) خوانتی (۶) سَلَمَ اللّهُ عَلَیْهِ فرزندى پسندیده ماست و کتاب مرآة التائبین (۷) را به التماس آن فرزند در تحریر آوردم (۸) .

جناب سیادت فرمود در خطه دشت کولک (۹) به مشهد شریف ، امیر بهرام عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ بِالاحترام (۱۰) که میرکا (۱۱) اگرچه به سن (۱۲) صغیر است اما بس باقر است (۱۳) و دوست دارنده اهل حق است (۱۴) .

وقتی دیگر فرمود که مردم ماوراء النهر (۱۵) صادق اند .

وقتی دیگر فرمود که مردم کهستان (۱۶) بدخشان (آ: برگ ۱۰۴ الف) (ل) (۱۷) بغایت مسکین و نیازمند باشند (۱۸) .

وقتی دیگر فرمود (۱۹) که درخواست مردم نیک بسیار است (۲۰) .

وقتی دیگر فرمود که طالقانیان مردم (۲۱) مخلص اند .

وقتی دیگر (۲۲) فرمود که سرای اُیسنیان (۲۳) پهلوانند .

۱- آ : دین . ۲- گ : قیام الدین . ۳- گ : وفقه الله .
۴- گ : « به مُحَمَّد و آلِه اجمعیّن » ندارد . ۵- ن : برگ ۱۲۴ ب .
۶- ل : ندارد . گ : « خوانتی سلمه الله علیه » ندارد . ن : خراستی سلم الله . محتملاً بهرام شاه الخویشی که یکی از خلفای آن جناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود . رک به : حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۳۷۵ الف .

۷- مرآة التائبین رساله سید علی همدانی است .

۸- ب : آوردم . ۹- شامی ، صص ۲۲ ، ۲۴ .

۱۰- ب : والاحترام . ۱۱- میرزاده (مکتوبات همدانیه) .

۱۲- گ : صغیر است سن . ۱۳- ب : باقر ، گ : در اصل : پس بافراصت .

۱۴- ل : عبارت از « جناب سیادت تا است را ندارد . و گ : در حاشیه آمده است .

۱۵- فهر خراسان و ولایة خوارزم . معجم البلدان ، چاپ بیروت ، ج ۵ ، ص ۵ .

۱۶- آ ، ن : کهستان . ب : کهستان از بدخشان ، گ : کوهستان بدخشان .

۱۷- ل : برگ ۷۱ الف . ۱۸- گ ، ل ، ن : نیازمندند ، ت : این جمله را ندارد .

۱۹- آ : فرمودند ، ت : این جمله را ندارد . ۲۰- گ ، ل : این جمله را ندارد .

۲۱- ل : طالقانیان . ن : طایقانیان مردمان . طالقان : بلدتان احداهما به خراسان بین مروالروز . بلغ ،

بینها بین مروالروز ثلاث مراحل معجم البلدان ، چاپ بیروت ، ج ۴ ، ص ۶ . گ : مخلص باشند .

۲۲- ن : ندارد . گ : « وقتی دیگر فرمود » ندارد .

۲۳- آ : سرای اتسنیان ب : سرای نشینیان ، گ : این جمله در حاشیه آمده است .

وقتی دیگر (۱) این فقیر از جناب سیادت پرسید که در میان مردم ختلان مشهور است که علیشاه رحمه الله حضرت خواجه خضر را دریافته است و از حضرت خواجه دین و دنیا و اموال و اولاد (۲) طلب نموده این نقل مشهور درست باشد و دریافته بود (ت) یا نی؟ (۳) جواب فرمود که دریافته باشد زیرا که علیشاهیان (۴) را حق تعالی سعادت و برکتی بخشیده است در دین و دنیا (۵).

وقتی دیگر پرسیدم (۶) که در اطراف ختلان و غیر آن از اماکن (۷) صادقان می باشند که به شما (۸) محبت عظیم دارند (گ) (۹) اما به صحبت شما آمدن نمی توانند (۱۰) به واسطه مانعی، پس (۱۱) احوال ایشان چگونه باشد؟ جواب (۱۲) فرمود که در آخرت با ما باشند، زیرا که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که:

« يحشر المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالل » (۱۳) (۱۴)

و فرمود که:

« أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّ يَا أَبَا ذَرٍّ » (۱۵)

وقتی دیگر فرمود که اگر نیک باشی، با ما باشی و اگر بد باشی ترا به ما بخشند (۱۶)

- ۱- گ: ندارد.
- ۲- آ: از اموال و اولاد. ن: و اولاد و اموال.
- ۳- آ: ندارد، ت: برگ ۸۴ ب.
- ۴- مراد از مردم قریه علیشاه.
- ۵- ل: عبارات: وقتی دیگر فرمود که درخواست الخ، وقتی دیگر فرمود که طالقانیان ... الخ وقتی دیگر این فقیر ... در دین و دنیا را ندارد.
- ۶- گ: از عبارت « مردم ختلان ... تا .. پرسیدم » در حاشیه آمده است.
- ۷- آ: ماکن. ۸- ل: هاسما.
- ۹- گ: ص ۴۹۱.
- ۱۰- گ: به صحبت نمی توانند رسید.
- ۱۱- گ: ندارد. ۱۲- گ، ل: ندارد. ۱۳- آ، ب: محالك.
- ۱۴- از ب: حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی بر انگیزخته شود مرد بر دین دوست خود، پس نظر کن کویکی از شما که کرا دوست می دارید. قب: ترمذی، ج ۲، ص ۶۰. از ب: حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی تو با آن کسی که دوست گرفت ترا ابادزر.
- ۱۵- ابوذر غفاری جندب بن جناده رضی الله عنه یکی از صحابه کرام رسول صلی الله علیه و سلم. متوفی ۳۲ هجری، اصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۲. زرکلی: قاموس الاعلام، ج ۲، ص ۱۳۶. اردو دائرة المعارف اسلامیه، ج ۱، ص ۸۶. بخاری ج ۲، ص ۴۲۸. مسلم، ج ۴، ص ۲۰۳۲. شرح النووی، ج ۵، ص ۲۶۷. غزالی: احیاء العلوم الدین، ج ۳، ص ۱۲۶. ابو نعیم اصفهانی: حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۱۲.
- ۱۶- ب: بر ما، گ: وقتی دیگر

(آ: برگ ۱۰۴ ب) و به لفظ جمع نیز فرمود که اگر نیک باشید از ما باشید و اگر بد باشید (ب) (۱۱) شما را به ما بخشند (۲).

وقتی دیگر در نصیحت امیر عمر خوشی (۳)، خدایش بخشد، وقت خوشی فرمود که: ای عمر اگر نیک باشی از ما باشی و اگر بد باشی ترا به ما بخشند (۴).
وقتی دیگر فرمود که محمد ما شک بغایت صادق است اما هنوز به سال خورد است (۵).
وقتی دیگر فرمود که حاجی یعنی اخی (۶) به سبب سعادت به این (۷) دیار آمده است (۸)، زیرا که بیشتر (۹) از جمیع اتباع و احباب او حقوق صحبت و نعمت بر ما ثابت کرده است.
و این سخن در آن اوان فرمود (ت) (۱۰) که:

ستون (۱۱) در خانقاه به سوی اخی افتاد و حضرت امیر (۱۲) به آواز بلند اخی را (۱۳) تنبیه کرد تا حذر کند و بعد از حذر او را در کنار گرفت و فرمود که دعوت باید دادن شکرانه خلاص را.

و وقتی دیگر فرمود که مولانا محمد سرای مرد (۱۴) ذاکر و ساهر است و لایق خانقاهداری (۱۵) است، اما این معلول چاه نیم کاره است که اگر آبهای عالم را در وی ریزند پر نشنود.

حضرت (۱۶) سیادت در خانه امیر سرخ رَحْمَةُ اللهِ (۱۷) بر این فقیر معلول غضب نمود و فرمود که آنچه گفتم چرا چنین (۱۸) نکنی تا ساعة فساعة (۱۹) بر مزید باشی؟ و

۱- ب: برگ ۹۳ الف.

۲- گ: وقتی دیگر فرمود به لفظ جمع که اگر نیک باشید از ما باشید و اگر بد باشید شما را به ما بخشند، در حاشیه صفحه آمده است و ل، ن، گ: عبارت «وقتی دیگر فرمود... به ما بخشند» ندارد.

۳- معلوم نشد کیست. ۴- ت: این جمله را ندارد.

۵- گ، ل: «وقتی دیگر... است» ندارد.

۶- یعنی اخی حاجی بن المرحوم طوطی علیشاه المختلانی. آ، ب: مندو.

۷- آ، ب، ل، ن، گ: این. ۸- ت، ل: آمد.

۹- آ: بیشش. ۱۰- ت: برگ ۸۵ الف.

۱۱- آ، ت، ل، گ: ستوفی.

۱۲- حضرت امیر سید علی همدانی.

۱۳- گ، ل: اخی را به آواز بلند. ۱۴- گ، ل: مردی.

۱۵- آ، ب، ل: خانقای داری. ۱۶- ب: جناب.

۱۷- گ، ل: ندارد. حیدر بخشی: رساله مستورات، برگ ۴۱۷. ب: وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر رو به طرف کلاب نمود و فلاجرم چون (۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آن شب ضیافت امیر سرخ شد.

۱۸- گ، ل: ندارد، ت، ن: چنان. ۱۹- ل: ساعت فساعت، گ: ساعت بساعت.

شمس الدین (۱) (آ : برگ ۱۰۵ الف) و اسحاق (۲) را نظر کن (۳) که چگونه متمثل (۴) فرمایند ، فلاجرم چنان پیش راه (ل) (۵) شما را گرفته اند که اگر پنجاه سال ریاضت کشید (۶) ، با ایشان نرسید.

وقتی دیگر فرمود که شمس الدین (۷) سالک (۸) به قوت است ، اما اسحاق نیز پهلوان است (گ) (۹).

حضرت سیادت فرمود که مولانا بدر الدین و خشی (۱۰) و محمد بن شجاع (۱۱) به نزدیک نور الدین چیزی بخوانند (۱۲) اما محمد بن شجاع را « حلّ فصوص (۱۳) » گوید و مولانا بدر الدین را مقدمه « شرح قصیده (۱۴) » و لیکن سبق مولانا بدر الدین را به حضور من گوید تا من بشنوم که او (ت) از تصوف (ن) (۱۵) چه فهم کرده است (ب) (۱۶) و چون چند سبقی (۱۷) گفته شد به حضور آن جناب ، روزی در سبق مولانا بدر الدین ، ناگاه بر زبان این فقیر برفت که « و فیها یضلان (۱۸) » و حالانکه « فصلان » می بایست گفتن (۱۹) و (۲۰) آن جناب ضحکی در غایت خوشی فرمود (۲۱) و اصحاب که حاضر بودند نیز (۲۲) موافقت نمودند و این فقیر هم موافقت نمود و مُتَّفَعِل نشد و بعد از آن فرمود که این ابله هیچ غم ندارد و اگر غیر او چنین گفتی شرمنده شدی ، بعد از اتمام سبق فرمود که :
از مشرق تا به مغرب سفر کردم و هیچ احدی به حضور من (۲۳) معرفت نتوانست گفتن

۱- شمس الدین ختلاتی، رک به : حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۳۶۲ الف. گ : و در برادرم .

۲- اسحاق ختلاتی . ۳- ب : کنی .

۴- ن : مثل . ۵- ل : برگ ۷۱ ب.

۶- آ ، ب ، ل : کشید . ۷- گ : که برادرم شمس الدین (برادرم در حاشیه آمده است) .

۸- گ ، ل : سالکی . ۹- گ : ص ۴۹۲ .

۱۰- آ : الوحشی . ۱۱- گ ، ل : شجاع کشمی ، ن : شجاع کشح .

۱۲- گ ، ل ، ن : خوانند .

۱۳- شرح فصوص الحکم را سید علی همدانی نگاشته است. رک به : ربو ، ج ۲ ، ص ۸۳۶ .

۱۴- قصیده میمیه خمریه عمر بن فرید ابن الفارض ، سید علی همدانی بر آن با عنوان مشارب الاذواق نوشته است رک به : نسخه خطی رساله مشارب الاذواق متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب . ل : مقدمه قیصریه . ل : قیصریه (به جای قصیده) ، ن کلمه « شرح » را ننوشته ، ت : مقدمه ننوشته است .

۱۵- ن : برگ ۱۲۸ الف، ت : برگ ۸۵ ب . ۱۶- ب : برگ ۹۳ ب.

۱۷- ت ، گ ، ل : سبق . ۱۸- آ : و فیها یصلان ، گ ، ل : وقتها یصلان .

۱۹- گ ، ل : گفت . ۲۰- گ ، ل : ندارد .

۲۱- آ ، ت : نمود . ۲۲- گ ، ل : و اصحاب نیز که حاضر بودند .

۲۳- گ : پیش من .

الأ نور الدین که (آ: برگ ۱۰۵ ب) حقیقت تصوف (۱) را دریافته است و آنچه در عبارت می‌گنجد (۲) می‌گوید و خوب می‌گوید .

و بدان که این فقیر اگرچه از هر (۳) فن از علم حظی داشت اما به نسبت کمال علم و معرفت حضرت (۴) امیر قدس الله سره چنان نادان بود که غلام (۵) عجمی به نسبت خواجه متبحر در جمیع علوم ظاهر و باطن .

نظم (۶)

اهل دل کوی ترا جنت اعلیٰ (۷) دانند (۸) پرتو (۹) روی ترا نور تجلی خوانند (۱۰)
اهل فتوی که گذشتند بر اطوار علوم همه در مکتب عشقت الف و با (۱۱) خوانند
وقتی جناب سیادت بر سر پالیز (۱۲) رفته بود و سنگ پستی را در بغل گرفته (ت) و
برگ پاره (۱۳) بر آن پشت (ل) (۱۴) عرضه می‌داشت که من حاضر آمدم ، جناب سیادت بنا
بر تقریب (۱۵) سخن گذشته (۱۶) فرمود که :

اگر نور الدین ما را بفروشد بهای ما (۱۷) او را حلال باشد و هیچ احدی را شک نباشد در
آن که این فقیر را استحقاق آن تصرف نباشد ، فلاجرم (۱۸) آن سخن از آن جناب اظهار کمال
شفقت و ابراز جمال (۱۹) محبت باشد چنانکه وقتی دیگر فرمود که :

« به نور الدین بیعت کردن (۲۰) اولی بود از بیعت کردن (۲۱) به من » .

۱- ن : تصوف . ۲- آ ، ب ، ن ، ل : گنجید . گ : گنجد .

۳- گ ، ل ، ن : درده . ۴- گ : جناب .

۵- ن : غلامی ، ت : چنان تا باطن را ندارد . ۶- گ ، ل : شعر ، ت : رباعی .

۷- ل : اعلا .

۸- ب ، ت ، ل ، ن : خوانند .

۹- ب ، ل ، ن : پرتوی .

۱۰- گ ، ل : پرده بردار که روشن تر از این تا خوانند ، مصراعی که در متن آمده در حاشیه صفحه آمده است .

۱۱- آ ، ب ، ن : بی .

۱۲- ل : خالیزی ، گ : فالیزی .

۱۳- ل : برگ و رایه . ن : برگ را به ، گ : برگ و پاره ، ت : برگ ۸۶ الف .

۱۴- ل : برگ ۷۲ الف . گ : سنگ پشت .

۱۵- آ : تقرب . ۱۶- آ : گذشتند .

۱۷- گ ، ل : آن . ۱۸- گ ، ل : پس .

۱۹- ل : اثر ، گ : جمال در حاشیه آمد .

۲۰- ن : ندارد . ۲۱- گ : ندارد .

و حال آنکه (۱) کیفیت بیعت از تعلیم آن جناب معلوم شده است این فقیر (آ : برگ ۱۰۶ الف) را و پاکی آن جناب از حَمَلَة عرش در گذشته و این فقیر معلول در رعایت وضو عاجزست و در اکثر اوقات به يك وضو دو نماز نتواند گزاردن و اکثر اصحاب را معذوری این فقیر معلوم است و فواید دین و دنیا به این فقیر آن جناب بخشیده است .

و صورت تعلیم بیعت آن بود که جماعتی آمدند در خانه امیر عمر خوشی (۲) تا (۳) به خدمت امیر بیعت کنند خدمت امیر فرمود (۴) که :

« دستها بر دست (۵) نور الدین بدهید » .

چون فرمان را امتثال نمودند الفاظ بیعت جناب سیادت فرمود و گفت که :

« دست او دست ماست نگران نباید بودن » .

جناب سیادت این فقیر را دوبار (۶) اجازت فرمود به قبول توبه طریقت و اشهر آن این بود که جناب سیادت از قریه علیشاه رَحْمَةُ اللَّهِ (۷) به نیت سفر حجاز (۸) بیرون آمد (۹) و چون در دشت چویک رسید از مرکب فرود آمد به حضور اکابر اصحاب و دست مرا بگرفت و از میان اصحاب بیرون آورد و فرمود (گ) (۱۰) که :

چون من بروم مردم روی به تو خواهند آوردن (۱۱) ، باید که به خلق حسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم (۱۲) بتحبیب (۱۳) حبیب حقیقی در دل طالبان صادق و امیدوارم (آ : برگ ۱۰۶ ب) به حضرت پادشاه عالم که آنچه اهل طلب از من می یابند (۱۴) از (۱۵) تو نیز بیابند (ل) (۱۶) إِنْ شَاءَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۷) .

و به اخفاء وصیت پسند (۱۸) نکرد بلکه دست مرا گرفته به نزدیک اصحاب باز آورد و فرمود که ما نور الدین را اجازت کردیم به قبول توبه طالبان و تعلیم ذکر و بیان اسرار

۱- آ : ندارد .

۲- حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۱۷ ب . نقل است که وقتی جناب سیادت یا جمعی کثیر رو به طرف کلاب نمودند فلاجرم چون (برگ ۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آن شب ضیافت امیر سرخ شد ، ت : امیر عمر رحمة الله .

۳- ل : که . ۴- فلاجرم خدمت امیر فرمودند .

۵- گ ، ل : به دست . ۶- ل : دوبار این فقیر را .

۷- گ ، ل : ندارد . ۸- آ : حج ۹- ن : ندارد . ۱۰- گ : ص ۴۹۴ .

۱۱- آ ، ن ، ت : کردم ، گ ، ل : کرده ام . ۱۲- گ : یابند .

۱۳- آ : بتحبیب .

۱۴- ل : برگ ۷۲ ب . ۱۵- آ : دود . آ : در . ۱۶- ل : برگ ۷۲ ب . ۱۷- آ ، ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۱۸- گ : پسند .

بر طالبان صادق و مرا به قوت تامه در کنار (ن) (۱۱) گرفت (۲) و دعای طویل خواند (۳) و بر من دمید (۴) و به حق تعالی تسلیم نمود (۵) و وداع فرمود (۶) و مرا گفت (۷) برو به خانه خود بنشین (۸) .

فلاجرم به سعادت (۹) دین و دنیا (۱۰) متوجه اهل بیت (۱۱) خود آمدم و حال آنکه پوستین مبارک خود (۱۲) و آفتابه شریف خود به من عطا فرموده بود و در اوان (۱۳) پوشیدن آن پوستین امر عجیب (۱۴) در وجود (۱۵) خود یافتم که پیشتر از آن در من نبود .

جناب سیادت چون از سفر حج (۱۶) باز آمد ، روزی بر من غضب نمود (۱۷) و فرمود که تصوّر نکنی که این (۱۸) سعادت به سعی خود یافتی بلکه مدتهاست که همت این درویش در سفر و حضر به جانب تو مصروف است تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت یافته (۱۹) تو هزار بار (۲۰) فاتحه خوانده ام و از حضرت پروردگار سعادت تو خواسته ام (۲۱) .

و بعد (برگ ۱۰۷ الف) از آن در واقعه دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم (۲۲) سه چیز به من داد ، بعد از واقعه جناب سیادت خللی و چرك گوش گیری از نقره و موی بینی گیری از آهن (گ) (۲۳) که متصل بود بهم دیگر (۲۴) به من داد و فهم کردم که (۲۵) این (۲۶) سه چیز متصل آن سه چیز است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم به من داده بود .

-
- ۱- ن : برگ ۱۲۸ ب . ۲- گ ، ل ، ن : گرفتند .
 ۳- ن ، ب ، گ : خواندند . ۴- ب ، ن : دويدند ، گ : دميدند .
 ۵- گ ، ل ، ن : نمودند ، ت : سپرد و تسليم نمود . ۶- گ : فرمودند
 ۷- گ ، ل ، ن : گفتند . ۸- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد .
 ۹- آ ، ن : سعادت ، گ : پس به سعادت .
 ۱۰- گ : دینی و دنیایی . ۱۱- گ : اهل و بیت .
 ۱۲- گ ، ل ، ن : ندارد . ۱۳- آ ، ب ، ت ، ل : اول .
 ۱۴- گ : امری عجیب . ۱۵- گ : ندارد .
 ۱۶- ب : حجاز ، ت : ندارد . ۱۷- گ ، ل ، ن ، ت : کرد .
 ۱۸- ل : ندارد . ۱۹- ب : ندارد .
 ۲۰- گ : ندارد . ۲۱- گ ، ل : خواسته
 ۲۲- آ : حضرت سیادت ، گ : «صلی و سلم» ندارد .
 ۲۳- گ : برگ ۴۹۵ .
 ۲۴- ل : چرك گوش گیری و موی گیری از نقره که متصل یکدیگر بود ، گ : که متصل یکدیگر بود .
 ۲۵- ن : ندارد . ۲۶- گ : آن .

نظم (۱)

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دل است کعبه معنی تو گل چه پنداری
طواف کعبه صورت از آن حقت (۲) فرمود که تا به واسطه این (۳) دلی به دست آری
برای یکدل موجود گشت هر دو جهان شنو تو نکته لولاک را ازان قاری
دل خراب که منظر گه اله بود زهی سعادت جانی که کرد معماری (ل) (۴)

ای دوست بدان که محبت دین حق و محبت اهل دین حق که (۵) همیشه (ت) باقی خواهد بود فرض عین است بر هر عاقل بالغ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

« وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ (۶) مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۷) »
وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸) » و قَالَ
عمر (۹) : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَبُّ أَنْتَ إِلَيَّ مِنْ وَالِدِي (أ) : برگ ۱۰۷ ب) و وَلَدِي وَ النَّاسِ
أَجْمَعِينَ إِلَّا نَفْسِي فَقَالَ لَا حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ فَقَالَ يَا عُمَرُ : أَنْتَ الْآنَ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِنْ وَالِدِي وَ وَلَدِي وَ نَفْسِي وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ، فَقَالَ : الْآنَ يَا عُمَرُ .
و لیکن اول حق را بشناس تا اهل حق را به آن بشناسی ، قَالَ عَلِي (۱۰) كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ :
« لَا تَعْرِفِ الْحَقَّ بِالرِّجَالِ أَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ (۱۱) » .

نقل است که فقیهی با سلطان العارفین (۱۲) عداوت کردی (۱۳) و چون در حال نزع شد ،
حاضران مجلس را معلوم گشت که آن فقیه تباه رفت نعوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَ حاضران مجلس

۱- گ ، ل : شعر . ۲- گ ، ن : حقت ازان . ۳- آ : وین ، گ ، ل ، ن : آن .

۴- ل : برگ ۷۳ الف . ۵- ل ، ن : ندارد ، ت : برگ ۸۷ ب . ۶- گ ، ل : یتقل .

۷- قرآن مجید ۳ : (سوره آل عمران) : ۸۵ و هر که بجوید بجز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود
از او و او در آخرت از زیانکارانست .

۸- ل : و قَالَ عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَالِدِي وَ وَلَدِي وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ . ولی الدین محمد :
مشکوة المصابیح ، ص ۴ . شرح النووی ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ . کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۵ . ابو طالب مکی :
قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۷۴ .

۹- گ : عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . ۱۰- گ ، ل : امیر المؤمنین علی علیه السلام .

۱۱- این بیت در دیوان حضرت علی ، چاپ کانپور ۱۳۳۱ هـ ق و نولکشور یافت نشد .

۱۲- گ : سلطان العارفین با یزید بسطامی قدس سره . دولتشاه : تذکرة الشعراء ، ص ۳۲۵ .
سید علی همدانی را سلطان السادات و العارفین نوشته است . ۱۳- گ ، ل ، ن : کرد .

آن حال را مشاهده نمودند (۱) که این سوء حال فقیه مشارالیه بود، در آن کلام که حضرت سلطان در زمان گذشته فرموده بود (۲) که :

عداوت دوستان حق در دل با ایمان جمع نمی آید و اگر آید نمی پایید (۳) و بعد از آن حال (۴) حضرت سلطان فرمود که هیچ کاری در دین مردین دار را (۵) یاری (ت) دهنده تر از تعظیم برادران دین (۶) نیست و هیچ کاری دین را زیانکارتر از خوار داشت و فرو گذاشت حق برادران مسلمان نیست .

فرد (۷)

منکرست آن روسیه مردود و ملعون آمده (۸-۹)

کز حسد همچون سگان از دور عو عو می کند (۱۰)

(آ : برگ ۱۰۸ الف) و این فقیر از جناب سیادت پرسید که اگر کسی به صدق در صحبت شما نیاید بلکه به هوای (ن) (۱۱) نفس خود می آید حال او چگونه باشد ؟ جواب (۱۲) فرمود که هر که بر ما سنگ زند (۱۳) در بهشت رود (۱۴) زیرا که حرکت حبی باشد (۱۵).

نظم (۱۶)

هر که ما را یار کرد ایزد مرورا یار باد

هر که ما را خوار کرد از عمر برخوردار باد (ل) (۱۷)

۱- آ : نمودند که . ل : کردند. گ ، ت ، ن : نمودند گفتند .

۲- ن : فرمود ، گ ، ل : حضرت سلطان فرموده در زمان گذشته .

۳- آ ، ب ، ن : پایید . ۴- گ ، ل ، ن : ندارد .

۵- آ : وین وار را . گ ، هر دین دار را ، ت : برگ ۸۸ الف .

۶- ل : برادر . ت ، گ : برادران دینی .

۷- ن : نظم مولانا رومی راست . ت ، گ : بیت .

۸- ل : منکرست آن روسیه مردود مندود اید ، گ : ملعون و مردود آید . ۹- ن : آید .

۱۰- ن : بف بف . می زند ، گ : بق بق می زند .

۱۱- ن : برگ ۱۲۹ الف . ۱۲- گ : ندارد .

۱۳- گ ، ل : سنگی بر ما زند .

۱۴- ن : در آید . ۱۵- ل : ندارد ، گ : در حاشیه آمده .

۱۶- گ ، ل : شعر ، ت : رباعی . ۱۷- ل : برگ ۷۳ ب .

هر که اندر راه ما خاری فکند (۱) از دشمنی
 هر گلی کز باغ وصلش بشکفتد بی خار باد
 در دو عالم نیست ما را با کسی گرد و غبار
 هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد (۲)

و اقسام حبّ و بغض ذکر کرده شده است ، پس این فروع را به آن اصول باز بردن
 باید (۳) تا هر يك (۴) از فروع به کدام يك از (۵) اصول موافق آید .
 و بدان که (۶) هیچ چیزی و هیچ احدی را (۷) از موت مانع نتواند شد (۸) . قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى :

« كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا قَانٍ (۹) (ت) »

وَ قَالَ السَّيِّدُ الْمَعْرُوفُ به ناصر بن (۱۰) خسرو رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (۱۱) :

نظم (۱۲) (ب) (۱۳)

نهاد عالم ترکیب و چرخ هفت اختر
 شد آفریده به تدبیر (۱۴) ازان چهار گهر
 از آب روشن و از خاک تیره و آتش و باد
 چهار جوهر و هر چهار ضد یکدیگر (۱۵)

۱- گ ، ل : خاری نهاد . ن : خواری فکند .

۲- این ابیات سروده سید علی همدانی است رک به : حیدر بخشی : رساله مستورات ، برگ ۴۱۵ الف.

۳- ل : پس این فروع بدان اصول موافق آید. گ : باز باید کردن ، عبارت باز باید ... اصول در
 حاشیه آمده است .

۴- آ : که يك . ۵- ن : ندارد . ۶- ن : که و ۷- ل : ندارد . گ : نتواند آمد.

۸- آ : شد اما . ل ، ن : آمد . ۹- قرآن مجید : ۵۵ (سورة الرحمن) : ۲۶ ، ت : برگ ۸۸ برگ .

۱۰- ن : سید و کلمه « بن » را ندارد ، گ : و سید ناصر خسرو علیه الرحمة گوید ، ت : شاه ناصر
 الدّین فرماید.

۱۱- ب و قال السَّيِّدُ الْمَعْرُوفُ به ناصر بن خسرو رحمه الله مجمل الجنة مشواه . حکیم ابو معین ناصر بن
 خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی از سخنسرایان برجسته و گویندگان درجه اول زبان فارسی است
 وی در ماه ذی قعدة سال ۳۹۴ هجری در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱ هجری درمکان
 بدخشان در گذشت . برای تفصیل رک به : مقدمه آقای سید حسن تقی زاده بر دیوان ناصر خسرو ،
 تهران ، ۱۳۰۴-۱۳۰۷ هجری و تاریخ ادبیات ایران (صفا) ج ۲ ، ص ۴۴۳ .

۱۲- گ ، ل : شعر ، ت : ندارد . ۱۳- ب : برگ ۹۰ الف .

۱۴- دیوان ناصر خسرو : به ترتیب . ۱۵- گ ، ن : هر دو بیت بالا را ندارد .

یکی (۱) شناس جهان را و تو رسیده بدو
 مکن عمارت و بگذار و خوش از او بگذر
 بدانچه (آ) (۲) داری در دست شادمانه مباش
 وز آنچه رفت ز دست غم و دریغ مدار (۳)
 ز مرگ امن مجوی و به عمر تکیه مکن
 به سیم دین مفروش و ز دیو عشوه مخر
 ز نام‌های کهن نام کهنگان برخوان
 یکی جریده پیشینیان پیش آور (۴)
 کراشنیدی و دیدی که مرگ داد (۵) امان
 ز خاص و عام و بد و نیک از صغیر (۶) و کبیر (۷)
 اگر بماندی در دهر خود کسی جاوید (۸)
 نهان نگشتی در خاک هیچ پیغامبر (۹)
 کجاشد آنکه بُد از خاک پاک کُنْ فیکُون
 نه نطفه (۱۰) پدرش بود (۱۱) نه مایه مادر
 به نام آدم و کنیت ابوالبشر بُد او
 که او ز روی زمینست و اوست (۱۲) اصل بشر
 چو عمر خویش بسر برده (۱۳) نهصد (۱۴) و سی سال
 سپرد روز (۱۵) بسر برده را به دست پسر
 چنانکه آمده از خاک باز رفت (۱۶) به خاک
 بلی (۱۷) که باز شود هر عرض (۱۸) سوی جوهر (۱۹)

۱- گ، ن : پلی.

۲- آ : برگ ۱۰۸ ب. ۳- دیوان ناصر خسرو : وز آنچه از کف تو رفت از آن دریغ مدار . گ : مخور.

۴- گ، ل، ن : این شعر را ندارد . ۵- ن : داد مرگ . ۶- ل، آ : کثر، ت : صغار.

۷- آ، ب، ت، ل، ن : صغار و تصحیح از روی دیوان، گ : صغار و کبر.

۸- دیوان : اگر به حرمت و قدر و به جاه کس ماندی . ۹- گ، ل : پیغمبر .

۱۰- دیوان : طعنه . ۱۱- دیوان : بد . ۱۲- دیوان : ازوست .

۱۳- گ : برد . ۱۴- دیوان : هفصد .

۱۵- دیوان : عمر . ۱۶- ن : رفته .

۱۷- دیوان : یقین . ۱۸- دیوان : کسی .

۱۹- گ : این شعر را ندارد .

به شیت آمد دوران ملک هفتصد (۱) سال
 نماد آخر و خورد از کف اجل خنجر
 هزار سال چو بگذشت عمر (۲) نوح نبی
 که جز عبادت و دعوت نکرد هیچ دگر (۳)
 بقای صالح اندر جهان صد و هشتاد (۴)
 خدای ناکه فرستاد از میان حجر؟
 کجاست صالح و کو ناکه کجا شد هود؟
 کز آتش اجل اندر اجل (۵) زدند شرر (۶)
 دویت و پنجه و سه (۷) سال عمر هدیه هود (۸)
 بدست مرگ بدر (۹) شد همه هبا و هدر (۱۰)
 دویت بود کم از پنج عمر ابراهیم
 گزیده که ز رحمت نسوختش آذر (۱۱) (آ) (۱۲)
 ذبیح چون صد و سی و چهار سال بزیست
 که بد بنام اسماعیل (۱۳) و مادرش هاجر
 سحاق (۱۴) چون صد و سی و چهار سال بماند
 بخورد تیر اجل چون برادر مهتر (۱۵)
 رسید نوبت یعقوب تا صد و هفتاد
 گذشت و رفت و بُرد از جهان دل غمخور (ل) (۱۶)

- ۱- گ ، ل : ششصد . ن : و هشت ، ت : هشتصد .
- ۲- گ ، ل : هزار سال و گر بود عمر نوح نبی . ن : ز عمر . ۳- دیوان: جز عبادت ایزد نکرد کار دگر .
- ۴- دیوان : بقای صالح و بد عمر او صد و هفتاد ، گ : بماند صالح ، ت : هفتاد .
- ۵- آ ، ب ، اجل .
- ۶- گ ، ل ، ن : این شعر را ندارد . ۷- ن : سی .
- ۸- گ ، ل : مدت هود . ۹- گ ، ن : بیرون . ۱۰- دیوان ندارد ، ت : برگ ۸۹ الف .
- ۱۱- دیوان : بشد بر و گل و ریحان به سوختن آذر .
- ۱۲- آ : برگ ۱۰۹ الف . ۱۳- گ ، آ ، ل : اسماعیل ، ب : اسماعیل ، ن : اسماعیل .
- ۱۴- گ ، ن : اسحاق .
- ۱۵- بجای این بیت در دیوان ، و در نسخه ت نیز نوشته :
- گذاشت ملک و جهان را بماند بر اسحق سپرد ملک بدست برادر کهنتر
- ۱۶- ل : برگ ۷۴ الف . گ : دل غمخور .

به یوسف آمد چون نوبت نبوت و ملك (۱)
جلال و زیب جمالش به ملك گشت سمر (۲)
چو بر (۳) گذشت ز عمر عزیز او صد و بیست
بشد نقاب بقایش ازان رخ چو قمر (۴)
ز بعد یوسف ایوب (۵) صابر آمد باز
به دهر بد صد و هفتاد و کرد عزم سفر
یا به قصه ایوب (۶) صابر مسکین
بلای کرم کشید و نخفت بر بستر
بشکر بود بسی سال تا خلاصی یافت
به امر خالق بیچون و واحد اکبر
چو از جهان سوی دارالبقا بشد ایوب
شعیب آمد با (۷) دختران نیک اختر
دو بست و پنجه و چارش (۸) ز عمر چون بگذشت
بشد شعیب و عیال کلیم شد دختر
کلیم آمد و با او نشان (۹) معجز حق
عصا و لوح و کلام و ذکر کف انور (۱۰)
بقای او چو به صد سال و بیست و سه برسید (۱۱)
ز شربت اجل آخر بخورد يك ساغر (۱۲)
زدند آنکه سکه به دولت داود (۱۳)
کجا (۱۴) گرفت ازو دهر زیب و زینت و فر
بقاش بود نود سال ناگهان (۱۵) روزی
عقاب مرگ بکند از هُمای عمرش پر (۱۶)

- ۱- دیوان : ازو یافت باز نوبت ملك . ۲- آ : سمر . ۳- دیوان : در گذشت .
۴- گ ، آ ، ل ، ن : بقانا که از . ۵- ن . و ایوب .
۶- آ ، ب ، ت ، ل ، ن ، گ : این سه شعر بالا ندارد ، و این ابیات از روی دیوان ناصر خسرو نوشته شد .
۷- ن : و با . ۸- ن : چهارش . ۹- ل : نه نشان . ن : نشان و . دیوان کلیم آمده خود با نشان معجز .
۱۰- دیوان : و کف رخ انور . ۱۱- ت ، گ ، ل ، ن : بقای او بد صد سال و بیست سال و سه سال .
۱۲- دیوان : ز جام مرگ بنا کام خود يك ساغر .
۱۳- دیوان : زدند سکه پس آنکه بدولت داد . ۱۴- گ : که تا گرفت . ۱۵- دیوان : جهان .
۱۶- دیوان : از نو : عمرش سر .

رسید ازو به سلیمان چو باز نوبت مُلک (۱)
 ز باختِ برگرفت او بحکم تا خاور (ت)
 (گ) هوای (۲) انس و وحوش و طیور و دیو و پری
 شدند جمله مراورا مطیع و فرمان بر
 به دهر چون صد و هشتاد سال عمر براند
 گذشت و تخت (۳) ازو ماند و خاتم و افسر (۴)
 ز بعد او زکریا بماند سیصد (۵) سال
 که شد بریده (۶) بدو نیم در میان شجر (آ) (۷)
 بجای بُد زکریا که کشته شد یحیی
 خیاره (۸) که به پاکی بُد از جهان اُخیر
 به دار دنیا هشتاد سال عمر براند (۹)
 که بر طریق (۱۰) خطا خاطرش نکرد گذر
 ز بعد یحیی عیسی بماند (۱۱) سی و سه سال
 ز بعد سی و سه (۱۲) شد او به گنبد اخضر
 بریده گشت پس آنگاه وحی ششصد سال
 سیاه شد همه گیتی ز کفر و از کافر (۱۳)
 خدای مهر نبوت نمود باز به خلق (۱۴) (ن) (۱۵)
 از آن رسول نکو محضر (۱۶) و نکو منظر
 مُحَمَّد اسم (۱۷) ابوالقاسم آن خلاصه دین (۱۸)
 به جاه و مرتبه از جمله انبیا برتر

۱- ل : ملکی ، ن : و ملک .

۲- گ : ص ۴۹۸ این صفحه کمی آب خورده ، گ ، ل ، ن : هوا و ، دیوان : ز جن و،ت، برگ ۸۹ ب .

۳- آ : بخت ، دیوان . رفت ، گ : گذاشت تخت و . ۴- ل : گذاشت تخت و ازو ماند خاتم و افسر .

۵- دیوان : هفصد . ۶- دیوان : بریده گشت . ۷- آ : برگ ۱۰۹ ب . ۸- دیوان : گزیده .

۹- گ : یافت . ۱۰- آ : فریق .

۱۱- دیوان : بکرد . ۱۲- دیوان : محر .

۱۳- گ ، ل ، ن : این بیت ندارد . دیوان : ششصد و سی سال . ۱۴- ن : بخلف .

۱۵- ن : برگ ۱۲۹ ب . ۱۶- دیوان : مجر .

۱۷- گ : نام . ۱۸- ل : گزیده خلق .

چراغ دولت دین محمدی افروخت
 به شرق و غرب جهان یکسر و به بحر و بر (۱)
 سترد (۲) نور جمالش ز دهر ظلمت (۳) کفر
 زدند (۴) رایت عدلش (۵) ز فخر تا محشر
 بدان بزرگی و قدر، بلند عزّ و شرف
 به سال شصت و سه شد او از این دیار بدر (ت)
 اگر به حرمت و قدر و به جاه در عالم (۶)
 کسی بماندی، ماندی رسول تا محشر (۷) (ل) (۸)
 اگر به صدق بماندی کسی (۹) بدی صدیق
 و اگر به عدل بماندی کسی (۱۰) بدی عُمَر (۱۱)
 و اگر به شرم بماندی کسی (۱۲) بدی عثمان
 و اگر به جود بماندی یقین بدی حیدر (۱۳)
 به نسبت و شرف از دو جهان غنی آمد (۱۴)
 به خاک تیره کجا می شدی (۱۵) شبیر و شبیر
 رسول کو؟ و مهاجر کجا؟ و کو انصار؟
 کجا صحابه اخیار و تابعین خیر؟
 اگر هزار بمانی دگر هزار هزار (۱۶)
 به عاقبت ملک الموت آیدت بر در (۱۷)

- ۱- ل : به شرق و غرب جهان یکسر به بحر و به بر .
 ۲- گ ، ل : زدود . ۳- ن : ز هر ظلمت و . ۴- ل : زدند .
 ۵- دیوان : عالیش .
 ۶- گ ، ل : و بها ، جاه در همه عالم ، ت : برگ ۹۰ الف .
 ۷- آ ، ب ، ن : منتشر . دیوان : کسی بماندی ماندی رسول انور . ۸- ل ، برگ ۷۴ ب .
 ۹- گ ، ل : کسی ماندی .
 ۱۰- ایضاً - ایضاً . ۱۱- این بیت در دیوان ناصر خسرو ننوشته ، ت : ندارد .
 ۱۲- گ ، ل : کسی ماندی .
 ۱۳- ل : و اگر به جود و سخا و شجاعت و مردی کسی بماندی ماندی ولی حق حیدر
 ۱۴- ت ، ل ، ن ، دیوان : کسی بودی . گ : ن : اگر هزار بمانی دگر هزار سال در جهان کسی ماندی .
 ۱۵- گ ، ل : نهان کی شدی . ۱۶- ل : هزار سال بمانی دگر هزار هزار
 ۱۷ - این بیت در ن : بعد از « ز گفت ... حنر » نوشته شده .

کجاست رفتن عمر امیه زهری (آ) (۱)
 کجاست اشقر و گلبانگ عم پیغامبر
 بدان که هیچ کس از مرگ جان نخواهد برد
 بسیار توشه راه و بساز برگ سفر
 به ملکت از ملک الموت نامدی نشدی
 به ملک جمله ملوکان و هرکار پسر (۲)
 ز گفت ناصر خسرو تو بشنو (۳) این پندی
 حذر کنید از این روزگار (۴) سقله حذر (۵)

فی اظهار الحزن علی رحلة حضرة السيّاد قُدُسَ اللّٰه سرّه و زادلنا بره

ثمّ علی یوسفنا یا أسفی (۶) و الف ألفی (۷) یا اسفا از ذاته مستند الأشياء، اوصافه
 مقتبس الاضواء و لفظه مروح الأرواح و لحظه مفرح الأشباح و دأبه محبّب (۸) مرقّع و فعله
 مرتّب مرصّع و عزمه فی زجرهم اللّٰه و قصده فی وَهّهم اللّٰه (۹) فقله و فعله مجموعه مُحَمَّد
 و فضله (۱۰) .

اکنون ختم کرده آید (۱۱) این کتاب که نام نهاده آمد (۱۲) به خلاصة المناقب به الفاظ
 عذب (۱۳) جواذب که صدور یافت از صدر ایسن (۱۴) العاقب قُدُسَ اللّٰه (۱۵) رُوحه و زادلنا
 فُتوحه .

- ۱- آ : برگ ۱۱۰ الف.
- ۲- گ ، ل ، ن : (ابیات از کجاست رفتن عمر ... هرکار پسر) را ندارد.
- ۳- ل : شنو تو . ۴- گ ، ل : بکن توازین .
- ۵- برای قصیده رک به دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو ، تهران (۱۳۰۴-۱۳۰۷ هجری)
 ص ۱۸۵ به بعد.
- ۶- قرآن مجید ۱۲ (سوره یوسف) : ۸۴ . ۷- ن : الفی الف .
- ۸- ن : محبّت . ۹- آ : وهبه اللّٰه .
- ۱۰- ت ، گ ، ل : (فی اظهار الحزن ... فضله) را ندارد.
- ۱۱- گ ، ل : آمد . ۱۲- گ ، ب ، ل : نهاده . کلمه آمد را ندارد .
- ۱۳- گ ، ل ، ن : عذاب بتوادب .
- ۱۴- گ : آ ، ب ، ن : ندارد.
- ۱۵- گ : ص ۴۹۹ . این صفحه کمی پاره شده و آب خورده است .

مُنَاجَات (۱)

کریم و پادشاهها به آب دیده مهجوران بادیه محبت و هیمن و به سوز سینه رنجوران هادیه محنت هجران که اقوال ما را از ناشایست و نابایست مصئون محفوظ (۲) دار و پرده پندار (۳) از راه این ضعیفان بی مقدار بردار و (۴) آیینۀ (آ : برگ ۱۱۰ ب) دل ما را به صیقل عنایت از ادناس غبار اغیار پاک گردان گریبان لباس غفلت را به صولت انوار هدایت چاک گردان .

سیمرغ روح را که طایر (۵) هوای عالم غیب (۶) است در جولان (۷) فضای ساحات قدس سرور (۸) دولت قرب کرامت فرمای ، نفس ضعیف را که مجاور آستانۀ عبودیت است برگوشۀ بساط اُنس تشریف حضور ارزانی دار (۹) .

الهی ! مسجونان (۱۰) سجن طبیعت را از عذاب آلام نیران حرمان نجاتی بخش محبوسان قیود شهوات را از محنت (۱۱) بند غفلت و هوا (۱۲) خلاص ده .

الهی ! نواخته لطف تو هرگز نگیرد (۱۳) انداختۀ قهر ترا کس نتواند که بگیرد .

الهی ! سوختگان آتش محنت هجرانیم (ل) (۱۴) به نسیم عنایت (ب) (۱۵) سوختگان خود

را (۱۶) بنواز ، سرگشتگان بادیه درد حرمانیم ، کار ما بساز .

الهی ! رنجوران امراض عنایتیم ، شربتی ده ، مجروحان ضرب بلاتیم ، مرهمی نه .

الهی ! افتادگان چاه طبیعتیم ، به عنایت بی علت دستگیر ، ایستادگان آستانۀ ذلت

ندم (۱۷) قطیعتیم ، عذر ما بپذیر .

۱- گ، ل : مراد از مناجات ، مناجات همدانی است ، ت : بر حاشیه صفحه نوشته شده .

۲- آ ، ب ، محفوظ . ن : مصفون و محفوظ .

۳- ل ، ن : پرده ادبار . ۴- آ : ندارد .

۵- ن : در طایر . ۶- ل : عالم غیبت ، رساله مناجات : هوای غیبت .

۷- ل : ندارد .

۸- آ ، ب ، ن : قدوس سرور ، ن : قدوس و سرور .

۹- ل : پازرانی . ۱۰- آ : محبوشان . ن : محبوسان .

۱۱- آ : محنت . ۱۲- گ : ندارد .

۱۳- آ ، ب ، ن : نمیزد . ۱۴- ل : برگ ۷۵ الف .

۱۵- ب : برگ ۹۵ الف .

۱۶- گ ، ل : ندارد .

۱۷- ل : ندارد .

روح مقدس سید انبیاء را به صلوات زاکیات معطر و منور گردان ، آثار فیض اهل بیت او را که (۱) ملوک عرصه (۲) تحقیق اند بر مفارق (آ: برگ ۱۱۱ الف) احوال سالکان راه (۳) دین و طالبان مقصد یقین باقی دار، برکات انفاس صحابه کرام (۴) را به روزگار عامه اهل اسلام در رسان (۵) بفضلک و جودک و کرمک یا حلیم و یا متان (۶) یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین الطاهیرین (۷). وقع (۸) الفراغ من تسوید هذا الكتاب المبين المعین المسمى به خلاصة المناقب المملو عن الاسرار الالهية الحاوی الاكثر الاحادیث النبویة ، الجامع لمناقب (۹) المرشد للطلالین أعنی الشیخ المحقق الصمدانی . العارف المعروف به سید علی الهمدانی قدس سره السبجانی تمت (۱۰) تمام شده.

۱- گ: از این به بعد تا آخر ندارد .

۲- آ ، ب ، ن : عرضه .

۳- ل : ندارد .

۴- ن : کرام او .

۵- ل : صحابه کرام را به روزگار خواننده و عمل کننده و نویسنده و عامه اهل اسلام در رسان.

۶- آ ، ب ، ن : ندارد.

۷- رساله مناجات : بحرمت النبی المذنی و آله الکرام و اصحاب العظام و آله الطاهیرین الحمد لله وحده و السلام علی من اتبع الهدی . رساله مناجات از نگارشات سید همدانی (نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا . برگ ۲۹۸ الف - ۲۹۹ الف) .

۸- ن : را وقع ، ت : تمام یافت کتاب خلاصه المناقب و از آن به بعد عبارت خوانا نیست .

ب : عوض آن عبارت فقط تحت «م» را وارد و در ن : عوض آن جمله ذیل نوشته است عن الکتابه فی یوم بیست و عشرین من شهر مبارک محرم سنة.

۹- آ : المناقب .

۱۰- ل : تمت الکتاب بعون الله الملك الوهاب به تاریخ ۲۱ صفر ختم بالخیر و المظفر سنه احدى و تسعمائة عجزیه النبویه ، بخط العبد الحقیر خادم الفقرا عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری الهم اغفر و صاحبه و ناظره و کاتبه و لجمع المومنین و المومنات و المسلمين و المسلمات وسلم تسليماً كثيراً كثيراً كثيراً م م م .

فهرستها

- ۱- نام اشخاص
- ۲- نام مکانها
- ۳- موضوعات مطرح شده در این کتاب

۱- نام اشخاص

آ

ابن بریده ۲۲ ح
ابن بطوطه ۵۴ ح ، ۵۵ ح ، ۲۵۹ ح ،

۲۶۸ ح ، ۲۷۲ ح
ابن جوزی ، علامه ۷۵ ، ۱۳۲ ح ،
۲۴۷ ح ، ۲۸۰ ح ، ۲۸۱ ح ، ۲۸۴ ح

ابن حجر : عسقلانی
ابن حلی ، فهد ۸۶ ح
ابن خلکان ۳۹ ح ، ۴۱ ح
ابن سیرین ۲۵۳

ابن عباس ۱۹ ، ۱۴۳ ، ۱۵۶ ، ۱۹۹ ح
ابن عری ، محی الدین کج ، ل ، لا ، ۳ ح ،
۴ ح ، ۸ ح ، ۴۳ ح ، ۴۷ ح ، ۴۸ ح ، ۶۱ ح ،
۶۵ ح ، ۶۷ ح ، ۶۸ ح ، ۷۰ ح ، ۷۱ ح ، ۷۳ ح ،
۷۶ ح ، ۷۸ ح ، ۸۰ ح ، ۸۱ ح ، ۸۲ ح ، ۸۳ ح ،
۸۶ ح ، ۸۷ ح ، ۸۸ ح ، ۸۹ ح ، ۹۰ ح ،
۹۶ ح ، ۱۰۴ ح ، ۱۰۹ ح ، ۱۱۱ ح ،
۱۱۸ ح ، ۱۲۰ ح ، ۱۲۳ ح ، ۱۲۸ ح ،
۱۳۳ ح ، ۱۳۹ ح - ۱۴۱ ح ، ۲۱۲ ح ،
۲۳۴ ح ، ۲۳۹ ح ، ۲۴۸ ح .

ابن عساکر بن علی ۱۱۸ ح
ابن قیم ، شمس الدین ابو عبدالله محمد ،
۲۵۳

ابن ماجا ۴ ح ، ۹۱ ح ، ۹۹ ح ، ۱۰۱ ح ،
۱۰۳ ح ، ۱۳۱ ح ، ۱۳۳ ح ، ۱۴۵ ح ،
۱۸۷ ح ، ۱۹۶ ح ، ۲۴۲ ح ، ۲۴۸ ح ،
۲۶۶ ح

ابن مخلد : اندلسی

آدم (صفی) (ع) کد ، کط ، ل ، ۲۶ ، ۳۰ ،
۸۱ ح ، ۱۴۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ،
۳۰۰ ، ۱۶۳ ح ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ،
آذر بیگدلی ۱۴ ح ، ۲۴ ح ، ۲۶ ح ، ۶۴ ح ،
۲۲۰ ح ، ۲۴۲ ح .

آشتیانی ، عباس اقبال ۲۹ ح
آغا بزرگ تهرانی ، محمد محسن ۲۰۴ ح
آملی ، بهاء الدین ۸۰ ، ۲۴۷ ح
آملی ، محمود ۴۸ ح ، ۸۷ ح ، ۱۲۰ ح ،
۱۲۳ ح ، ۱۲۸ ح
آمنه ، حضرت (ع) ۶۲

ا

الریان بن ولید ۱۳۰ ح
ابراهیم (خلیل الله) (ع) کج ، ۲۲ ، ۲۶ ،
۳۰ ، ۸۰ ح ، ۹۳ ، ۱۰۸ ح ، ۱۳۲ ، ۲۷۵ ،
۳۰۱

ابن البزاز ۵۹ ح
ابن البلخی ۱۳ ح
ابن الحدید ۳۰ ح
ابن الغوی ، احمد بن محمد ابو الحسین
نوری ، ۷۵ ح ، ۸۳ ح
ابن الفارض ل ، ۷۷ ح ، ۲۲۲ ح ، ۲۷۵ ح
ابن القلاح ۲۳ ح

- ابو الحرارى ، احمد ٧٥ ح
 ابوالحسن على : على ابوالحسن
 ابو المغيث ، ٢ ح
 ابوبكر (صديق) ٢٢ ، ٣٧ ح ، ٧٣ ،
 ٨١ ح ، ٣٠٤ .
 ابو جعفر ١٧ ح ، ٢٠ ح
 ابو حريه ، شيخ ابوبكر ٥٤
 ابو حنيفه ، امام اعظم ٩٣ ح
 ابو داود ٨١ ح ، ٩١ ح ، ١٠٠ ح ، ١٣١ ح ،
 ٢٥٣
 ابوذر غفارى جندب بن جناده ٢٩١
 ابو سعيد ابوالخير ٢٨٣
 ابو سعيد ، سلطان الجاي ١٣ ح ، ٥١ ح
 ابو سعيد محمد ٩٨ ح ، ١٠٤ ح ،
 ١١٨ ح ، ٢٤٢ ح
 ابو عبدالله ٢٣ ح
 ابو عبيده بن الجراح ٨١ ح
 ابو على زاهر بن فقيه ٢٨٣ ح
 ابو على سينا : بو على سينا
 ابو محمد حاجى محى الدين ٦٣
 ابو محمد حسين بن مسعود الفراء البغوى
 ١٩٦ ح
 ابو نصر : عبدالله
 ابو هريره ٦٥ ح ، ٩٩ ح ، ١٠٣ ح ،
 ١٣٣ ح ، ١٤٣ ح ، ١٥٨ ح
 اته ، هرمان كو ، و
 اثير الدين ، شيخ ٥٤
 احمد ، ٣٤ ح ، ٥٨ ح ، ٨٠ ح ، ٨٣ ح ،
 ١٤٥ ح
 احمد بن حنبل ٤ ح ، ١٠٠ ح ، ١٠٢ ح ،
 ١٠٣ ح ، ١٠٧ ح ، ١٠٨ ح ، ١٣٣ ح ،
 ١٤٣ ح ، ١٨١ ح ، ١٨٧ ح ، ٢٠٨ ح ،
 ٢٤٢ ح ، ٢٤٦ ح ، ٢٦١ ح ، ٢٦٦ ح
 احمد بن خضويه ، شيخ ١٤٠ ح
 احمد ، شهاب الدين ٤١ ح
 احمد ، دكتور ظهور الدين يع
 ادريس (ع) ٨١ ح ، ٢٨١
 ادهم ، ابراهيم ٢٨٣ ح ، ٢٨٤ ح
 اذكانى ، شيخ محمد بن محمد اسفراينى
 ٥٤ ، ٥٦ ح ، ٢٨٨
 اردبيلى ، شيخ صفى الدين اسحاق
 ٥٩ ، ٦٠
 ازنشى ، شيخ مختار الدين ، ١٩٩ ، ٢٠٠
 استورى و
 اسحاق (ع) ٣٠ ، ٣٠١
 اسعدى ، محمد لد
 اسفراينى : اذكانى ، شيخ محمد
 اسفراينى ، نور الدين عبدالرحمان
 ٣٥ ، ٢١٣ ح
 اسلم ، دكتور محمد د
 اسماعيل (ذبيح الله) (ع) ٣٠ ، ٣٠١
 اشرف ظفر ، دكتور سمد
 اصفهانى ، ابو نعيم ٢٢ ح ، ٤٠ ح ، ٤١ ح ،
 ١٠٥ ح ، ١٤٥ ح ، ١٩٦ ح ، ٢٢٦ ح ،

- ۲۲۸ ح ، ۲۳۱ ح ، ۲۳۴ ح ، ۲۹۱ ح
 اظفیر ۱۳۰ ح
 اعظمی ۲۳۸ ح ، ۲۷۹ ح ، ۲۸۸ ح
 افلاطون کد
 افلاکی ، احمد که ، ۱۹۱ ح ، ۲۲۵ ح
 اکریدوزی ، شیخ مراد ۵۴
 امیر چوپان ۱۳ ح
 امیر سرخ : خوشی
 انجم حمید که ، لد
 اندلسی قرطبی ، بقی ابن مخلد ابو
 عبدالرحمان ۱۳۲ ح
 انصاری ، ثعلبه بن ودیعة ۲۵۸
 انصاری ، عبدالله ل ۳۰ ح ، ۵ ح ، ۳۲ ح ،
 ۵۶ ح ، ۸۷ ح ، ۱۱۱ ح ، ۱۳۰ ح ،
 ۱۳۱ ح ، ۱۳۸ ح ، ۱۵۶ ح ، ۲۴۱ ح ،
 ۲۴۶ ح ، ۲۵۹ ح ، ۲۶۱ ح ، ۲۷۲ ح ،
 ۲۷۷ ح
 انور ، عبدالشکور کب
 اوچی ، شیخ رضی الدین ۵۵
 اویس قرنی ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷
 ایوب (صابر) (ع) ۹۴ ، ۳۰۲
 ب
 باخرزی ، شیخ سیف الدین ۳۶
 بارتلد ۲۰۵ ح ، ۲۱۱
 باقر ، محمد امام (ع) ۴۰
 باقر ، دکتر محمد ج ، د
 بترندی : رتن هندی
 بتول : فاطمة الزهرا (ع)
 بخاری ۳ ح ، ۴ ح ، ۹۱ ح ، ۱۰۲ ح ،
 ۲۶۱ ح ، ۲۸۷ ح ، ۲۹۱ ح
 بختاور خان ۳۶ ح ، ۳۷ ح
 بخشی ، حیدر ب ، ۴۲ ، ۴۴ ح ، ۴۶ ح ،
 ۴۷ ح ، ۵۱ ح ، ۵۴ ح ، ۵۵ ح ، ۵۶ ح ،
 ۶۳ ح ، ۲۱۲ ح ، ۲۱۳ ح ، ۲۱۴ ح ،
 ۲۱۵ ح ، ۲۱۷ ح ، ۲۱۹ ح ، ۲۲۰ ح ،
 ۲۳۸ ح ، ۲۴۵ ح ، ۲۴۶ ح ، ۲۶۶ ح ،
 ۲۶۸ ح ، ۲۷۰ ح ، ۲۷۲ ح ، ۲۷۷ ح ،
 ۲۷۸ ح ، ۲۷۹ ، ۲۹۰ ح ، ۲۹۲ ح ،
 ۲۹۳ ح ، ۲۹۹ ح
 بختیاری ، پژمان ۲۶۰ ح
 بدخشی : جعفر
 بدخشی ، شیخ قوام الدین ی ، به ، یو ،
 لب ، لچ ، ۲۰۵ ، ۲۳۸ ، ۲۷۲ ، ۲۷۹ ،
 ۲۸۸ ح ، ۲۹۰
 بسراون (ادوارد) ۲۹ ح ، ۵۱ ح ، ۵۹ ح ،
 ۲۰۵ ح ، ۲۲۴ ح ، ۲۸۳ ح
 برزش طوسی مشهدی ، شیخ عبدالله ، ب
 برکانی ، شیخ عمر ۵۴
 بروکلیمان ۶۴ ح ، ۱۹۹ ح
 برهان الدین ی
 برهان الدین ۲۰۳

ترکستانی : محسن
 ترمذی ۹۱ ح ، ۱۰۱ ح ، ۱۳۱ ح ، ۱۳۳ ح ،
 ۱۵۴ ح ، ۱۸۷ ح ، ۱۹۹ ح ، ۲۴۶ ح ،
 ۲۶۶ ح
 تسبیحی ، محمد حسین که ، لد
 تغلق ، سلطان محمد بن غیاث الدین
 ۵۵ ح
 تقی الدین عبدالملک ۶۸ ح
 تقی زاده ، سید حسن ، ۲۹۹ ح
 قمی ، شیخ ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۵۷
 تھانوی ، محمد علی ۹ ح ، ۳۲ ح ، ۴۴ ح ،
 ۵۶ ، ۵۸ ح ، ۷۶ ح ، ۷۸ ح ، ۸۱ ح ،
 ۸۲ ح ، ۸۷ ح ، ۸۸ ح ، ۹۲ ح ، ۱۱۱ ح ،
 ۱۱۷ ح ، ۱۲۰ ح ، ۱۲۱ ح ، ۱۲۳ ح ،
 ۱۲۴ ح ، ۱۲۵ ح ، ۱۲۶ ح ، ۱۲۷ ح ،
 ۱۳۰ ح ، ۱۳۲ ح ، ۲۴۲ ح ، ۲۶۶ ح
 تهرانی : آغا بزرگ

ث

ثانی ، شیخ خالد ۵۴ ح
 ثعالبی ، ابو منصور ۸ ح

ج

جابر بن عبد الله ۶۳ ، ۹۱ ح ، ۱۳۳
 جامی لیج ، ۱۴ ح ، ۲۶ ح ، ۳۵ - ۳۸ ح ،
 ۴۲ ح ، ۵۴ ح ، ۵۷ ح ، ۵۹ ح ، ۶۰ ح ،

بسطامی ، با یزید ، سلطان العارفين
 ۸۲ ح ، ۱۶۴ ، ۲۴۱ ح ، ۲۹۷
 بسلّ ، عبد الله ۹۱ ح ، ۲۰ ح ، ۲۱ ح
 بغدادی ، جنید یح ، ۳۸ ، ۷۵ ح ، ۷۷ ح ،
 ۸۳ ح ، ۹۸ ، ۹۹ ح ، ۱۶۸ ، ۱۷۳ ،
 ۱۸۵ ح ، ۲۳۷
 بغدادی ، شیخ مجد الدین ۳۶ ح
 بقلی شیرازی ، شیخ روزبهان ۲۸۱
 بلال ۲۸۰
 بو علی سینا ۱۳۲ ح ، ۲۴۷ ح
 بهار ، ملک الشعرا لا
 بهاء الدین ، شاه ۶۴
 بهرام ، امیر ۲۹۰
 بهمنیار ، احمد ۲۸۳ ح

پ

پادشاه ، محمد ۲ ح
 پوریا ، (پهلوان) محمود ۷۳

ت

تاج الملك ابو الفنايم ۶۴
 تامس ، پر ملا د
 تایل ، دکتر ، ج ، کا ، کب
 تبریزی ، شمس ۲۷۲
 تحطوی ، شیخ ابوالقاسم ۵۵

۷۰. ح ، ۸۳. ح ، ۱۲۲. ح ، ۱۲۶. ح ، حداد ، ابو حفص ۱۲۲ ح
 ۱۹۸. ح ، ۲۲۴. ح ، ۲۴۱. ح ، ۲۴۳. ح ، هزار ، ابو سعید ۸۳ ح
 جبر بن حارث ۶۳
 جرجانی ، سید علی ۳۷ ، ۴۸. ح ، ۷۶. ح ،
 ۸۶. ح ، ۸۷. ح ، ۸۸. ح ، ۹۰. ح ،
 ۱۱۱. ح ، ۱۱۷. ح ، ۱۲۰. ح ، ۱۲۵. ح ،
 ۱۲۶. ح ، ۱۲۸. ح ، ۱۲۹. ح ، ۱۳۲. ح ،
 ۱۳۹. ح ، ۱۴۵. ح ، ۱۴۶. ح ، ۱۷۹. ح ،
 ۱۸۶. ح ، ۲۵۷. ح
 جعفر بدخشى ، نور الدین يك، یح، کا ،
 كج ، كه ، كو ، لا ، لج ، ۲۰۴ ، ۲۱۳ ،
 ۲۸۸. ح ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵
 جناده بن امیه ۲۸۰ ح
 جندی ، بابا کمال ۳۶ ح
 جنید : بغدادی
 جورفانی ، جمال الدین احمد ۳۵
 جیلانی ، شیخ محی الدین عبدالقادر
 ۷۰. ح ، ۲۱۲. ح
 ح
 حاجی ، اخى بن مرحوم طوطى علیشاه
 لب ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۰۲
 حاجی خلیفه ۶۴ ح ، ۱۹۶ ح
 حافظ (شیرازی) ۲۶۰ ح
 حبشی ، شیخ سعید (ابو سعید ، شیخ
 معمر) ۵۵ ، ۶۲ ، ۶۳
 خ
 خاکی کشمیری ، بابا داؤد دت لد ، ۹۹ ح

- خالد ، شیخ ۵۳
 خان ، محمد ظفر و
 ختائی ، شیخ عز الدین ۵۴
 ختلاتی ، شمس الدین ۲۹۳
 ختلاتی ، شیخ اسحاق ب ، بد ، لج ،
 ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۹۳
 خدا بنده ، محمد ۵۱ ح
 خرقانی ، شیخ ابوالحسن علی بن جعفر
 احمد ۲۴۱
 خسرو ، امیر ۲۷۵ ح
 خضر (ع) (خواجه) کط ، ۵۱ ، ۵۲ ،
 ۸۱ ح ، ۲۱۲ ح ، ۲۱۴ ح ، ۲۴۴ ، ۲۹۱
 خضری ، ابو عبدالله ۲۸۳ ح
 خطاب : عمر
 خطیب العمری : ولی الدین محمد
 خلق کریم ، محمد یط
 خلوتی ، شیخ محمد ۲۵۷
 خلیل الله : ابراهیم (ع)
 خلیلی ، محمد علی ۴۰ ح ، ۴۱ ح ،
 ۸۵ ح
 خواجوی کرمانی ^{سید} ، لا ، ۲۴ ، ۲۵ ح
 خوانتی ، بهرامشاه ۲۹۰
 خوشی ، امیر عمر (سرخ) یج ، ۲۱۹ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۵
 د
 داراشکوه ۱۴ ح ، ۳۵ ح - ۳۹ ح ۲۸۸ ح
 دانیال ، شیخ کب
 داود ، نور الدین ۲۸۸
 درگزینی ، شیخ شرف الدین ۵۴
 درگزینی ، شیخ صدر الدین ۵۹
 دستگردی ، وحید ۴۷ ح
 دقاق ، ابوعلی ۱۲۲ ح
 دولتشاه سمرقندی ۲۴ ح ، ۳۷ ح ،
 ۱۹۸ ح ، ۲۲۰ ح ، ۲۸۳ ح ، ۲۹۷ ح
 دهستانی ، شیخ محمد ۵۷ ، ۵۸
 دیلمی ، الزاهد ابی محمد ۱۷ ح ، ۱۹ ح ،
 ۲۱ ح
 دینوری ، ابو بکر ۳۷ ح
 ذ
 ذبیح الله : اسماعیل
 ذوعلم ، علی چهار ، لد
 ذهبی ۶۵ ح ، ۱۹۸ ح
 ر
 رازی ، شیخ نجم الدین ۳۶ ح ، ۳۷ ح ،
 ۶۵ ح ، ۷۹ ح ، ۸۹ ح ، ۱۱۴ ح ،
 ۱۱۸ ح ، ۱۳۹ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۵۸ ح ،
 ۱۵۹ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۶۳ ح ، ۱۶۴ ح ،
 ۱۸۳ ح ، ۱۸۷ ح ، ۱۹۶ ح ، ۲۲۶ ح ،
 ۲۲۸ ح ، ۲۳۴ ح

- رازی ، معاذ ۱۲۲ ح
 ربیع بن محمود ۶۳
 رتن هندی ، ابو الرضا بن کربال البترندی ،
 خواجه یا ، ۳۶ ح ، ۶۳ ح ، ۱۹۷ ، ۱۹۸
 رشید احمد ۱۲۸ ح ، ۱۳۹ ح ، ۱۶۱ ح
 رضا ، امام علی (ع) ۳۹
 رود باری ، شیخ ابو علی ۳۸
 رومی ، مولانا سید ، الف ، لا ،
 ۱۹۱ ح ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
 ریاض ، محمد دکتر دو ، سه
 ربو و
 ز
 زبیده ترکان ۶۴
 زبیدی ، سید محمد بن محمد حسینی
 ۱۴۶ ح
 زبیر (رض) ۸۱ ح
 زرکلی ۲۴ ح ، ۶۴ ح ، ۱۳۲ ح ، ۱۹۶ ح ،
 ۲۱۲ ح ، ۲۶۹ ح ، ۲۸۰ ، ۲۹۱ ح
 زکریا (ع) ۳۰۳
 زمخشری ۳ ح ، ۳۳ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۹۹ ح
 زین العابدین ، علی ، امام (ع) ۱۳ ح ،
 ۴۰ ، ۸۵ ، ۸۶ ح ، ۲۶۷
 س
 ساغرچی ، شیخ برهان الدین ۵۴ ح ، ۵۵
 سبزواری ، شریف حسین لج
 سبزواری ، عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن
 خضر کا ، کج ۳۰۷
 سرای ایسنی : محمد
 سربانک ۶۳ ح
 سرخسی ، ابو الفضل ۲۸۳ ح
 سری سقطی ، شیخ یح ۳۸ ، ۷۵ ح ، ۹۹
 سعد بن ابی وقاص (رض) ۸۱ ح
 سعد بن عبادہ ۲۵۲ ، ۲۵۳
 سعدی شیرازی^س آل ، لا ، ۲۹ ، ۳۱ ،
 ۲۲۳ ، ۲۲۴
 سعید بن زید (رض) ۸۱
 سفالی ، شیخ عبدالله ۵۴
 شفیق بن ابراهیم ۱۴۰ ح
 سکندر ، سلطان ۲۳۰ ح
 سلمی ، ابو عبدالرحمان ۳۸ ح ، ۳۹ ح ،
 ۸۳ ح ، ۲۸۳ ح
 سلیمان (ع) ۹۲ ، ۳۰۲
 سمرقندی : دولتشاه
 سمنانی ، شیخ اخی ابو البرکات تقی الدین
 علی دوستی ۴۲ ح ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۵۷ ،
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴
 سمنانی ، علاء الدوله (الدین) ، احمد بن
 محمد لا ، ۱۱ ح ، ۱۳ ، ۳۵ ، ۴۲ ح ،
 ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۴ ح ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ،
 ۶۱ ، ۹۹ ح ، ۱۹۸ ح
 سندی بن شاهک ۴۰ ح
 سهروردی ، شهاب الدین (ابا النجیب) لا ،
 ۳۶ ح ، ۳۷ ، ۴۲ ح ، ۷۲ ح ، ۸۶ ح ،
 ۸۷ ح ، ۹۳ ح ، ۹۸ ح ، ۱۱۱ ح ، ۱۲۸ ح ،

شهاب الدّين بن محمّد بن علي بن يوسف بن
شرف بن ١١

شهابي، محمود ١٣٢، ح ١٦٠،

شيث (ع) ٣٠، ٣٠١،

شيخ معمر: حبشي، شيخ سعيد

شيخ ولي تراش: كبرى، نجم الدّين

شيرازي، جنيد ١٤، ح ٢٤، ح ٥٣،

٥٥، ح ٦٤

شيرازي، عبدالحسين ٧٥، ح

شيرازي، عبدالله، خواجه بن ركن الدّين

٥٩، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٣، ح

٢٢، ٢٢٢.

شيرازي، كاكاى ٢٢١

شيرازي، ميرزا طاهر ٢٠٤

ص

صابر: ايوب (ع)

صادق، جعفر امام (ع) ٤٠، ٢٠٨، ٢١٠، ح

صالح (ع) ٣٠١

صايغ دينورى، ابوالحسن ٣٧، ح

صحاف، ميرزا عنايت الله كج

صديق: ابوبكر

صرفى كشميرى، يعقوب يا، يب

صفا، ذبيح الله ٢٦، ح ٣٦، ٢٨٣، ٢٩٩، ح

صفى: آدم (ع)

ط

طاهر بابا: عريان

١٣٩، ح ١٥٦، ح ١٦١، ح ٢٨١، ح

سهيل خوانسارى، احمد ٢٤، ح

سيوطى ١، ح ١٦، ح ١٧، ح ٢٢، ح

٢٣، ح ٦٨، ح ١٣٩، ح ١٤٣، ح

٢٠١، ح

ش

شاه، سلطان ٢٨٤

شاه همدان: همدانى، مير سيد على

همدانى

شاه، ملك خضر ٢٧٧، ٢٨٤

شاه نعمت الله: ولى

شبر: حسن (ع)

شبير: حسين (ع)

شجاع، شاه ١٢٢، ح

شعرانى، عبدالوهاب ٣٨، ح ٣٩، ح

شعيب (ع) ٣٠٢

شفيع، مولوى محمّد ب، ج، د، كب،

١٩٨، ح

شمس الدّين محمّد ٣٩، ح ٤٠، ح ٤١، ح

شمس تبريزى ١٩١، ح

شوشترى، سهل بن عبدالله ١٤٠، ح

١٦٨، ح

شوشترى، قاضى نور الله و، ط، يز

١٤، ح ٣٦، ٣٩، ح ٤٢، ح ٥١، ح

٥٩، ح ٦٠، ح ٦٥، ح ٦٦، ح ١٦٧، ح

٢٤٣، ح ٢٦٨، ح

طاهر ، محمد ۱ ح
 طبری ۸ ح
 طلحه ۸۱ ح
 طوسی ، شیخ ابوبکر ۵۴، ۵۳
 طوطی ، امیر ۲۰۶
 ظ
 ظهیر فاریابی ۲۸۰ ح
 ع
 عابدی ، سید وزیر الحسن ج ، د
 عائشه ۱۱۸ ح
 عبدالحی ، علامه شریف ۴۲ ح ، ۵۱ ح
 عبدالرحمان ۲۴۷
 عبدالرحمان بن عوف ۸۱ ح
 عبدالرحیم ، مولوی یز
 عبدالله ، حضرت ۶۲
 عبدالله ، ابو نصر ۴۷ ح ، ۱۱۱ ح ، ۱۲۰ ح
 عبدالله بن مبارک ۲۸۰
 عبدالله بن مسعود ۱۷ ح
 عبدالله ، خواجہ ی
 عبدالله ، دکتر سید محمد ز
 عبدالمقتدر ، مولوی و
 عبدالنبی ۲۴ ح
 عثمان حضرت ۸ ح ، ۲۲ ، ۸۱ ح ، ۳۰۴
 عراقی ، شیخ فخر الدین ۳۷ ح ، ۷۴ ح

۷۶ ح ، ۱۴۵ ح ، ۲۲۷ ح
 عریان ، بابا طاهر ۴۷ ح ، ۱۱۸ ح ، ۱۲۰ ح
 عسقلانی ، ابن حجر ۱۰۳ ح ، ۱۹۸ ح
 عسکری ، امام حسن ۲۶۷
 عطار نیشابوری سہل ، ۷ ، ۲۶ ، ۲۷ ح ،
 ۳۸ ح ، ۳۹ ح ، ۶۴ ح ، ۶۵ ح ، ۶۷ ح ،
 ۹۳ ح ، ۱۰۴ ح ، ۱۵۴ ح ، ۱۸۱ ح ،
 ۱۸۸ ح ، ۲۴۱ ح ، ۲۸۳ ح ، ۲۸۴ ح
 عفان ، شیخ عوض ۵۵
 علایی : ہمدانی ، میر سید علی
 علی ، ابو الحسن ، ۳۴ ح ، ۱۵۶ ح
 علی اکبر ۲۲۰ ح
 علی بن ابی طالب (مرتضی ، حیدر) (ع)
 ز ، ۴ ح ، ۶ ، ۱۰ ، ۱۶ - ۲۸ ، ۳۰ ح ،
 ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۱ ، ۶۳ ح ، ۶۷ ح ، ۸۱ ح ،
 ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۸ ح ، ۱۹۳ ،
 ۱۹۴ ، ۱۹۷ ح ، ۲۰۴ ، ۲۰۹ ، ۲۳۳ ،
 ۲۴۴ ، ۲۷۷ ، ۲۹۷ ، ۳۰۴
 علی دوستی : سمنانی
 عمار یاسر ۳۶
 عمر خطاب (فاروق) ۶ ح ، ۲۱ ، ۲۲ ،
 ۶۶ ، ۷۳ ، ۸۱ ح ، ۹۲ ، ۱۱۱ ح ،
 ۲۹۷ ، ۳۰۴
 عیسی (ع) کد ۲۶ ، ۶۹ ، ۷۱ ح ، ۸۱ ح ،
 ۸۲ ح ، ۱۹۸ ح ، ۲۲۹ ، ۲۳۸ ، ۲۶۱ ،
 ۲۸۱ ، ۳۰۳

غ

ق

- غزالي لا ، ٣٧ ، ٤١ ، ٤٧ ، ٥٦ ، ح ، ٦٥ ، ح ، ٨٩ ، ح ، ٩٣ ، ح ، ٩٨ ، ح ، ١٠٣ ، ح ، ١٠٥ - ١٠٩ ، ح ، ١١٨ ، ح ، ١٢٠ ، ح ، ١٢١ ، ح ، ١٢٣ ، ح ، ١٣٩ ، ح ، ١٤٣ ، ح ، ١٤٤ ، ح ، ١٤٥ ، ح ، ١٤٦ ، ح ، ١٤٨ ، ح ، ١٥٢ ، ح ، ١٦٤ ، ح ، ١٨١ ، ح ، ١٨٧ ، ح ، ١٩٦ ، ٢٠٨ ، ح ، ٢١٩ ، ح ، ٢٢٦ ، ح ، ٢٢٨ ، ح ، ٢٣٣ ، ح ، ٣٣٤ ، ح ، ٢٤٢ ، ح ، ٢٩١ ، ح
- غفاري : ابوذر
- غلام احمد پرويز ، ٢٤٧
- غوري خراساني ، شيخ نظام الدين يحيى
- ٢١٣ ، ٥٤
- غوشا ، قديسي ٧٦
- فاروق : عمر
- فاطمة الزهرا (بتول) (س) ، ز ، ١٠ ، ح ، ١٦ ، ١٩ ، ٣٠ ، ٧٠ ، ح ، ١٩٧ ، ح ، ٢٧٧ ، ح

ف

ك

- قابيل ٢٦١ ح
- قتال ، ابوبكر ٢٨٣ ح
- قزل ارسلان ٢٨٠ ح
- قزويني ، علامه محمد ٢٣ ح ، ٢٦ ح ، ٥٣ ح ، ٥٥ ح ، ١٩٧ ح
- قشيري ، ابوالقاسم ل ، ٣٨ ح ، ٣٩ ح ، ٤٣ ح ، ٤٥ ح ، ٨٢ ح ، ٩٤ ح ، ١١١ ح ، ١٢٠ ح ، ١٢١ ح ، ١٢٢ ح ، ١٢٣ ح ، ١٢٤ ح ، ١٢٥ ، ١٢٧ ، ح ، ١٢٨ ، ح ، ١٤١ ح
- ٢٤١ ح
- قصاب ، ابو العباس ٢٨٣ ح
- قصاب ، محمد علي ٧٥ ح
- قمكندی ، شيخ بهاء الدين ٥٤
- قيس بن قميم ٦٣ ح
- كابللي ، مستان شاه ١١ ح ، ١٥ ح ، ٤٥ ح ، ٨٤ ح ، ٨٥ ح
- كاتب مصري ، شيخ ابو علي ٣٨
- كاشاني ، محمد بن علي ٥٧ ح ، ٧٤ ح ، ٧٥ ح ، ٨٢ ، ٩٠ ، ح ، ٩٢ ، ح ، ١٢٠ ، ح ، ١٢١ ح ، ١٢٣ ح ، ١٢٤ ح ، ١٣٠ ح ، ١٤١ ح
- كاشغري ، امير ضياء الدين ٢٦٩

- فتح بن شحرف ٢٠٩
- فروزانفر ، محمد بديع الزمان ٢٢٤ ح
- فروغي ، محمد علي ٢٩
- فياض ، علي اكبر ٢٥٨ ح
- فيروز آبادي ٨ ح

ل

- کاشی ، عبدالرزاق ۲ ح ، ۹ ح ، ۱۴ ح ،
 ۵۸ ح ، ۵۹ ، ۷۵ ح ، ۷۶ ح ، ۷۸ ح ،
 ۸۳ ح ، ۸۶ ح ، ۸۷ ح ، ۸۹ ح ، ۹۰ ح ،
 ۱۱۱ ح ، ۱۱۷ ح ، ۱۲۰-۱۲۲ ، ۱۲۴ ح ،
 ۱۲۵ ح ، ۱۲۸ ح ، ۱۲۹ ح ، ۱۳۹ ح ،
 ۱۴۱ ح ، ۱۴۵ ، ۱۸۶ ح
 کاظم ، موسی امام ۳۹ ، ۴۰ ح
 کبری ، نجم الدین (شیخ ولی تراش)
 ل ، ۳۶ ، ۹۹ ح ، ۱۳۵ ح ، ۱۴۲ ،
 ۱۴۹ ح ، ۱۶۷ ، ۱۶۹
 کتانی بغدادی ، محمد بن علی بن جعفر
 ۸۳

کریلاتی ، حافظ حسین ط

کریا رام ۲۸۸

کردی ، شیخ جبرئیل ۵۳ ، ۵۴ ح
 کسرقی ، شیخ نور الدین عبدالرحمان
 ۱۳ ح

کشمیری ، عابد بن احمد کب

کشیمی ، بهرامشاه ۲۱۲ ، ۲۸۹

کلاباذی ۱۰۳ ح

کلیم : موسی (ع)

کوفی ، سلیم ۱۷ ح ، ۲۲ ح ، ۳۳ ح

گ

گیلاتی : جیلانی

گیلی ، شیخ جمال الدین ۳۶ ح

م

- ماخانی ، سید زاده شمس الدین به ۲۷۲
 مامون ۳۹ ح
 مجذوب ، شیخ عبدالرحمان ۵۵
 مجذوب ، شیخ محمد محمود ۵۵
 مجلسی ۳۹ ح ، ۴۰ ح ، ۴۱ ح ،
 ۱۲۲ ح ، ۱۴۶ ح ، ۱۹۶ ، ۲۲۸ ح ،
 ۲۳۴ ح ، ۲۸۰
 مجنون ، حاجی صفی ۱۹۵
 محدث دهلوی ، شاه ولی الله ۵۱ ح
 محسن ترکستانی ، اخي ۵۳
 محمد (ص) (رسول الله) ز ، ی ، کد ، کز ،
 ل ، ۲-۶ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۳۰ ،
 ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۸

- ٧٠، ٧١ ح، ٧٥، ٨٦، ٨٧ ح، ٨٨، ٨٩، ٩٢، ٩٧-١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥-١٠٧، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٥ ح، ١٤٣، ١٤٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٠، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٦-٢٠٤، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٦-٢١٩، ٢٢٥-٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٢ ح، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٨، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٧٢، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٨٨ و ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٠٣، ٣٠٧
- محمد بن شجاع يب، ٢٩٣
 محمد بن عبيد الله ٢٣
 محمد حافظ، اخي ٥٣
 محمد سراي ايسنى، مولانا ي، يو، ٢٠٥، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٩٢
 محمد، شاه شيخ يز، ٢١١، ٢١٢، ٢٨٢
 محمد عرب، شيخ ٢٠٤
 مرتضى: على (ع)
 مرشدی، شيخ محمد ٥٤
 مروان ح
 مروان بن حكم بن ابي العاص ٢٥٨
 مرواني، هشام بن عبد الملك ٤٠ ح
 مروزي، عبد الله بن مبارك ٩٣
 مزدقاني، شيخ محمود ٣٥، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٥٣، ٥٥، ٥٦، ٢١٤، ٢١٥، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٤
- مستان شاه: كابل
 مستوفي ٣٦ ح، ٣٧، ٣٨ ح، ٣٩ ح، ٤٠، ٤١ ح، ٥١ ح، ٥٤ ح، ١١٤
 مسعودی ٤٠ ح، ٢٦٩ ح
 مسلم (امام) ٤ ح، ٩١، ٩٩، ١٠١ ح، ١٠٢ ح، ١٠٣ ح، ١٠٦ ح، ١٠٨، ١٢١ ح، ١٣٣ ح، ١٤٣ ح، ١٨١ ح، ١٨٧ ح، ٢٠٠، ٢٤٢ ح، ٢٤٨ ح، ٢٦١ ح، ٢٨١ ح، ٢٨٧ ح، ٢٩١ ح
 مصری، ذوالنون ٧٥ ح
 مصری، شيخ على ٥٤
 مطری، شيخ عبد الله ٥٤
 مظفر، شاه ٢٨٢
 معاوية، امير ٨ ح
 معروف كرخي، شيخ ٣٩
 معصوم على، محمد ٦٩ ح، ٧٠ ح، ٩٨ ح، ٢٤٣ ح، ٢٨١ ح، ٢٨٤ ح
 مغربي، حبيب ٣٨ ح
 مغربي، شيخ ابو عثمان ٣٧، ٣٨ ح
 مغربي، شيخ زين الدين محمد ٥٥
 مكی، ابو طالب ٧٦ ح، ٩٨ ح، ١٠٣ ح، ١٠٥ ح - ١٠٧ ح، ١٥٢ ح، ١٥٦ ح، ١٦٠ ح، ١٦١ ح، ١٦٤ ح، ١٨١ ح، ١٨٧ ح، ١٩١ ح، ٢٠٩ ح، ٢٢٦ ح، ٢٩٧ ح
 ملدونالد ٢٤٧ ح
 منصر، سلطان ٢٨٢

- منصور ۴۰ ح
منصور : حلاج
منیری ، شیخ شرف الدین ۵۵
مورکرافت ، ویلیام ۲۰۳ ح
موسی ، شیخ بن یقلی ۱۹۹ ، ۲۰۰
موسی (کلیم) (ع) ۲۲ ، ۲۶ ، ۸۱ ح ، ۳۰۲ ، ۹۲
مولانا : رومی
مولوی : رومی
مهدی ۴۰ ح
مهدی (ع) ۷۱
ناگوری ، قاضی حمید الدین ۱۸۶ ح
ناصر خسرو کد ، کط ، لیک ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۵
نجم الدین : کبری
نساج ، شیخ ابابکر ۳۷
نسائی ۹۱ ح ، ۱۰۰ ح ، ۱۳۳ ح ، ۲۴۸ ح
نطنزی ، شیخ عبدالصمد ۵۹ ح
نعمانی شبلی ، ۲۴ ح ، ۲۶ ح
نفیسی ، سعید ۱۱ ح ، ۱۴ ح ، ۲۶ ح ، ۲۸۳ ح
نوائی ، محمد حسین ۱۴ ح ، ۳۶ ح
نوح (ع) ۲۶ ، ۳۰ ، ۲۷۵ ح ، ۳۰۱
نور الدین : جعفر بدخشی
نور بخش ، سید محمد ب
نوری : ابن الغوی
النوری ، ابو محی الدین ۹۲ ، ۱۱۸ ح ،
- ۱۳۱ ح ، ۱۳۳ ح ، ۱۴۳ ح ، ۱۵۵ ح ،
۱۸۷ ح ، ۲۰۰ ، ۲۲۶ ح ، ۲۳۱ ح ،
۲۴۶ ح ، ۲۸۱ ح ، ۲۸۷
نهرجوری ، ابو عمر زجاج ابو یعقوب
۳۸ ح
نیشابوری ، خواجه قطب الدین یحیی
۵۱ ، ۵۲ ، ۵۹ ، ۶۰ ح ، ۶۱
و
وخشی ، بدر الدین ، مولانا ، یب ، ل ،
۲۹۳
ولی الدین محمد بن عبدالله بن عمر
۳ ح ، ۶ ح ، ۱۰۷ ح ، ۱۰۸ ح ، ۱۳۱ ح ،
۱۴۳ ح ، ۱۴۸ ح ، ۱۵۶ ح ، ۲۴۲ ح ،
۲۴۸ ح ، ۲۶۶ ح ، ۲۹۷
ولی تراش : کبری
ولی ، شاه نعمت الله ، ۹۷ ح ، ۲۲۰
ه
هابیل ۲۶۱ ح
هاجر (ع) ۳۰ ، ۳۰۱
هارون (ع) ۲۲ ، ۸۱ ح
هارون ۴۰ ح
هجوری (سید علی بن عثمان جلابی)
۳۷ ح ، ۳۸ ح ، ۳۹ ح ، ۴۳ ح ، ۴۵ ح ،
۴۷ ح ، ۷۱ ح ، ۷۳ ح ، ۷۹ ح ، ۸۱ ح ،
۸۸ ح - ۹۱ ح ، ۹۳ ح ، ۹۸ ح ،

۲- نام مکانها

بطحا : مدینه	آ
بغداد ۱۳ ح ، ۳۵ ح ، ۳۸ ح ، ۴۰ ح ،	آکسفورد ج ، ه ، و ، یح ، کب
۷۵ ح ، ۲۶۴	آگره ۲۲۵
بغلان ۲۵۰	ا
بلغ ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۵۰ ح ، ۲۸۳ ح	
بلتستان الف ، کب	
بولاق ۱۹۸ ح	
بهاتندا ۱۹۷ ح	
بیروت ۲ ح ، ۵۴ ح ، ۲۶۳ ح ، ۲۹۰ ح	استانبول ج ، ه ، یح ، یط ، کب
بیزنطیه ۲۸۳ ح	اسلام آباد ه ، یح ، کد
	اصفهان ۲۶۳ ح
	افغانستان ب ، ۲۵۰ ح
پ	اگر پذیر ۵۴ ح
	امرتسر ۱۱ ، ۱۴ ح ، ۱۵ ح ، ۴۵ ح ،
پاخلی یز	۲۲۷ ح ، ۲۶۷ ح ، ۲۷۱ ح
پاکستان یک ، ب ، ه ، یط ، کج ، که ، لب	اندخود یا ، ۱۹۸
پل بندک ی ، ۲۰۵	اندراب ی ، ۲۰۵
پنجاب ۱۹۷ ح	اندلس ۲۱۲ ح
پیشاور یح ، ۴۲ ح ، ۲۸۲ ح	ایران ب ، ه ، کج ، که
	ب
ت	
ترکستان کب ، ۵۵ ح	بدخشان ط ، ی ، یا ، یب ، ۶۴ ،
تهران ۴۲ ح ، ۶۴ ح ، ۱۱۷ ح ، ۱۷۹ ح ،	۱۸۷ ح ، ۱۹۳ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ ،
۲۸۳ ح ، ۳۰۵ ح	۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ،
ج	۲۷۲ ح ، ۲۹۰
جالندر لیج	برج احرار ۱۳ ح
	برلن ج ، ه ، یح ، کا

- جبل حرا ۲۳
جلال آباد ۲۸۲ ح
حجاز ۱۳ ح ، ۴۰ ح ، ۱۹۷ ح ، ۲۷۷ ،
۲۸۱ ح ، ۲۹۵ ح
- د
درگزین ۵۴ ح
دشت چوبک بیج ، ۲۹۵
دشت کولک ۲۹۰
دمشق ۲۱۲ ح
دهلی ۲۰۴ ح
- ح
حرم کعبه (کعبه الله) ید ، ۲۱۹ ، ۲۹۶ ،
۲۹۷
حیدر آباد ، دکن ۲۵۳ ح
- ر
روستا : روستاق
روستاق (روستا) ط ، یا ، یب ، ید ، ۲۱۱ ،
۲۷۲
روم ۱۴ ح ، ۵۴ ح ، ۲۱۳
ری ۱۲۲ ح
- ز
زنجان ۵۴ ح
- س
ساغرچ ۵۵ ح
سرانندیب (سیلان) کط ، ۲۵۹
سرای سالی ۱۸۷
سرخس ۲۸۳ ح
- خ
خانقاه اعظم یو ، که
خانقاه سکاکیه ۱۳ ح
خانقاه فتح آباد ید
خانقاه میمون ۲۸۵
خاوران ۲۸۳
ختا یا ، ۱۹۳ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱
ختلان الف ، ط ، یا ، بیج ، ید ، یو ، که ،
۷ ، ۱۸۹ ، ۲۰۳ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۲۲ ،
۲۲۳ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۸۲ ح ، ۲۹۱
خراسان ۷ ح ، ۱۳ ح ، ۳۹ ، ۵۰ ، ۲۰۵ ،
۲۹۰
خرقان ۲۴۱ ح
خرم ۲۵۰
خوارزم ۳۶ ح ، ۱۹۹ ، ۲۲۰ ، ۲۹۰ ح

سرينگر پچ ، ۲۷۷
 سغد (سمرقند) ۵۵ ح
 سلطانيه ۱۳ ح
 سمرقند ۷ ح
 سمنان ۱۳ ح
 سيلان : سرانديب
 عرفات ۲۶۰
 عليشاه (قرية) ط ، پچ ، يه ، ۱۸۹ ،
 ۲۹۵ ، ۲۹۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۳ ، ۲۱۸
 غ
 غزنه ۲۰۵ ح

ف

ش

شام ۵۴ ح ، ۸۵ ح ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۸۱
 شبه قاره : هندوستان
 شيراز ۲۶۳ ، ۲۲۳ ح
 فارس ۲۶۳ ح
 فتح آباد يه ، ۲۷۲
 فيصل آباد دو

ق

ص

قباديان ۲۹۹ ح
 قبيچاق ۱۹۲
 صوفي آباد ۱۴ ح

ك

ط

طالقان يب
 طخارستان ۲۵۰ ح
 طوس ۳۹ ح
 كابل ۴۰ ح ، ۹۵ ح ، ۲۰۵ ح
 كانپور ۲۹۷ ح
 كرېلا (ميدان) ۴۱ ح ، ۸۵ ح ، ۱۶۷
 كشمير (كشمير) الف ، و ، يو ، يز ، ۲۰۳ ح ،
 ۲۳۰ ، ۲۷۰ ، ۲۷۷ ح ، ۲۸۸ ح
 كعبة الله : حرم كعبه
 كلاب : كولا ب
 عراق ۱۴ ح ، ۳۸ ح ، ۸۵ ، ۵۰ ، ۲۸۱ ح
 ع

مدینه (بطحا) ۳۰، ۳۹ ح، ۴۰ ح،
 ۲۵۸
 مرو ۲۸۳
 مسجد عمرو ۸ ح
 مشهد (شریف) ۲۹۰
 مصر ۳۸ ح، ۱۳۰ ح، ۱۴۶ ح
 مکه ۲۳ ح، ۳۰، ۳۸ ح، ۶۲، ۸۳ ح،
 ۹۷ ح، ۲۱۳ ح، ۲۶۰ ح، ۲۶۴ ح،
 ۲۸۴، ۲۸۱
 میهنه ۲۸۳ ح

ن

نجف ۲۴
 نهاوند ۳۸ ح
 نیشابور (نیشابور) ۳۸ ح، ۲۶۳ ح،
 ۲۸۳ ح

هـ

یک،
 همدان ۱۴، ۴۸، ۵۴ ح، ۲۱۵
 هند: هندوستان
 هندوستان (هند) یک، لب، ۳۶ ح،
 ۵۵ ح، ۱۹۷ ح، ۲۰۵ ح، ۲۵۹ ح

ی

یزد ۲۶۳
 یمن ۱۴ ح، ۶۵، ۶۶، ۲۸۸ ح

کلکته و ۱۹۸ ح
 کنر به، یو، ۲۸۲، ۲۸۵
 کوفه ۸۵ ح
 کولاب (کلاب) ح، یج، ۲۱۹،
 ۲۸۸ ح، ۲۹۲، ۲۹۵ ح
 کوه توز قرغان ۲۰۳، ۲۰۴
 کوه طور ۲۷۵

گی

گلگیت کب

ل

لاهور ب، ج، د، هـ، ز، یز، یط، ۲ ح،
 ۹۵ ح، ۹۹ ح، ۱۸۳ ح، ۱۹۶ ح،
 ۲۰۴ ح
 لداخ ۲۰۳ ح
 لندن و، ۷ ح، ۸ ح، ۲۵۸ ح، ۲۶۹ ح،
 ۲۸۰ ح
 لنکا: سراندیب
 لیدن کا

م

ماوراء النهر یو، ۷ ح، ۱۴۰ ح، ۲۲۲،
 ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۹۰

موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده است:

شماره صفحه	موضوع
۹	۱- در بیان بعضی از فضایل آن عروة الوثقی
۱۳	۲- تعلیم و تربیت میر سید علی همدانی از علاء الدوله سمنانی
۱۶	۳- احادیث درباره حبّ اهل بیت
۲۴	۴- اشعار در حبّ اهل بیت
۲۴	۵- شعر خواجوی کرمانی
۲۶	۶- شعر شیخ فرید الدّین عطار
۲۹	۷- شعر شیخ سعدی شیرازی
۳۱	۸- اقسام حبّ و بغض
۴۲	۹- تعلیم و تربیت همدانی از تقی الدّین علی دوستی
۴۲	۱۰- تعلیم و تربیت همدانی از شیخ محمود مَزْدَقانی
۵۰	۱۱- مشرف شدن همدانی با صحبت چهار صد اولیاء
۵۱	۱۲- ذکر خواجه قطب الدّین نیشاپوری
۵۳	۱۳- اسماء حضرات مخبر
۵۵	۱۴- ذکر شرح محمود مَزْدَقانی
۵۷	۱۵- ذکر شیخ علی دوستی
۵۸ و ۵۹	۱۶- شیخ علاء الدوله و شیخ عبدالرزاق
۵۹	۱۷- خواجه عبدالله
۶۱	۱۸- ذکر فصوص الحکم
۶۲	۱۹- شیخ ابو سعید حبشی
۶۴	۲۰- عدة صوفیه
۶۵	۲۱- ذکر شیخ اویس قرنی (رح)
۶۸	۲۲- بیان ولایت
۶۹	۲۳- اقسام ولایت
۷۱	۲۴- حل الفصوص
۷۱	۲۵- ملامتیه

۷۳	۲۶- پهلوان محمود
۷۴	۲۷- بیان قطب
۷۷	۲۸- قطب و افراد
۷۹	۲۹- عوالم
۷۹	۳۰- موضوع علم تصوف
۸۰	۳۱- اولیاء مثل امامین و غیره
۸۴	۳۲- احوال سید علی همدانی (رح)
۸۴	۳۳- غزل از سید علی همدانی (رح)
۸۶	۳۴- احوال اولیاء در تجلی و ذوق و شرب
۸۹	۳۵- بیان اسماء الله
۹۲	۳۶- مواهب اولیاء
۹۴	۳۷- اجابت دعا
۹۸	۳۸- شیخ مامون
۹۹	۳۹- آداب سلوک
۱۰۰	۴۰- طریق ذکر گفتن
۱۰۴	۴۱- علم و اقسام علم
۱۰۹، ۱۰۴	۴۲- عقل و شریعت
۱۰۸	۴۳- کیفیات و فتح بصیرت
۱۱۲	۴۴- حقیقت وجود
۱۱۶	۴۵- اصطلاحات الصوفیه
۱۳۰	۴۶- در تعبیر خواب
۱۳۶	۴۷- وجدانیات سیار
۱۳۷	۴۸- حقیقت نفس
۱۴۱	۴۹- خواطر
۱۴۴	۵۰- شیطان
۱۵۰	۵۱- نور ذکر و نفس انسانی
۱۵۱	۵۲- نفس انسان و شیطان
۱۵۳	۵۳- آدم و حوا و ابلیس و خناس
۱۵۸	۵۴- قلب انسانی

- ۱۶۱ - ۵۵- روح
- ۱۶۵ - ۵۶- مشاهدات در سلوک
- ۱۶۶ - ۵۷- بیان خودش مؤلف
- ۱۶۷ - ۵۸- صبیحات و از فوائد الجمال
- ۱۷۳ - ۵۹- حال و مقام و وقت
- ۱۷۵ - ۶۰- سالک مترقی
- ۱۷۸ - ۶۱- غیب ، غیب قوی و غیب نفس و غیب قلب
- ۱۸۰ - ۶۲- محضرکه بلا اختیار بر زبان سیار جاری گردد
- ۱۸۰ - ۶۳- ارتباط باهمی موجودات
- ۱۸۱ - ۶۴- عرش و قلب
- ۱۸۶ - ۶۵- اسم اعظم
- ۱۸۹ - ۶۶- ذکر سید علی همدانی (رح)
- ۱۸۹ - ۶۷- ورود سید همدانی در قریه علیشاهیان
- ۱۹۰ - ۶۸- اخی حق گوی، اخی حاجی
- ۱۹۲ - ۶۹- منزل سید همدانی در قبیاق
- ۱۹۴ - ۷۰- سید علی همدانی و مؤلف
- ۱۹۵ - ۷۱- حاجی صفی مجنون
- ۱۹۶ - ۷۲- بدعت
- ۱۹۷ - ۷۳- ذکر ابو الرضا رتن
- ۱۹۹ - ۷۴- احادیث رتنیه
- ۲۰۰ - ۷۵- اوراد سید علی همدانی (رح)
- ۲۰۳ - ۷۶- میر سید همدانی در سفر بدخشان
- ۲۰۳ - ۷۷- علی همدانی (رح) در قریه توز قرغان
- ۲۰۴ - ۷۸- دعای سیفی
- ۲۰۵ - ۷۹- مراجعت سید همدانی از اندراب
- ۲۰۷ - ۸۰- غضب سید همدانی (رح)
- ۲۱۱ - ۸۱- شاه شیخ محمد
- ۲۱۲ - ۸۲- ریاضت سید علی همدانی (رح)
- ۲۱۶ - ۸۳- کلاه دوزی آموختن به اشاره حضرت مصطفی (ص)

- ۲۱۹ - ۸۴- سیّد علی همدانی (رح) در خانه عمر خوشی
- ۲۲۰ - ۸۵- خواجه عبدالله و سیّد علی همدانی
- ۲۲۱ - ۸۶- کاکای شیرازی
- ۲۲۲ - ۸۷- خوارق
- ۲۲۳ - ۸۸- صفت بروز
- ۲۲۳ - ۸۹- شیخ سعدی
- ۲۲۴ - ۹۰- ملای رومی
- ۲۲۷ - ۹۱- غزل سیّد همدانی (رح)
- ۲۲۸ - ۹۲- شرح آن غزل از نورالدین جعفر
- ۲۴۰ - ۹۳- سخن سیّد همدانی در حالت غیرت
- ۲۴۱ - ۹۴- رساله واردات
- ۲۴۳ - ۹۵- عجایب سفر
- ۲۴۶ - ۹۶- جن و اقسام جن
- ۲۴۷ - ۹۷- عبدالرحمن نامی جن
- ۲۴۹ - ۹۸- غول
- ۲۵۰ - ۹۹- دربارهٔ خودش (نگارنده)
- ۲۵۲ - ۱۰۰- ذکر یکی از صحابه بنام سعد (رضی)
- ۲۵۳ - ۱۰۱- تصرفات جن
- ۲۵۴ - ۱۰۲- دعا برای مصروع
- ۲۵۴ - ۱۰۳- شکستن کشتی و میر سیّد علی همدانی (رح)
- ۲۵۶ - ۱۰۴- راجع به اسفار دیگر
- ۲۵۷ - ۱۰۵- دربارهٔ ردّ
- ۲۵۹ - ۱۰۶- زیارت قدمگاه حضرت آدم (ع)
- ۲۶۰ - ۱۰۷- در بیان آدم و حوا علیهما السّلام
- ۲۶۲ - ۱۰۸- مسافرت به نیت حج از قریهٔ علیشاه
- ۲۶۴ - ۱۰۹- مسافرت بغداد و شام
- ۲۶۴ - ۱۱۰- مراجعت از حج به ختلان
- ۲۶۷ - ۱۱۱- ابتلا از علماء
- ۲۶۹ - ۱۱۲- ابتلا از ملوک و امراء

۲۷۰	۱۱۳- غزل سید علی همدانی (ح)
۲۷۵	۱۱۴- رساله واردات
۲۷۷	۱۱۵- خروج از ولایت سرّی
۲۷۸	۱۱۶- وصیت سید علی همدانی (ح)
۲۷۹	۱۱۷- وفات
۲۷۹	۱۱۸- مکتوبات شیخ قوام الدّین به شیخ نور الدّین
۲۸۱	۱۱۹- احوال اولیاء در عالم نزع
۲۸۲	۱۲۰- درباره تابوت سید علی همدانی (ح)
۲۸۲	۱۲۱- ذکرِ فرزند سید علی همدانی (ح)
۲۸۹	۱۲۲- بهرامشاه کشیمی
۲۹۰	۱۲۳- مرآة التائبین
۲۹۰	۱۲۴- خواص مردم خطّه های مختلف
۲۹۲	۱۲۵- حضرت سیادت در خانه امیر سرخ و نورالدّین
۲۹۳	۱۲۶- تجلیل نورالدّین نزد سید علی همدانی
۲۹۷	۱۲۷- درباره محبت
۲۹۹	۱۲۸- قصیده ناصر خسرو
۳۰۵	۱۲۹- رحله حضرت السیّادت
۳۰۷	۱۳۰- در بیان اختتام کتاب

فهرست منابع

- ۱- آذر بیگدلی ، لطفعلی بیگ بن آقا خان شاملو : آشکده آذر ، به کوشش حسن سادات ناصری ، تهران ۱۳۳۶-۱۳۳۹ ش .
- ۲- آرزو ، سراج الدین علیخان : غیاث اللغات ، نولکشور ، ۱۸۷۳ م .
- ۳- ایضاً : مجمع النفايس، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ۴- آغا بزرگ تهرانی ، محمد محسن : الذریعه الى التصانيف الشيعه ، الجزء السادس ، تهران ، ۱۳۳۶ ش .
- ۵- آملی ، محمد محمود : نفايس الفنون فی عرايس العيون ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دکتر مولوی محمد شفیع .
- ۶- ابن العربی ، محیی الدین : فتوحات المکیه . جزء ۱-۴ ، مصر ، ۱۲۷۶ هـ .
- ۷- ایضاً : فصوص الحکم ، ۱۹۴۶ م .
- ۸- ایضاً : فصوص الحکم . ترجمه اردویی از محمد عبدالقدیر صدیقی ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۴۲ م .
- ۹- ایضاً : مواقع النجوم و مطالع اهله الاسرار و العلوم . مصر ، ۱۹۰۷ م .
- ۱۰- ابن الفارض : دیوان ابن الفارض ، بیروت ، ۱۹۵۷ م .
- ۱۱- ابن بابویه قمی ، ابو جعفر محمد بن علی : الخصال المحموده المذمومه ، تهران ، ۱۳۳۲ هـ . ق .
- ۱۲- ابن بطوطه : کتاب رحله : تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار ، قاهره ، ۱۲۸۷ هـ .
- ۱۳- ابن جوزی ، شیخ امام ابوالفرج عبدالرحمان بن علی : تلبيس ابليس يا نقد العلم و العلماء . مصر ، ۱۹۲۵ م .
- ۱۴- ایضاً : تلبيس ابليس ، با ترجمه اردویی «تجنيس تدیس» از امیر علی لکهنوی ، دهلی ، ۱۳۲۳ هـ .
- ۱۵- ایضاً : صفة الصفوة ، جزء اول - رابع ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۶-۱۳۵۷ هـ .
- ۱۶- ایضاً : المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم ، ج ۵ ، ۶ ، ۷ ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۸-۱۳۵۶ هـ .

- ۱۷- ابن حجر عسقلانی ، شهاب الدین احمد بن علی : الاصابة فی تعیر الصحابه ، ج ۱ ، کلکته ، ۱۸۹۶ م .
- ۱۸- ایضاً : تهذیب التهذیب ، ج ۲ ، حیدرآباد ، ۱۳۲۵ هـ . ق .
- ۱۹- ابن حزم ، ابو محمد علی بن احمد بن حزم : کتاب الفصل فی الملل و الاهواء و النحل ، جلد ۵ ، بی جا ، ۱۳۲۰ هـ .
- ۲۰- ابن حلی ، فهد : کتاب نفیس عدة الداعی . ترجمه فارسی ، ۱۳۳۹ هـ ش .
- ۲۱- ابن خلکان ، قاضی احمد : وفيات الاعیان ، جزء اول و ثانی ، بولاق ، ۱۲۲۹ هـ .
- ۲۲- ابن طولون دمشقی ، شمس الدین محمد بن علی : الاثمه الاثنا عشر ، به تحقیق دکتر صلاح الدین منجد ، بیروت ، ۱۹۵۸ م .
- ۲۳- ابن قیم ، شمس الدین ابو عبدالله محمد : کتاب الروح ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۴ هـ .
- ۲۴- ابن کثیر ، حافظ عماد الدین ابو نصر اسماعیل : تفسیر ابن کثیر ، مصر ، ۱۳۴۷ م .
- ۲۵- ابن ماجه : سنن ابن ماجه ، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید قزوینی ، قاهره ۱۹۵۳ م .
- ۲۶- ابن هشام : السيرة النبوية ، ج ۱ ، مصر ، ۱۳۷۵ هـ .
- ۲۷- ابو المغیث حسین بن منصور حلاج : کتاب الطواسین . پاریس ، ۱۹۳۶ م .
- ۲۸- ابو داود سلیمان الاشعث : سنن ابی داود . جزء ۱ ، ۲ ، ۴ ، محمد محی الدین عبدالحمید ، مصر ، ۱۹۳۵ م .
- ۲۹- ابو سعید ابوالخیر : سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر ، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۴ هـ ش .
- ۳۰- احمد ، حافظ شمس الدین : اصطلاحات صوفیه ، نولکشور ، ۱۹۰۴ م .
- ۳۱- اسدی طوسی (منسوب به او) : لغت فرس . به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش .
- ۳۲- اشعری ، امام ابوالحسن علی بن اسماعیل : مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین ، قاهره ، ۱۹۵۴ م .
- ۳۳- اصفهانی ، ابو نعیم : حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیا جزء ثالث ، مصر ، ۱۳۵۲ هـ .
- ۳۴- اصفهانی ، عماد الدین حسین : مجموعه زندگانی چهارده معصوم ، ج ۱ و ۲ ، تهران ، ۱۳۳۰ ، ۱۳۳۱ هـ .
- ۳۵- اعظم ، محمد : واقعات کشمیر . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ۳۶- افلاکی : مناقب العارفين ، آگرا ، ۱۸۹۷ م .

- ۳۷- اقبال لاهوری ، محمد علامه : جاوید نامہ ، لاہور .
- ۳۸- اکبر آبادی ترمذی ، ابو عبداللہ میر محمد فاضل : مخبر الواصلین . کلکتہ ، ۱۲۴۹ھ .ق.
- ۳۹- اکرام ، شیخ محمد ، آب کوثر ، لاہور ، ۱۹۵۲م .
- ۴۰- انصاری ، شیخ صفی الدین احمد بن محمد بن عبدالنبی ، السمط المجید ، جزء اول و ثانی ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۷م .
- ۴۱- انصاری ، عبدالرحمان بن محمد : مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار العیوب . بیروت ، ۱۹۵۹م .
- ۴۲- انصاری ، خواجہ عبداللہ : رسائل خواجہ عبداللہ انصاری ، وحید دستگردی ، تہران ، ۱۳۱۹ھ .
- ۴۳- ایضاً : کشف الاسرار وعدۃ الابرار، ج ۱ و ۲ و ۴ و ۵ ، علی اصغر حکمت ، تہران ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ھ .
- ۴۴- بابر ، تزوک بابری ، ترجمۂ فارسی از خانخانان بیرم خان ، بمبئی ، ۱۳۰۸ھ .
- ۴۵- بتالوی ، سجان رای : خلاصۃ التواریخ ، ترجمۂ اردوئی از ناظر حسن زیدی ، مرکزی اردو بورڈ، لاہور ، ۱۳۸۶ھ .
- ۴۶- بخاری ، امام ابو عبداللہ صحیح بخاری ، با ترجمہ اردوئی از امجد علی ابو الفتح ، کراچی .
- ۴۷- بختاور خان : مرآت العالم ، نسخہ خطی متعلق بہ دانشگاه پنجاب لاہور ، گنجینہ آذر ، شمارہ ۱۵ .
- ۴۸- بخشی ، حیدر : رسالہ مستورات یا منقبۃ الجواهر نسخہ خطی متعلق بہ کتابخانہ اندیا آفس (برگ ۳۴۶ الف - ۴۴۱ ب) .
- ۴۹- بدایونی ، مولوی نظام الدین : قاموس المشاہیر ، چاپخانہ نظامی ، بدیوان ، ۱۹۲۴م .
- ۵۰- بدخشی ، نور الدین : خلاصۃ المناقب ، نسخہ خطی متعلق بہ دانشگاه پنجاب ، لاہور .
- ۵۱- ایضاً : " " " " بادلیان (اکفسرد) .
- ۵۲- ایضاً : " " " " برلین .
- ۵۳- ایضاً : " " " " استانبول .
- ۵۴- ایضاً : " " " " گنج بخش ، اسلام آباد (پاکستان) بہ شمارہ ۱۷-۱۴۰ .

- ۵۵- بسمل ، عبیداللہ : ارجع المطالب فی مناقب اسد اللہ الغالب ، لاہور ، ۱۳۵۱ ھ .
- ۵۶- بغدادی ، اسماعیل پاشا : ہدیۃ العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين ، مجلد اول ، استانبول، ۱۹۵۱ م .
- ۵۷- بو علی سینا : الرسالة فی لغة ابی علی سینا ، با مقدمہ و حواشی ، دکتر احسان یار شاطر ، تہران ، ۱۳۲۲ ھ .
- ۵۸- ایضاً : المبدأ و المعاد ، ترجمۃ فارسی از محمود شہابی ، تہران ، ۱۳۳۲ ھ .
- ۵۹- بہار ، (ملک الشعراء) محمد تقی : سبک شناسی ، جلد ۳ ، تہران ، ۱۳۲۱ ھ .
- ۶۰- بیگ ، محمد اعظم : التواریخ ہزارہ . لاہور ، ۱۸۷۴ م .
- ۶۱- بیگ ، میرزا آفتاب : کلیات جدولیۃ فی احوال اولیاء اللہ موسوم بہ تحفۃ الابرار دہلی ، ۱۳۲۴ ھ .
- ۶۲- بیل ، تامس : مفتاح التواریخ ، نولکشور ، ۱۲۸۴ ھ . ق .
- ۶۳- پرویز ، غلام احمد : لغات القرآن ، ج ۱ ، لاہور ، ۱۹۶۰ م .
- ۶۴- تبریزی ، محمد علی : ریحانۃ الادب فی تراجم المعروف بالکنیہ و اللقب ، جلد ۳ ، تہران ، ۱۳۳۱ ھ . ش .
- ۶۵- تقی الدین عبدالملک : نزہۃ الناظرین ، مصر ، ۱۳۰۸ ھ .
- ۶۶- تصدیق حسین سید : فہرست کتب عربی و فارسی و اردو ، مخزونہ کتبخانہ آصفیہ سرکار عالی ، حیدر آباد دکن ، ۱۳۳۳ ھ .
- ۶۷- تہانوی ، مولوی محمد علی (شیخ الاجل) کشاف اصطلاحات الفنون ، کلکتہ ، ۱۸۶۲ م .
- ۶۸- ثعالبی ، امام ابو منصور ، فہرست فقہ اللغۃ ، مصر ، ۱۳۱۸ ھ .
- ۶۹- جامی ، عبدالرحمان : لوائح جامی ، نولکشور ، ۱۹۱۲ م .
- ۷۰- ایضاً : " " ، تہران ، ۱۳۴۲ ھ . ش .
- ۷۱- ایضاً : " " نفحات الانس ، کلکتہ ، ۱۸۵۸ م .
- ۷۲- جرجانی سید علی : کتاب التعریفات ، مصر ، ۱۳۰۶ .
- ۷۳- جنید شیرازی ، معین الدین ابوالقاسم : شد الازار فی حط الاوزار عن زور المزار ، بہ تصحیح علامہ فقید محمد قزوینی و عباس اقبال ، تہران ، ۱۳۲۸ ھ . ش .
- ۷۴- جنیدی ، جعفری ، محب طریق : شرح اوراد فتحیہ ، نسخہ خطی متعلق بہ دانشگاہ پنجاب و نسخہ خطی متعلق بہ دانشکدۃ اسلامیہ پیشاور بہ شمارہ ۱۹۵۱/۳۰ .

- ۷۵- جهانگیر : تزوک جهانگیری ، چاپ سید احمد ، علیگر ، ۱۸۶۴ م .
- ۷۶- چلبی موصلی ، دکتر داود : مخطوطات الموصل . بغداد ، ۱۹۲۴ م .
- ۷۷- حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله : کشف الظنون ، جلد ۱ و ۲ ، فلو گل ، لیبزگ ، ۱۸۳۵-۱۸۵۸ م .
- ۷۸- حافظ شیرازی : دیوان حافظ شیرازی . ح پڑمان ، تهران ، ۱۳۱۸ هـ .
- ۷۹- حسنی ، عبدالحی : الثقافة الاسلامیه فی الهند ، دمشق ، ۱۹۵۸ م .
- ۸۰- حسنی ، سید عبدالحی ، علامه : نزہۃ الخواطر ، حیدرآباد دکن ، ۴۱-۱۳۵۳ هـ ق .
- ۸۱- حسینی ، سید محمد بن محمد : اتحاف السادة المتقين . جزء سابع ، مصر ، ۱۳۰۰ هـ .
- ۸۲- حکمت ، علی اصغر ، نقش پارسی بر احجار هند ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ .
- ۸۳- حموی ، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت : معجم البلدان . لندن ، ۱۸۶۲ م .
- ۸۴- ایضاً : " " " بیروت ، ۱۹۵۰ م .
- ۸۵- حنبلی ، امام احمد بن حنبل : المسند ، جزء ۱-۴ ، مصر ، ۱۹۴۶ م ، جزء ۱-۱۳ ، مصر ۱۹۴۷ م .
- ۸۶- حیم ، سلیمان : فرهنگ فارسی و انگلیسی ، تهران ، ۱۹۴۳ م .
- ۸۷- خاکی کشمیری ، بابا داود : ریشی نامه . نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شماره ۳۶۵۹ .
- ۸۸- خطیب عمری ، شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله : مشکوة المصابیح . دهلی ، ۱۳۶۸ هـ .
- ۸۹- ایضاً : ایضاً ، " " " با ترجمه انگلیسی .
- ۹۰- خلیلی ، محمد علی ، خاندان پیغامبر (صلوات الله علیهم اجمعین) ، تهران .
- ۹۱- خورجوی ، خان بهادر محمد تقی خان : حیات امیر خسرو ، کراچی ، ۱۹۵۶ م .
- ۹۲- خیاط ، علی بن سعد : جامع الاخبار ، انتشارات کتابخانه مبین ، اصفهان ، ۱۳۶۵ هـ ق .
- ۹۳- داراشکوه : سفینه الاولیا ، نولکشور ، ۱۸۷۸ م .
- ۹۴- داعی حسنی ، سید مرتضی حسن : کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ، به تصحیح عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۱۳ هـ .
- ۹۵- دانش پڑوه ، محمد تقی : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، جلد ۱۵ ، تهران ۱۳۴۵ هـ ش .

- ۹۶- داود ، نور الدین : محنة فی الفردوس . بغداد ، ۱۹۵۰ م .
- ۹۷- درخشان ، مهدی : بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۴۱ .
- ۹۸- دستگردی ، وحید : کلمات قصار بابا طاهر عریان ، ضمیمه سال هفتم مجله ارمغان ، تهران ، ۱۳۰۶ هـ . ش .
- ۹۹- دغلات ، محمد : تاریخ رشیدی . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۰۶ ص .
- ۱۰۰- دهخدا : لغتنامه دهخدا ، تهران ، ۱۳۲۵ هـ ، ۱۳۲۶ هـ ، ۱۳۳۲ هـ .
- ۱۰۱- دیلمی ، الزاهد ابی محمد الحسن بن ابی الحسن محمد : ارشاد القلوب فی فضایل امیر المومنین . نجف .
- ۱۰۲- دینوری ، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه : عیون الاخبار ، قاهره ، ۱۹۲۸ م .
- ۱۰۳- ذهبی : میزان الاعتدال ، ج ۱ ، قاهره ، ۱۳۲۵ هـ .
- ۱۰۴- رازی ، امین احمد : هفت اقلیم . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ۱۰۵- راوندی ، محمد بن علی بن سلیمان : راحة الصدور و آية السرور . به سعی و تصحیح محمد اقبال ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۱۰۶- رحمان علی : تذکره علمای هند . نولکشور ، ۱۹۱۴ م .
- ۱۰۷- ایضاً " " ترجمه اردویی از محمد ایوب قادری ، کراچی ، ۱۹۶۱ م .
- ۱۰۸- زر کلی ، خیر الدین : قاموس الاعلام . جزء اول ، ثانی ، خامس ، سابع و ثامن ، مطبعة کوستاتسوماس ، ۱۹۵۴-۱۹۵۶ م .
- ۱۰۹- زمخشری ، محمود بن عمر : الکشاف (تفسیر قرآن مجید) جزء اول - رابع ، قاهره ، ۱۹۴۶ م .
- ۱۱۰- سبزواری ، سید شریف حسین : زاد العقبی ، لاهور ، ۱۹۶۰ .
- ۱۱۱- سبزواری ، شریف حسین ، مناقب مرتضوی : کوکب دری ، جالندهر ، ۱۹۳۷ .
- ۱۱۲- سپه سالار ، فریدون بن احمد ، رساله فریدون بن احمد سپه سالار در احوال مولانا جلال الدین رومی ، تهران ، ۱۳۲۵ هـ .
- ۱۱۳- سحاب ، ابوالقاسم : زندگانی حضرت موسی بن علی الرضا ، جلد ۱ ، ۲ ، تهران ، ۱۳۲۰ هـ . ش .
- ۱۱۴- سراج ، ابو نصر عبدالله بن علی : کتاب اللمع فی التصوف ، نکلسون ، لیدن ، ۱۹۱۴ م .

- ۱۱۵- سعدی شیرازی : بوستان سعدی ، به اهتمام محمد علی فروغی ، تهران ، ۱۳۱۶ هـ.
- ۱۱۶- سلطان حسین ، امیر : مجالس العشاق ، نولکشور ، ۱۲۹۳ هـ.
- ۱۱۷- سلمی ، امام زاهد ابو عبدالرحمان محمد بن حسین بن محمد : طبقات صوفیه ، لیدن ۱۹۶۰ م.
- ۱۱۸- سمنانی ، علاء الدوله : ملفوظات سید علاء الدوله سمنانی ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه اسلامیہ پیشاور، شماره ۱۰۲۳.
- ۱۱۹- سهروردی ، شهاب الدین : عوارف المعارف . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
- ۱۲۰- ایضاً " : ترجمه اردویی از حافظ رشید احمد ارشد ، لاهور ، ۱۹۶۲ م.
- ۱۲۱- سیوطی ، علامه جلال الدین : کتاب اللثالی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه ، جزء اول و ثانی ، مطبعة الادبیه ، ۱۳۱۷ هـ.
- ۱۲۲- شعرانی ، سید عبدالوهاب : لواقح الانوار فی طبقات الاخیار ، جزء اول و ثانی ، مصر ۱۳۵۵ هـ.
- ۱۲۳- شکر الیوسی البغدادی ، سید محمود : بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب ، مصر ، ۱۳۴۲ هـ.
- ۱۲۴- شوشتری ، قاضی نور الله : مجالس المومنین ، تهران ، ۱۲۹۹ هـ.
- ۱۲۵- شیروانی ، حاجی زین العابدین : ریاض السیاحه ، به تصحیح اصغر حامد ، تهران ، ۱۳۳۹ هـ.
- ۱۲۶- صادق ، امام جعفر : الحکم الجعفریه . بیروت ، ۱۹۵۷ م.
- ۱۲۷- صدیق حسن خان ، سید محمد : صبح گلشن ، بهوپال ، ۱۲۹۴ هـ.
- ۱۲۸- صرفی کشمیری ، یعقوب ، مغاز النبی ، لاهور.
- ۱۲۹- صفا ، ذبیح الله ، دکتر : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، ۳ ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ.
- ۱۳۰- صنعی : دیوان صنعی به ضمیمه تاریخچه تصوف علی اکبر ، تهران ، ۱۳۲۸ هـ.
- ۱۳۱- طارمی ، نجم الدین : تذکره شیخ محمد صدیق الکججی حسن بن حمزه ، تهران ، ۱۳۲۶ هـ . ش.
- ۱۳۲- طاهر ، شیخ محمد : بحار الانوار ، (مجمع) الجزء الاول و الثانی ، نولکشور ، ۱۲۸۳ هـ.
- ۱۳۳- طباطبائی ، غلامحسین ، سیر المتأخرین ، نولکشور ، ۱۸۷۳ م.

- ۱۳۴- طبری ، ابی جعفر بن محمد بن جریر: تاریخ الرسل و الملوك (جزء اول) ، مصر ، ۱۹۶۰م.
- ۱۳۵- طوسی ، شیخ ابو جعفر بن محمد بن علی بن حسین : امالی ، تهران ، ۱۳۰۰ هـ.
- ۱۳۶- ظهور الحسن ، قاضی : نگارستان کشمیر ، دهلی ، ۱۳۵۲ هـ.
- ۱۳۷- ظهور الدین احمد ، دکتر: پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۱ ، لاہور ، ۱۹۶۷م.
- ۱۳۸- ظہیر فاریابی ، دیوان ظہیر فاریابی ، نولکشور ، ۱۸۸۰م .
- ۱۳۹- عاملی ، بہاء الدین : کشکول ، جزء اول - رابع ، ازہر ، ۱۳۲۰ هـ.
- ۱۴۰- عباسی ، منظور احسن : فہرست مخطوطات فارسیہ پنجاب پبلک لائبریری [کتابخانہ عمومی پنجاب] لاہور ، ۱۹۶۳م.
- ۱۴۱- عبدالرحیم ، مولوی : لباب المعارف العلمیہ مکتبہ دارالعلوم اسلامیہ پیشاور ، آگرا ، ۱۹۱۸م.
- ۱۴۲- عراقی ، فخر الدین ابراہیم ہمدانی : کلیات عراقی ، سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۸ هـ. ش.
- ۱۴۳- عرفانی ، عبدالحمید : ایران صغیر : تذکرہ شعرائی پارسی کشمیر ، تهران ، ۱۳۳۵ هـ.
- ۱۴۴- عریان ، بابا طاہر: دیوان بابا طاہر ، بہ تصحیح وحید دستگردی ، تهران ، ۱۳۴۷ ش.
- ۱۴۵- عز الدین ابی الحسن علی بن محمد: اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابہ . جزء ثانی - رابع ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ.
- ۱۴۶- عسقلانی ، امین سنجر : بلوغ المرام من ادلة الاحکام ، ترجمہ از حافظ احمد بن محمد ، کراچی.
- ۱۴۷- عطار نیشابوری ، شیخ فرید الدین : الہی نامہ ، بہ تصحیح فواد روحانی ، تهران ، ۱۳۳۹ ش .
- ۱۴۸- ایضاً " " : تذکرۃ الاولیاء بہ سعی نکلسون ، لیدن ، ۱۳۲۵ هـ.
- ۱۴۹- ایضاً " " : دیوان غزلیات و ترجیعات و قصاید فرید الدین عطار ، سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش.
- ۱۵۰- ایضاً " " : کلیات عطار ، نولکشور ، ۱۸۷۲م .
- ۱۵۱- ایضاً " " : مصیبت نامہ ، مشہد ، ۱۳۵۵ هـ ق .
- ۱۵۲- ایضاً " " : منطق الطیر ، مجبئی ، ۱۲۴۸ هـ.

- ۱۵۳- علامی ، ابوالفضل : آئین اکبری ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
- ۱۵۴- علوی شیرازی ، حکیم سید محمد حسین : تحفة المومنین بر حاشیه مخزن الادویه . نولکشور ، ۱۱۸۵ هـ . ق .
- ۱۵۵- علی ، حضرت (ع) دیوان بعمدة المطالب سیدنا علی بن ابی طالب به سعی الحاج قاضی محمد ابراهیم ، بمبئی ، ۱۲۹۳ هـ .
- ۱۵۶- ایضاً : نهج البلاغه ، شرح و ترجمه علامه سید شریف رضی ، لاهور ، ۱۹۶۳ م .
- ۱۵۷- ایضاً : از ابن الحديد ، دارا .
- ۱۵۸- عماد احمد خوشنویس : گنجینه توحید ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ .
- ۱۵۹- عنایت الله ، دکتر شیخ : تحقیق اللغات ، لاهور ، ۱۹۶۳ م .
- ۱۶۰- ابن حجر عسقلانی ، شهاب الدین احمد بن علی : الاصابة فی تعیر الصحابه ، ج ۱ ، کلکته ، ۱۸۹۶ م .
- ۱۶۱- ایضاً : تهذیب التهذیب ، جلد ۲ ، حیدرآباد ، ۱۳۲۵ هـ .
- ۱۶۲- غزالی ، امام ابو حامد محمد : احیاء علوم الدین ، مجلد اول - رابع ، مصر ، ۱۹۳۹ م .
- ۱۶۳- ایضاً : " " : فضایح الباطنیه ، قاهره ، ۱۳۸۳ هـ .
- ۱۶۴- ایضاً : " " : کیمیای سعادت ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۱۶۵- ایضاً : " " : مکاشفه القلوب ، مصر ، ۱۳۷۱ هـ .
- ۱۶۶- ایضاً : " " : المنقذ من الضلال . ترجمه اردویی از مفتی محمد خلیل خان صاحب قادری ، حیدرآباد ، ۱۹۵۸ م .
- ۱۶۷- غفاری ، امیر جلال الدین : فرهنگ غفاری ، تهران ، ۱۳۳۶-۱۳۳۷ هـ .
- ۱۶۸- غلام قادر ، مولوی : نهج السلوك (ترجمه اردویی ذخیره الملوك) ، لاهور .
- ۱۶۹- فاروقی ، محمد ابرار حسین : تذکره جواهر زواهر ، اتاوه ، ۱۳۷۸ هـ .
- ۱۷۰- فتنی ، هندی محمد طاهر بن علی : تذکرة الموضوعات ، بمبئی ، ۱۳۴۳ .
- ۱۷۱- فخر الزماني قزوینی ، ملا عبدالنبي ، میخانه ، به سعی دکتر محمد شفیع ، لاهور ، ۱۹۲۶ م .
- ۱۷۲- فرات کوفی ، فرات بن ابراهیم : تفسیر فرات الکوفی ، نجف .
- ۱۷۳- فروزانفر ، بدیع الزمان : احادیث مثنوی ، تهران ، ۱۳۲۴ ش .
- ۱۷۴- ایضاً : رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدین رومی ، تهران ، چاپ دوم .
- ۱۷۵- ایضاً : قصص و تمثیلات مثنوی ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۱۷۶- فوق ، محمد الدین : تواریخ اقوام کشمیر ، لاهور ، ۱۹۳۴ م .

- ١٧٧- ايضاً : مشاهير كشمير ، لاهور ، ١٩٣٠م .
- ١٧٨- فيروز آبادي ، مجد الدين محمد بن يعقوب بن محمد ابراهيم : قاموس المحيط و القابوس الوسيط الجامع لما ذهب من كلام العرب شماطيظ ، ٧٠٠٠-١٢٧٢ هـ . ق .
- ١٧٩- فيضى سرهندي ، الله داد : مدار الافاضل ، ج ١ ، دكتور محمد باقر ، لاهور ، ١٣٣٧ هـ . ش .
- ١٨٠- قاضي عبدالكريم : شمس اللغات ، بمبئي ، ١٣٠٩ هـ .
- ١٨١- قريشي ، محمد عبدالله : آئينة كشمير ، لاهور .
- ١٨٢- قريشي وحيد ، دكتور و دكتور شيخ محمد اكرام (گرد آورندگان) دربار ملي فارسي ، لاهور ١٩٦١م .
- ١٨٣- (مرتبه) قزلباش ، محمد علي : ذريعة النجات . لاهور ، ١٣٢٣ هـ .
- ١٨٤- قزويني ، امام علامه زكريا بن محمد بن محمود : عجائب المخلوقات و غرايب الموجودات ، گوتنگن ، ١٨٤٨م .
- ١٨٥- قشيري ، امام ابوالقاسم عبدالكريم بن هوازن : الرسالة القشيرية ، مصر ، ١٣٣٠ هـ .
- ١٨٦- القمي عباس : الكنى و الالقاب ، جزء ثانى ، نجف اشرف ، ١٩٥٦م .
- ١٨٧- قندوزى حنفى ، علامه سليمان بن شيخ ابراهيم حسيني بلخى : ينابيع المودة ، ج ١ ، بيروت ، بى تا .
- ١٨٨- ايضاً : جزء اول ، استانبول ، ١٣٠٢ هـ .
- ١٨٩- كابلى ، مستان شاه : آتشكده وحدت . به اهتمام محرم على چشتى ، لاهور ، ١٣١٥ ق .
- ١٩٠- ايضاً : " : شرح چهل اسرار ، لاهور ، ١٨٨٨م .
- ١٩١- كاجرو ، بيريل پندت ، تواريخ كشمير (١٢٥١هـ/١٨٩٢م) نسخه خطى كتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ١٩٢- كاشانى ، عبدالرزاق ابوالغنائم بن جمال الدين : اصطلاحات صوفيه ، كلكته ، ١٨٤٥م .
- ١٩٣- ايضاً : " " " : شرح منازل السائرين ، تهران ، ١٣١٥ هـ .
- ١٩٤- كاشانى ، محمود بن على : مصباح الهداية ، ترجمه عوارف المعارف ، نولكشور ، ١٣٠٧ هـ .
- ١٩٥- كحاله ، عمر رضا : معجم المؤلفين ، دمشق ، ١٩٥٩ م .

- ۱۹۶- کرپا رام ، تواریخ کشمیر ، اوده ، ۱۹۲۷ م .
- ۱۹۷- ایضاً : گلزار کشمیر ، لکهنو ، ۱۸۷۱ م .
- ۱۹۸- کلاباذی ، ابوبکر محمد : التعرف لمذهب اهل التصوف باقی . سرور و عبدالحلیم محمود ، قاهره ، ۱۳۸۰ هـ .
- ۱۹۹- کوفی ، سلیم بن قیس : کتاب سلیم ، النجف الاشرف ، بی تا .
- ۲۰۰- کول ، نرائن : تاریخ کشمیر ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ۲۰۱- لاهوری ، غلام سرور : خزینة الاصفیاء ، جلد ۱ و ۲ ، نولکشور ، ۱۲۸۴ هـ .
- ۲۰۲- لبنانی ، امین الخوری : جلاء الغامض فی شرح دیوان ابن الفارض ، بیروت ، ۱۸۸۸ م .
- ۲۰۳- لین ، ادوارد ولیم {Edward William Lane} : مد القاموس . ج ۱ ، لندن ، ۱۸۷۲ م .
- ۲۰۴- مجلسی ، محمد تقی : حیات القلوب ، جلد ۱ ، تهران ، ۱۳۷۸ هـ . ق .
- ۲۰۵- مجلسی ، ملا باقر : جلاء العیون ، تهران ، ۱۳۱۴ هـ .
- ۲۰۶- محمد پادشاه : فرهنگ آندراج ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش .
- ۲۰۷- محی الدین ، ابو محمد حاجی : تحائف الابرار (تاریخ کبیر) امرتسر ، ۱۳۲۱ .
- ۲۰۸- محی الدین محمد ، عبد الحمید بن محمد عبداللطیف : المختار من صحاح اللغة ، قاهره ، ۱۳۵۲ هـ .
- ۲۰۹- مرتضی حسین ، سید : تبصرة العوام فی معرفة الانام ، به تصحیح عباس اقبال ، ۱۳۱۳ ش .
- ۲۱۰- مسعودی ، علی بن حسین ، مروج الذهب ، جزء اول و ثانی ، مصر ، ۱۹۴۸ م .
- ۲۱۱- مسلم ، امام ابوالحسن : سنن صحیح مسلم ، جزء ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، قاهره ، ۱۹۵۰- ۱۹۵۵ م .
- ۲۱۲- مظفر حسین : تذکره روز روشن ، بهوپال ، ۱۲۹۶ هـ .
- ۲۱۳- مظفر حسین ، سید : تهذیب المتین فی فضایل امیر المومنین ، جلد ۱ ، دهلی ، ۱۹۳۰ م .
- ۲۱۴- معصوم علی ، محمد : طرائق الحقایق ، به تصحیح محمد جعفر محبوب ، تهران ، ۱۳۳۹ هـ . ش .
- ۲۱۵- مکی شافعی ، محب الدین ابو العباس احمد بن عبدالله بن محمد طبری : ریاض النضرة فی مناقب العشرة ، جلد ۱ ، مصر ، ۱۳۷۳ هـ . ق .

- ۲۱۶- مکی ، علامه بن حجر شهاب الدین ابو العباس احمد : الصواعق المحرقة . مصر . بی تا .
- ۲۱۷- مکی ، امام ابو طالب محمد بن ابی الحسن بن عباس : قوت القلوب فی معامله المحبوب . جزء اوّل و رابع ، الازهر ، (مصر) ، ۱۳۵۱ هـ .
- ۲۱۸- معطوف ، لویس : المنجد ، بیروت ، ۱۹۵۶ م .
- ۲۱۹- ایضاً " " : لاهور .
- ۲۲۰- منادی ، محمد عبدالروف بن علی : الاتحافات السنیة بالاحادیث القدسیة ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه شادروان دکتر محمد شفیع .
- ۲۲۱- مولانای روم ، جلال الدین محمد بن شیخ بهاء الدین : کلیات شمس تبریزی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ .
- ۲۲۲- ایضاً " " " : کلیات مثنوی ، تهران ، ۱۳۳۸ هـ .
- ۲۲۳- میبدی ، ابن معین الدین : شرح دیوان حضرت امام علی علیه السلام ، تهران ، ۱۲۸۵ هـ .
- ۲۲۴- ایضاً " " : نسخه خطی در دانشگاه پنجاب ، لاهور .
- ۲۲۵- ناصر خسرو قبادیانی : حکیم ابو معین : دیوان اشعار ... ، علی اکبر دهخدا- سید حسن تقی زاده ، تهران ، ۱۳۰۷ هـ .
- ۲۲۶- نجم الدین رازی ، شیخ ابوبکر عبدالله بن محمد : مرصاد العباد ، تهران ، ۱۳۱۲ هـ . ش .
- ۲۲۷- نجم الدین کبری (رازی) : فوائج الجمال و فواتح الجلال ، ۱۹۵۵ .
- ۲۲۸- ندوی ، محمد عبدالعلیم : حصن حصین مع ترجمه و شرح ، کراچی .
- ۲۲۹- نسائی : سنن نسائی ، حافظ جلال الدین سیوطی ، جزء ۱ ، ۲ ، قاهره .
- ۲۳۰- نفیسی ، سعید : تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و زبان فارسی ، جلد ۲ ، تهران ، ۱۳۴۴ ش .
- ۲۳۱- ایضاً " : جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری ، تهران ، ۱۳۲۰ هـ .
- ۲۳۲- نفیسی ، دکتر علی اکبر : فرهنگ نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۱-۱۳۲۴ هـ .
- ۲۳۳- نوائی ، عبدالحسین : رجال کتاب و حبیب السیر ، تهران ، ۱۳۲۴ هـ .
- ۲۳۴- نوائی ، میر نظام الدین علیشیر : مجالس النفایس ، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۳ هـ .
- ۲۳۵- نوبختی ، ابو محمد حسن بن موسی : کتاب فرق الشیعه . استانبول ، ۱۹۳۱ م .

- ۲۳۶- نور الدین نامه . نسخه خطی ۱۳۴ و متعلق به کتابخانه مولوی شمس الدین ، لاهور .
- ۲۳۷- نووی ، امام محی الدین ابی ذکریا یحیی بن شرف : ریاض الصالحین با ترجمه اردوبی از عابد الرحمان صدیقی ، کراچی .
- ۲۳۸- ایضاً : شرح صحیح مسلم ، قاهره ، ۱۲۸۳ هـ .
- ۲۳۹- وحید الزمان ، علامه نور محمد : لغات الحديث ، کراچی .
- ۲۴۰- وزیر الدین حسین : حرز المومنین الامان الخائفین ، مطبع یوسفی ، دهلی ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۲۴۱- ولی الله دهلوی ، شاه : انتباه فی سلسله الاولیاء ، دهلی ، ۱۹۴۲ م .
- ۲۴۲- ولی ، شاه نعمت الله : دیوان شاه نعمت الله ولی ، تهران ، ۱۲۷۶ هـ .
- ۲۴۳- ایضاً " : رسایل شاه ... ، حاجی میرزا عبدالحسین شیرازی ، تهران ، ۱۳۱۱ هـ .
- ۲۴۴- ونسنک ، ای و ی . پ منسج : المعجم المفهرس ، لیدن ، ۱۹۴۳ م .
- ۲۴۵- هاشمی سندیلوی ، احمد علی خان : مخزن الغرائب نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب لاهور ، ج ۱ و ۲ چاپ دانشگاه پنجاب ، لاهور ۱۹۶۸-۱۹۷۰ و ج ۳ ، ۴ ، ۵ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۷۱ هـ . ش / ۱۹۹۲ م .
- ۱۳۷۱ هـ ش ، ۱۳۷۲ هـ . ش .
- ۲۴۶- هجویری ، علی بن عثمان بن علی الجلابی : کشف المحجوب : محمد عباسی ، تهران ۱۳۳۶ هـ .
- ۲۴۷- هدایت ، رضا قلی : ریاض العارفین ، تهران ، ۱۳۱۶ هـ .
- ۲۴۸- ایضاً " : مجمع الفصحاء ، تهران ، ۱۲۹۵ هـ .
- ۲۴۹- هروی ، امیر حسینی . مثنوی زاد المسافرين ، ایران ، ۱۳۵۳ هـ .
- ۲۵۰- همدانی ، سید میر علی : اصطلاحات صوفیه ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور ، مجموعه شیرانی ، ۹۱۸/۳ .
- ۲۵۱- ایضاً " : اوراد فتحیه ، لاهور ، ۱۳۴۴ هـ .
- ۲۵۲- ایضاً " : چهل اسرار ، به تصحیح سیده اشرف بخاری ، تهران ، ۱۳۴۷ هـ . ش .
- ۲۵۳- ایضاً " : " : " : مطبع نیاز علیخان ، امرتسر ، ۱۳۳۳ هـ .
- ۲۵۴- ایضاً " : ذخیره الملوك ، مطبع نیاز علیخان ، امرتسر ، ۱۳۲۱ هـ .
- ۲۵۵- ایضاً " : رسائل سید علی همدانی (میکروفیلم) نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ، به شماره ۱۶۸۴۰ . Add.

- ۱- رساله آداب (گ) ۲۷۶ ب - ۲۷۹ ب).
- ۲- رساله اربعين اميريه (۲۹۵-۲۹۸ الف).
- ۳- رساله اربعينيه اميريه (۳۲۱ ب - ۳۲۴ الف).
- ۴- رساله اسناد حليه حضرت رسالت عليه الصلوة و السلام (۲۹۱ الف ، ب).
- ۵- رساله اسناد اوراد فتحيه عن احد من المريدين (۱۷۱-۱۷۹ ب).
- ۶- رساله اصطلاحات الصوفيه (۲۷۱ ب - ۲۷۳ الف).
- ۷- رساله اعتقادييه اميريه (۲۴۳ ب - ۲۴۸ الف).
- ۸- رساله چهل اسرار (۱۸۸ ب - ۱۹۸ ب).
- ۹- رساله خطبة اميريه (۲۹۲ الف - ۲۹۲ ب).
- ۱۰- رساله خواطريه (۲۹۲ ب- ۲۹۵ ب).
- ۱۱- رساله داويه (۳۲۳ ب - ۳۲۵ الف).
- ۱۲- رساله داويه (۳۹۸ الف - ۴۰۰ ب).
- ۱۳- رساله در بيان آداب مبتدى و طالبان حضرت عمدى (۲۰۰-۲۰۴ ب).
- ۱۴- رساله درباره حفظ صحت (۳۲۴-۳۲۵ ب).
- ۱۵- رساله در معرفت سيرت و صورت انسان (۱۷۹-۱۸۷ ب).
- ۱۶- رساله درويشيه (۲۴۸-۲۵۳ ب).
- ۱۷- رساله ده قاعده (۲۲۵ ب - ۲۲۸ ب).
- ۱۸- رساله ذكريه (۳۴۷ - ۳۷۸ ب).
- ۱۹- رساله روضة الفردوس (۳۴۷-۳۷۸ ب)
- ۲۰- رساله سبعين مناقب (۳۱۶ الف - ۳۲۱ ب).
- ۲۱- رساله سير الطالبين (۳۹۵ الف - ۳۹۹ الف).
- ۲۲- رساله شرح مشكل حل (۲۶۸ ب - ۲۷۰ الف).
- ۲۳- رساله طايفه مردم (۲۹۶-۲۹۸ ب).
- ۲۴- رساله عربييه (۲۱۰ ب - ۲۱۳ الف).
- ۲۵- رساله عقبات (درباره او امر دين) (۲۱۳ ب - ۲۱۸ الف).
- ۲۶- رساله عقليه (۳۸۹ ب - ۳۹۵ الف).
- ۲۷- رساله فتحيه (۱۶۹-۱۷۱ الف).

- ۲۸- رساله فتوتیه (۲۵۰ - ۲۶۲) .
- ۲۹- رساله كشف الحقایق (۲۳۰ - ۲۳۴ ب) .
- ۳۰- رساله مرآة التائین (۳۲۶ الف) .
- ۳۱- رساله مشارب الاذواق (۲۳۵ - ۲۴۳ الف) .
- ۳۲- رساله مشیة امیریه (۲۷۰ - ۲۷۱ الف) .
- ۳۳- رساله معاش السالکین (۲۸۷ - ۲۹۰ الف) .
- ۳۴- رساله مکارم اخلاق (۲۲۸ الف - ۲۳۰ ب)
ایضاً " (۴۰۳ - ۴۰۵ ب)
- ۳۵- رساله مکتوبات امیریه (۱۶۱ - ۱۶۵ ب) .
- ۳۶- رساله مکتوبات امیریه (۲۱۸ - ۲۲۳ الف) .
- ۳۷- رساله مناجات (۲۹۸ - ۲۹۹ الف) .
- ۳۸- رساله منازل السالکین (۳۸۰ الف - ۳۸۵ ب)
- ۳۹- رساله منامیه (۲۹۱ - ۳۱۶ الف) .
- ۴۰- رساله المودة فی القربی (۲۹۹ - ۳۱۶ الف) .
- ۴۱- رساله نوریه (۱۵۴ - ۱۵۶ الف) .
- ۴۲- رساله واردات (۳۸۵ الف - ۳۸۹ ب) .
- ۴۳- رساله همدانیه (۲۰۷ الف - ۲۱۰ ب) .
- ۲۵۶- ایضاً: مشارب الاذواق، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
- ۲۵۷- هندو شاه ، ملا محمد قاسم : تاریخ فرشته ابراهیمی ، نولکشور ، ۱۸۶۴ م .
- ***
- ۲۵۸- دفتر کتابخانه آيا صوفیه محمد ربك ، مطبعة سی باب عالی جوازنده ابو المسعود ، ۱۳۵۴ هـ .
- ۲۵۸- فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاشکند ، ۵ جلد و يك ضمیمه سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ م .
- ۲۶۰- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، جلد ۴ ، مشهد ، ۱۳۲۵ هـ .
- ۲۶۱- فهرست کتبخانه آصفیه (سرکار اعلى اعلى حضرت فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه) جلد ۱ ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۲ هـ .
- ۲۶۲- فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاجیکستان ، ج ۱ ، ۱۹۶۴ م .

- ۲۶۳- فرائد اللئالی من رسائل الغزالی ، مصر ، ۱۳۴۴ هـ .
 ۲۶۴- دائرة المعارف . جلد ۱ ، کابل ، ۱۳۲۸ هـ .
 ۲۶۵- قرآن مجید و فهرست ، چاپ فلوگل ، لیبزگ ، ۱۹۳۴ م .
 266. The Encyclopaedia of Islam , Vol.I-IV,LONDON,1913.
 267.Do-Part I, Faseicule,7,New Edition, London,1956 A.D.
 268. The Encyclopaedia of Britannica,Vol.II, London 1961 A.D.

مجله ها

- ۲۶۹- ارمغان ، سال هفدهم ، شماره ششم ، تهران ، ۱۳۱۵ هـ .
 ۲۷۰- اورینتل کالج میگزین ، لاهور ، فوریه ، ۱۹۲۵ م .
 ۲۷۱- ایضاً " " ، لاهور ، نوامبر ، ۱۹۲۶ م .
 ۲۷۲- برهان ، ، دهلی ، ۱۹۵۰ م .
 ۲۷۳- فرهنگ ایران زمین ، ج ۶ ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ.ش .
 ۲۷۴- مجله دانشکده ادبیات ، ضمیمه ، سال دهم ، تهران ، ۱۳۴۱ هـ .
 ۲۷۵- معارف اسلام ، لاهور ، سپتامبر ، ۱۹۶۰ م .
 ۲۷۶- المنتظر ، شماره ۱ ، لاهور ، آوریل ، ۱۹۶۵ م .
 ۲۷۷- وحید ، مجله ، سال پنجم ، شماره مسلسل پنجم ، تهران ،
 ۲۷۸- ایضاً " " اردیبهشت ماه ، ۱۳۴۷ هـ .
 ۲۷۹- ایضاً " " شماره ششم ، تیرماه ، ۱۳۴۷ هـ .
 ۲۸۰- یغما ، سال چهارم ، شماره ششم تهران ، شهریور ، ۱۳۳۴ هـ .
 ۲۸۱- " " " ، شماره هشتم ، آبان ماه ، ۱۳۳۴ هـ .
 ۲۸۲- " " هفتم ، شماره هفتم ، آذرماه ، ۱۳۳۷ هـ .
 ۲۸۳- " " هفتم ، شماره هشتم ، آبان ماه ، ۱۳۳۷ هـ .

284. Abdul Muqtadir Maulavi: A Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library of Bankipore, Vol.I, Calcutta, 1908 A.D.
Vol IX, Calcutta 1925 A.D.
285. Arnold, Thomas : The Preaching of Islam, 1956 A.D
286. Ahmad Zubaid : The Contribution of India to the Arabic Literature Allahabad.
287. Arberry, A : Catalogue of the Library of the India Office, Vol.II, Part. VI, London, 1937, A.D.
288. Barthold, W : Turkish Down to the Mongol Invasion ,London, 1928 A.D.
289. Bartholomew, G : The Times Survey Atlas of the World, London, 1922, A.D.
290. Beale, Thomas William: An Oriental Biographical Dictionary, Calcutta, 1881, A.D.
291. Beveridge, A .S : Babor Nama. (English Translation), London, 1921, A.D.
292. Blochet .E : Catalogue Des Manuscrits Persans De Le Bibliotheque Nationale, Vol.I 2 IV, Paris, 1934, A.D.
293. Do : Bibliotheque Nationale Catalogue Des Manuscrits Tures-supplement, Tome I, Paris MDCU XXX II.
294. Brockelman, Dr.C : Geschichte Der Arabischen Literature Von Zweiter supplement Vol.II, Leiden, 1938, A.D.
295. Browne, Edword G. Handlist of the Persian Manuscripts in the Library of the University of Cambridge, 1896, A.D.
296. Do : A supplementary Handlist of the Muhammadan Manuscripts in the Libraries of the University and Colleges of Cambridge, Cambridge, 1922, A.D.
297. Ethe, Herman: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office Vol.I, Oxford, 1903, A.D.
298. Do : Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushto Manuscripts in the Bodleian Library, Part I, Oxford, 1889, A.D.
299. Fazal Karim : Mishkat-ul Masabih (An English Translation) Vol.I, II, III, Calcutta, 1940 A.D.
300. Flugel, Dr. Custav: Die Arabischen, Persischen and Turkische Handschriften der Kaiserlich-Koniglichen Hofbibliothek Zu Wien: Vol.II, Wien, 1867, A.D.

301. Hakk Muhammad Ashraf: A Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in Edinburg University Library, Hartford, 1925, A.D.
302. Hitti, Philip K. Descriptive Catalogue of the correct collection of Arabic Manuscripts in the Princeton University Library, Princeton. 1938, A.D.
303. Hunter, W.W : The Imperial Gazetteer of India, Vol.I, London, 1885 A.D.
304. Inanow, Wladmir : Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collections Asiatic Society of Bengal Calcutta, 1926 A.D.
305. Do : Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1924 A.D.
306. Do : Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of Asiatic Society of Bengal, special supplement Calcutta, 1928 A.D.
307. Jurji, Edward Jabra : Illumination in Islamic Hysticism , London, 1938, A.D.
308. Lane Poole Stanley : The Muhammadan Dynesties , Paris, 1925, A.D.
309. Lawrence , Sir Walten : Imperial Gazetteer of India, Kashmir and Jammu, Oxford.
310. Do : The Valley of Kashmir, London, 1895 A.D.
311. Macdonald D.B. Religious Attitude and Life in Islam, 1912 A.D.
312. Maitra , K.M: A Descriptive Catalogue of Persian Manuscripts Preserved in the Kapurthala Library, Lahore, 1924 A.D.
313. Moorcrafts , William and George Trebeck: Travel in Ladakh and Kashmir, Vol.II, London, MDcccx II.
314. Nicholson, Reynold A : A Descriptive Catalogue of the Oriental Mss.Belonging to the Late E.G. Browne, Cambridge, 1932 A.D.
315. Do : Selected Poems from Diwan-i-Shams Tabriz, Cambridge, 1891 A.D.
316. Othospies and S.K. Khattack: The Three Treatise on Mysticism by Shihab-ud-Din Suhrawardi Maqtul. Stuttgart, 1935 A.D.
317. Pertseh Dr. Wilhelm : Die Persischen Handschriften der Herzogl. der bibliothek Zu Ghotha, Verzeichnet, Wein, 1859 A.D.
318. Do : Verzeichniss der Persischen Handschriften der Koniglichen Bibliothek Zu Berlin, Berlin 1888, A.D.
319. Qazvini Mirza Muhammad : The History of the World Conqueror by Alle-ud-Din , Atta, Malik Juvaini , Vol.I, Oxford.

320. Rieu, Charles : Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Vol.II Oxford, 1881 A.D.
321. Rosen, Avee Tross: Les Manuscripts Persan de L'institut Des Langues Orientales, Vol.III, Saint Petersburg, 1886 A.D.
322. Shakur, M.A: A Catalogue of exhibits displayed at the First North West Frontier Province Arts and Crafts Exhibition, held under the Auspices of the Scientific Deptt. Peshawar Museum, Peshawar 1948.
323. Steingass : A Comprehensive Persian and English Dictionary, London, 1947 A.D.
324. Strange, G: Le Mesopotamia and Persia under the Mongols from Nuzhat-ul-Kalub of Hamd-ul-Allah Mustaufi, London, 1903, A.D.
325. Do : The Lands of the Eastern Caliphates Cambridge , 1905 A.D.
326. Storey : C.A: Persian Literature A. Bio-Bibliographical Survey, Vol. I, Part-2, London, 1926.A.D.
327. Sufi, G.M.D: Kashir, Vol.1, Lahore, 1948 A.D.
328. Syler, Sir Percy : History of Persia Vol.II, London, 1921 A.D.
329. Subhan, A. John : Sufi Sun, its Saints and Shrines, Lucknow, 1938, A.D.
330. Teufel, J.K : Eine Lebensschreibung Des Scheichs, Ali-i-Hamadani Brill, 1962, A.D.
331. Thornton, Edward: A Gazetteer of the Countries adjacent to India on the North West London, 1844 A.D.
332. Voorhoeve, P: Handlist of Arabic Manuscripts in the Library of University of Leiden and other collection in the Netherlands. Jugdmi Bataverum, 1957 A.D.
333. Zafar Khan, Muhammad : Persian Poets of Kashmir of Moghal A thesis (Punjab University) Lahore, 1957 A.D.
334. Zett Steen, K.V : Le Monde Oriental Archivas Vol.XXII, Upsala (London), 1930 A.D.
335. The Journal of the Asiatic Society of Bengal, Vol.XXIII.Culcutta, 1853 A.D.
336. Do : Vol. XXXIII, Calcutta , 1864.A.D.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰ هـ ش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریاملتانی و خلاصه العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۶	شش جهت	روپ نراین / دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۸	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۴	رساله قدسیه	خواجه محمد پارسا بخاری / ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هـ ش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء (مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار		ف.ا.

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۸	تذکره ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۹	گرایش های تاره در زبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵ هـ ش	ف.انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶ هـ ش	فارسی
۲۱	قران السعدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری، آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۷	کشف الایات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۸	گلدسته قلات (اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی		فارسی
۲۹	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلابی / علی قویم	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۰	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶ هـ ش	ف.عر
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل / دکتر غروی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمد بن مبارک علوی / کرمانی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۳	گلشن راز (مثنوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / وینفلد	۱۳۵۶ هـ ش	ف.انگ
۳۴	رساله ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجها	۱۳۹۸ هـ ش	ف.ار
۳۵	مثنوی مولوی (دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۶	مثنوی مولوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی (دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۵۸ هـ ش	فارسی
۴۱	تذکره ریاض العارفین (ج ۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین (اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۴	بیسویں صدی کی اسلامی تحریکین (اردو)	مرتضی مطهری (شهید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۵	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۶	لوايح جامی (عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲ م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۹	علامه اقبال (احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷ م	ف.ار
۵۰	علامه اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲ م	اردو
۵۱	میاسه و مقداد (فارسی، داستان)	معز الدین محمد حسین بهاء الدین وکیلی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد الله اختر	۱۳۹۹ هـ ش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلائی	۱۹۸۱ م	سندی
۵۴				

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵				
۵۶				
۵۷	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸ هـ ش	فارسی
۵۸				
۵۹				
۶۰				
۶۱	ایران اور مصر میں کتب سوزی (مسلمانوں پر عائد الزام کا تاریخی تجزیہ)	مرتضیٰ مطهری (شہید) / عارف نوشاهی (مترجم)	۱۴۰۱ هـ ق	اردو
۶۲	فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲ هـ ق	فارسی
۶۳	دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۴				
۶۵	اخلاق عالم آرا (اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری / خ. جاویدی	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۶	جامی (احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاهی	۱۹۸۳ هـ ش	اردو
۶۷	کلمات الصادقین (تذکرہ صوفیان دہلی)	محمد صادق دہلوی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲ هـ ق	ف. انگ
۶۸	فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲ م	فارسی
۶۹	رسالہ انسبیہ (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجھا	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۰	بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مهر نور محمد خان	۱۳۶۲ هـ ش	ف. انگ
۷۱	فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۲	بہ یاد شرافت نوشاهی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۳	فہرست نسخہ های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۷۴	تذکرہ علمای امامیہ پاکستان	سید حسین عارف نقوی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ع.ر
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آرپی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار (اردو)	محمد هاشم تهرپالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو
۷۸	به ضمیمه چهار بهار دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو) (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ار
۷۹	صیدیه و بخش صید و ذباحت و اطعمه و اشربه ...	سعد الدین هروی محقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۰	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی / رانجها	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۲)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۴	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۵	فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و ...	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی)	علی بن محمد الادیب الکریمینی	۱۳۶۴ هـ ش	ع.ر.ف
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۹۰	رساله نوریه سلطانیه	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ا.
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴ هـ ش	ف.ع.ر
۹۲	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)	احمد منزوی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریم (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی محمد سرفراز ظفر	۱۴۰۵ هـ ق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	سعدی شیرازی، آندرسون	۱۳۶۴ هـ ش	ف. انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حله)	زرین کوب، دکتر کلثوم سید دکتر مهنور محمد خان	۱۳۶۴ هـ ش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۵)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانه کاما، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۷	مجموعه قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمه انگلیسی)	دکتر سید علی رضائقوی (مترجم)	۱۳۶۵ هـ ش	انگلیسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۳	یادداشتهای پراکنده علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹ هـ ق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۷	ثلاثة غسّاله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸ هـ ش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱ هـ ق	ا.ر.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰ هـ ش	ف.ا.ر
۱۲۴	مونس العشاق (منظومه)	عربشاه یزدی دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ا.ر
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷	خلاصه الفاظ جامع العلوم	مخدوم جهانیان جهانگشت	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان	دکتر غلام سرور دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰	مخزن الغرائب (ج ۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱	مقدمه خلاصه الفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲	فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳	مخزن الغرائب (ج ۴)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴	مخزن الغرائب (ج ۵)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵	فرهنگ اردو-فارسی (چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶	اسئله و اجوبه رشیدی (ج اول)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷	اسئله و اجوبه رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانه گنج بخش	محمد نذیر رانجه	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

